

اوضاع سیاسی کردستان

(ازسال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ هـ.ش)

تألیف: مجتبی برزویی




منتدى إقراء الثقافي

اوضاع سیاسی کردستان

از ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ ه.ش

تألیف: مجتبی برزویی

با مقدمه‌ای از:
دکتر ابراهیم یونسی



نشر فکرنو

برزویی، مجتبی، ۱۳۴۰ -
اوضاع سیاسی کردستان از ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ ه.ش / نگارش مجتبی برزویی. ــ تهران: فکرنو، ۱۳۷۸.
یج، ۴۲۰ ص.
ISBN 964 - 6870 - 02 - 3
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۳۸۹ ـ ۴۲۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. کردستان ــ سیاست و حکومت. ۲ ـ کردستان ــ تاریخ. الف. عنوان.
۴ب۴۹ر / DSR ۲۰۴۷ ۹۵۵/۴۲
کتابخانه ملی ایران ۹۶۲۰ ـ ۷۸م



انتشارات فکرنو تهران ـ صندوق پستی ۴۴۱ ـ ۱۶۵۳۵

اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ هـ.ش)
تألیف: مجتبی برزویی
ویراستار: دکتر ابراهیم یونسی
ناشر: مؤسسهٔ انتشارات فکرنو
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۰۰۰ تومان
چاپ اول: زمستان ۱۳۷۸
طرح و اجرای جلد: گروه هنری هیوا
حروفچینی و صفحه‌آرایی: پیام‌سازان
چاپ: خاشع
شابک: ۳ ـ ۰۲ ـ ۶۸۷۰ ـ ۹۶۴
ISBN: 964 - 6870 - 02 - 3

تقدیم به مادر و پدرم فاطمه و نصرت‌الله به پاس زحمتشان

فهــــرست

صفحه

فصل دوم:

اوضـــاع ســـیاسی نـــواحـــی کـــردنشین ایـــران از قـــیام شـــیخ عـــبیدالله تـــا شورش سمکو

فصل سوم

شورش سمکو

فصل چهارم

کردهادر عصر رضاشاه

فصل پنجم

جمهوری مهاباد و پیدایش ناسیونالیسم کرد در ایران

مقدمه

دوست پژوهنده‌ام جناب برزویی از من خواسته‌اند مقدمه یا یاداشت‌گونه‌ای بر این کتاب بنویسم. من البته نه مقدمه‌نویسم و نه هم پژوهندهٔ تاریخ. راست است، کارهایی راکه دیگران در این زمینه کرده‌اند، خوب یا بد، به زبان پارسی برگردانده‌ام و در اختیار علاقه‌مندان نهاده‌ام، اما هیچ وقت داعیهٔ تاریخ‌نگاری، یا خودآشنایی کارشناسانه با تاریخ نداشته‌ام: نه مایهٔ بضاعت این کار را داشته‌ام نه هم به خود این حق را داده‌ام که به استناد چند ترجمه‌ای که از پژوهش‌های دیگران نموده‌ام خود را در این عرصه صاحب رأی و نظر بدانم. منتها کاری که در این عرصه کرده‌ام همین بوده‌است که این نوشته‌ها را بی‌هیچ اعمال سلیقه یا دستکاری و تحریفی در اختیار طالبان بگذارم. مطالبی که در پیوند با این پژوهش‌ها در مقدمه‌ها و بیشتر تحت عنوان "یادداشت مترجم" نوشته و گفته‌ام بیشتر چیزهایی است احساسی، مبتنی بر تأثر شخصی و متکی بر همین اندک تجربه‌ای که خود از زندگی در این محیط و مشاهدهٔ اوضاع و احوال داشته‌ام.

انگیزه‌ای که مرا به نوشتن این یادداشت برانگیخت تنها و تنها یک چیز بود: این اثر به گمان من نخستین گامی است که در این عرصه، با این مایه از دانش و بینش در کشور ما در زمینهٔ تاریخ کُرد برداشته می‌شود. ما تاکنون به این مهم نپرداخته بودیم و برای آگاهی از گذشته و حال به تمام و کمال چشم به لب و دهان بیگانگان داشتیم، که "بیایند و تاریخ ما را بنویسند!". غرضم از لفظ "ما" ما مردم ایرانی و کُرد زبان است. به پایان سدهٔ بیستم رسیده‌ایم، آن طور که می‌گویند بیش از چهارهزار سال است در این منطقه زیسته‌ایم و هنوز تاریخ درستی نداریم! ما جز ***شرفنامهٔ*** امیر شرفخان بتلیسی (آخرین دههٔ سدهٔ شانزدهم میلادی) و ***خلاصهٔ تاریخ کُرد و کردستان*** نوشتهٔ محمد امین زکی‌بیگ (۱۹۳۶) و ***تاریخ کُرد و پیوستگی نژادی او***، به قلم شادروان رشید یاسمی، چیزی به نام تاریخ کُرد نداشته‌ایم و تازه اینها که برشمردم تاریخ به معنی دقیق کلمه نیستند: ***شرفنامه*** بیش از آن که تاریخ مردم کُرد باشد درواقع تاریخ خاندان‌های حاکم کُرد است و در آن نویسنده بادقت شایسته و وسعت دانش گزارش مشروح و تصویر زنده و گویایی از فعالیت سیاسی حکام کُرد و مناسباتشان را با دولت‌های نیرومند همجوار بدست می‌دهد. ***خلاصهٔ تاریخ کُرد و کردستان*** نیز از لحاظ تاریخ‌نگاری، به آن معنا که امروزه می‌شناسیم و با آن آشناییم، فاصله و فرق چندانی با ***شرفنامه*** ندارد، و جز ذکر کلیات اطلاعات مستند چندانی به

خواننده نمی‌دهد. ***تاریخ کُرد و پیوستگی نژادی او*** جدا از کوششی که در تبیین پیشینهٔ نژادی مردم کُرد دارد، خواننده را بدور از حقایقی نگه می‌دارد که بر زندگانی کنونی او اثر گذاشته‌اند، و آن را به صورتی در آورده‌اند که در حال تجربه می‌کند. مضافاً این که خوانندهٔ کُرد بی‌اختیار تقارن انتشار آن را با تاریخ انعقاد پیمان سعدآباد (۱۹۳۷) ـ اگر نه تکان‌دهنده ـ دست کم غریب می‌یابد: کارگردان را ندیده می‌شناسد، و دستیاران کارگردان را نیز (نوری سعید و فروغی را) ... و از خود می‌پرسد این چگونه است در شرایطی که رضاخان در گام نخستِ همراهی با مصطفی کمال در بریدن زبان این مردم "سخن گفتن" به زبان کردی را در مدارس کردستانی ممنوع اعلام می‌کند، اما ناگهان نشر چنین کتابی را اجازه می‌دهد!؟ آیا نشر این کتاب مسکّنی نیست که بدین منظور تجویز شده‌باشد که زهر پیمان را بگیرد؟ زیرا پیمان آشکارا ضدکُرد است، و هدفش تأمین همکاری دولت‌های هم‌پیمان در سرکوب جنبش‌های مردم کُرد در این سه کشوری است که موطن اصلی کردها است. درضمن از یاد نبریم که انگلستان خود قیّم و پدر خواندهٔ عراقی است که خود بتازگی ساخته و پرداخته است و به نمایندگی از او قیام مردم کُرد را سرکوب کرده‌است، و اکنون با کشاندن مصطفی کمال و رضاخان به بازی می‌خواهد دیواری را که بر گرد اتحاد شوروی ساخته است کامل کند، و از سرایت ویروس بلشویسم به منطقه جلو بگیرد.

به هر حال، ***تاریخ کُرد و پیوستگی نژادی او*** حتی نیم‌نگاهی هم به وقایعی ندارد که به کارگردانی انگلستان و فرانسه، فاتحان جنگ جهانی اول، بر مردم کُرد گذشت و حتی به اشاره هم نمی‌گوید که این پیمان درواقع امر مُهر تأییدی بود که بر تقسیم سوم کردستان گذاشته‌شد.

کردستان سه بار تقسیم شد: تقسیم نخست متعاقب جنگ چالدران (۱۵۱۴) بود، که درنتیجهٔ آن بخش بزرگی از کردستان در حوزهٔ سلطه و اقتدار امپراتوری عثمانی قرار گرفت. تقسیم دوم متعاقب موفقیت‌های نظامی عثمانی علیه ایران در سال ۱۵۵۵ توسط سلطان سلیم بزرگ بر شاه طهماسب اول صفوی تحمیل شد. این تقسیم با پیمان زهاب به مورخ ۱۶۳۹ رسمیت یافت و مرز دو کشور را مشخص کرد. تقسیم سوم کردستان متعاقب انحلال امپراتوری عثمانی صورت گرفت، و درنتیجهٔ آن کشورهای نو ساختهٔ ترکیه و عراق و سوریه بخش‌هایی از کردستان را ـ با دلالی انگلستان و فرانسه ـ صاحب شدند.

باری، با این همه و همهٔ این تلاطماتی که مردم کُرد از سر گذراندند باز ما، اعقاب این مردم، از چه و چون جریانات اطلاعات چندان موثق و به نسبت قابل اعتمادی در دست نداریم، جز این که می‌دانیم که ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه درکار بوده‌اند، تا مردم ما را چند پاره کنند، و هویّت ملّی ما را به تحلیل برند، و در میان مردم نادر بوده‌اند کسانی که این وقایع را به صورت دست اول برای بازماندگان و آیندگان روایت کنند... باکمال تأسف باید گفت ما مردم کُرد تاریخی به معنای تاریخ

نداشته‌ایم، آنچه داشته‌ایم همانهاست که در بیشتر موارد مورخان ممالک همین کارگردان‌هایی نوشته‌اند که عامل واسطهٔ این چند پارگی بوده‌اند. در این عرصه، چه در شرق و چه در غرب، کمتر به کسانی برمی‌خوریم که چون مینورسکی فقید یا بازیل نیکیتین پژوهشهایشان آمیخته به حب و بغض نباشد ... شمار این گونه پژوهندگان اخیراً افزونی گرفته: مارتین وان بروینسن، جاناتان رندل و دیوید مک داولی و شماری دیگر از این گونه‌اند ... این افراد به نسبت لیارد، فریزر و گرترودبل و ادموندز و ... استثناهای مؤید قاعده‌اند.

معروف است می‌گویند کسانی که چون ما گذشته را از یاد می‌برند محکوم‌اند به این که آن را تکرار کنند کاری که ما می‌کنیم، و کرده‌ایم. ولی ما هم در این ماجرا ـ خاصه ماجراهای مربوط به گذشته ـ چندان مقصر نبوده‌ایم. من در جایی دیگر گفته‌ام که رجال ما آموخته نبوده‌اند به این که یادداشتی یا خاطره‌ای از خود بجا بگذارند ـ اغلب بی‌سواد هم بوده‌اند، یا شاید حتی دون شأن خود می‌دانسته‌اند که در شرایط "رزمی" به دفتر و یادداشت بپردازند و از یاد نباید برد که همیشه در پیکار بوده‌اند.

اما بگذریم ... به گمان من تاریخ هر قومی را مردم خودِ آن قوم باید بنویسند؛ دیگران هر چند هم پاکدل بوده و با حسن نیّت و گشاده نظری بکار پرداخته باشند باز اغلب به علل و جهات مختلف ـ مشکلات زبانی، عدم دسترسی به آگاهان محلی، تضیقات امنیتی یا تنگ فرصتی و دیگر موانع و مشکلات ـ چه بسا با دشواری روبرو شوند و ناخواسته مرتکب اشتباه گردند. گذشته از همهٔ این حرف‌ها فرق است بین کسی یا کسانی که وقایع را خود مستقیماً تجربه کرده و در محیط وقایع زیسته یا خود آنها را در همان محیط از کسانی شنیده‌اند که خود مستقیماً تجربه کرده‌اند، فرق است بین کسی که در ترکیهٔ امروز "بریده زبانی" و بی‌هویتی و بردگی فرهنگی را مستقیماً تجربه می‌کند با چون منی که در کشورم نشسته‌ام و به زبان مادری‌ام سخن می‌گویم و می‌نویسم، یا آن که در عراقِ نوری سعید و صدام حسین بمباران‌ها را، کشتارها را، تخریب روستاها را، کوچ‌های دسته‌جمعی را، بمباران‌های شیمیایی را تجربه کرده و دردِ آوارگی را بی‌واسطه حس کرده‌است.

بر کُردان وقایع و ماجراهای بسیار تلخ و جگرسوز رفته، اما دریغ و درد این وقایع با رفتن همان‌ها که آنها را از سر گذرانده‌بودند از یادها رفتند ... و اکنون ما مانده‌ایم و گذشته‌ای پرتلاطم اما مبهم و ناروشن، بی‌سند و مدرک مستقیم ... تنها با یک مشت گفته‌ها و نوشته‌های دیگران، که بسا اوقات خالی از غرض و منظوری نیستند، و پژوهنده‌ای باید تا در آنها غور کند و عیار صحتشان را با مقابله با اسنادی که جسته است یا خواهد جست بسنجد و دریافتی معتدل و منطقی از آنها بر خواننده ارائه کند.

نوشتن تاریخ کُرد کاری است به نهایت دشوار. در نگارش تاریخ کُرد مورخ از همان گام نخست با دشواری روبروست: اسناد چندانی در اختیار ندارد، مسیر پرپیچ

و خمی را باید طی کند و از لابلای اوراق نوشته‌های دیگران ـ از لابلای تواریخ و سفرنامه‌ها و وقایع‌نامه‌ها و سندهای مالیاتی و منشآت دیوانی و گزارش‌های کلیسایی و غیره ـ یعنی نوشته‌های ایرانیان و ارمنیان و اعراب و ترکان و حتی روسیان ـ جدا از اروپاییان و مستعمره‌داران سابق ـ آنچه راکه لازم دارد باید بجوید و با دقت بسنجد ... و این کارِ پرزحمت و وقت‌گیری است، جدا از این که به تخصص و دانش شایسته نیاز دارد. این آثار راکسانی نوشته‌اند که خود کُرد نبوده‌اند، و دردِ کُرد بودن را هرگز حس نکرده‌اند ... و چه بسا با این غرض و منظور نوشته‌اند که من و امثال من کُرد نباشیم، یا کمتر کُرد باشیم.

اما به هر حال، این تاریخ را باید کسی یا کسانی می‌نوشتند، از خودِ این مردم، و کسانی می‌نوشتند که در فضای رخداده‌های آن زندگی کرده‌بودند و جانشان با این وقایع ـ مستقیم یا غیرمستقیم ـ آمیخته بود، و حتی‌الامکان با بینشی گسترده به جهان و تاریخ.

و اکنون چنین کسانی در آستانهٔ ظهورند. اینک شمه‌ای از این آرزو با همّت و پایمردی دوستم جناب برزویی متحقق شده‌است. نویسندهٔ کتاب مدعی نیست که کارش ـ آن هم کاری با چنین گستردگی صحنه، در دریایی چنین آشفته ـ خالی از نقص و ایراد است ... من نیز چنین اعتقادی ندارم. این گام نخستِ راهی است که باید پیمود، و برداشتن گام نخست در هر کاری همیشه دشوار است، و پس از آن افتادن است و برخاستن ... و سرانجام راه رفتن آموختن. نگارندهٔ کتاب بیش از منِ خواننده با کاستی‌های کار خود آشناست، اما امیدوار است با انتشار کتاب و واکنش مساعد خوانندگان و صاحب‌نظران و راهنماییهای شایسته و ارسال یادداشت‌ها یا اسنادی که ممکن است در خانواده‌ها محفوظ مانده‌باشند، یا خود راهنمایی به منابعی که بر نویسنده ناشناخته مانده‌اند، وی را در رفع این کاستی‌ها یاری دهند.

ابراهیم یونسی
۷۸/۹/۱۰

○ مقدمه

اهمیت کردستان و جایگاه آن در جغرافیای سیاسی ایران، چه از نظر تمامیت ارضی کشور و حفظ وحدت ملی اقوام ایرانی و چه از نظر تنظیم سیاستهای منطقه‌ای و ایجاد روابط با همسایگانی مانند ترکیه و عراق امری آشکار است. کشور ما ایران از آغاز پیدایش خود همواره به صورت یک امپراتوری چند قومی وجود داشته و به همین شکل به حیات خود به عنوان یک واحد سیاسی ادامه داده‌است. ایران از این حیث به دیگر واحدهای سیاسی مشرق زمین شباهت دارد: امپراتوری چین، شبه‌قاره هند و امپراتوری عثمانی در گذشته این چنین بوده‌اند و آنچه از آنها به جای مانده‌است، صفت چند قومی همچنان در موردشان صادق است. تصادم مشرق زمین و تمدن غرب با گشوده‌شدن افقهای تازه پیش چشم شرقیان همراه بود و به دنبال این رویداد مشرق زمین با الگوهای سیاسی و اقتصادی نوین، تحولات و تطورات شگرف فکری، اجتماعی و فرهنگی و علمی که دستاوردهای تمدن غرب بشمار می‌رفتند، آشنا شد.

مسألهٔ اقلیتهای قومی و مذهبی و حقوق آنها به شکل کنونی آن از جمله مسائلی است که غربیان برای نخستین بار مطرح ساختند و سابقهٔ پیدایش و طرح آن به پدیدهٔ ناسیونالیسم یا ملت‌گرایی بازمی‌گردد که آن هم به نوبهٔ خود در غرب روی داد. این پدیدهٔ نوین صرف‌نظر از نقشی که در تضعیف مسیحیت و پیشرفت و آزادی ملتهای اروپایی داشته‌است غالباً از سوی اروپائیان، همچون حربه‌ای برای ناتوان ساختن کشورهای شرقی بکار رفته است و معمولاً قدرتهای غربی با پیش کشیدن حقوق اقلیتها و به اصطلاح لزوم حفظ منافع آنها، آسیبهای جدی به کشورهای شرقی وارد ساخته‌اند و به بیان دیگر این مسأله به نقطهٔ ضعف این کشورها بدل شده‌است.

مسألهٔ کرد در این میان یکی از نمودهای زنده و بارزی است که در بالا از آن سخن به میان آمد. هدف از انتخاب موضوع این کتاب تلاشی، هر چند کوچک و ناچیز، در راستای روشن ساختن ابهامات و تناقضاتی است که در آثار مورخان و پژوهشگران تاریخ کردهای ایران به چشم می‌خورد. در نگارش و تدوین تاریخ کردها دو گروه بیش از دیگران فعال بوده‌اند: مورخان غربی و ناسیونالیستهای کرد و چون گروه دوم تا حد زیادی متأثر از آراء و عقاید گروه نخست است بنابراین روی سخن ما در اینجا

تنها با گروه نخست خواهدبود. این دسته از مورخان در آثار خود به همهٔ مناطق کردنشین خاورمیانه با یک دید می‌نگرند، حال آن که کردستان ایران از همه نظر با دیگر نواحی کردنشین خاورمیانه تفاوت دارد. دلایل این تفاوت و تمایز همان چیزهایست که مورخان مغرض غربی در آثار و پژوهشهای خود آنها را عمداً نادیده می‌گیرند. این مورخان نخست از تقسیم کردستان میان ایران و عثمانی و بعد از تملک آن به وسیله چهار کشور عراق، سوریه، ترکیه و ایران سخن به میان می‌آورند، گویی کردستان واحد سیاسی مستقلی با وجوه و مشخصات متمایز از ویژگیهای دیگر کشورهای همسایهٔ خود بوده‌است. هیچ گونه اشاره‌ای به این واقعیت نمی‌شود که همه سرزمینهای کردنشین همواره بخشی از ایران بزرگ بوده‌اند و تنها شکستهای سیاسی و نظامی، آن مناطق را از پیکر این کشور جدا ساخته‌است.

در زمینهٔ بررسی ماهیت نژادی و زبانی کردها نیز غرض‌ورزی تاریخ‌نگاران غربی بیش از پیش آشکار می‌شود. در حالی که پیوند میان زبان کردی با زبانهای فارسی باستان، اوستایی، فارسی میانه یا پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و زبان فارسی دری کاملاً واضح و گویاست، باز می‌بینیم که غربیها با انکار چنین واقعیت مسلمی، زبان کردی را به سانسکریت نزدیکتر می‌دانند و کردها را نه با فارسها، بلکه با هندیها از یک نژاد می‌دانند و به این ترتیب به طور غیرمستقیم تاریخ و فرهنگ ایران را تنها متعلق به فارسها معرفی می‌کنند و نقش مردم کرد در شکل‌گیری تاریخ فرهنگ ایرانی و مشارکت آنان در این امور را نادیده می‌گیرند.

در عرصهٔ کاوشها و بررسیهای تاریخی وضع حتی از این هم بدتر است. هیچکس از خود نمی‌پرسد که چرا در کردستان ایران، تقریباً پنجاه سال دیرتر از دیگر نواحی کردنشین ترکیه و عراق حزبی سیاسی بوجود آمد که اهداف ناسیونالیستی کردی داشت و نقش احزاب کرد همسایه و تحولات سیاسی و بین‌المللی منطقه‌ای یعنی عوامل بیرونی تا چه اندازه در دور شدن کردهای ایرانی از ناسیونالیسم ایرانی و انتخاب ناسیونالیسم کرد مؤثر بود.

می‌دانیم که ناسیونالیسم کرد در ابعاد فرهنگی و سیاسی خود پدیده‌ایست متعلق به کردهای عثمانی که در دهه‌های پایانی سدهٔ نوزدهم پدید آمد و فرآیند طبیعی جدایی کردها از ترکها در عرصه‌های نژادی، زبانی، فرهنگی و اجتماعی و واکنشی در برابر سیاست خشن «باب‌عالی» نسبت به مردم کرد و مرکزیت‌گرایی فراگیر آن بشمار می‌رفت. سدهٔ نوزدهم شاهد شورشهای مداوم کردهای عثمانی بود در حالی که در همان زمان کردستان ایران در آرامش کامل بسر می‌برد و کردهای ایران به‌رغم جدایی در مذهب، به نظام قاجار وفادار بودند. دلایل این تفاوت رفتار چه می‌توانست‌باشد؟

مطمئناً جامعهٔ کرد ایران و دولت و جامعهٔ ایران ویژگیها و خصائصی داشتند که با تکیه بر آنها روابط و پیوندهای سالم و مطمئنی میان کرد و فارس بوجود می‌آمد و این چیزی بود که دولت و جامعهٔ ترک فاقد آن بودند. در مورد کردستان ایران باید یک اصل مسلّم را پذیرفت و آن این که این سرزمین بافتی یکپارچه نداشت و از دو بخش نسبتاً متمایز از هم تشکیل می‌شد: نواحی کردنشین آذربایجان یا کردستان شمالی و ولایت اردلان (ولایت کردستان) یا کردستان جنوبی و این نکته‌ای است که مورخان غربی کاملاً به آن بی‌توجه بوده‌اند. کردستان شمالی از دیرباز مرکز عشایر و کردستان جنوبی جایگاه شهرنشینان و کشاورزان اسکان یافتهٔ کرد بشمار می‌رفت و همین تفاوت شیوهٔ معیشت نخستین وجه تمایز در رفتار سیاسی و اجتماعی و جهت‌گیریهای فرهنگی اهالی آن دو منطقه را شکل داده‌بود. وجود تضاد و دوگانگی کامل میان آذریهای شیعه مذهب و کردهای سنی مذهب در همهٔ زمینه‌ها از جمله زبان، مذهب، شیوهٔ معیشت، فرهنگ و جهان ذهنی، و تا اندازه‌ای بی‌بهرگی کردها از مشارکت در قدرت موجب شده‌بود که همیشه نوعی عایق و مانع جامعهٔ کردهای شمالی را از دولت ایران جدا سازد و تحریکات و بهره‌برداری دولت عثمانی هم این فاصله را بیشتر می‌کرد. اما در مقابل، ولایت کردستان یا کردستان جنوبی بخاطر حضور عنصر بومی در ادارهٔ منطقه یا به دیگر سخن به علت مشارکت عنصر بومی در قدرت، همجواری اهالی این ناحیه با کردهای شیعی مذهبی که به مراتب تعصبات مذهبیشان کمتر از شیعیان آذری بود، وجود پیوندهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی میان این منطقه با بقیهٔ بخشهای ایران، کردهای جنوبی را به دولت، جامعه و فرهنگ ایرانی نزدیک کرده‌بود. اما نواحی کردنشین ایران به رغم بافت ناهمگون خود در مجموع تا به قدرت رسیدن رضاخان همچنان به ناسیونالیسم ایرانی وفادار ماند، ولی از دورهٔ پهلوی به بعد پیدایش پدیده‌ای بنام ستم ملی، بخش کردنشین آذربایجان را رفته‌رفته به بستر خاستگاه ناسیونالیسم کرد در ایران تبدیل کرد، و البته این مهم با یاری فکری و سیاسی احزاب کرد همسایه به انجام رسید. ملی‌گرایی کردی زاییدهٔ جدایی کامل زبان، سرنوشت تاریخی و فرهنگ کردها با ترکها و عربهاست و از نظر زمانی واکنشی به پیدایش ناسیونالیسم ترک و تورانیگری ترکهای جوان بشمار می‌رود. یکی از اهداف این کتاب یافتن پاسخهایی برای پرسشهای زیر است:

چه عواملی موجب پیدایش ستم ملی در دوران رضاشاه شده‌بود؟

سه رویداد عمدهٔ تاریخ کردهای ایران یعنی قیام شیخ عبیدالله، شورش سمکو و پیدایش جمهوری مهاباد تا چه حد ناشی از ملی‌گرایی کردی بوده‌اند؟

آیا زمینهٔ اجتماعی گسترده‌ای برای رشد ملی‌گرایی کردی در ایران وجود داشته‌است یا نه؟

این سؤالات نگارنده را برآن داشت که به مطالعه و بررسی اوضاع کردستان از طریق تحقیق دربارهٔ قیامهای شیخ عبیدالله، سمکو و تشکیل جمهوری مهاباد بپردازد.

باید اعتراف کرد که نگارش و تدوین این کتاب در آغاز کار با توجه به در دسترس نبودن منابع و اسناد فارسی به اندازهٔ کافی، کاری بی‌نتیجه و ناامیدکننده می‌نمود ولی با دستیابی به منابع کردی و لاتین و گذشت زمان و مطالعهٔ بیشتر و همچنین روایات و خاطرات اشخاص مطلعی مانند جناب آقای یحیی صادق وزیری و زنده‌یاد داریوش فروهر بتدریج کار به پیش رفت و تا اندازه‌ای به روشن شدن تاریخ کردستان در فاصلهٔ سالهای ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ هش انجامید.

در اینجا لازم است از همکاری مسئولان دپارتمان تاریخ مؤسسهٔ پژوهشگاه علوم انسانی بویژه جناب آقای عبدالرضا آزادگان، کارکنان کتابخانهٔ پژوهشگاه، سازمان اسناد ملی ایران، استادان گرانقدر آقایان دکتر ناصر تکمیل همایون، دکتر علی‌اصغر مصدق و دکتر فرهنگ رجایی بخاطر همراهی صمیمانه و راهنمایی‌های عالمانه‌شان سپاسگزاری نمایم. در مورد منابع کردی و لاتین نیز خود را رهین منت استاد گرانمایه و عزیز جناب آقای دکتر وهاب ولی و دوستان عزیزم آقایان کاوهٔ گلکار و استفان کترین می‌دانم. همچنین از مترجم و نویسندهٔ توانا و بزرگوار کرد جناب آقای دکتر ابراهیم یونسی که کار دشوار نوشتن مقدمه، بازخوانی، ویراستاری متن و تصحیح و یادآوری بعضی نکات را با گشاده‌رویی پذیرفتند کمال تشکر و امتنان را دارم.

در پایان از دوست خوبم حمید شکری که امکان چاپ کتاب را فراهم آورد تشکر می‌کنم و اطمینان دارم که بدون یاری این عزیزان این امر تحقق نمی‌یافت.

مجتبی برزویی
پاییز ۱۳۷۸

بررسی اجمالی منابع و مآخذ

در اینجا لازم است توضیحات مختصری دربارهٔ منابع و مآخذ مورد استفاده در این کتاب ارائه گردد:

افزون بر منابع دست اول و معتبری که دربارهٔ تاریخ کردهای خاورمیانه به طور اعم و تاریخ کردهای ایران به طور اخص نگاشته‌شده از برخی اسناد و مدارک مربوط به دورهٔ موضوع موردنظر کتاب نیز بهره گرفته شده‌است. همچنین از خاطرات شفاهی کسانی که در آن ایام می‌زیسته یا خود از دیگران شنیده‌اند استفاده شده‌است. در زیر به بعضی منابع مورد استفاده اشاره می‌شود:

ـ اسناد نویافته و چاپ نشده و اسناد منتشر شده

در نگارش این کتاب علاوه بر منابع دست اول مربوط به قیامهای شیخ عبیدالله و سمکو و پیدایش جمهوری مهاباد بعضی از اسناد موجود در این دوره‌ها نیز مورد استفاده قرار گرفته‌است. بویژه اسناد مربوط به سازمان اسناد ملی ایران که مطالب فصلهای ۳ و ۵ تا اندازه‌ای برپایهٔ آنها تدوین گشته‌است. مجموعهٔ این اسناد تلگرافها، نامه‌ها و گزارشات مقامات دولتی و رؤسای عشایر و سران کرد را دربرمی‌گیرد. در برخی از این گزارشات اطلاعات سودمندی دربارهٔ ماهیت عملکرد و اهداف اسماعیل‌آقا شکاک (سمکو)، دلایل پیدایش نارضایی کردها نسبت به نحوهٔ عملکرد ادارات رژیم پهلوی در نواحی کردنشین آذربایجان، چگونگی بهره‌برداری قاضی محمد از این نارضاییها و جهت‌دهی آنها به صورت اعتراضی فراگیر بر ضد دولت مرکزی بدست داده شده‌است. اما اسناد چاپ شده به گزارش‌های مأموران وزارت خارجه، مأموران کمیسیون تعیین حدود مرزی، مأموران گمرک و وزارت مالیه، نامه‌های شیخ عبیدالله و گزارش‌های دیپلماتهای روس مربوط می‌شود که به ترتیب در کتاب اسناد سیاسی ایران و عثمانی در ۶ جلد، نامه‌ها و گزارش‌های امیرنظام گروسی به ناصرالدین شاه و اسناد ذیل تاریخ شورش کردها در سال ۱۸۸۰ میلادی نوشتهٔ دکتر جلیل جاسم جلیل موجودند.

ـ منابع چاپی

این دسته از منابع به همراه اسناد یاد شده اطلاعات ارزشمند و مهمی را دربارهٔ

سه رویداد مورد نظر ما بدست می‌دهند و درواقع اسنادی که از آنها سخن به میان آمد مکمل اطلاعات این منابع‌اند.

بعضی از این منابع مانند قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه نوشته غوریانس ارمنی، یا جمهوری کردها در سال ۱۹۴۶ م. نوشتهٔ ویلیام ایگلتون کاملاً به شرح و توصیف جنبه‌های گوناگون قیامهای مذکور پرداخته‌اند. از جمله این آثار می‌توان به نوشته‌های مورخان و کردشناسان مشهور روسی مانند خالفین، لازاریف، مینورسکی و دکتر جلیل اشاره کرد که با تکیه بر اسناد و گزارش‌های وزارت خارجهٔ روسیهٔ تزاری، روزنامه‌ها و گزارش‌های ستاد وزارت‌جنگ روسیه در قفقاز تهیه و تدوین شده‌اند. به کمک این منابع می‌توان از جنبه‌های سیاسی و اهداف شیخ عبیدالله، تحریکات عثمانی در میان عشایر کرد آذربایجان، موقعیت کردهای ایران در جنگ اول و دلایل قدرت گرفتن سمکو آگاهی یافت.

البته منابع درجه دومی مانند تاریخ مشروطیت ایران نوشته سیداحمد کسروی و کردها (the kurds)[1] اثر تیمسار حسن ارفع که مطالبی نسبتاً مهم و کلی را در پاره‌ای موارد مطرح می‌کنند نیز خالی از اهمیت نیست.

دسته دیگری از آثار چاپی هستند که می‌توان آنها را از منابع کلاسیک تاریخ کرد و کردستان نامید که از آن جمله کتاب جنبش ملی کرد اثر کریس کوچرا، کردها و کردستان اثر درک کینان، کرد و کردستان [2] (les kurdes et le kurdistan) اثر گروهی از مؤلفان (که برای استفاده از بخش مربوط به ایران آن از متن اصلی بهره گرفته‌شد)، کاروانی از شهیدان کردستان (کاروانێک له‌شه هیدانی کوردستانی ئیران) نوشته کریم حسامی و بعضی از مقالات مجلات فرانسوی مانند جهان اسلام (le monde [3]musulman) و شرق (L'orient)[4] و روزنامه‌های فارسی مانند رهبر، باختر و اطلاعات قابل ذکرند. در این میان چند کتاب هست که نسبت به بقیه از اهمیت بیشتری برخوردارند که در اینجا به معرفی برخی از آنها پرداخته می‌شود.

الف) قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه قاجار نوشته اسکندر غوریانس ارمنی.

مؤلف، مترجم زبان فرانسه و منشی دولت ایران در نمایشگاه پاریس در سال ۱۸۷۸م. کسی است که از نزدیک شاهد قیام شیخ عبیدالله بوده‌است و نوشته‌هایش از ارزش وقایع نگاشتی چشمگیری برخوردار است. از خلال مطالب کتاب غوریانس

1- the kurds

2- les kurdes et le kurdistan

3- le monde musulman

4- L'orient

اوضاع نواحی کردنشین آذربایجان، اشتباهات و خطاکاریهای مأموران آذری، اهداف و جاه‌طلبی‌های شیخ عبیدالله، نارضایی‌های سران کرد از دولت ایران، چگونگی قیام و علل شکست آن روشن‌تر می‌گردد. در این اثر خبری از دخالتهای عثمانی و انگلستان به طور مشروح به چشم نمی‌خورد. مطالب این کتاب با کمی تغییر در کتاب تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز نوشته شاهزاده نادرمیرزا آورده شده‌است که با در دسترس بودن متن اصلی از آن استفاده نشد.

ب) رسالهٔ قیام شیخ عبیدالله ذیل تاریخ افشار نوشتهٔ علی‌خان افشار یکی از مدافعان ارومیه در روزهای حملات مریدان شیخ به این شهر مانند منبع بالا از انگیزه‌های سیاسی ـ مذهبی و جنبه‌های اعتراضی قیام شیخ سخن می‌گوید و ویژگی مهم آن بررسی مفصل نقش کنسول انگلیس و دکتر کوکران دین‌گستر امریکایی در تحریک رهبر کردها و تشویق مردم به تسلیم شهر ارومیه به شورشیان است. در این اثر به تفصیل ویژگیهای مذهبی قیام شیخ و مقصود او از دامن زدن به تعصبات کردها تشریح شده‌است.

ج) شورش کردها در سال ۱۸۸۰م. «شورشی کورده‌کان سالی ۱۸۸۰م.» که در واقع رسالهٔ دکتری نویسندهٔ کرد دکتر جلیل جاسم جلیل است و از روسی به کردی ترجمه شده‌است. دکتر جلیل با تکیه بر اسناد وزارت خارجهٔ روسیه، انگلستان و نامه‌های شیخ عبیدالله به دولتها و شخصیتهای اروپایی سعی دارد قیام او را به مثابه اولین اقدام کردهای خاورمیانه برای تشکیل کردستان بزرگ معرفی نماید. مؤلف به طور ضمنی به فقدان زمینه‌های قیام در میان کردهای ایران اذعان دارد و می‌کوشد جنبهٔ اعتراضی حرکت شیخ عبیدالله را نادیده گرفته درعوض جنبهٔ ملی‌گرایی کردی برای آن قائل شود. هدف دکتر جلیل از تألیف این کتاب اثبات هویت استقلال‌طلبانهٔ قومی ـ زبانی برای قیام شیخ عبیدالله است.

د) مسألهٔ کرد در سالهای ۱۹۱۷ ـ ۱۸۹۰ «کێشه‌ی کرد (۱۹۱۷ ـ ۱۸۹۰)» اثر ارزشمند کردشناس بزرگ روس م. س. لازاریف در دو مجلد تدوین یافته است و به بررسی اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کردهای خاورمیانه می‌پردازد. دخالتهای عثمانی در امور غرب آذربایجان، طرحهای ترکهای جوان برای اشغال بخشهای سنی‌نشین آن ایالت، وضعیت عمومی عشایر کرد در آذربایجان از دههٔ آخر سدهٔ نوزدهم تا دو دههٔ اول سدهٔ بیستم، موقعیت سمکو و چگونگی قدرت گرفتن او در جریان جنگ، پیدایش ناسیونالیسم کرد در عثمانی و نیز بررسی اوضاع کردها در جنگ اول از موضوعات کتاب ۷۰۰ صفحه‌ای لازاریف است که نگارنده از ترجمهٔ کردی آن استفاده نموده‌است. مؤلف روس با زیرکی تمام سعی کرده‌است حضور

نامشروع روسیه در آذربایجان را عامل ثبات، پیشرفت اجتماعی و رشد بازرگانی این ناحیه معرفی نماید و از قبول این حقیقت که روسیه یکی از عوامل بحران در این بخش بوده‌است طفره می‌رود.

ه) اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه اثر محمد تمدن، اوضاع ارومیه در زمان جنگ، تأثیرپذیری سمکو از شعارهای تجزیه‌طلبانهٔ مسیحیان آشوری یاجیلو، چگونگی قدرت گرفتن او از آشفتگی برآمده از جنگ بزرگ، ارتباط رئیس عشیرهٔ شکاک با هواداران شیخ محمد خیابانی و تأثیر شعار منطقه‌گرایی (Regionalisme)[1] او بر افکار کردهای آذربایجان از جمله مسائلی هستند که در این اثر مورد توجه قرار گرفته‌است. تمدن همچنین دربارهٔ اولین روزنامهٔ کردی که به وسیله اطرافیان سمکو در ارومیه انتشار یافت مطالب جالب توجهی را به خواننده عرضه می‌کند.

و) جمهوری کردها در سال ۱۹۴۶ [۲] (The Kurdish Republic in 1946) نوشتهٔ ویلیام ایگلتون.

این اثر جامع‌ترین و مشروح‌ترین اطلاعات را دربارهٔ پیدایش جمهوری مهاباد بدست می‌دهد. شرایط و چگونگی تأسیس اولین حزب سیاسی کردهای ایران، اوضاع مناطق کردنشین در زمان ورود روسها به ایران، موقعیت عشایر، سفر هیأتهای کرد به اتحاد شوروی، شرایط پایگیری جمهوری مهاباد و روابط آن با آذربایجان، اتحاد شوروی و دولت مرکزی، اصلاحات انجام گرفته در طول حکومت قاضی محمد و علل سقوط آن مسائلی هستند که به طور مبسوط و مفصل در این اثر مورد بحث قرار گرفته‌اند. ایگلتون تلاش می‌کند که تأسیس جمهوری مهاباد را نتیجهٔ کوششها و مجاهدتهای مبارزان کرد معرفی کرده و نقش اتحاد شوروی را در این ماجرا کم‌رنگ جلوه دهد. ایگلتون توجهی به علل داخلی سقوط حکومت قاضی محمد ندارد و تأثیر اقدامات قوام‌السلطنه در سست شدن پایه‌های نظام مهاباد را بخوبی بررسی نکرده‌است.

ـ کتب خاطرات

دربارهٔ شیوهٔ حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کردهای ایران منابع مستقلی ـ البته به استثنای آثاری که خود کردها تدوین کرده‌اند ـ در زبان فارسی وجود ندارد ولی اطلاعات و داده‌های زیادی به طور پراکنده در لابلای کتب خاطرات فارسی وجود دارد که قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر به شناسایی گوشه‌های تاریک تاریخ کردهای ایران کمک می‌کند. علاوه بر این باید به یک رشته کتب خاطرات کردی

1- Regionalisme

2 - The Kurdish Republic in 1946

اشاره کرد که توسط فعالان کرد عراقی نوشته شده‌است و مطالبی که آنان دربارهٔ اوضاع کردستان ایران نوشته‌اند بسیار حائز اهمیت است. در اینجا به معرفی این گونه منابع می‌پردازیم.

الف) شرح حال عباس‌میرزا ملک آرا. چون مادر این شاهزاده قاجار کرد و از مریدان شیخ طه پدر شیخ عبیدالله بوده‌است به همین دلیل شیخ عبیدالله هنگام تصرف ساوجبلاغ مکری نامه‌ای برای او که در آن زمان در تهران اقامت داشت فرستاد و پیشنهاد کرد که حکومت مناطق تصرف شده را به عهده بگیرد ولی عباس‌میرزا که امکان موفقیت شیخ را ناچیز تشخیص داده‌بود نامه و حاملان آن را به ناصرالدین شاه تسلیم کرد. ملک‌آرا از ستم و تعدی کارگزاران آذری یاد می‌کند و همان گونه که خود اشاره کرده‌است در تشریح و توصیف رویداد قیام شیخ از متن غوریانس بی‌بهره نبوده‌است.

ب) مبارزات ملت کرد در یادداشتهای احمد تقی (خه‌باتی گه‌لی کوردله یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی).

احمد تقی یکی از کوشندگان سیاسی کرد و عضو کوملهٔ ترکیه پس از سالهای جنگ جهانی اول بوده‌است. وی در ضمن به اشارهٔ کوملهٔ ترکیه در سالهای دههٔ بیست میلادی با مصطفی کمال و دار و دسته‌اش همکاری می‌کرد و به همین دلیل رابط سمکو با کمالیها بود. اطلاعاتی که او در مورد مناسبات سمکو با کمالیها، انگلیسیها، روسها و شیخ محمود برزنجی بدست می‌هد برای آشنایی با ماهیت قیام سمکو، دلایل کمک نیروهای بیگانه به او و شناخت هدف نهایی این سرکردهٔ شکاک بسیار سودمند است.

ج) یادداشت ـ اثر رفیق حلمی از مبارزان کرد عراقی و از اهالی سلیمانیه است که در سه جلد منتشر شده‌است. رفیق حلمی در سالهای پس از جنگ اول جزء همراهان شیخ محمود برزنجی بود و در روزنامهٔ «صدای کردستان» مقاله می‌نوشت. او شاهد مذاکرات میان سمکو و شیخ محمود در سلیمانیه بوده‌است و علل عدم توافق آنان برای فعالیت در یک طرح مشترک را توضیح می‌دهد و به دلیل شرکت در یک مأموریت سیاسی شرح زنده‌ای از اوضاع شهرهای تبریز، ارومیه و صدمات وارده از سوی سمکو به مناطق غربی و جنوبی ارومیه ارائه می‌کند.

د) یادداشتهایم (یادداشته کانم) نوشتهٔ عبدالله احمد رسول پشدری در دو جلد که جلد اول آن به رویدادهای ایران و جمهوری مهاباد و جلد دوم به شورش کردهای عراق مربوط می‌شود. عبدالله پشدری مبارز کرد عراقی ابتدا عضو حزب هیوا، بعداً عضو حزب دموکرات کردستان عراق در اوج قدرت جمهوری مهاباد در ایران حضور

داشته و در جنگهای پیشمرگان دموکرات با ارتش شاهنشاهی در جبههٔ سردشت شرکت جسته‌است. خاطرات او از چند لحاظ حائز اهمیت است: نخست این که او از دید یک کرد عراقی به مسائل می‌نگرد و ضمن ستایش از قاضی محمد و حزب دموکرات عملکرد آنان را به نقد هم می‌کشد. دوم از ترکیب نیروها در کابینهٔ قاضی، اوضاع عشایر، موقعیت بارزانیها، رفتار و اهداف شورویها، اصلاحات قاضی و مهمتر از همه از آرمانگرایی شدید او در تشکیل کردستان بزرگ اطلاعات جالب توجهی ارائه می‌کند که تقریباً در هیچ یک از منابع فارسی و لاتین اشاره‌ای به آنها نشده‌است. پشدری سپس نشان می‌دهد که چگونه قاضی ناچار شد از آرمان کردستان بزرگ چشم بپوشد و به شعار دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان روی بیاورد. پشدری تأیید می‌کند که بعضی از عشایر ایران و حتی عشایر عراقی صریحاً با جمهوری مهاباد مخالفت ورزیده و با دولت ایران همکاری می‌کردند.

فصل یکم

قیام شیخ عبیدالله

درآمد

در این فصل سعی برآن است که با پرداختن به موقعیت حکومت خاندانهای اردلان و مکری، میزان مشارکت آنها در ادارهٔ مناطق کردنشین، بررسی اوضاع کردستان شمالی و کردستان جنوبی، ویژگیها و تمایزات این دو ناحیه و رویکرد حکومت قاجار به کردها و نواحی کردنشین، تصویر روشنی از زمینهٔ سیاسی و اجتماعی قیام شیخ عبیدالله ارائه گردد. سپس خاستگاه و موقع مذهبی شیخ عبیدالله و خاندان او در سدهٔ نوزدهم، مراحل گوناگون قیام او و عوامل مؤثر در آن، نقش ستم مالیاتی، تعصبات مذهبی، سیاستهای دولتهای بیگانه، عملکرد عشایر و ماهیت اهداف شیخ تشریح و بررسی می‌شود. هرچند این بررسی به صورت اجمالی و مختصر انجام گرفته ولی در حکم زمینه‌ای برای شناخت هر چه بهتر جریانات وقایعی خواهدبود که بعدها در نواحی کردنشین ایران روی داد.

بخش یکم

خاندان حاکم اردلان و ولایت کردستان

ـ خاندان اردلان در دوران پیش از قاجاریه

مناطق کردنشین ایران پیش از ورود ایل قاجار به عرصهٔ سیاست کشور بدست دو خانوادهٔ کرد اداره می‌شد: خاندان مکری در بخش آذربایجان و خاندان اردلان در ولایت اردلان یا کردستان. گسترهٔ قلمرو امیران اردلان که والی نامیده می‌شدند گاه از ولایت کردستان فراتر رفته سراسر کردستان عراق امروزی و شهرهای موصل و کرکوک را نیز دربرمی‌گرفت، اما با ظهور خاندان حاکم بابان درکردستان عثمانی و نیز همزمان با گسترش اقتدار سیاسی نظامی دولت عثمانی در آن ناحیه بتدریج بخشهای غربی قلمرو والیان اردلان از آن جدا شد.

بر پایهٔ نوشته‌های مورخان چنین برمی‌آید که خاندان اردلان، دست کم از نیمهٔ دوم سدهٔ ششم هجری قمری حکومت بر بخشهایی از مناطق کردنشین خاورمیانه را آغاز کرده‌است.

علی‌اکبر وقایع‌نگار بر آن است که والیان اردلان نخست در شهر موصل اقامت داشتند و در سال ۵۶۴ ه.ق به ناحیهٔ شهر زور آمده قلعهٔ زِلْم را مرکز متصرفات خود قرار دادند و بعدها مناطق سقز، سیاهکوه و علی‌شکر را هم به قلمرو خود ضمیمه کردند.(۱)

مؤلف تحفهٔ ناصری در ذکر حالات ولاة بنی‌اردلان و حسب و نسب آنان می‌نویسد:

«در حسب و نسب ولاة اردلان و ابتدای دورهٔ فرمانگذاری ایشان روایات مختلفه بسیار است بعضی آنها را باحمدبن مروان منسوب و بعضی شخص اول این دودمان را خسرو نام آسیابان دانسته‌اند که به دستیاری ابومسلم مروزی در زمان سفاح ابوالعباس احمد عباسی بر کردستان مستولی و به این وجه به بنی اردلان موسوم شد و بعضی نیز گفته‌اند که همین خسرو نام به واسطهٔ قتل یزدجرد پادشاه ایران رتبهٔ

---

۱ ـ حدیقهٔ ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، علی‌اکبر وقایع‌نگار کردستانی ـ به تصحیح محمد رئوف توکلی (تهران، ارژنگ، ۱۳۶۴) ص ۱۱۴.

برتری و سروری یافته و ابتدای فرمانگذاری بنی‌اردلان را از آن عهد و زمان دانسته‌اند ....[۱]»

صاحب تذکرهٔ حدیقهٔ امان‌اللهی در این باره نوشته‌است:

«والیان اردلان اباً عنجد باتصال سند، متجاوز از هشتصد سال است متصدی امر امارت و حکومتند. نسب ایشان به اردشیر بابکان می‌رسد.[۲]»

اشاره بوجود خاندان حاکم اردلان برای نخستین بار در سدهٔ ششم هجری صورت گرفته و پیشینهٔ آن از این سده به آن سو بیشتر شکل افسانه به خود می‌گیرد و سندیت تاریخی ندارد، برپایهٔ همین افسانه‌ها به پیروی از یک سنت معمول ایرانیان پس از اسلام و برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت والیان اردلان، دودمان آنان به ساسانیان و اردشیر بابکان منتسب شده‌است.

در سدهٔ نهم هجری عثمانیان نواحی شارباژیر تا اربیل و کوی، حریر، عمادیه و رواندزرا از ایالت اردلان جدا کردند ولی جنگی میان طرفین درنگرفت و در سال ۸۶۲ هـ.ق مأمون بیگ والی اردلان ازنو این مناطق را از عثمانی باز پس گرفت.[۳]

رقابت و کشمکش میان والیان اردلان و دولت عثمانی که معمولاً با جنگهای خونین همراه بود موجب شد که در دوران ظهور صفویان، این امرای کرد از باب عالی حمایت نکنند و جانب صفویان را بگیرند. در دوران حکومت شاه تهماسب سرخاب‌بیگ والی اردلان، مراتب اطاعت و وفاداری خود را به دولت ایران اعلام کرد و شاه در مقابل از او در برابر رستم پاشای ترک دفاع کرد. سرخاب بیگ در وفاداری خود نسبت به ایران تا آنجا پیش رفت که گذشته از عدم همکاری با برادر نافرمان شاه بنام القاص میرزا که به عثمانیها پیوسته بود او را دستگیر ساخته به شاه تهماسب تحویل داد و در ازای این خدمت سالیانه یک‌هزار تومان از خزانه به او پرداخت می‌شد.[۴]

بدینسان سابقهٔ دشمنی با عثمانی امرای اردلان را به دولت صفوی نزدیک کرد، اما باید دانست که هر گاه ضعف و ناتوانی به دستگاه صفوی راه می‌یافت، عثمانیها نیز درصدد جلب توجه و تحریک والیان برمی‌آمدند و آنان را به خودسری تحریک

---

۱ ـ تحفهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، میرزا شکرالله سنندجی (فخرالکتاب)، به تصحیح دکتر حشمت‌الله طبیبی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶) ص ۷۶.

۲ ـ تذکرهٔ حدیقه امان‌اللهی، میرزا عبدالله سنندجی متخلص به رونق ـ به تصحیح دکتر ع خیامپور (تبریز، دانشکده ادبیات، ۱۳۴۴) ص ۱۵.

۳ ـ حدیقهٔ ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، علی‌اکبر وقایع‌نگار کردستانی ـ ص ۱۱۹.

۴ ـ همان مأخذ ـ ص ۱۲۵.

می‌کردند. گرایش تیمورخان والی به سلطان سلیمان باشکوه و دریافت سالیانه صدهزار آقچه از او ناشی از همین امر می‌شد و حتی به نوشتهٔ وقایع‌نگار کردستانی، هَلوُخان جانشین تیمورخان برای حفظ موقعیت خود با هر دو دولت ایران و عثمانی مماشات می‌کرد.[۱]

هَلوُخان همزمان با به قدرت رسیدن شاه اسماعیل دوم به حکومت ولایت کردستان رسید. مؤلف کتاب سیرالاکراد قوی شدن هَلوُخان را ناشی از ضعف دولت ایران و بی‌رونقی سلطنت در نتیجهٔ هرج و مرج ناشی از مرگ شاه تهماسب می‌داند و در این باره می‌نویسد:

«هَلوُخان ... چندان در امر ریاست خویش قوی حال بود که مطلق پادشاه ایران را که در این وقت شاه اسمعیل ثانی بن طهماسب صفوی بود، مکانت درست نمی‌نهاد. شاه اسمعیل نیز کیفر این کردار را در حیّز اقتدار خود نمی‌دید. لهذا هَلوُخان بر شوکت و ابهت می‌افزود و تا نزدیکی همدان و کرمانشاهان را به تحت فرمان خود فرمود.[۲]»

اما پس از رسیدن شاه عباس به قدرت «... فی جمله رونقی در سلطنت ایران پدید آمد و سپاهی آراسته بدفع هَلوُخان نامزد گردید و با نیل مرام بازآمدند.[۳]»

شاه عباس برای دفع و حذف هَلوُخان و عدم استفاده باب‌عالی از یک کانون بحران در کردستان، تنها به گسیل سپاهیان قزلباش اکتفا نکرد و بلکه خواهر خود سیده بیگم را نیز به زنی به خان احمد خان پسر هَلوُخان داد که دو سال به رسم گروگان در اصفهان نگاه داشته‌بود. قدم بعدی شاه، انتصاب خان احمد خان به حکومت ولایت کردستان و عزل هَلوُخان بود و درنتیجهٔ آن خان احمد خان به زور حکومت را از پدرش گرفت و خود به جای او نشست. هَلوُخان به عنوان یک حاکم سنی مذهب بسیار متعصب نسبت به شیعیان سوءظن داشت و با ورود قزلباش به قلمرو خود مخالفت می‌کرد و اعتقاد داشت که والی اردلان باید تنها به پادشاه ایران خراج بپردازد. مؤلف سیرالاکراد در این باره نوشته است:«هَلوُخان بر دین اسلام بود و مذهب اهل سنت و جماعت. تعصبی تمام با گروه اثنی‌عشری داشت و هرگز ایشان را بر ملک خود نمی‌گذاشت. چون شنید که خان احمدخان خواهر پادشاه را آورده و جمعی از قزلباشان همراه او هستند گفت:«اناالله و اناالیه راجعون، چون زمانی

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۱۲۸.

۲ ـ سیرالاکراد، عبدالقادربن رستم بابایی ـ به تصحیح محمد رئوف توکلی (تهران، ارژنگ، ۱۳۶۶) ص ۴۰.

۳ ـ همان مأخذ ـ ص ۴۱.

نمی‌گذرد که دعوت رافضه در کردستان جاری خواهد شد.[۱]»
خان احمدخان خدمات ارزنده‌ای به دولت صفوی کرد که از آن جمله می‌توان به سرکوب قبایل سرکش مکری و اتحادیهٔ بلباس، تصرف قلعهٔ رواندز و شرکت مؤثر در تسخیر بغداد اشاره نمود. انتصاب او نخستین نمونهٔ دخالت شاهان صفوی در عزل و نصب والیان اردلان است. جانشین خان احمد خان پسر او سلیمان خان است که در سال ۱۰۴۶ ه.ق شهر سنندج را بنیان نهاد و دوران حکومت او در پیکار و رقابت با امیران بابان سپری شد که خاندانی کرد و وابسته به دولت عثمانی بود و در کردستان عثمانی حکومت داشت. از این هنگام به بعد عامل دیگری بجز دولت عثمانی، حکام کرد را به دولت ایران نزدیک می‌کرد که همان دشمنی با امرای بابان بود، زیرا آنان به سرزمین اردلانها چشم طمع دوخته بودند.
مؤلف تذکرةالملوک درباره جایگاه و موقعیت والیان اردلان در دستگاه صفوی می‌نویسد که والیان از جملهٔ «امراء غیردولت خانه» یا «امراء سرحد» بودند و شامل والیان چهارگانهٔ عربستان، گرجستان، کردستان و بختیاری می‌شدند که در میان آنان والی اردلان مقام سوم را دارا بود.[۲] وی در تاجگذاری شاهان صفوی به همراه دیگر والیان حضور می‌یافت و شمشیر شاه را حمل می‌کرد و از مقام بالایی برخوردار بود.
دولت صفوی با شریک ساختن امرای کرد در قدرت از طریق سپردن مسئولیتهایی به آنان مانع از مبدل شدن امیرنشین اردلان به حکومتی ذوجنبیت میان ایران و عثمانی شد و گذشته از آن شرایط لازم برای بسط فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی در میان طبقهٔ حاکم و روحانیون و ادبای کرد در این دوره فراهم شد و نواحی کردنشین بیش از هر زمان دیگری با ایران پیوند یافت و در چهارچوب این کشور جای گرفت. همزمان با سقوط صفویان و سلطهٔ افغانها بر اصفهان حاکم بابان، خانه پاشا، شهر سنندج را تسخیر کرد.
مؤلف سیرالاکراد اوضاع حاکمان اردلان در این زمان را چنین تشریح می‌کند:«بنا به اختلال کار صفویه و آشفتگی دولت و تسلط افغان کسی را قدرت دفع و منع خانه‌پاشا نبود.[۳]»
به این ترتیب حکام اردلان موقتاً قدرت خود را از دست دادند و برای بازیابی آن به دولت نوپای افشاری روی آوردند. سرانجام نادر به خواست اردلانها به حاکم بابان حمله کرد و او بدون جنگ از برابر وی گریخت و حاکم اردلان عباسقلی خان دوباره

---

۱ ـ همان ـ ص ۴۴.
۲ ـ تذکرةالملوک ـ به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸) چاپ دوم، صص ۴ و ۵.
۳ ـ سیرالاکراد ـ ص ۴۹.

به حکومت سنندج رسید. عبدالقادر بابایی به این نکته اشاره دارد که شاه تهماسب سوم به صوابدید نادر عباسقلی خان اردلان را به حکومت کردستان منصوب کرد و به قول او «دوباره چراغ هستی اردلان فروزان شد ....[۱]»

این گونه بود که دولت ایران امیران اردلان را به قدرت رسانید و به ده سال دوری آنان از حکومت پایان داد. این تحولات سبب شد که خاندان اردلان از این پس مشروعیت خود در امر حکومت را از دولت ایران طلب کند و بر میزان وفاداری و نزدیکی خود به نظامهای سیاسی ایران بیافزاید. طبعاً به دنبال این رویکرد و تعاملِ اردلانها به حکومتهای ایران، جامعهٔ کرد نیز گرایش بیشتری به ایجاد ارتباط گسترده‌تر با قوم فارس در خود احساس می‌کرد و در مقایسه با دوران پیش از صفویان ولایت اردلان پیوند نزدیکتری با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی ایجاد نمود. اردلانها در محاصرهٔ کرکوک نادرشاه را یاری کردند و جانشینان سبحانوردی خان پسر عباسقلی خان در جنگهای ایران و هند و داغستان شرکت داشتند.

باید دانست که بجز مصالح و منافع سیاسی، خاستگاه مشترک اقتصادی نیز خاندان اردلان را در راستای سیاستهای دولت ایران قرار می‌داد، به طوری که حکومت مرکزی معمولاً در ازای وفاداری حکام و انجام مسئولیتهای محوله به ایشان تیولها و اراضی‌ای را اعطا می‌کرد و آنان در مقابل، گذشته از پرداخت مالیات، شماری نیروی عشایری یا بنیچه در اختیار دولت می‌گذاشتند.

ـ خاندان اردلان در عصر قاجار

در سراسر دوران حاکمیت سلسلهٔ زندیه والیان اردلان مطیع حکومت مرکزی بودند و حتی در جنگهای کریم‌خان با پاشای بغداد خدماتی به شاه کردند. اما پس از مرگ کریم‌خان بر سران کرد آشکار شد که ایل قاجار دیر یا زود قدرت را بدست خواهد گرفت به همین جهت خسروخان والی مجلس شوری از بزرگان کرد برای بررسی اوضاع تشکیل داد و پس از گفتگوهای بسیار تصمیم گرفته شد که از آغامحمدخان قاجار در برابر جعفرخان زند حمایت شود.[۲]

والی اردلان سپس با جعفرخان زند وارد جنگ شده او را شکست داد و اسیران و اموال غنیمتی را به خدمت خان قاجار در مازندران فرستاد و به عنوان پاداش، مناطق سنقر و کلیایی به قلمروش ضمیمه شد. مؤلف تاریخ محمدی از تبعیت کامل والی از حکومت قاجار و حضور او در جنگ دیگری برضد جعفرخان زند خبر می‌دهد.[۳]

۱ ـ همان مآخذ ـ ص ۵۰. ۲ ـ همان ـ ص ۵۴.

۳ ـ تاریخ محمدی «احسن التواریخ» محمد فتح‌الله بن محمدتقی ساروی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱) ـ صص ۱۵۲ و ۱۵۶.

از این پس شاهان قاجار مستقیماً در عزل و نصب والیان اردلان دخالت داشتند و این سیاست بیشتر از قاطعیت و اهتمام آغامحمدخان برای یکپارچه ساختن ایران سرچشمه می‌گرفت. مؤلف تاریخ محمدی پس از تشریح سفر آغامحمدخان به همدان در سال ۱۲۰۲ هـ.ق دربارهٔ ابقای مجدد خسروخان والی توسط شاه قاجار چنین می‌نویسد:

«چون خسروخان اردلانی ـ والی کردستان ـ که قبل از این خدمتی نموده و به آن ایماء شده‌بود از دور مراسم چاکری به ظهور می‌رسانید و این حالت منافی رأی اقدس و ناپسند طبع غیرتمند مقدس می‌نمود، و آن حضرت ارادهٔ آن داشت در این سفر او را تنبیهی درست فرمایند، در این اوان که اردوی والا به همدان رسید لطفعلی‌خان عم مشارالیه با پیشکش نیکو به اردو آمد به عزتقبیل آستان مروت دلیل مباهی شده ملتمس گردید که:«این سفر از سر او گذشته و جریدهٔ عصیانش را به خامهٔ عفو خطاپوش درنوشته پروانه ابقا برای شمع هستی‌اش ... عنایت فرمایند که بعد از انصراف موکب معلی به دارالسلطنهٔ تهران در حلقهٔ متقلدان قلادهٔ انقیاد درآمده منطوق به طوق اطاعت و عبودیت خواهد گردید.» به واسطه و تعهد امرای مقرب مسئولش ... عز قبول یافته فرمان عنایت آیت و خلعت و اسب و رقم والیت آن ولایت حاصل نموده مرخص گردید.[۱]»

در دورهٔ فتحعلی شاه والی کردستان پسر خسروخان بود که امان‌الله خان نام داشت و در طول حکومت او جنگ قدرت میان اعضای خاندان اردلان درگرفت و او بسیاری از کسان و اطرافیان خود را به قتل رسانید. بازماندگان مقتولین به تهران رفتند و از شاه درخواست کمک کردند، اما والی با پرداخت مبالغی به شاه و جلب اعتماد او مخالفان دیگر خود مانند میرزا احمد وزیر و سادات طایفهٔ آقا زمان را نیز به قتل رسانید.

این رویدادها سبب شد که شاه نمایندگانی برای بررسی اوضاع کردستان به سنندج بفرستد و شرایطی بوجود آمد که دایرهٔ تسلط و اقتدار دولت ایران را بر شخص والی و امور سیاسی کردستان گسترده‌تر ساخت.

در همین دوره است که والیان اردلان برای تحکیم موقعیت خود در داخل ایران و در برابر عثمانی به ازدواجهای سیاسی با خانواده سلطنتی قاجار روی آوردند. اولین ازدواج سیاسی این دوره میان خسروخان پسر امان‌الله خان با حسن جمال بیگم دختر فتحعلی شاه انجام گرفت که بعدها به والیه معروف شد و مدتی حکومت کردستان را

---

۱ ـ همان مأخذ ـ صص ۱۷۰ ـ ۱۶۰.

در دست داشت. مؤلف تاریخ عضدی درباره انگیزهٔ وصلت میان خانوادهٔ اردلان و خاندان قاجار می‌نویسد:

«امان‌الله والی کردستان برای خواستگاری والیه همشیرهٔ شعاع‌السلطنه اقدام نمود چون خسروخان هم بسیار خوش‌سیما بود و امان‌الله خان پدرش بعضی مستدعیات این وصلت را عرض کرده‌بود که می‌خواهم به واسطهٔ یک نوع بستگی مخصوص به شاهنشاه ایران دست مجاورین و همسایگان بدامن ملک مورث و موقع فرمانگذاری من دراز نشود.[۱]»

این ازدواجها والیان اردلان را هر چه بیشتر به دولت ایران نزدیک کرد زیرا شاهزاده خانمهای قاجاری در امور سیاسی کردستان دخالت داشتند و در عزل و نصب والیان مؤثر بودند. مثلاً حسن جمال بیگم معروف به والیه پس از مرگ خسروخان امور ولایت کردستان را تا به سن قانونی رسیدن جانشین او اداره کرد و به دلیل شایستگی در این کار از سوی مردم به والیه مشهور شد. والیه کفیل حکومت بود و در گزینش وکیل ولایت که امور اجرایی را در دست داشت دخالت می‌کرد.[۲]

اقتدار سیاسی او تا جایی بود که شکایتش از عملکرد رضاقلی‌خان والی موجب عزل او و نصب امان‌الله خان دوم از سوی محمدشاه قاجار به حکومت کردستان گردید. مدتی پس از این رویداد همسر رضاقلی خان که شاهزاده خانم طوبی دختر نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بود وسائطی برانگیخت تا شاه والیگری را از نو به همسرش بسپارد. مؤلف سیرالاکراد می‌نویسد که والیه خانم در روزگار تبعید آقاخان نوری به کاشان به کسان و بازماندگان او در تهران خدمت کرده‌بود و به همین دلیل پس از دستیابی آقاخان به منصب صدارت، والی کردستان رابطهٔ گرمی با او داشت. بعدها یکی از دختران خسروخان والی بنام هما خانم نیز به همسری ناصرالدین شاه درآمد. نتیجهٔ این پیوندهای زناشویی سیاسی دخالت مؤثر اعضای خانوادهٔ قاجار در اداره کردستان و زمینهٔ حذف کامل خاندان اردلان و حضور کارگزاران غیرکرد را در آن ولایت فراهم ساخت و به رشد روند تمرکزگرایی نظام قاجار که از طریق قاجاری کردن مراکز محلی قدرت صورت می‌گرفت کمک کرد. بدینسان اعضای خانوادهٔ اردلان هم به تعبیری به خانوادهٔ سلطنتی بستگی پیدا نمودند و با این که قدرت محلی خود را از دست دادند اما به مناصب دیگری در دستگاه دولتی رسیدند و قدرت خود را به شکل دیگری حفظ کردند.

---

۱ ـ تاریخ عضدی ـ احمد میرزا عضدالدوله (گوهردشت کرج ـ انتشارات سرو ـ ۱۳۶۲) ص ۵۸.

۲ ـ سیرالاکراد ـ ص ۷۶.

ـ گرایش والیان اردلان به فرهنگ ایرانی و جایگاه آنان در پهنهٔ سیاست ایران در دوران قاجار

در پی افزایش ارتباط میان والیان و حکومتهای ایران پس از صفویه، شاهد گرایش روزافزون بعضی از والیان به مذهب تشیع هستیم. مؤلف سیرالاکراد تصریح می‌کند که خسروخان والی معاصر آغامحمدخان قاجار «... بر مذهب تشیع بود و خان درویش لقب داشت.[۱]»

امان‌الله خان ثانی نیز به تشیع و زبان فارسی توجه و علاقه بسیار داشت و خود به فارسی شعر می‌سرود. به نوشتهٔ مؤلف سیرالاکراد این والی «بر نظم و نثر کلام فارسی قدرتی به کمال داشت، در بدایت حال به صحبت دراویش و اصحاب تصوف رغبتی داشت. سپس از آنان برکنار و مسلک جماعت شیخیه را شعار خویش ساخت و با علمای آن فرقه نرد صحبت همی باخت. همراه قاصدان به شهر کرمان خدمت حاجی محمدکریم خان قاجار بزرگ آن گروه فرستادی و احکام مذهبی از ایشان فراگرفتی و گاهی ملاعبدالصمد همدانی خلیفهٔ حاج مشارالیه را به سنندج خواستی. عاقبت با همان عقیده و خیال به جهان دیگر انتقال نمود.[۲]»

تمایل غلام شاه‌خان والی معاصر ناصرالدین شاه به مذهب تشیع موجب نگرانی علمای اهل سنت سنندج گردید و به اشارهٔ آنان برخی از مردم شوریده و بازار شهر را غارت کردند و درنتیجهٔ آن والی ناراضیان را به سختی سرکوب نمود و شیخ عبدالقادر از علمای بزرگ شهر به خاک عثمانی پناه برد و والی برای تنبیه مردم هشتاد هزار تومان از اهالی شهر خسارت گرفت و این جنگ به جنگ کاروانسرا معرف است.[۳]

این گرایش‌ها موجب شد که بعضی از اعضای خانوادهٔ اردلان مذهب تشیع را اختیار کنند که از چهره‌های مهم شاخهٔ شیعی آن می‌توان به فخرالملک اردلان از وزیران ناصرالدین شاه و حاج عزالممالک اردلان از وزیران دوران قاجار و پهلوی اشاره کرد. در نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم به دلیل اصرار باب‌عالی برای انتصاب مأموران و حاکمان بجای امرای کرد در کردستان عثمانی خانوادهٔ بابان به سوی ایران متمایل شد و گرایش محمود پاشای بابان پسر عبدالرحمان پاشا به دربار ایران معروف است.

مؤلف سیرالاکراد در این باره نوشته‌است:«محمود پاشا به صلاحدید پدرش که

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۵۵. ۲ ـ همان ـ ص ۹۲.

۳ ـ حدیقهٔ ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان ـ ص ۱۹۶.

پیوسته روی عقیدت و توجهش به دولت ایران [بود] و از جملهٔ چاکران نایب السلطنه عباس‌میرزا انارالله برهانه بشمار می‌شد، یکباره از تبعیت عثمانی گسسته به دربار دولت ایران و جوار نایب‌السلطنه عباس‌میرزا پیوسته سالی چند گذشت.(۱)»

روی آوردن خاندان بابان به ایران علایق و وابستگی خاندان اردلان به این کشور را تشدید می‌کرد و آن را هرچه بیشتر رودرروی دولت عثمانی قرار می‌داد. والی اردلان معمولاً در جنگهای داخلی یا خارجی مؤظف بود شماری جنگجوی عشایری یا بنیچه در اختیار شاه بگذارد.

مؤلف تحفهٔ ناصری دربارهٔ نقش عشایر کرد در محاصرهٔ هرات و شرکت آنان در این جنگ در زمان محمدشاه قاجار می‌نویسد:

«خلاصه بعد از چندی افاغنهٔ ابدالی هرات علم عصیان برافراخته و طبل خودسری نواخته شهریار ایران محمدشاه غازی به احضار قشون ممالک محروسه فرمان داده و به شخصه عازم تدمیر و تأدیب اشرار شده از آن جمله پانصد سوار رشید و نامدار حوالهٔ کردستان بوده رضاقلیخان به تصویب میرزا فرج‌الله وزیر پانصد سوار زره‌پوش از جوانان آزموده و دلیران ممتحن از عمدهٔ قبایل و زبدهٔ عشایر و بیگزادهٔ شهر و بلوکات منتخب و به سرکردگی نجفقلی خان و میرزا ابوالمحمد برادرزادهٔ وزیر روانهٔ دربار شهریار ایران نموده در ورود طهران این پانصد سوار مسلح غرق آهن و فولاد با کمال شوکت و شکوه از سان گذشته و در میان تمام جنود منصورهٔ ایران جلوه کرده و مورد تحسین و مایه رشک و حسد سایرین گردیده خاطر خطیر شهریاری از حسن خدمات و طرز لیاقت والی و امرای کردستان بیش از پیش قرین نهایت خورسندی و رضایت شده و محض اظهار مرحمت و اشفاق ملوکانه خواهر قدیسهٔ خود طوبی خانم را به رضاقلیخان والی نامزد و شاهزاده والیه را مجاز فرمود که در غیاب شهریاری هر وقت بخواهد عروس به کردستان بیاورد.(۲)»

در دورهٔ صدارت میرزاتقی خان امیرکبیر سهمیهٔ جنگجویان بنیچه‌ای کردستان به هزار سرباز افزایش یافت و غلامشاه‌خان والی از این سربازان یک فوج ترتیب داد و برای آن سرکرده و افسر تعیین کرد. امیرکبیر برای نظارت و بررسی اوضاع فوج کردستان فوج مزبور را به همراه والی از کردستان به اصفهان احضار کرد تا در سفر ناصرالدین شاه به آن ناحیه حضور داشته باشند.

صاحب حدیقهٔ ناصریه می‌نویسد که به رغم اظهار رضایت امیرکبیر از والی

---

۱ ـ سیرالاکراد ـ ص ۷۳.

۲ ـ تحفهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان ـ میرزا شکرالله سنندجی ـ صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

کردستان و اقدامات او، والی باطناً به میرزاآقاخان نوری که در آن هنگام اعتمادالدوله بود، علاقه نشان می‌داد و به واسطهٔ همین محبت و ارتباط دوجانبه بود که آقاخان در دوران صدارت خود در تقویت والی می‌کوشید و او را در حکومت استقلال کامل می‌داد.(۱)

در سال ۱۲۷۵ هـ.ق ناصرالدین شاه قاجار از ولایت کردستان دیدن کرد و دریافت که مردم از عملکرد والی و سیاستهای او ناراضی هستند و آن گونه که مؤلف سیرالاکراد نوشته‌است رقیبان والی سلسله جنبان اعتراضات شده و پیش از سفر شاه به کردستان به «... حضرت اولیای دولت شکایت نامها نگاشتند و از بد سلوکی والی فریاد نمودند.»(۲)

اسدالله بیگ وکیل و علی‌محمدبیگ وزیر والی نیز از او به شاه شکایت بردند. این امر نشان می‌دهد که دیوانسالاران بومی کرد مشروعیت خود و حکومت محلی کردستان را از دولت مرکزی و شخص شاه طلب می‌کردند و هرگز یک طبقه سیاستمدار کرد به طور منسجم و یکپارچه در برابر دولت بوجود نیامد. بهر روی، شاه والی را عزل کرد و به جای او نجفقلیخان اردلان را قرار داد. این رویداد مقدمه‌ای برای دخالت هر چه بیشتر دولت مرکزی در امور کردستان به شمار می‌رود و یک دهه بعد عموی شاه فرهادمیرزا معتمدالدوله حاکم کردستان شد. برکناری خاندان اردلان از حکومت کردستان به معنای تلاش دولت قاجار برای محروم ساختن رؤسای کرد از اقتدار پیشینشان نبود و درحقیقت از دو ضرورت سرچشمه می‌گرفت: نخست آن که اهالی کردستان از شیوهٔ حکومت والیان ناراضی بودند و دوم این که عثمانیها عشایر اورامان و جاف را برضد ایران تحریک می‌کردند و مهار آنان در توان خانوادهٔ اردلان نبود. مؤلف سیرالاکراد در این مورد نوشته‌است:«چون ملک الملوک ایران را همواره انتظام امور آن حدود و سامان پیشنهاد خاطر دریا مقاطر بود و از اعمال والی مرحوم (امان‌الله خان که برای بار دوم به حکومت رسیده‌بود) نیز آزرده خاطر، لاجرم نواب شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا عم خویش را که به فرط شهامت موصوف و به وفور کیاست در محل ریاست معروف بود، به فرمانگذاری آن دیار مأمور فرمود....(۳)»

شاه از آن می‌ترسید که سرکشی و نافرمانی عشایر اورامان که از نیمه نخست سدهٔ نوزدهم آغاز شده‌بود، زمینه‌ای برای دخالت عثمانی در کردستان فراهم سازد و

---

۱ ـ حدیقهٔ ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان ـ ص ۱۱۹.
۲ ـ سیرالاکراد ـ ص ۸۶.
۳ ـ همان مأخذ ـ ص ۹۴.

آشکار بود که والیان در رفع این معضل ناتوان بودند و به قول مؤلف سیرالاکراد عشایر اورامی «دهات حوالی و حواشی خود را زحمت و ضرر بسیار رسانیدند. والی چندان در سعی کیفر ایشان نبود و در ظرف پانزده سال چنان استقلال یافتند که دفعشان به سهولت مقدور نگشتنی، لهذا والی همیشه به مدارا و مواسات بود.[۱]»

معتمدالدوله با همکاری دیگر عشایر کردستان اورامی‌ها را بشدت سرکوب کرد و رؤسای شورشی ناچار به مظهر پاشا متصرف یا استاندار شهر سلیمانیه پناه بردند. حمایت باب‌عالی از حسن سلطان و سعید سلطان اورامی نشان داد که دولت عثمانی هیچ فرصتی را برای بهره‌برداری از کردهای ناراضی از دولت ایران از دست نخواهدداد. عثمانی همچنین عشیرهٔ نیرومند جاف را به دشمنی با ایران برمی‌انگیخت. جافها عشیره‌ای چادرنشین بودند و هر سال وارد تابستانگاههای کردستان ایران می‌شدند و کشاورزان و زارعان را تحت فشار قرار داده و اموالشان را به یغما می‌بردند. در سال ۱۲۸۹ ه.ق محمد پاشای جاف از شاه ایران خواست اجازهٔ اقامت به عشیره او در خاک ایران داده شود ولی معتمدالدوله با این امر مخالفت کرد و گفت به شرطی می‌تواند جافها را بپذیرد که دست از چادرنشینی برداشته، دهقان شوند و یکجانشینی پیشه کنند اما این پیشنهاد از سوی جافها رد شد و درنتیجه دولت ایران درخواست آنان را نپذیرفت.[۲]

برکناری امرای کرد از حکومت کردستان و انتصاب مأموران غیرکرد با شورش و نافرمانی مردم کرد همراه نبود، کردها بخوبی از یک حاکم غیرکرد اطاعت می‌کردند و حتی مورخان کرد دورهٔ حکومت معتمدالدوله را یکی از بهترین دوره‌های آسایش و آرامش کردستان ذکر کرده‌اند. وقایع‌نگار کردستانی در این باره چنین نوشته‌است:

«شاهزاده معتمدالدوله بر اهالی کردستان سه حق بزرگ را اثبات فرمودند. در حقیقت اسم و رسم کردستان و کردستانی را زنده و تازه نمود. یکی از حقوق آن شاهزادهٔ بزرگ همین دفع اورامی بود زیرا اورامی‌های شرور بر نزدیک و دور کمال غلبه و استیلا را حاصل نموده‌بودند. از طرف خاک دولت عثمانی تا کنار شهر سلیمانیه اجرای جمیع احکامات به کف کفایت آنها بود و از طرف دولت ایران تا حوالی شهر سنندج کلیهٔ مهمات در دست قدرت اوها بود و مطلب به این بزرگی را سرحدداران از دولت کتم می‌کردند و کما هو حقه به امنای دولتین علیتین اطلاع نمی‌دادند، تا به قسمی که مذکور شد، این شاهزادهٔ بزرگ ریشهٔ آنها را با تیشهٔ قهر

---

۱ ـ همان ـ ص ۹۷.

۲ ـ تحفهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان ـ ص ۳۱۴.

برکند. دیگر از حقوق این شاهزادهٔ والاتبار دفع ظلم و تعدیات اشرار از ولایات همسایه و همجوار کردستان بود ... دیگر از حقوق این شاهزادهٔ عالی‌منش انهدام طایفهٔ جاف بود، در واقع هدم این طایفه و دفع شر آنها از کردستان امری بود که در انظار محال می‌نمود.[۱]»

برپایه عهدنامه‌های ایران و عثمانی هر عشیره‌ای که در خاک یکی از دو کشور مستقر می‌شد می‌بایست به حکومت آنجا مالیات بپردازد اما عشیرهٔ جاف نه تنها مالیات نمی‌پرداخت بلکه سراسر روستاها و مزارع را از مرز تا سه فرسنگی سنندج ویران و غارت می‌کرد. سرکوب جافها در سال ۱۲۸۶ هـ.ق کاملاً عملی شد و رؤسای عشایر کرد ایران نیز در این جنگ شرکت داشتند. مؤلف حدیقه ناصریه می‌نویسد که:

«معتمدالدوله هر سال پانصد سرباز را مأمور حفظ نظم بلوک اورامان می‌کرد و حکومت اورامان را به یکی از کردان سنندج واگذار کرده بود، این سیاست ده سال بطول انجامید و در سایهٔ آن اهالی کردستان با کمال آرامش زندگی می‌نمودند.[۲]»

گذشته از تحریکات مأموران دولت عثمانی، رقابت و تضاد میان عشایر نیمه کوچندهٔ اورامی و عشایر کوچندهٔ جاف با کشاورزان اسکان یافتهٔ ولایت کردستان برای تصاحب اراضی حاصلخیز و چراگاههای منطقه موجب نزدیک شدن زمینداران و خانهای آن ناحیه به دولت مرکزی می‌شد و لزوم حضور مؤثرتر نظام قاجار را در آنجا تقویت می‌کرد. در دوران حکومت خاندان اردلان ادارهٔ کردستان به وسیله دو نهاد وزارت و وکالت صورت می‌گرفت که به ترتیب توسط یک وزیر و یک وکیل و زیر نظر والی سرپرستی می‌شدند. وزیر معمولاً مسئول تنظیم روابط ولایت با حکومت مرکزی بود و وکیل مسئول تنظیم روابط داخلی و وصول مالیات بشمار می‌رفت و البته گاهی همهٔ این مسئولیتها به وسیلهٔ وزیر یا وکیل انجام می‌گرفت و به عبارت دیگر حدود و ثغور و وظایف آنها کاملاً مشخص نبود. عزل حاکم اردلان به معنای کنار گذاشتن همهٔ عناصر کرد در امر ادارهٔ کردستان نبود، به دیگر سخن نهادهای وزارت و وکالت ولایتی و کارکنان بومی آن همچنان موجودیت خود را حفظ کردند. مؤلف تحفهٔ ناصری به این نکته اشاره دارد که «در دورهٔ حکومت معتمدالدوله و دیگر شاهزادگان قاجار حکومت شهرها و قصبات کردستان بجز سنندج به عهدهٔ خودکردها بود و برای نمونه در زمان معتمدالدوله امور مربوط به

---

۱ ـ حدیقهٔ ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان ـ صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۶۳.

عشایر در دست هفت تن از اطرافیان کرد شاهزاده قرار داشت و حکومت سیزده شهر و قصبهٔ ولایت کردستان به اضافهٔ امور اقلیتهای مسیحی و یهودی و داروغگی سنندج با کردها بود.[۱]»

از این پس همیشه حکومت کردستان به یکی از شاهزادگان قاجار واگذار می‌شد و این ناحیه کاملاً مطیع دولت مرکزی بود و از این لحاظ با نواحی کردنشین آذربایجان تفاوت داشت. حضور مؤثر دولت مرکزی در ولایت کردستان و میزان بالای مشارکت بزرگان این ناحیه در ادارهٔ امور محلی منطقه آن قدر چشمگیر بود که دولت عثمانی هرگز نتوانست مانند آذربایجان از نارضایی احتمالی کردها یا اختلاف مذهبشان با مرکزنشینان ایران به منظور گسترش نفوذ خود و فشار بر کشور استفاده کند. ناصرالدین شاه با توجه به نفوذ کلام علمای کرد و اهمیت آنان در اذهان مردم منطقه کوشید نفوذ خود را بر آنان نیز اعمال کند و در اعطای لقب شیخ‌السلام و انتخاب یکی از علما برای تصدی این مقام دخالت نماید. به همین دلیل از سالهای پس از سفر شاه به کردستان در ۱۲۷۵ هـ.ق شیخ‌السلام و مفتی «کردستانات» همواره به وسیلهٔ شاهان قاجار انتخاب می‌شد. به این ترتیب گام دیگری در جهت تثبیت موقعیت و اقتدار دولت مرکزی در کردستان برداشته شد و نظام قاجار ضمن به رسمیت شناختن نقش کردها در ادارهٔ امور داخلی خود سیطره و نفوذ خویش را بر آن نواحی حفظ کرد.

۱ ـ تحفهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان ـ ص ۲۷۹.

بخش دوم

اوضاع بخش کردنشین آذربایجان پیش از قاجاریه

ـ عشایر مکری

بررسی و تحقیق دربارهٔ اوضاع سیاسی ـ اجتماعی نواحی کردنشین آذربایجان نشان می‌دهد که از دیرباز نوعی تفاوت در شیوهٔ زندگی سیاسی ـ اجتماعی ـ اقتصادی کردهای این ناحیه با مردم ولایت کردستان وجود داشته‌است. در حالی که در سدهٔ نوزدهم میلادی یک طبقهٔ شهرنشین در شهرهای سنندج و سقز شکل می‌گرفت، کردهای آذربایجان بیشتر عشیره‌های کوچنده و نیمه کوچنده بودند و محل سکونت آنان منطقه‌ای عشایری بشمار می‌رفت. در این دوره، ولایت کردستان از نظر رشد مناسبات زمینداری معمول در ایران تکامل یافته‌تر از سرزمین کردهای شمالی بود و زمینداری عمده در آنجا پاگرفته‌بود اماکردستان شمالی به علت تراکم جمعیت عشیره‌ای کرد و فقدان شهرهای بزرگ، اقتصادی بسته و شبانی داشت.

قصبه‌های مهاباد، اشنویه، سردشت، نقده و بوکان در آغاز بازارهایی برای عرضهٔ کالاها و محصولات کشاورزی عشایر ساکن درکردستان شمالی بوده‌اندکه به تدریج وسعت یافته و به شهر تبدیل شده‌اند، به این ترتیب کردستان شمالی به علت وجود رشته کوههای مرتفع و سیستم اقتصادی شبانی‌اش تقریباً ارتباط تجاری چشم‌گیری با مراکز اقتصادی آن روز ایران مانند تهران، اصفهان، شیراز و تبریز نداشت.

بزرگترین عشیره‌های کرد ایران مانند منگور، مامش، زرزا، گورک، پیران، سویسنی، بیگزاده، آلان، دهبوکری، شکاک و جلالی در ناحیهٔ کردنشین آذربایجان نشیمن داشتند. زیستگاه جغرافیایی این دسته از کردان به دلیل کوههای بلند و راههای صعب‌العبور، شکل خاصی از زندگانی را بر آنان تحمیل کرده و درنتیجه آن کارکرد سیاسی و اجتماعی کردهای این ناحیه در تاریخ ایران، آذربایجان و کردهای ایران اهمیت ویژه‌ای یافته‌است.

بخشی ازکردستان شمالی در دوران اقتدار صفویان به میدان اصلی جنگ میان ایران و عثمانی تبدیل شد و چون تقابل شیعه و سنی در این جنگها از عوامل اصلی و اساسی دشمنی و کینهٔ بین عناصر ایرانی و ترک محسوب می‌شد، کردها و آذریهای این مناطق نیز به نوبهٔ خود وارث تعصبات شدیدی شدند که همیشه به

صورت مرزی نامرئی میان دو جامعهٔ کرد و ترک عمل می‌کرد و حضور اقلیتی از مسیحیان آشوری و ارمنی هم در آنجا ابعاد دیگری به این تعصبات مذهبی می‌بخشید.

قبایل و عشایر مکری در اواخر سدهٔ نهم هجری و همزمان با تحرکات شیوخ صفوی، از کردستان عثمانی و بین‌النهرین شمالی (جزیرهٔ ابن‌عمر) در سوریه به داخل ایران کوچ کردند. مؤلف کتاب سیرالاکراد معتقد است که نخستین بار فردی از اعضای خانوادهٔ پاشاهای بابان به نام بابامیر منطقهٔ کنونی مکریان را از آذریها گرفت و به تدریج فرزندان او بر آن ناحیه حکومت کردند و از آن هنگام «... مکریها همواره از تبعه‌ی دولت عجم بشمار شده‌اند.[۱]»

عشایر مکری در عصر رویارویی قزلباشها و ترکان عثمانی زمانی جانب ایران و گاهی جانب باب عالی را می‌گرفتند و مهمترین رویداد مربوط به این دوره، مقاومت یکی از رؤسای مکری بنام امیربیگ معروف به میر زرین‌دست در برابر قزلباشان در قلعهٔ دم‌دم است، کردهای ایران و ترکیه خاطرهٔ شجاعتهای او را در قالب منظومه‌های زیبای کردی زنده نگاه داشته‌اند. امیر کرد پیش از نافرمانی، متحد قزلباشان بود و شاه عباس او را که دستش در جنگ با ترکها قطع شده‌بود «... منظور نظر و عنایت و میر قبایل و عشایر دشت تَرگَوَر فرمودند و به لقب خانی نیز سرافراز آمد و فی‌الحقیقه ایالت ارومی و اشنویه نیز به وی مرحمت شد پس حسب‌الامر، استادان زرگر، صورت دست و بازویی از طلای احمر به جواهر و لئالی ترتیب داده عوض دست و بازوی او بستند.[۲]»

میر زرین‌دست با اجازه شاه عباس در درهٔ قاسملو و منطقهٔ مرگور قلعه‌ای ساخت که به دم‌دم معروف شد و به دلیل استحکامات آن او و دیگر رؤسای کرد سر به شورش برداشتند و از باب‌عالی هم درخواست کمک کردند، اما سلطان هیچ کمکی به کردها نکرد و سپاه قزلباش پس از چند دوره جنگهای شدید، با دشواری زیاد قلعه را ویران و شورشیان را قتل عام کردند. حماسهٔ مقاومت جنگجویان کرد و خشونت زیاده از حد قزلباشها در اشعار و ترانه‌های کردان مکری باقی ماند، و در مناسبتی دیگر به دلیل نافرمانی گروه دیگری از عشایر مکری، بیشتر جنگجویان و سران طایفه‌های کرد به قتل رسیدند. این دو رویداد به اضافه تعصبات مذهبی و کینهٔ

---

۱ ـ سیرالاکراد ـ ص ۱۷۲.

۲ ـ تاریخ افشار، میرزا رشید ادیب الشعرا ـ تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار و محمود رامیان (تبریز، انتشارات شورای مرکزی جشن ملی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در آذربایجان غربی، ۱۳۴۶) صص ۲۶ ـ ۱۹.

شدید میان اقوام کرد و آذری، فضایی آکنده از دشمنی و بی‌اعتمادی در کردهای شمالی نسبت به دولت ایران و ترکهای آذری ایجاد کرد و پس از سقوط صفویان، معمولاً عشایر آذری مانند افشارها، قراچه داغیها و شقاقیها در سرکوب عشایر مکری نقش داشتند و خاطرات درگیری با شیعیان و یا به قول کردها عجمهای رافضی سالیان دراز در میان مردم کرد زنده ماند.

آن گونه که از متن تاریخ افشار، یعنی اصلی‌ترین منبع تاریخ عشایر آذربایجان غربی در سالهای پس از سقوط صفویه، برمی‌آید در سراسر دوران ضعف و انحطاط ایران از فروپاشی صفویه و تسلط افغانها گرفته تا جنگهای داخلی و دست‌اندازیهای عثمانیها، عشایر آذری توانستند ایلات کرد را تا زمان ظهور قاجاریه و یکپارچه شدن مجدد ایران، مهار کنند و مانع از الحاق نواحی کردنشین آذربایجان به خاک عثمانی شوند.

ـ خاندان مکری و کردستان شمالی در عصر قاجار

پس از اتحاد دوبارهٔ نواحی مختلف ایران و پیدایش یک نظام متمرکز و نیرومند به وسیلهٔ آغامحمدخان قاجار در اوایل سدهٔ سیزدهم هجری، عشایر مکری هم مانند اردلانها متوجه شرایط تازه شده و به خدمت سلسلهٔ قاجار درآمدند. رئیس مکریها در این هنگام بوداق خان پسر شیخ علیخان مکری بود و اولین تحرک سیاسی او شرکت در سرکوب صادق‌خان شقاقی رقیب و دشمن قاجارها بود.

پیش از ریاست بوداق‌خان بر قبیلهٔ مکری، قبیلهٔ دُنُبلی بر ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) حکومت می‌کرد که قبیله‌ای کرد ولی شیعه مذهب بود و مکریها در آن دوران عضو اتحادیهٔ قبیلهٔ ترک افشار بشمار می‌رفتند. پس از قتل احمدخان دنبلی حاکم ساوجبلاغ در جنگهای محلی، محمد قلیخان بیگلربیگی اتحادیهٔ افشار، حکومت آن شهر را در سال ۱۲۰۱ ه.ق به بوداق خان سپرد.(۱)

آن گونه که مؤلف تاریخچهٔ مهاباد می‌نویسد اتحادیهٔ بلباس مرکب از عشایر کرد عثمانی در اوایل سدهٔ دوازدهم هجری، از عثمانی به آذربایجان کوچیدند و قبایل دهبوکری نیز در اواخر سدهٔ دوازدهم از دیار بکر وارد ایران شدند. این دو عشیرهٔ کرد همیشه با مکریها بر سر تصاحب چراگاه و زمینهای حاصلخیز ساوجبلاغ منطقهٔ مکریان رقابت داشتند.(۲)

منطقهٔ لاهیجان همیشه به طایفه‌های مکری تعلق داشت و بلباسهای ساکن در آن

---

۱ ـ تاریخ افشار ـ ص ۲۳۴.

۲ ـ تاریخچهٔ مهاباد، محمد صمدی (مهاباد، مؤلف، ۱۳۶۴) ص ۱۹.

حوالی هر ساله مبالغی پول به عنوان حق علفچر به مکریها می‌پرداختند ولی در سال ۱۲۰۱ هـ.ق از پرداخت مبلغ یاد شده خودداری کردند و بیگلربیگی افشار به رغم خویشاوندی سببی با قرنی آغا رئیس بلباسها اتحادیهٔ عشایری مذبور را سرکوب نمود و بوداق خان مکری هم در این جنگ شرکت داشت و بر اثر لیاقتی که از خود نشان داد مورد توجه بیگلربیگی افشار واقع شد و به این ترتیب حکومت او بر ناحیه ساوجبلاغ مکری بیش از پیش تثبیت گردید.

مؤلف تاریخ افشار پس از اشاره به اعتماد و اطمینان زیاد بیگلربیگی افشار به بوداق خان مکری و شایستگی، شجاعت بی‌مانند و هیبت این خان کرد، می‌نویسد که موفقیتهای بوداق خان حس حسادت خانهای کرد و ترک آذربایجان را بر ضد او برانگیخت و یکی از سران کرد بنام افراسیاب سلطان زرزا که مشیرخلوت بیگلربیگی افشار بود بر اثر حسادت و کینه‌ای که به رئیس مکریها داشت با بدگوییها و سعایت خود موجب شد که بیگلربیگی افشار فرمان کور کردن بوداق خان را صادر کند.(۱)

عشایر کرد آذربایجان در جنگهای ایران و روس شرکت فعال داشتند و در نتیجهٔ شرایط جنگی، همهٔ طوایف کرد طوعاً یا کرهاً ناچار شدند به تعهدات خود در قبال دولت مرکزی مبنی بر تهیهٔ نیروی بنیچه‌ای و پرداخت مالیات به موقع عمل نمایند و از این لحاظ کاملاً انتظارات دولت مرکزی و نایب‌السلطنه عباس میرزا از کردها برآورده شد. به طوری که باب‌عالی نتوانست از ناتوانی ناشی از شکست ایران در برابر سپاهیان روس استفاده کرده کردها را به نافرمانی و آشوب تحریک کند.

اما دلیل گرایش بوداق خان مکری به حکومت قاجار و همکاری او با مأموران قاجاری این بود که می‌خواست با تکیه بر آن حکومت رقبای نیرومند خود مانند اتحادیهٔ بلباس و مجموعهٔ طایفه‌های دهبوکری را از میان بردارد و یا دست‌کم آنها را مهار کند و از این طریق مراتع و مزارع حاصلخیز دهبوکریان را به مکریها اختصاص دهد. رئیس مکریها به این واقعیت توجه داشت که حکومت قاجار در آن برهه از زمان آماده است حکومت ساوجبلاغ را به خود کردها واگذار کند و به همین دلیل وی سعی داشت از طریق همکاری با اتحادیهٔ افشار و خدمت به نایب‌السلطنه عباس میرزا قدرت سیاسی و اقتصادی منطقهٔ مکریان را از آن خود مکریها سازد.

پس از بوداق خان که به سال ۱۲۳۸ هـ.ق درگذشت، ادارهٔ ساوجبلاغ برای مدتی به ابراهیم‌خان باکویی سپرده شد ولی در سال ۱۲۴۱ هـ.ق به فرمان نایب‌السلطنه، عبدالله خان پسر بوداق خان به سمت حاکم آن شهر آغاز به کار کرد. خدمات

۱ ـ تاریخ افشار ـ ص ۲۴۰.

چشمگیر عبدالله خان مکری به ایران در سالهای جنگ با روسیه و جنگ هرات او را مشمول عنایتهای شاه و نایب‌السلطنه قرار داده‌بود و او با تکیه بر این موقعیت، عباس آقا رئیس دهبوکریها را به قتل رسانید و جنگ میان دو طایفه مکری و دهبوکری آغاز شد.(۱)

در پی این واقعه عبدالله خان به تهران احضار شد و پس از برکناری از حکومت تحت‌نظر قرار گرفت، اما دو سال بعد باز از سوی شاهزاده قهرمان میرزا حاکم آذربایجان، مقام سابق خود را بدست آورد و سران عشیرهٔ دهبوکری نیز به زندان افتادند. در این دوره نواحی کردنشین صحنهٔ رقابت میان مکریها و دهبوکریها بود و در جریان آن مکریها بیشتر املاک خود را از دست دادند.(۲)

این رویدادها باعث شد که خاندان مکری و بویژه اعقاب عبدالله خان برای یکصد سال از نزدیک با دولت قاجار همکاری کنند و اعضای این خانواده به طور موروثی ازگونه‌ای حق تقدم برای ادارهٔ شهر ساوجبلاغ و نواحی اطراف آن برخوردار باشند و مردم کرد هم از شیوهٔ حکومت آنان رضایت داشتند.

ـ ازدواجهای سیاسی و مشارکت کردها در امر قدرت

رابطهٔ دولت قاجار با کردهای آذربایجان به خانوادهٔ مکری محدود نمی‌شد و کردان ساکن چهریق هم در دوران محمد شاه مسئول ادارهٔ بخشی از آذربایجان بودند. ایلخانی کردان چهریق بنام یحیی خان در آغاز، مناطق سومای و برادوست را اداره می‌کرد و چون خواهرش خدیجه خانم، مادر شاهزاده عباس میرزا ملک‌آرا، و یکی از دخترانش همسران محمدشاه قاجار بودند به تدریج در دستگاه قاجار پیشرفت کرد.

در فاصلهٔ سالهای ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۰ ه.ق شاهزاده ملک قاسم میرزا حاکم ارومیه بود و هنگامی که بر سر وصول مالیات با یحیی‌خان چهریقی اختلاف پیداکرد، در این مورد از شخص شاه کسب تکلیف کرد و شاه در پاسخ او نوشت: «در باب یحیی خان ایلخانی اکراد آن عم می‌باید عرایض او را به سمع رضا اصغا و از خود راضی و شاکر نماید نه عارض و شاکی.(۳)»

شاه درکشمکش میان عموی خود و خان کرد جانب خان راگرفت و آشکار است که گذشته از تعهدات و ملاحظات خویشاوندی، ملاحظات و مصلحتهای سیاسی و ضرورت جلب رضایت کردها نیز در تصمیم‌گیری او دخالت داشت و از آن گذشته حاج میرزا آغاسی صدراعظم نیز از یحیی خان پشتیبانی می‌کرد. سرانجام بر اثر

۱ ـ تاریخچه مهاباد ـ صص ۲۱ و ۲۲. ۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۲۲.
۳ ـ تاریخ افشار ـ ص ۴۳۲.

اوج‌گیری اختلاف میان عموی شاه و یحیی خان، شاه عمویش را برکنار و خان کرد را به جای او به حکومت ارومیه نصب کرد. مؤلف تاریخ افشار دربارهٔ نقش خواهر و دختر یحیی خان در دستیابی وی به حکومت ارومیه می‌نویسد:

«هم در این سال (۱۲۶۰ ه.ق) یحیی خان چهریقی ایلخانی که به دارالخلافه رفته‌بود به تقویت حاج میرزا آقاسی و توسط خواهر و صبیهٔ خود که در عقد و ازدواج حضرت شهریار بودند خلعت حکمرانی ارومیه و سلماس را زیب پیکر اعتبار خود کرده، مقتضی المرام و شادکام عازم مقصد گردید ...[۱]»

از جمله اقدامات یحیی خان سرکوب عشایر سرکش کرد در نواحی سومای و برادوست و احداث قناتی برای شهر ارومیه است که پس از او به اتمام رسید. حکومت یحیی خان بر ارومیه و سلماس نشان داد که ازدواجهای سیاسی نقش مؤثری در راه‌یابی کردان به کانون قدرت ایفا می‌کند. گاهی شاه قاجار با رئیس یک قبیله یا ایلخانی که رئیس اتحادیه‌ای مرکب از چند قبیله بود، رابطهٔ خویشاوندی برقرار می‌کرد و از طریق او کنترل دولت مرکزی را بر نواحی کردنشین تحکیم می‌نمود. یحیی خان در سال ۱۲۶۴ ه.ق درپی مرگ محمدشاه و بواسطه نسبتی که با شاهزاده عباس‌میرزا ملک‌آرا داشت از حکومت ارومیه و سلماس کنار گذاشته شد. گرایش خانواده‌های بزرگ کرد برای دریافت سهمی از قدرت در نظام قاجار نیز بسیار زیاد بود، زیرا آنان به یک منبع پشتیبانی در بیرون از چارچوب جامعهٔ کرد برای کسب برتری در مناقشات و درگیریهای قبیله‌ای نیاز داشتند. برای نمونه خانواده مکری با تکیه به شاه قاجار توانست برای مدتی بر رقبای بلباس و دهبوکری خود چیره شود. انتصاب حاکمان کرد در آذربایجان و کردستان نتایج گوناگونی داشت: نخست امکان رویارویی دو عنصر شیعه و سنی کاهش می‌یافت و اقوام کرد و آذری در یک نظام و در راستای یک سیاست قرار می‌گرفتند، دوم دولت عثمانی امکان بهره‌برداری از احساسات مذهبی کردها را از دست می‌داد و سرانجام، چون وصول مالیات، پاسداری از مرزها و تدارک نیروی بنیچه یا سربازان عشایری به دست حاکمی کُرد انجام می‌گرفت طبعاً کردها در برابر دولت مرکزی تمکین و اطاعت بیشتری از خود نشان می‌دادند.

مهمترین شخصیت کرد در آذربایجان که به دربار ناصرالدین شاه راه یافت عزیزخان سردار از اعضای خاندان مکری است. عزیزخان فرزند محمد سلطان مکری در سال ۱۲۰۷ ه.ق در سردشت به دنیا آمد و پس گذراندن دوره‌ای از فقر و

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۴۳۴.

گمنامی به همراه برادرش فرج خان به تبریز رفت. مؤلف کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنهٔ تبریز دربارهٔ ورود عزیزخان به صحنهٔ سیاست می‌نویسد:
«عزیزخان خطی نیکو داشت و زبانی چاپلوس. به مجلس وزرا راه یافت. همگنان را از صحبت او حظی بود. لاجرم اندک‌اندک شناخته شد به اول دولت پادشاه غازی در فوج ششم تبریزی او را منصب یاوری دادند. در غزای هرات به خدمت حاضر بود و یکبار به امر شاهنشاه به شهر بندهریٰ شد و یار محمدخان و کامران افغان را دیدارکرد پس از آن وجیه‌تر شد تا فوج چهارم تبریزی بدو سپردند و سرهنگی دادند به آخر روزگار پادشاه به شیراز بود با فوج چهارم. چون پادشاه به رحمت حق رفت شیرازیان بر حسین‌خان نظام‌الدوله شوریدند و به جنگ انجامید عزیزخان آنجا خدمتی نیکو کرد و غوغائیان را بمالید.[۱]»
عزیزخان آن گونه که برای مؤلف تاریخ و جغرافی دارالسلطنه بازگو کرده بود در آغاز حکومت ناصرالدین شاه نامه‌ای از امیرکبیر دریافت کرد که در آن نوشته شده‌بود: «عزیز بیا تا عزیزت کنم.[۲]»
خان کرد پس از دریافت این نامه به تهران رفت و از سوی امیرکبیر به مقام آجودانباشی کل عساکر ایران منصوب شد و درواقع به معاونت نظامی امیر رسید و بعدها افتخار دامادی او راکسب نمود. مدتی پس از طغیان بابیها در شهر زنجان، امیر او را مأمور سرکوب آنان کرد و بعد مأمور مذاکره و دیدار با ولیعهد روسیه در ایروان گردید. وی پس از عزل امیرکبیر به فرماندهی کل قوا یا فرماندهی کل عساکر ایران و مسئول امور دارالفنون برگزیده شد. به نوشته مهدی بامداد دسیسه‌ها و توطئه‌های میرزا آقاخان نوری، که مایل بود همهٔ کارگزاران دوران امیرکبیر را برکنار کند، سرانجام موجبات عزل سردار کل را فراهم ساخت و شاه همهٔ مناسب و القابش را بی‌دلیل از او گرفت و او را به سردشت فرستاد.[۳] نادر میرزا نیز به سخنان میرزا فضل‌الله وزیر نظام برادر میرزا آقاخان نوری اشاره می‌کند که در دوران حکومت خود در تبریز به دستور برادر، فرمان احضار سردار کل را از سردشت صادر کرد تا دربارهٔ امور مالیاتی سردشت پاسخ دهد. اما امیرنظام نه تنها از او بازخواست نکرد بلکه با توجه به بیماری سردار موجبات معالجه او را هم فراهم ساخت. وزیر نظام در پاسخ

۱ ـ تاریخ و جغرافی دارالسلطنهٔ تبریز، نادر میرزا، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد (تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۷۳) صص ۲۶۰ و ۲۶۱.
۲ ـ همان‌جا.
۳ ـ شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری ـ ۴ مجلد ـ مهدی بامداد (تهران، چاپخانه بانک بازرگانی، ۱۳۴۷) ج دوم ـ ص ۳۳۱.

خسروخان (یکی از اقوام نادر میرزا) که گواه این برخورد بود گفته بود:«این برادر گور به‌گور من (میرزا آقاخان نوری) با این مرد سخت دشمن است و به خون او تشنه. به من سفارش کرده‌بود که چون به تبریز رسی عزیزخان را بطلب و بر او درشتی کن و فروپیچ و حق یا ناحق مالی به اسم منال سردشت از او بطلب و او را به روز و شب ایچ آسوده مگذار. باشد به غیرت او نگنجد و تحمل نکند یا از اندوه بمیرد یا چیزی از زهرها بخورد و خود را برهاند و من از تشویش برهم. و مرا این درست است که شاهنشاه را با او نظری نهانی است. شنیدم که یک دو بار نهان از من خطی بدو نگاشته. بیمناکم از آن که ناگاه او را طلبد، آن وقت کار ما همه تباه است، لاجرم من به ظاهر نتوانستم فرمان نبرم او را بیاوردم، درشتیها هم برای مصلحت کردم و به نهان او را از خود مطمئن کرده‌بودم. اگر او بدین بیماری مرده‌بود نام من زشت شدی و شاهنشاه کین من بدل گرفتی.[۱]» توطئه‌های صدراعظم برای تضعیف سردار کل به اینجا ختم نشد، او را متهم به تحریک شاهسونها و کردان اورامی به شورش برضد دولت ایران و تجزیهٔ کردستان نمودند. اما این اتهامات پایه و مایهٔ درستی نداشت، زیرا همهٔ آرزوی سردار حکومت بر آذربایجان بود و نادر میرزا به این مطلب اشاره کرده می‌نویسد:

«پس از چندی شاهنشاه را مکرمت بدان داشت که او را بطلبد. به درگاه آمد. نواختی دید ... حکمرانی مازندران بدو دادند. همان روز که تشریف آن حکومت همی پوشید بدل شد به پیشکاری آذربایجان و به منتهای آرزوی خود که همین بود رسید.[۲]» بامداد نیز معتقد است که منتهای آرزوی سردار کل حکومت بر آذربایجان بود.[۳] پس از برکناری میرزا آقاخان صدراعظم، ناصرالدین شاه دوباره همهٔ مناصب سابق سردار را به او بازپس داد و در سال ۱۲۶۷ ه‍.ق به عضویت شورای وزرا انتخاب شد. سردار کل مدتی سمت پیشکاری آذربایجان و آتابیگی مظفرالدین میرزای ولیعهد را دارا بود و دوباره در سال ۱۲۸۴ ه‍.ق به وزارت جنگ رسید. سردار کل نه تنها قدرت خود و خانواده‌اش را گسترش داد، بلکه در وارد کردن دیگر عناصر کرد به خدمت دولت ایران نقش مهمی را بازی کرد. مؤلف سیرالاکراد در این باره می‌نویسد:

«چون عزیزخان سردار کل از آن طایفه (طایفهٔ مکری) در آستان شاهنشاه نامبردار گشت و به مراتب و مقامات عالیه ارتقا نمود. لاجرم کار اهالی آن دیار با رونق و

۱ـ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ـ صص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۲ـ همان مأخذ ـ صص ۶ و ۲۶۵.

۳ـ شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ ـ ج دوم ـ ص ۳۳۲.

سامان گردید، از پرتو حمایت وی جمعی از آنان دارایِ منصب و نشان دولتی شدند. حکام و خوانین بابامیری کلاً وی را فروتن و نرم‌گردن گشتند. انصافاً از بدو طالع سردار تا این هنگام که مدت بیست و دو سال است، تفاوت کلی در عمل طایفه‌ی مکری ظاهر گشته و الا در سابق با کمال مسکنت و فاقه همی زیستند.(۱)»

بدین سان از خدمت و پیشرفت عزیزخان مکری در دستگاه قاجار می‌توان دریافت که تمایزات مذهبی هیچگاه مانع پیشرفت عنصر کرد و مشارکت آن در ادارهٔ امور نبود. دشمنی و ستیز میرزا آقاخان صدراعظم با عزیزخان مکری از کرد یا سنی بودن او ناشی نمی‌شد، بلکه هراس از اهمیت و ارج و قدر او در نزد شاه بود که او را به این کینه‌جویی برمی‌انگیخت. ناصرالدین شاه علاقهٔ زیادی به سردار کل داشت و همواره لیاقت و شایستگی او را تحسین می‌کرد. نادرمیرزا به موقعیت سردار کل پس از سقوط امیرکبیر این چنین اشاره می‌کند:«عزیزخان آجودانباشی همهٔ عساکر ایران بود تا میرزا تقی‌خان را روزگار درست شد و برافتاد. روزی چند نبگذشت که پادشاه جهان او را سردار کل مخاطب فرمود و آب و جاه او به رفعت از ناهید و کیوان برگذشت.(۲)» و می‌افزاید دشمنی صدراعظم آقاخان نوری با سردار کل از آن جهت بود که «راز دل شاه از نمامان شنیده بود که به خلوت از این مرد نیک گوید. بیم داشت که او را برکشد.(۳)» سردار کل بجز آذربایجان می‌خواست بر مناطق بانه و سقز نیز مسلط باشد و به همین دلیل با والیان اردلان رقابت داشت. این رقابت از دوره صفوی آغاز شده‌بود و پس از سردار کل هم همچنان ادامه داشت. مؤلف تحفهٔ ناصری گوید عزیزخان مکری در زمان حکومت عزیزالله خان ثانی بر ایالت کردستان و برخلاف میل او برای بانه حاکمی تعیین کرد ولی والی او را برکنار ساخت و در این راه متکی به امیرکبیر بود. وی می‌افزاید «سردار کل پیوسته برای تخریب کار والی در کار بوده و در خدمت امیر بانواع وسایل اصرار نمود.(۴)»

اما تلاشهای او به جایی نرسید چون امیر تعادل میان والی اردلان و سردار کل را بخوبی حفظ می‌کرد ولی بعدها در اوایل سدهٔ بیستم نوهٔ سردار کل بنام محمدحسین خان توانست شهر بانه را اشغال و بجای سیف‌الدین خان سقزی، حاکم دست‌نشاندهٔ

---

۱ ـ سیرالاکراد ـ ص ۱۷۵.
۲ ـ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ـ ص ۲۶۲.
۳ ـ همان مأخذ ـ ص ۲۶۳.
۴ ـ تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان ـ صص ۲۵۰ و ۲۵۱.

خود را در آن شهر به حکومت منصوب نماید.[۱] از بررسی حیات سیاسی دو خاندان مکری و اردلان درمی‌یابیم که تمایزات مذهبی مانع از نزدیکی و همکاری آنان با نظام قاجار نشد و آنان در برابر روند تمرکزگرایی دولت مرکزی نه تنها مقاومت نکردند، بلکه خود نیز به مجری آن بدل شدند. از این بررسی نکتهٔ دیگری نیز روشن می‌شود و آن ناهمگون بودن بافت اجتماعی جامعهٔ کرد در آن دوران است. بخش کردنشین آذربایجان به عنوان مرکز اصلی عشایر کرد با ولایت کردستان یا اردلان به مثابهٔ زیستگاه دهقانان اسکان یافته و زمینداران بزرگ و شهرنشینان در تضاد بود و در نتیجه همیشه نوعی رقابت میان کردهای شمالی و جنوبی وجود داشت که یکی از نمودها و جلوه‌های بارز آن، گرایش شمالیها به سیاست دولت عثمانی و تمایل جنوبی‌ها به دولت ایران بود و اختلاف در دیدگاههای مختلف به نوبهٔ خود موجب تسلط بیشتر قاجارها بر جامعهٔ کرد می‌شد.

تا زمانی که کردها بر سرنوشت خود مسلط بودند هیچ نارضایی عمده‌ای پدید نیامد اما انتصاب حاکمان ترک در شمال کردستان، اوجگیری ستم مالیاتی و تحریکات عثمانی زمینه را برای نارضایی و سرکشی عشایر مساعد کرد. ضعف سیاسی ـ نظامی و مالی ایران که نتیجهٔ ناکارآیی نظام حکومت شرقی بود، رفته‌رفته تأثیرات منفی خود را به صورتهای گوناگونی در یکی دو دههٔ پایانی سدهٔ نوزدهم نشان داد و مهمترین پیامد آن قیام شیخ عبیدالله نهری بود. ضعف همه جانبهٔ دولت ایران در این دوره سبب شده‌بود که دولت مرکزی توانایی نظارت و کنترل بر حاکمان نواحی دور افتاده را از دست بدهد و هر حاکمی بسته به سلیقه و میل خود منطقهٔ زیر فرمانش را اداره کند. کنار گذاشته شدن والیان اردلان و سکوت همراه با رضایت مردم نشان داد که خاندانهای محلی کرد ارتباط گسترده‌ای بر پایهٔ فرهنگ، زبان و آداب و مذهب با کردها برقرار نکرده‌اند و درواقع جامعهٔ کرد آنان را برای حفظ نظم موجود در شرایط آن روز پذیرفته است و اگر کسی غیر از یک والی کرد بر آنان حکومت کند و بتواند این نظم را همچنان حفظ کند، از نظر مردم کرد او هم قابل قبول است. به همین دلیل است که فرهاد میرزا معتمدالدوله به دنبال سرکوب عشایر جاف و اورامی، که به منافع زمینداران کرد آسیب می‌زدند، مورد علاقه و پذیرش مردم قرار گرفت و توانست اقدامات سازنده‌ای در طول یک دهه حکومت خود در آن ایالت انجام دهد. پس استقلال موقتی والی‌های اردلان یا خانهای مکری، که ناشی از

---

۱ ـ خاطرات من، عبدالله ناهید (افتخار)، به اهتمام احمد قاضی (تهران، بی‌نا، ۱۳۶۲) صص ۴۵ ـ ۴۳.

ضعف دولت مرکزی ایران به هر دلیل بود، به معنای استقلال فرهنگی و سیاسی جامعهٔ کرد از ایران بشمار نمی‌رفت و این گفتهٔ ریچ دیپلمات و بازرگان انگلیسی را نمی‌توان پذیرفت که گفته بود «والی اردلان در سال ۱۸۲۰ م کاملاً مستقل از تهران است و در قلمرو خود بساط سلطنت براه انداخته‌است.[۱]»

برای سلطنت، والی کرد می‌بایست ملت خود را داشته‌باشد تا حکومتش را بر یک زمینهٔ اجتماعی و سیاسی همگون بنا کند، حال آن که بعد از چندین سده حکومت خاندان اردلان، هنگامی که ناصرالدین شاه برای سرکوب شیخ عبیدالله تصمیم گرفت، علی‌اکبر خان وکیل‌الملک یکی از اعضای آن خاندان، را به حکومت کردستان نصب کند، مردم سنندج در تلگرافخانهٔ شهر بست نشستند و به نوشتهٔ مؤلف تحفهٔ ناصری در تلگرافی به شاه اعلام کردند که:«از حکومت طایفهٔ بنی اردلان نهایت وحشت و تنفر را داریم ...[۲]»

و بدینسان بی‌میلی خود را به آنان نشان دادند. به این ترتیب به دلیل برقراری نظم و آرامش در طول یک دهه به وسیلهٔ معتمدالدوله، بی‌میلی مردم کرد به خاندان اردلان و جلوگیری از ورود عشایر عثمانی به ایالت کردستان و سرکوب آنان، در دوره‌های بعد علی‌رغم کاهش قدرت ایران، نه عشایر و نه دولت عثمانی نتوانستند شورش یا بی‌نظمی در آن ایجاد کنند. اما در آذربایجان کار از رنگ دیگری بود. در اینجا تضاد مذهبی، شکل سیاسی بخود گرفته بود و به دلیل همسایگی با عثمانی کینه‌های مذهبی همچنان زنده بود و اکنون که ایران تضعیف شده می‌نمود، مذهب دستاویزی برای زیاده‌خواهیهای باب‌عالی بود. کسروی دربارهٔ نقش مذهب در رویدادهای آذربایجان و تأثیر آن بر کردها می‌نویسد:«داستان سنی و شیعی که از زمان شاه اسماعیل و سلطان سلیم رنگ سیاسی بخود گرفته و در میان دو تودهٔ ایرانی و عثمانی مایهٔ کینه و دشمنی گردیده بود و همیشه اندیشه‌ها را بخود پرداخته می‌داشت، در آذربایجان سخت‌تر از همه جا می‌بود.[۳]»

این کینه‌ها و تظاهرات مذهبی شیعیان مانند برگزاری مراسم عاشورا، روضه‌خوانی و تبرّی، نزدیکترین گروههای سنی مذهب یعنی کردها را به هیجان می‌آورد. کسروی دربارهٔ شکاف مذهبی میان کرد و آذری و تعصبات مذهبی ترکهای آذربایجان نوشته‌است:«همهٔ این کارها و کینه‌ها و باورها در آذربایجان بیشتر از سایر

---

۱ ـ ایران و قضیه ایران ـ لرد جورج ناتانیل کرزن ـ ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی ـ ۲ مجلد ـ (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹) ج ۲ ـ ص ۷۰۵.

۲ ـ تحفهٔ ناصری در جغرافیا و تاریخ ایران ـ ص ۳۶۶.

۳ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ـ سید احمد کسروی ـ چ سیزدهم (تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶) ص ۱۳۰.

جاها بودی ... درویشان «تبرّایی» که در زمان صفویان پدید آمده و به جلو اسب وزیران و امیران افتاده و یا در میان مردم بسرپا ایستاده، زبان بدگوئیها از مردان تاریخی آغاز اسلام باز کردندی، تا این زمان بازمانده و هنوز کسانی از آنان بنام «لعنتچی» در بازارها دیده شدندی. آذربایجان که به کردستان پیوسته و یک بخشی هم از آن کردنشین می‌باشد، این کارها در آن یک زبان بزرگ دیگری دربرداشتی و آن فزونی کینهٔ کردان سنی بودی.[۱]»

نوشته‌های کسروی که از ارزش وقایع نگاشتی مستندی برخوردار است نشان می‌دهد که یک عامل اجتماعی قوی یعنی مذهب، کردهای آذربایجان را رودرروی آذریها قرار می‌داد و عامل قومی یعنی اختلاف زبانی، هر چند چندان مؤثر نبود، اما به هر حال در تشدید جدایی این دو قوم اهمیت داشت. بعدها با سقوط رژیم قاجار، پیدایش ستم ملی در دوران پهلوی، پیدایش نظامهای خودمختار و مستقل در اتحاد شوروی و شکل‌گیری ناسیونالیسم سیاسی و فرهنگی کرد در عراق و ترکیه، عامل زبان نقش مهمتری در تمایز قوم کرد از دیگر اقوام ایرانی پیدا کرد ولی در دوران قاجار تنها مذهب در این زمینه مؤثر بود.

کُرزُن در مورد کارکرد مذهب در میان کردهای ایران و عثمانی می‌نویسد: «ریشهٔ مسئله کردها در ایران هر وقت که جلوه‌گر شود کینهٔ بین شیعه و سنی است و اساس قضیهٔ کرد در عثمانی کینه‌توزی میان مسلمانها و مسیحیان می‌باشد، ولی باید دانست که بعضی از کردهای ایران مذهب شیعه دارند.[۲]»

در آذربایجان تنها رقابت میان شیعه و سنی اهمیت نداشت و عامل مذهبی دیگری کردها را به سوی ناآرامی سوق می‌داد که همانا سکونت نزدیک به پنجاه هزار مسیحی ارمنی و آشوری در نواحی ارومیه، سلماس، خوی و تا اندازه‌ای ساوجبلاغ بود. عشایر سرکش کرد به روستاهای این «کافران» و «رافضیان» همسایه می‌تاختند و اموال آنان را غارت می‌کردند. دولت عثمانی نیز این مسیحیت ستیزی و شیعه ستیزی را بیشتر دامن می‌زد. از این رو هر گاه شخصیتهای کردی مانند یحیی‌خان چهریقی و عزیزخان مکری ادارهٔ منطقه را در دست داشتند، خواه‌ناخواه، آرامش بر منطقه حاکم می‌شد، زیرا اطاعت و تمکین کردها از یک مقام کرد امری حتمی بود، اما اطاعت از کارگزاران آذری خوشایند آنان نبود. کارگزاران آذری به دلیل نبود نظام مالیاتی صحیح در ایران آن روز، آزمندیها و سلیقه‌های شخصی خود را در گردآوری مالیات اعمال می‌کردند و ستم مالیاتی، در نواحی کردنشین (بویژه در آذربایجان)

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۱۳۱.

۲ ـ ایران و قضیه ایران ـ ج ۲ ـ ص ۶۹۹.

شدید بود. بازتاب این اشتباهات، ستمها و تحمیلات بر عشایر سلحشور و جنگاور کرد به صورت نافرمانی و بی‌اعتمادی آنان به نظام قاجار بروز می‌کرد. این نافرمانی در آذربایجان جدّی‌تر بود، زیرا عشایر آنجا مدتی از سال را در خاک عثمانی می‌گذراندند و دارای تابعیت دوگانه‌ای بودند که امکان قانون‌شکنی و عدم تمکین در برابر دولت را برایشان فراهم می‌کرد و البته در این راه از حمایت عشایر آن سوی مرز و نیز دولت عثمانی هم برخوردار می‌شدند. سختگیری و ستم‌گری حاکمان ارومیه، ساوجبلاغ و اشنویه بر خانهای کرد، در یک دهه پیش از قیام شیخ عبیدالله، زمینهٔ مساعدی برای رشد بدبینی و نارضایی کردها از دولت مرکزی فراهم ساخت و به شیخ عبیدالله امکان برپا کردن قیامی اعتراضی داد. اما در ایالت کردستان، شیعیان همسایه خود کرد بودند و تعصبات مذهبی آنها به شدت تعصب اهالی آذربایجان نبود. فقدان اختلاف زبانی میان کردهای سنی و شیعه، ارتباط سنی‌ها با بازرگانان شیعه در سنندج، و وجود مدارا و تسامح نسبت به آنان از سوی جامعهٔ کرد و والیان اردلان نه تنها موجب رواج تشیع در بخشهای جنوبی‌تر آن ایالت شد، بلکه به همگونی و هماهنگی آنجا با دیگر بخشهای کشور کمک کرد. به همین دلیل بود که شیخ عبیدالله تنها در آذربایجان گوشهای شنوایی برای اهداف خود یافت. در مجموع می‌توان گونه‌ای تمایز و ناهمگونی میان نواحی کردنشین آذربایجان و ولایت کردستان در همهٔ زمینه‌ها قائل شد. این امر حتی در مورد تعصبات مذهبی هم صادق است. مجموعهٔ این عوامل نواحی کردنشین آذربایجان یا کردستان شمالی را به کانون اعتراضات قومی کردها در دوره‌های بعد تبدیل کرد.

بخش سوم

زمینه‌های قیام شیخ عبیدالله

ـ خاندان شیخ عبیدالله

شیخ عبیدالله نهری که او را شیخ عبیدالله شمزینانی یا شمدینانی هم گفته‌اند، یکی از بزرگترین رهبران مذهبی کرد و از پیران و اقطاب مشهور طریقت نقشبندیه در نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم هجری در کردستان عثمانی بود. نیاکان شیخ که به سادات نهری معروف بودند، از ناحیهٔ حکاری به منطقهٔ نهری، که آن را نوچه هم می‌گویند، مهاجرت کردند. محقق روس بازیل نیکیتین دربارهٔ پیشینهٔ خاندان شیخ عبیدالله در کتاب کرد و کردستان می‌نویسد:

«میرهای شمدینان تا زمان شیخ عبیدالله (اواسط سدهٔ نوزدهم) بر آن منطقه (نهری) حکومت کردند، لیکن از آن تاریخ به بعد، قدرت به خانوادهٔ شیخها که به سادات نهری معروفند انتقال یافت. این شیخها در آغاز فقط رؤسای مذهبی کردستان بودند، لیکن بعدها بسیاری از ایشان قدرت دنیوی را نیز به خود اختصاص دادند ... شیخها توانستند آقایان قبیلهٔ زرزا را نیز که از نفوذ فوق‌العاده‌ای در منطقه شمدینان برخوردار بودند نزد مقامات عثمانی بدنام کنند.[۱]»

مارتین وان بروینسن نیز در اثر باارزش خود بنام «آقا، شیخ و دولت» دربارهٔ سادات نهری و چگونگی به قدرت رسیدنشان می‌نویسد:

«در میانهٔ سدهٔ نوزدهم شیوخ نهری و حاکم امیرنشین کوچک شمدینان تا مدتی شکل حکومتی دوگانه را در ناحیهٔ جنوبی حکاری تجربه کردند. سید طه (پدر شیخ عبیدالله) با تحریک احساسات مذهبی کردها و برانگیختن آنها برضد مسیحیان به شخصیت مؤثری در امارات بوتان مبدل شد. او پس از دستگیری بدرخان بیگ (امیر شورشی کرد) به ناحیهٔ نهری، امارت موسی‌بیگ میرشمدینان گریخت. در سال ۱۸۴۹ م. میرشمدینان موقعیت سست و شکننده‌ای در برابر سید طه داشت و آشکارا نفوذش را در برابر او از دست داده‌بود.[۲]»

---

۱ ـ کرد و کردستان، بررسی از نظر جامعه‌شناسی و تاریخی، بازیل نیکیتین، ترجمه محمد قاضی (تهران، نیلوفر، ۱۳۶۶) چاپ دوم ـ صص ۲۸۸ ـ ۲۸۷.

2 - AGHA, SHAIKH and state, the social and Political structure of Kurdistan, Van Bruinessen, Martin, London, ZedBooks Ltd - 1992 - P31.

بدین سان سادات نهری که در آغاز مهاجرت خود به شمدینان موقعیت سست و شکننده‌ای داشتند، بتدریج با افزایش شمار پیروان و مریدانشان، بـه سـوی کسب قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتری روی آوردند و در این راستا کوشیدند به دربارهای ایران و عثمانی نزدیک شوند و درضمن زمینداران بومی و میرهای کرد راکه غالباً از سران عشایر بودند از سر راه خود بردارند.

شیوخ نهری از طریق تحریک احساسات و تعصبات مذهبی مریدان کرد خود برضد مسیحیان، یعنی ارمنیان و نستوریان ساکن در شرق عثمانی، موفق به بسیج توده‌های کرد شده و به شکل غیرمستقیم به رهبران معنوی کردها تبدیل شدند و همین امر بر اهمیت و ارج و قدر آنان در چشم کارگزاران ایرانی و ترک افزود و زمینه را برای دخالت هر چه بیشتر اعضای این خانواده در امور سیاسی و غیرمذهبی کردها و دولتهای ایران و عثمانی فراهم کرد. مشهورترین فرد از سـادات نـهری در مـیانهٔ سیزدهم هجری سید طٰه یا شیخ طٰه است که مورخ روس خالفین از او بـه عـنوان بزرگترین و بانفوذترین رهبر مذهبی کردهای ایران و عثمانی یاد می‌کند.(۱)

شیخ طٰه همروزگار محمدشاه قاجار بود و مورد توجه خـاص او قـرار داشت. شاهزاده عباس میرزا ملک‌آرا دربارهٔ علاقهٔ محمدشاه به سیدطه و ارتباط او با دربار ایران در خاطرات خود چنین نوشته‌است:

«... طه از اعاظم صـوفیهٔ نـقشبندیه بـود و مـرحـوم مـحمدشاه انـاراللّه بـرهانه بسیاربسیار از او رعایت می‌فرمودند و چند قریه به تیول و سیور غـال و مـخارج خانقاه او مقرر فرموده بودند و هر ساله تحف و هدایا به جهت او می‌فرستادند و در میان تمام کردستان نافذالکلمه بود و دعوات بسیار به جهت حفظ و صحت من در آن ایام می‌فرستاد و والدهٔ من در طریقت مرید او بود.(۲)»

دلیل توجه و اهمیتی که شاه قاجار برای شیخ طه قائل بود تنها از علاقهٔ شخصی او به عرفا و صوفیگری ناشی نمی‌شد و بیشتر انگیزهٔ سیاسی داشت. شاه و اولیای امور بخوبی به این نکته واقف بودند که این پیر طریقت نـقشبندیه دارای مـریدان بی‌شمار در دو سوی مرز است و به عنوان یک زمیندار عمده، عملاً حکومت ناحیهٔ نوچه یا نهری را در داخل خاک عثمانی به عنوان منطقه‌ای بسیار نزدیک به خاک ایران در دست دارد و به دلیل سهولت ارتباطش با عشایر در دو سوی مرز و رابطهٔ

---

۱ ـ خه بات له ریٚ کـوردستاندا، ن.ا. خـالفین، جـه لال تـه‌قی له روسـی‌ه ووه کـردوویه‌تی‌به کوردی (سلیمانی، چاپخانه‌ی قیام، ۱۹۷۱) ص ۱۲۱.

۲ ـ شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، با مقدمه اقبال آشتیانی بـه کـوشش دکـتر عـبدالحسین نوایی (تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۱) ص ۱۵۳.

محکمی که با باب‌عالی ایجاد کرده، بایستی با احتیاط با او روبرو شد. عشایر پیرو شیخ نیمی از سال را در خاک ایران و نیم دیگر را در خاک عثمانی سپری می‌کردند، و هیچ مانعی برای قطع ارتباط آنان با پیران طریقت نقشبندیه وجود نداشت. علی افشار نیز دربارهٔ توجه محمدشاه قاجار به شیخ طه می‌نویسد:«شیخ طه گاهی اوقات طرف دارالخلافه تهران و تبریز رفته و با چاکران خاقان مغفور باذل عادل، محمدشاه مرحوم طاب ثراه تلبیس و تدلیس نموده و با دست‌آویز چاکران آستان مبارکه صاحب پانصد تومان مستمری گردیده و پنج قریه از قراء محال مرگور را تیول خود ساخته و ادرارخوار دولت ایران گردید، ولی او هرگز کفران نعمت ننمود و به همین جهت اولیای دولت همیشه رعایت جانب او را ملحوظ نظر داشتند.[۱]»

آشکار است که محمدشاه به دلیل نفوذ سیاسی شیخ‌طه جانب او را نگاه می‌داشت و می‌دانست که شیخ می‌تواند عشایر کرد را از نظر سیاسی مهار کند و یا به سرکشی و نافرمانی برضد باب‌عالی یا تهران وادار سازد، از این رو نمی‌خواست که ترکها از او همچون ابزاری برضد منافع ایران استفاده کنند. حتی دولت روسیهٔ تزاری هم از نفوذ مذهبی شیخ طه و پیوندهای او با رهبر شورشیان داغستان شیخ شامل در هراس بود. شیخ‌طه در میان کردهای قفقاز و شیخ شامل در میان کردهای غرب آذربایجان دارای مریدان فراوان بودند و گذشته از آن، آنان میان خود نیز علائق و ارتباطاتی داشتند. دربارهٔ این دو شیخ در گزارش‌های و.ن. خانیکوف کنسول روسیه در تبریز به وزارت خارجهٔ آن کشور در سال ۱۸۴۶ م. از جمله آمده‌است:«شیخ شامل مریدان فراوانی در میان کردها دارد و مثلاً سیدطه که ده هزار پیرو دارد همواره دارای روابط دوستانه‌ای با این شیخ داغستانی است ... شامل نامه و هدیه برای شیخ طه و خان کردی بنام کریم‌خان رواندزی می‌فرستد. نمایندهٔ شامل بنام حسن که خود را حاجی مرتضی هم می‌نامد به دستور او در روستاهای کردنشین اشنویه و پیرامون آن سفر می‌کند.[۲]»

خالفین با تکیه بر اطلاعات و گزارش‌های کنسولهای روسیه در آذربایجان و ولایات شرقی عثمانی این گونه نتیجه‌گیری می‌کند که «نفوذ و قدرت شیخهایی مانند شامل و سیدطه افندی، روسها را بویژه در آغاز جنگ کریمه دچار بیم و هراس ساخته بود، آنان می‌خواستند که دربارهٔ شیخ (طه) و مریدانش آگاهی بیشتری داشته‌باشند.[۳]»

۱ـ رسالهٔ شورش شیخ عبیدالله ذیل تاریخ افشار ـ ص ۵۲۹.

۲ـ خه بات له ری کوردستاندا ـ صص ۹۶ و ۹۷.

۳ـ همان مأخذ ـ ص ۹۷.

اهمیت و نفوذ سیاسی شیخ طه بیشتر صرف امور دینی می‌شد و او علاقه‌ای به امور دنیوی از خود نشان نمی‌داد و همیشه برای تضعیف میرهای شمدینان، رؤسای قبایل زرزا و مسیحیان نستوری و ارمنی تلاش می‌کرد و از نظر سیاسی با شیخ شامل داغستانی رابطهٔ گرمی داشت. در آن زمان در نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم دولتهای ایران و عثمانی درگیر جنگ با امپراتوری روسیه بودند و طبعاً رهبرانی مذهبی مانند شیخ طٰه بیشتر به حفظ کیان اسلام در برابر هجوم دولتهای استعمارگر اروپایی می‌اندیشیدند و این موقعیت، آنان را به تقویت دو دولت اسلامی منطقه تشویق می‌کرد. کردهای ایران در این هنگام کاملاً به دولت ایران وفادار بودند و مسلماً شیخ طه در این آرامش، دست‌کم در شمال کردستان، مؤثر بود. اما در عثمانی شورشهای امیران و زمینداران کرد رفته‌رفته اوج می‌گرفت که خود نشاندهندهٔ تفاوت دیدگاه شیخ‌طه با زمینداران کرد نسبت به باب‌عالی بود. گستردگی قلمرو، میزان استقلال و قدرت سیاسی و نظامی میرنشینهای بابان، بدرخانی و رواندز بسیار بالاتر از قدرت والیان اردلان و خانهای مکری در ایران بود و چون دولت عثمانی در آن زمان سرگرم بسط و گسترش قدرت خود و ترکی کردن کردستان بود، طبعاً میان آن دولت و حاکمان کرد که وارث سلسله‌های کهن و نیمه‌مستقل بودند درگیری رخ می‌داد، در حالی که در ایران چنین موقعیتی وجود نداشت. در این زمان در عثمانی تنها شیخ‌طه سکوت اختیار کرده بود اما حکام موروثی کرد مانند میراحمد حاکم رواندز، بدرخان بگ حاکم بوتان و یزدان شیر برادرزادهٔ او هر کدام جداگانه با سلطان عثمانی جنگیدند، آنچه با اطمینان می‌توان دربارهٔ شیخ گفت این است که او بیشتر همانند رهبری مذهبی رفتار می‌کرد و به امور دنیوی علاقه‌ای نشان نمی‌داد.

ـ اختلافات شیخ عبیدالله با دولت ایران

پس از مرگ شیخ‌طه، عبیدالله وارث ثروت فراوان و شهرت عظیم پدر شد و بزودی دایرهٔ اقتدار خود را افزایش داد. عبیدالله در اوائل نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم جای شیخ‌طه راگرفت و حرکت او به سوی کسب قدرت بیشتر در زمان خاصی روی داد. در عثمانی خاندانهای زمیندار و عشایر کرد در برابر سیاست تمرکزگرایی باب‌عالی ایستادگی می‌کردند و جدایی زبان و فرهنگ میان کردها و ترکها بر این تنش دامن می‌زد. سلطان اصرار داشت بجای میرهای موروثی کرد پاشاهای ترک خود را به حکومت نواحی کردنشین امپراتوری بگمارد. خانواده‌های زمیندار کرد بسیاری از امتیازات سیاسی و اقتصادی خود را از دست دادند و درعوض پیران طریقت دو فرقهٔ نقشبندیه و قادریه و روحانیان، نه تنها نفوذ خود را حفظ کردند، بلکه به گفتهٔ کریس کوچرا «به طبقهٔ جدیدی از رهبران تبدیل شدند که نفوذ عظیمشان آنها را درنظر

توده‌های مردم کرد جانشین امرای غایب یا نیازمند می‌ساخت.[۱]»

پس از شکستهای ایران و عثمانی در یک رشته از جنگها با روسیه، بنیهٔ هر دو کشور آشکارا کاهش یافته بود و اولیاء امور هر دو دولت ناگزیر بر میزان مالیاتها افزودند و این حالت بویژه در ایران که به سن‌پطرزبورگ غرامت می‌پرداخت بیشتر محسوس بود. در کردستان شمالی و در ولایت کردستان اندک‌اندک حکام غیرکرد هم بکار گرفته شدند که معمولاً از میان آذریها انتخاب می‌گردیدند. در ولایت کردستان گردآوری و تعیین میزان مالیات به وسیلهٔ خود کردها انجام می‌گرفت، اما در آذربایجان این امور بیشتر به عهدهٔ حاکمان و کارگزاران آذری بود و البته بایستی مناطقی را که گاه‌بگاه در دست امیران مکری بود از این قاعده مستثنی ساخت. در شمال به دلیل وجود رقابت و تضاد مذهبی میان آذریها و کردها، مأموران آذری معمولاً مردم کرد و بویژه عشایر را زیر فشار قرار می‌دادند و فساد مالی رفته‌رفته گسترش پیدا کرد، تا به حدی که به مشخصهٔ دولت قاجار در اواخر سدهٔ نوزدهم تبدیل شد. اما در نواحی کردنشین عثمانی نیز فساد، شدت عمل و زیاده‌خواهیهای مقامات نظامی و اداری ترک مردم کرد را بشدت از باب‌عالی ناراضی ساخته بود. در این میان شیخ عبیدالله از خلاء دولت محلی که از حذف میرهای کرد ناشی می‌شد استفاده کرد و در مدتی کوتاه به رهبری مذهبی و زمینداری بزرگ مبدل شد. دکتر جلیل جاسم جلیل در این باره می‌نویسد: «آوازه و بلندپایگی شیخ عبیدالله به جایی رسید که مسلمانان (عثمانی) پس از سلطان و شریف مکه او را مقدسترین فرد می‌شناختند. هزاران کرد او را فرستاده خداوند می‌دانستند و آماده بودند بدون شک و تردید دنباله‌رو و پیرو او باشند.[۲]»

لرد کرزن نیز دربارهٔ اقتدار و میزان محبوبیت شیخ عبیدالله در میان کردها می‌نویسد: «آوازهٔ تقدس و کاردانی او همه جا راگرفته بود، به طوری که رفته‌رفته او را به چشم رهبر قوم کرد می‌نگریستند.[۳]»

از یک سو شمار مریدان شیخ بسیار زیاد بود و از سوی دیگر او اکنون تنها ملجاء و پناهگاه کردهای ناراضی از ستم کارگزاران ترک بشمار می‌رفت.

کرزن دربارهٔ اقتدار شیخ و نفوذ کلمهٔ او در میان مریدانش نوشته است:

---

۱ ـ جنبش ملی کرد ـ نوشته کریس کوچرا ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۲) ـ ص ۲۶.

۲ ـ ڕاپه ڕینی کورده کان ساڵی ۱۸۸۰ ـ دوکتورْ جه لیلی جه لیل ـ وه رگیر له رووسی یه وه دوکتورْ کاووس قه فتان (به غدا، چاپخانه‌ی الزمان، ۱۹۸۷) ص ۱۰۸.

۳ ـ ایران و قضیهٔ ایران ـ ج ۲ ـ ص ۷۰۱.

«وی کم و بیش بساط و سبک سلطنت را براه انداخت و روزانه در دیوانخانهٔ خود از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر پذیرایی می‌کرد و در اداره کردن امور با قدرت و هیبت رفتار می‌نمود و درواقع شهریار کوچکی در میان کردها بشمار می‌آمد.[۱]»

شیخ مردی بود ساده، دارای اعتماد به نفس و شدیداً متعصب در امر مذهب که از رشوه‌ستانی بیزاری می‌جست و آن گونه که دکتر جلیل با تکیه بر اطلاعات کنسولهای روس و انگلیس در ایران و عثمانی نشان می‌دهد مردم کرد، بویژه در عثمانی، او را ناجی خود دانسته و به وی لقب «پدر» داده بودند.[۲]

دولت ایران از این که می‌دید شیخی کرد که رسماً تبعهٔ عثمانی بود در نزدیکی مرزهای آذربایجان به قدرت مذهبی و سیاسی گسترده‌ای دست یافته و عشایر سلحشور کرد در آن ناحیه آمادهٔ فدا کردن جان خود برای او هستند، دچار نگرانی شدیدی شد و پیش از هر چیز کوشید تنها بهانهٔ قانونی برای رفت و آمد او به داخل ایران، یعنی روستاهای تیولی پدرش را بزور از او بگیرد.

در راستای همین سیاست یوسف‌خان شجاع‌الدوله حاکم ارومیه در سال ۱۲۹۰ ه.ق از رعایای شیخ درخواست پرداخت مالیات کرد و چون آنان از قبول خواست او خودداری کردند، روستاهای تیولی شیخ را به آتش کشید و پنجاه تن از مریدانش را به قتل رساند. پیامد این عمل که از هر نظر اشتباهی بزرگ بود به شکل نافرمانی عشایر مرزنشین و دخالت عثمانی در این قضیه بروز کرد. شیخ عبیدالله پیش از هر اقدامی نمایندهٔ خود سیدحسن ساوجبلاغی را برای اعلام این واقعه و دادخواهی به تهران فرستاد و اولیاء امور را به احکامی توجه داد که محمدشاه دربارهٔ مالکیت شیخ‌طه بر روستاهایی در جنوب ارومیه و معافیت ساکنان آنها از پرداخت مالیات صادر کرده‌بود ولی تهران اهمیتی به حقوق شیخ نداد.[۳]

اکنون دولت عثمانی بهانهٔ خوبی برای تحریک عشایر کرد برضد دولت ایران بدست آورده بود و به طور قطع استفاده از نفوذ مذهبی شیخ و مظلوم‌نمایی او در برابر مریدانش می‌توانست در این زمینه بسیار کارساز باشد. فشار دیپلماتیک شدید باب‌عالی بر ایران برای اعادهٔ حقوق شیخ و دفاع جدّی و صمیمانهٔ ترکها از منافع وی، دستاوردی عمده برای حکومت عثمانی بشمار می‌رفت، چون از یک سو به دشمنی شیخ با سلطان پایان می‌داد و از سوی دیگر همان دشمنی و خصومت را

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ج ۲ ـ همان صفحه.

۲ ـ ڕاپه ڕینی کورده کان سالی ۱۸۸۰ ـ ص ۱۰۷.

۳ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی (تهران، دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه، ۱۳۷۰) ۶ جلد ـ ج ۳ ـ سند شماره ۵۹۹ ـ صص ۷۴۲ ـ ۷۴۱.

متوجه منافع ایران می‌ساخت.

شیخ عبیدالله پس از شنیدن جواب منفی تهران مبنی بر مجازات عاملان کشتار پنجاه تن از مریدانش، عشایر کرد عثمانی را تحریک کرد تا به خاک ایران حمله کنند و پاشاهای ترک هم عملاً دست عشایر را در این گونه اعمال باز گذاشتند و به موازات این اقدامات، فشار دیپلماتیک استانبول بر تهران برای اعزام یک گروه تحقیق به روستاهای متعلق به شیخ افزایش یافت و سرانجام در ماه محرم سال ۱۲۹۱ هـ.ق دولت ایران مأمور خود آقا میرصادق را جهت تحقیق به منطقه اعزام کرد.

آقا میرصادق در گزارش خود به یوسف‌خان مستشارالوزرا، کارگزار آذربایجان اذعان کرد که شیخ عبیدالله احکام و فرمانهای معتبری از محمدشاه قاجار در دست دارد که نشانگر حاکمیت بی‌چون و چرای او بر روستاهای مورد نظر است و در حق او ستم شده‌است. وی همچنین دربارهٔ انگیزهٔ حاکم ارومیه در کشتار مریدان بی‌گناه شیخ این گونه اظهار نظر کرد:

«... ظاهراً منشاء این دعوا این بوده‌است که امیرالامراء العظام شجاع الدوله خیال داشته‌است به هر وسیله این چند پاره دهات را از دست جناب شیخ معظم الیه بیرون بیاورد و حسب الواقع املاک دولتی که امیرالامراءالعظام شجاع الدوله در این سرحدات به اندک مدت جمع آورده است در قوهٔ کسی از امنای دولت نیست .... »

اینک این پرسش پیش می‌آید که آیا شجاع الدوله حاکم ارومیه به دستور دولت مرکزی دهات شیخ را تصرف و از رعایای او درخواست مالیات کرد یا به میل خود دست به چنین اقدامی زد؟ پاسخ هرچه باشد یک نکته مسلم است و آن علاقهٔ دولت ایران به قطع علائق مادی و معنوی شیخ عبیدالله در داخل اراضی ایران بود و به همین دلیل وزارت خارجه شدیداً در برابر سفیر عثمانی، که خواستار پرداخت تاوان به شیخ شده‌بود، ایستادگی کرد و از بن اصالت مالکیت دهات تیولی وی را انکار نمود و حتی پا را فراتر گذاشته در سال ۱۲۹۲ هـ.ق خواستار پرداخت مالیات عقب افتادهٔ سه سال پیش از سوی شیخ گردید.(۱)

ایستادگی ایران دربرابر خواست‌های شیخ عبیدالله و باب‌عالی موجب شد که عشایر کرد عثمانی به خاک ایران تجاوز کنند و خسارات و زیانهایی به شهر اشنویه و روستاهای اطراف آن وارد سازند، دامنهٔ این حملات که دست‌کم هفت هزار سوار و پیادهٔ کرد در آن شرکت داشتند بقدری شدید بود که موجب تعطیل کار کمیسیون

---

۱ ـ همان ـ سند شماره ۵۶۵ ـ ص ۶۱۵.

مشترک تحدید حدود مرزی ایران و عثمانی گردید.

در ماه رجب سال ۱۲۹۳ هـ.ق وزارت خارجهٔ ایران شدیداً به دولت عثمانی اعتراض کرد و از جمله اعلام کرد که:«... حملهٔ هفت‌هزار سوار و پیادهٔ کرد از خاک عثمانی به اشنویه بدون اجازهٔ ارضای عنان از جانب کارگزاران سرحدیهٔ عثمانی صورت نمی‌تواند شد.»[۱]

در پی این تجاوزات دولت ایران قاطعانه اعلام کرد که دیگر هرگز با مالکیت دوبارهٔ شیخ عبیدالله بر دهات تیولی‌اش موافقت نخواهد کرد. با این همه جنگ دیپلماتیک ایران و عثمانی همچنان بدون نتیجه ادامه داشت و با آغاز جنگ میان روس و عثمانی در سال ۱۸۷۷ م. تحت‌الشعاع این رویداد مهم قرار گرفت و موقتاً به بوتهٔ فراموشی سپرده شد.

شیخ عبیدالله فعالانه در جنگ روسیه و عثمانی شرکت کرد زیرا تعهدات و تعصبات مذهبی‌اش او را به سوی نقشی فعال در این رویداد سوق می‌داد، از این گذشته چه او می‌خواست و چه نمی‌خواست، عشایر کرد در میدانهای جنگ حضور می‌یافتند، زیرا غریزهٔ طبیعی آنان به غارت و کسب غنائم جنگی و سلاحهای مرغوب، سرانجام آنان را به سوی شرکت در جنگ می‌کشانید، بنابراین به سود شیخ بود که دست کم رهبری کردها را در این امر به عهده بگیرد.

مؤلف ارمنی اسکندر غوریانس که کتاب «قیام شیخ عبدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه» او منبع اصلی دربارهٔ این رویداد به زبان فارسی است در مورد انگیزهٔ شرکت شیخ در جنگ روسیه معتقد است که فرصت‌طلبی او را به این کار واداشت و «هنگام جنگ روس و عثمانی، شیخ عبیدالله مثل گرگ روز ابر، شکار و نخجیر را وسیع دیده با پسرش شیخ صدیق و بعضی مشایخ دیگر در بایزید جنگ کرده و فتح نموده طرف اعتنای عثمانی شد ...»[۲]

این اقدام او جنبهٔ اطاعت یا دنباله‌رویی از سلطان عثمانی را نداشت و به گفتهٔ غوریانس «او و پیروانش هیچگاه نه هواخواه دولت عثمانی بودند و نه اطاعت کامل داشتند.»[۳]

مورخ روس ن.ا. خالفین به جز جاه‌طلبیهای شخصی شیخ، تحریکات انگلیسیها را در شرکت او در جنگ مؤثر می‌داند و در این مورد می‌نویسد:«در روزهای آغازین

---

۱ ـ همان ـ سند شماره ۵۶۸ ـ صص ۶۲۳ ـ ۶۲۲.

۲ ـ قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عهد ناصرالدین شاه قاجار ـ اسکندر غوریانس، به کوشش عبدالله مردوخ (تهران، دنیای دانش، ۱۳۵۶) ص ۲۴.

۳ ـ همانجا.

جنگ سلطان از بزرگان کرد درخواست کمک کرد و شیخ عبیدالله پیش از همه با سیصد سوار به جبهه رفت و به دیگران توصیه کرد به دنبال او بیایند. همچنین بریتانیا به منظور دفاع از عثمانی بسیاری از سران کرد را برای جنگ با روسها با پول تطمیع کرد.[۱]»

هر چند کردها نتوانستند خدمات جنگی چشمگیری به سلطان عثمانی ارائه دهند ولی در پایان جنگ با اموال غارتی و تفنگهای مارتینی به سرزمین خود بازگشتند. برای نخستین بار در یک رویداد سیاسی ـ نظامی، پیروان شیخ عبیدالله تحت فرمان او قرار گرفتند و نقش او به عنوان یک رهبر تثبیت شد. او پیش از این رهبر معنوی کردها بود ولی اینک به رهبر سیاسی آنان نیز بدل شده‌بود. در طول جنگ رؤسای عشایر به خدمت او درآمدند و دولت عثمانی هم با او مانند رهبر و بزرگ کردها رفتار می‌کرد. مجموعهٔ این رویدادها او را به رهبری جاه‌طلب با اهداف سیاسی دور و دراز تبدیل کرد. مؤلف ارمنی غوریانس به این نکته اشاره می‌کند که «بعد از اتمام جنگ روس و عثمانی، شیخ غارتها کرده و تاراجها آورده، دولت جمع نموده، نام و شهرت پیدا کرده به خیالات دور و دراز و خام افتاد.[۲]»

کریس کوچرا نیز می‌نویسد هر چند شیخ در جنگ با روسها شکست خورد و دست خالی به خانه باز آمد، اما این امر مانع از آن نشد که به زودی به عنوان «رئیس مردم کرد» شناخته نشود.[۳] به هر روی ورای این جنگ فرصت مناسبی برای شیخ بود تا میزان محبوبیت و سلطهٔ اخلاقی خود را بر مریدانش و رؤسا و شخصیتهای کرد، که تقریباً اکثرشان در شرق ترکیه گرد آمده‌بودند، بیازماید و چشم به آینده بدوزد.

ـ شورشهای کردان عثمانی

در سال ۱۸۷۸ م. جنگ روسیه و عثمانی که یک سال به درازا کشیده بود پایان یافت و اقوام تابع امپراتوری ترکیه با پیامدهای زیانبخش آن روبرو شدند ولی وضعیت کردها از بقیه اقوام وخیمتر بود، زیرا یکی از جبهه‌های جنگ در داخل خاک آنها قرار داشت و خسارتهای سنگینی به مزارع آنان وارد شده‌بود. باب‌عالی برای جبران کمبودهای مالی خود مالیاتها را افزایش داد. خالفین می‌نویسد تنها از ساکنان کرد ارزروم و حکاری برابر چهار میلیون پیاستر مالیات گرفته شد.[۴] دولت عثمانی کوشید مالیات سال آینده را در همان سال وصول کند و برای نمونه در ناحیهٔ باش

۱ ـ خه‌بات له ریْ کوردستاندا ـ ص ۱۴۱.
۲ ـ قیام شیخ عبیدالله در عصر ناصرالدین شاه قاجار ـ ص ۲۵.
۳ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۲۶.
۴ ـ خه بات له ریْ کوردستاندا ـ ص ۱۵۷.

قلعه چنین سیاستی اجرا شد.[۱] این در حالی بود که هم بر میزان مالیاتها اضافه شده و هم مهلت پرداخت آن کوتاه‌تر از سالهای پیش درنظر گرفته شده‌بود. بتدریج گرانی و راهزنی شرق عثمانی را فراگرفت. نظامیان و مأموران اداری عثمانی نیز بی‌اعتنا به فقر و نداری مردم بیرحمانه آنها را غارت می‌کردند و آنچه می‌گرفتند جدای از مبالغ مالیاتی بود که برای دولت وصول می‌شد. دلیل این کار آنان روشن بود، گاه ماهها می‌گذشت و به دلیل تهی‌بودن خزانه به هیچ مأمور کشوری و لشکری حقوقی پرداخت نمی‌شد و هر کس به فکر یافتن درآمدی برای خود بود.[۲] سپس خشکسالی چهره زشت خود را نشان داد و سراسر کردستان عثمانی و غرب آذربایجان ایران با بی‌بارانی و کمبود محصولات روبرو شد. روزنامهٔ مشاک چاپ تفلیس، به نوشتهٔ دکتر جلیل، هر روز خبر گرسنگی مردم در این یا آن ناحیهٔ عثمانی و ایران را منتشر می‌کرد و از فقر و گرسنگی ارمنیان و کردها همچون یک فاجعه سخن می‌گفت.[۳] در نواحی کردنشین ایران بویژه در خوی، ساوجبلاغ، سنندج، ارومیه و نواحی دیگر گرسنگی بیداد می‌کرد آن چنان که به نوشته روزنامهٔ ارمنی مشاک در همان سال یعنی ۱۸۷۸ م. «مردم از شدت گرسنگی به مرز هاری رسیده و دیگر اعتنایی به قانون نداشتند ... آنان به انبارهای گندم و جو حمله می‌بردند و ترسی از گلولهٔ نگهبانان نداشتند.[۴]»

کردها سر به شورش برداشتند، پسران بدرخان بیگ معروف یعنی عثمان بیگ و حسن بیگ که افسران ارتش عثمانی بودند رهبری قیام را بر عهده داشتند. مناطق حکاری، بوتان، بادینان، سیرت، ارزروم و دیاربکر به صحنهٔ درگیری میان کردها و سربازان ترک مبدل گشت.

قیام در ظاهر انگیزهٔ اعتراضی داشت، اما خالفین به این نکته اشاره می‌کند که خانواده‌های قدیمی کرد برای اعادهٔ قدرت پیشین خود داوطلبانه در آن شرکت جستند، وی به گزارش سفیر وقت روسیه «آبرمیلر» در استانبول استناد می‌کند که معتقد بود «کردها دیگر از آن استقلال عمل پیشین خود بی‌بهره‌اند، استقلالی که در زمان بدرخانیان برخوردار بودند، بنابراین اکنون بپا خاسته‌اند تا اقتدار گذشتهٔ خود را دوباره بدست آورند.[۵]»

در آغاز کار پیشرفت با کردها بود و عثمان بیگ لقب امیری را به خود اختصاص داد و در خطبه‌های نماز جمعهٔ مساجد نام او همراه با نام سلطان ذکر می‌شد. این

---

۱ ـ ڕاپه ڕینی کورده‌کان ساڵی ۱۸۸۰ ـ ص ۶۲.

۲ ـ همان مآخذ ـ ص ۶۵.

۳ ـ همان مآخذ ـ ص ۶۸.

۴ ـ همان مآخذ ـ ص ۲۷.

۵ ـ خه‌بات له ری کوردستاندا ـ ص ۱۶۵.

شورش که هدف از آن جدایی از دولت عثمانی نبود، بزودی سرکوب گردید و شیخ عبیدالله که در این هنگام پنجاه ساله بود کمکی به پسران بدرخان نکرد چون نمی‌خواست دنباله‌رو و تابع کسی باشد. اهمیت قیام سال ۱۸۷۸ م. کردهای عثمانی در اینست که شیخ عبیدالله را به فکر تدارک قیامی جداگانه برضد باب‌عالی انداخت. او در این سالها بزرگترین رهبر مذهبی کردها و بزرگترین زمیندار در شرق عثمانی بشمار می‌رفت و به نوشتهٔ دکتر جلیل بیش از دویست روستای کوچک و بزرگ در تملک داشت.(۱)

وضع نامساعد و اسف‌بار کردها بهانهٔ خوبی به دست شیخ عبیدالله داد تا از این پس بیشتر در مسائل مربوط به مردم کرد دخالت کند، به همین دلیل پس از سرکوبی قیام نماینده‌ای به نزد سلطان در استانبول فرستاد و تهدید کرد که اگر اوضاع کردها بهبود نیابد خود و مریدانش به ایران روی خواهند کرد. سلطان که از امکان بهره‌برداری ایران از نارضایی کردها به هراس افتاده بود با شتاب مفتی شهر وان و سامح پاشا فرماندهٔ نیروهای شرق عثمانی را برای مذاکره به نزد او فرستاد. شیخ مریدان زیادی در غرب آذربایجان داشت و شبکهٔ تبلیغاتی گسترده‌ای ایجاد کرده‌بود و به آسانی می‌توانست مریدان خود را به جنبش درآورد. سرکنسول روسیه موسیو کربیل در سال ۱۸۷۹ م. به دولت متبوع خود اطلاع داد که خلفای شیخ در سال ۱۸۷۹ م. پیوسته به ایران آمده و کردهای آنجا را تحریک می‌کنند.(۲) سلطان از آن می‌ترسید که این نیروی عظیم توسط ایرانیها و بر ضد منافع عثمانی بکارگرفته شود به همین دلیل برای جلب توجه شیخ به فعالیت پرداخت ولی مذاکرات رهبر کردها با نمایندگان او به جایی نرسید. شیخ در این هنگام کوشید به روسیه نزدیک شود ولی به نوشتهٔ خالفین کنسول روسیه در وان بنام کامساراکان به درخواست وی پاسخ مثبت نداد چون وزارت خارجهٔ روسیه اعتقاد داشت که این رهبر مذهبی کرد به کردستان عثمانی قناعت نخواهد کرد و دیر یا زود به نواحی کردنشین ایران هم هجوم خواهد برد و این به سود روسیه نبود.(۳)

بدین سان شیخ عبیدالله در اواخر سال ۱۸۷۹ م. آمادهٔ قیام برضد سلطان شد و به همین دلیل رؤسای قبایل کرد را به مقر خود در منطقهٔ نهری فراخواند. نزدیک به دویست تن از سران عشایر کرد عثمانی و چندین روحانی بلند مرتبه به دیدار او شتافتند و شیخ در اولین مجمع این بزرگان از لزوم تشکیل امیرنشین کردی سخن به

۱ - ڕاپه ڕینی کورده‌کان ساڵی ۱۸۸۰ - ص ۸۰.
۲ - خه‌بات له ری کوردستاندا - صص ۱۶۹ - ۱۶۸.
۳ - همان مأخذ - ص ۱۷۰.

میان آورد و اعلام کرد که رهبری و ادارهٔ کردان را حق خود می‌داند.(۱)

شیخ عبیدالله در این نخستین نشست سران کرد تلاش همه جانبه‌ای را برای قبولاندن نظریات خود به شرکت‌کنندگان آغاز کرد و در پایان توافق شد که ابتدا به ترکهای عثمانی اعلام جنگ داده‌شود و بعد از پیروزی جهت قیام متوجه کردستان ایران گردد.

خالفین دربارهٔ نقشهٔ عملیات شیخ عبیدالله در مجمع اول سران کرد می‌نویسد:

«بدینسان بنا شد که کردهای مامش و منگور در مرز ایران تحت فرمان حاجی شیخ صدیق پسر بزرگ شیخ، رواندز را تصرف کنند و از آنجا بغداد را هدف حمله قرار دهند. عبدالقادر پسر دوم شیخ هم مأمور تصرف موصل و عمادیه گردید و اشغال شهر وان به عهدهٔ خود شیخ گذاشته شد.(۲)»

شک نیست که شیخ در این هنگام فقط به مبارزه با سلطان عثمانی و تسلط ناروای ترکها بر اقوام تابع امپراتوری می‌اندیشید و به همین دلیل از حمایت مخالفان غیرکرد سلطان مانند فرحان پاشا رهبر اعراب موصل برخوردار شد و به نوشتهٔ خالفین این سیاستمدار عرب به شیخ قول داد که هنگام حملهٔ کردها به موصل یاریشان خواهد داد.(۳)

اما اهداف تعیین شدهٔ مجمع اول سران کرد هرگز جامهٔ عمل بخود نپوشید و طی نشست تازه‌ای در ماه اوت ۱۸۸۰ م. برای اولین بار طرح حمله به ایران تهیه شد و به دستور شیخ دو سپاه برای انجام این طرح آماده گردید. سپاه نخست به فرماندهی عبدالقادر می‌بایست شهر تبریز را تصرف کند و سپاه دوم به فرماندهی پسر دیگر شیخ محمد صدیق مأمور تسخیر شهرهای ارومیه، خوی و سلماس گردید. دلیل این تغییر رأی و موضعگیری تازه چه می‌توانست باشد؟ چرا شیخ عبیدالله و رؤسای کرد بخش عمدهٔ نواحی کردنشین را که در خاک عثمانی واقع بود رها ساختند و بخش کوچکتر را برای تشکیل امیرنشینی کرد انتخاب کردند؟ شواهد نشان می‌دهند که عوامل دولتهای انگلستان و عثمانی رأی شیخ و رؤسای هوادار او را تغییر دادند. مورخ روس خالفین با اشاره به گزارش سفیر وقت روسیه در ایران بنام زینوویف می‌نویسد که انگلیسیها از نزدیک با شیخ تماس داشتند و با او در حال مذاکره بودند. زینوویف به وزیر خارجهٔ روسیه اطلاع داده بود که تحرکات دیپلماتهای انگلیس با توافق و اطلاع باب‌عالی صورت می‌گیرد و «... هم استانبول و هم تهران از این

---

۱ ـ ڕاپه ڕینی کورده‌کان سالی ۱۸۸۰ ـ ص ۱۱۲.

۲ ـ خه‌بات له ری کوردستاندا ـ ص ۱۸۰.

۳ ـ همانجا.

واقعیت آگاهند که انگلستان در شورش کردها دست دارد و آن کشور است که هوس یکپارچه کردن نواحی کردنشین را به مغز شیخ عبیدالله انداخته‌است.[۱]»

این ادعای سفیر روسیه چندان دور از واقعیت نبود و دولتهای عثمانی و انگلستان به ترتیب سعی داشتند که شیخ را به رویارویی با ارمنیها و دولت ایران تحریک کنند و او را از خیال اعتراض به باب‌عالی منصرف سازند. دکتر جلیل از این واقعه چنین یاد کرده‌است:«از همان آغاز مجمع شمدینان چند تن از رؤسای عشایر که عثمانی آنها را با پول خریده بود این مسأله را پیش کشیدند که بهتر است نیروی کردهای متحد بر ضد ارامنه و دیگر مسیحیان ساکن در عثمانی بکار رود. این پیشنهاد به این دلیل مطرح گردید که پس از جنگ روس و عثمانی (در سال ۱۸۷۷م.) بند شصت و یکم پیمان برلین به خودمختاری ارامنه اشاره داشت و اولیاء امور عثمانی این گونه وانمود می‌کردند که گویا اجرای مفاد بند یاد شده به زیان مردم کرد خواهد بود.[۲]»

دولت عثمانی در فاصلهٔ تشکیل دو مجمع کردها نمایندگان و کارگزاران آشنا به امور آنان را به منطقه فرستاد و به دستور سلطان سامح پاشا که نیک با کردها آشنا بود و بکربیگ مشاورش برای تغییر رأی شیخ و رؤسای شمدینان به منطقه اعزام شدند. دکتر جلیل با تکیه بر اسناد وزارت خارجهٔ روسیهٔ تزاری نشان می‌دهد که نمایندگان سلطان پیش از مذاکره با شیخ عبیدالله، دیدارهایی با رؤسای مهم کرد داشتند. به همین دلیل هنگام گشایش مجمع شمدینان «این سران خریداری شده توسط عثمانیها» پیشنهاد کردند که ارامنه توسط کردها سرکوب شوند ولی شیخ با این امر مخالفت کرد و گفت که به دو دلیل موافق این طرح نیست: ابتدا با عملی شدن طرح مذکور کردها به آلت دست استانبول تبدیل خواهند شد و پس از سرکوبی ارامنه چیزی عاید مردم کرد نخواهد گردید و دوم این که دولتهای اروپایی با این اقدام کردها مخالفت خواهند ورزید و در آینده کمکی به آزادی آنان نخواهند کرد.[۳] دکتر جلیل می‌افزاید که شیخ دریافته بود که سران کرد آمادهٔ اطاعت از او برضد عثمانی نیستند و از سوی دیگر جنگ با ارامنه به سود کردها نیست بنابراین علی‌رغم میل باطنی خود آمادهٔ حمله به ایران گردید.[۴]

باید دانست که شیخ تنها از سوی سلطان تحت فشار نبود بلکه دولت انگلستان هم با حملهٔ او به ایران نظر موافق داشت. ارتباط بین شیخ و دیپلماتهای انگلیسی به

۱ ـ همان ـ ص ۱۵۸.
۲ ـ ڕاپەڕینی کوردەکان ساڵی ۱۸۸۰ ـ ص ۱۱۴.
۳ ـ همانجا.
۴ ـ همان ـ صص ۱۱۶ ـ ۱۱۴.

سالهای جنگ روسیه و عثمانی بازمی‌گشت، در گرماگرم جنگ مستر راسن کنسول انگلیس در باش قلعه به منظور متقاعد ساختن رؤسای کرد و شیخ عبیدالله برای شرکت در جنگ با روسیه دیدار و گفتگوهای مفصل داشت. سپس مستر کلایتون کاپیتان ارتش انگلیس و مستشار سپاه عثمانی یک سال پس از جنگ یعنی در سال ۱۸۷۹ م. به یک سری سفرهای سیاسی در شرق عثمانی دست زد و پس از دیدارهای او با شیخ عبیدالله بود که به نوشتهٔ کامساراکان کنسول روسیه در شهر وان «کاروانهای جنگ‌افزار انگلیسی بنام کمکهای غذایی برای مبارزه با گرسنگی و قحطی رهسپار منطقهٔ شیخ شدند.[۱]»

به این ترتیب کردهای عثمانی از طرح قیام سراسری خود بر ضد باب عالی چشم پوشیدند و درعوض با کسب اطمینان از حمایت سیاسی عثمانی و برخورداری از سلاحهای انگلیسی آمادهٔ جنگ با ایران شدند.

۱ ـ خه‌بات له ریٚ کوردستاندا ـ صص ۱۷۵ و ۱۷۶.

بخش چهارم

انگلیسیها و شیخ عبیدالله

دولت انگلستان به عنوان مدافع و متحد اصلی عثمانی دربرابر روسیهٔ تزاری و نیز به عنوان قدرتی استعماری که در سدهٔ نوزدهم منافع سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای در عثمانی داشت، طبیعتاً به رویدادهای مربوط به آن کشور حساس بود. دیپلماتهای انگلیسی ضمن آشنایی با اهمیت و موقعیت کردها در موازنهٔ نظامی بین روسیه و عثمانی، اطلاعات کافی از تحرک عشایر کرد عثمانی در اختیار داشتند و به همین دلیل زمینه‌چینی شیخ برای تشویق کردها به قیام بر ضد باب‌عالی از چشم دیپلماسی انگلستان دور نماند.

مأموران انگلیسی در طول جنگ ۱۸۷۷ م روس و عثمانی با شیخ عبیدالله ارتباط داشتند و با طرز فکر و شیوهٔ تلقی او از عملکرد ترکها در کردستان آشنا بودند. خالفین دربارهٔ ارتباط بریتانیا با کردها می‌نویسد:

«انگلستان تصمیم گرفت از کردها پشتیبانی کند و به کمک آنها سلطهٔ خود را بر آسیای صغیر تثبیت نماید تا در آینده در جنگ (برضد روسیه) از آنان بهره جوید.(۱)»

بدین سان توجه انگلیسیها به بانفوذترین شخصیت آن روز در کردستان عثمانی، یعنی شیخ عبیدالله، جلب شد و این روحانی زمیندار کرد را، همان گونه که محقق روس تروتیر معتقد است، به عنوان «... مناسبترین شخص برای اجرای این توطئه تشخیص دادند و بر آن شدند که از پاکی و درستی او سوء استفاده کنند.(۲)»

منظور تروتیر از توطئه، تغییر رأی شیخ برای شورش بر ضد ایران است. انگلیسیها تصمیم شیخ عبیدالله و سران عشایر را برای قیام برضد سلطان تغییر دادند و به همین منظور مستر کلایتون کنسول انگلیس در شهر وان با شخص شیخ عبیدالله به مذاکره پرداخت. به نوشتهٔ دکتر جلیل استقبال گرمی از دیپلمات انگلیسی به عمل آمد و میان آنان دوبار دیدار و گفتگو دربارهٔ اوضاع منطقه صورت گرفت.(۳)

اولین دیدار کوتاه و در حد معارفه و آشنایی بود اما در دیدار دوم بسیاری از

---

۱ - خه‌بات له ریٚ کوردستاندا - ص ۱۷۵.

۲ - همانجا.

۳ - ڕاپه ڕینی کورده‌کان ساڵی ۱۸۸۰ - ص ۱۱۱.

مسائل از جمله دلایل نارضایی کردها و احتمال طغیان آنها برضد دولت عثمانی بررسی گردید. کلایتون صریحاً به شیخ اعلام کرد که دولت انگلستان با حکومت عثمانی روابط تنگاتنگ و با اهمیتی ایجاد کرده و آماده است که با هر آشوب و رویدادی که برای آن کشور مخاطره‌آمیز باشد قاطعانه مقابله کند، وی سپس در مجمع رؤسای کرد نیز شرکت جست و به قول خود با بسیاری از سران در این «کنگره» مذاکره کرد.(۱)

بی‌گمان تهدیدات و وسوسه‌های دیپلمات انگلیسی موجب تغییر تصمیم شیخ و بزرگان کرد گردید و تصمیمات مجمع اول کردها که ویژهٔ قیام در داخل عثمانی بود به بوتهٔ فراموشی سپرده شد و برای اولین بار امکان حمله به ایران توسط کردهای عثمانی مورد بررسی قرار گرفت و به تأیید مأمور بریتانیایی رسید. انگلیسیها نمی‌خواستند متحد خود عثمانی را در برابر روسیهٔ تزاری ناتوان ببینند، از این رو می‌خواستند قیام محتوم شیخ را به کردستان ایران فرافکنی کنند و در این راه با دولت عثمانی موضعی مشترک اتخاذ کرده‌بودند.

سرانجام شیخ عبیدالله با تکیه بر وعده‌های انگلستان مبنی بر ارسال سلاح برای مریدانش تصمیم گرفت به ایران حمله کند و اینک لندن مطمئن شده‌بود که شیخ دیگر خطری برای باب‌عالی محسوب نمی‌شود. کمی پیش از تهاجم کردها به خاک ایران، مستر آبوت کنسول انگلیس در تبریز، به تامسون سفیر آن کشور در تهران اطلاع داد که شیخ توانسته‌است «بخش بزرگی از عشیرهٔ شکاک را که پیشتر دوست و محل اطمینان شاه ایران بود به سوی خود بکشد.(۲)»

این مطلب نشان می‌دهد که آبوت کاملاً در جریان تحولات کردستان عثمانی بوده‌است. همزمان با شروع حملات کردها به آذربایجان، فعالیتهای آبوت شدت گرفت و وی به بهانهٔ این که ارومیه بخشی از حوزهٔ مأموریت اوست در گرماگرم جنگ به آن ناحیه شتافت و با شیخ و پسرش عبدالقادر دیدار کرد. شیخ عبیدالله هنگام ملاقات با آبوت در کار محاصرهٔ ارومیه بود. کارپردازی تبریز در گزارش خود به وزارت خارجه در سال ۱۲۹۷ هـ.ق به اقدامات کنسول انگلیس اشاره کرده، می‌نویسد:«خدایگانا، تلگرام رمز که دایر به حالت شیخ عبیدالله و پسرانش و مراودات خفیهٔ خارجیه که با آنها درمیان است فرموده بودند، زیارت شد. مؤید مرقومات مطاعه کاغذی از عالیجاه میرزا هاشم خان کارگزار ارومی رسید که اصل آن در لف عریضه ایفاد حضور مبارک می‌شود. حالت عالیجاه مسیو آبوت قونسول

۱ ـ همان مأخذ ـ صص ۱۱۳ ـ ۱۱۲.
۲ ـ همان ـ ص ۱۱۸.

جنرال انگلیس را در ارومی فی‌الجلمه تشریح کرده و معلوم می‌شود که این مقدمه مسبوق به سوابق بوده، حتی قبل از وقت به اسمهای دیگر به جمع کردن آذوقه هم پرداخته شده‌است ... فدوی درضمن نوشتجات خود به عالیجاه میرزاهاشم خان تأکیدات لازمه را می‌نماید که در باطن و آشکار به طور هشیاری و احتیاط مراقب حرکات و رفتار قونسول جنرال مشارالیه بوده ...[۱]»

علی‌خان افشار که در جریان محاصرهٔ ارومیه در آن شهر حضور داشته و جزء مدافعان بوده‌است، تصریح می‌کند که کنسول آبوت اصرار داشت اقبال‌الدوله ارومیه را به شیخ عبیدالله تسلیم کند و استدلال می‌کرد که «شما با سه هزار نفر مردم رزم ندیده و تجربه نیندوخته و یک قلعهٔ خرابه و درهم شکسته تاب تحمل سی‌هزار لشکر جرار شیخ را ندارید و محاربه و مقاومت شما هرگز به صلاح دولت و ملت نیست و چه بسا مقاومت شما ارومیه را نظیر میاندوآب از هستی ساقط سازد.[۲]»

اما حاکم ارومیه از این کار خودداری کرد و با توجه به رابطهٔ کنسول انگلیس و شیخ عبیدالله توسط او چند روز از رهبر کردها مهلت خواست تا مردم دربارهٔ شرایط تسلیم یا مقاومت بیشتر تصمیم بگیرند اما آبوت همچنان اصرار داشت که ایرانیها شهر را تسلیم کنند. علی‌خان افشار در این باره نوشته است:«کنسول که به وضوح از شیخ و اعمال او جانبداری می‌کرد در پاسخ اقبال‌الدوله ... گفت ... دفاع و جنگ شما نیز با شیخ مصلحت نیست و بهتر است با تسلیم شهر خود را از عواقب وخیم پیکار با او رهایی بخشید.[۳]»

کنسول انگلیس در تلاش برای تضعیف دولت ایران و به خطر انداختن تمامیت ارضی کشور تنها نبوده و کشیشان و دین‌گستران اروپایی و امریکایی مستقر در ارومیه در این راه به او کمک می‌رساندند. فعال‌ترین این افراد پزشکی امریکایی بنام دکتر کوکران بود که یک بار شیخ عبیدالله را از مرگ نجات داده و با پسرش عبدالقادر هم رابطهٔ صمیمانه داشت. شیخ با توجه با ارتباط میان دکتر کوکران و کنسول آبوت، پیش از حمله به خاک ایران نامه‌هایی برای پزشک امریکایی می‌فرستاد و در آنها ضمن انتقاد از دولتهای ایران و عثمانی از او می‌خواست توجه دیپلمات انگلیسی را به اوضاع کردها جلب کند. در یکی از این نامه‌ها شیخ عبیدالله خطاب به دکتر کوکران می‌نویسد:«... از شما می‌خواهم که کنسول بریتانیا در تبریز را آگاه سازید که در صورت امکان کردستان را مورد توجه قرار دهد، این کار درک اوضاع را آسانتر

۱ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی ـ ج ۳ ـ سند شماره ۵۷۷ ـ ص ۶۶۱.
۲ ـ رسالهٔ شورش عبیدالله ذیل تاریخ افشار ـ ص ۵۳۹.
۳ ـ همانجا.

می‌سازد، برای همین منظور حاج اسماعیل را به نزدتان می‌فرستم تا شرایط و موقعیت را برای شما روشن نماید.[۱]»

دکتر کوکران نیز چنین کرد و این امر در آستانهٔ محاصره ارومیه روی داد. هنگامی که آبوت با حاکم ارومیه دیدار کرد پزشک امریکایی نیز همراه او بود و وی نیز در جریان مذاکرات به حاکم پیشنهاد کرد شهر را به شیخ تسلیم کند. علی افشار دربارهٔ نقش دکتر کوکران نوشته‌است:«حکیم صاحب نیز که نظیر کنسول قصد ارعاب اعیان را داشت گفت شما می‌دانید که هم اکنون در اردوی شیخ سی‌هزار نفر سپاهی وجود دارد و این همان لشکری است که نیروی دولتی را در بناب و مراغه شکست داده، من چون خود را همشهری شما می‌دانم !! می‌خواهم با تأسی به جناب کنسول مانع اتلاف نفوس و قتل و غارت بشوم.[۲]» کنسول انگلیس سپس کوشید مسیحیان ارومیه را رو در روی مسلمانان قرار دهد و برای همین منظور به دیدار امانوئل کلودیک خلیفهٔ کاتولیکهای ارومیه رفت و به او پیشنهاد کرد از ارامنه بخواهد که پرچم انگلستان را بر سر در منازل خود برافرازند تا از تاخت و تازکردان ایمن بمانند. افشار در این باره می‌نویسد:«خلیفهٔ ارامنه در پاسخ کنسول انگلیس گفت شما بهتر است به جای تکلیف تسلیم به اهالی و دلسوزی به حال ارامنه، شیخ را از این خیال فاسد منع کنید و اندیشه‌ی سلطنت را از مخیله‌اش خارج سازید تا بی‌جهت موجبات قتل نفوس بی‌گناه را فراهم نیاورد ... این جوان دندان‌شکن و قاطع جای بحث برای کنسول باقی نگذاشت و او چون ماری زخم‌خورده از پیش خلیفه بازگشت ...[۳]»

تمایل شیخ عبیدالله برای دادن اطلاعات دربارهٔ اهداف خود و اوضاع کردستان به کنسول انگلستان چند نکته را روشن می‌سازد: نخست این که مستر آبوت به خواست دولت متبوعش از تبریز به نواحی غرب دریاچهٔ ارومیه رفت و دوم این که شیخ هم از پیش آمادهٔ گفتگو با این دیپلمات انگلیسی شده‌بود. مسلماً انگلیسیها قولهایی به شیخ داده بودند، از جمله این که از نفوذ دیپلماتیک خود برای مطرح ساختن پیشنهادات او نزد دولتمردان ایرانی کوتاهی نخواهند کرد و این کار هم توسط تامسون سفیر انگلستان در تهران و هم به وسیلهٔ آبوت در ارومیه صورت گرفت. برخلاف آنچه دکتر جلیل ادعا می‌کند شیخ با نمایندگان همهٔ کشورهای اروپایی رابطه نداشت و تنها سر و کار او با مستر آبوت بود. رابطهٔ میان دکتر کوکران و

۱ ـ ڕاپه ڕینی کورده‌کان ساڵی ۱۸۸۰ ـ ص ۱۷۴ به نقل از اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس.
۲ ـ رسالهٔ شورش شیخ عبیدالله ذیل تاریخ افشار ـ ص ۵۴۵.
۳ ـ همان مأخذ ـ ص ۵۵۰.

کنسولگری انگلیس در تبریز و هماهنگی شیخ با آنها نشان از اتفاق نظر و اطمینان دوجانبه‌ای داشت که انگیزه‌های گوناگون آن را پدید آورده‌بود. براستی شیخ از گزارش جزء به جزء کارهای خود به کنسول انگلیس چه منظوری داشت؟

آشکار است که شیخ گمان می‌کرد انگلستان می‌تواند در تأسیس امیرنشینی کرد به او کمک کند، همان گونه که به گفتهٔ کندال در قضیهٔ مصر و یونان پیش آمده‌بود.[۱] اما بریتانیا به دور کردن شیخ از عثمانی می‌اندیشید و دوست داشت که او در یک قمار سیاسی نظامی در ایران سربه نیست شود. هنگامی که آبوت در ارومیه بود شیخ نمایندهٔ خود خلیفه سیدمحمد را به نزد او فرستاد و به وسیلهٔ او مراتب نارضایی خود و سران عشایر را از ستمگری کارگزاران ایران و بویژه حاکم ارومیه اعلام کرد. آبوت در گزارش خود به وزارت خارجهٔ انگلیس می‌نویسد:«شیخ بر آن است که خود عشایر سرکش و نافرمان ایران و عثمانی را سرکوب کند تا بهانه‌ای برای دخالت این دو دولت در سرنوشت کردها باقی نماند ... شیخ تنها یک چیز می‌خواهد و آن کسب حمایت معنوی دولتهای اروپایی از کردهاست و می‌گوید اگر نتوانست حکومتی با ثبات و مقتدر در کردستان تأسیس کند آماده است در برابر نمایندگان کشورهای اروپایی محاکمه شود.[۲]»

آبوت با آن که به خلیفه سیدمحمد پاسخ داده بود که گویا دشمنی میان کردها و ایران برای او و کشور متبوعش اهمیتی ندارد، با این همه به مناطقی مانند ترگور، اشنویه و سلدوز سفر کرد و به نوشتهٔ دکتر جلیل مقصود او از این اقدام آن بود تا «... با وضعیت کردهای آن نواحی آشنا شود و بتواند دربارهٔ آیندهٔ آنها به نتیجه‌ای دست یابد.[۳]»

کنسول آبوت پس از ناکامی در ترغیب حاکم ارومیه و اهالی شهر به تسلیم در برابر کردها به نزد شیخ شتافت و با او به مذاکره پرداخت ولی به زودی به همراه سیمون ارمنی که مشاور و طرف اعتماد شیخ عبیدالله بود به شهر بازگشت. علی‌خان افشار دربارهٔ مقصود کنسول از مراجعت به شهر و واکنش مردم نسبت به اقدامات او نوشته است:«کنسول انگلیس بار دیگر به قصد ارعاب اهالی و بازداشتن مدافعان از پیکار به همراه سیمون نام ارمنی که از معتمدان و راهنمایان شیخ عبادلله بود قصد ورود به شهر نمود و چون اهالی می‌دانستند که مقصود و منظور از این آمد و شدها

---

۱ ـ کردها ـ کندال، عصمت شریف وانلی، مصطفی نازدار ـ ترجمه ابراهیم یونسی (تهران، انتشارات روزبهان، ۱۳۷۲) ص ۶۴.

۲ ـ رٲپه ڕینی کورده‌کان سالی ۱۸۸۰ ـ ص ۱۳۰.

۳ ـ همان مأخذ ـ صص ۱۳۲ ـ ۱۳۰.

چیست بی‌آنکه از اقبال‌الدوله اجازه‌ای کسب کنند او و سیمون ارمنی را قبل از ورود به شهر زیر باران گلوله گرفتند، البته طوری تیراندازی شد که به جناب کنسول اصابت نکرد و او که اوضاع را چنین دید بی‌آنکه وارد شهر شود، بازگشت.[۱]»

حاکم ارومیه که می‌ترسید سوءقصد به جان کنسول انگلیس برای او مشکلی ایجاد کند به یکی از کشیشان ارومیه پیغام داد که کنسول را به ترک منطقه تشویق نماید و به نوشتهٔ مؤلف ارمنی «اقبال‌الدوله به موسیو سولومان پیغام می‌دهد که ماندن قونسول در چنین وقتی در شهر ارومیه مصلحت نیست. اعتقاد اهالی شهر چنین شده که هجوم شیخ بر سر شهر به تحریک قونسول انگلیس است در این صورت مصلحت در آن نیست که قونسول مشارالیه از شهر حرکت بکند، مبادا واقعهٔ بدبختانه‌ای روی دهد، آن وقت سبب گفتگو فی‌مابین دولتین گردد و من مسئولیت پیدا کنم.[۲]»

آبوت پس از این رویداد به اردوگاه شیخ رفت و از او نامه‌ای برای عبدالقادر، که در آن هنگام در ساوجبلاغ بود، برد. عبدالقادر هم صد و پنجاه سوار برای محافظت کنسول انگلیس آماده کرد و حمزه‌آقا را مأمور راهنمایی او برای سفر به بناب نمود. آبوت پس از ورود به ناحیهٔ بناب یکسره به اردوگاه نیروهای ایران رفت و با سرکردگان نظامی دیدار و آنها را به یورش بر دشمن تحریک نمود و شمار لشکریان کردها را برای فرماندهان ایرانی بازگو کرد. دلیل تغییر سیاست او چه بود؟

در آغاز قیام، انگلستان واکنش رسمی محافظه‌کارانه‌ای از خود نشان داد. به نوشته دکتر جلیل، ناصرالدین شاه در اوائل طغیان شیخ، با تامسون سفیر انگلیس در تهران دیدار کرد و خواستار فشار و اعتراض انگلستان به عثمانی شد تا کردها را مهار کند، زیرا در صورت موفقیت شورشیان، روسیه به بهانهٔ پشتیبانی از اتباع خود و ناتوانی ایران در حفظ جان و مال آنها در امور ایران دخالت می‌کرد. شاه از خونسردی و بی‌اعتنایی انگلیسیها به این مسأله شکوه کرد.[۳] اما با گذشت زمان آبوت دریافت که هماهنگی و وحدت کلمه میان رؤسای عشایر وجود ندارد و امکان کامیابی شیخ بسیار اندک است و از سوی دیگر روسها نیرویی در مرز متمرکز کرده‌اند و این رویداد بی‌گمان به تشدید تنش میان آن کشور و عثمانی خواهد انجامید. از این گذشته قیام شیخ بر اثر غلبهٔ منش و خوی ویرانگرانهٔ عشایر از شکل اعتراضی و ستم ستیزانهٔ اولیه‌اش خارج شده و جنبهٔ مذهبی به خود گرفته بود. کشتار همگانی مردم

---

۱ ـ رسالهٔ شورش شیخ عبیدالله ذیل تاریخ افشار ـ ص ۵۵۳.

۲ ـ قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عهد ناصرالدین شاه قاجار ـ ص ۱۰۱.

۳ ـ ڕاپه ڕینی کورده‌کان سالی ۱۸۸۰ ـ صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

میاندوآب هر چند بدون اطلاع شیخ انجام گرفت اما به منزلهٔ خودکشی سیاسی او بود. اکنون ترکها بهانه‌ای کافی برای تنبیه او بدست آورده‌بودند. کنسول انگلستان در شهر وان در همان زمان نوشت: «بعید نیست که مقامات عثمانی از ناکامی شیخ در ایران (و درواقع از تضعیف او) بهره جسته و او را در عثمانی از بین ببرند.[۱]»

بنابراین تغییر جهت دادن آبوت و پیوستن او به اردوی ایران از این امر ناشی می‌شد که از دید این دیپلمات انگلیسی شیخ بختی برای برنده شدن نداشت و باید او را رها می‌کردند تا با عواقب شکست خود دست و پنجه نرم کند. سرانجام ترکها ابتدا او را تحت نظر قرار دادند و در پایان به مکه تبعید نمودند، تا زمانی که درگذشت. آن عده از رؤسای عشایر کرد هم که از عثمانی به خاک ایران رفته‌بودند بشدت مجازات شدند. چرخش آبوت به سوی دولت ایران نشان داد که دیگر حمایت از شیخ به سود انگلستان نیست و باید او را به حال خود رها کرد. تغییر جهت اهداف شیخ عبیدالله و انتقال قیام او به خاک ایران، فراهم نمودن سلاحهای پیشرفته مانند تفنگ مدل هنری مارتین یا مارتینی برای کردها پیش از هجوم شیخ عبیدالله به خاک ایران، گردش سیاسی کنسول بریتانیا در سراسر مناطق جنگی، اصرار و پافشاری او بر تسلیم شهر ارومیه به شیخ، تلاشهای پزشک امریکایی به سود کردها و عدم محکومیت شیخ عبیدالله به طور رسمی، از جمله اقدامات دولت انگلستان بشمار می‌رود. اما هدف آن کشور از این عمل چه بود؟

نخست تضعیف موقعیت روسیه از نظر سیاسی در ایران و آسیب‌زدن به یکی از حوزه‌های مهم منافع اقتصادی آن کشور در ایران، یعنی آذربایجان. دوم تضعیف ایران و زیر فشار قرار دادن حکومت قاجار برای اعطای امتیازات در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی بیشتر به انگلستان. سوم ناتوان ساختن عثمانی برای ایفای نقشی مهمتر در امور سیاسی و اقتصادی آن کشور. کریس کوچرا دربارهٔ تأثیر حرکت شیخ می‌نویسد:«تهاجم (شیخ عبیدالله) به ایران موجب مداخلهٔ قدرتهای اروپایی بویژه بریتانیای کبیر و فرانسه در امور عثمانی شد.[۲]»

پس از این که شیخ عبیدالله به عثمانی گریخت، او را به استانبول فرستادند، ولی او از آنجا گریخت و کوشید حمایت ایران یا روسیه را جلب کند و شورش تازه‌ای در خاک عثمانی به راه بیاندازد. ترکها تا پیش از فرار شیخ از استانبول تلاش می‌کردند با تحت فشار قرار دادن ایران از راه دیپلماتیک، ازنو املاک شیخ را به او بازگردانند، اما اکنون به نوشتهٔ دکتر جلیل «سلطان به محسن‌خان سفیر ایران اطمینان داد که از این

---

۱ ـ همان مآخذ ـ ص ۱۳۶.

۲ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۲۷.

پس شیخ را روانهٔ جایی دور در سرزمینهای عربی خواهد کرد ...[۱]»

بدین سان شیخ عبیدالله دریافت که همهٔ کمکهای عثمانی به او از رقابتش با ایران سرچشمه می‌گیرد و باب‌عالی خواست‌های او را برآورده نخواهد کرد. سلطان روزگاری شیخ عبیدالله را شاه کردستان ایران خوانده بود و به این شیوه ریاکاری خود را نشان داده‌بود. به نوشتهٔ نیکولاس در آغاز شورش «یک قاضی ترک (احتمالاً یک روحانی دربار عثمانی) که به دیدار شیخ آمده بود به کسانی که مایل بودند سوادنامه‌ای را نشان می‌داد که سلطان عثمانی برای این شخصیت (شیخ) نوشته بود و وی را طوری مخاطب خود قرار داده بود که گویی او هم سلطانی هم‌پایه و هم‌شأن خود او است. شاید نامه جعلی بود، اما چه اهمیتی داشت زیرا از نظر شیخ، در مقام یک روحانی، دریافت این لقب در آن لحظهٔ حساس قیام بزرگترین هدیهٔ سلطان ترک به شمار می‌رفت.[۲]»

هیچ چیز به اندازهٔ تحریکاتی مانند این نامه و امثال آن در آغاز شورش نمی‌توانست به شیخ اطمینان خاطر دهد و حس جاه‌طلبی او را برانگیزد. اینک شیخ می‌دید که ترکها پس از فریفتن او و درگیر ساختنش در رویدادی بی‌حاصل تصمیم دارند مانع از فعالیتهایش شوند، و در اینجا بود که تصمیم گرفت از سیاستهای دولت ایران پشتیبانی کند و به آن دولت روی آورد. دو سال بعد از قیام کردها کارپرداز وزارت خارجهٔ ایران در بغداد درگزارش مورخ ۱۶ شوال ۱۲۹۹ ه.ق خود به وزارت خارجه نوشت:«امروز که روز ۱۶ شهر شوال‌المکرم است کاروان سلماس از طرف سلماس آمد در میان اهل ایرانی می‌گفته‌اند شیخ در عبور به هر یک از بزرگان عشایر و ایلات کرد رسیده گفته است به اهل کاروان و تبعهٔ ایرانی که می‌گذرند حرمت کنید و نیازارید باز هر چه هست از بخت و فهم وادراک در ایرانیهاست، منهم سهو کرده‌بودم ...[۳]»

این سخنان را شیخ پس از فرار از استانبول عنوان کرده‌بود. دو هفته بعد کارپرداز ارومیه به وزارت خارجه نوشت:

«... تصدق وجود مبارکت شوم در مدت ورود از جناب شیخ عبیدالله مکرر آدم مخصوص نزد این غلام آمده و تقریر کردند که شیخ عبیدالله ما را فرستاده، طوری بکنید که بندگان حضرت اجل امیرنظام با او بر سر التفات برآیند، او هم با قسم

---

۱ ـ ڕاپەڕینی کوردەکان ساڵی ۱۸۸۰ ـ ص ۱۵۷.

2 - La Revue du monde musulman - les Kurdes Persans et L´invasion Ottomane - 2^{em} année, Octobre, 1908 - N.10 - A.L.M. NIcolas (sous le pseudonyme de Ghilan) P 195.

۳ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی ـ ج ۳ ـ سند شمارهٔ ۵۸۹ ـ ص ۷۲۰.

اطمینان بدهد، در مدت قلیلی از ارزنةالروم به این طرف همه را به تصرف ایران بدهد و بغداد را هم به املاک ایران منظم نماید و خودش بعد از اطمینان آمده در شهر ارومی اقامت کند و در جانفشانی دولت علّیه قصوری باقی نگذارد ... شب گذشته آدم مخصوص شیخ جمال پسرزن شیخ عبیدالله نزد فدوی وارد شد، همین پیغامات سابق‌العرض را داد.(۱)»

اما دولت ایران به پیشنهاد شیخ پاسخ منفی داد و اعلام کرد که به او اطمینان ندارد. پس از شکست شیخ و بازگشت او به خاک عثمانی در سال ۱۲۹۷ ه.ق، آن گونه که رسماً اعلام شد، سرکنسول انگلیس در بغداد، برای استراحت و شکار و درواقع برای کسب اطلاعات دربارهٔ پیامدها و عواقب قیام کردها، به نواحی کردنشین عثمانی سفر کرد و با سران عشایر کرد به مذاکره پرداخت.

به نوشتهٔ خالفین سفر سرکنسول پلودین سه ماه به درازا کشید و بر پایهٔ گزارش آبرگارد سرکنسول روسیه در تهران به وزارت خارجهٔ روسیه، پلودین مخفیانه از نواحی کردنشین نامه‌هایی دربارهٔ اوضاع کردها برای وزارت خارجه انگلیس در لندن فرستاد.(۲)

دولت بریتانیا که می‌دید در پی شکست قیام شیخ عبیدالله، ایران و روسیه به همدیگر نزدیک شده‌اند و شیخ هم آزرده خاطر از فریبکاریها و نیرنگهای دولت عثمانی آمادهٔ قیام برضد باب‌عالی شده‌است و به سوی ایران روی آورده، با شتاب از باب‌عالی خواست شیخ را پیش از به راه انداختن قیامی دیگر دستگیر و تبعید نماید. حتی پیش از فرار شیخ مستر گوشین سفیر بریتانیا در استانبول آشکارا از مقامات عثمانی درخواست کرده‌بود تا او را مجازات کنند و یا به ایران تسلیم نمایند.(۳) اکنون شیخ عبیدالله کاملاً رو در روی عثمانی ایستاده منافع آن دولت را تهدید می‌کرد و این حالت به مثابه وجود خطری بالقوه برای عثمانی متحد بریتانیا در برابر روسیه بشمار می‌رفت و به هیچ وجه خوشایند دولتمردان انگلیسی نبود و درست به همین جهت باب‌عالی سرانجام به دنبال توصیه‌ها و درخواستهای آنان شیخ را به عربستان تبعید کرد.

---

۱ ـ همان مأخذ ـ سند شماره ۵۹۴ ـ ص ۷۲۹.

۲ ـ خه‌بات له ری کوردستاندا ـ ص ۱۹۹.

۳ ـ ڕاپه ڕینی کورده‌کان سالی ۱۸۸۰ ـ ص ۱۴۹.

بخش پنجم

آغاز قیام شیخ عبیدالله

ـ شیخ عبیدالله در ایران

در بخش پیش دیدیم که چگونه مقامات عثمانی و انگلستان، شیخ عبیدالله و رؤسای کرد را متقاعد ساختند که به جای برافروختن آتش قیام در خاک عثمانی، ایران را برای این منظور انتخاب کنند. اما باید دید که چرا شیخ غرب آذربایجان را برای به راه انداختن قیام خود برگزید؟

پاسخ به این پرسش آسان است؛ چون به‌رغم تراکم مریدان شیخ در ولایت کردستان، وجود کشمکش و ستیز میان آذریها و کردها و نارضایی گستردهٔ عشایر کرد از ستم مالیاتی و بی‌اعتمادی آنان به ترکهای آذری در بخش کردنشین آذربایجان، آن ناحیه را از هر لحاظ برای اهداف قیام مناسب ساخته بود.

دولت ایران نیز با اقدامات اشتباه خود روند قیام را شدت بخشید، به این صورت که در ژوئن ۱۸۸۰ میلادی اقبال‌الدوله حاکم ارومیه و جانشین شجاع‌الدوله از شیخ عبدالقادر، یکی از پسران شیخ عبیدالله، خواستار گردآوری مالیات منطقهٔ سومای شد ولی او از انجام این کار شانه خالی کرد، بعد حاکم از علی‌خان یکی از مالکان بزرگ منطقهٔ خواستار انجام این مهم شد و او هم پسرش را مأمور اجرای خواست دولت نمود، اما به نوشتهٔ دکتر جلیل شیخ عبیدالله عشیرهٔ علی‌خان را تهدید به جنگ کرد و درنتیجه پسر علی‌خان به شیخ پناهنده شد.[1] دولت ایران با این اقدامات کم‌کم شیخ را با خود درگیر ساخت و به موازات اوج‌گیری این معضل، حکومت عثمانی، درحقیقت برای تضعیف ایران و روسیه و در ظاهر برای دفاع از حقوق یکی از اتباع محترم خود، تهران را تحت فشار گذاشت و خواستار عذرخواهی رسمی اولیای امور از شیخ و پرداخت غرامت به او شد.

تا اینجا تنها منافع مادی شیخ به عنوان یک زمیندار بزرگ به خطر افتاده‌بود، اما هنگامی که اولیای امور در ایران مانع از سفر او به نواحی کردنشین آذربایجان شدند و مرزها را به روی او بستند، شیخ احساس کرد که ایرانیها قصد دارند ارتباط او را با

---

۱ ـ ڕاپه ڕینی کورده‌کان سالّی ۱۸۸۰ ـ ص ۱۱۹.

خیل مریدانش کاملاً قطع کنند، امری که تحقق آن به معنای زوال و نابودی نفوذ سیاسی و مذهبی‌اش در دو سوی مرز بود. بنابراین درنتیجهٔ سیاستهای کاملاً اشتباه دولت ایران و بی‌توجهی‌اش به حساسیت و اهمیت موقعیت این رهبر روحانی کرد، نامبرده آمادهٔ رویارویی شده منتظر فرصت مناسب نشست.

فرصت مناسب و بهانه‌ای که شیخ عبیدالله نهری در جستجوی آن بود در نیمهٔ سال ۱۲۹۷ هـ.ق بر اثر آزمندی حاکم ساوجبلاغ و بی‌اطلاعی مظفرالدین میرزا حاکم تبریز بزودی بدست آمد و شرایطی را ایجاد کرد که دخالت شیخ را در آن گریزناپذیر می‌ساخت.

داستان از این قرار است که یکی از اعضای خانوادهٔ سلطنتی و از نوادگان فتحعلی شاه بنام شاهزاده لطفعلی میرزا که مدتی کشیکچی‌باشی مظفرالدین میرزای ولیعهد و معروف به آقاشاهزاده بود، مدت کوتاهی پس از انتصاب به حکومت ساوجبلاغ مکری، بلافاصله همهٔ رؤسا و زمینداران مکری را به دارالحکومهٔ دولتی احضار کرده و به بهانهٔ این که محصول آن سال فراوان و مرغوب بوده‌است، از هر کدام مبلغی پول به تهدید یا شکنجه وصول کرد و در این میان رئیس عشیره منگور بنام حمزه آقا نه تنها در برابر پرداخت باج مقاومت نمود، بلکه در داخل دارالحکومهٔ ساوجبلاغ به جان حاکم نیز سوء قصد نمود و چون شماری از محافظان و سربازان را بدست خود به قتل رسانده بود از شیخ درخواست کمک کرد.

حمزه‌آقا به دلیل سرکشی و نافرمانی در برابر دولت ایران همواره تحت تعقیب قرار داشت و مدتها در استانبول و بغداد نیز زندانی بود.[۱]

علی‌خان افشار دربارهٔ سوء سابقه حمزه آقا نوشته‌است:«باگذشتهٔ سراسر عصیان و سرکشی و نهب و غارتی که داشت دائماً در خوف و هراس بسر می‌برد و هر لحظه بیم آن داشت که قصاص خودکامیها و ترکتازیهای خود را ببیند، به همین دلیل چون از افکار و اندیشه‌های شیخ عباداالله (عبیدالله) آگاهی داشت و درگذشته نیز تماسهایی با یکدیگر حاصل نموده بودند لذا در ساوجبلاغ چند نفر از محافظین حکومتی را مقتول و به نزد شیخ گریخت و سرداری سپاهیان او را به عهده گرفت.[۲]»

بر پایهٔ نوشته‌های مؤلف ارمنی اسکندر غوریانس، شیخ بارها برای حمزه‌آقا نامه نوشت و او را به سوی خود خواند ولی حمزه تمایلی نشان نمی‌داد، اما پس از این رویداد «از هر دو طرف راه وسیله باز و اتحاد خیالی هر دو مقرر بود.[۳]»

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۲۴۱.

۲ ـ رسالهٔ شورش شیخ عبیدالله ذیل تاریخ افشار ـ ص ۵۳۳ ـ ۵۳۲.

۳ ـ قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه قاجار ـ صص ۲۶ و ۲۷.

شیخ عبیدالله به محض اطلاع از درگیری حمزه‌آقا با حاکم ساوجبلاغ، بلافاصله سوارانش را به کمک او فرستاد و همزمان خلفای شیخ جنگی روانی برضد دولت ایران را آغاز کردند. تبلیغات خلفا و عمال شیخ پیش از رسیدن نیروهای حمزه‌آقا آن چنان مؤثر واقع شد که با وجود اصرار سرکردهٔ نیروهای دولتی و بزرگان کرد برای ایستادگی دربرابر دشمن، حاکم مهاباد شهر را ترک کرد و به میاندوآب گریخت. رؤسای عشایر و بزرگان کرد منطقه در پیوستن به شیخ تردید داشتند و درضمن مایل نبودند به دولت قاجار هم خدمتی بکنند، ولی از آنجا که عامهٔ مردم و اکثر رعایای زمینداران بزرگ مرید شیخ بودند ناچار با او از در همکاری وارد شدند، ولی بعضی از رؤسا مانند محمدآقا رئیس عشیره مامش با دریافت هدایایی از عبدالقادر پسر شیخ به وی پیوستند.[۱]

میرزا احمد منشی پیشکار ولیعهد هم برای جلوگیری از آگاهی او به نامه‌های حاکم ساوجبلاغ پاسخ نمی‌داد و درنتیجه امید هیچ گونه کمک و تحولی از طریق تبریز نمی‌رفت. این شرایط نوعی خلاء سیاسی و نظامی در ساوجبلاغ و نواحی اطراف آن ایجاد کرده‌بود و احتمالاً به دلیل خصومتهای بین حکام محلی ارومیه، خوی و ماکو، از جانب آنان هم ارادهٔ کمک و جلوگیری از حملات مریدان شیخ وجود نداشت. بنابراین زمینهٔ مناسبی برای پیشبرد اقدامات او فراهم شده‌بود و رفته‌رفته همهٔ رؤسا و بزرگان کرد با پسر شیخ بیعت کردند.

سرشت نظم‌ناپذیر عشایر بزودی نشان داد که مهار آنان کار دشواری خواهدبود و ورود به منطقهٔ آذری‌نشین و غارت، تاراج و قتل مردم بی‌گناه را به دنبال خواهد داشت. غوریانس که در هنگام اشغال ساوجبلاغ به وسیلهٔ عشایر در آنجا حضور داشته‌است می‌نویسد:«ضبط این لشکر قاطع‌الطریق نه در قوهٔ شیخ‌زاده بود و نه در قدرت حمزه‌آقا.[۲]» به گفتهٔ او گذشته از کسانی که برای اعتراض به زور و ستم کارگزاران دولت به شیخ پیوسته بودند بعضی از عشایر هم به امید غارت و غنائم احتمالی با او همراهی می‌کردند. مینورسکی در این باره نوشته‌است:«غارتگری و تاراج از همان آغاز کار از ویژگیهای این قیام بود ... شمار قابل توجهی از ایرانیان به قتل رسیدند و زیانهای مالی وارد شده به آنان بسیار وسیع بود.[۳]» عشایر کرد و پیروان شیخ از اختیار او خارج شده‌بودند و بدین سان آرمانهای رهبر کردان که در درجهٔ نخست ایجاد امیرنشینی کرد و در غیر آن کسب امتیازاتی از دولت مرکزی به

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۳۵. ۲ ـ همان ـ ص ۴۱.

۳ ـ کورد ـ مینۆرسکی ـ حمه سعید حمه کریم کردوویه‌تی به کوردی (سه لاحه دین ، زانکوی سه لاحه دین، ۱۹۸۴) صص ۵۸ و ۵۹.

سود کردها بود کاملاً برای آنان بی‌معنی باقی ماند و آنان تحت تأثیر دو عامل مذهب و شرکت در غارت و چپاول اموال آذریها به دنبال او به راه افتادند. در واقع مشکل اصلی شیخ تشریح و تفهیم اهداف قیام به عشایر بود و نباید پنداشت که وی تنها در میدان جنگ با دشواری مواجه شده‌بود.

در ذیل کتاب «قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان» بخشهایی از یک مثنوی کردی آمده که دربارهٔ قیام شیخ عبیدالله و عملکرد عشایر زیر فرمان او سروده شده‌است. در اشعار این مثنوی به فرمان شیخ برای غارت میاندوآب و قتل عام ساکنان «عجم» آنجا، آتش زدن شهر، غارت اموال مردم و بازاریان توسط عشایر و سوءاستفاده مردم بی‌سرو پا و چوپانان و گاوچرانان کرد از این اوضاع اشاره شده و در آنها تصریح گردیده که حمزه آقا مسئول حمله به میاندوآب بوده‌است.(۱)

پس از تصرف ساوجبلاغ مکری، عبدالقادر پسر شیخ مایل بود به منطقهٔ افشار و سقز حمله کند اما ساکنان کرد روستاهای پیرامون مراغه از او کمک خواستند و او تصمیم گرفت به یاری آنان بشتابد.(۲) همین تغییر هدف نشان داد که شیخ طرح خاصی برای پیشبرد قیام درنظر ندارد و پشت سر حوادث حرکت می‌کند. در مثنوی کردی که شاعر آن ناشناخته است گفته شده که شیخ قصد داشته همهٔ نواحی کردنشین آذربایجان را اشغال کند(۳) و شاید در مورد اراضی مورد نظر میان شیخ عبیدالله و پسرش عبدالقادر اتفاق نظر وجود نداشته‌است.

به هر حال در روز جمعه ۲۵ شوال ۱۲۹۷ ه.ق حمزه آقا و عبدالقادر به میاندوآب حمله بردند و عشایر سرکش مساجد و خانه‌های مردم را به آتش کشیدند و بازار شهر را غارت کردند. برپایه گزارش کارگزاری ساوجبلاغ به وزارت خارجه در سال ۱۲۹۸ ه.ق سه هزار و پانصد تن در این رویداد به قتل رسیدند،(۴) اما غوریانس شمار تلفات را هشتصد و پنجاه تن ذکر کرده و می‌افزاید که چپاول و غارتگری آن چنان وسعت یافته بود که گذشته از کردها اراذل و اوباش ترک هم لباس کردی پوشیده در غارتها شرکت می‌جستند.(۵)

حمله به میاندوآب که از مراکز نظامی و اقتصادی نبود، نشان داد که شیخ تسلط چندانی بر پیروانش ندارد، او در آن زمان هنوز در مرز اقامت داشت و قتل‌عامها به

---

۱ ـ قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان ـ ابراهیمی افخمی ـ (سقز، محمدی، ۱۳۶۸) ص ۱۰۹.
۲ ـ قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه قاجار ـ ۴۱.
۳ ـ قیام ملاخلیل ـ ص ۱۰۹.
۴ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی ـ ج ۳ ـ ص ۶۷۵.
۵ ـ قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عهد ناصرالدین شاه قاجار ـ ص ۴۴.

خواست او صورت نگرفت، ولی انکار نمی‌توان کرد که این حادثه تأثیری منفی بر قیام گذاشت: از یک سو قیام شکل مذهبی صرف به خود گرفت و شیعیان آذری را بر ضد کردها تحریک کرد و از سوی دیگر خانهای کرد را به او بدبین ساخت زیرا تا پیش از این قتل‌عام کردها با دولت ایران می‌جنگیدند ولی از این پس دشمن آنان مردم آذربایجان بود. «بیک‌زادگان کرد می‌گفتند این چه اوضاع است؟ این قتل و غارت و نهب و اسِرْ به چه آئین است؟ چون وعده‌های شیخ‌زاده که شیوع یافته‌بود که غرض اصلی او اصلاح امورات مسلمانی است تا مردم را از تعدیات دولت ایران خلاص دهد و امتیاز و آسایش به جهت آنها حاصل کند، از حرکات و رفتارهای لشکری که تحت تسلط او و حمزه‌آقا عمل می‌کرد، اصلاً دیده نمی‌شد و نیز استدلال می‌کردند که در روز سخت عشایر به کوهها یا خاک عثمانی خواهند گریخت ولی آنان که قادر به دوری از املاک خود یعنی تنها مایهٔ معیشت و زندگیشان نیستند پایمال انتقام سپاه ایران خواهند شد.[۱]»

سپاه حمزه‌آقا به امید غارت روستاهای آذربایجان از هم پاشیده شد و بعضی از رؤسای عشایر مانند گلابی‌آقا رئیس عشیرهٔ دهبوکری و قادرآقا به سپاهیان امیرنظام گروسی پناهنده شدند زیرا با حکم غزاکه شیخ صادر کرده‌بود موافقت نداشتند. امام جمعهٔ ساوجبلاغ مردم را به جنگ با آذریها تشویق می‌کرد ولی ملاعبدالله روحانی دهبوکریها حکم غزا را در مورد مسلمانانی که نماز می‌خوانند و کتاب دارند بی‌پایه می‌دانست.[۲] عبدالقادر و حمزه‌آقا در بیست و هشتم ماه ذیقعدهٔ سال ۱۲۹۷ ه.ق به شهر بناب حمله کردند ولی بر اثر پایداری مردم و نیروهای دولتی و تلاشهای ملاعلی قاضی شهر شکست خوردند. بر اثر این شکست برخی از رؤسای عشایر سپاه شیخ را ترک کردند و خان باباخان حاکم انتصابی او در ساوجبلاغ به سپاه ایران پناهنده شد. در این هنگام خود شیخ با پسر دیگرش محمد صدیق شهر ارومیه را به محاصره درآورده‌بود و می‌کوشید مردم شهر را به تسلیم آن وادار کند. محاصره شهر در پانزدهم ذیقعدةالحرام آغاز شد. «شیخ نامه‌هایی برای میرجمال‌الدین آقاشیخ‌الاسلام ارومیه و میرزا حسین آقا مجتهد وقت فرستاد و اعلام کرد بخاطر رفع ظلم و دادخواهی عشایر بپا خاسته‌است و هدف نهایی او تبریز است، بنابراین از مردم می‌خواهد شهر را تسلیم کنند تا آسیبی به آن نرسد...[۳]»

اما علما و مردم تصمیم به مقاومت گرفتند تا زمانی که اقبال‌الدوله حاکم شهر که در آن زمان خارج از شهر بود بازگردد. شیخ چند روز به مردم مهلت داد و در این مدت

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۴۶. ۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۴۸.

۳ ـ رسالهٔ شورش شیخ عبیدالله ذیل تاریخ افشار ـ صص ۵۳۴ ـ ۵۳۵.

نامه‌هایی میان او و اقبال‌الدوله، که به شهر بازگشته بود، رد و بدل شد. شیخ خواست خود مبنی بر ایجاد امیرنشینی مستقل را عنوان نکرده‌بود ولی از رفع ظلم از عشایر و کشورستانی سخن به میان آورده بود.(۱)

در مدت محاصرهٔ ارومیه مستر آبوت کنسول بریتانیا در تبریز به بهانهٔ این که ارومیه هم جزء حوزهٔ مأموریت اوست به منطقه آمد و پس از دیدار با شیخ به ملاقات حاکم رفت و کوشید او را وادار به تسلیم شهر کند، اما نتیجه‌ای نگرفت و پس از این که مردم شهر به جانش سوءقصد کردند به ساوجبلاغ رفت و مدتی در نزد عبدالقادر ماند. شیخ عبیدالله کوشید شاهزاده عباس میرزا ملک‌آرا را نیز با خود همراه کند. به همین منظور نامه‌ای برای او نوشت و به او وعدهٔ حکومت داد. اما شاهزاده‌نامه و حاملان آن را به ناصرالدین شاه تحویل داد و از همکاری با شیخ خودداری ورزید.(۲)

سرانجام شیخ از اقبال‌الدوله شکست خورد و کم‌کم نیروهای ایران از تهران، ماکو و گروس به سوی ارومیه و ساوجبلاغ حرکت کردند. پسران شیخ در جنگ با این نیروها بسختی شکست خوردند و شیخ ناگزیر شد به خاک عثمانی پناه ببرد. بدین سان قیام شیخ بدون نتیجه و با خونریزی بسیار به پایان رسید. ولی اثرات آن برای مدتها در آن منطقه باقی ماند. پیامد این قیام به زنده شدن احساسات قومی کردها کمک نکرد بلکه بر همزیستی میان شیعیان و اهل سنت تأثیر منفی گذاشت و دشمنی میان پیروان این دو فرقه برای سالها ادامه یافت. می‌توان گفت که حرکت شیخ انگیزهٔ استقلال‌طلبانهٔ قومی ـ دینی داشته‌است، زیرا تنها به احساسات مذهبی کردها متکی بود و پس از شکست قیام نیز تأثیر خود را تنها در همین احساسات برجای گذاشت. این امر نشان داد که جامعهٔ ایران هنوز از توان کافی برای حفظ وحدت ملی خود برخوردار است. دلیل قویتری برای اثبات این مدعا وجود دارد و آن شیوهٔ برخورد کردهای ولایت کردستان با این قیام بود.

ـ ولایت کردستان و قیام شیخ عبیدالله

آشنایی با تأثیر قیام شیخ عبیدالله بر کردان ولایت اردلان برای شناخت ماهیت این قیام و آرمانهای رهبر آن اهمیت بسیار دارد. واکنش مثبت کردهای این ولایت به فراخوان شیخ برای شرکت در قیام می‌توانست مشکلاتی جدی برای دولت ایران ایجاد کند. اشرافیت محلی در این زمان در ولایت کردستان با دولت ایران همکاری می‌کرد و شهرهای بانه و سقز و مریوان تحت حکومت خانواده‌های کرد بود. پس از

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۵۵۴.

۲ ـ شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا ـ صص ۱۵۸ ـ ۱۵۷ ـ ۱۵۶.

سقوط ساوجبلاغ یکی از پسران شیخ نامه‌هایی برای حکام بانه و سقز فرستاد و از آنان خواست با نیروهای خود به اردوی شیخ بپیوندند و اگر چنین کنند مورد احترام شیخ خواهند بود وگرنه مجازات خواهند شد. این اطلاعات را حاکم کردستان شاهزاده ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله در تلگرافی که برای وزارت خارجه فرستاده بود به دولت ارائه داد. کارپرداز کردستان پس از شرح فعالیتهای پسر شیخ درخواست نیروی کافی برای مقابله با شورشیان نمود و نوشت: «قراری داده شود که اطمینان از کار حاصل شود، فتنه عظیم است و مشایخ این صفحات هم اکثراً مرید هستند، استعداد کامل از هر جهت لازم است.[۱]»

در ولایت کردستان تنش میان شیعه و سنی مانند آذربایجان شدید نبود و کردهای آن سامان با قوم دیگری که بر آنها مسلط باشد روبرو نبودند، زیرا ادارهٔ امور تقریباً در دست خود آنها بود و زمینهٔ مساعدی برای به حرکت درآمدن مردم برضد دولت و یا شیعیان وجود نداشت. اما انکار نمی‌توان کرد که در میان روحانیان و مشایخ طریقتهای قادریه و نقشبندیه افرادی متعصب وجود داشت. دکتر جلیل می‌نویسد:«پس از سقوط ساوجبلاغ امام‌جمعهٔ سنندج فتوا داد که اهل سنت بر ضد شیعیان به جهاد برخیزند.[۲]» هر چند این خبر در منابع فارسی تأیید نشده‌است اما از سیر رویدادها می‌توان دریافت که در صورت صحت هم بازتاب جدی نداشته‌است. حتی خود دکتر جلیل نیز بر این باور است که این حرکت موجب تشدید تعصبات مذهبی و تضعیف جنبه‌های ملی قیام و تحریک شیعیان گردید و سودی برای شیخ در پی نداشت.[۳] نکتهٔ مهمی که باید به آن اشاره شود این است که در ولایت کردستان امرا و بزرگان کرد کاملاً به دولت مرکزی وفادار بودند و شیخ حتی یک متحد در میان خانها یا شخصیتهای کرد این ولایت نداشت که آشکارا به دفاع از او برخیزد.

علی‌کبر وقایع‌نگار کردستانی می‌نویسد که همزمان با قیام شیخ عبیدالله علی‌اکبر خان شرف‌الملک از اعضای خانوادهٔ اردلان و حاکم سابق جوانرود در تهران بسر می‌برد و در پاسخ به پرسش شاه دربارهٔ شیخ عبیدالله و این که «... این شیخ عبیدالله چه کاره است و چه پیشه است؟ شرف‌الملک که همواره منتظر چنین موقع و فرصتی بود، به عرض همایونی رسانید که این شخص یک نفر درویش است و از اثر کشیدن چرس به این خیال محال افتاده، هر گاه از مصدر خلافت در حق این خانه‌زاد

۱ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی ـ جلد سوم ـ سند شمارهٔ ۶۰۴ ـ ص ۷۵۲.
۲ ـ ڕاپه ڕینی کورده‌کان سالی ۱۸۸۰ ـ ص ۱۲۶.
۳ ـ همان جا.

بذل مرحمتی شود، با لشکر کردستان بی‌این که ضرر به دولت وارد آید، جمعیت و تابعین او را متفرق و خود او را با تفضل الهی و بخت و اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی به دست آورده، به سزا و جزای افعال و اعمال خود برسد ...[1]»

شاه فرمان حکومت کردستان را به نام او صادر کرده و فرماندهی فوج ظفر را هم به او داد اما مردم سنندج در اعتراض به این انتصاب در تلگرافخانهٔ شهر بست نشستند و با حکومت شرف‌الملک مخالفت ورزیدند.

مؤلف حدیقهٔ ناصریه مشیر دیوان، آصف‌الدوله و کسان شاهزاده حسام‌السلطنه را محرک مردم می‌داند.[2] اما مؤلف تحفهٔ ناصری می‌نویسد محرک اصلی این اعتراض میرزا علینقی آصف و مشیر دیوان بودند. نکتهٔ حائز اهمیت در اینجا این است که اهالی سنندج علاقه‌ای به اعادهٔ مجدد حکومت خاندان اردلان از خود نشان ندادند و صریحاً اعلام کردند که:«از حکومت طایفهٔ بنی‌اردلان نهایت وحشت و نفرت داریم اگر حکومت شرف‌الملک از برای حفظ سرحد کردستان است عموم معارف و اهالی ملتزم هستیم که ولایت کردستان را درنهایت امنیت نگاهداریم، هر گاه شیخ عبیدالله و اتباع او به خاک کردستان پا گذاشتند از عهدهٔ دفع و رفع آن برآییم.[3]»

بدین سان اشراف کردستان جنوبی نشان دادند که حفظ قدرت خود را در همکاری با رژیم قاجار جستجو می‌کنند و علاقه‌ای به پیروی از شیخ عبیدالله و آرمانهای او ندارند. بی‌گمان اگر نارضایی عمیق و ریشه‌داری در کردستان جنوبی وجود داشت، قیام شیخ بهترین فرصت برای واکنش نسبت به آن را فراهم می‌آورد و دلائل سکوت علمای سنی مذهب سنندج نسبت به این رویداد نیز از فقدان زمینهٔ اجتماعی و سیاسی برای بروز یک قیام همه جانبهٔ کردی سرچشمه می‌گرفت.

اینک می‌توان گفت که در غرب آذربایجان نارضایی خانها و رؤسای عشایر به تعصبات مذهبی میدان داد تا هر چه بیشتر قیام گسترش یابد و در غیر این صورت تبلیغات صرفاً مذهبی نمی‌توانست به تنهایی قیامی با این وسعت و دامنه به راه اندازد. به این ترتیب کردستان جنوبی در اولین ناآرامی کردهای ایران در سدهٔ نوزدهم با ابراز وفاداری خود به دولت مرکزی، تمایز خود نسبت به کردستان شمالی را نشان داد و ثابت کرد که قیام شیخ عبیدالله پایگاه اجتماعی گسترده‌ای در میان کردهای جنوبی نداشته‌است.

---

۱ ـ حدیقهٔ ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان ـ صص ۲۴۵ ـ ۲۴۴.

۲ ـ همان جا.

۳ ـ تحفهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان ـ ص ۲۳۶.

بخش ششم

اهداف شیخ عبیدالله و ماهیت قیام او

اهداف اساسی شیخ عبیدالله از به راه انداختن قیامی مسلحانه برضد دولت ایران چه بود؟ آیا شیخ می‌خواست دولتی کرد بنیاد نهد یا با دستیازی به جنگ و بسیج عشایر کرد سعی داشت از شدت فشار کارگزاران قاجار نسبت به کردها بکاهد و به ستم مالیاتی اعمال شده از سوی مأموران ایران و بویژه مأموران ترک در آذربایجان، خاتمه بخشد؟ آیا شیخ وعده‌های باب‌عالی و دیپلماتهای انگلیسی مبنی بر حمایت از تشکیل امیرنشینی کرد به وسیلهٔ او و سران زیر فرمانش را جدی گرفته بود؟ آیا ملی‌گرایی کردی در این اولین تحرک سیاسی بخشی از کردهای ساکن در ایران نقشی ایفا می‌کرد؟ آیا شیخ عبیدالله تنها یک زمیندار ـ روحانی ناراضی کرد بود یا به عنوان مزدور باب‌عالی و انگلیسیها عمل می‌کرد؟

یافتن پاسخ درست برای این پرسشها ما را با نیات و اهداف راستین قیام شیخ عبیدالله آشنا خواهد ساخت. از طریق بررسی عملکرد رؤسای متحد با شیخ می‌توان ادعا کرد که مهمترین جنبهٔ قیام، اعتراض به ستمهایی بود که از سوی مأموران اعزامی از مرکز یا تبریز بر بزرگان یا رؤسای کردستان شمالی اعمال شده‌بود، و واکنش تند آنها به این وضعیت، به معنای به زیر سؤال بردن مشروعیت و کارآیی دستگاههای اداری ایران بود.

اسکندر غوریانس که در جریان بروز قیام در منطقه حضور داشته است به گفتگوی خود با ابراهیم خان رئیس عشیرهٔ زرزا و حاکم سابق اشنویه اشاره می‌کند و وی را از همکاری با شیخ عبیدالله منع نموده علت پیوستنش را به شیخ سؤال می‌کند و رئیس عشیرهٔ زرزا در پاسخ چنین می‌گوید:

«آن ظلم که من از حاکم ارومیه معین‌الدوله و پسر او حاکم اشنویه دیده‌ام چگونه از خاطر من فراموش می‌شود. شما مرا در شهر تبریز دیدید که بعد از معزولی معین‌الدوله چقدر تظلم و شکایت از تعدی‌هایی که شاهزاده به من کرده‌بود به کارگزاران آذربایجان نمودم و در جلوی هر سندی ادعای خود را به ثبوت رساندم که شاهزاده به قدر دوازده هزار تومان از ماها بی‌جهت گرفته‌اند، همه کس هم حقیقت مرا فهمید ولی هیچ کس در مقام رفع ظلم از من برنیامد ... از این بابت است که

انتقام، جگر مرا آتش زد و مرا به معاندت و یاغیگری راهنمایی نمود.[۱]»

دلایل پناهندگی و پیوستن رئیس عشیرهٔ منگور حمزه‌آقا هم به شیخ این بود که حاکم ساوجبلاغ در سال ۱۲۹۷ هـ.ق به بهانهٔ آن که در آن سال محصول فراوان نصیب زمینداران کرد شده‌بود اصرار داشت که حمزه‌آقا و دیگر رؤسای کرد مکری نیمی از درآمد آن سال خود را به او بدهند. حاکم مهاباد بجز رؤسا و زمینداران بزرگ مردم عادی را هم تحت فشار گذاشته بود و علاوه بر چپاول آنان اعتقادات مذهبیشان را به سخره می‌گرفت. مؤلف ارمنی دربارهٔ بدرفتاری این شاهزادهٔ قاجار با اهالی مهاباد می‌نویسد:

«میرزا تقی‌خان منشی حاکم ساوجبلاغ در سالهای خشکسالی که ملاحظه طرف رعایا و مردمان بیچاره از همه چیز لازمتر بود بدعتها بنا گذاشت، فراشهای حکومت از صبح تا شام در بازارها گشته و هر گونه سختی به مردم کرده از آنها چیزی می‌گرفتند.[۲]»

ایستادگی شیخ در برابر ستمگری و فساد عمال و مأموران دولت قاجار درواقع انگیزهٔ اولیهٔ حرکت او بشمار می‌رفت و در میان عوامل گوناگون پدید آورندهٔ قیام مانند جاه‌طلبیهای سیاسی برای تشکیل امیرنشینی کرد، تعصبات مذهبی و تحریکات عثمانی و انگلستان اهمیت بیشتری داشت و نشانگر نارضایی و طغیان طبقهٔ زمیندار کرد در اواخر سدهٔ نوزدهم در برابر رشد روزافزون دستگاههای اداری ایران و عثمانی و ستم مالیاتی ناشی از آن بود. شیخ در سال قیام خود دویست ده داشت و متحدان اصلی‌اش زمینداران بزرگی بودند، کسانی که مانند او در برابر فشار مالیات‌بگیران عثمانی منافعشان در معرض خطر قرار داشت. شیخ در نامه‌ای خطاب به دکتر کوکران پزشک امریکایی در ۲۵ سپتامبر سال ۱۸۸۰ م موقعیت کردها را در برابر مأموران ایرانی این گونه توصیف می‌کند:

«بی‌گمان شنیده‌اید که چگونه چند سال پیش از این شجاع‌الدوله فرمان داد تا چند تن از رعایای مرا بکشند بی‌آنکه گناهی مرتکب شده‌باشند و در پی آن صدهزار تومان خسارت به من وارد شد ... از این گذشته فرج‌الله‌خان پسر حاجی‌خان یکی از رؤسای اشنویه را آن قدر زدند تا جان سپرد. سال گذشته نیز معین‌الدوله، ابراهیم‌خان و عبدالله‌خان را دستگیر کرد و از این دو تن که اهل اشنویه بودند مبلغ بیست‌هزار تومان اخذ شد و درنتیجه آن دو خانه خراب شدند و گذشته از آن سه زن از خانوادهٔ

---

۱ ـ قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عهد ناصرالدین شاه قاجار ـ صص ۵۶ ـ ۵۵.

۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۵۷.

آنان هم ربودند ... تشریح این همه ستم و ظلمی که بر ماکردان می‌رود از حوصلهٔ این نامه خارج است ... به همین دلیل از شما خواهش می‌کنم که کنسول بریتانیا در تبریز را به بررسی و تأمل در مورد موقعیت نواحی کردنشین توجه دهید.[۱]»

اسکندر غوریانس نیز می‌نویسد که شیخ در روزهای محاصرهٔ ارومیه در دیدار با خلیفه کلوزیل اسقف کاتولیکهای ساکن آن شهر به برخی از همراهان خود اشاره کرد و گفت:

«اینها که می‌بینید هر یک سردار و رئیس ایل بزرگ بودند، از بس که در این سال جبر و تعدی از دولت عثمانی می‌بینند به این درجهٔ ذلت و نابودی تنزل کرده با نهایت نومیدی و مصیبت روزگار خود را بسر می‌برند، قصاص اینها را باید بکنم، تمام علماء و خلفاء که در حضور شیخ بودند این سخن را تأیید می‌کنند.[۲]»

جنبهٔ اعتراضی قیام بقدری شدید بود که برپایهٔ گزارش امیرنظام گروسی، وزیر فوائد عامه و حاکم آذربایجان پس از سرکوبی قیام، حتی عشیرهٔ ترک و شیعه مذهب قراپاپاق نیز در آغاز شعله‌ور شدن آتش قیام با همهٔ جمعیت خود به شیخ عبیدالله پیوست و به این وسیله نارضایی خود را از دولت ایران اعلام کرد.[۳]

امیرنظام در گزارشات دیگر خود به تشریح ابعاد گوناگون تجاوزات و زورگوییهای دیوانسالاران آذری و فارس نسبت به کردها پرداخته و نشان می‌دهد که مردم کرد نه تنها از سوی مأموران دولت تحت فشار قرارگرفته بودند بلکه آماج کینه‌توزی و خشم زمینداران آذری گشته و بقول او «بی‌عدالتیها و قتل و غارتهای مکرری که از اهالی میاندوآب و سایر محلات مراغه و بعضی طوایف نسبت به دهات مکری واقع ...» شده‌بود به پیدایش «غائلهٔ مشئومهٔ فیمابین اکراد و اتراک» انجامید و وی به طور آشکار و گاه تلویحی مأموران دولت و خانهای آذربایجان را به ایجاد جو تشنج و ناامنی متهم ساخته و به شاه توصیه می‌کند که مانع از دست‌درازی حاکمان و زمینداران آذری نسبت به جان و مال کردهای مکری گردد تا منطقه روی آرامش بخود ببیند.[۴]

---

۱ ـ ڕاپه ڕینی کورده‌کان سالّی ۱۸۸۰ ـ نامهٔ شیخ عبیدالله به دکتر کوکران ـ صص ۱۷۴ ـ ۱۷۳.

۲ ـ قیام شیخ عبیدالله شمزینی ... ـ صص ۹۹ ـ ۹۸.

۳ ـ گزارشها و نامه‌های دیوانی و نظامی امیرنظام گروسی دربارهٔ وقایع کردستان در سال ۱۲۹۷ ه.ق ـ به کوشش ایرج افشار (تهران، مجموعهٔ انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳) صص ۳۳ ـ ۲۹ ـ نامهٔ امیرنظام به ناصرالدین شاه در تاریخ ۲۴ ربیع‌الاول ۱۲۹۸ ه.ق.

۴ ـ همان مأخذ ـ صص ۸۸ ـ ۸۴ ـ ۳۳ ـ ۲۹ ـ نامهٔ امیرنظام به شاه و مشیرالدوله در ۱۰ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ ق.

این اظهارات نشان می‌دهد که شیخ عبیدالله حافظ و مدافع پرشور طبقهٔ زمیندار کرد بود و نباید از یاد برد که یکی از انگیزه‌های شخصی او در ضدیتش با دولت ایران به اصرار مأموران ایرانی برای تصرف املاک و اخذ مالیاتهای دهات تیولی‌اش مربوط می‌شد. آلودگی و فساد مأموران دولت و واقعیت داشتن ستم مالیاتی آنقدر آشکار بود که پس از سرکوب قیام و بررسی‌های مفصلی که از سوی کارگزاران وزارت خارجه و امیرنظام گروسی پیرامون علل این رویداد به عمل آمد، دولت ایران به این نتیجه رسید که آزمندی و طمع‌ورزی مأموران دولت برای دستیابی به «مداخل» و درآمد نامشروع از طریق تاراج و غارت کردها موجب نارضایی آنان و همکاریشان با شیخ عبیدالله شده‌است و اهالی کرد آذربایجان از ظن خود با شیخ همراه شده‌اند، به همین دلیل اولیاء امور به ناصرالدین شاه توصیه کردند که از مردم کرد جریمهٔ معمول شورشیان شکست خورده را که در آن زمان به «جریمهٔ روسیاهی» معروف بود اخذ نکند چون این اقدام به معنای مجازات طرف بی‌گناه قضیه و تشدید ناامنی و نارضایی در منطقه بود. با توجه به مطالب بالا باید گفت که فقدان مشارکت کردهای شمالی در ادارهٔ امور خود، ستم مالیاتی و تحمیلات مأموران آذری و اصرار آنان به غارت دارایی مردم کرد باعث شد که شیخ عبیدالله به نحو احسن از شرایط موجود بهره‌برداری نماید. به این ترتیب قیام شیخ از نظر کردهای آذربایجان شکل اعتراضی به سیاستهای دولت مرکزی و تبریز را داشت و درواقع هشداری به عملکرد نظام قاجار بشمار می‌رفت. این رویداد وجه تمایز میان کردستان جنوبی و کردستان شمالی را برای اولین بار در تاریخ قاجار نشان داد و ثابت کرد که کردستان شمالی این قابلیت را داراست که کانون نارضایی کردها از دولت مرکزی ایران باشد.

انگیزهٔ دیگر قیام شیخ عبیدالله به مذهب مربوط می‌شد و وی همچون رهبر یکی از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت دلائل زیادی برای مقابله با دولت شیعی مذهب قاجار داشت و از آن گذشته با تحریک احساسات کردهای متعصب می‌توانست آنان را برای مقابله با نیروهای دولتی کاملاً بسیج نماید. شیخ بر اجرای قوانین دینی پافشاری می‌کرد و از این لحاظ نه تنها به شیعیان، بلکه به سلطان عثمانی هم معترض بود و رفتار او را ناقض آئین اسلام می‌دانست. خالفین می‌نویسد که شیخ در دیدار با مفتی شهر وان که به عنوان فرستادهٔ سلطان به دیدار او آمده‌بود، انزجار و بیزاری خود را از بی‌اعتنایی مأموران ترک به شریعت اسلام اعلام نمود و سلطان عثمانی را متهم به بی‌خبری از اعمال زیردستان خود کرد.[۱]

۱ ـ خەبات لە ڕێ کوردستاندا ـ صص ۱۶۸ ـ ۱۶۷.

مؤلف رسالهٔ شورش شیخ عبیدالله بر آن است که مذهب از دید شیخ ابزاری بود برای دستیابی به قدرت و گسترش نفوذ خود در میان مردم و عشایر کرد. وی در این مورد چنین می‌نویسد:

«شیخ عبیدالله گاهی شخصی را در مدفن شیخ طه گذاشته خود با لباس سفید در برابر قبر پدر آمده و سؤال و جواب می‌کرد و برای تحریک عوام‌الناس می‌گفت شیخ طه می‌گوید باید خروج کرده و عشایر را جمع نمایی و در ایران صاحب تاج و تخت شده ریشهٔ رافضی‌ها را از بیخ و بن براندازی و طریقهٔ حق را رواج دهی و حکم خدا و رسول را اجرا نمایی. آنگاه برای تحریک سایر عشایر اعلام جهادی بر این شرح نوشته و در سراسر بلاد منتشر ساخت که:«شیخ ماضی شفاهاً بر قتل و نهب رافضی راضی و خون و مال ایشان بر شما مباح نموده و نوید حکومت و بهشت داده‌است.[۱]»

مؤلف رسالهٔ شورش شیخ عبیدالله سپس نتیجه می‌گیرد که دستیازی شیخ به مذهب برای این بود که «مثل صفویه و شاه اسماعیل مغفور سجاده و تسبیح را خواست با تخت شاهی عوض نماید و شاه نفیر با دبدبهٔ کوس سلطنت بدل کند.[۲]»

اما تشیع ستیزی شیخ تنها در خدمت جاه‌طلبی‌های فردی او نبود و به‌رغم انتقاداتی که از باب‌عالی داشت، به دلیل اتکایش به عثمانی در طول قیام از تعصبات مذهبی کردها برای کسب امتیازاتی از دولت ایران به سود عثمانیها استفاده کرد. ابراهیم صفایی بر پایهٔ اسناد وزارت خارجه نشان می‌دهد که بجز دولتمردان و نظامیان عثمانی شیخ عبیدالله از حمایت شیخ ابوالهدی روحانی متنفذ و درباری عثمانی نیز برخوردار بود و همین نکته نشان می‌دهد که تشیع ستیزی او مورد علاقه و پشتیبانی ترکها بوده‌است.[۳]

بررسی ماهیت قیام شیخ عبیدالله نشان می‌دهد که آزادی مذهبی جامعه‌ای سنی از قیمومت حکومتی شیعی از نظر شخص شیخ اهمیت بسیار داشت و آرمان اصلی و هدف نهایی قیام را ایجاد امیرنشینی کرد وابسته به عثمانی بر پایهٔ دو اصل مذهب و قومیت کرد تشکیل می‌داد. این امر به معنای آن بود که از دید رهبری قیام، مذهب در سطح قومیت کردان قرار دارد اما آیا کردهای آذربایجان هم همین برداشت را از جایگاه مذهب در این رویداد داشتند؟ پیداست که از نظر آنان تنها مذهب حائز اهمیت بوده و قومیت کرد جایی در افق فکری آنان نداشته‌است و درست به همین

---

۱ ـ رسالهٔ شورش شیخ عبیدالله ... ـ ص ۵۳۰.

۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۵۲۸.

۳ ـ پنجاه سال (۲۴۳۶ ـ ۲۳۸۵) ابراهیم صفایی (تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶) ص ۲۱.

دلیل است که جنبهٔ مذهبی قیام جنبهٔ قوم‌گرایانهٔ آن را کاملاً تحت‌الشعاع خود قرار داد و ماهیتی قومی ـ مذهبی به آن بخشید.

درست است که شیخ در کنگرهٔ اول رؤسای کرد در شمدینان قصد قیام برضد عثمانی را داشت ولی این حرکت او نه برای قطع همهٔ رشته‌های پیوند میان کرد و ترک، بلکه برای انجام اصلاحات و اعطای برخی حقوق به کردان توسط باب‌عالی صورت می‌گرفت. شیخ در سالهای پیش از قیام و در بحبوحهٔ درگیری‌اش با دولت ایران بر سر میراث شیخ طه از حمایت همه جانبهٔ دولت عثمانی بهره‌مند بود و مسلماً امیرنشین موردنظر او از بسیاری لحاظ ناگزیر تحت‌الحمایهٔ باب‌عالی قرار می‌گرفت و شیخ نیز چنین نقشی را برای ترکها در این زمینه پذیرفته بود. ابراهیم صفایی با تکیه بر اسناد وزارت خارجه در این باره می‌نویسد:

«شیخ عبیدالله پیش از تهاجم به مرزهای آذربایجان غربی پیشنهادی بوسیلهٔ دولت عثمانی برای دولت ایران فرستاد مبنی بر این که:

۱ ـ کردستان حاکم محلی داشته‌باشد.

۲ ـ قسمتی از مالیات کردستان صرف اهالی شود.

۳ ـ سرباز کردستان ویژهٔ خدمت در کردستان باشد و در موقع لزوم با موافقت دولت ایران به دولت عثمانی کمک کند.

۴ ـ عبور و مرور بین کردستان و خاک عثمانی بدون گذرنامه و آزاد باشد.[۱]»

مورخ کرد دکتر بلچ شیرگو از اعضای خاندان بدرخان، در مورد هدف نهایی شیخ و نقش حکومت عثمانی در قیام او می‌نویسد:

«در سال ۱۸۸۰ م. شیخ عبیدالله در ناحیهٔ شمدینان شورش بزرگی به راه انداخت. او خواستار استقلال داخلی کردستان زیرنظر ترکها بود ...[۲]»

مینورسکی نیز معتقد است که «قیام سال ۱۸۸۰ م. (از دیگر شورشهای کردان) متمایز است ... و هدف آن بدست آوردن استقلال کردستان بود.[۳]»

البته شیخ آنقدر جاه‌طلب بود که حکومت بر این امیرنشین را برای خود درنظر گرفته بود و درگزارش حاکم ساوجبلاغ به وزارت خارجه به نیات جاه‌طلبانه او اشاره شده‌است.[۴] هر چند غوریانس ارمنی آشکارا از اهداف شیخ سخن نمی‌گوید اما به

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۲۲.

۲ ـ کێشه‌ی کورد ـ دوکتور به له چ شیرگو ـ حه‌مه‌حه‌مه باقی کردوویه‌تی به کوردی (تبریز، چاپخانهٔ رضایی، ۱۹۹۰ م) چاپی دو وهه م ـ ص ۴۶.

۳ ـ کورد ـ مینورسکی ـ ص ۵۸.

۴ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی ـ ج ۳ ـ سند شمارهٔ ۵۸ ـ صص ۶۷۵ ـ ۶۷۴.

طور جسته گریخته به ادعاهای او مانند کشورستانی، اقلیم‌گیری، محو ظلم عجمها، نشاندن درخت آزادی و تسخیر ایران و توران اشاره نموده و اظهارنظر می‌کند که امکانات و توانایی شیخ برای به راه انداختن بساط سلطنت در کردستان نارسا و ناکافی است.(۱)»

در یک جمع‌بندی کلی دربارهٔ قیام شیخ عبیدالله شمزینی باید گفت که پس از آغاز قیام جنبهٔ مذهبی و جهاد شیعه ستیزانهٔ آن برای عامهٔ کردها معنا و اهمیت بیشتری نسبت به جنبه‌های اعتراضی و قوم‌گرایانه‌اش یافت و مردم کرد بجای آشنایی با هدف اساسی شیخ یعنی تشکیل امیرنشینی کرد، تحت تأثیر بُعد مذهبی قیام و فراخوان جهاد علمای تندرو سنی کسانی چون امام جمعهٔ وقت مهاباد، قرار گرفتند و این چیزی بود که جنبش را از شکل قوم‌گرایانهٔ موردنظر انگلیس و عثمانی خارج ساخت. با پررنگتر شدن ابعاد مذهبی قیام دیگر نمی‌شد این پدیده را جنبشی صرفاً سیاسی تلقی کرد و چون نیروی اجتماعی پشتیبان آن را تنها مذهب به شکل مؤثر به حرکت درمی‌آورد در نهایت ماهیت استقلال‌طلبانهٔ قومی ـ مذهبی بخود می‌گرفت.

مورخان غربی مانند مینورسکی، بازیل نیکیتین و کریس کوچرا سعی دارند ثابت کنند که شیخ عبیدالله پدر ناسیونالیسم کرد در ایران است، اما هیچ سندی در دست نیست که شیخ را مدافع فرهنگ و زبان کردی نشان دهد، به دیگر سخن او ضمن حفظ اعتقاداتش نسبت به دولت عثمانی خواستار تجزیه و جداساختن کردستان ایران از سیطرهٔ نظام شیعه مذهب قاجار شد و اعتراضات و اقدامات او موجب ایجاد شکافی عمیق میان کردهای سنی و آذریهای شیعه گردید. اگر قیام روی تمایزات تاریخی، قومی و زبانی کردها با ایرانیان و ترکها تکیه می‌کرد و وابسته به باب‌عالی نبود آنگاه پذیرش این مدعا که شیخ از بانیان ناسیونالیسم کرد است، آسانتر می‌نمود.

از سوی دیگر باید دانست که تلاش شیخ برای تجزیهٔ کردستان بر زمینه‌های سیاسی ـ اجتماعی مستحکم و گسترده‌ای بنا نشده‌بود و بخش اعظم نواحی کردنشین ایران نسبت به آن بی‌اعتنایی نشان داد. اگر می‌بینیم که شیخ توانست در اوایل کار مخاطبان کارآمدی مانند حمزه‌آقا بیابد به دلیل اشتباهات دولت ایران بود که بجای استفاده از عناصر کرد برای ادارهٔ غرب آذربایجان، فقط از ترکها استفاده می‌کرد و چون آنان احترامی برای عواطف، احساسات، و معتقدات مذهبی کردها

---

۱ ـ قیام شیخ عبیدالله شمزینی ... ـ ص ۲۳.

قائل نبودند و با عدالت با آنان رفتار نمی‌کردند طبعاً زمینهٔ قیام و سرکشی و نافرمانی عشایر سلحشور کرد ایجاد می‌شد وگرنه در شرایط متعارف کردهای آذربایجان هم به شرط سهیم بودن در سرنوشت خود مانند اهالی کردستان جنوبی به دولت ایران وفادار می‌ماندند.

مورخ و کردشناس معروف روس لازاریف هنگام ارزیابی و بررسی ماهیت قیام شیخ عبیدالله بر آنست که:«دلیل اساسی به نتیجه نرسیدن قیام کردها در سدهٔ نوزدهم این بود که آن قیامها برپایه‌ای سیاسی ـ اجتماعی ـ اقتصادی بنا نشده‌بود. این دلایل از شرایط اساسی توفیق هر قیامی بشمار می‌روند و فقدان این شرایط موجب می‌شد که کردها نتوانند پیرامون اندیشه‌ای ناسیونالیستی گرد آیند و متحد شوند ...[1]»

بدین سان آشکار شد که ملی‌گرایی کردی در این دوران هیچ نقشی در شکل‌گیری قیام شیخ عبیدالله ایفاء نکرده است زیرا در آن دوران هنوز چنین پدیده‌ای بوجود نیامده بود. اقدام شیخ عبیدالله در جهت تجزیهٔ کردستان ایران نشانگر تلاش فئودالیسم کرد عثمانی برای بهره‌برداری از ضعف دولت ایران و متأثر از تحریکات عثمانی و انگلیس جهت تأسیس امیرنشینی کرد تحت حمایت باب‌عالی و درضمن مؤید اعتراض کردهای شمالی به سیاستهای دولت مرکزی بود. قیام شیخ دستآورد خاصی در زمینهٔ سیاسی نداشت اما در تشدید خصومت مذهبی میان کرد و ترک و ایجاد شکاف میان شیعه و سنی در آذربایجان مؤثر واقع شد و درواقع زمینه را برای دخالتهای دولت عثمانی در امور کردهای شمالی و شورش سمکو آماده نمود.

---

۱ ـ کێشه‌ی کورد (۱۸۹ ـ ۱۹۱۷) ـ م.س. لازاریف ـ وه رگیرله روسی یه ووه به کوردی دوکتور کاوس قه فتان (به غدا، مطبعه الجاحظ، ۱۹۸۹) دوبه ش ـ به شی یه‌که‌م ـ صص ۵۶ و ۵۵.

نتیجه گیری

از مطالب پیش گفته روشن شد که خاندان اردلان برای مصون ماندن از تجاوزات دولت عثمانی و مقابله با توسعه‌طلبی خاندان بابان به قلمرو خود به رغم اختلافات مذهبی به دولت صفوی پیوست. تعلق کردها به حوزهٔ فرهنگ و تمدن ایرانی، ازدواجهای سیاسی با شاهزادگان قاجار و کشمکشهای درونی میان اعضای خانوادهٔ اردلان شرایط مناسبی را برای نفوذ قاجارها در کردستان فراهم کرد. حکومت موروثی و چند صد سالهٔ اردلانها بر کردستان نتوانست فرهنگی کردی که متمایز از فرهنگ ایرانی باشد، ایجاد کند به همین دلیل برکناری حاکمان این خانواده به وسیلهٔ ناصرالدین شاه قاجار در اواسط حکومتش موجب بروز اعتراض و نارضایی کردها نگردید و آنان به خوبی از حاکمان غیرکرد اطاعت کردند. در آذربایجان نیز خاندان مکری برای برخورداری سهمی از قدرت و به دلیل نیاز به کسب پشتیبانی یک منبع غیرکرد برای رویارویی با رقیبان محلی خود به دولت قاجار روی آورد و با این اقدام راهی برای خود در دستگاه قاجار گشود. شیوهٔ برخورد و سلوک دولت ایران با خاندانهای اردلان و مکری نشان می‌دهد که در ایران سدهٔ نوزدهم مانعی بر سر راه مشارکت کردها در قدرت وجود نداشت و دولت قاجار به اندازهٔ کافی از تسامح و مدارا نسبت به همهٔ اقوام ایرانی بهره‌مند بود. با این همه قاجارها به موازات تسامح و مدارا، سیاست تمرکزگرایی را همچنان ادامه دادند و این واقعیت به اضافه ازدواجهای سیاسی و پیوند خانوادهٔ سلطنتی با خانواده‌های متنفذ کرد از نکات مثبت رویکرد دولت قاجار به تأمین و تحکیم وحدت ملی ایران بشمار می‌رود و در نوع خود سیاست موفقی بوده‌است. اما حکومت ایران در این مورد نقاط ضعف و اشتباهاتی هم داشت که از جمله آنها می‌توان انتصاب مأموران غیرکرد و اعمال ستم مالیاتی در بخش کردنشین آذربایجان را برشمرد که البته حالت مداوم و همیشگی نداشت، اما به هر صورت زمینهٔ مناسب برای قیام شیخ عبیدالله را آماده کرد. دربارهٔ ماهیت قیام شیخ عبیدالله باید گفت که انگیزهٔ قیام در درجهٔ نخست از تشدید ستم مالیاتی و فشار و آزار مأموران ایرانی نسبت به کردهای آذربایجان و سپس تعصبات مذهبی، جاه‌طلبی و بلندپروازیهای شخص شیخ برای تشکیل امیرنشینی کرد و

سرانجام از تحریکات و تشویقات عثمانی و انگلستان برای تحقق این امر سرچشمه می‌گرفت.

انگلستان و عثمانی موفق شدند از بروز قیام شیخ عبیدالله در خاک عثمانی جلوگیری کرده و آن را به خاک ایران منتقل نمایند. دلایل شکست و ناکامی قیام شیخ ریشه در عدم اتحاد و یکپارچگی عشایر، عدم آشنایی آنان با اهداف شیخ، شکل مذهبی به خود گرفتن قیام و عدم همکاری مردم ایالت کردستان با شورشیان داشت. نکتهٔ مهم این است که این قیام به پیدایش احساسات ناسیونالیستی و یا افزایش آگاهی سیاسی کردها برضد ایران کمک نکرد ولی احساسات مذهبی آنان را، آن هم تنها در آذربایجان تشدید کرد. درمجموع ماهیت قیام شیخ عبیدالله در چهارچوب قیامی با سرشت استقلال‌طلبانهٔ قومی ـ مذهبی قابل بررسی است.

آنچه زمینه و محمل لازم را برای قیام شیخ در آذربایجان ایجاد کرده‌بود به تمایز و تفاوت موجود میان احساسات و عواطف کردهای آذربایجان و اهالی کردستان به عنوان یکی از مشخصه‌های جامعهٔ کرد ایران مربوط می‌شد و باید دانست که در آذربایجان کردها به دلیل جدایی در زبان با آذریها، وجود تعصبات شدید مذهبی میان شیعه و سنی، بی‌بهره بودن از قدرت، بویژه در اواخر دوران قاجار، تحریکات عثمانی و به ضعف گراییدن دولت مرکزی رفته‌رفته به سوی رویارویی با دولت ایران سوق داده شدند و رابطهٔ محکم اهالی این سامان با جامعهٔ کردهای عثمانی این حالت را تشدید می‌کرد. اما در ولایت کردستان به دلیل ادارهٔ منطقه بدست خود کردها و مشارکت‌شان در قدرت، همسایگی با کردهای شیعه مذهب که تعصبات مذهبیشان از ترکهای آذربایجان به مراتب کمتر بود، پیش رفته‌تر بودن مناسبات اقتصادی نسبت به کردستان شمالی و رشد زمینداری و روابط گستردهٔ تجاری و پولی با مرکز ایران گونه‌ای حس وفاداری و همکاری با دیگر اقوام ایرانی وجود داشت که سبب گرایش مردم این ولایت به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی می‌شد. به طور کلی باید گفت که جامعهٔ کرد ایران در دوران قاجار بافت یکپارچه‌ای نداشت و بخش جنوبی آن در بیشتر زمینه‌ها به فرهنگ، جامعه و دولت ایران نزدیکتر از بخش شمالی بود.

فصل دوم

اوضاع سیاسی نواحی کردنشین
ایران از قیام شیخ عبیدالله
تا شورش سمکو

درآمد

در این فصل کوشش خواهدشد تحولات و حوادثی که پس از قیام شیخ عبیدالله در کردستان روی داد از جهت سیاسی مورد بررسی قرار گیرد. تحریکات دولت عثمانی در میان کردهای آذربایجان برای اخذ امتیازات ارضی از ایران، نقش پسران شیخ عبیدالله در این امر، انقلاب مشروطیت ایران و رویکرد کردها به آن، پیدایش ناسیونالیسم کرد در عثمانی، بروز جنگ جهانی اول و واکنش متفاوت کردهای جنوبی و شمالی به فراخوان جهاد سلطان عثمانی و عواقب تبدیل شدن کردستان شمالی به یکی از میدانهای اصلی جنگ میان روس و عثمانی از جمله مطالبی است که در این فصل به آنها پرداخته خواهدشد. مطالب مورد بحث این بخش از کتاب ما را در شناخت هر چه بهتر دلائل شکل‌گیری شورش سمکو در کردستان شمالی یاری خواهد کرد.

بخش یکم

کردهاو اختلافات مرزی ایران و عثمانی

-زمینه‌های ناآرامی عشایر کرد در آذربایجان

دوران پس از قیام شیخ عبیدالله برای کردهای ایران به معنای آغاز دورهٔ نوینی نبود و به دلیل محدودهٔ نه چندان گستردهٔ قیام، تقریباً بخش اعظم جامعهٔ کرد نسبت به آن واکنش منفی نشان داد و گذشته از آن به دلیل عدم رشد مناسبات اقتصادی و اجتماعی کردستان شمالی پابه‌پای دیگر نقاط ایران، تأثیرات سیاسی این رویداد بجز در بُعد مذهبی، بسیار ناچیز بود. در این دوران دولت ایران تا حدودی به خطای خود پی برده‌بود و می‌کوشید چون گذشته از مأموران کرد برای ادارهٔ بخشهای کردنشین آذربایجان استفاده کند و انتصاب امیرنظام گروسی به عنوان یک کرد به حکومت آن نواحی پس از ختم غائلهٔ شیخ و سپس انتصاب سیف‌الدین خان مُکری از اعقاب عزیزخان سردار به حکومت ساوجبلاغ و بوکان نشانهٔ این تغییر جهت بود.

با این همه فساد و ستم مالیاتی هنوز به قوت خود باقی بود و مجموعهٔ عواملی که سبب نارضایی کردهای آذربایجان از دولت مرکزی و ترکهای آذری شده‌بود همچنان وجود داشت و به صورت یکی از دلایل تمایز و جدایی موقعیت کردهای شمالی از کردهای جنوبی خود را نشان می‌داد. در سال ۱۸۸۷ م / ۱۳۰۴ هـ.ق هنگامی که عشایر منطقهٔ سردشت با امیر جهانسوز حاکم ارومیه بر سر مبلغ مالیات آن منطقه درگیر شدند، عزت‌الله خان حاکم آنجا از ترس هجوم عشیره بگ‌زاده به ساوجبلاغ گریخت. عشیرهٔ مزبور به سیف‌الدین خان مکری اطلاع داد که باج و سرانه‌ای که حاکم سردشت از آنها گرفته قانونی نیست، به همین خاطر خان او را برکنار کرد و به نوشتهٔ خالفین مأمور کرد لایقی بنام احمد بگ مکری را بجای او به حکومت سردشت نصب کرد.(۱)

سیف‌الدین خان حاکم مورد علاقهٔ مردم کرد بود و در دورهٔ حکومت او آرامش در منطقهٔ مکریان تأمین شد و عشایر مطیع دولت مرکزی بودند، کرزن دربارهٔ این حاکم کرد می‌نویسد:

---

۱ ـ خه‌بات له ریٚ کوردستاندا، ن.ا.خالفین، وه رگیٚرله رووسی‌ه وه جه لال ته قی (سلیمانی چاپخانه‌ی قیام، ۱۹۷۱) ص ۲۱۲.

«ساوجبلاغ با جمعیتی در حدود پانزده‌هزار نفر کرسی کردهای آذربایجان است، یک حاکم کرد در آنجا فرمانداری می‌کند (او تابع والی تبریز است) صاحب فعلی این مقام سیف‌الدین خان مردی نیک‌تربیت یافته با قدری سواد در زبان فرانسه است.[۱]»

خالفین دورهٔ حکومت سیف‌الدین خان مکری در دههٔ پایانی سدهٔ نوزدهم را دوران آرامش و فرمانبرداری کردهای ایران، بویژه در آذربایجان می‌داند و تصریح می‌کند که نارضایی عمده و چشمگیری در این دوره وجود نداشته است.[۲]

حال باید دید که این آرامش و امنیت از چه چیز ناشی می‌شده‌است؟ این حالت در درجهٔ اول نتیجهٔ سرکوب سران عشایر و رؤسای بزرگ ایلات در جریان قیام شیخ عبیدالله و افزایش نظارت دولت مرکزی در مُکریان بود. از این گذشته فقدان یک رهبری مذهبی و دارای نفوذ در میان مردم بشدت احساس می‌شد و بعد از شیخ عبیدالله کسی نبود که بتواند مانند او پیروان فرقهٔ نقشبندیه را منسجم نماید. این امر نیز یکی از دلایل آرامش کردها بود. اما دلیل اصلی مسلماً به تجدیدنظر دولت مرکزی در انتصاب مأموران آذری در بخش کردنشین آذربایجان مربوط می‌شد و قطعاً اعادهٔ قدرت و اعتبار سابق خاندان مکری در ادارهٔ منطقهٔ ساوجبلاغ یعنی قلب مکریان در تثبیت اوضاع بسیار مؤثر واقع شده‌بود و به نظر می‌رسید که دولت ایران دوباره توانسته است زمینهٔ بروز ناآرامی و نارضایی در مناطق کردنشین را از میان بردارد و اقتدار و حیثیت خود را در آنجا بازسازی نماید.

ولی این تمهیدات برای حفظ آرامش منطقهٔ کردنشین آذربایجان در دراز مدت مؤثر واقع نشد و در اوایل سدهٔ بیستم شاهد سرکشیهای گروه خاصی از عشایر هستیم، عشایری که مسکن و زیستگاه آنها بسیار نزدیک به مرز عثمانی بود و طایفه‌های گوناگون آنها معمولاً نیمی از سال را در آن سوی مرز ایران و در داخل عثمانی بسر می‌بردند. طغیان و نافرمانی این دسته از عشایر که متناسب با ضعف دولتهای قاجار ابعاد گسترده‌تری می‌یافت، خاستگاه و انگیزه‌ای کاملاً خارجی داشت و در اصل به اختلافات مرزی ایران و عثمانی بازمی‌گشت. ترکها برای گرفتن امتیازات ارضی عشایر نزدیک به مرز را تشویق به نافرمانی می‌کردند و بحرانی که در این شرایط بوجود آمد نزدیک به بیست و پنج سال ادامه داشت و نمونهٔ بارز آن شورش سمکو است که با وجود شرکت بیشتر عشایر مکریان در آن ابتکار عمل و رهبری گرایشهای گریز از مرکز در دست عشیرهٔ مرزنشین شکاک بود.

---

۱ ـ ایران و قضیهٔ ایران، لرد جورج ناتانیل کرزن، ترجمهٔ غ. وحید مازندرانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹) ۲ مجلد ـ جلد دوم ـ ص ۷۰۴.

۲ ـ خه‌بات له ری کوردستاندا ـ ص ۲۱۳.

سابقه اختلاف مرزی ایران و عثمانی به دوران صفوی بازمی‌گشت و در دوران قاجار نیز همچنان حل نشده باقی مانده‌بود. در پرتو این اختلافات بود که عشایر ساکن در امتداد مرزهای دو کشور اهمیت زیادی کسب کردند، چراکه هر یک از این کشورها سعی داشتند نظر رؤسای طوایف گوناگون این ایلات را بخود جلب کنند و از نیروی جنگی آنها بر ضد همسایهٔ خود بهره جویند. در مقابل، عشایر هم تلاش می‌کردند با استفاده از دشمنی ایران و عثمانی به هیچ یک از آنها مالیات و سرباز بنیچه ندهند و به این ترتیب شیوهٔ زندگی سنتی خود را حفظ کرده تسلیم قوانین این دولتها نشوند.

نامشخص بودن حدود مرزی این حالت را تشدید می‌کرد و نتایجی دربرداشت که کرزن آن را چنین ترسیم می‌کند:

«به واسطه تابعیت مخلوط در میان خانوادهٔ واحد و تابعیت مرزی که هنوز لاینحل است، اختلافات میان ایران و عثمانی تجدید می‌شود، کردها در دو طرف مرز خانه و زندگی دارند، هر وقت که بخواهند یا مقاصد ایشان ایجاب کند، برای کسب و کار یا فرار از مجازات گناهی که در خاک یک کشور مرتکب شده‌اند آسان به طرف دیگر نقل مکان می‌نمایند و همهٔ مقررات مربوط به وصول مالیات و گرفتن سرباز یا جلب مجرمین به واسطهٔ آن که کردها سریعاً بنابر اقتضاء به هر دو طرف مرز مهاجرت می‌کنند، به نتیجه‌ای منجر نمی‌شود.(۱)»

مؤلف کتاب مسائل مرزی ایران و عراق نیز دربارهٔ موقعیت عشایر در روابط ایران و عثمانی می‌نویسد:

«در این دوران اختلاف میان ایران و عثمانی چند شکل کلی داشت. از جمله برخوردهای میان قبایل و عشایر مرزنشین و حمایت شاهزادگان ایرانی از برخی رؤسای آنها و یا پناهنده شدن حکام شهرهای مجاور (که معمولاً به صلاحدید دولت ایران انتخاب شده‌بودند.) به دربار ایران و بدرفتاری عثمانیان با زوار و مسافران ایرانی و بالاخره اعطای پناهندگی به شاهزادگان مورد غضب دربار ایران که اکثراً در شهرهای مجاور علیه دولت فعالیت می‌کردند.(۲)»

به این مطالب باید نکته‌ای را اضافه کرد و آن وابسته شدن اقتصاد و معیشت عشایر مرزنشین به قوانین دولت عثمانی بود چراکه هر عشیره مدتی از سال را در اراضی آن کشور می‌گذراند. چون بر پایهٔ قرارداد اول ارزروم منعقد در سال ۱۲۳۸

---

۱ ـ ایران و قضیهٔ ایران ـ کرزن ـ ج ۲ ـ ص ۷۰۳.

۲ ـ مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور ـ دکتر آزرمیدخت مشایخ فریدونی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹) ص ۳۳.

ه.ق / ۱۸۲۳ م. موقعیت ایلات و عشایر دو کشور کاملاً مشخص نشده بود قرار شد اگر در مورد ییلاق و قشلاق این ایلات اختلافی پیش آید نمایندگان هر دو دولت آن را با مذاکره حل کنند و چون در آن هنگام هر دو کشور برای تضعیف یکدیگر عشایر طرف مقابل خود را با وعد و وعید جلب کرده و به ترک کشور همسایه وادار می‌ساختند بنا شد که از این پس «... عشایر و ایلاتی که از عثمانی به ایران و از ایران به عثمانی می‌گذرند قبول نشده و از آنها حمایت نشود.[۱]»

بدین سان موضوع ییلاق و قشلاق عشایر حل ناشده باقی ماند اما در عهدنامه ۱۶ جمادی‌الثانی سال ۱۲۶۳ ه.ق میان محمدشاه و سلطان عبدالحمید سعی شد که دست کم معضل تابعیت عشایر حل شود و بنا شد که در مرز پاسگاههای نظامی دایر کنند و عشایری را که تابعیتشان آشکار است به جبر در منطقه تابع خود نگه دارند و عشایر بدون تابعیت را به حال خود واگذارند تا دربارهٔ انتخاب تابعیت خود تصمیم گیرند.[۲]

اما عثمانیها نه تنها به مفاد این قرارداد عمل نکردند بلکه با تحریک عشایر و اهالی سردشت، چهریق، سومای و لاهیجان و برانگیختن احساسات مذهبی آنها کوشیدند دولت ایران را برای اعطای امتیازاتی به باب‌عالی تحت فشار بگذارند. در حالی که دولت ایران اصرار داشت حق حاکمیت خود در محمره و ذهاب را حفظ کند. به نظر می‌رسید که عثمانیها بخاطر نگرانی‌ای که از رشد قدرت و نفوذ روسیه در آذربایجان داشتند سعی می‌کردند با جلب نظر رؤسای عشایر سنی مذهب کُرد، مناطق کوهستانی غرب و جنوب این ولایت را که در حکم دیواری طبیعی برای حفظ بخش خاوری عثمانی دربرابر سپاهیان روس بود از آن خود سازند و ادعای حکومتهای ترک طی سدهٔ نوزدهم و اوائل سدهٔ بیستم مبنی بر تعلق نواحی چهریق، قطور و آگری داغ به عثمانی ریشه در همین واقعیت داشت.

در راستای این اهداف توسعه‌طلبانه، باب‌عالی به دنبال فریب‌دادن اهالی کرد منطقه با وعدهٔ بخشش و معافیت مالیاتی و یا اعطای حکومت آن نواحی به رؤسای عشایر آنجا بود و می‌کوشید که هنگام فعالیت کمیسیون مختلط تعیین حدود مرزی مردم منطقه را به اعلام ترک تابعیت ایران وادارد. میرزا جعفر خان مشیرالدوله رئیس هیئت ایرانی در کمیسیون تحدید حدود مرزی در سال ۱۲۶۸ ه.ق به بحث درباره تبلیغات عثمانی در میان کردها می‌پردازد و می‌نویسد رئیس هیئت عثمانی درویش

---

۱ ـ همان مأخذ ـ فصل چهارم قرارداد اول ارزروم ذیل کتاب ـ صص ۲۱۹ ـ ۲۱۷.

۲ ـ همان ـ فصل هشتم از متن قرارداد دوم ارزروم در سال ۱۲۶۳ ه.ق ذیل کتاب ـ صص ۲۲۱ ـ ۲۲۰.

پاشا با وجود حضور هیئت ایرانی ساکنان نواحی سردشت، چهریق، سومای و ... را اغوا و تحریک می‌کرد که تابعیت عثمانی را بپذیرند؛ از نامه‌هایی که کردها پیش از آمدن مأموران ایرانی به منطقه برای میرزاجعفرخان مشیرالدوله فرستاده بودند می‌توان به دامنهٔ اقدامات ترکها برای جداکردن این نواحی از پیکر ایران پی برد. مشیرالدوله نامه‌های اهالی سردشت، چهریق و برادوست را در رسالهٔ سرحدیهٔ خود آورده‌است. در نامهٔ مردم چهریق که خطاب به خود او نوشته شده‌است، می‌خوانیم:

«سواد مضبطهٔ اهل چهریق که بتاریخ شهر شوال المکرم سنهٔ ۱۲۸۶ خطاب به فدوی نوشته‌اند:

این روزها که خبر تشریف آوردن سرکار خداوندگاری و درویش پاشا به این صفحات رسید عبدالهادی مدیر باشقلان (باشقلعه درست است) و عمرآقا رزکی، آدم به این طرف و آن طرف فرستاده و روانه کرده رعایای چهریق را تحریک کرده و به وعدهٔ ده ساله معافی (معافیت مالیاتی) مردم را از راه بدر آورده‌است و همچنین رعایای «دریک» اشباطال و شپیران را به وعده و وعید و تخفیف دهساله و خلعت و انعام فریب داده‌اند از جمله قائم مقام قطور عبدالقادر نام را پیش رعایای دریک فرستاده و ماها را تحریک کرده که بیائید بگوئید که این محالات خاک دولت روم است و دخل به دولت ایران ندارد و کاغذ بدهید رعیت عثمانلو بشوید و بشرح ایضاً ملامحمد شپیرانی وارد و مذکور نمود که عبدالهادی مدیر باشقلان در وقتی که از باشقلان می‌آمد به دهات شپیران آمده پارهٔ حرفها می‌گفت که شپیران را به خلعت از پاشا میگیرم به شما میدهم و عرضحال بدهید که ماها رعیت عثمانلو هستیم ایران با زور ماها را گرفته ضبط کرده‌است ... چون این کمترینان رعیت دولت ایران هستیم لازم بود که سرکار خداوندی را مطلع و مستحضر سازیم.[۱]»

بدین سان تحریکات عثمانی در نواحی مرزی عامل مؤثری بود که همیشه کردهای آذربایجان را رو در روی دولت ایران قرار می‌داد و مسألهٔ تحدید حدود مرزی همیشه موجب بروز تنش میان ایران و عثمانی می‌گردید و از سال ۱۲۶۳ هق کمیسیون تحدید حدود مرزی مرکب از نمایندگان ایران، روسیه، عثمانی و انگلستان برای مشخص ساختن خط مرزی دو کشور در تلاش بود ولی این تلاشها باکارشکنی عثمانیها بی‌نتیجه ماند و خطوط مرزی دو کشور مشخص نگردید.

آنچه موجب پیچیده‌تر شدن کار کمیسیونهای تحدید حدود و تیره شدن روابط

---

۱ ـ رسالهٔ تحقیقات سرحدیه ـ میرزا سیدجعفرخان مهندس باشی (مشیرالدوله) ـ به اهتمام مشیری (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران) صص ۱۷۱ و ۱۷۰.

ایران و عثمانی می‌گردید مسألهٔ قطور بود: باب‌عالی اصرار داشت که قطور متعلق به آن کشور است، حال آن که در قراردادهای اول و دوم ارزروم، انگلستان، روسیه و خود عثمانی این ناحیه را بخشی از خاک ایران دانسته‌بودند. انگلستان پس از قتل امیرکبیر از تعهد و اعتراف سابق خود نسبت به قطور طفره رفت و جانب عثمانی را در این مورد گرفت اما روسیه اصرار داشت مالکیت این ناحیه به ایران واگذار شود زیرا ارزش و اهمیت استراتژیک آن در این صورت زیانی برای سن‌پترزبورگ به دنبال نداشت.(۱)

از طرفی باب‌عالی می‌دید که با وجود روسیهٔ تزاری امکان پیشروی نظامی در اراضی ایران برای آن کشور میسر نیست و بویژه پس از شکستهای ترکان از روسها طی جنگهای کریمه (۱۸۵۴ ـ ۱۸۵۶ م.) و جنگهای (۱۸۷۷ ـ ۱۸۷۸ م.) این امکان به طور کلی منتفی شده‌بود، پس به جستجوی راه حل دومی برآمد که در ایجاد یک کانون دائمی بحران در بخش کردنشین آذربایجان خلاصه می‌شد. در کنار این اقدام ترکها کوشیدند ضمن سرکوب شورشهای کردان تابع خود در بخشهای شرقی آناتولی رؤسای عشایر و جنگجویان زیرفرمانشان را در چهارچوب یک سپاه سواره‌نظام بنام سپاه حمیدیه به خدمت باب‌عالی درآورند.

مؤلفان کتاب «کردها» معتقدند که تأسیس سپاه حمیدیه در ۱۸۹۰ م. برای مقابله با کردهای شورشی در ارزروم، شمال بتلیس و وان، سرکوبی ارامنه که جنبش آزادیبخش ملی‌شان در این سالها اوج گرفته بود و سرانجام برای ادغام عشایر و زمینداران کرد در نظام مملکتی انجام گرفته بود.(۲)

سپاه حمیدیه بر پایهٔ نظم قبیله‌ای تشکیل شده‌بود و به دلیل رقابت میان فرماندهان واحدهای مختلف آن، اهالی ارمنی مناطق مرزی عثمانی و ایران به تناوب هدف حملهٔ کردها قرار می‌گرفتند، و چون نظارت دقیقی از سوی پاشاهای ترک بر عملکرد این فرماندهان اعمال نمی‌شد، تجاوزات عشایر آن سوی مرز به خاک ایران امری معمول و متداول شده‌بود. لازاریف نشان می‌دهد که واحدهای سپاه حمیدیه در اشغال بعضی از نواحی ایران مانند ساوجبلاغ مکری در سالهای ۱۹۰۵، ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ نقش اصلی را ایفاء می‌کرده‌اند.(۳)

مسلماً استفاده از کردهای عثمانی برای اشغال اراضی ایران در غرب آذربایجان به منظور جلب توجه عشایر کرد ایران صورت می‌گرفت و در دراز مدت می‌توانست

---

۱ ـ مسائل مرزی ایران و عراق ـ صص ۷۲ ـ ۶۸.

۲ ـ کردها ـ صص ۶۹ ـ ۶۷.

۳ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ ص ۱۹۴.

عشایر شکاک، جلالی، مکری و ... را به خدمت سیاست و منافع عثمانی درآورد.

ـ بروز ناآرامی در آذربایجان غربی و تحریکات عثمانیها

عملکرد مأموران دولت ایران در آذربایجان و نحوهٔ سلوک آنها با مردم کرد همیشه مورد توجه مأموران دولت عثمانی بود و کارگزاران ترک سعی داشتند علاوه بر تحریک عشایر مرزی از کسانی که مورد ستم و بی‌مهری ایرانیان قرار گرفته‌بودند نیز حداکثر استفاده را ببرند. در آذربایجان یکی از راههای مهار عشایر کرد این بود که رؤسای آنها مؤظف بودند در تاریخهای معینی به تبریز رفته و در مقر حکومت حضور یابند و وفاداری خود را به دولت ایران اعلام نمایند.

هر گاه عشیره‌ای از انجام این عمل سرباز می‌زد دولت به آن ظنین می‌شد و می‌کوشید دلائل سرکشی‌اش را دریابد. کارگزار تبریز در گزارش دوم صفر ۱۳۱۸ ه.ق خود به وزارت خارجه اطلاع می‌دهد که رؤسای عشایر پیران و مامش به مرکز حکومت در تبریز نمی‌آیند و رفتارشان نشانگر نافرمانی است، وی سپس خواستار اعمال فشار بر این دو عشیره می‌شود تا دست از نافرمانی بردارند![1] نتیجهٔ چنین عصیانهایی معمولاً به سود عثمانیها تمام می‌شد. به محض این که مقامات ترک از تمرد رئیس یک عشیره مطلع می‌شدند آن عشیره را به داخل خاک خود برده اسکان می‌دادند و به طور غیررسمی دست جنگجویان آن را در غارت اموال ایرانیان این سوی مرز باز می‌گذاشتند. به همین دلیل کوچ دسته‌جمعی یک عشیرهٔ کرد به خاک دولت عثمانی هیچگاه خوشایند دولت ایران نبود و معمولاً سعی می‌شد از آن جلوگیری شود. کارگزار خوی در تاریخ ۱۸ صفر ۱۳۲۱ ه.ق طی گزارشی به وزارت خارجه اوضاع عشیرهٔ حیدرانلو را چنین توضیح می‌دهد:«هفتصد خانوار حیدرانلو از چالدران حرکت کرده ... می‌خواهند به خاک عثمانی بروند، اهالی دهات چالدران وحشت کرده در قراعینی و زاویه سخناق کرده‌اند، چاکر در دولتخواهی ناچار است عرایض صادقانهٔ خود را عرض نماید. رفتن حیدرانلو صلاح دولت نیست در حق آنها مرحمت فرموده قراری بدهند که رفع ظلم آنها شده جلای وطن نشود. صلاح دولت و ملت است ...[2]» اما ترکها موفق شدند عشیرهٔ حیدرانلو را به آن سوی مرز ببرند و علاوه بر آن عشیره منگور را هم به آن سوی مرز کشاندند و رئیس آنها بایزیدآقا از سوی سلطان عثمانی لقب پاشایی گرفت. نیکولاس می‌نویسد که بایزیدآقا پس از این که مورد بی‌مهری تهران قرار گرفت و مقام ایلخانی اکراد را که سابقاً از آن برخوردار بود از دست داد، به همراه پانصد خانوار از عشیرهٔ خود به آن سوی مرز

---

۱ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی ـ ج ۴ ـ سند شماره ۶۵۹ ـ ص ۱۴۵.

۲ ـ همان مأخذ ـ سند شمارهٔ ۷۱۴ ـ ص ۲۶۶.

رفت. نیکولاس دربارهٔ نقش ایلخانی اکراد می‌نویسد:«دولت ایران از میان نیرومندترین رؤسای کرد کسی را انتخاب می‌کند تا امور منطقه را سامان دهد و مالیاتها را گردآوری نماید. این شخص از ارج و اهمیت زیادی برخوردار می‌شود چون پس از رسیدن به این مقام بزودی با نفوذترین و ثروتمندترین فرد منطقه می‌گردد.»[۱] رئیس العشایر یا ایلخانی کردها در سال ۱۹۰۳ م / ۱۲۸۲ ه.ش بایزید آقا بود و بعد از این که متوجه شد که تهران «باپیرآقا» پسر حمزه آقای منگور شورشی معروف راکه به شیخ عبیدالله کمک کرده بود جانشین او کرده‌است و چون می‌دید که دولت ایران پسر یک خائن را بر او ترجیح می‌دهد پس به طرف عثمانیها متمایل شد و آنها منصب پاشایی و حقوق ماهیانه‌ای برای او درنظر گرفتند. نیکولاس می‌گوید که بایزید آقا بزودی به باب‌عالی پیشنهاد کرد که به آذربایجان حمله کند و «... در ازای امتیازاتی که عثمانیها به او دادند، بی‌درنگ به همراه محمدآقا رئیس قبیله شکاک به والی موصل پیشنهاد کرد که ... اکنون منطقه لاهیجان می‌تواند به ترکها تعلق داشته باشد و باید هر چه زودتر آنجا را اشغال کرد.[۲]» بزودی دولت عثمانی این ناحیه را اشغال نمود و بجز رؤسای شکاک و منگور و حیدرانلو پسران شیخ عبیدالله را هم برای به آشوب کشانیدن منطقه به آنجا اعزام کرد. پس از ختم غائلهٔ شیخ عبیدالله، پسران او به حجاز تبعید شده‌بودند ولی با حل نشدن اختلافات ارضی و مرزی میان ایران و عثمانی، ترکها در سال ۱۸۹۳ م. به آنان اجازهٔ بازگشت به کردستان دادند. ابتدا محمدصدیق به نهری بازگشت و سپس عبدالقادر از راه روسیه و ماکو به کردستان ایران آمد. بزودی این دو شیخ نفوذ خود را میان مریدان سابق پدرشان گستردند. میرزا موسی خان نمایندهٔ ایران درکمیسیون تحدید حدود مرزی به وزارت خارجه شدت علاقه عشایر به آنان را این گونه شرح می‌دهد:«وسعت نفوذ و قدرت شیخ صدیق افندی برادر مشارالیه در تمامی اراضی کردستان بحدی است که از تمکین و اطاعت گذشته کار عشایر نسبت به او به فدویت کشیده و به هر اقدامی مقتدر است ...[۳]» کارگزار ارومیه نیز در گزارش دوم ذیحجه ۱۳۲۰ ه.ق چنین به دولت ایران اطلاع می‌دهد:«عشایر سرحدی ایرانی من‌حیث‌العقائد شیخ مزبور را قطب دایرهٔ ارشاد و مفترض الطاعة و الانقیاد می‌دانند.[۴]» پسران شیخ عبیدالله برای

1 - La Revue du monde musulman - Les Kurdes Persans et L´invasion Ottomane, Nicolas. A.L.M - 2^{em} année - October 1908. N° 10- P202.

2 - Ibid - P 2o3.

۳ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی ـ ج ۴ ـ سند شمارهٔ ۸۰۵ ـ ص ۵۳۶.

۴ ـ همان مأخذ ـ سند شماره ۸۱۵ ـ ص ۵۶۰.

عثمانی خطر بالقوه‌ای بودند و آن دولت می‌خواست با تحریک آنها بر علیه ایران با یک کرشمه دو کار بکند. محمدصدیق به محض رسیدن به ایران از طریق نهری روستاهای مرزی و شهر اشنویه را غارت کرد و شروع به ساختن قلاع جنگی نمود، او در این راه آشکارا از کمکهای سواره نظام حمیدیه بهره‌مند می‌شد. اعتماد السلطنه درباره بازتاب اقدامات شیخ صدیق در تهران و ناتوانی دولت ایران در جلوگیری از آن می‌نویسد:

«دو سه روز است خاطر مبارک متغیر است. آنچه معلوم می‌شود عثمانیها پسر شیخ عبیدالله را مأمور کردند که به بیگچه سرحد خوی که مسکن قدیم شیخ عبیدالله است برود سوار بگیرد. معلوم است پسر شیخ عبیدالله در سرحد ایران بخواهد سوار بگیرد با ظلم و تعدی که از طرف حکام ایرانی به رعیت می‌شود اغلب رعایای ایرانی بخصوص آنهایی که سنی هستند به خاک عثمانی رفته نوکر دولت عثمانی می‌شوند. این چند روز با هزار عجز به شارژ دافر عثمانی موقتاً این کار را به تأخیر انداختند تا بعد چه شود.[۱]» پسران شیخ خواسته‌هایی داشتند که اهم آنها عبارت بود از:

۱ ـ اصرار بر تصاحب دوبارهٔ املاک پدرشان که اکنون به خالصه‌جات دولتی تبدیل شده‌بود.

۲ ـ وارد ساختن فشار به دولت ایران برای اعطای تابعیت ایرانی به آنها به منظور حضور دائمی در نواحی کردنشین آذربایجان.

لازاریف از اصرار ناصرالدین شاه بر استفادهٔ روسها از قدرت و نفوذشان برای بازداشتن عثمانی از ادامه کمک به پسران شیخ عبیدالله خبر می‌دهد و می‌نویسد شاه از طریق سفارتخانهٔ کشورش در روسیه از الکساندر سوم تزار روسیه درخواست کمک کرد.[۲] فشار روسیه تنها درکوتاه مدت مؤثر واقع شد و بزودی استانبول به بهانهٔ حملات فدائیان ارمنی از خاک دولتهای ایران و روسیه به خاک عثمانی دوباره پسران شیخ عبیدالله را به مرز آذربایجان روانه کرد.

دولت عثمانی در پایان سدهٔ نوزدهم با معضلی بنام ناسیونالیسم ارمنی روبرو بود که قسمت عمدهٔ بودجهٔ مناطق شرقی آن کشور را می‌بلعید و چاره‌ای که مقامات آن کشور برای خاموش ساختن اعتراضات ارامنه اندیشیده بودند در تشکیل سپاه حمیدیه، قتل عام ارمنیان و استفاده از عوامل سرکوب مانند شیوخ و خانهای کرد و برانگیختن تعصبات مذهبی آنان بر ضد به اصطلاح مسیحیان خلاصه می‌شد. در همین دوران احزاب ارمنی هنچاک (تأسیس به سال ۱۸۸۷ م) و داشناک (تأسیس به

---

۱ ـ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه (سالهای ۱۳۱۳ ـ ۱۲۹۲ ه.ق) ـ به اهتمام ایرج افشار (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵) ص ۹۷۵.

۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ ص ۹۷۵.

سال ۱۸۹۰ م) مقاومت مسلحانه‌ای را برضد منافع باب‌عالی سامان داده‌بودند.[۱] پسران شیخ عبیدالله به اشارهٔ عثمانی مسیحیان و ارامنه تابع ایران را هدف حمله قرار می‌دادند و ساکنان مسیحی نزدیک مرز از نظر جانی و مالی در معرض تهدید کردها قرار داشتند و این حالت موجب دخالت و نگرانی روسیه می‌شد. سفیر روسیه در ایران طی نامه‌ای به وزیر خارجه در ۲۶ ذیحجه ۱۳۲۱ ه.ق به این مطلب اشاره کرد و نوشت:

«معلوم می‌گردد این اوقات شیخ صدیق ... بعضی اقدامات می‌نماید و از جمله در محل موسوم به سومای برادوست احداث قلعهٔ جدیدی نموده مسکن کسان خود قرار داده و به اهل قریهٔ سوسن آباد من محال مرگور اسلحه و تفنگ داده می‌خواهد به نصرانیان سکنه مرگور و ترگور هجوم برده و با حاکم وان روابط دوستانه دارد که به توسط او تفنگ زیاد از طرف عثمانیها به او داده می‌شود.[۲]»

محمدصدیق در مناطق سرو، جرمی بیدکار، بنار و صاردیک هم قلعه‌هایی ساخته بود و می‌خواست از آنها برای اشغال مناطق غربی ساوجبلاغ مکری استفاده کند. دولت عثمانی از اختلافات داخلی و منازعات میان عشایر کرد هم بهره‌برداری می‌کرد و سعی داشت از طریق آشفته ساختن روابط کردها با هم آرامش در خطوط مرزی را برهم زده و گاهی هم از عشیره‌های ایرانی تابع خود برای سرکوب عشایر نافرمان کرد در داخل عثمانی استفاده کند و در چنین مواقعی دولت ایران هم جانب عشایر قربانی را می‌گرفت و معمولاً آنها را در داخل اراضی خود می‌پذیرفت. سرنوشت عشیرهٔ منگور و بایزید آقا رئیس آن عشیره و نقش او در سرکوب عشیرهٔ پشدری نمونهٔ این سیاست است. عبدالله پشدری در شرح تاریخچهٔ ایلات پشدری می‌نویسد در سالهای پایانی سلطنت ناصرالدین شاه پس از این که عشیرهٔ پشدر در اعتراض به اعزام حاکمی ترک برای ادارهٔ قلادزی مرکز پشدر، و پس از این که دو فدایی کرد حاکم اعزامی سلطان را به قتل رساندند دولت عثمانی به همراهی منگورهای زیر فرمان بایزید آقا پشدریها را درهم شکست و آنان با کسب اجازه از مظفرالدین میرزای ولیعهد دو سال در سردشت اقامت کردند تا این که سلطان فرمان عفو عمومی صادر کرد و طایفه‌های پشدری به عثمانی بازگشتند.[۳]

---

۱ ـ کوردستان له ساڵه‌کانی شه‌ری یه‌که‌می جیهاندا ـ دوکتور که‌ماڵ مه‌زهه‌ر ئه‌حمه‌د (به‌غدا، کوڕی‌زانیاری کورد، ۱۹۷۵) ص ۱۲۴.

۲ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی ـ ج ۴ ـ سند شمارهٔ ۸۲۱ ـ ص ۵۷۳.

۳ ـ یادداشته‌کانم ـ عبدالله احمدڕه سولی پشدری ـ ۲ به ش به شی یه که م (به غدا، وه زارتی روشنبیری و راگه‌یاندن، ۱۹۹۲) صص ۲۲ ـ ۲۰.

لازاریف هم موقعیت عشایر، ضدیت آنها با هم و زیاده‌خواهیهای عثمانیها را به هم مربوط می‌کند و می‌نویسد:«بسیاری از عشایر کرد (بیشتر ساکنان غرب و جنوب دریاچهٔ ارومیه) مانند شکاک، هرکی و بگزاده نیمی از سال را در خاک عثمانی بسر می‌بردند و بسیاری از زمینداران کرد مانند شیخ شمدینان و شیخ امین تاوان در این سوی مرز دارای اراضی کشاورزی بودند. همیشه میان این قبایل بر سر مراتع نزاع و ستیزه وجود داشت و برای عثمانی بسیار آسان بود که این قبایل را به جان ایران بیاندازد. ترکها از دیرباز کردها را برضد ایران تحریک می‌کردند. در سال ۱۹۰۴ م. پول و اسلحهٔ طاهر پاشا والی وان میان رؤسای عشایر کرد ایران و از جمله شیخ محمدصدیق تقسیم شد تا مکریان را به آشوب بکشانند.[۱]»

عثمانیها از هر بهانه‌ای برای اعزام نیرو به خاک ایران استفاده می‌کردند و برای نمونه جنجال بر سر اداره گمرک تمرچین از آن جمله است. به نوشتهٔ نیکولاس اقدامات یک کارمند بلژیکی گمرک ایران و اقدامات یکی از شیوخ عثمانی بهانهٔ لازم برای تجاوزات سپاهیان ترک به خاک ایران را فراهم کرد. در سال ۱۹۰۵ م. کارمند ادارهٔ گمرک ساوجبلاغ بنام مسیو لولو (Leleu)* از منطقه لاهیجان در نزدیکی مرز دیدن کرد. محصولات دامی و کشاورزی این ناحیه به خاک عثمانی صادر می‌شد و بجز آن مریدان شیخ کمال از شیوخ معروف نقشبندیه هر سال برای زیارت او از ایران به آن سوی مرز می‌رفتند و دولت ایران از طریق مهر کردن پاسپورت زائران اهل تمرچین و لاهیجان بهرهٔ مالی خوبی می‌برد، کارمند بلژیکی که به اهمیت و بازده مالی این ناحیه پی برده‌بود دستور داد ساختمان گمرک جدیدی را در لاهیجان بنا کنند [۲] از سوی دیگر شیخ کمال که مایل نبود مریدانش را ناچار به پرداخت سرانه‌ای چنین سنگین ببیند وارد خاک ایران شد، در تمرچین چادر زد و تابعیت ایران را پذیرفت. ترکها که تمرچین را خاک خود می‌دانستند نگران شدند چون رشیدالملک مقام ایرانی که بخوبی از تقسیمات ایران و عثمانی در منطقه ساوجبلاغ اطلاع داشت از این وضعیت استفاده کرده و تمرچین را جزء خاک ایران اعلام کرده بود. حاکم ترک رواندز اعلام کرد که ساختمان گمرک را ویران خواهد کرد و در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۵ م. همهٔ دفاتر گمرکی ایران در امتداد مرز با عثمانی مورد حمله سواره‌نظام حمیدیه، افراد شیخ محمد صدیق و قبیلهٔ پشدری قرار گرفت. ترکها در لاهیجان دفتر گمرکی خود را افتتاح کردند و ضبطیه‌های ترک مناطق سردشت، بانه، سومای و برادوست و پسوه را اشغال کردند. عشایر کرد آذربایجان پس از مشاهدهٔ

---

۱ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ ص ۲۰۱.

2 - Nicolas. A.L.M, op.cit, PP 205-206.

* - Leleu

تصرف ساوجبلاغ به دست سواره نظام حمیدیه و ناتوانی دولت ایران و نیز به دلیل هرج و مرج و جنگ داخلی ناشی از انقلاب مشروطیت و همچنین به دنبال تبلیغات مأموران ترک به تدریج سر به طغیان برداشتند و دولت ایران تاکودتای ۱۲۹۹ هش و به قدرت رسیدن رضاخان این سرکشیها راکه در چهارچوب شورش سمکو تمرکز یافته بود نتوانست مهار کند. مأموران و دیپلماتهای عثمانی در نواحی کردنشین آذربایجان علاوه بر انجام وظایف عادی خود بر تعصبات و علایق مذهبی اهالی سنی مذهب و کرد منطقه دامن می‌زدند. لازاریف با استفاده از اسناد وزارت خارجهٔ روسیهٔ تزاری به ارزیابی عملکرد دیپلماتهای عثمانی پرداخته می‌نویسد:

«کنسولهای عثمانی در کردستان ایران بسیار فعال بودند و مرتباً با سران و بزرگان مناطق کردنشین رفت و آمد داشتند و نیز با رهبران مذهبی یعنی علما و مجاهدان دینی ارتباط و پیوند تنگاتنگی برقرار کرده‌بودند.[۱]»

با این همه، تسلط و حضور ترکهای عثمانی در بخشهایی از خاک ایران از ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۹ هش نتوانست اهالی اسکان یافته و روستائیان را به ترک تابعیت ایران و تقاضای تابعیت عثمانی وادار سازد. علت این بی‌میلی تنها در خشونت و فساد بیش از حد و بدرفتاری مأموران ترک نهفته بود. ترکها در سال ۱۲۸۷ هش اهالی بیش از ۲۰ دهکدهٔ اطراف ساوجبلاغ را بزور ناچار کردند کتباً تقاضای تابعیت عثمانی نمایند، این واقعیت را یکی از کردهای آنجا در سال ۱۹۰۸ م برای چرکاسف کنسول روسیه بازگو کرد. دیپلمات روس در گزارشی برای وزارت خارجه روسیه می‌نویسد فساد و ستمگری کارگزارن عثمانی به هیچ روی کمتر از همتایان ایرانی‌شان نیست و نظامیان ترک به اهالی کرد در مناطق اشغالی ستم می‌کنند. وی می‌افزاید:«ساکنان این ناحیه (ساوجبلاغ) و حتی کردها از عثمانی ناراضی هستند و خود را رعیت دولت ایران می‌دانند.[۲]»

بنابراین باید گفت که دو قشر در کردستان موردنظر دولت عثمانی بود: رؤسای عشایر و رهبران مذهبی. رؤسای عشایر به دلیل اقتداری که در عشیره داشتند و به دلیل زیر فرمان داشتن سواران و جنگجویان کرد و روحانیان به خاطر توانایی ایجاد اختلاف میان توده‌های سنی‌مذهب با شیعیان و برانگیختن آنان برضد دولت و جامعهٔ ایران.

---

1 - Ibid - PP 206 - 207.

۲ ـ کێشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ صص ۲۰۶ و ۲۰۵.

بخش دوم

ظهور ناسیونالیسم کرد

ـ پیدایش ناسیونالیسم کرد در کردستان عثمانی

دلایل تهاجمات عثمانی به خاک ایران و نقض حق حاکمیت این کشور چه بود؟

چرا ترکها یکباره روش مسالمت‌آمیز حل اختلافات و اعتماد به رأی و نظر کمیسیونهای تحدید حدود مرزی را کنار گذاشته و به اسلحه روی آورده بودند؟ پاسخ را باید در واکنش محافل قدرت عثمانی درقبال رویدادهای ایران و تحولات درونی جامعه عثمانی بازجست. عثمانی در دهه‌های پایانی سدهٔ نوزدهم دستخوش تحولات و جنب و جوشهای اصلاح‌طلبان و نواندیشان ترک شده‌بود، کسانی که به حالت احتضار و ناتوانی امپراتوری پی برده‌بودند و در جستجوی راهی برای نجات آن، در چهارچوب سازمانها و تشکلاتی مخفی و گاه آشکار تلاش می‌کردند، سرانجام زحمات این نیروها به نتیجه رسید و انقلاب موسوم به انقلاب «ترکهای جوان» روی داد.

پیش از این که اصلاح‌طلبان عثمانی انقلاب خود را به ثمر برسانند فعالان و مبارزان کرد هم در حال شکل دادن به پدیده ملی‌گرایی کردی بودند و گامهای اساسی در این راه برداشته می‌شد و نوادگان و اعقاب امیران، شیوخ و زمینداران سابق کرد هسته اصلی ملیون اولیه کرد را تشکیل می‌دادند.

کریس کوچرا فهرست کاملی از این رهبران تازه که جای رهبران سنتی پیشین را گرفته بودند بدست می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که:«این بدرخانها و اعقاب امرای سوران و بابان و اخلاف شیخ عبیدالله ـ عبدالقادر و طه شمدینان ـ و دوژنرال کرد تبار به نامهای شریف پاشا و لطفی پاشا و چند تن دیگر از اعیان و بزرگان دیار بکر هستهٔ رهبران ناسیونالیست کرد را تشکیل می‌دهند، و چندی بعد قدرتهای بزرگ با این عده سر و کار می‌یابند.[۱]»

مؤلفان کتاب کردها هم درباره فعالیتهای سیاسی این دسته از رهبران کرد می‌نویسند:«تا بروز «انقلاب» ترکهای جوان، پیشروان جنبش ملی کرد در محافل و

---

۱ ـ جنبش ملی کرد ـ کریس کوچرا ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، نگاه، ۱۳۷۳) صص ۳۱ ـ ۲۷.

گروه‌های مختلف پراکنده بودند. تنی چند از آنها فعالان «اتحاد و ترقی» بودند. در آوریل ۱۸۹۸ م. مدحت بدرخان بیگ نخستین مجله کردی بنام «کردستان» را منتشر ساخت. زمینه و لحن این مجله که به دو زبان کردی و ترکی منتشر می‌شد عمدتاً فرهنگی و آموزشی بود اما برای جنبش ملی کرد نیز در مقام واسطهٔ فعل عمل می‌کرد و صفحات آن منبری از برای ملی‌گرایان کرد بود.[۱]»

ترکهای جوان در سال ۱۹۰۸ م. به قدرت رسیدند و پس از این که به همهٔ اقوام و ملیتهای تابع امپراتوری قولهایی مبنی بر اعطای حقوق و آزادیهای مدنی و خودمختاری در چارچوب عثمانی دادند، قانون اساسی‌ای تهیه کردند و یک دورهٔ آزادی نسبی برای ترکها و اقوام دیگر فراهم شد که مؤلفان کتاب کردها از آن با عنوان بهار ترکهای جوان یاد می‌کنند.[۲]

در پرتو این آزادی کوتاه مدت اما نوظهور شمار گروههای کرد افزایش یافت و میزان فعالیتهای سیاسی و فرهنگی آنان اوج گرفت. امیر علی بدرخان بیگ، ژنرال شریف پاشا و شیخ عبدالقادر پسر شیخ عبیدالله که اکنون دیگر رئیس سنای عثمانی بود جمعیت «تعالی و ترقی کردستان» را بوجود آوردند که مجله‌ای ترکی بنام «کرد تعاونی و ترقی گازتسی» به سردبیری جمیل بیگ منتشر می‌کرد. مؤلفان «کردها» این مجله را کانون بحث و گفتگوی حاد دربارهٔ مسائل مربوط به فرهنگ و زبان کردی و وحدت ملی کرد می‌دانند و از استقبال و علاقهٔ کردان ساکن استانبول نسبت به آن سخن می‌گویند.[۳]

پس از جمعیت تعالی و ترقی کردستان کمیتهٔ موسوم به «کمیتهٔ کرد» برای نشر دانش بوجود آمد که تاریخ تأسیس آن به پاییز ۱۹۰۸ م. باز می‌گردد. شیخ «عبدالقادر» بزودی از گروه تعالی و ترقی کردستان جدا شد و مجله‌ای بنام «هتاوی کرد» (آفتاب کرد) منتشر کرد. درک کینان اقدامات و کوششهای این دسته از رهبران کرد یعنی فرزندان خانها و شیوخ سابق را در پیدایش ناسیونالیسم کرد تأیید می‌کند ولی معتقد است که این افراد همچنان در مقام «خمیرمایه» ملی‌گرایی کرد عمل می‌کردند و به این ترتیب از اهمیت نقش آنان در تولد و تکوین ملی‌گرایی تا حدی می‌کاهد.[۴]

اما مؤلفان «کردها» نشان می‌دهند که مبارزان و درس خواندگان جوان در مراکز

---

۱ ـ کردها ـ گروهی از مؤلفان ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، روزبهان، ۱۳۷۲) چاپ دوم ـ صص ۷۰ ـ ۶۹.

۲ ـ همان مآخذ ـ ص ۷۰.

۳ ـ همان جا.

۴ ـ کردها و کردستان ـ درک کینان ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۲) صص ۷۳ ـ ۷۲.

شهری مانند بتلیس و دیار بکر و موش و ارزنجان و موصل باشگاههای کردی تأسیس کردند و برای مثال باشگاه موش با قبایل عمدهٔ ولایت تماس برقرار ساخته بود و هنگامی که باشگاه مذکور در پایان سال ۱۹۰۸ م. گشوده شد هفتصد عضو داشت اما ظرف چند ماه شمار اعضای آن به چند هزار تن رسید.(۱)

به این ترتیب باید گفت که ناسیونالیسم فرهنگی کرد در طول سال ۱۹۰۸ م. و با استفاده از بهار ترکهای جوان رشد چشمگیری کرده‌بود و با آن که کردها هنوز تقاضاها و خواستهای سیاسی زیادی نداشتند و به دلیل احساسات مذهبی شدید، جامعهٔ کرد هنوز به عثمانی به چشم مادر ـ کشور (Métropole) اسلامی می‌نگریست، با این همه «پارلمان جدیدی که در قسطنطنیه گشوده شده‌بود در روابط و مناسبات سیاسی بین کردها و عثمانی کار چندانی صورت نداد، این کار چون گذشته با واسطهٔ (مانور)های دیپلماتیک انجام می‌شد، که کار آن گاه به جنگ و عملیات نظامی می‌کشید.(۲)»

مورخ کرد رمزی قزاز معتقد است که خواست ملتها و اقوام اسلامی موجود در عثمانی نسبت به اقوام مسیحی تابع امپراتوری کمتر بود و «جنبش کردها به همراه حرکت ملت عرب هنگامی آغاز می‌شود که با سالهای پایانی سدهٔ نوزدهم مصادف گردید ... این جنبش در آغاز کار جنبشی فرهنگی بود.(۳)»

جنبش کردهای عثمانی در سال ۱۹۰۸ م. هر چه بود، خواه فرهنگی و خواه سیاسی، ترکهای جوان ادامهٔ آن را برنمی‌تافتند و تاب تحمل آن را نداشتند، به همین دلیل به دنبال قیام طرفداران سلطان پس از سال ۱۹۰۹ م. و در جریان سرکوب آنان بهانهٔ لازم برای ضربه زدن به جنبش کرد نیز بدست آمد. آنچه ترکهای جوان را نسبت به کردها بشدت عمل واداشته بود رشد باورهای پان ترکیستی و تورانیگری افسار گسیخته در درون این گروه، افزایش خواستهای ملل و اقوام تابع در جریان آزادی یک ساله و شورش ابراهیم پاشا رئیس قبیلهٔ میلان در شرق ترکیه بود و مسلماً استقبال کردها از شعارهایی که گروههای سیاسی کرد مطرح ساخته بودند بر سوءظن ترکهای جوان نسبت به خطر مسألهٔ کرد بیش از پیش می‌افزود. ابراهیم پاشا رئیس طایفهٔ میلان، و به قول ترکها میلی، واقع در ناحیهٔ شارویران (بین دیار بکر و حلب) بود. ام.وایدمن می‌نویسد که ابراهیم پاشا برای خود موقعیت تقریباً مستقلی بوجود آورده بود و در سال ۱۹۰۸ م. آشکارا قانون اساسی را رد کرد و درمقابل آن ایستاد اما

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۷۳. ۲ ـ همان.

۳ ـ بزووتنه‌وه‌ی سیاسی وروشن بیری‌ی کورد له کۆتایی چه رخی نوزده‌هه‌مه‌وه تاناوه راستی چه رخی بیست ـ رمزی قزاز (سلیمانی ـ چاپخانه‌ی ژین ـ ۱۹۷۱) صص ۲۳ و ۲۲.

ترکهای جوان با او جنگیدند تا عاقبت در کوههای عبدالعزیز به قتل رسید.[۱]

ترکهای جوان سابقاً در چارچوب سازمانی بنام «کمیتهٔ اتحاد و ترقی» توانسته بودند اعراب و کردها را به خدمت شعارهای خود که رنگ و بوی پان اسلامیسم داشت درآورند، اما اکنون که هنگام اعطای حقوق به این اقوام فرارسیده بود شعار پان اسلامیسم راکنار گذاشته و از تورانیگری دم می‌زدند. در راستای همین سیاست است که رهبران «کمیتهٔ اتحاد و ترقی وعده‌هایی راکه داده‌اند زیر پا می‌گذارند و دست به کار اجرای سیاست «ترک کردن کردها» می‌شوند و تمام باشگاهها و روزنامه‌ها و مجله‌ها و مدارس کردی را می‌بندند.[۲]»

امیرعلی بدرخان و شریف پاشا محکوم به مرگ می‌شوند، بدرخانیها به تبعید خودخواسته دست می‌زنند، زندانها از فعالان کرد آکنده می‌شود، عده‌ای مبارزه مخفی را آغاز می‌کنند، در درسیم و سلیمانیه کردها سر به شورش برمی‌دارند و شیخ محمود برزنجی خواستار تخلیه کامل قوا و دستگاه اداری عثمانی از منطقه بابان می‌گردد و در این راه از حمایت جنگجویان زیباری و بارزانی برخوردار می‌شود.[۳]

بنابراین می‌بینیم که برخلاف نظر کینان و رمزی قزاز فعالیت ملی‌گرایان کرد عثمانی در دههٔ اول سده بیستم فقط فرهنگی نبود و رنگ سیاسی هم داشت وگرنه دلیلی نداشت که ترکهای جوان نسبت به آن چنین واکنش شدید و غلیظی نشان دهند. اینک می‌توان پی برد که چرا ترکهای جوان این همه بر اشغال نواحی غربی و جنوبی دریاچهٔ ارومیه اصرار داشتند و برای این منظور ساوجبلاغ را تهدید به اشغال می‌کردند، آنها درحقیقت با این تهاجمات می‌خواستند تمایلات قوم‌گرایانهٔ کردهای تازه بیدار شدهٔ امپراتوری عثمانی را برای مدتی خاموش سازند و به این ترتیب از حل مسائل داخلی جامعهٔ ترکیه طفره بروند، و تازه مگر همین احساسات تورانیگری از عجز و ناتوانی ترکهای جوان در بیرون آوردن عثمانی از بحران در همهٔ زمینه‌ها ناشی نمی‌شد.

اشغال ساوجبلاغ دلایل دیگری هم داشت که از آن جمله می‌توان به تلاش عثمانی برای تضعیف نفوذ روسیه در آذربایجان و تمایل محمدعلی شاه برای بازگذاشتن دست ترکها در غرب ایران و تضعیف مشروطه‌خواهان اشاره کرد، اما دلیل اصلی آن همان حساسیت به مسألهٔ کردها و توسعه‌طلبی آشکار ترکها بود. وایدمن می‌نویسد که محرک ترکها برای اشغال ساوجبلاغ در سال ۱۹۰۵ م.

---

۱ ـ کرد در دائرةالمعارف اسلام ـ ترجمهٔ اسماعیل فتاح قاضی (ارومیه، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ۱۳۶۷) ص ۱۰۴.

۲ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۳۱.

۳ ـ کردها ـ جمعی از مؤلفان ـ صص ۷۲ ـ ۷۱.

بهره‌برداری از درگیر بودن روسها در جنگ خاور دور بود.[۱] اما کسروی از کارشکنی محمدعلی‌شاه و مماشات او در برابر تحرکات کردها در ساوجبلاغ خبر می‌دهد و می‌نویسد دولت و شاه از فرستادن نیروی کمکی برای فرمانفرما حاکم تازهٔ آذربایجان که سرگرم جنگ با کردهای هوادار عثمانی بود خودداری می‌ورزیدند و به این ترتیب اقدامات ترکها را تأیید می‌کردند. وی از فشار مجلس به شاه برای مقابله با نیروهای ترک خبر می‌دهد و می‌نویسد:

«در این میان چشم فرمانفرما و مردم ساوجبلاغ به راه می‌بود که از تبریز یا تهران یاوری رسد. ولی بیست روز گذشت و جز دستهٔ اندکی از شاهسون به آنجا نرسید. محمدعلی میرزا فردای نشست بیست و دوم دی ماه به شیرینکاری خود به تلگرافخانهٔ دربار رفته و به سران ایلها و به سرکردگان سوار آذربایجان تلگرافها زده‌بود که به یاری فرمانفرما شتابند. ولی چون رویه کاری می‌بود در بیرون نتیجه دیده نمی‌شد. از آن سوی دولت رفتار نیرنگ‌آمیزی پیش گرفته چنین می‌گفت:«عثمانیان چون آگهی جنگی نفرستاده‌اند نباید ما با سپاه آنان جنگ کنیم و تنها باید به سرکوب ایلهای نافرمان کوشیم.» به فرمانفرما نیز دستور فرستاده بودند که جز با کردان جنگ نکنند.[۲]»

اما به نظر نمی‌رسد که ترکها تنها با اشارهٔ شاه مستبد قاجار و به منظور ایجاد هرج و مرج و ایجاد مانع بر سر راه مشروطه‌خواهان ایران به اشغال ساوجبلاغ مکری دست زده‌باشند. لازاریف معتقد است که آنچه عثمانی را به حملات پی‌درپی به خاک همسایه‌اش ایران برمی‌انگیخت، این بود که می‌خواست از راهی آسان و کم‌زیان یعنی اشغال و تصرف گوشه‌ای از اراضی کشوری بیگانه از اوضاع بشدت بحرانی خود چند صباحی بگریزد و به موازات آن مسأله کرد در خاک خود را حل کند. لازاریف با تکیه بر آرشیو وزارت خارجه روسیه نشان می‌دهد که در استانبول در اواخر سال ۱۹۰۸ م. تصمیم گرفته شد که «مسألهٔ کرد به ایران منتقل شود تا به این ترتیب کردها دست از مبارزهٔ خود بر ضد دولت عثمانی بردارند و به آنان تفهیم شود که در پایان تهاجم به ایران بخشی از غنائم به کردها داده خواهدشد.[۳]»

شاید بتوان گفت که ترکهای جوان در پی زنده کردن طرح سلطان عبدالحمید در جریان شورش شیخ عبیدالله برآمده بودند و می‌خواستند با اشغال نواحی سنی‌نشین آذربایجان قلمرو ویژه‌ای برای کردها ایجاد کنند و با این اقدام ناسیونالیستهای کرد را

۱ ـ کرد در دائرةالمعارف اسلام ـ ترجمهٔ اسماعیل فتاح قاضی ـ ص ۱۰۵.

۲ ـ تاریخ مشروطه ایران ـ سیداحمد کسروی ـ چاپ ۱۳ (تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶) صص ۵۳۹-۵۴۲.

۳ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ صص ۱۹۵ ـ ۱۹۴.

با چنین موهبتی آرام سازند. به هر حال ناسیونالیسم کرد در دههٔ اول سدهٔ بیستم در کردستان عثمانی کاملاً شکل گرفت و کردهای عثمانی با تشکیل احزاب و گروهها و انتشار مطبوعات کردی از نظام مشروطهٔ عثمانی خواستار حقوقی برای مردم کرد شدند، اما ترکهای جوان به سرکوب کردها پرداختند و در مقابل ملی‌گرایان کرد به تشدید مبارزهٔ خود و اتحاد با ملتهای عرب و ارمنی روی آوردند و درضمن کوشیدند کردهای ایران را به تکاپو و جنبش وادارند.

ـ کردهای آذربایجان و تلاشهای ملی‌گرایان کرد عثمانی برای تبلیغ آراء و عقاید خود در ایران

کردهای عثمانی پس از سرکوب سال ۱۹۰۹ م. و دستگیری، اعدام و تبعید مبارزان کرد دریافتند که تشکل‌ها و گروههایی که سازمان داده‌اند تا چه حد در برابر ترکهای جوان شکننده و ناتوان‌اند و تا چه اندازه ارتباط این تشکّلهای سیاسی با مردم کرد ناچیز است. محدود بودن جنبش به کردستان عثمانی نیز از نقاط ضعف آن به شمار می‌رفت. برای جبران این نقائص، ارتباط میان کردهای عثمانی با نمایندگان ملتهای عرب و ارمنی آغاز شد و به نوشتهٔ مؤلفان کتاب *کردها* «طی این دوره از فعالیت پنهانی رشته‌های پیوندی بین کوشندگان کرد و میهن‌پرستان ارمنی و عرب در مبارزهٔ مشترک علیه دیکتاتوری «اتحادیون» ایجاد شد. ملی‌گرایان کرد نسبت به شورش اعراب که در این فاصله در یمن و عراق عرب (بغداد و بصره) و جبل و جزیره (سوریه) درگرفته بود ابراز همدلی و موافقت کرده‌بودند و فرستادگانی از سوی امام یحیی شیخ سعید، رهبر شورشیان یمن، برای گردآوری اعانه برای جنبش به کردستان آمده بودند.[1]»

لازاریف نیز از دیدارهای پنهانی سران کرد عثمانی با حسن پاشا و شیخ سعید یحیی نمایندگان شورشیان یمن در سال ۱۹۱۱ م. در شهر موش اشاره می‌کند و می‌افزاید که کردها برای شورشیان یمن پول تهیه می‌کردند.[2]

به موازات این اقدامات توجه ملی‌گرایان کرد عثمانی به کردستان ایران جلب شد. ضعف مفرط نظام قاجار، پراکندگی ایلات و عشایر کرد و دورنمای کمک احتمالی روسیه به مبارزان کرد در مقام دشمن بالقوهٔ عثمانی آنان را برای تبلیغ ناسیونالیسم کرد در میان کردهای این سوی مرز بیشتر تشویق می‌کرد. مبارزان کرد آذربایجان را برای مقاصد خود برگزیدند و قطعاً در این راه توجه داشتند که تبلیغ ناسیونالیسم کرد در ولایت کردستان که بشدت از نظر سیاسی و اقتصادی با بقیه

---

۱ ـ کردها ـ ص ۷۲.

۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ ص ۲۴۱.

جامعهٔ ایران در پیوند بود سودی عایدشان نخواهد کرد و در عوض مناطق عشایری غرب و جنوب دریاچهٔ ارومیه جای مناسبی برای اهداف آنان بشمار می‌رفت. از این پس شاهد تلاشهای گستردهٔ شخصیتهایی مانند عبدالرزاق بدرخان، شیخ عبدالقادر و پسرش سیدطه در میان کردهای آذربایجان هستیم. این سران کرد سعی داشتند توجه روسیهٔ تزاری را برای کمک به طرحهای خود جلب کنند، ولی روسیه به دلیل این که از بحرانی شدن هر چه بیشتر اوضاع منطقه و بهره‌برداری ترکهای جوان و دولت آلمان از آن واهمه داشت، به این درخواستها پاسخ منفی می‌داد.

عبدالرزاق برای پیش بردن مقاصد خود توانست پشتیبانی مرتضی قلی‌خان سردار ماکو و سمکو رئیس شکاکها را نسبت به طرحهای خود کسب کند و فعالیت خود را با توجه به سه مشخصهٔ مناطق کردنشین خاورمیانه و شرایط سیاسی ایران، عثمانی و روسیهٔ تزاری آن روز آغاز کرد که به ترتیب عبارت بودند از:

۱ ـ پراکندگی طوایف و عشیره‌های کرد و لزوم اتحاد و یکپارچگی آنان.

۲ ـ ناتوانی و ضعف دولتهای ایران و عثمانی و پایمال شدن حقوق کردهای تابع آن دولتها.

۳ ـ واقعیتی سیاسی ـ نظامی بنام امپراتوری روسیه در خاور نزدیک که منافعی جدای از منافع عثمانی و ایران داشت.

عبدالرزاق پیش از ورود به خاک ایران، مذاکراتی با معاون کنسول روسیه در شهر وان انجام داد و از جمله گفت:

«همه چیز را آماده کرده‌ایم، منتظر هستم که در این روزها موسی‌بیگ (یکی از سران کرد در عثمانی) وطن‌پرست بزرگ کرد به وان بیاید. موسی‌بیگ قبل از من از ایران دیدار خواهد کرد ... سپس من از وان به ایران می‌روم و در آنجا از حکومت ایران درخواست می‌کنم مرا به حکومت کردستان منصوب نماید و درعوض به آن دولت وعده می‌دهم که ترکها را از خاک ایران بیرون بریزم. ناصرالملک را می‌شناسم و میان ما دوستی و رفاقت هست. امیدوارم که ایرانیها بدون اشکال‌تراشی خواست مرا برآورده کنند و اگر با روش مسالمت‌آمیز خواست مرا عملی ننمایند آن وقت با تکیه بر سلاح سلماس و ارومیه را تصرف خواهم کرد و اگر پیش بردم تلگرافی حاکی از فرمانبرداری برای شاه می‌فرستم و مقاصدم را مبنی بر اخراج سپاهیان ترک از اراضی ایران برای او توضیح می‌دهم.[۱]»

وی پس از ورود به ایران به مذاکره با سردار ماکو و سمکو پرداخت و پیش از

---

۱ ـ همان مأخذ ـ صص ۲۵۴ ـ ۲۴۹.

عزیمت به منطقه قطور برای گردآوری نیرو از روسها درخواست کمک کرد و اوضاع منطقه را برای دیپلماتهای آن کشور این گونه تشریح نمود:

«اکنون (سال ۱۹۱۰ م) با سمکو تصمیم گرفته‌ایم دیلمان را اشغال کنیم و از دولت ایران بخواهیم مرا حاکم ارومیه و سرحددار مرز قرار دهد. سردار ماکو با اقدامات من موافق است و بدین وسیله وفاداری و حسن نیت خود را نسبت به روسیه اعلام می‌کنم.(۱)»

اما وزیر خارجهٔ روسیه نیرانف با طرح عبدالرزاق مخالفت کرد و آن را به مثابه مقدمهٔ بحرانی‌تر شدن اوضاع نواحی جنوبی و غربی آذربایجان ارزیابی نمود. از این گذشته کنسول عثمانی در ارومیه، بزودی از فعالیتهای عبدالرزاق اطلاع حاصل کرده از کم و کیف طرح وی نیز آگاهی یافت و چون این خان کرد گذشته از سوابق سیاسی‌اش شخصی را در استانبول به قتل رسانده‌بود و به جرم قتل تحت تعقیب قرار داشت، دولت عثمانی از ایران خواست که او را تحویل دهد و عبدالرزاق که جانش به خطر افتاده بود به روسیه گریخت و در آنجا سمت پرده‌داری دربار تزار را به او واگذار کردند.(۲)

سیاستمداران روس به این نکته توجه داشتند که جامعهٔ کرد ایران آمادهٔ پذیرش ناسیونالیسم کردهای عثمانی نیست و مخصوصاً در آذربایجان که زمام امور کردها در دست رؤسای عشایر قرار داشت، حتی به رغم شکاف موجود میان آذریها و کردها، به دلیل ارتباط مستحکم میان سران عشایر و دولت ایران هیچ کس حاضر نمی‌شد برای تشکیل دولت مستقل کرد که احتمال داشت از حمایت روسیه بی‌بهره بماند و هدف تهدید مداوم عثمانی قرار بگیرد خود را دچار مخاطره سازد. از این گذشته ملی‌گرایان کرد قادر به ایجاد ارتباط وسیع با توده‌های کرد نبودند و مخاطبان آنها را تنها سران متلوّن المزاج عشایر تشکیل می‌داد و بجز آن از تجارب کار تشکیلاتی و مبارزهٔ اجتماعی نیز اطلاع چندانی نداشتند.

پژوهشگر روس لازاریف هنگام ارزیابی اولین طبقهٔ ملی‌گرایان کرد در این دوران و میزان ارتباط آنان با مردم می‌نویسد:

«عملکرد و تحرکات نخستین گروه از ملی‌گرایان کرد در آن روزها (دهه‌های آغازین سدهٔ بیستم) با این که درونمایه‌ای مترقی داشت اما از نظر تأثیرگذاری و نفوذ بر مردم و توده‌های کرد آن چنان چشمگیر نبود.(۳)»

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۲۵۲.
۲ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۳۰.
۳ ـ کیشه ی کورد ـ ج ۱ ـ ص ۲۲۵.

ناکامی ملیون کرد عثمانی در تهییج و تحریک کردهای آذربایجان نشان داد که فاصلهٔ میان کرد و ترک و نارضایی کردها از دولت مرکزی هنوز آن چنان عـمیق و جدی نشده‌است که به پیدایش روحیهٔ مقابله و ضدیت فراگیر و همه جانبه‌ای برضد ایران و ناسیونالیسم ایرانی در میان کردها بیانجامد.

بخش سوم

مشروطیت در کردستان

ـ تشکیل انجمنها

نواحی کردنشین ایران در آستانهٔ انقلاب مشروطیت دارای اقتصاد کشاورزی بود و بجز کرمانشاه و سنندج، شهر بزرگی که در آن، طبقهٔ متوسط شهرنشین بوجود آمده باشد، به چشم نمی‌خورد و در اینجا نیز مانند دیگر نقاط ایران، زمینداران بزرگ و اشراف محلی که با نظام قاجار منافع مشترک داشتند به طور قطع مخالف هر گونه تغییر ساختار قدرت و اصلاحات سیاسی و اجتماعی بودند. از آنجا که در گسترهٔ کردستان شمار شهرنشینان بسیار کمتر از عشایر و روستائیان بود تنها بازاریان به مشروطیت و پیام آن، یعنی قانونمندتر شدن جامعه، علاقه نشان دادند و در اینجا هم مانند دیگر شهرهای کشور روحانیت نقش رهبری‌کنندهٔ مشروطه‌خواهان را به عهده گرفت.

از همان آغاز پیدا بود که طرح شعارهای آزادی‌خواهانه در کردستان با موانع بسیار جدی برخورد خواهدکرد، زیرا جامعهٔ کرد در آن هنگام روابط اجتماعی خود را، حتی در شهرها، برپایهٔ علقه‌ها و پیوندهای خونی و عشیره‌ای تنظیم می‌کرد و چون طبقات بالای اجتماعی جهت‌گیریهای سیاسی را تعیین می‌کردند، امکان مطرح شدن اندیشه‌ای نو که اصرار بر تحولات بنیادین در بسیاری از جنبه‌های زندگی داشت به راستی کاری دشوار بود و باید به تأیید اشراف و بزرگان می‌رسید.

دکتر عباس ولی هنگام بررسی علل عدم شرکت گستردهٔ کردها در انقلاب مشروطه می‌گوید که ردهٔ بالای طبقهٔ بازرگانان سنتی کرد به دلیل داشتن روابط بازرگانی با روسیهٔ تزاری و عثمانی با اندیشهٔ اصلاحات و پیشرفت و فرهنگ تجددگرایی آشنایی داشت اما شمار افرادی از این دست برای ایجاد دگرگونیهای مهم در ساختار فرهنگی زندگانی شهری در شهرهای کردستان ایران، اندک و ناکافی بود و اضافه می‌کند که جامعهٔ کرد ایران برخلاف عثمانی فاقد طبقهٔ روشنفکر لائیک بود.(۱)

---

1 - La Revue du people Mediterranéens,n° 68-69, Juillet - Décembre, 1994 - Les Kurdes et Les étas - Genèse et structure du nationalisme Kurd en IRAN - Le Dr Abbas Vali - P 149.

اما حمید مؤمنی دلایل اقتصادی محض را در این مورد مؤثر می‌داند و معتقد است که چون کردستان کالاهای صادراتی نداشته و از نظر کالاهای وارداتی هم کمتر به خارج متکی بوده‌است و درنتیجهٔ فقر اهالی احتیاجی بـه مـحصولات مـصرفی نداشته‌است، ارتباط فکری و تحول بنیادین در زمینهٔ فرهنگی را تجربه نکرده و طبعاً مردم به این دلایل به مشروطیت بی‌اعتنا مانده‌اند.[۱]

بافت عشایری جامعه، محدود شدن طبقهٔ بورژوازی کرد به سنندج، نامتکامل بودن سیستم زمینداری منطقه و محدودیت مبادلات تجاری میان کردستان با دیگر بخشهای کشور به استثنای سنندج، در رکود فکری کردها مؤثر بود، اما علمای کرد مانند همتایان شیعه‌شان در تحولات دوران مشروطه به شکلی فعال ظاهر شدند و به همراه بازاریان اولین انجمنهای آزادیخواهان را تشکیل دادند. یکی از چـهره‌های شناخته شده در میان مشروطه‌خواهان کرد در آن دوران، روحـانی بـرجسـته شـیخ محمد مردوخ است که به قولی مؤسس اولین انجمن سنندج محسوب مـی‌شود، نوشته‌های او دربارهٔ رویدادهای انقلاب مشروطه از ارزش وقایع نگاشتی عمده‌ای برخوردار هستند.

مردوخ دربارهٔ پیدایش نخستین انجمنهای کردستان می‌نویسد:

«پس از عزل وزیر همایون، روز جمعه نهم محرم ۱۳۲۵ هـ.ق تلگراف حکومت میرزا اسمعیل خان ثقة‌الملک رسید. روز پنج‌شنبه یازده ربیع‌الاول وارد کـردستان گردید. ثقة‌الملک برحسب ظاهر از طرف دولت حکومت داشتند اما باطناً از طرف ملیون و طرفداران مشروطیت مأمور بود که اهالی کردستان را با اوضاع مشروطیت آشنا نموده این منطقه را ضمیمهٔ قوای ملی بسازد.[۲]»

ثقة‌الملک در هر فرصتی ضرورت و اهمیت اسـتقرار نـظام مشـروطه را پـیش کشیده و مردم سنندج را با اهداف انقلاب آشنا می‌کرد، اما به نظر می‌رسد که در میان کردهای ساکن تهران هم گرایش به مشروطه وجود داشته‌است و مـردوخ تـصریح می‌کند که پیش از مذاکره با ثقة‌الملک از سوی کردهای مقیم مرکز بـه او پـیشنهاد شده‌بود که در کردستان انجمنهای ملی تشکیل دهد.[۳]

علاقهٔ کردهای ساکن مرکز بـه تشـکیل انـجمن بـیشتر از حسـاسیت و تـمایل بازرگانان و بازاریان کرد به برقراری نظام ملی و حاکمیت قانون ناشی می‌شد و در نخستین انتخابات مجلس دارالشورا کـه در اواسـط شـعبان ۱۳۲۴ هـ.ق بـه پـایان

---

۱ ـ دربارهٔ مبارزات کردستان ـ حمید مؤمنی (تهران، شباهنگ، ۱۳۵۸) ص ۲۵.

۲ ـ تاریخ کرد و کردستان و تـوابع یـا تـاریخ مـردوخ ـ مـحمد مـردوخ کـردستانی ـ ۲ جـلد (سنندج، غریقی، ۱۳۵۰) ج ۲ ـ ص ۲۳۸.

۳ ـ همان جا.

رسید، امین‌التجار کردستانی به عنوان نمایندهٔ کردستان و جزء طبقه پیشه‌وران انتخاب شد.[1] انتخاب وی نشان می‌دهد که اشراف محلی نتوانسته‌اند فرد مورد نظر خود را به مجلس بفرستند و نیز مؤید این واقعیت است که بازرگانان آن قدر انسجام و ایمان به مشروطیت داشته‌اند که توانسته‌اند سخنگویی از طبقهٔ خود را به عنوان نمایندهٔ همه کردها روانه مجلس سازند.

به هر حال یک ماه پس از مذاکرات ثقةالملک حاکم سنندج و شیخ محمد مردوخ، اولین انجمن مشروطه‌خواهان آن شهر بنام انجمن صداقت تشکیل شد و بیشتر اعضا و هواداران آن از بازاریان و تجار، روحانیان و افراد طبقهٔ متوسط شهر بودند. مردوخ به این نکته اشاره دارد که انجمن صداقت و فعالیت آن با مخالفت صریح اشراف محلی، زمینداران و رؤسای عشایر روبرو شد و افراد بانفوذی مانند میرزا یوسف مشیر دیوان، پیشکار حکومت اعلام کرد که مأمورین دولت و دیگر اقشار کردستان بایستی مطیع اوامر پادشاه باشند نه گوش بر آواز سید و ملا و بازاری.[2]

مشیر دیوان به همراهی دیگر اشراف منطقه مانند آصف کردستانی دسته‌های مسلحی برای مهار انجمن صداقت و سرکوب مشروطه‌خواهان تشکیل داد ولی چون حاکم کردستان خود مشروطه‌خواه بود، نتوانست علناً کاری از پیش ببرد. مردوخ در کتاب خود سعی می‌کند که تحولات مربوط به مشروطیت در سنندج را صرفاً نتیجهٔ اقدامات خود معرفی نماید، ولی یحیی صادق وزیری معتقد است که بازاریان شهر، بویژه فرد معتبری مانند حاج شهباز، در ایجاد انجمنها نقش مهمتری به عهده داشته‌اند[3] و انتخاب یک بازرگان و نه یک روحانی به سمت نمایندهٔ کردستان در مجلس شاید تأییدی بر این مدعا باشد ولی باید دانست که نقش شیخ محمد مردوخ در این رویدادها به اندازهٔ کافی دارای اهمیت بوده‌است.

ریاست انجمن صداقت با شیخ محمد مردوخ بود و شخصیت وی به عنوان روحانی شاخص کردستان و مدرس و واعظ بزرگ سنندج مسلماً به رشد انجمن بسیار کمک کرد. در اولین اعلامیهٔ این انجمن دربارهٔ اهمیت مشروطیت استدلال شده که دولت مشروطه با موازین اسلامی هماهنگ است و کشور ایران نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد و تشکیل مجلس ضرورتی است انکارناپذیر که هدف اصلی آن

---

۱ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ـ احمد کسروی ـ چاپ سیزدهم (تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶) ص ۱۶۸.
۲ ـ تاریخ کرد و کردستان و توابع یا تاریخ مردوخ ـ ج ۲ ـ ص ۲۳۸.
۳ ـ مصاحبه با صادق یحیی وزیری ـ دی ماه ۱۳۷۴.

اجرای مقررات و موادی برای مهار ساختن اختیارات شاه است و مجموعه آن مواد قانون نام دارد.[۱]

انجمن در بیان نامه‌های خود می‌کوشید مشروطیت را موافق اسلام نشان دهد و دلیل آن این بود که طرفداران استبداد در کردستان مدعی بودند که اهل سنت به پیروی از آیهٔ اطیعواالله و اطیعوالرسول و اولی‌الامر منکم باید تنها از شاه اطاعت کنند و مشروطیت با این اصل اسلامی منافات دارد. با توجه به موضعگیریهای موافقان و مخالفان انقلاب مشروطیت به مثابهٔ تجلی بارز ناسیونالیسم ایرانی در سدهٔ بیستم می‌بینیم که کردها سعی نکردند حقوقی جداگانه برای خود طلب کنند و به طور کامل یا به خدمت ناسیونالیسم ایرانی درآمدند و یا به سلطنت وفادار ماندند و در هر دو حالت نشان دادند که خود را بخشی از ملت ایران می‌دانند و اگر چه دارای هویت قومی کردی هستند اما هویت ملی خود را در ایرانیت جستجو می‌کنند. سرنوشت مشترک کردها با دیگر اقوام ایرانی در طول هزاران سال، هویت ملی آنان را تثبیت کرده‌بود و مشروطیت نشان داد که کرد بودن مغایرتی با ایرانی بودن ندارد.

در اینجا می‌توان گفت که تدابیر و تمهیدات نظام قاجار برای ایجاد و حفظ وحدت ملی طی انقلاب مشروطیت در بوتهٔ آزمون قرار گرفتند و صحت و درستی‌شان به اثبات رسید، به طوری که نخستین موج ملی‌گرایی مدرن نتوانست جهان‌ذهنی و جهان‌بینی کردها را نسبت به ایرانیت و هویت ملی اقوام ایرانی تغییر دهد، در حالی که درست در همان زمان، انقلاب مشروطیت عثمانی، از نظر کردهای تابع آن کشور به عنوان محمل و زمینه‌ای برای دستیابی به حقوق ملی‌شان تلقی گردید و به پیدایش ملی‌گرایی کرد منجر شد و حتی آن را تقویت کرد. این رویداد به نوبهٔ خود از تجربهٔ ناموفق ترکهای عثمانی در ایجاد وحدت ملی، عدم مشارکت کردها با ترکها در سرنوشت امپراتوری برای مدتی طولانی (ارتباط کردها با ترکها از شش سده هم کمتر بود)، بی‌بهرگی کردها از قدرت، خشونت حکام ترک و تمرکزگرایی شدید دولت عثمانی ناشی می‌شد.

در سدهٔ نوزدهم، سلطان عثمانی یعنی بزرگترین امپراتور آسیا، از نظر اشراف‌زادگان کرد غاصب نیرومندی بود که خود را بر آنان تحمیل کرده‌بود.[۲] همه جا در کردستان عثمانی ترکها بیگانه تلقی می‌شدند برای نمونه جان ویشارد پزشک امریکایی که در سال ۱۸۹۱ م از راه کردستان عثمانی وارد ایران شده‌بود دربارهٔ

---

۱ ـ تاریخ کرد و کردستان و توابع ... ـ ج ۲ ـ ص ۲۴۲.

۲ ـ جنبش ملی کرد ـ کریس کوچرا ـ ص ۲۱.

قضاوت یکی از امرای کرد نسبت به دولت عثمانی و مأموران آن می‌نویسد:«اگر چه ناحیهٔ او جز خاک عثمانی بود، اما هر وقت آن دولت خواسته بود در آنجا دخالتی داشته باشد و نفوذی بکند، توفیقی بدست نیاورده بود. درواقع در سراسر کردستان، ترکها بیشتر به عنوان میهمان پذیرفته شده‌اند.[۱]»

حال آن که در نواحی کردنشین ایران در همان زمان دولت مرکزی برای اعمال اقتدار و حق حاکمیت خود مشکل عمده‌ای نداشت و در این راستا با مقاومت کردها روبرو نبود و هرگز اعتراض عمده‌ای از سوی آنان نسبت به شاه و دولت مرکزی مطرح نشد، حتی در غرب آذربایجان که یک دورهٔ بحران را تجربه کرده‌بود و قیام شیخ عبیدالله در آنجا روی داده‌بود. برخلاف آنچه ریچارد کاتم در کتاب خود «ناسیونالیسم در ایران» نوشته است[۲]، اقدامات شیخ عبیدالله موجب رشد احساس و آگاهی «کردبودن» به معنای ایرانی نبودن در میان کردهای ایران نگردید، بلکه بیشتر آگاهی سنی بودن را در آنها، آن هم تنها در آذربایجان، تقویت کرد. هرچند می‌توان این برداشت او را دربارهٔ کردهای عثمانی تا اندازه‌ای درست دانست. اگر وضع آن‌گونه که کاتم می‌پندارد بود آن‌گاه می‌بایست شاهد فعالیت شدید کردهای غرب آذربایجان در انقلاب مشروطیت باشیم، حال آن که چنین نشد. گذشته از انجمن ***صداقت***، انجمنهای ***کارگران***، ***حقیقت***، ***اخوت*** و ***صلاحت*** نیز در ولایت کردستان تشکیل شد که همگی فعالیت رسمی داشتند ولی نقش آنها در برابر انجمن صداقت کمرنگ بود. در شهر سقز انجمنی زیرنظر شاعر، خطاط و قاضی معروف آنجا ملامحمدکریم که به کوثر تخلص می‌کرد تشکیل شد و او در تشویق مردم سقز برای پیوستن به انجمن و همکاری با مشروطه‌خواهان نقش عمده‌ای داشت.[۳] همچنین در شهر ساوجبلاغ قاضی فتاح عموی پدر قاضی محمد انجمن مشروطه‌خواهان آن شهر را تشکیل داد. امکان آن هست که رؤسای عشایر با پیوستن به نیروهای استبداد به دنبال مهار احساسات آزادیخواهانه مشروطه‌خواهان محلی هم بوده‌اند، زیرا اهداف و شعارهای ملیون خوشایند آنان نبود و اقتدار آنان را تهدید می‌کرد. به هر صورت کارآیی انجمنهای کردستان چندان چشمگیر نبود و ابتکار عمل و تصمیم‌گیری در مورد مشروطیت با پیچیده‌تر شدن اوضاع، بدست عناصر قدرت‌طلب و زمینداران

---

۱ ـ بیست سال در ایران ـ دکتر جان ویشارد ـ ترجمهٔ علی پیرنیا (تهران، نوین، ۱۳۶۳) صص ۴۸ و ۴۹.

۲ ـ ناسیونالیسم در ایران ـ ریچارد کاتم ـ ترجمهٔ فرشته سرلک (تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۱) ـ چاپ دوم ـ ص ۱۰۹.

۳ ـ نظری به کردستان و دیداری با شعرای کرد ـ خالد خاکی (تهران ،انتشارات شرق، ۲۵۳۶).

بزرگ افتاد و به محض قدرت گرفتن محمدعلی شاه و استبداد صغیر فعالیت آزادیخواهان کرد نیز دچار انفعال و ضعف گردید.

اما در نواحی کردنشین آذربایجان غربی یعنی نشیمن‌گاه اصلی عشایر کرد، سایهٔ سران و رؤسای ایلات بر سرنوشت سیاسی مردم سنگین‌تر از کردستان جنوبی بود و حتی مشروطه‌خواهی کردها هم مطابق خواستها و منافع آنان مطرح می‌شد. کسروی که چندان به کردها خوشبین نیست در این باره می‌نویسد:

«کردان که بیشترشان تاراجگران و آدمکشان می‌بودند در دیه‌های خود نشستها برپا می‌نمودند، و بی‌آنکه معنی مشروطه را بدانند و بی‌آن که رفتار و کردار دیگر گردانند، لاف مشروطه‌خواهی و همدستی و یگانگی می‌زدند و به تبریز و دیگر جاها تلگرافهایی می‌فرستادند.[۱]»

وی همچنین به این نکته اشاره دارد که سران عشایر کرد در نهان با طرفداران استبداد ارتباط داشتند و هواخواهی کردان جلالی و ماکو از مشروطه به اشاره و دستور عزت‌الله‌خان سالار مکرم خواهرزادهٔ مرتضی قلی‌خان سردار ماکو صورت می‌گرفت و پایه و اساس جدی نداشت و درواقع هم چنین شد، چون بعد از بازگشت سردار ماکو از قفقاز و بسته شدن مجلس بر اثر دشمنی محمدعلیشاه با مشروطیت کردهای ماکو و چهریق و مکریان برضد آزادیخواهان و مشروطه‌خواهان وارد جنگ شدند و خدمات عشیرهٔ شکاک به سردار ماکو موجب سرکوبی کامل انجمن خوی گردید.

در کردستان جنوبی همزمان با بمباران مجلس و سرکوب آزادیخواهان، محمد علیشاه ثقةالملک را برکنار و شاهزاده ظفرالملک را به حکومت آنجا نصب کرد. مردوخ می‌نویسد: اولین اقدام حاکم جدید ایجاد دو دستگی میان آزادیخواهان سنندج بود که به تعطیلی انجمنها انجامید.[۲] مردوخ پس از این واقعه به تهران رفت و به دنبال سقوط شاه و استقرار نهضت نظام مشروطه، آزادیخواهان کرد در چهارچوب هیئت «ترقی و سیویلیزاسیون» متشکل شدند. این هیئت بیش از دوهزار عضو داشت و در اولین بیان نامهٔ خود انتظارات کردها از دولت مشروطه را اعلام کرد. آنچه در این اعلامیه دارای اهمیت است، این است که کردها خود را بخشی از ملت ایران دانسته و خواستار انجام اصلاحات همه جانبه به منظور تحقق شعارهای انقلاب مشروطیت شدند و امتیاز خاصی برای جامعهٔ کرد طلب ننمودند.[۳]

---

۱ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ـ ص ۲۴۹.

۲ ـ تاریخ کرد و کردستان و توابع ... ـ ج ۲ ـ ص ۲۷۴.

۳ ـ همان مأخذ ـ صص ۲۷۳ ـ ۲۶۹.

هنگامی که علمای کشور در ماه ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۷ هـ.ق از مردم خواستند که برای اعتراض به حضور نیروهای روس در ایران مراسم عید نوروز را برگزار نکنند، هیئت ترقی به تلگراف علما پاسخ مثبت داد و آمادگی خود را برای جنگ با روسها اعلام داشت.(۱) هیئت ترقی به شیوهٔ حکومت کارگزاران دولتی نظارت می‌کرد و اصرار داشت که تشکیلات عدلیهٔ کردستان هر چه زودتر تأسیس شود. سرانجام بر اثر پافشاری هیئت ترقی محاکم عدلیه مرکب از محکمهٔ ابتدایی حقوق، محکمهٔ ابتدایی جزا و محکمهٔ تجارت در شهر سنندج تشکیل شد.(۲) به این ترتیب کردها نشان دادند که در شرایط متعارف و عادی آمادهٔ خدمتگزاری به نظام مشروطه و برخورداری از مواهب مشروطیت هستند. دلیل اصرار هیئت ترقی بر تشکیل محاکم عدلیه این بود که آصف دیوان با گرفتن مبلغی رشوه از رؤسای قبیلهٔ چهار دولی که متهم به سرقت اموال تجار بودند می‌خواست آنان را تبرئه کند. اعضای هیئت تلاش می‌کردند محاکمهٔ قانونی صورت بگیرد و از اعمال نفوذ مقامات محلی در این موارد جلوگیری بعمل آید. سرانجام سران قبیلهٔ چهاردولی محاکمه و متهم شناخته شدند و عدلیه آنان را به پرداخت خسارت به بازرگانان ملزم ساخت.(۳)

ـ سالارالدوله و عشایر کرد در برابر مشروطیت

غائلهٔ سالار الدوله و درگیریهای او با حکومت مشروطه نتیجه طبیعی اوضاع مغشوش ناشی از مقابلهٔ آزادیخواهان با استبداد صغیر، فرصت‌طلبی شاهزادگان قاجار و تحریکات قدرتهای بیگانه بود. سالارالدوله در همان هنگام اقتدار محمد علیشاه در سال ۱۲۸۶ هش کوشید با عده‌ای از عشایر کرد و لر تهران را اشغال کند و به همین منظور با قوای خود در خرداد ماه همان سال از کرمانشاه روانهٔ پایتخت شد ولی در نزدیکی نهاوند از نیروهای دولتی شکست خورد و به دستور شاه به اروپا تبعید گردید.

کسروی مدعی است که سالارالدوله با توسل به دروغ توانست عشایر کرد و لر را به عنوان این که مشروطیت در خطر است به دنبال خود بکشاند و رو در روی دولت قرار دهد.(۴)

دکتر ملک‌زاده نیز تأیید می‌کند که این شاهزادهٔ قاجار در مقابل عشایر وانمود کرد که برای دفاع از مشروطیت و نجات آن به پایتخت می‌رود و «... ایلاتی که با او همدست شده‌بودند، چون شاه و مجلس را مخالف او دیدند راه سستی در پیش

---

۱ ـ همان ـ ص ۲۷۴.
۲ ـ همان ـ صص ۲۷۵ و ۲۷۶.
۳ ـ همان ـ ص ۲۷۷.
۴ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ـ کسروی ـ صص ۳۶۹ ـ ۳۶۷.

گرفتند و در نتیجه محمدعلیشاه که برای خاموش کردن فتنهٔ اقبال‌السلطنه و رحیم‌خان کمترین اقدامی نمی‌کرد، قشونی تهیه نمود و برای سرکوبی سالارالدوله فرستاد ...[۱]»

شاهزادهٔ قاجار که با وجود محمدعلیشاه در سلطنت سر به طغیان برداشته بود پس از برکناری به وسیلهٔ مجاهدان و آزادی‌خواهان بلافاصله از اروپا به عثمانی رفت و در بغداد مستقر گردید تا از آنجا عملیات براندازی رژیم قانونی مشروطه و برقراری تماس با سران ایلات و عشایر کرد را آغاز نماید. در سال ۱۳۲۹ هـ.ق شیخ محمد مردوخ از سوی قطبش شیخ حسام‌الدین نقشبندی به کردستان عثمانی احضار شد و چون از خلفای مورد اعتماد قطب خود بشمار می‌رفت از وی شنید که شاهزاده سالارالدوله موافقت رؤسای کرد عثمانی و دولتهای روسیه و عثمانی را برای سرنگونی دولت تهران کسب کرده‌است و لازم است که مردوخ، مریدان کرد او در داخل ایران را برای کمک به شاهزادهٔ قاجار متقاعد سازد.[۲] پیداست که سابقهٔ همکاری شیخ محمد مردوخ با استبداد صغیر مورد توجه شاهزاده قرار گرفته بود و او اینک می‌خواست که امام جمعهٔ سنندج را به محور اتحادیهٔ عشایر هوادار خود در ایران تبدیل نماید و بعید نیست که مردوخ در خود عثمانی با سالارالدوله هم دیدار و مذاکره کرده‌باشد، چه مدت کوتاهی پس از بازگشت مردوخ به سنندج، فتنهٔ سالارالدوله آغاز شد و وی نقش عمده‌ای در کمک به شاهزاده بازی کرد.

مردوخ مدعیست که پس از بازگشت به ایران، بلافاصله تلگرافی به قوام‌السلطنه‌وزیر داخله فرستاده و دربارهٔ اقدامات و اهداف مرموز او هشدار داده‌است ولی چون قوام مطلب را جدی نگرفته در نتیجه دولت ایران نتوانسته است پیش از طغیان شاهزاده اقدام مؤثری برای مهار او به عمل آورد.[۳] قبول این ادعای مردوخ با توجه به همکاری تنگاتنگ او با شاهزاده سالارالدوله دشوار می‌نماید و به سختی می‌توان پذیرفت که او منافع دولت را در آن زمان مطمح‌نظر خود قرار داده‌باشد زیرا پس از حملهٔ شاهزاده به سنندج او تنها کسی بود که در شهر ماند و بیشتر اشراف، بازاریان معتبر و روحانیان به همدان گریختند.

در غائلهٔ سالارالدوله، دولتهای روسیه و عثمانی نیز دست داشتند و رابط روسها با شاهزادهٔ شورشی عامل شناخته شدهٔ روسیه مجلل‌السلطان از درباریان وفادار به

---

۱ ـ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ـ دکتر مهدی ملک‌زاده ـ ۷ جلد ـ جلد سوم ـ چاپ چهارم (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳) ص ۴۸۰.

۲ ـ تاریخ کرد و کردستان و توابع ... ـ ج ۲ ـ ص ۲۷۸.

۳ ـ همان جا.

محمد علیشاه بود. دکتر ملک‌زاده معتقد است که پس از سرکوبی قوای محمدعلیشاه در رمضان ۱۳۲۹ هـ.ق به وسیلهٔ مجاهدین «... تمام امیدها و آرزوی روسها و مستبدین طرفدار شاه مخلوع به سالارالدوله بود و برای موفقیت او از هر نوع کمک و کوشش دریغ نمی‌داشتند.(۱)»

مورخ و کردشناس معروف روس م.س.لازاریف هنگام بررسی غائلهٔ سالارالدوله برای تبرئهٔ روسیهٔ تزاری از کمکهای آشکار مالی و تسلیحاتی و سیاسی آن کشور به شاه مخلوع و برادرش و پنهان کردن نقش سن‌پترزبورگ در جنایات آنان هیچ نامی از روسیه در این ماجرا نمی‌برد و درعوض با تمام توان می‌کوشد دولت عثمانی و ترکهای جوان را در تحریک و تجهیز شاه و سالارالدوله مقصر قلمداد نماید. وی دربارهٔ انگیزهٔ ترکها از این اقدام می‌نویسد:

«درحقیقت ترکیه از همان ابتدای ظهور انقلاب ایران، موضعی خصمانه نسبت به آن اتخاذ کرد و این موضعگیری در دوران ترکهای جوان نیز بدون تغییر باقی ماند. مرتجعان ترک که به ضدیّت با انقلاب کشور همسایه‌شان ایران برخاسته‌بودند نه تنها مخالف دموکراسی بودند و نمی‌خواستند که آراء و عقاید انقلابی ایران ترکیه را از خود متأثر سازد، بلکه از نظر آنان اگر انقلاب ایران به ثمر می‌رسید، دیگر سیاست اشغالگرانه‌شان در کردستان ایران عقیم شده و به مانعی عمده برخورد می‌کرد. آنچه بیش از همه ترکیه را نگران ساخته بود تلاشهایی بود که انجمنهای انقلابی در کردستان و آذربایجان از خود نشان می‌دادند، انجمنهایی که موفق شده بودند امنیت و آسایش را در آن مناطق تأمین کرده و با تمام توان در برابر نظام پوسیدهٔ سلطنتی بایستند.(۲)»

هر چند نظر لازاریف دربارهٔ انتظارات ترکهای جوان از کمک به سالارالدوله صائب است ولی این واقعیات به هیچ روی به معنای آن نیست که روسیه هیچ دخالتی در شورش سالارالدوله نداشته است. در سراسر بهار سال ۱۹۱۱ م. / ۱۳۲۹ هـ.ق سالارالدوله در کردستان ایران و عثمانی سرگرم سفر و دیدار و مذاکره با سران عشایر بود و برای شاه مخلوع که قرار بود از شمال ایران و از طریق روسیه حرکت خود را آغاز کند متحدانی دست و پا می‌کرد و به این منظور مبالغی پول در اختیار رؤسای کرد عثمانی می‌گذاشت. الویریف دیپلمات روس در گزارش خود به وزارت خارجهٔ روسیه در اواخر بهار سال ۱۹۱۱ م. این گونه می‌نویسد:

---

۱ ـ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملک‌زاده ـ ج ۷ ـ ص ۱۴۳۵.
۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ صص ۲۹۱ ـ ۲۹۰.

«... هنگامی که سالارالدوله در ترکیه بود از طریق «آشخان» نامی که رئیس فرقهٔ داشناک در شهر وان بود با اعضای حزب ***اتحاد و ترقی*** وارد گفتگو شد، مبالغی پول در اختیار آنان گذاشت و آنان را برای تبلیغات به میان کردهای ایران فرستاد تا با این شیوه کردستان و آذربایجان را به سوی خودش متمایل کند ... شاهزاده در ابتدای حرکتش به مناطق سلدوز و ساوجبلاغ سفر کرد و در آنجا با رؤسای عمدهٔ سپاهیان اشغالگر ترک و مزدوران آنها و سران کرد منطقه دیدار کرد ...[۱]»

حتی شیخ عبدالقادر ناسیونالیست معروف کرد هم وعده داد در صورت لزوم به شاهزاده کمک کند.

به نوشتهٔ مردوخ تصمیم شاهزاده برای حمله به سنندج موجب هراس آزادیخواهان و بازاریان شد و گروهی از اشراف محلی از جمله آصف دیوان، مشیردیوان و امان‌الله خان وکیل الملک به همدان گریختند ولی خود مردوخ در شهر ماند.[۲]

به تدریج عشایر کرد مکری، جاف، کلهر و لر به سالارالدوله پیوستند و شمار آنان از سی‌هزار تن تجاوز کرد. انگیزه‌های ایلات در کمک به شاهزاده از علاقهٔ آنان به چپاول و غارتگری، وفاداری به شاه به عنوان تنها کانون قدرت سنتی در مشرق زمین، مخالفت با تجدد و نوگرایی و وعدهٔ سالارالدوله به سهیم ساختن آنان در قدرت خلاصه می‌شد. مردوخ در مورد دیدار خود با سالارالدوله پس از سقوط سنندج می‌نویسد:«بمجرد ملاقات قرآن کوچکی که حمایل کرده بود از بغل درآورد و گفت: بحق این قرآن اگر من پیش ببرم شما در مقدرات من و برادرم شریک خواهید شد. شما هم با من قسم یاد نمائید که به من خیانت نکنید و مشروطه را از خیال خود خارج نمایید ...[۳]»

به این ترتیب می‌بینیم که برخلاف تصور کسروی و دکتر ملک‌زاده، تنها وابستگی و علائق خویشاوندی سبب همکاری سران کرد با شاهزادهٔ قاجار نشده بود و به طور قطع حمایتهای مالی و تسلیحاتی ترکهای جوان، تبلیغات گستردهٔ ملی‌گرایان کرد عثمانی در خلق این رویداد بسیار مؤثر بود و توافق و همراهی ناسیونالیستهایی مانند شیخ عبدالقادر و اعضای حزب اتحاد و ترقی با شاهزادهٔ شورشی، انگیزه‌ای فراتر از تظاهرات سادهٔ ایلی و پایبندی به علائق خانوادگی داشت.

---

۱ ـ کێشه‌ی کورد ـ صص ۲۹۲ ـ ۲۹۱.

۲ ـ تاریخ کرد و کردستان و توابع ... ـ ج ۲ ـ ص ۲۷۹.

۳ ـ همان مأخذ ـ ص ۲۸۰.

درک کینان بر این باور است که همکاری کردها با سالارالدوله در وفاداری آنها به شاهنشاه و مخالفت با تجدد ریشه داشت و همان گونه که قبایل کرد ترکیه با نوگرایی ترکهای جوان سر ناسازگاری داشتند در ایران نیز مشروطیت به شکل بدی به کردها معرفی شده‌بود.(۱)

شاهزاده سالارالدوله پس از ورود به خاک ایران و اشغال شهرهای سنندج، کرمانشاه و همدان، پس از کسب اطمینان از پشتیبانی گستردهٔ کردها و لرها از خود کوشید بیشتر به روسیه نزدیک شود زیرا احساس می‌کرد که ترکهای جوان پس از بازگذاشتن دست او در اقداماتش، انتظار دارند که وی از سپاهان ترک، که بلافاصله پس از آغاز بحران در طول مرزهای غربی ایران و مقابل کردستان و کرمانشاهان مستقر شده‌بودند، درخواست کمک کند. اما سالارالدوله به درخواستهای ترکها وقعی نگذاشت و از دعوت سپاهیان ترک به داخل خاک ایران خودداری کرد و حتی به‌گزارش دیپلماتهای روس «... از کردها خواست که مانع از ورود ترکها به خاک ایران شوند و در همان زمان از روسیه تقاضا کرد که از قدرت خود برای تخلیهٔ خاک ایران از سپاهیان ترک و خروج آنها از کردستان استفاده کند.(۲)»

به نظر می‌رسد که ترکهای جوان پس از ارائهٔ بعضی کمکها به شاهزاده سالارالدوله به خود اجازه دادند که در امور نواحی کردنشین دخالت گسترده‌ای را آغاز کنند تا جایی که سالارالدوله خود احساس کرد که تمامیت ارضی ایران به طور جدی از سوی ترکها مورد تهدید قرار گرفته‌است.

در نامهٔ اعتراضی سالارالدوله به سفیر دولت عثمانی در تاریخ ۲۰ محرم ۱۳۳۰ ه.ق آمده‌است:«... مسألهٔ رفتار شهبندر کردستان محمود مخلص، که از روز ورود به کردستان مملکت منظمی را بی‌نظم نموده به اموری که ابداً به او مربوط نیست مداخله نموده اهالی را به شهبندرخانه جلب کرده و باعث اختلال آن مملکت شده، عجبا در شهبندرخانه کنده و زنجیر و چوب و فلک راه انداخته، اظهارات حکومت محلیه را مجرا نداشته و به شخصه تشکیل حکومت مستقله که برخلاف قوانین مدنیت است داده‌اند ... هکذا، در اراضی متنازع فیهای دولتین علیتین عساکر عثمانی که موقتاً در آن جا هستند همه روزه در حدود اسباب زحمت طرفین را فراهم می‌آورند که بالمآل موجب دردسر دولتین علیتین است. هکذا، خوانین سقز که تا اردوی ساوه در رکاب بوده و در آن جا اسباب بی‌نظمی فراهم آورده و از سخط ما

---

۱ ـ کردها و کردستان، درک کینان، ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۲) ص ۱۱۳.

۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۲ ـ ص ۴۹۲.

ترسیده فرار نموده بودند بعد از ورود به سقز و بانه که ملک طلق دولت علیهٔ ایران است به صاحب منصب عسکری که در آن جا است متوسل شده، بیست و پنج نفر عسکر به سقز آورده‌اند و بدیهی است که این کار چقدر خلاف قانون بین‌الدول و مباین رسوم همسایگی است ...[۱]»

طغیان و سرکشی سالارالدوله نتیجه‌ای جز ویرانی، خونریزی، تضعیف دولت ایران و افزایش نفوذ بیگانگان در امور داخلی کشور به دنبال نداشت و مسلماً رؤسای کوتاه‌بین عشایر کرد در ایجاد این مصائب بیش از همه مقصر بودند چون نشان دادند که از نظر هواداران استبداد مادهٔ خام سیاسی‌ای تلقی شده‌اند که قابلیت جهت‌گیری به هر سمتی را داراست. کردستان بهای سنگینی برای اشتباهات عشایر پرداخت، زیرا بر اثر مسلح شدن آنها به سلاحهای تازه و مدرن امنیت از نواحی کردنشین رخت بربست و اقتصاد آنجا به حال فلج درآمد، به طوری که خشکسالی مخوف سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ هـ.ق موجب مرگ بسیاری از کردها شد.

در چنین شرایطی مشروطیت جاذبهٔ خود را از دست داد و معادل بی‌نظمی و انحطاط سیاسی و اجتماعی گردید و حکامی مثل ظفرالملک و سردار محیی که از سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ هـ.ق مسئول اداره کردستان بودند کاری بجز پیچیده‌تر کردن اوضاع انجام ندادند و چون اشراف و زمینداران بزرگ محلی حاضر به دادن هیچ گونه امتیازی به مردم نبودند در خشکسالی بزرگ پیش از جنگ اول جهانی بسیاری از کردها جان خود را از دست دادند، حال آن که انبارهای زمینداران بزرگ مملو از گندم بود ولی صاحبانشان از اطعام گرسنگان خودداری می‌ورزیدند.

درنتیجهٔ این اوضاع کردستان جنوبی دچار بحرانی همه جانبه شد که بروز جنگ جهانی آن را تشدید کرد و پیداست که در چنین شرایطی این ولایت نمی‌توانست به کانون ملی‌گرایی کردی تبدیل شود.

---

۱ ـ اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه) از ۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ هـ.ق ـ دکتر محمدرضا نصیری ـ ۴ جلد ـ جلد چهارم ـ سند شمارهٔ ۷۱ ـ صص ۱۶۵ ـ ۱۶۳.

بخش چهارم

جنگ جهانی اول و اثرات آن بر کردها

جنگ جهانی اول کردهای ایران و عثمانی را به جنب و جوش و تحرک سیاسی و نظامی وسیعی واداشت و فصل تازه‌ای در تاریخ نواحی کردنشین گشود ولی تأثیر آن بر سرنوشت کردهای عثمانی به مراتب بیشتر بود زیرا فضای سیاسی و اجتماعی ایران در آستانهٔ جنگ بزرگ شباهتی به اوضاع امپراتوری عثمانی نداشت. در آن کشور ترکهای جوان پس از سرکوب شورش هواداران سلطان در سال ۱۹۰۹ م.، بیش از پیش بر احساسات تورانیگری دامن می‌زدند و اتحاد سه گانه‌ای مرکب از انورپاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا تشکیل شد که عمدهٔ تلاش آن مصروف ایجاد امپراتوری توران بزرگ و نزدیکی به امپراتوری آلمان می‌شد و در راستای همین سیاست بود که اتحاد سه‌گانه، در سال ۱۹۱۴ م. مخفیانه پیمان نظامی با آلمان امضاء کرد.

به نوشتهٔ کندال اتحاد سه‌گانه به امید تسخیر توران خیال ساختهٔ خود، یعنی هر سرزمینی که ترکان در آن ساکن بودند، وارد جنگ شد و تحت پوشش جنگ «... دست به کشتار بیش از یک میلیون ارمنی و ۷۰۰/۰۰۰ کرد گشود.[۱]»

سازمانها و احزاب کرد به دلیل جوّ سرکوب و خفقان قادر نبودند مردم کرد را به عدم شرکت در جنگ وادار کنند، حتی برخی از ناسیونالیستهای کرد مانند عبدالقادر پسر شیخ عبیدالله که در آن هنگام رئیس سنای عثمانی بود ناچار به سود ترکهای جوان وارد جنگ شدند.

کندال دربارهٔ رویکرد کردهای عثمانی به مسألهٔ جنگ و فراخوان جهاد سلطان می‌نویسد:

«بیشترشان به ندای خلیفه پاسخ مثبت دادند اما بخشهایی از جمعیت، بویژه قبایل جنوب کردستان و ساکنان درسیم از مشارکت در جنگ سرباز زدند. شماری از قبایل شمال عملاً در کنار ارتش روسیه با عثمانی جنگیدند.[۲]»

اما تأثیر اعلان جهاد به وسیلهٔ سلطان که خلیفهٔ صوری مسلمانان بشمار می‌رفت، حمایت شیوخ و علمای کرد از آن و علاقهٔ جنگجویان عشایر به دستیابی

---

۱ ـ کردها ـ ص ۷۴.　　۲ ـ همان‌جا.

به غنائم جنگی و سلاحهای پیشرفته‌تر، کردها را خواه و ناخواه درگیر جنگ ساخت و به نوشتهٔ لازاریف سپاه حمیدیه و عشایر نزدیک به مرز روسیه اولین گروههای کردی بودند که حتی پیش از آغاز جنگ به کشتار اتباع روسیه و چپاول اموالشان دست زدند.(۱)

در ایران اما، اوضاع شکل دیگری داشت: از یک سو دولت مرکزی رسماً بی‌طرفی خود را اعلام داشته‌بود و جناحهای میانه‌رو و محافظه‌کار هم از آن حمایت می‌کردند. از سوی دیگر، گروههای تندرو و انقلابی خواهان شرکت ایران در جنگ بودند و اتحاد با آلمان و عثمانی را فرصتی تاریخی برای پایان دادن به حضور نامشروع دولتهای روسیه و انگلستان در کشور و دخالتهای ناروای آنان در امور خود می‌دانستند. هواداران این طرز فکر جریان مهاجرت را به راه انداختند.

علاقه به همکاری با آلمان از سالهای پیش از جنگ نیز، به موازات افزایش نفوذ آن کشور در عثمانی، در میان برخی از رجال ایران وجود داشت. به نوشتهٔ لازاریف «مرتضی قلی‌خان سردار ماکو که در آستانهٔ جنگ جهانی اول کاملاً از روسیه فاصله گرفته‌بود، در همان سال ۱۹۱۳ م به برلین رفته و در آنجا با کمک نایب‌السلطنهٔ ایران ناصرالملک که در آن هنگام در آلمان بود با مقامات آلمانی وارد مذاکره گردید.(۲)»

در ولایت کردستان برخی از شخصیتهای کرد مانند شیخ محمد مردوخ، عزالممالک اردلان و عباس خان سردار رشید با مهاجرین همراه شدند. مردوخ که از جملهٔ روحانیان بلند پایهٔ کردستان بود و در سال ۱۳۳۳ ه.ق برای اعتراض به شیوهٔ حکومت سردار محیی در کردستان به تهران رفته‌بود. پس از مذاکره با گروههای هوادار اتحاد با آلمان به آنها قول همکاری داد و عزالممالک نیز همراه با مهاجرین به قم رفت. مدت کوتاهی پس از این رویدادها عزالممالک در دولت موقت به پست وزارت فوائد عامه و تجارت دست یافت و شیخ محمد مردوخ هم در ۱۳۳۴ ه.ق در شهر سنندج روزنامهٔ ندای اتحاد را منتشر ساخت و همزمان با این تحولات عباس خان سردار رشید کردستانی به جمع‌آوری نیرو برای جنگ با روسها پرداخت.(۳)

از همان آغاز جنگ وجه تمایز موجود میان بخش کردنشین آذربایجان و ولایت کردستان خود را نشان داد: در کردستان جنوبی شرکت رؤسای عشایر و شخصیتهای ملی و مذهبی کرد در جنگ بزرگ هماهنگ با تحولات داخلی ایران و در راستای مسئولیت آنان نسبت به تمامیت ارضی و منافع ایران و در پاسخ به فراخوان

---

۱ ـ کێشه‌ی کورد ـ ج ۲ ـ ص ۵۵۷. ۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۵۶۰.

۳ ـ تاریخ کرد و کردستان یا تاریخ مردوخ ـ ج ۲ ـ ص ۳۲۶.

ملی‌گرایان طرفدار اتحاد با آلمان صورت گرفت، ولی در آذربایجان واکنش کردها نسبت به جنگ تا حدی تحت نظارت دولت عثمانی و حتی مستقل از عملیات نظامی سپاهیان آن دولت انجام گرفت، هر چند انگیزهٔ عشایر و ساکنان شهر ساوجبلاغ متفاوت از هم بود که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد.

اظهارات ویلهلم لیتن سرکنسول آلمان در تبریز در اثنای جنگ جهانی اول نشان می‌دهد که روسها اندکی پس از ورود عثمانی به جنگ بزرگ، چون از همکاری و اتحاد کردهای آذربایجان با عثمانیها اطمینان داشتند، حتی پیش از تحرکات نظامی کردها و عثمانیها شروع به بازداشت سران و بازرگانان کرد و اتباع عثمانی در شهر تبریز کردند.(۱)

دیپلمات روس و. ویدنسکی کمی پیش از شروع جنگ به وزارت خارجهٔ روسیه اطلاع داده بود که:«کارگزاران ترک در نواحی مرزی زیرنظر والی وان مخفیانه با بسیاری از کردان منطقهٔ ارومیه ارتباط ایجاد کرده و وعده دادند به آنها جنگ‌افزار و مهمات قابل توجهی تحویل دهند تا در جنگی که بی‌گمان با روسیه روی خواهد داد از ترکیه حمایت کنند.(۲)»

نیکیتین کنسول وقت روسیه در ارومیه نیز دربارهٔ دلیل اولیه ورود کردها به جنگ می‌نویسد:«تعرض قبایل کرد بیشتر به واسطهٔ اعلام جهادی بود که از طرف ترکها منتشر شده‌بود ... به واسطهٔ همین اعلام جهاد بود که کردها سر به شورش برداشته و در زمستان سال ۱۵ ـ ۱۹۱۴ مانند سیل به طرف فلات حاصلخیز ارومیه سرازیر شدند.(۳)» اما از نظر کسروی دلایل اصلی شرکت کردها در جنگ به رقابت و کینهٔ دیرینه میان آنان و مسیحیان، که اینک توسط روسها مسلح شده بودند و تمایل عشایر کرد به غارت و چپاول همسایگانشان بازمی‌گشت. وی در این باره می‌نویسد:«در پیرامون ارومی گذشته از داستان روس و عثمانی کردان و آسوریان مایهٔ گرفتاری دیگری بودند. کردان به تاخت و تاراج خو کرده همیشه چشم به راه فرصتی می‌نشستند که بیرون ریزند و هر آبادی که به جلوشان آمد تاراج کنند. آسوریان نیز که سالیان دراز زیردست میسیونرهای امریکا و فرانسه کینهٔ مسلمانان را در دل گرفته و پس از آمدن روسیان به ایران خود را به ایشان بسته بودند برای

۱ ـ خاطرات لیتن سرکنسول آلمان در تبریز در اثنای جنگ جهانی اول ـ ویلهلم لیتن ـ ترجمهٔ دکتر پرویز صدری (تهران، انتشارات ایرانشهر، ۱۳۶۸) ص ۶۳.

۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ م.س. لازاریف ـ ج ۲ ـ ص ۵۶۰.

۳ ـ ایرانی که من شناخته‌ام یا خاطرات ب. نیکیتین کنسول سابق روسیه در ایران ـ ترجمهٔ علی‌محمد فره‌وشی (تهران، انتشارات معرفت، ۱۳۲۹) صص ۲۳۲ و ۲۳۰.

رساندن هر گونه گزند و آسیب به ایرانیان آماده می‌ایستادند و این هنگام روسیان تفنگ و جنگ‌افزار به آنان داده بودند.[۱]»

ریچارد کاتم اهمیت اعلام جهاد را کمتر از نفرت کردها از حضور نظامیان روسی می‌داند و می‌نویسد:«با آن که کردهای ایران هدفهای خوبی برای تبلیغات ترکیه در جنگ جهانی اول بودند، ولی نفرتی که آنها از سال ۱۲۸۸ هش به دلیل اشغال آذربایجان از روسها به دل داشتند بیش از فرمان جهادی که سلطان عثمانی صادر کرد اهمیت داشت. از آن گذشته، دعوت ترکیهٔ عثمانی به حمله و غارت دهکده‌های ارمنی و آسوری‌نشین ترکیه (و نیز ایران) برای آنها بسیار جذاب بود.[۲]»

لیتن هم که در آستانهٔ حملهٔ کردها به تبریز در کنسولگری امریکا پناه جسته بود به این نکته اشاره دارد که همزمان با پیشروی سپاه ترک به سوی مرکز ولایت آذربایجان «... نگرانی عمیقی بین اتباع مسیحی در تبریز حکمفرما گردید. داستانهای وحشت‌انگیزی نیز درباره‌ی شقاوت کردها پخش می‌شد.[۳]»

در ماههای نخست جنگ شماری از روحانیان و مفتی‌های کردستان عثمانی به طور منظم وارد غرب آذربایجان می‌شدند و اهالی کرد آنجا را به جهاد و غزا در برابر مسیحیان کافر فرامی‌خواندند، حتی نایمان افسر آلمانی نامه‌ای از علمای شیعهٔ کربلا خطاب به کردهای سنی مذهب ارومیه آورده بود که در آن از کردها خواسته شده‌بود تفاوت و جدایی در مذهب را نادیده گرفته با شیعیان متحد شوند و دربرابر کافران بایستند.[۴] نایمان در تلاشهای خود از حمایت چند روحانی کرد و مساعدت کنسول عثمانی در ارومیه برخوردار شد. این شرایط درمجموع برای روسیه خطرناک و به اندازهٔ کافی زیانبخش بود، چون این کشور که پیش از جنگ اهمیتی به مسألهٔ کرد نمی‌داد و درخواستهای فعالان کرد عثمانی برای ایفای نقشی اساسی در سرنوشت کردها را پیوسته نادیده می‌گرفت اینک می‌دید که نیروی جنگی و احساسات کردها در خدمت عثمانی قرار گرفته‌است، از این رو به جبران مافات برآمده طرحی برای نزدیک شدن به کردها تهیه کرد.

لازاریف دربارهٔ این طرح می‌نویسد:«وزارت جنگ قفقاز (K.B.O) در اوائل جنگ ۲۵ هزار تفنگ و ۱۲ میلیون گلوله و ۲۰ تا ۲۵ هزار روبل برای به راه انداختن

---

۱ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ احمد کسروی ـ چاپ دهم (تهران ،امیرکبیر، ۱۳۷۱) ص ۵۵۹.

۲ ـ ناسیونالیسم در ایران ـ ریچارد کاتم ـ ص ۱۱۲.

۳ ـ خاطرات لیتن ـ ویلهلم لیتن ـ ص ۱۱۱.

۴ ـ کیشه‌ی کورد ـ م.س. لازاریف ـ ج ۲ ـ ص ۵۶۰.

شورش کردها و ارامنه و آشوریان اختصاص داد ... اسماعیل‌آقا شکاک، رئیس قبیلهٔ زرزا در ایران و شیخ عبدالقادر، عبدالرزاق بدرخان و دیگر رؤسای کرد عثمانی آمادگی خود را برای مشارکت در این طرح اعلام کردند.[۱]» نیکیتین نیز ضمن تأیید وجود چنین طرحی می‌نویسد:«نام پاره‌ای از رؤسای کرد که ما با آنها در این نواحی مذاکرات و بند و بستی کردیم به قرار زیر است: بدرخان بیگ و گرگین بیگ‌زاده دشت ـ باروخالو و تیمور آقای شکاک ـ عبدالله بیگ و بیگ‌زاده بنار ـ کریم‌خان و پیربک هرکی، سلیمان‌خان منصورالممالک زرزا اهل اشنو ـ حمزه سلمان مامش ـ رؤسای مکری در حوالی بوکان و علی‌خان پسر سردار مکری که ترکها او را کشتند.[۲]»

آشکار است که روسیه پیش از هر چیز می‌خواست از احساس دشمنانهٔ کردها نسبت به خود جلوگیری کند و هدف دوم سیاستمداران روس از اتحاد با کردها این بود که روسیه با کشانیدن جامعهٔ کرد به داخل حوزهٔ نفوذ سیاسی خود بتواند در پی شکست محتمل ترکها جای پای محکمی در تقسیمات عثمانی بعد از جنگ داشته‌باشد. کندال در این باره چنین می‌نویسد:«روسیه تزاری (در دوران جنگ) در عین حال که وعدهٔ ارسال کمکهای مادی وسیع به جنبش ملی کرد می‌داد عملاً برای الحاق کردستان به خود آماده می‌شد. روسها نیز مانند سایر قدرتهای استعماری نظیر بریتانیا و فرانسه که در کوششهای خود به منظور توسعه‌طلبی و استعمار از سرشناسان کرد و ترک و عرب و ارمنی استفاده می‌کردند، در پیشبرد منافع خود کردها را آلت دست قرار می‌دادند.[۳]»

اما بودند کردهایی که فتوای جهاد و اعلان جنگ را جدی تلقی نکردند و در برابر آن ایستادند، این مخالفتها ابتدا در کردستان عثمانی آغاز شد و بعد دامنهٔ آن به ایران هم رسید. نیکیتین در این مورد چنین می‌نویسد:

«سلیمان خان منصورالممالک عواقب اعمال کردهای ایرانی را در شرکت در جهاد استنباط کرده‌بود و تنها کسی بود که در موقع اقامت ترکها در این نواحی به سلماس نرفت ... مسأله جهاد به وسیلهٔ شیوخ و عوامل آنها خیلی زود در کردستان انتشار یافت. تنها یکی از شیوخ بنام شیخ باباکه در حوالی ساوجبلاغ زندگانی با زهد و تقوایی داشت و در نظر کردها محترم بود با این اعلان جهاد مخالفت می‌کرد و ترکها او را در زمستان ۱۶ ـ ۱۹۱۵ به واسطه نظریات خلاف جهاد و رأفتش نسبت به مسیحیان به دار آویختند. شیخ بابا این جهاد را منافی با مقررات اسلامی می‌دانست

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۵۶۸.

۲ ـ ایرانی که من شناخته‌ام ـ ب. نیکیتین ـ ص ۲۳۲.

۳ ـ کردها ـ گروهی از نویسندگان ـ ص ۷۴.

و نظر به نتایجی که در دنبال داشت تصویب نمی‌کرد.[۱]»

همچنین برخی از کردها نه تنها به اعلان جهاد بی‌تفاوت بودند، بلکه به اشغال خاک ایران و نقض بی‌طرفی آن از سوی دولت عثمانی نیز اعتراض داشتند، از آن جمله می‌توان به حاکم سابق ساوجبلاغ سیف‌السلطنه سردار مکری، محمدخان حاکم بانه، محمدحسین خان و سیف‌الدین خان سقزی اشاره کرد. دکتر کمال مظهر احمد در مورد واکنش سپاهیان ترک نسبت به کردهای مخالف عثمانی می‌نویسد: «ژاندارمهای ترک ناراضیان را بشدت سرکوب می‌کردند. برای نمونه تنها در یکی از نواحی کردستان ایران دو سردار مخالف خود محمدحسین‌خان و سیف‌الدین خان سقزی را به دار آویختند و برای ترسانیدن مردم آن ناحیه چند روزی اجساد آنها را همچنان بر روی دار نگاه داشتند.[۲]»

طرح روسها برای جلب توجه کردها بجایی نرسید و حتی عبدالقادر و سمکو نیز قول و قرارهای خود را نادیده گرفتند و به واحدهای روس حمله بردند. این حملات زمانی تشدید شد که ترکها جنگ‌افزار در اختیار خانهای کرد گذاشتند و روحانیان مُبلّغ جهاد را که در خدمت عثمانی بودند برای تحریک تعصبات مذهبی مردم کرد بسیج نمودند.

از خلال اسناد وزارتخانه‌های جنگ و خارجه روسیهٔ تزاری درمی‌یابیم که این روحانیان همیشه با نیروهای ترک همراه بوده و درحقیقت نقش رابطین سیاسی - معنوی میان دولت عثمانی و مسلمانان کرد را بازی می‌کردند، برای نمونه می‌توان به یکی از مهمترین آنها یعنی شیخ عبدالله جلال‌الدین اشاره کرد که سمت مسئول امور جنگی را هم بر عهده داشت و هم او بود که حکم جهاد سلطان را به کردهای شمالی اطلاع داد و به همراه آن ۲۵۰ صندوق سلاح و مهمات میان اهالی ساوجبلاغ مکری تقسیم کرد.[۳]

طی دو سال نخست جنگ تلاش مداوم روسیه برای برقراری تماس و احیاناً ایجاد اتحاد با عشایر کرد در اطراف دریاچهٔ ارومیه ادامه یافت ولی نتیجهٔ چشمگیری به دنبال نداشت. بازیل نیکیتین دربارهٔ اقدامات مأموران روس در این راستا می‌نویسد: «... به طوری که شنیدم در منطقهٔ عملیات ژنرال باراتف (فرماندهٔ قوای روس در خاک ایران) هم معاهداتی با کردها صورت گرفته ولی به نتیجهٔ مثبتی نرسید، ابداً اطمینان به قول و تعهدات آنها نبود ... خود من هم در ارومیه از این

۱ - ایرانی که من شناخته‌ام - صص ۲۳۳ و ۲۳۲.

۲ - کوردستان له ساڵه‌کانی شه‌ری یه‌که‌می جیهاندا - ص ۶۱.

۳ - کیشه‌ی کورد - ج ۲ - ص ۵۹۴.

اشتباهات برکنار نبودم اما همین که دریافتم که هر گونه قراردادی با کردها بی‌نتیجه است به مطالعه اوضاع کردستان و زبان کردی پرداختم.[۱]»

در پاسخ به این پرسش که چرا رؤسای کرد و روسها به توافق همه جانبه‌ای برای همکاری و تفاهم دست نیافتند باید گفت که شرایط عمومی آذربایجان و نفرت ترک و کرد از سیاستهای ناروا و تجاوزکارانهٔ روسها در سالهای مشروطیت و خشونت بیرون از اندازه‌ای که هزاران سالدات روس مستقر در منطقه نسبت به مردم بومی اعمال کرده‌بودند، زمینهٔ هر گونه همکاری میان کردها و روسیه را حتی پیش از جنگ از بین برده‌بود. اگر چه در سدهٔ نوزدهم بودند کردهایی که در جنگهای روسیه با امپراتوری عثمانی خدماتی به تزارها ارائه دادند که از آن جمله بایستی به هنگ سواره نظام کرد مرکب از ۴۰۰ سوار در جنگ ۱۸۲۹ میلادی با عثمانی، هنگهای سواره نظام قارص و ایروان در جنگ کریمه که اعضای آنها همگی کرد بودند ملیشیای کرد مرکب از ۱۳۰۰ سرباز در جنگ ۸ - ۱۸۷۷ م. با عثمانی و برخی ژنرالهای کرد مانند جعفرآقا و علی اشرف شمس‌الدینوف اشاره نمود.[۲] با درنظر گرفتن ابعاد مختلف قضیه می‌توان به این نتیجه رسید که اکثریت رؤسای جاه‌طلب عشایر در اطراف دریاچهٔ ارومیه بی‌میل نبودند با دولت روسیه سازش کنند و تنها مانع در این راه به مخالفت روحانیان کرد و ساکنان شهرهای کردنشین و نیز ترس از انتقام‌گیری سپاهیان ترک مربوط می‌شد. نکتهٔ حائز اهمیت در اینجا این است که همزمان با اوجگیری جنگ، افزایش فشار ترکهای جوان بر کردها برای سربازگیری و پیشروی سپاهیان روس در اراضی عثمانی در سال ۱۹۱۶ م. ناسیونالیستهای کرد عثمانی سازمانی سیاسی در آذربایجان تشکیل دادند که نمی‌توان آن را اولین حزب کردی در ایران دانست چون گردانندگان اصلی آن شیخ عبدالقادر پسر شیخ عبیدالله و نوادهٔ او سیدطه افندی و دیگر سران کرد تابع عثمانی بودند. سازمان مذکور بیشتر به یک حلقهٔ سیاسی کم‌تحرک شباهت داشت و عملکرد آن توأم با موفقیت نبود. نیکیتین دربارهٔ ناکامی این نهاد سیاسی که به نامهای جمعیت استخلاص کردستان و کمیتهٔ آزادی کردستان هم مشهور است می‌نویسد:«روزی در ارومیه یک نفر کرد به ملاقات من آمد که از طرف کمیتهٔ آزادی و استقلال کردستان مأموریت داشت و نامه‌ای هم از کمیته به من داد که مضمون آن آزادیخواهی و استقلال کردستان را می‌رساند و مطالبی برضد ترکها در آن نوشته بود و با این که رئیس کمیته از اشخاص

۱ - ایرانی که من شناخته‌ام - ص ۲۳۰.

۲ - کورد - مینۆرسکی - حمه سعید حمه کریم کرد وویه‌تی به کوردی (عێراق، زانکۆی سه لاحه دین، ۱۹۸۴) صص ۱۷۵ - ۱۷۴.

بانفوذ و مقتدر کرد بود مقاصد آنها به نتیجه‌ای نرسید.[۱]»

این رئیس مقتدر همان سیدطه افندی بود که نیکیتین در کتاب **کرد و کردستان** خود صریحاً از او نام می‌برد. لازاریف نیز به این مطلب اشاره کرده می‌نویسد:«در آغاز جنگ جهانی اول جمعیت «استخلاص کردستان» در ایران تشکیل شد. هدف عمدهٔ این سازمان اتحاد همهٔ نواحی کردنشین و ایجاد حکومتی کردی بود.[۲]» او هم مثل نیکیتین در ارزیابی خود اهمیت چندانی برای این حزب قائل نیست و دربارهٔ آن این گونه قضاوت می‌کند:«... اما این حزب از نظر عملکرد و تأثیر بر مردم کرد در سطحی نبود که محل اعتنا باشد.[۳]»

اما ورود کردها به جنگ از غرب آذربایجان آغاز شد چون در آنجا گروههایی از مجاهدان مشروطه‌خواه آذری که بر اثر فشار حاکم دست‌نشاندهٔ روسیه به عثمانی پناه برده‌بودند با درگیر شدن مرزداران روسیه و عثمانی از مرز گذشته و به همراه کردها به واحدهای روس حمله بردند. کسروی در این مورد می‌نویسد:«در آذربایجان چنان که گفتیم جنگ از دو جا آغاز شد که یکی از مرز بازرگان و از سوی ارومی و دیگری از مرز بانه و از سوی ساوجبلاغ بود و در هر دو جا پیشگام، مجاهدان ایران و کردان بودند و سپاهیان عثمانی از پشت سر رسیدند.[۴]»

از نوشته‌های کنسول وقت آلمان لیتن نیز چنین استنباط می‌شود که بخش اعظم نیروهای تحت فرمان مختار بیگ شمخال فرماندهٔ عثمانیها که در هشتم ژانویه ۱۹۱۵ تبریز را اشغال کرد، کردهایی بودند که لباسهای سنتی خود را به تن داشتند و شمار اندکی از اعراب و ترکها آنان را همراهی کردند.[۵] مردم تبریز هدایایی به جنگجویان کرد تقدیم کردند و حفاظت از کنسولگری آلمان به کردها سپرده‌شد. دیپلمات آلمانی که سخت تحت تأثیر هیئت برازندهٔ جنگاوران کرد قرار گرفته‌بود، دربارهٔ آنان چنین نظر داده است:«این سران کرد مردان باشکوهی بودند که اگر کسی برای نخستین بار یکی از آنان را می‌دید، احساس می‌کرد که شاهانه بودن از سر و پای آنان می‌بارد. آنان برخلاف معمول مشرق زمین به چشم انسان چشم می‌دوزند و مردانه دست شخص را می‌فشارند. کردها باید از کاردوش‌های کهن باشند که گزنفون شرح آنها را داده است. آیا اینان همان نژاد والایی نیستند که در کوههای کردستان

---

۱ ـ ایرانی که من شناخته‌ام ـ ب. نیکیتین ـ ص ۲۳۰.

۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ م.س. لازاریف ـ ج ۱ ـ ص ۲۲۵.

۳ ـ همانجا.

۴ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ سیداحمد کسروی ـ ص ۶۰۰.

۵ ـ خاطرات لیتن ـ ویلهلم لیتن ـ صص ۱۱۸ ـ ۱۱۶.

مسکن گزیده‌اند؟ ... من هیچ وقت دیگر چنان زیباییهای مردانه‌ای راکه با هم جمع شده‌باشند، ندیدم. مشاهده‌ی آنان در آن روز در زیر عکس قیصر، این احساس را در من برانگیخت که آنان دارای اصالت خون و نژاد هستند. اعضای بدن آنان ظریف، ساق پا لاغر، بازوان قوی، چشمان صاف، قد بلند، رک‌گو و دارای دلی پر از شهامت، تمام این ویژگیها را آنان دارا بودند.[۱]» وی اذعان دارد که عشایر کرد هیچ گاه اقدامی در جهت چپاول و غارت اموال اهالی تبریز انجام ندادند.

حضور پیروزمندانهٔ کردها در تبریز چندان طول نکشید و در اواخر ماه ژانویه ۱۹۱۵ عقب‌نشینی آنها به سوی میاندوآب و ساوجبلاغ آغاز شد. لیتن که در این عقب‌نشینی همراه افسران ترک و کردها بوده‌است ضمن تشریح اوضاع و ارائهٔ مطالب جالبی دربارهٔ خاندان قاضی‌ها، گناه شکست را متوجه عثمانیها دانسته و از سازماندهی نارسا و فقدان سلاح و مهمات و تدارکات ناکافی و ضعف نیروها انتقاد می‌کند و شکاف و اختلاف عقیده میان میرزا فتاح قاضی و دیگر کردها با افسران عثمانی در مورد چگونگی ادامهٔ جنگ از دید او پنهان نمانده است.[۲] عثمانی‌ها مایل به ترک کامل منطقه، و کردها خواستار تشکیل یک خط مقاومت در میاندوآب بودند و گذشته از آن در مورد تقسیم سلاح نیز میان عثمانی‌ها و کردها اختلاف‌نظر شدیدی بروز کرده‌بود، به طوری که در مهاباد افسران ارشد ترک مثل حلمی بیگ و فوزی بیگ مورد حمله کردها واقع شدند و نه تنها سلاحهای شخصی‌شان را از دست دادند بلکه مجبور شدند مقادیر زیادی تفنگ و مهمات را نیز میان عشایر مختلف به طور مساوی تقسیم کنند.

این شرایط مؤید قضاوت نیکیتین است که در خاطرات خود آورده است:«اساس روابط ترک و کرد در هنگام جنگ استحکامی نداشت و اشخاص فهمیده به آن اعتمادی نداشتند...[۳]»

ایستادگی دلیرانهٔ کردها در برابر دشمن بدون کمک جدی عثمانیها تا سال ۱۹۱۶ ادامه یافت. سپس قزاقهای سیبریایی معروف به دراگن (Dragon)# هشت هزار تن از سکنهٔ مهاباد و همهٔ ساکنان اشنویه را قتل عام کردند و به نوشته دکتر کمال مظهر احمد رهبر مقاومت میرزا فتاح قاضی که «... جوانی و پیری خود را در راه خدمت به مردم آن ناحیه صرف کرد و به همین خاطر دشمنان مردم کرد به خونش تشنه بودند

---

۱ ـ همان مأخذ ـ صص ۱۱۸ ـ ۱۱۷.
۲ ـ همان مأخذ ـ صص ۱۴۸ ـ ۱۴۰.
۳ ـ ایرانی که من شناخته‌ام ـ ب. نیکیتین ـ صص ۲۳۴ ـ ۲۳۳.

- DRAGON

... تا آخرین گلوله جنگید و بعد از سنگرش بیرون آمد و به دشمن گفت اکنون می‌توانید از روی جسد من و پسرم عبور کنید و شهرم را اشغال نمایید، هفده گلوله به سینه او اصابت کرده‌بود.[۱]»

میرزا فتاح قاضی با باقی ماندن در کنار مردمش و ایستادگی در برابر دشمن تا آخرین قطرهٔ خونش موقعیت خاندان قاضی‌ها را در اذهان کردها بیش از پیش تحکیم و تثبیت کرد. سالداتها و قزاقهای روس در پایان جنگ خانهٔ قاضی فتاح، بازار شهر مهاباد و کتابخانهٔ سیف‌القضات مهابادی، شاعر و روحانی خویشاوند قاضی فتاح را، که دارای بیش از هشت هزار جلد کتب خطی و نفیس بود به آتش کشیدند.

به جرأت می‌توان گفت که دلیرانه‌ترین مقاومتهای مردم ایران در برابر روسها و انگلیسیها طی جنگ اول در اقدامات کردها و تنگستانیها خلاصه می‌شود.

اما تحول عمدهٔ ناشی از جنگ در کردستان شمالی به افزایش نقش خاندان قاضیهای مهاباد در امور سیاسی منطقه مربوط می‌شود. پس از شکست روسها در آغاز سال ۱۹۱۵ از نیروهای مشترک کرد و ترک، با صلاحدید افسران ترک و بخاطر نفوذ قاضی‌ها در میان مردم، حکومت شهرهای میاندوآب و مهاباد به ترتیب به میرزا فتاح و عموزاده‌اش قاضی علی واگذار شد و اموری همچون سازماندهی مقاومت دربرابر دشمن، ادارهٔ مردم و انجام مسئولیتهای حکومتی، ایفای نقش رابط میان عثمانی و جنگاوران کرد به اعضای این خانواده سپرده شد. خاندان قاضی‌ها در اوائل سدهٔ بیستم عمدتاً روحانیان و شهرنشینانی با علایق ملکی متوسط در دهات اطراف مهاباد بودند که فعالیتهای روشنفکرانه‌شان آنان را جزء طبقهٔ متوسط و مترقی شهرنشین قرار می‌داد. سهم گستردهٔ اعضای این خاندان در ادارهٔ منطقه زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم رؤسای بزرگ عشایر مثل سمکو، قرنی آغامامش و علی‌خان دهبوکری، در همان هنگام با احتساب طایفه‌های متحدشان هرکدام بین دو تا پنج هزار جنگجو در اختیار داشتند ولی نقش سیاسی آنها در مقایسه با قاضی‌ها بسیار ناچیز بوده‌است.

بررسی عملکرد قاضی‌ها چندین نکتهٔ دارای اهمیت دربارهٔ تاریخ کردهای شمالی را برای ما روشن می‌سازد که اعم آنها عبارتند از:

۱ ـ توسعهٔ سیاسی مهاباد در اوائل سدهٔ بیستم از طریق پرورش طبقهٔ متوسط شهرنشینی آغاز شد که خواستار دخالت هر چه بیشتر در امور سیاسی بود و تا حدّی

---

۱ ـ کوردستان له ساڵه‌کانی شه‌ری یه‌که‌می جیهاندا ـ دوکتور که‌مال مه‌زهه‌ر ئه‌حمه‌د ـ ص ۶۳.

که شرایط اجازه می‌داد در چهارچوب دستاوردهای خاندان قاضی‌ها طی جنگ تأمین گردید.

۲ ـ قاضی‌ها با بدست گرفتن حکومت شهرهای میاندوآب و مهاباد اولین گام را در جهت تغییر موازنهٔ قدرت میان عشایر و شهرنشینان کردستان شمالی و حذف برتری سنتی رؤسای عشایر برداشتند، امری که تحقق نهایی آن درنتیجهٔ عملکرد حکومت رضا شاه و تأسیس نهادهایی مثل کوملهٔ ژ ـ ک و حزب دموکرات و جمهوری مهاباد شکل کاملاً جدّی به خود گرفت.

۳ ـ در نواحی کردنشین ایران برخلاف کردستان عثمانی، جنگ جهانی اول ناسیونالیسم قبیله‌ای را ایجاد یا تقویت نکرد ولی موقعیت سیاسی ـ اجتماعی روحانیان کرد، بویژه در کردستان شمالی، را بیش از پیش تحکیم بخشید. افزایش نقش قاضیها و شیخ محمد مردوخ در مسائل زمان جنگ نمونهٔ بارز این امر است.

۴ ـ اطاعت ساکنان مهاباد و کردهای ناحیهٔ مکریان از قاضیها شالوده‌ای معنوی برای نفوذ آنان طی دهه‌های بعد در میان کردهای شمالی و مشخصاً مهاباد بوجود آورد که عملکرد سنجیده و بجای چندین عضو مؤثر و فرهنگی دیگر از این خانواده همچون سیف‌القضات و قاضی محمد آن را به طور روزافزونی تثبت نمود.

۵ ـ کردهای آذربایجان و مخصوصاً قاضیها، در پیکار خود بر ضد روسها از نظر روحی به شکلی مستقل از ایران و حتی عثمانی عمل می‌کردند و در طول جنگ نه تنها هیچ گونه زمینه‌ای برای وفاق و همکاری میان کرد و آذری بوجود نیامد، بلکه به نوشتهٔ شاهد ماجرا لیتن بعضی از دسته‌جات مسلح آذری و عمدتاً متحدان سابق حاکم طرفدار استبداد، صمدخان شجاع‌الدوله، «برای خودشیرینی» در برابر روسها به مؤخرهٔ سپاهیان کرد و ترک حمله می‌بردند و به همین دلیل افراد میرزا فتاح قاضی پیش از عقب‌نشینی از میاندوآب دارالحکومه آن را به آتش کشیدند.[1] درحقیقت مشروطه خواهان حقیقی آذری از صحنهٔ سیاست ناپدید شده‌بودند. این گونه رویدادها باعث می‌شد که کردها خود را بیش از پیش تنها و جدای از آذریها احساس کنند و درمجموع شکاف قدیمی میان کرد و آذری درنتیجهٔ جنگ عمیق‌تر گردید.

لیتن کنسول آلمان دربارهٔ ملاقات خود با قاضیها و موضوع مذاکره در شهر مهاباد می‌نویسد که در دارالحکومهٔ شهر با بزرگان کرد آشنا شده است و این که «آنان عبارت بودند از قاضی علی حاکم ساوجبلاغ و پسرعموی قاضی فتاح، قاضی علی برادر قاضی فتاح، امام جمعه پسرعموی قاضی فتاح و غیره ... قاضی علی امام جمعه به

---

۱ ـ خاطرات لیتن ـ ویلهلم لیتن ـ صص ۱۴۵ ـ ۱۴۳.

ملاقات من آمد و به من گفت که برادرش میرزا جوادخان قاضی، ساکن برلین، شارلوتنبورگ، خیابان مومزن، شمارهٔ ۴۷(۱) است، دبیر سفارت ایران در برلین می‌باشد و از من جداً تقاضا داشت که برای او نامه‌ای را با خود ببرم. موافقت کردم ... او با من از خواسته‌های کردها سخن گفت و تقاضا داشت که با برادرش آن تقاضا را به دولت آلمان ارائه دهیم.[۱]» وی حتی از وجود علاقهٔ عشایر کرد به ایجاد رابطهٔ مستقیم با آلمان نیز خبر می‌دهد و می‌افزاید:«... پسر حاجی ایلخانی از سرکردگان کرد که بیش از پنج هزار سوار در اختیار داشت نزد من آمد و سلام پدر خود را به من رسانده و گفت که آماده است اگر بتواند تحت‌الحمایه‌ی آلمان* قرار گیرد، سمت مأمورکنسولگری و طرف اعتماد دولت آلمان در ساوجبلاغ گردد و کلیه‌ی افراد قبیله خود (قبیلهٔ معروف دموکری) را تحت اختیار دولت و مقامات آلمانی قرار دهد...[۲]»

به این ترتیب مردم مکریان تحت رهبری قاضی فتاح که به نوشتهٔ لیتن «... افتخار داشتن مقام سرکردگی کردها و حکومت و معتمد بودن نزد ترکها را در شخص خود متمرکز کرده بود و از قدرت نامحدودی از ساوجبلاغ گرفته تا میاندوآب برخوردار بود.[۳]» برای اولین بار به شکلی غیررسمی ادارهٔ امور نواحی کردنشین را برای مدتی، هر چند کوتاه، خود بدست گرفتند و این رویداد به عنوان تجربه‌ای سیاسی، در درازمدت توقعاتی را در میان کردهای شمالی دامن زد و تبعاتی جدّی به دنبال داشت.

تحول دیگر منبعث از جنگ بزرگ به حذف اقتدار خاندان مکری مربوط می‌شود. این خاندان به مثابهٔ تنها نیروی سیاسی کرد موافق با دولت مرکزی در منطقهٔ مکریان که در سراسر سالهای اقتدار سلسلهٔ قاجار با صداقت و جدیت کامل به ایران خدمت کرده‌بود، با اعدام محمدحسین خان سیف‌السلطنه سردار مکری و پسرش علی‌خان به وسیلهٔ عثمانیها از بین رفت. سیف‌السلطنه پیش از بروز جنگ بزرگ روابط نزدیکی با الکساندر کنسول روس در مهاباد برقرار کرده‌بود و گویا به همین دلیل موقعیت خود را در منطقه تثبیت نموده، کوشید سقز را هم به قلمرو خود اضافه کند و مدتی هم در این امر توفیق یافت.[۴]

مطمئناً خانواده‌های قاضی‌ها و سران عشایر مکریان، کوتاه شدن دست اعقاب

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۱۴۶.

۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۱۴۷.

۳ ـ همان ـ ص ۱۴۲.

۴ ـ خاطرات من ـ عبدالله ناهید ـ صص ۴۶ ـ ۳۰.

عزیزخان را از قدرت با رضایت کامل نظاره کرده‌اند و پیداست که این رویداد میدان را برای آنان خالی کرده‌است.

و سرانجام پیامد مهم دیگر جنگ جهانی اول در کردستان شمالی عبارت است از پناهندگی و تمرکز نستوریهای تابع امپراتوری عثمانی در اثنای جنگ در شهر ارومیه و نواحی اطراف آن. به تدریج شمار این مسیحیان در منطقه رو به افزایش گذاشت و از سال ۱۹۱۶ به بعد سران آنها با تکیه بر کمکهای مالی و نظامی روسیه ضمن تشکیل ارتشی حرفه‌ای، به فکر تجزیهٔ آذربایجان و تأسیس یک جمهوری مستقل افتادند و در این میان عشیرهٔ شکاک را هم به همکاری با خود فراخواندند. عملکرد این تجزیه‌طلبان احساسات گریز از مرکز را در میان کردها و بویژه در عشیرهٔ شکاک دامن زد و موجب خلق رویدادهایی شد که تأثیر آن در شورش سمکو دارای اهمیت بود و در فصل بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

اما در ولایت کردستان سپاهیان روس در جمادی الثانی سال ۱۳۳۴ هـ.ق شهر سنندج را اشغال کردند و ژنرال باراتف فرماندهٔ قوای متجاوز رؤسای عشایر را در ده «دادانه» گردآورد و شورای اتحاد عشایری را تشکیل داد. روسیه ترجیح می‌داد که کردهای جنوبی را با خود همراه کند و یا دست کم از بی‌طرفی آنان اطمینان یابد. شیخ محمد مردوخ می‌گوید که ترکها در واکنش به این اقدام روسیه به کمک شیخ محمود برزنجی یکی از رؤسای متنفذ سلیمانیه و با حضور کنسول خود در سنندج در منزل محمودخان کانی سانانی در اورامان اتحادیهٔ عشایری جدیدی از کردها تشکیل دادند.(۱)

این نخستین تحرک سیاسی شیخ محمود در میان کردهای ایران بود و بعید نیست که پایه و اساس همکاری میان او و رؤسای اورامان یعنی جعفر سلطان لهونی و محمودخان کانی سانانی در همین سالهای جنگ ریخته شده باشد. دولت عثمانی مایل بود که در ولایت کردستان تنها با کردها سر و کار داشته باشد از این رو تا آنجا که می‌توانست مانع از استقرار قدرت و نفوذ دولت موقت در این ولایت می‌شد. به همین دلیل هنگامی که نظام‌السلطنهٔ مافی رئیس هیئت دولت موقت، مشیرالسلطنه را به حکومت کردستان منصوب کرد، سردار رشید کردستانی که بتازگی بیجار را از روسها پس گرفته بود از این خبر نگران شد و به نوشتهٔ مردوخ چاپاری به همدان نزد علی احسان پاشا فرماندهٔ نیروهای ترک فرستاد و به این انتصاب اعتراض کرد و از نظام‌السلطنه شکایت نمود، درنتیجه مشیرالسلطنه پس از ورود به سنندج در هفتم

---

۱ ـ تاریخ کرد و کردستان یا تاریخ مردوخ ـ ج ۲ ـ ص ۳۲۸.

صفر ۱۳۳۵ ه.ق دریافت که تأثیری در ادارهٔ امور ندارد، بویژه این که ورود سه هزار نفر عسگر عثمانی با دوازده عرادهٔ توپ به شهر موجب ناتوانی بیشتر او گردید.[۱]

بنابراین به دلیل فشار عثمانیها و اصرار کردها سرانجام سردار رشید به حکومت کردستان گمارده شد. شیخ محمد مردوخ این انتصاب را ناشی از اقدامات خود و حاج عزالممالک اردلان می‌داند و می‌نویسد:«چون دیدم که در اوضاع عشایری خصوصاً اردوکشی اجانب هم ضمیمه شده‌باشد، فکل و کراوات قادر بر حکومت نخواهدبود، عده و تفنگ می‌تواند عرض‌اندام نماید. لذا به عزم ترمیم کار سردار رشید و اعادهٔ او رهسپار کرمانشاه شدم، آقای نظام‌السلطنه را از کماکیف وضعیات مستحضر نمودم. آقای حاج عزالممالک خزانه‌دار دولت کرمانشاه هم که با سردار خویشی داشت قبلاً برای اصلاح کار سردار در کار بود. بالاخره سردار به کرمانشاه احضار شده ... سلخ ربیع‌الاول حکم حکومت کردستان برای سردار صادر و مشیرالسلطنه معزول شد.[۲]»

اما حاج عزالممالک اردلان که در دولت موقت وزیر فوائد عامه و تجارت بود در خاطرات خود به این نکته اشاره می‌کند که او مایل بود عمویش حاج سردار مکرم‌الملک حاکم کردستان شود نه سردار رشید، ولی دولت موقت او را انتخاب کرد و به خواست یکی از اعضای خود اهمیت نداد.[۳] این رویداد نشان داد که کردهای جنوبی ضمن حفظ وفاداری و علاقهٔ خود به ایران مایل بودند امور کردستان بدست شخصیتهای محلی کرد اداره شود و در این میان از حمایت ترکها هم برخوردار شدند، چون دولت عثمانی می‌خواست در نواحی سنی‌نشین با مسئولان سنی سر و کار داشته باشد و از سوی دیگر مایل بود دولت موقت را تضعیف نموده و آن را تحت‌الشعاع سیاستهای خود قرار دهد.

عزالممالک اردلان جزء مهاجران بود و خدمات چشمگیری به دولت موقت نمود. او امور مالی دولت موقت را سامان داد و توانست با استفاده از نفوذ خود در منطقهٔ کردستان، نظامیان فوج ظفر (فوج کردستان در زمان قاجار) را در مدت کوتاهی گردآوری و روانهٔ کرمانشاه نماید. او در مهاجرت به عثمانی با ناسیونالیستهای کرد آنجا برخورد داشته‌است و در این باره می‌نویسد:«در اسلامبول

---

۱ ـ تاریخ کرد و کردستان ـ ج ۲ ـ ص ۳۳۲.

۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۳۳۳.

۳ ـ اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین‌المللی اول یا خاطره‌های آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه) و آقای امان‌الله اردلان (حاج عزالممالک)، چاپ اول (تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۳۲) ص ۹۲.

کردهای تبعهٔ عثمانی اجاق کردی (به ترکی کرد اجاقی) در مقابل ترک اجاقی تشکیل داده بودند و به وسیلهٔ آقای احتشام السلطنه سفیر کبیر از من دعوت کردند که داخل جرگه و تشکیلات آنها بشوم، من گفتم اگر یک ماده به مرام‌نامهٔ خود اضافه می‌کنند که آنچه از منطقهٔ کردنشین عثمانی است باید ضمیمهٔ ایران بشود با تشکیلات موافقت کرده وارد اجاق کردی می‌شوم والا عنوان استقلال کرد موضوع ندارد زیرا کردها از نژاد پاک ایرانی هستند و هر قسمت که سابقاً به جهاتی و در اثر جنگها از ایران مجزا و ضمیمهٔ خاک دیگران شده باید به وطن اصلی خود برگردد و جزء لاینفک ایران بشود و چون (کردهای عثمانی) پیشنهاد من را قبول نکردند من هم داخل تشکیلات آنها نشدم.[(۱)]»

این برخورد یکی از اشراف و بزرگان ولایت کردستان، در روزهای ناتوانی ایران، با مسأله استقلال نواحی کردنشین و تشکیل کردستان بزرگ، نشانهٔ علاقهٔ شدید کردهای جنوبی به ایران و تمامیت ارضی آن است و تأییدی بر این مدعاست که کردهای ایران در این دوره کاملاً جذب ناسیونالیسم مدرن ایرانی، که دستاورد مشروطیت بود، شده‌بودند و با نثار جان خود آن را پاس می‌داشتند. در این دوره احساسات قوم‌گرایانهٔ کردی در کردستان ایران وجود نداشت و از نظر کردها همهٔ اقوام ساکن در کشور، ایرانی به شمار می‌آمدند. در ماه شوال ۱۳۳۵ ه‍.ق کمیتهٔ مجازات توسط یکی از اعضای کرد خود بنام بهادرالسلطنهٔ بانه‌ای،* که پیشتر رئیس نظمیهٔ شهر سنندج در دوران حکومت سردار محیی بود، نامه‌ای به همراهٔ سه اعلامیه کمیته برای شیخ محمد مردوخ فرستاد و از او خواست شعبهٔ کردستان کمیتهٔ مجازات را زیر نظر خود تشکیل دهد، اما شیخ با این پیشنهاد مخالفت کرد زیرا زمینه‌ای برای رشد کمیته در کردستان سراغ نداشت و عملکرد آن را بی‌نتیجه می‌دانست.[(۲)]

این امر نشان داد که کردها فعالانه در امور سیاسی ایران مشارکت می‌کنند و برای منافع کشور خود اهمیت زیادی قائل هستند. اما روسها پس از شکست عثمانی دوباره کوشیدند کردها را در داخل اتحادیه‌هایی متحد ساخته و آنان را در خدمت خود قرار دهند. عبدالله ناهید از کردهای طایفهٔ فیض‌الله بیگی سقز که در دوران جنگ اقدامات روسها را از نزدیک شاهد بوده‌است می‌گوید: «روسها به گردآوری آذوقه و بی‌طرفی کردها در جنگ اهمیت زیادی می‌دادند و به همین منظور ژنرال نظراف

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۱۱۱.

* ـ حاج زمان‌خان بانه‌ای معروف به بهادرالسلطنه.

۲ ـ تاریخ کرد و کردستان یا تاریخ مردوخ ـ ص ۳۳۷ ـ ج ۲.

فرماندهٔ قوای روس کوشید این امر را با گردآوری همهٔ خوانین کرد در منطقه سقز و بوکان به آنان تفهیم کند ولی نتیجهٔ مطلوبی بدست نیاورد.[۱]» همچنین برای شهر سقز حاکمی بنام حاجی وهاب خان از سوی روسها انتخاب شد که به همراه برادرش جلال‌السلطنه آذوقه مورد نیاز آنان را تأمین می‌کرد. پس از تصویب طرح سایکس ـ پیکو که بر پایهٔ آن سرنوشت سرزمینهای امپراتوری عثمانی و آیندهٔ اقوام ارمنی، ترک، کرد و عرب (البته با توجه به منافع سه کشور روسیه، فرانسه و انگلستان) مشخص شده‌بود، تبلیغات روسها در سال ۱۹۱۷ برای جذب کردها شدت بیشتری به خود گرفت.

روسها با توجه به اشغال عراق به وسیلهٔ نیروهای انگلیسی می‌خواستند غرب ایران را از نفوذ انگلیسیها حفظ کنند، از این رو می‌کوشیدند کردها را هر چه بیشتر به خود نزدیک سازند. لازاریف در این باره می‌نویسد زاخارچنکو افسر سیاسی ارتش روسیه در اوائل سال ۱۹۱۷ با رؤسای کرد در کردستان و کرمانشاه دیدار کرد و کوشید با متقاعد ساختن رؤسای عشایر، آنان را به همکاری با دولت روسیه وادار سازد، در حالی که در همان زمان مینورسکی به وزارت خارجه روسیه توصیه کرده‌بود به کردهای ایرانی وعدهٔ خودمختاری داده شود، امری که مورد پسند وزیر خارجه آن کشور قرار گرفت.[۲] در ماه ژوئن همان سال پیمان‌نامهٔ دوستی روسیه و رؤسای عشایر با حضور آنان زاخارچنکو و نمایندهٔ ژنرال باراتف فرماندهٔ کل نیروهای روسیه در ایران امضاء شد. سردار رشید یکی از امضاءکنندگان این پیمان‌نامه بود و کردهای اورامان، مریوان و کرمانشاه تعهد کردند آذوقهٔ ارتش روسیه را فراهم سازند.[۳] اما کردها بزودی مواد پیمان‌نامه را زیرپا گذاشتند و به واحدهای روس حمله بردند. نظامیان روس در تهران خواستار قلع و قمع کردها بودند، اما وزارت خارجهٔ روسیه مخالف این امر بود و به گفتهٔ گولنیشف کنسول روسیه در ماکو بهتر آن بود که به کردها نان و آب داده‌می‌شد، زیرا این سیاست تازه بیشتر نتیجه‌بخش بود و بر وجههٔ روسیه می‌افزود.[۴] بدینسان سیاست استعماری روسیهٔ تزاری در رام کردن کردها و تحریک آنان بر ضد دولت مرکزی ایران بی‌نتیجه ماند و باز نیاز به استفاده از زور بر ضد آنان احساس شد.

---

۱ ـ خاطرات من ـ عبدالله ناهید ـ ص ۷۱.

۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۲ ـ صص ۶۵۷ ـ ۶۵۶.

۳ ـ همان مأخذ ـ ص ۶۵۷.

۴ ـ همان مأخذ ـ ص ۶۶۰.

نتیجه گیری

نواحی کردنشین آذربایجان پس از سرکوب قیام شیخ عبیدالله آرام بود. نبود یک رهبری مذهبی قوی، فقدان اتحادیهٔ منسجمی از عشایر و بذل توجه دولت مرکزی به اوضاع این نواحی در دههٔ پایانی سدهٔ نوزدهم از طریق بکارگرفتن حاکمان کرد در ساوجبلاغ مکری عامل پیدایش ثبات و آرامش در منطقه بود. در این دوران اختلاف مرزی ایران و عثمانی هنوز حل نشده‌بود و باب‌عالی با توجه به ضعف روزافزون دولت ایران سعی داشت بخشهایی از خاک همسایه خود را جدا کند و چون مخالفتهای روسیه تحقق این امر را از طریق نظامی غیرممکن ساخته‌بود مقامات ترک معمولاً دست به تحریک عشایر کرد در آذربایجان می‌زدند. در ولایت کردستان زمینه مناسبی برای مقاصد ترکها وجود نداشت و این واقعیت نشانگر تمایز کردستان شمالی از کردستان جنوبی در این دوره است.

اما اقدامات دولت عثمانی برای تهییج عشایر کرد عبارت بود از:

۱ ـ جذب عشایر ناراضی از دولت ایران و کوچاندن آنها به داخل قلمرو عثمانی در نزدیکی مرز.

۲ ـ تجهیز عشایر ناراضی با سلاح و پول برای حمله به روستائیان اسکان یافتهٔ آذری در نوار مرزی.

۳ ـ اعطای پول و اسلحه به عشایر کرد در داخل خاک ایران.

۴ ـ استفاده از عشایر ناراضی کرد ایران برای سرکوب عشایر متمرّد کرد در داخل خاک عثمانی.

۵ ـ تبلیغات سیاسی و مذهبی گستردهٔ دیپلماتهای عثمانی در میان رؤسای عشایر و روحانیون کرد آذربایجان.

۶ ـ تجاوزات نظامی در اراضی ایران با استفاده از سپاه حمیدیه که به دلیل کرد بودن پرسنل آن، عشایر منطقه براحتی با آن همکاری می‌کردند.

این سیاست عثمانیها کردهای آذربایجان را در یک حالت تنش همیشگی با تبریز و دولت مرکزی نگاه می‌داشت و مسلح شدن عشایر کرد به موازات تضعیف دولت قاجار و هرج و مرج و جنگهای داخلی ناشی از مشروطیت، توان بالقوهٔ گرایشهای

گریز از مرکز را بوجود آورد و بعدها بروز جنگ جهانی اول این حالت را تشدید کرد. اما در باره مشروطیت و رویکرد کردها به آن باید گفت تنها ولایت کردستان به ندای مشروطه طلبان پاسخ مثبت داد که آن هم چندان چشمگیر نبود. ولی نکته بسیار مهم در ارزیابی رویکرد کردها به مشروطیت این است که کردهای ایران برخلاف کردهای عثمانی به خدمت ناسیونالیسم ایرانی در آمدند و پدیده‌ای به اسم ناسیونالیسم کرد در اینجا بوجود نیامد، به عبارت دیگر حکومت قاجار توانست به‌رغم ضعف مفرط خود وحدت ملی ایران را همچنان حفظ نماید. کمکهای عشایر کرد به سالارالدوله از انگیزه‌هایی مانند کسب قدرت بیشتر، سهیم شدن در غنائم جنگی، و احیاناً ضدیت با افکار تازه سرچشمه می‌گرفت. اما ناسیونالیسم کرد که در دههٔ نخست سدهٔ بیستم در عثمانی بوجود آمده بود نتوانست توجه کردهای ایرانی را به خود جلب کند. جنگ جهانی اول موجب تشدید اندیشه‌های استقلال طلبانه کردهای عثمانی شد ولی در ایران بازتابی از این دست نداشت. مسلح شدن عشایر کرد در طی جنگ و ناتوان شدن دولت ایران زمینه را برای رشد تمایلات گریز از مرکز زمینداران بزرگ فراهم ساخت که بارزترین نمونه آن شورش سمکو است. چنین تمایلاتی تحت تاثیر توسعه طلبی و رقابتهای زمین‌داران و ضدیتشان با شعار مرکزیت‌گرای انقلاب مشروطیت شکل گرفته بود و انگیزه‌های ملی‌گرای کردی هنوز در آن نقشی نداشت. پیامد دیگر جنگ بزرگ عمیق‌تر شدن تمایز میان کردستان شمالی از کردستان جنوبی به شمار می‌آورد.

فصل سوم

شــورش سمــکو

درآمد

فصل سوم به تشریح و بررسی قیام عشیرهٔ شکاک به ریاست اسماعیل آقا شکاک معروف به سمکو اختصاص یافته است و در آن قتل جعفرآقا شکاک، چگونگی به قدرت رسیدن سمکو، تأثیرات جنگ جهانی اول بر اقدامات او، تجزیه‌طلبی مسیحیان در ارومیه، منطقه‌گرایی شیخ محمد خیابانی و اثرات آن بر کردهای آذربایجان، غارت و اشغال شهرها و روستاهای اطراف دریاچه ارومیه توسط عشایر کرد، ناامنی، فلج شدن اقتصاد و کشتارهای پیاپی و پیامدهای ناشی از آن، تلاشهای ملی‌گرایان کرد عراق و ترکیه برای تعمیم قیام سمکو به نواحی کردنشین آن کشورها و بهره‌برداری سیاسی ترکیه و انگلستان از کردها از جمله مطالبی است که مورد بررسی قرار خواهدگرفت. در این بخش نشان داده‌می‌شود که قیام سمکو ماهیتی کاملاً فئودالی داشته و در چهارچوب قبیله‌گری (Tribalisme) صورت گرفته‌است.

بخش یکم

زمینه‌های قیام سمکو

ـ عشیرهٔ شکاک در دوران قاجار

ایل شکاک یکی از ایلهای بزرگ کرد است که خاستگاه و قلمرو اولیه آن آسیای صغیر و نواحی خاوری امپراتوری عثمانی بوده‌است طایفه‌های گوناگون این ایل همزمان با حکومت قراقویونلوها در شرق آناتولی در سدهٔ نهم هجری تا آغاز پایگیری دولت صفوی در سده دهم هجری، بتدریج به سوی ایران کوچ کرده‌اند.

طایفه‌های شکاک پس از ورود به آذربایجان در نواحی هشترود، گرمرود، سراب و قوریچای، از سلسله کوههای سهند گرفته تا میانه اسکان یافتند و بعدها در دوران شاه‌عباس گروههایی از آنها برای مقابله با تاخت و تاز ازبکان به مناطق مختلف خراسان و از جمله به قوچان کوچانده شدند.(۱)

آن دسته از طایفه‌های عشیرهٔ شکاک که به میان شیعیان و آذریها فرستاده شدند زبان ترکی و مذهب تشیع را اختیار کردند، ولی شمار اندکی از آنان که در نواحی نزدیک به مرز عثمانی یعنی منطقهٔ جنوبی ماکو، چهریق، سومای و برادوست، قطور، سلماس و نواحی دیگر سکونت گزیدند هم زبان کردی و هم مذهب (شکاکها استثنائاً حنفی مذهب هستند) خود را حفظ کردند ـ پیدا است که این امر از زندگی در میان کردهای هم زبان و هم مذهب ناشی می‌گردید.

عشیرهٔ شکاک در زمان صفویه، افشار و زندیه کاملاً به ایران وفادار بود و در طی شورش کردان مکری و جنگ معروف قلعهٔ «دمدم» جانب حکومت صفوی و شاه عباس را رها نکرد.(۲)

اما در دوران قاجار، عشیرهٔ شکاک با استفاده از ضعف ایران در جنگهای ده ساله با روسیه تزاری آرام‌آرام به سوی عصیان و نافرمانی گام برداشت. از این پس شاهد درگیری شکاکها با طایفه‌های کرد و آذری و نافرمانی آنها از دولت قاجار هستیم.

---

۱ ـ حرکت تاریخی کرد به خراسان ـ کلیم‌الله توحدی (مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹) صص ۸ و ۷.

۲ ـ تاریخ افشار ـ میرزا رشید ادیب‌الشعرا ـ به تصحیح پرویز شهریار افشار ـ محمود رامیان (تبریز شورای مرکزی جشن ملی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی آذربایجان غربی، ۱۳۴۶) صص ۳۶ ـ ۲۵.

اولین شورش قابل توجه ایل شکاک به سرکشی اسماعیل‌آقا شکفتی سرخیل آن عشیره مربوط می‌شود که در سال ۱۲۲۲ هق و در بحبوحهٔ جنگ ایران و روس روی داد.

اسماعیل آقا بر فرازکوه بناب نازلو قلعه‌ای مستحکم ساخت و کوشید بر مناطق اطراف خود تسلط یابد. افراد او بعضی روستاهای اطراف قلعهٔ بناب نازلو را غارت کردند و سرانجام بیگلربیگی افشار در ارومیه بنام حسینقلی‌خان موجبات قتل وی را فراهم ساخت.(۱) آن‌گونه که از نوشته‌های مؤلف تاریخ افشار برمی‌آید، اسماعیل‌آقا بخاطر خدمات درخشانی که در جنگ با روسیه به عباس میرزا نایب‌السلطنه کرده بود و تحت توجه فتحعلیشاه قرارگرفته و یکی از دخترانش را به همسری پسر بزرگ عسگرخان افشار درآورده‌بود، هدف سوءظن و حسادت بیگلربیگی و دیگر خوانین افشار بود و سرانجام قربانی رقابتهای محلی میان عشایر آذری و کرد شد.

نکته مهم در این میان این است که عشیرهٔ شکاک معمولاً روش خاص خود را برای برخورد با دولت قاجار دنبال می‌کرد و هرگز دیده‌نشد که در جنگهای طولانی اتحادیهٔ بلباس یعنی عشایر منگور، مامش، زرزا، هرکی، پیران و بگزاده با نیروهای دولتی دخالت کند. شورش دوم طوایف شکاک در سال ۱۲۷۴ هق به ریاست علی‌آقا شکفتی که سرخیل عشیره بود روی داد. گرچه مؤلف تاریخ افشار طبق معمول خان کرد را محکوم به عصیان، غارت اموال تاجران در منطقهٔ قوشچی و قولنجی و عدم پرداخت مالیات سومای می‌سازد، اما پیداست که درگیری او با دولت ناشی از رقابتش با بیوک‌خان سرهنگ بوده که اصرار داشت درآمد قریهٔ هوسین در سومای را خود ضبط کند.(۲)

به هر حال علی‌آقا طی جنگهایی که روی داد اسیر و زندانی گردید و در سال ۱۲۹۷ هق آزاد شده و از تهران به آذربایجان بازگشت. علی‌آقا «دیوانیان عظام را از متابعت ایل خود و رساندن مالیات دیوان اطمینان و اسناد داده سرخیل ایل گردیده و به صومای و برادوست معاودت نمود.(۳)» اما او دوباره سر به شورش برداشت و این بار آن چنان عشیرهٔ شکاک سرکوب شد که نتوانست در قیام شیخ عبیدالله نقش مؤثری ایفاء نماید. پس از علی‌آقا ریاست و سرخیلی عشیرهٔ شکاک به محمدآقا پدر سمکو رسید. دوران ریاست او بر طوایف شکاک بانافرمانی، عدم پرداخت مالیات، شرارت و غارتگری و روابط مشکوک این عشیره با دولت عثمانی مشخص می‌شود.

---

۱ ـ همان ماخذ ـ صص ۳۷۰ ـ ۳۶۶ ۲ـ همان ماخذ ـ ص ۴۷۸.

۳ ـ همان ـ ص ۴۹۷.

در اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی و آغاز سدهٔ بیستم تحول عمده‌ای در آذربایجان به وقوع پیوست که درنتیجهٔ آن ساختارهای ایلی و نظام عشیره‌ای در میان ایلات آذری تا حد زیادی از بین رفت و بیشتر اعضای ایلات دنبلی، افشار، ماکوئی و غیره در دهات اطراف آذربایجان اسکان یافتند، ولی در مقابل عشایر جلالی، میلان، دهبوکری و اتحادیهٔ بلباس همچنان نظام سابق ایلی را حفظ کردند و درنتیجهٔ توازن قوای سیاسی و نظامی پیشین میان عشایر آذری و کرد که بیشتر از غلبهٔ آذریها ناشی می‌شد از بین رفت. تقارن این تحول اجتماعی و اقتصادی با ضعف نظامی و سیاسی دولت قاجار، افزایش نفوذ روسیه در آذربایجان و تهدیدات روزافزون عثمانی موجب قدرت گرفتن عشایر کرد و مقدمهٔ نافرمانی آنان از دولت مرکزی شد. پیش از این سرکشی‌های عشایر کرد به وسیله ایلات آذری و بدون دخالت تهران و حتی تبریز خنثی می‌شد، ولی بتدریج این حالت از میان رفت و ایلات کرد آذربایجان کم‌کم در مقابل دولت مرکزی قرارگرفتند که اوج آن را در شورش سمکو می‌بینیم. در همین دوره است که دولت عثمانی شروع به بهره‌برداری از ایلات کرد و تحریک آنان بر ضد منافع ایران می‌نماید. کسروی دربارهٔ عشیرهٔ شکاک در تاریخ مشروطه ایران آورده‌است:«سران اینان هر وقت فرصت دیدندی با دولت نافرمانی کردندی و به تاخت و تاراج برخاستندی. در این زمانها(۱۳۲۳ - ۱۳۱۰ هق)، از چند سال باز، محمدآقا، سران ایل و پسرش جعفرآقا نافرمانی می‌کردند و از تاخت و تاز باز نمی‌ایستادند[۱].»

نیکولاس نیز بر پایه مشاهدات خود از رفتار شکاکها در سال ۱۹۰۸ با مسیحیان و غارت آنها در درهٔ آلباغ شکوه کرده و می‌نویسد:«شکاکها مخصوصاً به شکل رذیلانه‌ای از طریق تاراجگری گذران کرده و گاهی هم به دامداری می‌پرداختند. رؤسای شکاک دهاتی را در تملک داشتند که به یمن نیروی کارکردهای اسکان یافته به مالکانشان سود می‌رساندند. این کردان اسکان یافته سابقاً بی‌آزار بودند، اما پس از ارتباط با شکاکها، از آنان دزدی و غارتگری آموختند[۲].»

بر پایه گزارش کمیسیون تعیین حدود سرحدات در تاریخ ۱۳۱۸ هق شرارت محمدآقا در چهریق در این سال ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. میرزا موسی‌خان رئیس کمیسیون تعیین حدود به دولت پیشنهاد کرد که دو تن از پسران او را به عنوان

---

۱ - تاریخ مشروطه ایران، سیداحمد کسروی (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۶) چاپ ۱۳ - ص ۱۴۳.

2 - La Revue du monde Musulman, 2em année n°5, mai.1908, les Kudes Persans et L'invasion Ottomane, Nicolas. A. L. M, P 12.

گروگان در دربار نگه دارند تا وادار به سکوت شود.(۱) در گزارش دیگری از همین فرد به تلاش محمدآقا و پسرانش برای تسلط کامل بر دهات چهریق که بالغ بر شصت قریه می‌شده‌اند اشاره رفته است و از جمله در آن آمده است که:«... پنجاه و سه پارچه از قرای مذکوره به واسطهٔ حسن تدبیر و ادارهٔ شکاکها مصداق آیهٔ کریمهٔ «و جعلنا عالیها و سافلها» شده است و اهالی این هفت ده باید از عهدهٔ مالیات دیوانی و عوارض و ترتیب تجملات و مخارج فوق‌العادهٔ محمدآقا و جعفر پسرش برآیند ...(۲)»

رئیس کمیسیون سرحدات سپس به اختلاف میان جعفرآقا با پدر و سایر برادرانش اشاره می‌کند و می‌نویسد:« جعفر علناً پدر و برادرانش را به تهدید قتل می‌ترساند.(۳)» جعفرآقا در این هنگام با جدیت تمام می‌کوشید تا قدرت را در عشیره بدست بگیرد و پدرش را از دخالت در امور طوایف و منطقه دور نگاه دارد، به همین دلیل با شاهزاده امامقلی میرزا حاکم ارومیه رابطهٔ نزدیکی برقرار کرد و همزمان به عثمانی هم نزدیک شد. ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول از روابط نزدیک جعفرآقا با جواد بیگ قائم‌مقام قضاء حمیدیه خبر می‌دهد و به دولت توصیه می‌کند که عشیرهٔ شکاک را سرکوب نماید(۴). از مجموعهٔ این گزارشها بر می‌آید که فقدان اراده سیاسی و نیروی کافی در تهران و کارشکنی‌های عثمانی مانع از آرام ساختن شکاکها بوسیلهٔ دولت شده است. از این گذشته شکاکها همیشه می‌توانسته‌اند در میان کارگزاران دولت در تبریز و ارومیه کسانی را بخرند، چنانچه در سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا طرح قتل محمدآقا ریخته شد ولی او پیشدستی کرده به اصطبل شاه در تبریز پناهنده گردید و «اولیاء دولت ابد مدت علیّه بقای او را در چهریق تصویب نمودند.(۵)»

به این ترتیب عشیرهٔ شکاک رفته رفته دارای آن چنان اقتدار سیاسی و نظامی چشمگیری شد که امنیت مناطق مرزی را در آستانهٔ مشروطیت با مخاطرات جدّی روبرو ساخت، به نحوی که دولت ایران صلاح نمی‌دید با آن وارد جنگ شود.

---

۱ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی (تهران، انتشارات وزارت خارجه، ۷۰ ـ ۱۳۶۹) ج ۴ ـ صص ۴ ـ ۴۶۲.

۲ ـ همان ماخذ ـ سند شمارهٔ ۷۸۵ ـ صص ۴۸۲ ـ ۴۸۱.

۳ ـ همان ـ همان صفحات.

۴ ـ همان مأخذ ـ سند شماره ۷۶۶ ـ صص ۴۲۶ ـ ۴۲۵.

۵ ـ همان مأخذ ـ سند شماره ۷۸۱ ـ ص ۴۶۳.

ـ قتل جعفرآقا و پیامدهای آن

در فاصلهٔ سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۳ هـق بر اثر منازعات درون عشیره‌ای شخصیت قدرتمندی در میان ایل شکاک ظهور کرد که همان جعفرآقا پسر بزرگ محمدآقا بود. او در حالی که پدرش هنوز زنده بود و بر خلاف عرف طایفه‌های گوناگون شکاک که رئیس خود را از طریق شورائی و به شیوهٔ انتخابی از میان تیرهٔ عبدوئی و طایفهٔ پیساقا بر می‌گزیدند، خود را بزور رئیس عشیره خواند. به قدرت رسیدن جعفر آقا بر شدت تجاوزات شکاکها نسبت به همسایگانشان افزود و به موازات آن قدرت نظامی اعضای این عشیره بیشتر شد. تسلط جعفرآقا بر ناحیهٔ مرزی ایران و عثمانی، روسها را متوجه اهمیت او ساخته بود، به همین دلیل در سال ۱۸۸۹ م. او را به همراه عبدالرزاق بدرخان و سیدطه نوادهٔ شیخ عبیدالله به روسیه دعوت کردند و پس از اعطای هدایائی به آنان، ترتیبی داده شد تا با تزار نیکلای دوم ملاقات کنند.(۱)

صحت این خبر دانسته نیست و مینورسکی و لازاریف به آن اشاره نکرده‌اند و احتمالاً ایگلتون با توجه به اظهارات کردها و ادعای اطرافیان جعفرآقا و سیدطه از این خبر یاد کرده‌است. مینورسکی که جعفرآقا را پیش از کشته شدنش در تبریز دیده بود، می‌نویسد دولت ایران برای مهار جعفرآقا او را مرزدار ایران در بخشی از سرحدّات خود با عثمانی قرار داد اما خان کرد پس از مدت کوتاهی دوباره دست به غارت ثروتمندان منطقه زد.(۲)

مینورسکی می‌افزاید که جعفرآقا بازرگانان و ثروتمندان منطقه را چپاول می‌کرد و از غنائم خود به فقرا می‌داد، به همین دلیل در میان مردم فقیر دارای محبوبیت بود، اما صرف نظر از وجهه‌ای که این خان کرد پس از مرگش یافته بود (مینورسکی پنج سال بعد از مرگ جعفرآقا با اعضای قبیله او و مردم زادگاهش گفتگو کرده‌است)، این حقیقت که او امنیت منطقه را مختل ساخته و دولت را دچار هراس نموده بود، نشان می‌دهد که دلایل جدّی و مهمی، دست کم از نظر دولت، برای کنترل او و به هر نحو ممکن وجود داشته‌است.(۳)

به هرحال به دستور محمدعلی میرزا ولیعهد که در آن زمان یعنی در سال ۱۲۸۴ هـش در تهران بسر می‌برد، حاکم تبریز نظام‌السلطنه مافی به لطایف‌الحیل

1 - The Kurdish Republic of 1946 - William Eagleton JR(London , oxford university press, 1963)P7.

۲ ـ کورد ـ مینورسکی ـ حمه سعید حمه کریم کرد وویه تی به کوردی (صلاح‌الدین، چاپخانه‌ی زانکوی صلاح‌الدین، ۱۹۸۴) صص ۱۴۱ ـ ۱۴۰.

۳ ـ همان مأخذ ـ همان صفحات.

جعفرآقا را به تبریز کشانید. در سال ۱۳۲۳ هق به دلیل درگیری میان ساکنان ترک و ارمنی قفقاز، روابط ارامنه و اهالی تبریز تیره شده‌بود و شهر در حالتی بحرانی بسر می‌برد. نظام‌السلطنه ظاهراً برای حفظ نظم از سر ایل شکاک در خواست کمک کرد و برای جلب اطمینان او قرآنی را مهر کرده و به نزد خان فرستاد. کمی بعد جعفرآقا در مقر حکومتی تبریز به قتل رسید. عثمانیها بلافاصله از این اشتباه دولت ایران استفاده کرده و عشیره شکاک را به خدمت منافع خود درآوردند. ارفع‌الدوله سفیر وقت ایران در استانبول دربارهٔ بهره‌برداری دولت عثمانی از این رویداد می‌نویسد محمدآقا پس از مرگ پسرش به استانبول آمد و طی دیداری با سلطان در کاخ یلدیز خواستار آن شد که دولت عثمانی عشیره شکاک را برای انتقام‌گیری از دولت ایران یاری دهد و ترکها هم درمقابل به او منصب پاشایی و مقادیری پول و سلاح اعطاء کردند.(۱)

ارفع‌الدوله و کسروی هر دو مدعی‌اند که بر اثر اعتراضات دولت ایران ترکها منصب پاشایی را از محمدآقا پس گرفتند و از ارائه کمک به او منصرف شدند.(۲) اما لازاریف با تکیه بر اسناد وزارت خارجه روسیه، ضمن تأیید دیدار محمدآقا با سلطان در استانبول نشان می‌دهد که ترکها نه تنها از کمک به او دست برنداشتند، بلکه با شتاب روانه مرزش ساختند و او «شروع به تبلیغ برای عثمانی نمود و افرادش توانستند رؤسای عشایر مامش و منگور را با پول بخرند و آنان را به پذیرش خلافت سلطان عثمانی وادار نمایند.(۳)»

بدین‌سان سوء سیاست حکومت قاجار در قتل جعفرآقا هم زمینه را برای دخالت نظامی سپاهیان ترک در غرب آذربایجان به سال ۱۲۸۶ هش فراهم کرد و هم عشایر عمدهٔ اتحادیه بلباس یعنی منگور و مامش و نیز طایفه‌های شکاک را هر چه بیشتر در خدمت سیاست و منافع عثمانی قرارداد. یکی از پیامدهای منفی قتل جعفرآقا جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی کردها بود، آنان گمان می‌کردند که قربانی دشمنی شیعیان (و یا به قول کردها عجمها) با اهل سنت شده‌اند و طبعاً این احساس در آنها ایجاد می‌شد که مورد قهر و غضب فارسها و آذریها قرار گرفته‌اند. پرواضح است که این طرز تفکر تنها در میان کردهای آذربایجان مصداق داشت و مسبوق به سابقه بود

---

۱ ـ ایران دیروز با خاطرات پرنس ارفع‌الدوله ـ رضا ارفع (ارفع‌الدوله) (تهران، چاپخانه وزارت فرهنگ، ۱۳۴۵) صص ۴۳۴ ـ ۴۳۳.

۲ ـ تاریخ مشروطه ـ سیداحمد کسروی ـ ج ۱۳ ـ صص ۱۴۵ ـ ۱۴۳ و خاطرات ارفع‌الدوله ص ۴۳۵.

۳ ـ کیشه‌ی کورد (۱۸۹۰ ـ ۱۹۱۷) ـ م. س. لازاریف ـ دوکتور کاووس قه فتان له رووسی کردوویه‌تی به کوردی (به غدا، مطبعه الجاحظ، ۱۹۸۹) دوبه‌ش ـ به شی یه که م ـ ص ۲۰۳.

ولی در استان کردستان به دلیل مجاورت کردهای سنی مذهب با کردهای شیعه چنین حالتی وجود نداشت. نیکیتین با ذکر چامه‌ای کردی* که در آن برای جعفرآقا مرثیه سرایی شده‌است، واکنش شکاکها را به قتل خان کرد نشان می‌دهد. در این چامه آمده‌است:« مرض طاعون در سیران است که امیدوارم به خانه شاهزاده ولیعهد ایران بیفتد او نامه‌ای برای پدر گلزار (دختر جعفرآقا) نوشت به این عبارت:«بیا به نزد من» از آن جا که او سال گذشته و سال پیش از آن نیز برای خود نیمه سلطانی بود، آن سال در خاک عجمستان ماند، ای آقای جوان تو... خاری هستی در چشم دشمن، تو پاشای واقعی بیابان هستی ... در تبریز لعنتی جشن و شادی برقرار است و مژده به سادات کربلا هم داده‌اند.(۱)»

و شاید مهمترین نتیجه قتل سر ایل شکاک، ایجاد بهانه برای سمکو بود که به خونخواهی برادرش قیام کرده و به مدت بیش از دو دهه غرب آذربایجان را به آشوب بکشاند. البته رفتار سمکو در سالهای بعد نشان داد که او مرگ جعفرآقا را تنها به بهانه‌ای برای بسط قدرت شخصی خود تبدیل کرده بود و پس از این که طغیان به اوج خود رسید، این بهانه هم به دست فراموشی سپرده شد. از آنجا که جعفرآقا در میان کردها وجههٔ سیاسی خاصی نداشت و به دلیل قرار گرفتنش در راس هرم ساختار عشیره‌ای نمی‌توان ارتباطی میان او با شهرنشینان و روستائیان اسکان یافتهٔ کرد متصور شد، با اطمینان کامل می‌توان گفت که بازتاب سیاسی مرگ او، جدای از تأثیرات مذهبی‌ای که می‌توانست به طور عام بر ذهن همهٔ کردهای آذربایجان برجای بگذارد تنها محدود به عناصر قبیله‌ای می‌شد. قدر مسلم، از این پس ایلات کرد از دولت قاجار دورتر شده به همدیگر نزدیکتر شدند و بعدها ناتوانی کامل دولت در نتیجهٔ ناامنی ناشی ازمشروطیت و جنگ بزرگ موجب پیدایش اتحادیه‌های بزرگی از عشایر کرد شد که رهبری قویترین آنها بر عهده سمکو بود.

-ورود سمکو به صحنه سیاسی آذربایجان

پس از مرگ جعفرآقا تا مدت زیادی عشیره شکاک در مرز عثمانی بسر برد و محمدآقا نیز درگذشت. در نتیجه اسماعیل‌آقا پسر دوم او که در میان کردها به سمکو مشهور بود به ریاست عشیره رسید. شکاکها در طول سالهای ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ هش ناظر درگیری میان مشروطه‌خواهان و هواداران استبداد بودند و درضمن کمکهایی به عثمانیها می‌کردند، برای نمونه در تجاوز سپاهیان عثمانی به منطقهٔ «وزنه» در سال

* ـ در کردی لاووژ.

۱ ـ کرد و کردستان ـ واسیلی نیکتین ـ ترجمهٔ محمد قاضی(تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۶) صص ۵۴۸ ـ ۵۴۷.

۱۹۰۷ بجز هشت گردان ترک و هفت گردان حمیدیه که از موصل اعزام شده‌بودند عشیره‌های شکاک، پیران و بگزاده هم شرکت داشتند.[۱]

اما عشیرهٔ شکاک نمی‌خواست که فقط به عثمانیها متکی باشد و پیشتر پیشنهاد سلطان عثمانی مبنی بر پذیرش تابعیت عثمانی و اقامت در خاک آن کشور را رد کرده‌بود.[۲] با به قدرت رسیدن محمدعلیشاه شرایط تازه‌ای بر سرتاسر کشور بویژه آذربایجان حاکم شد که نتیجهٔ دشمنی هواداران شاه یا استبداد با مشروطیت بود و امحاء دستاوردهای انقلاب و بنیانگذاری دوباره نظام استبدادی را نوید می‌داد. عناصری مانند عین‌الدوله، اتابک، اقبال‌السلطنه ماکویی و دیگران که استقرار حکومت قانون و پیدایش پارلمان را موافق منافع و اقتدار سیاسی خود نمی‌یافتند، کم‌کم به دستور شاه، و هر یک به شیوهٔ خاص خود، کمر به نابودی تشکیلات و کانونهای آزادیخواهان بستند.

اقبال‌السلطنه برای نابودی مشروطه‌خواهان ماکو و خوی از عشایر کرد جلالی، میلان و حیدرانلو کمک خواست که به یاری آنان شهر ماکو را در جمادی‌الاول ۱۳۲۵ هق تصرف نموده آماده حمله به آزادیخواهان خوی شد. کردهای متحد با سردار ماکو دست به غارت نواحی اطراف شهر خوی زدند و اولین نیروی اعزامی از طرف انجمن آن شهر را در ماه رجب ۱۳۲۵ هق درهم شکستند. کسروی نشان می‌دهد که سردار ماکو به توصیهٔ اتابک به سرکوب مخالفان برخاسته‌بود.[۳] در این درگیریها عشیرهٔ شکاک شرکت نموده و اوضاع را از نزدیک زیر نظر داشت. سرانجام پس از یک رشته درگیریهای پراکنده جنگ اصلی میان مجاهدان خوی و سردار ماکو در تاریخ ۴ شعبان ۱۳۲۵ هق در قریهٔ سُکمن‌آباد روی داد. مؤلف تاریخ خوی خبر از دخالت و شرکت سمکو در این جنگ می‌دهد و می‌نویسد:

«اسماعیل‌آقا در گرماگرم جنگ سُکمن‌آباد بدون اطلاع و اجازهٔ قبلی با سیصد سوار وارد معرکهٔ کارزار شد و سپاهیان ماکو و کردان با معاضدت و پشتیبانی او و لشکریانش نیرو گرفتند و مجاهدان را شکست دادند. سردار برای جبران این نیکی که اسماعیل‌آقا به او کرده‌بود محال قطور را در اختیار او قرارداد، ولی اسماعیل‌آقا پس از اقامت در قطور باز آرام نمی‌نشست و دهات اطراف خوی را غارت می‌کرد.[۴]»

---

۱ - کیشه‌ی کورد - لازاریف - ج ۱ - صص ۲۰۳ - ۲۰۲.

۲ - همان مأخذ - همان صفحات.

۳ - تاریخ مشروطهٔ ایران - سید احمد کسروی - ص ۴۲۸.

۴ - تاریخ خوی - مهدی آقاسی (تبریز، انتشارات موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۰) صص ۳۱۳ و ۳۱۲.

انجمن تبریز که از رویدادهای خوی نگران شده‌بود هیئتی شش نفره را به منطقه فرستاد تا میان سردار و آزادیخواهان تفاهم ایجاد کند. در مصالحه نامه‌ای که به امضای طرفین جنگ رسید، سردار ماکو تعهد کرد که کردها را از تخریب کشتزارها و چپاول روستاها بازدارد، همچنین به دلیل آن که دولت نیروی کافی برای سرکوب سمکو نداشت «با صلاحدید هیئت شش نفری قرار شد از او استمالت کنند و به این ترتیب رضایت او را جلب نمایند و بدین منظور حکومت قطور را رسماً به او تفویض کردند به این شرط که دیگر از غارت و تاراج خوی دست بردارد و اموالی که به غارت برده‌بود به صاحبانش بازگرداند و اقبال‌السلطنه تعهد او را در این مورد تضمین نماید و به این نحو اسماعیل‌آقا درنتیجهٔ شرارت خود حکومت قطور را به دست آورد.[۱]»

این رویداد نشان داد که سمکو از ترکیب نیروهای منطقه بخوبی آگاه است و با موقع‌شناسی خود طرفی را که می‌تواند بیشترین بازده را برای او داشته‌باشد انتخاب کرده‌است. قطور مهمترین منطقهٔ استراتژیک در طول مرز ایران و عثمانی و روسیه در آذربایجان بشمار می‌رفت و درحقیقت کلید منطقه محسوب می‌شد و به همین خاطر پس از تسلط سمکو بر این بخش از مرز ترکها به او پیشنهاد کردند که تابعیت عثمانی را بپذیرد.[۲]

اهمیت سوق‌الجیشی قطور برای روسیه آنقدر جدی و درخور توجه بود که آن کشور در همهٔ پیمانهای سیاسی خود با عثمانی و بریتانیا از حاکمیت ایران بر این ناحیه دفاع کرد و البته در این میان منافع خود را جستجو می‌نمود. به همین دلیل در پیمان سان‌استفانو که در فوریه ۱۸۷۸ م. منعقد شد و نیز در معاهده‌های روسیه و بریتانیا که در سال ۱۸۷۸ م. در لندن به امضاء رسید و بند شصتم پیمان برلین، بروشنی تصریح شده‌بود که قطور بخشی از خاک ایران است.[۳] جنگ شُکمن‌آباد سه دستاورد عمده برای سمکو به ارمغان آورد:«نخست دستیابی به قطور، دوم بدست آوردن حاکمیت رسمی این منطقه با تایید دولت ایران، سوم افزایش ارج و ورج او در چشم روسها و عثمانیها به طور همزمان. عثمانی از سال ۱۳۲۵ هـ‌ق که سمکو به حکومت قطور رسید، پیوسته سعی داشت که آن ناحیه را به چنگ آورد، اما نکتهٔ حائز اهمیت در این میان این است که واکنش سرایل شکاک نسبت به پیشنهادات عثمانی مبنی بر پذیرش تابعیت آن کشور در ازای برخورداری دائم از

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ص ۳۱۳.
۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ لازاریف ـ ج ۱ ـ ص ۲۸۸.
۳ ـ همانجا.

حاکمیت بر قطور و معافیت از پرداخت مالیات، همیشه منفی بود و به همین دلیل در سال ۱۹۱۲ م/ ۱۲۹۰ هش به چریکوف کنسول روسیه در ارومیه اعلام کرد که «همواره همراه و خدمتگزار راستین و قانونی ایران باقی خواهد ماند و مایل نیست که بنا به درخواست ترکها با آنان پیمانی ببندد.[۱]»

سمکو در این سالها دژ مستحکمی در چهریق بنا کرد که برای مدتها مقر اصلی و نشستگاه او بود. از ارزیابی رفتار سمکو و بی‌اعتنای‌اش نسبت به فراخوانهای عثمانیها در این سالها به نکته‌ای اساسی می‌رسیم که ما را در شناخت اهداف و ماهیت حقیقی سرکشیهایش یاری می‌دهد. سمکو خواستار کسب قدرت در منطقهٔ سکونت خود بود و هرگز درصدد تجزیهٔ کردستان و کسب خودمختاری برای کردها برنیامد، او هرگز تابعیت دولت ایران را انکار نکرد و همیشه خود را مرزدار ایران می‌دانست. اکنون این پرسش پیش می‌آید که اگر چنین است پس چرا سمکو پس از جنگ بزرگ می‌کوشید منطقهٔ نفوذ خود را گسترش دهد و چگونه به قتل و غارت سکنهٔ آذربایجان از کرد گرفته تا آذری دست می‌یازید؟ پاسخ این است که اوضاع آذربایجان پس از جنگ اول به کلی با زمانی که سمکو پا به عرصهٔ سیاست نهاده‌بود، تفاوت کرده‌بود واقدامات تجزیه‌طلبانهٔ مسیحیان برای تشکیل کشور آسوری در غرب آذربایجان، عدم حضور دولت مرکزی در آن منطقه، جنبش خیابانی که بر اصل منطقه‌گرایی تأکید داشت، دامن زدن به جنبشهای گریز از مرکز به وسیلهٔ انگلستان در ایران، توسعه‌طلبی ترکها و مهمتر از همه تبلیغات سازمانها و جمعیتهای ملی‌گرای کرد در ترکیه و عراق همه و همه عواملی بودند که سرایل شکاک را به تجزیهٔ کردستان تشویق می‌کردند ولی او هیچگاه به طور جدی نه در شعار و نه در عمل به دنبال تجزیهٔ کردستان نرفت و درمقابل درخواست اولیه‌اش یعنی کسب قدرت محلی که می‌توان از آن به خودمختاری بیشتر عشایر تعبیر نمود تغییر کوچکی داد و آن عبارت بود از بسط محدودهٔ جغرافیایی این خودمختاری به دیگر نقاط آذربایجان. نکتهٔ شگفت‌انگیز در اینجا این است که او میل داشت به سوی شرق آذربایجان و به قلب نواحی آذری‌نشین پیشروی کند و علاقه‌ای به تسلط بر نواحی کردنشین در جنوب از خود نشان نمی‌داد.

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ج ۲ ـ ص ۵۱۹.

بخش دوم

سمکو قدرتمند می‌شود

ـ سمکو و جنگ جهانی اول

همزمان با شروع جنگ جهانی اول، کردهای ایران نیز تحت تأثیر انگیزه‌های مذهبی و بخاطر کسب قدرت سیاسی و نظامی بیشتر به هواداری از عثمانی در جنگ شرکت جستند. سمکو نیز برای شرکت در این رویداد خطیر دلایل زیادی داشت: نخست این که او نمی‌توانست مانند گذشته از رقابت روسیه و عثمانی بر سر نظارت منطقهٔ قطور استفاده کند و به علّت جنگ ناچار از انتخاب یکی از این دو کشور و طرد دیگری بود. دوم انگیزه‌های مذهبی اعضای عشیرهٔ شکاک، که او را به همکاری با ترکها مجبور می‌کرد. ولی باید دانست که رئیس شکاکها تسلیم آراء اتحاد اسلام عثمانیها نشده‌بود. سوم این که سمکو در پی گردآوری جنگ‌افزار و مهمات برای عملی ساختن آمال دور و دراز خود در آینده بود و شرایط جنگی چنین امکانی را در اختیارش می‌گذاشت و سرانجام او هم مانند تمام سران عشایر آن عصر، هرج و مرج ناشی از بروز جنگ را فرصتی مناسب برای تاراج اموال و حتی غصب زمین‌های زراعی اهالی مسیحی غرب آذربایجان تشخیص داده‌بود و حتی به اخراج آنها از آن ولایت می‌اندیشید. سالها پس از جنگ و هنگامی که سمکو در اوج اقتدار بود کردهای زیر فرمان او اکثراً ارامنه و نستوریان را از نواحی ترگوَر، مرگوَر و سلماس بیرون راندند و زمین‌هایشان را تصرف نمودند. آنچه در آغاز جنگ سمکو را به همکاری با عثمانی‌ها وادار کرد پیشروی سریع و اولیه آنان و اشغال تبریز و ارومیه بدست سپاهیان ترک بود. کسروی و بروینسن به این نکته اشاره دارند که کردها حتی پیش از ورود سپاهیان ترک به نیروهای روس که پیش از جنگ در خاک ایران استقرار داشتند حمله برده و به منظور چپاول و اموال و دارایی آسوریان و ارامنهٔ همسایهٔ خود، آنان را هدف تاخت و تاز قرار دادند.(۱)

---

۱ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ صص ۵۹۴ ـ ۵۹۳ و The Conflict of tribes and state in IRAN and AFGHANISTAN, edited by Richard. L. Tapper, (London, Croom Helm, 1983) Chapter of Kurdish tribes and the state of IRAN, the Case of Simko's revolt. Van. Bruinessen. Martin. PP 364 - 400.

در ژانویهٔ سال ۱۹۱۵ م. همزمان با عقب‌نشینی نیروهای روس از سلماس و قطور، سمکو آشکارا جانب ترکها را گرفت و نزدیک به هزار تن از مسیحیان را کشت. لازاریف با اشاره به این که زد و خورد سمکو با نیروهای روس برای دیپلماتهای روسیه غافلگیرکننده و غیرمنتظره بود، می‌نویسد که رئیس عشیرهٔ شکاک به‌رغم ارتباطش با مقامات روس و با وجود نامه‌هایی که برای کنسول روس در خوی می‌فرستاد، پنهانی با ترکها هم ارتباط برقرار کرده‌بود، به همین دلیل پس از اشغال مجدد شهر خوی در ماه مارس ۱۹۱۵ از سوی سالداتهای روس، سمکو دستگیر و روانه تفلیس گردید.(۱)

مؤلف تاریخ خوی دربارهٔ علل دستگیری سمکو به وسیله روسها این گونه اظهار نظر کرده‌است:

«روسها پس از ورود به خاک ایران در هر جا از مستبدان و حامیان حکومت استبدادی طرفداری می‌کردند. اسماعیل آقا نیز یکی از کسانی بود که آشکارا برای سرکوبی مشروط جنگیده‌بود و از این لحاظ می‌بایست مورد توجه روسها قرار گیرد. ولی روی هم اسماعیل‌آقا مردی گردنکش و آزاده بود و به آسانی زیربار نمی‌رفت و تحمیلات روسها را قبول نمی‌کرد بدین جهت روسها برای این که او را گوشمال دهند به هر ترتیبی بود دستگیرش کرده تحت‌الحفظ به تفلیس بردند و پس از چندی آزادش کردند و او را با وعده و وعید و تهدید و تطمیع به طرف خود متمایل ساختند و اسماعیل‌آقا قول داد که با ایشان مخالفت نکند و پس از بازگشت از تفلیس در خوی اقامت گزید...(۲)»

آقاسی در تحلیل خود به همکاری سمکو با ترکها در زمان پیشرفت آنها در آذربایجان و یا کشتار مسیحیان سلماس اشاره‌ای ندارد ولی رابطهٔ قبلی او با روسها را تأیید می‌کند. بجز سمکو رؤسای کرد اطراف خوی، سلماس و ماکو و نیز عبدالرزاق بدرخان از فعالان عثمانی توسط روسها دستگیر و به تفلیس فرستاده شدند. این اقدام روسها در راستای دستیابی به دو هدف انجام می‌گرفت: مهار دشمنی عشایر کرد نسبت به روسیه و تشکیل جبهه‌ای کردی در مقابل عثمانی و قرار بود رهبری سیاسی این جبهه به عهدهٔ عبدالرزاق بدرخان و رهبری نظامی آن با سمکو باشد، ولی روسها به دلایل گوناگون از تعقیب و اجرای این طرح منصرف شدند.

بی‌گمان آزادی سمکو در اوائل سال ۱۹۱۶ م / ۱۳۳۲ هق و بازگشت وی به سلماس نتیجهٔ تضمین‌هایی بود که وی به سرفرماندهی ارتش روسیه در قفقاز داده

---

۱ ـ کێشه‌ی کورد ـ ج ۲ ـ ص ۶۱۰. ۲ ـ تاریخ خوی ـ ص ۳۵۲.

بود. مهدی آقاسی مؤلف تاریخ خوی تصریح می‌کند که سمکو پس از بازگشت از روسیه به روسها متمایل شده و تعهد سپرده بود که با آنان مخالفت نورزد.[۱]

اندکی پس از ورود رئیس عشیرهٔ شکاک ژنرال روس چرنوزوبوف از او خواست سلاحهای جنگجویان زیر فرمانش را تسلیم وی نماید ولی سمکو در پاسخ تلاش کرد به خاک عثمانی پناه برد و چون این اقدام به زیان روسها بود به هر طریقی که ممکن بود او را از انجام این کار منصرف ساختند. سمکو اعلام کرد که خواستار ادارهٔ نواحی سومای و برادوست است و اگر دولت روسیه از نفوذ خود استفاده نموده و ایران را وادار به اعطای چنین امتیازی به وی سازد، آن گاه او تسلیم سیاستهای آن دولت خواهد بود. به نوشتهٔ لازاریف تقاضای سمکو با مخالفت گرسانوف کنسول روس در خوی و نیکیتین کنسول آن کشور در ارومیه روبرو شد زیرا هر دو دیپلمات از شدت نفرت و نارضایی ساکنان کرد سومای و برادوست از سمکو آگاه بودند.[۲]

اما سفارت روسیه در تهران با اعطای امتیاز به سمکو موافق بود و برای عملی ساختن آن احمدشاه و دولت ایران را زیر فشار گذاشت و درنتیجه در سپتامبر ۱۹۱۶ احمد شاه سمکو را رسماً به حکومت سومای و برادوست منصوب ساخت.[۳] بدین سان سمکو در اواسط جنگ بزرگ به سود یکی از طرفین جنگ دست از تحرّکات نظامی برداشت و با افزودن مناطقی به حوزهٔ نفوذ خود به انتظار آینده نشست.

اگر فرصت‌طلبی و سازشکاری سمکو در طول جنگ را با دفاع قهرمانانه مردم مهاباد به رهبری میرزا فتاح قاضی در برابر روسهای متجاوز مقایسه کنیم، می‌بینیم که رئیس شکاکها هیچ علاقه‌ای به سرنوشت کردها نداشت و با دولتی که سپاهیان آن هشت هزار تن از اهالی مهاباد را قتل عام کرده‌بودند همکاری می‌کرد و به جای کمک به مردم و دفاع از آنان به فکر حفظ موقعیت خود بود. نگاهی کوتاه به شرکت گستردهٔ عشایر مکری در جنگ با روسیه و جدیت و صداقت آنها در این امر نشان می‌دهد که سمکو راه خود را هم از عشایر و هم از شهرنشینان کرد جدا ساخته بود.[۴]

خان شکاک در طول جنگ توازن میان روسیه و عثمانی را در منطقهٔ خود حفظ نموده و با فرصت‌طلبی آشکار تلاش کرد که همهٔ درها را به روی خود بازنگاهدارد و

---

۱ ـ تاریخ خوی ـ صص ۳۵۳ ـ ۳۵۲.

۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۲ ـ ص ۶۲۴.

۳ ـ همان جا.

۴ ـ رستاخیز ایران، مدارک، مقالات و نگارشات خارجی ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۲ شمسی نوشتهٔ فتح‌الله نوری اسفندیاری (تهران، چاپ سازمان برنامه، ۱۳۲۳) صص ۱۱۳ ـ ۱۱۱ ـ مقالهٔ میرزا افروزخان در روزنامه Near East در ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۴.

پس از خروج روسها از ایران توانست سلاحهای مرغوب سالداتهای مستقر در کردستان را خریداری کند و بجز آن بعضی واحدهای روس در شمال کردستان نیز سلاحهای خود و منجمله شماری توپ صحرایی به او فروختند.(۱)

همچنین نیروهای شبه‌نظامی کُرد عراق و ترکیه در خدمت نیروهای عثمانی پس از پایان جنگ سلاحهای خود را در اختیار سمکو قرار دادند ـ امری که قطعاً با توافق فرماندهان ترک صورت گرفت. به هر حال سمکو در پی رویدادهای ناشی از جنگ بزرگ به یک قدرت نظامی عمده در غرب آذربایجان تبدیل شد و به دلایل زیر از میان طوفان جنگ قویتر از سابق بیرون آمد:

۱ ـ محافظه‌کاری شدید و درگیر نشدنش به طور جدّی به سود یکی از طرفین جنگ یعنی روسیه یا عثمانی.

۲ ـ افزایش منابع مالی عشیرهٔ شکاک که از غارت مسیحیان، آذریها و کردهای اسکان یافته و درآمد نواحی سومای و برادوست (وی در اوائل جنگ حکومت آنجا را بدست آورده‌بود) ناشی می‌شد.

۳ ـ دستیابی او به مقادیر زیادی سلاحهای سبک و سنگین متعلق به نیروهای روس و عثمانی در پایان جنگ.

۴ ـ عدم حمایت او از شهرنشینان و روستاییان کرد دربرابر حملات نیروهای روس باعث شد که نیروهایش دست نخورده باقی بمانند.

۵ ـ رقابت با مسیحیان و درنهایت خروج آنان از منطقهٔ آذربایجان غربی که به سود وی تمام شد.

۶ ـ در پایان جنگ شماری از افسران ترک در سپاه عثمانی به خدمت سمکو درآمدند و خدمات ارزنده‌ای به او ارائه کردند.

۷ ـ اضافه شدن نواحی سومای و برادوست به قلمرو ظاهراً قانونی او به کمک روسها.

ـ اقدامات مسیحیان مسلح و تأثیر آن بر سمکو

دولتهای روسیه، انگلستان و عثمانی پس از آغاز جنگ جهانی بی‌اعتنا به بی‌طرفی ایران، هر یک برای پاسداری از منافع نامشروع خود، نیروهایشان را وارد کشورمان نمودند. روسها پیش از جنگ، چندین واحد نظامی در آذربایجان داشتند و آن ایالت عملاً در اشغال آنان بود. عثمانیها ظاهراً به بهانهٔ این که روسیهٔ تزاری اصل بی‌طرفی ایران را نقض کرده‌است، خود را ملزم به رعایت بیطرفی ندانستند و

---

1 - Van Bruinessen, op.cit., pp 364 - 400.

سپاهیان خود را روانهٔ آذربایجان ساختند. سپس در اوائل جنگ نیروهای روس مناطق شرق عثمانی را برای مدت کوتاهی اشغال کردند و کوشیدند از ارمنیان و نستوریان ساکن در این نواحی برای مقاصد نظامی استفاده کنند. سیسیل جی. ادموندز علل مهاجرت مسیحیان نستوری به ایران را این گونه شرح می‌دهد:«این مردم کوه‌نشین و جنگجو در بهار سال ۱۹۱۶ به تحریک فرماندهٔ نیروهای روس که در این منطقه (شرق عثمانی) دست به تعرض زده‌بود علیه ترکها شوریده بودند، عقب‌نشینی روسها این مردم را معروض انتقامجویی حکومت ساخته و راه دیگری در پیش پایشان باقی نگذاشته بود جز این که جنگ‌کنان با خانواده‌هایشان به ایران بروند. اینها همچنان تحت فرماندهی روسها به جنگ ادامه دادند...[۱]»

ادموندز شمار نستوریان پناهنده را ۳۵۰۰۰ تن و کسروی ۵۰۰۰۰ تن یاد می‌کنند.[۲] گذشته از مسیحیان مهاجر عثمانی، اقلیتی آسوری و ارمنی نیز از قرنها پیش در بخش غربی دریاچه ارومیه و شهر ارومیه سکونت داشتند. ارفع دربارهٔ میزان جمعیت و پراکندگی آسوریان ایران چنین می‌نویسد:

«در غرب دریاچهٔ ارومیه دو ناحیه است که ساکنان آن را آمیزه‌ای از آذری زبانهای شیعه مذهب و آسوریها تشکیل می‌دهند که سه چهارم از آنان مسلمان و یک چهارم مسیحی هستند. مناطق شمالی سلماس که بر شصت آبادی بالغ می‌شود و نواحی جنوبی ارومیه که دارای ۳۰۰ آبادی است، در دشت میان دریاچه و کوههای مقر کردان در سمت غرب، واقع شده‌اند. نواحی کنارهٔ رضائیه به سوی شمال، غرب و جنوب اقامتگاه کردهاست و به این ترتیب اکثریت شیعیان آذری و اقلیتی از آسوریان در میان کردها قرار گرفته‌اند.[۳]»

البته باید توجه داشت که جمعیت آسوریان ایران نزدیک به ۴۰۰۰۰ تن بود و طبعاً با نستوریهای پناهنده که به جیلو یا جلو (Jelus)* معروف بودند احساس همدردی می‌کردند. روسها در ارومیه به تشکیل نیروی نظامی از آسوریان (در همهٔ منابع فارسی و بعضی منابع غربی به نستوریها یا جیلوها آسوری گفته می‌شود)** دست زدند و با مارشیمون رهبر مذهبی آنان رابطهٔ گرمی داشتند. لازاریف دربارهٔ

۱ ـ کردها، ترکها، عربها، سیسیل جی ادموندز ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، روزبهان، ۱۳۶۷) ص ۴۲۱.

۲ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ صص ۷۶۳ ـ ۷۶۲ و کردها، ترکها، عربها ـ ص ۴۲۱.

3 - The Kurds, ARFA, Hassan, (London, oxford university press, 1968) P 50.

- Jelus.

** ـ در همهٔ منابع فارسی و بعضی منابع غربی به نستوریها یا جیلوها آسوری گفته می‌شود.

کیفیت این روابط می‌نویسد:«حکومت روسیه سالانه مبلغ پانصد روبل به مارشیمون می‌پرداخت و او دو لشکر از پیروان آسوری خود تشکیل داد (که سرانجام به صورت یک لشکر پیاده درآمدند) و بدین سان از آنان حمایت می‌کرد، اما این افراد هدف اذیت و آزار سران کرد بویژه سمکو قرار داشتند.[۱]»

مسیحیان به طور جدی در پی تجزیهٔ آذربایجان غربی و تشکیل کشوری مسیحی بودند و چون آشکارا از نیات و آرزوهای خود سخن می‌گفتند و در روزنامه‌ها و نشریاتشان دربارهٔ این اهداف داد سخن می‌دادند، مسلماً کردها و آذریها از حضور آنان در منطقه احساس وحشت و هراس می‌کردند. دولتهای غربی دیگری چون انگلستان و فرانسه نیز در تحریک مسیحیان نقش داشتند و گذشته از عوامل آنان، دین‌گستران امریکایی و اروپایی نیز در این توطئه‌ها سهیم بودند. این دین‌گستران از دوران صفویه به این سو مرتباً به میان آسوریان می‌آمدند تا آنان را به مذهب کاتولیک پروتستان درآورند.[۲]

آسوریان در همان سال ۱۹۱۶ اتحادیه‌ای سیاسی بوجود آوردند که به اتحادیهٔ آزاد معروف بود و «قوای مسلحه» بازوی سیاسی آن بشمار می‌رفت. محمد تمدن به طور مشروح اهداف بیست ماده‌ای قوای مسلحه را تشکیل نظام جمهوری آسوری، پارلمان، ایجاد کشور آسوری، تنظیم سیستم مالیاتی، تلاش برای احیاء زبان سریانی و ... ذکر می‌کند و دربارهٔ بند یکم نظامنامهٔ این ارتش آسوری می‌نویسد:«علّت اصلی از تشکیل اتحادیهٔ آزاد، این بود که ملت نصارا، با مختاریت استقلال و امرار حیات نمایند در کجا؟

در نقاط معینه و مفصلهٔ ذیل: ارومیه، موصل، تِرک عابدین، نصیبین، جزیره (جزیرهٔ ابن‌عمر)، جولاملک (چوله میرگ) به شرط این که با روسیةالکبری (روسیهٔ کبیر) آزادیخواه متحد باشند (یعنی در امور تجارتی و نظامی متحد باشند).[۳]»

با خروج روسها، آسوریان احساس آزادی عمل نموده و با جنگ‌افزارهایی که از قوای روس خریده‌بودند، کاملاً بر ارومیه و نواحی اطراف آن مسلط شدند. آسوریها بیمی از دولت ایران به دل راه نمی‌دادند چون با ناتوانی آن آشنایی داشتند و به همین جهت به مصادرهٔ اموال مسلمانان از کرد گرفته تا ترک پرداخته و قتل‌عامهای هولناکی

---

۱ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۲ ـ صص ۵۹۱ ـ ۵۹۰.

۲ ـ تاریخ میسیون امریکایی در ایران ـ جان الدر ـ ترجمهٔ سهیل آذری (بی‌جا، انتشارات جهان، ۱۳۳۳) صص ۲۴ ـ ۴.

۳ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ محمد تمدن (تهران، چاپخانهٔ اسلامیه) صص ۲۰۷ ـ ۲۰۴.

بدست آنان در شهر ارومیه روی داد که ابعاد آن بسیار گسترده بود. سمکو از مقر خود در قطور و چهریق ناظر این رخدادها بود و از نظر آسوریها تنها نیروی مسلح منطقه که هر لحظه امکان داشت با عثمانیها متحد شود، عشیرهٔ شکاک تحت فرمان سمکو بود. از این رو مارشیمون رهبر آسوریها خواستار اتحاد سیاسی و نظامی با سمکو گردید. در تاریخ ۲۵ اسفندماه ۱۲۹۶ ش مارشیمون با ۱۴۰ سوار برای دیدار با سرایل شکاک به کهنه شهر در سلماس رفت. کسروی از قول سمکو می‌نویسد:

«مارشیمون به او گفته: این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می‌شود میهن همه ماها بوده ولی جدایی در کیش ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته اکنون باید همدست شویم و این سرزمین را خود بدست گیریم و با هم زندگی کنیم. و نیز گفته: ما سپاه بسیج کرده‌ایم ولی سوار نمی‌داریم اگر شما با ما باشید چون سوار بسیار می‌دارید رویم بر سر تبریز و آنجا را هم گیریم.(۱)»

آقاسی نیز با تکیه بر یادداشتهای ملامحمد جعفر می‌نویسد که مارشیمون خواستار اتحاد با کردها گردید تا به این وسیله میهن مشترک کردها با مسیحیان یعنی کردستان از چنگ غاصبین یا ایرانیان رهایی یابد.(۲)

این نخستین بار بود که ایرانیان اشغالگران کردستان نامیده می‌شدند، سرزمینی که نه تنها همیشه بخشی از ایران بوده‌است، بلکه نام آن را هم ایرانیان کردستان گذاشته‌اند و درحقیقت این دبیران خراسانی بودند که در زمان سلطان سنجر سلجوقی بخش شرقی ایالت جبال را کردستان نامیدند و آن را از جبال جدا کرده به ایالت جداگانه‌ای مبدل نمودند و سلطان برادرزادهٔ خود سلیمان را والی آنجا قرار داد. بعدها روسها و دیگر اروپاییان و به تبعیت از آنها ناسیونالیستهای کرد در تبلیغات و آثار خود، به تناوب از ایرانیان همچون اشغالگران کردستان یاد کرده‌اند، گویی کردستان کشوری جدا و واحد سیاسی مستقلی بوده که ایران به زور سلاح بر آن مسلط شده است، در حالی که نخستین دولت ایرانی منطقه را مادها (درحقیقت کردها) تشکیل دادند و دولت هخامنشی از این دولت پدید آمد.

به هر روی رهبر آسوریها و همهٔ یکصدوچهل تن همراهانش به دست سمکو به هلاکت رسیدند و این اقدام واکنش شدید و دهشتناک آسوریهای ارومیه را به دنبال داشت، به طوری که هزاران تن از اهالی ارومیه بدست مسیحیان قتل عام شدند. کسروی این اقدام سمکو را «کار ناندیشیده و نابخردانه‌ای» می‌داند که باعث مرگ

---

۱ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ احمد کسروی ـ ص ۲۰۴.

۲ ـ تاریخ خوی ـ مهدی آقاسی ـ ص ۳۸۷.

ده‌هزار تن از ساکنان بی‌گناه ارومیه شد ولی مؤلف تاریخ خوی معتقد است که قتل مارشیمون موجب گردید اهالی تبریز و ارومیه از نقشه‌های جاه‌طلبانهٔ مسیحیان برای تجزیهٔ آذربایجان آگاه شوند.(۱)

به نظر می‌رسد که حق با مؤلف تاریخ خوی باشد چون سمکو با این حرکت هم طراح و مغز متفکر جنبش تجزیه‌طلبانهٔ مسیحیان ارومیه را از میان برداشت و هم نشان داد که اهالی آذربایجان از ترک گرفته تا کرد به‌رغم اختلافات داخلی خود به تجزیهٔ این ایالت رضایت نخواهند داد و دربرابر تجزیه‌طلبان مسیحی مقاومت خواهند ورزید.

آسوریها پس از سرکوب مردم ارومیه به چهریق حمله بردند و در جنگی شدید سمکو را درهم شکسته بعضی از اعضای خانوادهٔ او را به قتل رسانیده یا اسیر کردند. بتدریج از اواخر سال ۱۲۶۹ هش تا اواخر بهار سال ۱۲۹۷ هش، به دلیل کمرنگ شدن نقش روسیه در امور ایران بر اثر انقلاب داخلی آن کشور، مسیحیان تجزیه‌طلب به انگلستان متکی شدند و رهبران آسوری رابطهٔ محکمی با سرفرماندهی ارتش انگلیس در ایران ایجاد کردند.

پس از ورود مجدد نیروهای عثمانی به غرب آذربایجان در اواسط خرداد ماه ۱۲۹۷ هش، یک رشته جنگهای خونین میان مسیحیان و ترکها روی داد که با شکست مسیحیان پایان یافت. سمکو در این هنگام فعال شده و به منظور کمک به کردهای خوی که از سوی نیروهای ارمنی اعزامی از وان مورد تهدید جدی واقع شده‌بودند کمینی در درهٔ قطور تعبیه کرد و هفت هزار تن از ارامنه را در آنجا به قتل رسانید و مردم خوی با انتشار اعلامیه‌ای از او قدردانی بعمل آوردند.(۲)

بدین سان دوران حاکمیت آسوریها بر ارومیه بسر آمد و بقایای «قوای مسلحه» به فرماندهی آقا پطرس به همراه غیرنظامیان مسیحی در اوایل تابستان ۱۲۹۷ هش از مقابل قوای ترک گریخته و از طریق صاین‌قلعه وارد منطقهٔ نفوذ انگلیسیها در بیجار گشته و سپس از آنجا به عراق انتقال یافتند. براستی تأثیر افکار و آراء تجزیه‌طلبانهٔ مسیحیان و نتیجهٔ عملکرد مستقل آنان در طول حاکمیتشان بر ارومیه در ذهن کردها چه می‌توانست باشد؟ آیا ابراز تمایل مارشیمون به اتحاد کردها و مسیحیان و دعوت از سمکو برای ایجاد یک کشور جداگانه در آذربایجان موجب نشد که خان کرد بخواهد به تنهایی این طرح را دنبال نماید؟آیا ضعف مفرط دولت مرکزی و

---

۱ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ ص ۷۲۸ و تاریخ خوی ـ ص ۳۹۰.

۲ ـ تاریخ خوی ـ صص ۳۹۸ ـ ۳۹۶.

حمایت عثمانی و انگلیس از چنین طرحی سمکو را وسوسه نمی‌کرد؟

محمد تمدن دربارهٔ اثرات شعارهای استقلال‌طلبانهٔ آسوریان در میان کردها می‌نویسد که مسیحیان و پناهندگان جیلو «یک دفعه آلت دست بیگانگان شدند و درصدد برآمدند که استقلال و خودمختاری برای ارومیه بخواهند و مقدمهٔ مجلس شورا در این شهر فراهم آورده و هیئت رئیسهٔ آن را هم تعیین نموده ... و همین روشها بود که کسان اسماعیل آقا سمیتگو نیز بعدها، به فکر خودمختاری افتادند ...[۱]»

آسوریان حتی پس از خروج از ایران نیز آرزوهای دور و دراز خود را فراموش نکردند و آقا پطرس با حمایت انگلستان و وزیر خارجهٔ آن کشور لرد کرزن در کنفرانس لوزان در ژانویه ۱۹۲۳ از دولتهای پیروز در جنگ درخواست کرد کانونی برای آسوریان در حدفاصل موصل، کردستان عثمانی و کردستان ایران تا حدود ارومیه درنظر گرفته شود. این اقدام البته با اعتراض شدید ایران و ترکیه روبرو شد.[۲]

اما پاسخ منفی سمکو به پیشنهاد آسوریها برای تجزیهٔ آذربایجان و کردستان و تشکیل کشوری مستقل از چه چیز ناشی می‌شد؟

مطمئناً خان کرد نه به دلیل ناسیونالیسم کرد بلکه با توجه به کینه و دشمنی عمیق میان کرد و مسیحی که امری مسبوق به سابقه بود حاضر نمی‌شد که با دشمنان سنتی مردم کرد همکاری کرده و به آنان اطمینان نماید، از این گذشته به گفتهٔ خود سمکو او با این اقدام خدمت به ایران و حفظ یکپارچگی آن را در نظر داشته و به نوشتهٔ کسروی «... همیشه این داستان را باز می‌گفته و آن را شاهکاری از خود می‌شمرد و گله می‌کرد که ایرانیان ارج این کار او را ندانسته‌اند.[۳]»

سمکو هنگامی از همگامی با طراحان تجزیهٔ آذربایجان استنکاف ورزید که دولت ایران هیچ گونه نیروی نظامی و قدرت سیاسی برای پیشگیری از وقوع چنین توطئه‌ای در اختیار نداشت. این واقعیت دست کم نشان می‌دهد که سمکو تا آن زمان هنوز به تمامیت ارضی ایران وفادار بوده‌است ولی به طور قطع به شکلی خاص تحت تأثیر شعارهای تجزیه‌طلبانهٔ آنان نیز قرار گرفته‌است. بعدها آقابزرگ خان ابراهیمی که مدتی حاکم مهاباد شد و یک بار هم به نمایندگی مجلس انتخاب گردید، در مجلس از این اقدام سمکو تجلیل کرد و آن را به سود ایران توصیف نمود و درواقع کردها که پس از شورش شیخ عبیدالله شاهد ناتوانی روزافزون دولت ایران در

---

۱ ـ اوضاع جنگ ایران در جنگ اول یا تاریخ رضاییه ـ ص ۲۰۳.

۲ ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ـ ملک‌الشعرای بهار ـ ۲ جلد ـ ج ۱ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱) چاپ چهارم ـ صص ۲۸۰ ـ ۲۷۵.

۳ ـ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ـ ص ۷۲۷.

آذربایجان بودند و به موازات آن بتدریج بر قدرت خود می‌افزودند، اکنون حضور یک گروه تازه از راه رسیده را برنمی‌تافتند، و بویژه این که قدرت جنگی و سامان سیاسی اعضای این گروه بسیار بالاتر از قدرت جامعه و دولت ایران بود. از این رو زیاده‌خواهیهای مسیحیان با روند رو به افزایش کسب قدرت رؤسای عشایر کرد و بویژه سمکو تصادم کرد. پس به این نتیجه می‌رسیم که قتل مارشیمون با آگاهی کامل صورت گرفت و نه آن گونه که دکتر زاهدی مدعی است به طمع انگشتر قیمتی او.[۱]

پس از پیروزی سمکو بر نیروهای مسیحی در قطور، قدرت او دوباره زیاد شد به طوری که پس از خروج مسیحیان از ارومیه در هشتم مرداد ماه ۱۲۹۷ هش، عشیرهٔ شکاک به قویترین نیروی نظامی در اطراف ارومیه مبدل گردید. از این پس شاهد تلاشهای سمکو برای تسلط بر مناطق اطراف دریاچهٔ ارومیه و شهرهای خوی، سلماس و ارومیه هستیم ولی هیچ نشانه‌ای از علاقهٔ او برای کسب خودمختاری یا حکومت بر نواحی کردنشین، دست کم در این دوره، در دست نیست. بنابراین در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که شعارهای تجزیهٔ‌طلبانه مسیحیان احساسات منطقه‌گرایانهٔ کردها را تشدید و تقویت نمود و درگیریهایی که آنان با اهالی و سکنهٔ آذری و کرد به راه انداختند، موجب تضعیف آذریها و تقویت کردها گردید، چرا که آذریها فاقد سازمان ایلی و عشیره‌ای بوده و عمدتاً به کشاورزی و تجارت اشتغال داشتند و سیاستهای تخریبی آسوریان موجب نابودی نیروهای تولیدی و از بین رفتن بنیه و توان مالی آنان گردیده‌بود، اما کردها بخاطر حفظ ساختار عشیره‌ای و قدرت نظامی سنتی خود، ضمن مبارزه با مسیحیان، به عنوان رقیب اصلی آنان به مقاومت ادامه دادند و در پایان به عنوان قدرت اصلی در منطقه سر برآوردند. مؤلف تاریخ خوی معتقد است که «... فعالیتهای سیاسی مسیحیان موجب شد که عشایر کرد و بیشتر از همه قبیلهٔ شکاک که در این زمان قدرت زیادی یافته‌بود، بکوشند بر منطقهٔ غرب دریاچهٔ ارومیه مسلط گردند.[۲]»

ـ طغیان سمکو برضد دولت مرکزی

پس از خروج مسیحیان از آذربایجان در مرداد ماه ۱۲۹۷ هش و امضای متارکهٔ جنگ از سوی عثمانیها در پاییز همان سال، سمکو بتدریج مناطق اطراف سلماس و خوی را اشغال کرد و به تحکیم مواضع خود پرداخت. در ۲۵ بهمن ماه سال ۱۲۹۷ هش سردار فاتح با ۵۰ سوار به عنوان حاکم ارومیه وارد شهر شد و حکومت

---

۱ ـ بررسی و تحقیق دربارهٔ شاهپور آذربایجان ـ دکتر حبیب زاهدی ـ ص ۲۱.
۲ ـ تاریخ خوی ـ صص ۳۶۹ ـ ۳۶۸.

او مورد تأیید ضمنی سمکو و کنسول انگلیس در تبریز قرار گرفت و درواقع دلیل همکاری او با سمکو در این نهفته بود که کردها اراضی فراریان آذری را که هنگام حضور مسیحیان منطقه را ترک کرده‌بودند تصرف نموده و از درآمد دیگر کشاورزان آذری مقداری را برای خود برمی‌داشتند، همچنین امنیت بعضی از راهها به عهدهٔ افراد خان شکاک واگذار شده‌بود که خود منبع درآمد چشمگیری برای سمکو بشمار می‌رفت و همهٔ این اقدامات مورد قبول سردار فاتح قرار گرفته‌بود. محمد تمدن می‌نویسد که سپهدار حاکم آذربایجان که می‌دید با سیاستهای سردار فاتح ارومیه بزودی بدست کردها خواهدافتاد، در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۸ هش ضیاءالدولهٔ البرزی را به حکومت ارومیه منصوب ساخت.[۱] حمایتهای کنسول انگلیس در تبریز و سمکو از سردار فاتح در دورهٔ دوم حکومت او مؤید رابطهٔ پنهانی کردها با اوست. سمکو در دورهٔ حکومت سردار فاتح بیشتر به دنبال درآمد مالی و پول بود و هیچ گونه خواست سیاسی عنوان نکرد. مؤلف تاریخ خوی می‌نویسد:

«اسماعیل‌آقا به مردم خوی نیز نامه‌های تهدیدآمیز نوشت و خواست بدین وسیله خوی را نیز مطیع خود گرداند ولی اهالی خوی که از مردانگی و مقاومت در مقابل زورگویان و متجاوزین نتایج نیکویی بدست آورده بودند این بار نیز مهیای جنگ شدند و تن به ذلت و خواری و بدبختی ندادند.[۲]» وی می‌افزاید در ماه اردیبهشت سال ۱۲۹۸ هش «... اسماعیل‌آقا گردنهٔ قراتپه را سرحد کردستان قرار داد و از عابرین پیاده یک ریال و برای هر رأس الاغ دو ریال و اسب پنج ریال و شتر بیست ریال به عنوان مالیات و وجه گمرک مطالبه و اخذ کرد. در اواخر ماه شعبان کار قتل و غارت او به نهایت رسید و تا کوه‌قلابی پیش آمد و مال و مواشی دهات جنوب شهر خوی را به غارت برد ولی چون عده‌ای مسلح از خوی به کمک اهالی این دهات رفتند بنابراین اسماعیل‌آقا مجبور شد که قسمتی از اموال غارت شده را رها کند و عقب‌نشینی نماید ...[۳]»

در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۸ هش و پیش از رسیدن ضیاءالدولهٔ البرزی به ارومیه مکرم‌الملک که در غیاب سپهدار نایب‌الایالهٔ تبریز بود تصمیم گرفت بی‌اطلاع حاکم و دولت با ارسال هدیه‌ای انفجاری از شر سمکو خلاص شود، که بر اثر انفجار آن یکی از برادران سرایل شکاک و سی تن از اطرافیانش به قتل رسیدند. آقاسی بر آن است که ارامنه برای انتقام‌گیری از سمکو حاکم تبریز (درواقع

---

۱ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضاییه ـ ص ۳۱۹.
۲ ـ تاریخ خوی ـ صص ۴۳۰ ـ ۴۲۹.
۳ ـ همان مأخذ ـ صص ۴۳۲ ـ ۴۳۱.

نایب‌الایاله) را به این کار واداشتند و هم آنان بودند که بمب را ساختند.[۱]

برویننسن نیز به این نتیجه رسیده‌است که در پی انفجار بمب سمکو در پی تأسیس کردستان مستقل برآمد و در همین راستا کوشید اتحادیه‌ای از عشایر تشکیل دهد تا شورش عمده‌ای برضد دولت ایران به راه اندازد.[۲] درواقع ارسال این بمب که نشاندهندهٔ ضعف دولت در رویارویی مستقیم با خان شکاک بود، او را در دشمنی و تندخویی راسخ‌تر می‌گرداند. کسروی نیز بر این باور است که «سمکو مسألهٔ بمب را بهانه ساخته و پیمان‌شکنی و زینهار ناشناسی و نیرنگ دولتیان را به رخ کردان کشیده، آنان را به نافرمانی پافشارتر می‌گرداند.[۳]»

پس از مدتی کوتاه سپهدار به تبریز بازگشت و مکرم‌الملک را مأمور یافتن سوء قصدکنندگان به جان سمکو نمود و پیداست که این اقدام ناتوانی دولت را در چشم سران کرد آشکارتر ساخت. مکرم‌الملک هم که خود مسئول این کار بود یکی از آزادیخواهان خوشنام خوی بنام شاهزاده جهانگیر میرزا را متهم به این عمل نمود و او را تحویل سمکو داد. ظاهراً این مجاهد دوران مشروطه که از یاران حیدرخان عمواوغلی در دوران محاصرهٔ خوی و از جمله آذریهایی بود که در قیام مشروطه‌خواهان گیلان شرکت داشت، به دلیل اقدامات ترقی‌خواهانه‌اش مانند ساختن مدرسه‌هایی با اصول جدید در سال ۱۲۹۵ هش در شهر خوی و خدمات ارزنده‌اش به مجاهدان انجمن آن شهر دارای دشمنانی در میان روحانیان و هواداران استبداد بود و هم آنان بودند که شایعهٔ شرکت او در ارسال بمب را رواج دادند.[۴] سمکو نه تنها جهانگیر میرزا بلکه سیزده تن از محافظان قراچه داغی او را نیز به بهانهٔ این که، قراچه داغیها در قتل جعفرآقا در تبریز دست داشته‌اند به بند کشید و پس از شکنجهٔ این افراد دستور داد آنان را با تبر تکه‌تکه کرده و از کوه به پایین پرتاب کنند.[۵]

به هر حال سمکو پس از این واقعه رویهٔ تندتری در پیش گرفت که اولین نشانهٔ آن اعتراض به انتصاب ضیاءالدولهٔ البرزی بود. چند روز پس از ورود حاکم جدید به ارومیه هواداران سمکو به میان مردم رفته و اعلام کردند که «... بعد از این باید فرماندارها از خود مردم ارومیه باشند ... رئیس نظمیه و رئیس ژاندارمری را چرا از

---

۱ ـ همان ـ ص ۴۳۰.

2 - Van Bruinessen, op.cit., p 386.

۳ ـ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ـ ص ۸۳۲.

۴ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه / صص ۳۴۱ ـ ۳۳۹ و تاریخ خوی / صص ۴۳۵ ـ ۴۳۲.

۵ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ ۸۳۶.

خارج و بیرون فرستاده‌اند مگر در خود ارومیه اشخاص بصیر و بااطلاع کم است که این اباطیل را به ما تحمیل کرده‌اند که به کبر و نخوت رفتار می‌کنند و می‌کوشند که همیشه بین کرد و عجم را تیره سازند ... مگر نه این است که اینان از مردم این سامان نیستند و دلشان نیز به این خطه نمی‌سوزد و تا به حال هم در مقابل آن همه حقوق گزاف که گرفته‌اند، به ارزش دیناری در آبادی این قسمت کاری انجام نداده‌اند.[۱]»

سمکو کوشید ارومیه را اشغال و حاکم تازه را یا به قتل برساند و یا اخراج نماید، اما افراد ضیاءالدوله او را ناگزیر از ترک شهر ساختند.

در آن سالها شمار ساکنان کرد در ارومیه که جمعیت آن به سی تا چهل هزار نفر می‌رسید چندان چشمگیر نبود و از پنج تا شش هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، بنابراین سمکو برای حفظ شهر ناچار بود که تنها به نیروی عشایری تکیه کند و به همین دلیل مدتی دست به محاصرهٔ ارومیه زد. اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا سمکو به انتصاب کارگزاران غیربومی برای شهری آذری‌نشین اعتراض داشت و اگر واقعاً به استقلال یا خودمختاری کردستان می‌اندیشید چگونه حضور کاربدستان غیربومی را در شهرهایی کاملاً کردنشین مانند مهاباد، سردشت، سقز، بانه و سنندج تحمل می‌کرد، در حالی که تصرف این نواحی برای او بسیار آسانتر از ارومیه بود و امکان داشت که در این راه دست کم از حمایت عشایر کرد برخوردار گردد؟ پاسخ آن است که برخلاف استنباط بروینسن که می‌گوید سمکو بعد از دریافت بمب آمادهٔ کسب استقلال کردستان شد و در جهت تشکیل اتحادیهٔ عشایر حرکت کرد، باید گفت که اتحادیهٔ موردنظر او دست کم در این دوره تحقق کامل نیافت و درواقع پس از تصرف مهاباد و در سال ۱۳۰۰ هش عملی شد. از این گذشته سمکو نه برای استقلال کردستان بلکه برای تسخیر ارومیه که دومین شهر آذری‌نشین بعد از تبریز محسوب می‌شد تلاش می‌کرد و انگیزهٔ او در این راه تصاحب بارورترین و ثروتمندترین نواحی آذربایجان بود و اگر فرض کنیم که او خواهان اصلاحات برای مناطق پیرامون دریاچهٔ ارومیه بود چرا مردم ارومیه در نهم خرداد ۱۲۹۸ هش با تمام قوا در برابر او و جنگجویانش مقاومت نموده آنان را وادار به گریز ساختند، در حالی که نیروی نظامی تحت اختیار حاکم جدید به سیصد تن هم نمی‌رسید!

قطعاً رئیس شکاکها می‌دانست که از سال ۱۲۸۵ هش تا آن زمان براثر، اختلاف میان مشروطه‌خواهان و استبدادطلبان، ورود نیروهای روس به آذربایجان، جنگ بزرگ و اقدامات مسیحیان توان مردم ارومیه رو به تحلیل نهاده و وحدت اجتماعی

---

۱ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ ص ۳۲۲.

آنان تضعیف گردیده‌است و او بهترین فرصت ممکن را برای تسلط بر آنها بدست آورده‌است.[۱]

پس از شکست سمکو کردهای ساکن شهر از ترس مردم آمادهٔ ترک آنجا شدند اما ضیاءالدوله اعلام کرد که «... هرگز جنگی بین شیعه و سنی وجود ندارد و مسائل مذهبی و نژادی و ... مطرح نیست و اگر کسی به هر نحوی از انحاء مزاحمتی برای افراد اعم از شیعه و سنی وارد آورد بدون تفاوت جلب و مجازات خواهدشد.[۲]»

از این اقدام حاکم پیداست که مسألهٔ سمکو جنبهٔ درگیری قومی نداشته است و تلقی کارگزاران دولت در آن عصر از اقدامات او چیزی جز بروز یک طغیان سادهٔ ایلی نبوده‌است و در هیچ یک از منابع به جنگ میان کرد و ترک و یا سنی و شیعه درنتیجهٔ حرکات سمکو اشاره نشده‌است و از همین واقعیت استنباط می‌شود که سمکو نتوانست جامعهٔ کرد را به جنبش وادار سازد تا چه رسد به این که آن را در برابر جامعه و دولت ایران قرار دهد. نیروهای شکاک پس از ناکامی در تصرف ارومیه، به ریاست طاهر بیگ شکاک بندر گلمانخانه را اشغال و کالاهای موجود در انبارهای آنجا را به چهریق انتقال دادند.[۳]

مدت حکمرانی ضیاءالدولهٔ البرزی تا اواسط تیرماه سال ۱۲۹۸ هش به طول انجامید و وی در این تاریخ از سوی سپهدار عزل شد و به جای او دوباره سردار فاتح به حکومت ارومیه رسید. سردار فاتح با کنسول انگلیس در تبریز و به همراه سربازان هندی وارد شهر شد و بزودی کردها دست از محاصرهٔ آنجا برداشتند. حاکم جدید در مقابل تأمین امنیت راههای منطقه را به کردها واگذار کرد و ژاندارمهای کرد تحت سرپرستی دو کرد اهل عثمانی شیخ عبدالله و لطیف چاووش از خویشاوندان سید طه، که خود در این زمان در عراق بسر می‌برد، کار خود را آغاز کردند و قرار شد دولت مبالغی پول به آنها بپردازد.[۴]

همچنین سالار همایون اواجیقی حاکم سلماس که پیشتر مسئول امنیت راهها و سرپرست قره‌سوران بود کنار گذاشته شد و بنا شد که ماهی هزار تومان حقوق ژاندارمهای دیلمقان به سمکو و افرادش پرداخت شود.[۵]

علی‌رغم مشارکت کردها در ادارهٔ امور، باز هم عشایر زیر فرمان سمکو

---

۱ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ ص ۳۲۳.

۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۳۲۵.

۳ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ ص ۸۳۹.

۴ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ ص ۳۲۷.

۵ ـ بررسی و تحقیق درباره شاهپور آذربایجان ـ صص ۲۳ و ۲۲.

روستاهای اطراف دریاچه ارومیه را چپاول می‌کردند و اقتصاد منطقه را فلج ساخته‌بودند. از این تاریخ یعنی اواسط تیرماه ۱۲۹۸ تا فروردین ۱۲۹۹ هشت حوادثی روی داد که به تقویت هر چه بیشتر موقعیت سمکو انجامید به طوری که به اصرار سردار فاتح و تأیید کنسول انگلیس در تبریز لقب سردار نصرت و یک قبضه شمشیر مرصع به اضافهٔ منصب مرزداری ایران در ناحیهٔ چهریق از سوی دولت به خان کرد اعطاء شد.(۱)

در این هنگام عین‌الدوله بجای سپهدار به حکومت آذربایجان منصوب گردید و او هم سردار انتصار را به سمت نایب‌الایاله روانهٔ تبریز کرد، همزمان با این تحول سید طه هم وارد ایران شد و به سمکو پیوست، درنتیجهٔ ورود سید طه، اقدامات نظامی کردها هم شدت گرفت به طوری که تهران ناگزیر شد واکنش نشان دهد و به زودی بنا به درخواستهای مکرر سردار انتصار، واحدهای منظم قزاق به فرماندهی افسری روس بنام سرهنگ فیلیپوف روانهٔ منطقه شدند. در درگیریهای شدید میان قزاقهای دولتی و افراد سمکو، کردها شکست خوردند و قلعهٔ چهریق به محاصرهٔ سرهنگ فیلیپوف درآمد.

سمکو در نخستین حرکتش برای تسلط بر نواحی غربی و جنوبی دریاچهٔ ارومیه با مشکل روبرو شد و یک باره همهٔ نواحی متصرفی‌اش را از دست داد. سردار انتصار که مصمم بود به هر شیوه‌ای خان کرد را به بند کشد یا به قتل برساند، بر ادامهٔ محاصره اصرار داشت و کار را بر کردها سخت و دشوار ساخت، اما ناگهان تلگرامی از عین‌الدوله رسید که در آن به نایب‌الایاله دستور داده شده‌بود با سمکو صلح کند و سرهنگ فیلیپوف نیز دستور مشابهی از تهران دریافت داشت.

کسروی موارد این توافق غیرمنتظره میان افسر قزاق و رئیس شکاکها را چنین ذکر می‌کند:

۱ ـ [سمکو] تاراجهایی که از لکستان آورده بازگرداند و خون بهای کشتگان را بپردازد.

۲ ـ بازماندگان سپاهیان عثمانی را از نزد خود بیرون کند.

۳ ـ از دست‌درازی به کارهای سلماس و ارومی خودداری کند.

۴ ـ تاوان لشکرکشی دولت را بپردازد.

۵ ـ آنچه جنگ‌افزار دارد به دولت واگذارد.

۶ ـ برادر خود احمدآقا را به تبریز فرستد که در قزاقخانه در میان سرکردگان باشد.

---

۱ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ ص ۳۵۶.

با این شرطها دولت از گناه او درگذرد و به او زینهار دهد که در چهریق نشیند و به نگاهداری مرز پردازد.[۱]»

وان بروینسن، کوچرا و ارفع دربارهٔ توقف مشکوک عملیات نظامی برضدّ کردها، در عین پیروزی قوای دولتی، چیزی ننوشته‌اند، اما کسروی، تمدن و آقاسی معتقدند که قدرتی خارجی و مشخصاً انگلستان، به عنوان تنها قدرت مؤثر در عرصهٔ سیاست ایران آن روز دولت را وادار به توقف جنگ ساخته بود.[۲]

در همهٔ این منابع آمده‌است که رئیس ایل شکاک تلگرافهایی به عین‌الدوله، که در آن موقع در زنجان اقامت داشت و به سید طه که در بغداد بسر می‌برد، فرستاد و از آنان تقاضای کمک کرد. کسروی برای روشن شدن حقیقت در همان زمان یا پس از آن با سردار انتصار و سیدطه در این باره مصاحبه‌هایی داشته و با تکیه بر اطلاعات این دو تن شایعهٔ رشوه‌ستانی عین‌الدوله و فیلیپوف از سمکو را بی‌پایه می‌داند و تأکید می‌کند که:

«...پای سیاست برخی از همسایگان در میان ...» بوده‌است، چرا که به گفتهٔ وی دستور قطع حملات و محاصرهٔ چهریق از سوی مقامات بالاتر از عین‌الدوله در دولت صادر شده‌بود.[۳]

تمدن هم دربارهٔ واکنش مردم نسبت به عفو سمکو می‌نویسد:

«وقتی مردم این خبر را شنیدند سخت آزرده شدند و از طرفی دانستند که زیر کاسه نیم‌کاسه‌ای وجود دارد، مظفر اعلم (سردار انتصار) هم از این واقعه خشمگین بود و در تبریز آشکارا عدم‌رضایت خود را از این قضایا، پیش مردم و آزادیخواهان ابراز می‌نمود.[۴]»

دلایل رفع محاصره و نجات یافتن سمکو، هر چه بود، به تحکیم موقعیت نظامی او کمک کرد، چراکه او به هیچ کدام از بندهای توافقنامه عمل نکرد و اگر چه در ظاهر آرام نشسته بود اما در باطن، با رؤسای عشایر و بیگ‌زادگان تماس گرفته و از آنان برای اجرای صحنه‌های بعدی تعهد و بیعت می‌گرفت ...[۵]

و به نظر کسروی هم کوتاهی در مهار سمکو و پیامد این واقعه او را «... تواناتر گردانید زیرا تاکنون انبوهی از کردان به او نگرائیده پاس دولت می‌داشتند، بلکه

---

۱ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ ص ۸۵۵.

۲ ـ تاریخ خوی ـ صص ۴۴۴ ـ ۴۴۰ و تاریخ هیجده ساله ... ـ صص ۸۵۷ ـ ۸۵۳ و اوضاع ایران در جنگ اول ـ صص ۳۴۵ ـ ۳۴۳.

۳ ـ تاریخ هیجده ساله ... ـ ص ۸۵۷.

۴ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ ص ۳۴۴.

۵ ـ همان مأخذ ـ ص ۳۴۵.

دسته‌هایی از کردان ساوجبلاغ و دیگر جاها در این لشکرکشی همراه دولتیان می‌بودند، ولی چون این داستان رخ داد و سیمگو در تنگ‌ترین هنگام گرفتاری رها گردید و سپاهیان بدان سان بازگردیدند این کارها از ارج دولت در دیدهٔ آنان کاست و از آن سوی این دانستند که سیمگو یک پشتیبانی از دیگران می‌دارد و این است پروای او را بیشتر کردند.(۱)»

بنابراین پیامدهای عمدهٔ این رویداد در دو چیز خلاصه می‌شود:

پیوستن سیدطه به شورش و سوق داده‌شدن آن به سوی اهداف سیاسی شفافتر و افزایش نفوذ عشایری و قبیله‌ای سمکو در میان ایلات کرد آذربایجان. پس از خروج نیروهای قزاق، سمکو آرام‌آرام همهٔ مناطق از دست رفته را از نو به اشغال خود درآورد. ارفع که در جنگهای آن دوره با سمکو شرکت داشته‌است و نوشته‌هایش از ارزش وقایع‌نگاشتی ارزنده‌ای برخوردار است، به دگرگونی ماهیت سیاسی قیام سمکو پس از خروج قزاقها اشاره کرده می‌نویسد:

«در سال ۱۹۲۰ م. / ۱۲۹۸ هش سمکو آشکارا از استقلال کرد دم زد که از دید او عبارت بود از استقرار حکومت شخصی و مستبدانه‌اش بر عشایر کرد آذربایجان و تصرف بخش اعظمی از نواحی غیرکردنشین مانند نواحی غربی و شمال‌غربی دریاچهٔ ارومیه مانند شهر ارومیه و جلگهٔ آن، سلماس و احتمالاً شهر خوی. اهالی این نواحی همگی آذری یعنی ترک و شیعه مذهب هستند و از نظر آداب و رسوم و شیوهٔ زندگانی با کردها تفاوت کلی دارند و در حالی که کردها مردمی جنگجو و چادرنشین‌اند ترکها مردمی آرام و اسکان یافته در دهات هستند.(۲)»

برای آشنایی با دلائل خط‌مشی تازه سمکو و عواملی که او را به تشکیل حکومتی کرد تشویق می‌کردند لازم است که با اثرات ناشی از فعالیتهای «منطقه‌گرایانهٔ» شیخ محمد خیابانی و فعالیت وسیع مبارزان کرد همسایهٔ ایران آشنا شویم.

ـ نقش جنبش خیابانی در تحرکات سمکو

آشفتگی سیاسی ایران پس از جنگ بزرگ، ناتوانی دولت در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی و دخالت روزافزون بریتانیا در امور داخلی کشور سبب بروز نارضایتی‌هایی در میان آزادیخواهان گردید که بارزترین نمونهٔ این اعتراضات در چهارچوب قیامهای جنگل، خیابانی و پسیان تجلی یافت و هدف عمدهٔ این

---

۱ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ ص ۸۵۷.

2 - ARFA, op.cit., p 58.

فعالیت‌ها اجرای واقعی قانون اساسی و مبارزه با نفوذ بیگانگان بود.

برخلاف تبلیغاتی که در مورد آراء و افکار شیخ محمد خیابانی شده‌است او نه تنها تجزیه‌طلب نبود بلکه با تمام توان می‌کوشید که مشروطیت را از قوّه به فعل درآورد و از آنجاکه آذریها در نابودی استبداد صغیر نقش عمده‌ای ایفاء کرده‌بودند، او مایل بود که آذربایجان از نو به جایگاه تجدید حیات مشروطیت تبدیل شود و از حالت مسخ شدهٔ پس از جنگ بیرون آید.

در اینجا مجال آن نیست که قیام خیابانی به طور کامل مورد بررسی قرار گیرد و فقط تلاش می‌شود که تأثیرات آن بر کردهای آذربایجان غربی شناسایی گردد. جنبش خیابانی از دو نظر بر کردها تأثیر گذاشت و درنهایت به تقویت سمکو انجامید:

۱ ـ به علّت اصرار خیابانی بر ادارهٔ منطقه آذربایجان به دست اهالی آنجا، احساسات منطقه‌گرایانه (Régionalisme) در میان کردها اوج گرفت.

۲ ـ پس از سرکوبی قیام خیابانی بعضی از هواداران او با سمکو همکاری کرده و خان کرد را به اشغال ارومیه و ضدیّت با حکومت تبریز تشویق نمودند.

منطقه‌گرایی خیابانی که بر پایهٔ تشکیل انجمنهای ایالتی ولایتی و مطابق با قانون اساسی مشروطه مطرح شده‌بود، هیچ‌گونه زیانی برای وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران به دنبال نداشت و گذشته از ویژگی اعتراضی آن به فساد و ناتوانی مأموران اعزامی از مرکز، نشان تمایل آزادیخواهان آذربایجان برای حل مشکلات محلی آن ولایت نیز بشمار می‌رفت.

علی آذری در تحقیقات جامع خود دربارهٔ اقدامات و اهداف شیخ محمد خیابانی نشان می‌دهد که او برای احیاء مشروطیت و پایان دادن به هرج و مرج سیاسی ایران، نخست کوشید آذربایجان را از بی‌عدالتی و فساد پاک کند و معضلات آنجا را به وسیلهٔ خود ترکها حل و فصل نماید. برای نمونه اولین اقدام او برای مسألهٔ کمبود نان در آذربایجان صورت گرفت و در مناسبتهای دیگر او مانع از ورود حاکم انتصابی تهران شریف‌الدولهٔ بنی‌آدم به تبریز شد و به نام فسادزدایی گروه کثیری از مأموران اعزامی از مرکز به وسیلهٔ هواداران خیابانی اخراج شدند.[۱]

شهر تبریز در روز هیجدهم صفر ۱۳۳۶ هـ.ق برابر با دوازدهم قوس ۱۲۹۶ هش شاهد تظاهرات وسیع هواداران خیابانی بود و در قطعنامه‌ای که در پایان آن صادر شد به دولت وثوق‌الدوله اعلام گردید که «... اهالی آذربایجان بالصراحه می‌گویند

---

۱ ـ شیخ محمد خیابانی، علی آذری (تهران، صفی علیشاه، ۱۳۵۴) چاپ چهارم ـ صص ۱۳۲ ـ ۱۳۰.

مادامی که یک کابینهٔ کامل‌الصلاح و طرف اعتماد تشکیل نیافته اوامر مرکز را لازم‌الاتباع نخواهند شناخت.[۱]»

این اقدامات برای کردهای آذربایجان که برخلاف کردهای ایالت کردستان با حضور کارگزاران غیربومی در منطقهٔ خود موافق نبودند، جاذبهٔ زیادی داشت و با این که خیابانی تجزیه‌طلب نبود اما هنگامی که «... مأمورین دزد و رشوه‌بگیر و دلال را از ادارات بیرون ریخت و بدین وسیله نفوذ تخریبی تهران را در آذربایجان از بین برد.[۲]» صورت ظاهر این عمل از سوی کردها به معنای نفی حضور دولت مرکزی در منطقه و در حکم مقدمه‌ای بر تجزیهٔ آذربایجان از ایران تعبیر شد و این امر از دید تجزیه‌طلبانی مانند سیدطه روزنهٔ امیدی برای تجزیهٔ نواحی کردنشین تلقی گردید.

کریس کوچرا از ارتباط سیف‌القضات عموی قاضی محمد و امام جمعه وقت مهاباد با جنبش خیابانی خبر می‌دهد و می‌نویسد که وی قطعه شعری در ستایش «انقلاب تبریز» در مجلهٔ آزادیستان ناشر افکار طرفداران خیابانی منتشر کرد.[۳]

سیف‌القضات از معدود روحانیانی بود که اقدامات سمکو را تائید کرده او را به ادامهٔ اشغال آذربایجان تشویق می‌نمودند و به طور قطع اقبال و استقبال کسانی همچون سیف‌القضات از اندیشه‌های خیابانی، تنها به معنای تأیید آن بخش از خواست‌های این روحانی تبریزی بود که با منطقه‌گرایی و گسترش اختیارات محلی آذربایجانیها ربط داشت.

مؤلف کرد م.کاردوخ هم اصل ارتباط میان سمکو و شیخ محمد خیابانی را تأیید می‌کند ولی معتقد است که میزان این ارتباط چندان قابل توجه نبوده است.[۴]

محور ارتباط سمکو با جنبش خیابانی، که ابعاد آن هنوز بخوبی شناخته نشده‌است همان مخالفت با اعادهٔ اقتدار اداری نظامی دولت مرکزی در آذربایجان بود و به سمکو این امکان را داد تا از گرفتاری دولت مرکزی در حل معضل خیابانی استفاده نماید و حوزهٔ نفوذ خود را هر چه بیشتر به سوی شرق دریاچهٔ ارومیه گسترش دهد.

اما همکاری هواداران خیابانی با سمکو و بعد با ابوالقاسم خان لاهوتی فرماندهٔ ژاندارمهای مستقر در بندر شرفخانه به مخالفت آنان با کودتای ۱۲۹۹ هش مربوط

---

۱ ـ همان مأخذ ـ صص ۱۵۴ ـ ۱۵۱.

۲ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ ص ۳۴۹.

۳ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۱۹۵.

۴ ـ جنبش‌های کرد از دیرباز تاکنون، نگارش و اقتباس م. کاردوخ (سوئد ـ Coimex اسکاندیناوی، ۱۹۹۳) ۲ جلد ـ ج دوم ـ ص ۱۹۳.

می‌شد، در پرتو این همکاری رئیس شکاکها توانست بدون مشکل شهر ارومیه را اشغال کند.

مخبرالسلطنهٔ هدایت که در سرکوب جنبش خیابانی نقش اساسی داشته است دربارهٔ ارتباط میان سمکو و قیامها این گونه اظهارنظر کرده‌است:

«پس از کودتای سوم اسفند از قیامیها بادامچی و معتمدالتجار در منزل ساعد السلطنه نزد من آمدند که با کودتا باید مخالفت کرد، گفتم ... در بیانیهٔ دولت امری که با آن مخالفت جایز باشد، نیست، قصاص قبل از جنایت، جنایت است. از من که مأیوس شدند سمیتقو را دعوت کردند. مکتوب ایشان بدست آمد.[۱]»

وی در اثر دیگر خود بنام *خاطرات و خطرات* همین مطلب را تکرار کرده، می‌افزاید که «قیامیها از من که مأیوس شدند با لاهوتی داخل مذاکره شده بودند، تا در مقابل کودتای تهران کودتایی کرده‌باشند، حتی اسماعیل‌آقا را دعوت کرده‌بودند که نوشته‌شان بدست آمد ...[۲]»

اما کسروی دلیل همکاری قیامیها با سمکو را نه مقابله با کودتا، بلکه انتقام‌گیری از مخبرالسلطنه می‌داند و معتقد است که:

«از آن سو در آذربایجان چند تن از یاران او (خیابانی) بنام کینه‌جویی از مخبرالسلطنه بیک کار بدی برخاستند و آن این که با اسماعیل‌آقا (سیمگو) همبستگی پیداکرده او را دوباره به آشوب برانگیختند و ارشدالملک نامی را به نزد او فرستادند. اسماعیل‌آقا که با دولت دو رویه راه می‌رفت و خود خواهان آشوب می‌بود فرصت را رها نکرده دوباره بکار پرداخت. ارشدالملک که خود از مردم ارومی می‌بود با دستور اسماعیل‌آقا به آنجا رفته شهر را گرفت و این در زمستان ۱۲۹۹ بود.[۳]»

پرواضح است که سمکو هم به کودتا چندان خوشبین نبود و این همکاری میان او و قیامیها علاوه بر ایجاد مشکل برای کودتاچیان، محملی برای دستیابی وی به شهر ارومیه بشمار می‌رفت و فرصتی برای رسیدن به چنین هدفی در اختیارش می‌گذاشت. در زمستان ۱۲۹۹ هش ارشدالملک به کمک هواداران خیابانی فرماندار انتصابی تبریز بنام میرزا علی اکبرخان را دستگیر کرد و موجبات اخراج نیروهای ژاندارم و شهربانی را از آنجا فراهم آورد و از سمکو خواست که با نیروهایش وارد

---

۱ ـ بر من چه گذشت، مهدی قلی‌خان هدایت (تهران، بی‌تا، ۱۳۲۳) ص ۳۵.

۲ ـ خاطرات و خطرات، مهدی‌قلی خان هدایت (تهران، زوار، ۱۳۶۳) چاپ چهارم ـ ص" ۳۳۱.

۳ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ ص ۸۹۵.

شهر شود. نیروهای دولتی در بندر گلمانخانه مستقر شدند ولی بعد از چند روز مقاومت در برابر نیروهای عمرخان شریفی عموی سمکو ناچار به تخلیهٔ بندر شدند. کالاهای بازرگانان برای بار دوم توسط شکاکها غارت شد و به چهریق انتقال یافت.

شیوهٔ رفتار سمکو با اهالی شهر عبارت بود از شکنجهٔ ثروتمندان به منظور مصادرهٔ اموال و ضبط سلاحهایشان، سرکوب مردم، ایجاد جوّ ناامنی. در گزارشهای وزارت داخله نسبت به رفتار وحشیانهٔ شکاکها نسبت به اهالی ارومیه اشاره شده‌است.[۱] هیچ نشانه‌ای از اعلام استقلال یا خودمختاری و تشکیل نهادهای سیاسی، اقتصادی و نظامی که از ناسیونالیسم کرد تأثیر پذیرفته باشد به چشم نمی‌خورد و تنها اقدام چشمگیر سمکو اقدام برای مصادرهٔ ده‌هزار لیره و مقادیری فشنگ و تفنگ از مردم ارومیه بود و حتی زر و زیور زنان شهر به وسیلهٔ عمرخان به غارت رفت و به نوشتهٔ تمدن بسیاری از ثروتمندان از ترس شکنجه دست به خودکشی زدند.[۲] به این ترتیب همفکران شیخ محمد خیابانی موجب تشدید اقدامات سمکو و تداوم طغیان او گردیدند و او پس از این رویداد برای تصرف ساوجبلاغ تشویق گردید.

---

۱ ـ سازمان اسناد ملی ایران، ۳۶ـ۹ـ۱۹۰۹ـ۲۹۰۰۰۱ گزارش ۲۵ میزان ۱۳۳۹ هـ.ق.

۲ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ صص ۳۶۳ ـ ۳۶۰.

بخش سوم

تأثیرات ملی‌گرایان کرد عراق و ترکیه بر حرکات سمکو

ـ سیدطه افندی و سمکو

رویدادهای آذربایجان و مطرح شدن سمکو به عنوان یک قدرت مؤثر نظامی در دوران پس از جنگ بزرگ، بزودی توجه کردهای آن سوی مرز را به موقعیت تازهٔ کردهای این ولایت جلب کرد و فعالان و مبارزان کرد در عراق و ترکیه با علم به این که در ایران جای سازمانها و نیروهای سیاسی متأثر از ناسیونالیسم کردی خالی است و سمکو نمایندهٔ یک جریان فئودالی منطقه‌گرایانه است، تصمیم گرفتند تجارب سیاسی خود را در خدمت این حرکتی قرار دهند که از لحاظ سیاسی نارس و نابالغ بود، به همین دلایل افراد مجربی مانند سیدطه افندی و مصطفی پاشا یاملکی روانهٔ چهریق شدند.

سید طه افندی پسر شیخ عبدالقادر و نوادهٔ شیخ عبیدالله نهری از چهره‌های سیاسی کردستان عثمانی در آغاز سدهٔ بیستم و کسی است که نقش بسیار مهمی در تقویت و تکوین حرکت سمکو و عشیرهٔ شکاک به عهده گرفت. سید طه در سالهای جنگ بزرگ از مؤسسان و اعضای اصلی «جمعیت استخلاص کردستان» و فرستادهٔ آن گروه به نزد کنسول روسیه در ارومیه برای جلب حمایت روسیهٔ تزاری از تشکیل کردستان بزرگ بود. البته باید دانست که هیچ گونه نشانه یا سندی که دال بر همکاری یا عضویت سمکو در این سازمان باشد در دست نیست.

اما آنچه سید طه را به سمکو مرتبط می‌ساخت نه مسائل سیاسی، بلکه خویشاوندی او با خانوادهٔ محمدآقا شکاک بود: سید طه در واقع داماد برادر سمکو یعنی جعفرآقا بود.* وی همچون همه شخصیتهای ملی‌گرای کرد در عثمانی آن هنگام تحت تأثیرات غالب و معمول آن زمان در میان گروهها و سازمانهای ملی‌گرای کرد یعنی جستجوی یک نیروی پشتیبان قوی و تکیه بر قدرتی جهانی مانند روسیه یا انگلستان و تشکیل کردستان بزرگ با استفاده از سلاح قرار داشت. از نظر این گونه افراد ظهور هر قدرت نظامی در یکی از بخشهای کردستان به مثابهٔ

---

* ـ بقولی سیدطه شوهرخواهر سمکو بود.

تحقق یکی از دو شرط لازم برای نیل به استقلال نواحی کردنشین بود. هنگامی که طه وارد ایران شد، دولت عثمانی در اوج ناتوانی بسر می‌برد و زمزمهٔ تشکیل کشوری ارمنی در اراضی عثمانی از سوی دولتهای پیروز در جنگ بزرگ به گوش می‌رسید و کوملهٔ ترکیه که عبدالقادر پدر طه مرد شماره یک آن بشمار می‌رفت، مصمم بود که با ایجاد شورش میان کردهای ایران و عراق آینده و ترکیه، جامعهٔ ملل را متوجه حقوق کردها سازد و طه به همین منظور به ایران فرستاده شد. آرمان سیاسی بسیاری از رؤسای کرد در آن عصر در چهارچوب ناسیونالیسم قبیله‌ای شکل گرفته‌بود. با نگاهی کوتاه به خاستگاه اجتماعی کردهایی که نخستین احزاب سیاسی کردی را خلق کرده‌اند، یعنی پسران بدرخان، پسران شیخ عبیدالله، شیخ سعید پیران، شیوخ بارزان، شیخ محمود برزنجی و سیدرضا، می‌بینیم که همگی خاستگاه عشیره‌ای ـ مذهبی داشته‌اند، مثلاً شیخ عبیدالله، شیخ احمد بارزانی و شیخ محمود همه زمینداراانی بزرگ بوده و در ضمن وجهه مذهبی هم داشته‌اند. حتی قیامهای آرارات و شیخ سعید پیران نیز که به وسیلهٔ نظامیان و روحانیان کرد به راه افتادند، تا اندازهٔ زیادی به نیروی عشایر متکی بودند بنابراین نقش این رؤسا و ناسیونالیسم قبیله‌ای آنان در پیدایش احساسات ملی در میان کردها، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و هرچند جامعهٔ کرد در کل از نظر فرهنگ سیاسی ـ ملی وامدار روشنفکران شهرنشین و روحانیان است اما تأثیر کلی ناسیونالیسم قبیله‌ای در تاریخ کردها انکارناپذیر باقی می‌ماند.

در قاموس متولیان ناسیونالیسم قبیله‌ای، اعادهٔ خودمختاری سنتی و آزادی عمل رؤسای عشایر، یعنی موهبتی که خانوادهای قدیمی کرد قرنها از آن برخوردار بودند، هدف عمدهٔ مبارزهٔ کردها تلقی می‌شد. رهبران ناسیونالیست قبیله‌ای، نیروی مردم و بویژه شهرنشینان کرد را در فعالیتهای خود لحاظ نکرده و تحرکات سیاسیشان در بند و بست با قدرتهای بیگانه و تکیه بر گروه‌های مسلح عشیره‌ای خلاصه می‌شد. سید طه نمایندهٔ تمام عیار این گونه ناسیونالیسم بشمار می‌رفت و پس از شکست سمکو از نیروهای سرهنگ فیلیپوف، از بغداد به چهریق آمد تا قیام صرفاً عشیره‌ای سر ایل شکاک را از شکل تظاهرات سادهٔ زندگانی ایلیاتی بدرآورده در خدمت ملی‌گرایی کردی قرار دهد. سید طه در این راه تنها نبود و بزودی ملیون کرد ترکیه و عراق هم به او پیوستند.

عمدهٔ تلاش این افراد متوجه «سیاسی» کردن قیام سمکو بود و می‌دانیم در این راه موفقیتی نصیب آنان نشد. مؤلف کتاب «جنبشهای کرد از دیرباز تاکنون» دربارهٔ تأثیرگذاری سیدطه و دیگر شخصیتهای کرد بر افکار سمکو می‌نویسد:

«سمکو، برحسب شرایطی که بوجود آمد، بآسانی مواضع خود را تغییر می‌داد. بایستی خاطر نشان کرد که او تحت تأثیر و نفوذ و اعتبار برخی از شخصیتهای سرشناس قرار می‌گرفت. بخصوص در سمت‌دهی فعالیتهای شورشگرایانهٔ سمکو، نقش عظیمی را شخصیت برجستهٔ جنبش کردهای شمالی سیدطه ... بازی کرد. سمکو با او روابطی بیش از اندازه دوستانه داشت و تحت تأثیر نفوذ وی بود که در سمکو ایدهٔ تشکیل کردستان بزرگ و مستقل شکل گرفت و عمق پیدا کرد.(۱)»

وان بروینسن نیز معتقد است که با پیوستن سید طه، به سمکو، وی از مشاوری سیاسی برخوردار شد که «با نفوذترین شخصیت مرز بشمار می‌رفت و از آن گذشته ناسیونالیستی دارای قدرت رهبری نیز بود.(۲)»

سیدطه همیشه به بهانهٔ املاکش در ایران به این سوی مرز می‌آمد و به همین دلیل دولت ایران بعدها املاکش را مصادره کرد.(۳) طه پس از بررسی جوانب کار سمکو و خروج قزاقهای فیلیپوف از چهریق، با شتاب به بغداد بازگشت و با ویلسون کمیسر بریتانیا در عراق دیدار کرد و خواست‌های کردها را به اطلاع او رسانید. در این دیدار سرنوشت کردستان ایران هم بررسی شد. رفیق حلمی خواست‌های طه از انگلستان را این گونه برمی‌شمارد:

«۱ ـ استقرار دولت یکپارچهٔ کرد تحت نظارت بریتانیا به شرطی که کردستان ایران جزء آن باشد.

۲ ـ اعلام عفو عمومی بطور رسمی به منظور جلب احساسات عمومی (کردها در عراق).

۳ ـ استقرار دولت کرد مورد بحث بر پایهٔ مشارکت همهٔ اقشار یعنی بر پایهٔ جمهوری.

۴ ـ دادن اطمینان به کردها از سوی انگلیسیها و نوشتن پیمانی دربارهٔ امنیت ارامنه و آشوریان و عدم تحرک آنان در برابر دولت نوپای کرد.

۵ ـ مشابهٔ همه کمکهایی که بریتانیا به عراق ارائه می‌دهد به دولت کرد هم داده‌شود.(۴)»

بروینسن به این نکته اشاره دارد که در زمان مذاکرات ویلسون و سیدطه در

---

۱ - جنبشهای کرد از دیرباز تاکنون ـ ج ۲ ـ ص ۱۹۴.

2 - Van Bruinessen, op.cit., P 384.

۳ ـ سازمان اسناد ملی ایران ـ سند شماره ۲۷۳-۴۲ ـ ۱۱۶۰۰۱.

۴ ـ یادداشت ـ رەفیق حلمی ـ سی‌بەش (بەغدا، مطبعەی‌مەعاریف، ۱۹۵۶) بەشی یەکەم ـ ص ۲۶۵.

بغداد، نامه‌ای از سمکو به کمیسر بریتانیایی رسید که در آن همان تقاضاهای سیدطه مطرح شده‌بود. آشکار است که سمکو به اشارهٔ طه دست به این کار زده‌بود. او پیش از این حتی به مسائل کردستان جنوبی هم علاقه و حساسیتی نشان نمی‌داد تا چه رسد به اوضاع کردستان عراق. کریس کوچرا هم بر آنست که سمکو «یحتمل تحت تأثیر طه از سال ۱۹۱۹ درصدد جلب یاری بریتانیای کبیر برآمد...[۱]» پاسخ مأمور بریتانیایی منفی بود زیرا بریتانیا در آن زمان برای قبولاندن مفاد قرار داد ۱۹۱۹ به ایران تلاش می‌کرد و نمی‌خواست بهانه‌ای به دست تهران بدهد . هدف سیدطه از این اقدامات کسب دستاوردهای سیاسی و احیاناً نظامی بود، ولی سمکو به یک دلیل دوست داشت به انگلیسیها نزدیک شود و آن امید به دریافت اسلحه از سوی آنان بود. این انگیزه‌ای بود که او را از همان آغاز قدرت گرفتن مصطفی کمال به کمالیها نیز نزدیک کرد. بروینسن بر پایهٔ منابع ارمنی می‌نویسد که:

«سیدطه و سمکو همزمان با این اقدامات (نزدیک شدن به انگلیسیها) با ناسیونالیستهای کمالی در شهر وان ارتباط داشتند و ترکها می‌خواستند آنان را برای سرکوب ارامنه در آناتولی شرقی و در صورت لزوم در جاهای دیگر اجیر نمایند.[۲]»

طه بجز این اقدامات در تشکیل اتحادیه‌ای از عشایر کرد تحت ریاست سمکو مؤثر بود و دلیل آن این است که پس از ورود طه ابتدا عشیرهٔ هرکی یعنی عشیرهٔ زیر فرمان او و پس از پیروزی سمکو در جنگ میاندوآب بر ژاندارمها در اوسط تابستان ۱۳۰۰ هش عشایر مامش، منگور، دهبوکری، پیران، زرزا، گورک، فیض‌الله بیگی، پشدریهای عراق، بانه و قادرخانی ناگهان همه داوطلب ورود به اتحادیهٔ سمکو شدند و با استفاده از این نیروها بود که او مهاباد را اشغال کرد و شک نیست که طه، خان شکاک را برای حمله به مهاباد تشویق می‌کرد، زیرا بعدها هم او بود که اصرار داشت سمکو سقز و ولایت کردستان را اشغال نماید.[۳] درمجموع سیدطه مشوق عمدهٔ عشایر مکری در تشکیل اتحادیهٔ ایلی تحت رهبری سمکو بود و در واقع او نیروی ده‌هزار نفری کرد را برای رئیس شکاکها سازماندهی کرد.

اقدام دیگر سیدطه در راستای هر چه بیشتر «کردی» کردن شورش سمکو صورت می‌گرفت، به این معنا که او و اطرافیانش تلاش دامنه‌داری را برای رسمی ساختن زبان کردی و چاپ روزنامه و اوراق گمرکی به خط کردی آغاز نمودند. محمد تمدن مؤلف اوضاع ایران در جنگ اول شرح می‌دهد که چگونه روزی در ماه شوال

---

۱ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۶۶.

2 - Van Buinessen, op.cit., P 386.

3 - ARFA, op. cit, PP 58 - 59.

۱۳۴۰ هق ـ ۱۳۰۰ هش «سید عبدالله از خویشاوندان سیدطه و از کسان فهمیدهٔ سمیتقو» به دیدن او آمد و گفت که سمکو می‌خواهد روزنامه‌ای کردی منتشر کند، به همین منظور به چاپخانهٔ او نیاز دارد و چون او ابراز مخالفت کرد، افراد سمکو چاپخانه را به زور مصادره نموده و نام آن را از تمدن به غیرت تغییر دادند.(۱)

این روزنامه که «روژاکرد و شواعجم» یا روز کرد و شب عجم (آذری یا فارس شیعه مذهب) نام داشت و سردبیر آن ملامحمد ترجانی‌زاده بود، به دو زبان کردی و فارسی و به صورت هفتگی منتشر می‌شد و بجز این روزنامه اوراق گمرکی بزبان کردی به وسیله لطیف چاووش، که او هم از خویشاوندان سیدطه بود در این چاپخانه منتشر می‌شد و در مدت تسلط سمکو بر ارومیه، بندر گلمانخانه و نواحی کردنشین رواج داشت.(۲)

البته مؤلف «دربارهٔ مبارزات کردستان» بر آن است که مصطفی پاشا از اعضای اصلی کوملهٔ عراق این روزنامه را در ارومیه منتشر ساخت که رونق چندانی نداشت.(۳)

باید گفت که سمکو از همکاری با سیدطه طرفی نبست و سیدطه هم نتوانست قیام او را به شکل حرکتی کاملاً ملی و مبتنی بر ناسیونالیسم کرد درآورد و حتی در اوج قدرت سمکو هم در ماهیت کاملاً عشایری هواداران شورش او تغییر و استحاله‌ای پیش نیامد و این حرکت نتوانست در تمام مدت با روستائیان اسکان یافته، طبقات شهرنشین و روحانیان کرد در مقیاس وسیع ارتباط برقرار کند و حتی طه موفق نشد سمکو را از غارت مردم مهاباد بازدارد.

ـ سمکو و کردهای ترکیه و عراق

در دهه‌های آغازین سدهٔ بیستم در ایران تشکیلات سیاسی کرد وجود نداشت و ظهور سمکو به مثابه قدرتی نظامی در میان کردهای ایران به زودی توجه احزاب و جمعیتهای کرد در ترکیه و عراق را به خود جلب کرد. بزودی گردانندگان این احزاب کوشیدند از سرایل شکاک برای تقویت ناسیونالیسم کرد و انتقال شعارهای آن به جامعهٔ کردهای ایران استفاده کنند و درنهایت جامعهٔ ملل را وادار به شناسائی حقوق کردها نمایند. در این هنگام انگلستان، فرانسه و ایالات متحد امریکا به عنوان کشورهای پیروز در جنگ بزرگ، تشکیل کشور ارمنستان و کردستان مستقل را در عهدنامهٔ سور (Sévres) که به امضای دولت عثمانی هم رسیده‌بود، پیش‌بینی

---

۱ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه صص ۳۷۲ ـ ۳۶۹.

۲ ـ همان مأخذ ـ همان صفحات.

۳ ـ دربارهٔ مبارزات کردستان ـ حمید مؤمنی (تهران، شباهنگ، ۱۳۵۸) ص ۳۳.

کرده‌بودند و تنها در انتظار حل منازعهٔ یونان با کمالیها به سرمی‌بردند. یک ویژگی مهم در رویکرد کوملهٔ ترکیه و کوملهٔ عراق نسبت به مسألهٔ شورش سمکو این است که این دو سازمان سیاسی هر یک برحسب شرایط و اوضاع منطقهٔ خود از خان شکاک انتظاراتی داشت و در مجموع تناسبی میان این توقعات وجود نداشت. برای آشنایی با این تفاوتها بایستی رابطهٔ سمکو با هر کدام از این دو حزب را بطور جداگانه بررسی کرد ولی باید دانست که اعضای این دو حزب در تمام طول این روابط نتوانستند از سرایل شکاک رهبری انقلابی بسازند و یا شورش او را از شکل عشیره‌ای خارج ساخته و به انقلابی کردی بدل نمایند.

الف ـ سمکو و کومله ترکیه

کوملهٔ ترکیه زودتر از کردهای عراق با سمکو پیوندهای سیاسی برقرار کرد و اقدام عمده و اولیهٔ آن اعزام سیدطه به ایران بود و از آنجا که این حزب در فاصلهٔ سالهای ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۲ هش هنوز به همکاری با آتاتورک اعتقاد داشت به سمکو توصیه می‌کرد که ارتباط خود را با ترکها مستحکم سازد، و حتی بعضی از هوادارانش چون احمدتقی و محمودفاضل میان رئیس عشیرهٔ شکاک و ژنرالهای ترک کار پیام‌رسانی را انجام می‌دادند. در نتیجهٔ اقدامات سیدطه کردها اختیاراتی برای ادارهٔ مناطق زیر نفوذ سمکو کسب کردند، روزنامه‌ای کردی منتشر شد و دسته‌جات ژاندارم کرد و حاکمان کرد ادارهٔ راهها و شهرهای کردنشین را به عهده گرفتند ـ این تحولات را می‌توان به عنوان مهمترین تأثیرات کوملهٔ ترکیه در شورش سمکو تلقی کرد. در بحبوحهٔ مذاکرات سمکو با انگلیسیها در اواخر سال ۱۹۲۲ م. / ۱۳۰۱ هش احمدتقی در ترکیه بود و با اعضای مؤثر کوملهٔ کرد مانند ژنرال خالدبگ جبرانی، یوسف ضیاءبیگ، یوزباشی علی یاور و دیگر رهبران آن سازمان در ترابوزان دیدار کرد و آنان از طریق تقی نامه‌ای برای سمکو فرستادند که در آن از او خواسته شده‌بود بر همکاریش با ترکها بیفزاید و بکوشد با شورویها هم ارتباط برقرار سازد.(۱)

همهٔ این اقدامات برای آن صورت می‌گرفت که سمکو به انگلستان نزدیک نشود و کمک خواستن او از شورویها هم خطری برای ترکیه نداشت چرا که آنان در آن زمان از مصطفی‌کمال حمایت می‌کردند. به هرحال احمدتقی به دستور سمکو با کنسول شوروی در شهر ارومیه دیدار کرد و دو خواست اصلی خان کرد یعنی ارسال کمکهای فوری برای اعادهٔ اقتدار از دست رفته‌اش در منطقهٔ زیرنفوذ سابقش و شناخت وی از سوی شوروی به عنوان نمایندهٔ همهٔ کردها را به اطلاع کنسول

۱ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی (به غدا، سلمان الاعظمی، ۱۹۷۰) ص ۷۵.

رسانید.[1] اما کنسول پاسخ به احمدتقی را به گفتگو با مسکو موکول کرد و یک هفته مهلت خواست. پس از گذشت زمان مذکور کنسول پاسخ داد که «مسکو قادر نیست اولین خواست سمکو را برآورد. ما (روسها) به دلیل علاقه‌مندی به کردها نمی‌خواهیم آنان را بفریبیم و وعده کمک بدهیم، به همین دلیل این خواست را رد می‌کنیم، اما بعید نیست که در آینده با آن موافقت شود. اما در مورد خواست دوم سمکو احتمال دارد بتوانیم به او یاری برسانیم. اسماعیل‌آقا باید از این پس پیوسته با ما ارتباط داشته باشد تا او را از اوضاع آگاه نمائیم...[2]»

سمکو از روسها خواسته بود تا به او در اعاده و تثبیت قدرت از دست رفته‌اش در منطقهٔ شمالی کردستان کمک کنند و هیچ سخنی از استقلال کردستان در میان نبود ـ این همان چیزی است که او از انگلیسیها و ترکها هم تقاضا می‌کرد. کوملهٔ ترکیه یک بار دیگر نیز در سال ۱۹۲۰ م. کوشیده‌بود سمکو را تشویق به همکاری با شورشیان اطراف رواندز نماید. در آن سال عشایر زیباری، بارزانی و شیخهای بجیل چند مأمور سیاسی انگلیس را در رواندز به قتل رسانیدند و دولت بریتانیا هم واحدهای آشوری را مأمور سرکوب آنان نمود درنتیجه رؤسای عشایر تصمیم گرفتند از سمکو و مصطفی کمال درخواست کمک کنند. سمکو در پاسخ به آنان صریحاً اعلام کرد که قادر به شرکت در شورش رواندز نیست و از آنان خواست که به ایران بیایند و در اینجا شورشی براه بیاندازند، که البته با مخالفت شورشیان روبرو شد.[3]

رابط میان سمکو و شورشیان هم احمدتقی و درحقیقت کوملهٔ ترکیه بود ولی سمکو علاقه‌ای به خروج از ایران و فعالیت در بیرون از منطقهٔ خود نداشت. سرانجام آخرین اقدام و تحرک سیاسی کوملهٔ ترکیه متقاعد ساختن سمکو به همکاری با مصطفی کمال از یک سو و استفاده از نفوذ او بر شیخ محمود برزنجی برای ممانعت از نزدیک شدن شیخ به انگلستان از سوی دیگر بود. رفیق حلمی و احمدتقی هر دو به این واقعیت اشاره دارند که شیخ محمود در اوایل سال ۱۹۲۳ م. / ۱۳۰۲ هش به اصرار سمکو هیئتی را از راه ایران برای مذاکره به ترکیه و نزد مصطفی کمال فرستاد که بدون نتیجه به سلیمانیه بازگشت و مدتی کوتاه پس از این رویداد ترکیه با انگلستان بر سر موصل به توافق رسید.[4]

درنتیجهٔ این توافق کوشش و مساعی ترکیه برای به راه انداختن شورشی در خاک ایران با کمک کمالیها نیز نقش بر آب شد و سمکو از نظر سیاسی به برگ سوخته‌ای

---

۱ ـ همان مأخذ ـ صص ۸۳ و ۸۲.
۲ ـ همانجا.
۳ ـ همان ـ صص ۴۶ ـ ۴۴.
۴ ـ یادداشت ـ رەفیق حلمی ـ ج ۳ ـ صص ۶۵ ـ ۵۰ ـ و یادداشته‌کانی ئه حمه‌دتقی ـ ص ۶۹.

بدل گردید که دیگر هرگز نتوانست موقعیت اولیهٔ خود را بدست آورد. به احتمال بسیار زیاد پس از قیام شیخ سعید پیران در سال ۱۹۲۵ م. / ۱۳۰۴ هش و حتی زودتر از آن کوملهٔ ترکیه به این نتیجه رسید که مصطفی کمال و کمالیهای شوونیست ترک هیچ گونه کمکی به کردها نخواهند کرد و از این زمان به بعد سمکو تحت نظارت دولت ترکیه قرار گرفت و کم‌کم به تناوب تا سال ۱۹۳۰ م. / ۱۳۱۰ هش مثل ابزاری ساده در دست نظامیان ترک در مناقشات مرزی ایران و ترکیه مورد استفاده قرار گرفت.

ب ـ سمکو و روابط او با کوملهٔ عراق و شیخ محمود برزنجی

اما ارتباط سمکو با کومله عراق هم چندان پرثمر نبود و اساساً نتیجه‌ای به دنبال نداشت، دلیل آن هم روشن است، اگر سمکو بیش از حد به ملی‌گرایان کرد در عراق نزدیک می‌شد دیگر نمی‌توانست انتظار کمکی از دولت ترکیه داشته‌باشد، زیرا کوملهٔ عراق خواستار آغاز جنبش کردها از خاک ترکیه بود و مصطفی کمال را بزرگترین دشمن قوم کرد می‌دانست. کریس کوچرا به مذاکرات میان سمکو و مصطفی پاشا نمایندهٔ کوملهٔ عراق در اواخر سال ۱۹۲۱ م. / ۱۳۰۰ هش اشاره می‌کند که طی آن کرد عراقی از خان شکاک پرسیده‌بود که:

«... چرابجای جنگیدن با ایران به یاری کردهای وان و ارزروم و حکاری و خرپوت نمی‌رود که از «سرکوب» مصطفی کمال در رنج و عذابند؟ و سمکو پاسخ داد که نمی‌خواهد ارتباطش را به کلی با ترکها قطع کند، که به او اسلحه می‌دهند.[۱]»

رفیق حلمی نیز دلیل مذاکرهٔ دوم مصطفی پاشا را با سمکو در سال ۱۹۲۲ چنین ذکر می‌کند:

«مصطفی پاشا به این دلیل برای دیدن سمکو به مرزهای ایران و ترکیه رفته‌بود که او را وادارد ایران را رها ساخته و آتش آشوب را در ترکیه بیافروزد.[۲]»

و می افزاید که ترکها از میزان دشمنی کوملهٔ عراق و بویژه مصطفی پاشا با مصطفی کمال آگاه بودند و بخاطر ترس از جذب سمکو به این حزب بود که شبانه در مرز به او حمله کرده و پسرش را به اسارت بردند.[۳] در سال ۱۳۰۱ هش شیخ محمود هنور تصمیم قاطعی برای پیوستن به انگلستان (یعنی چیزی که کومله عراق از او درخواست می‌کرد) و یا اتحاد با ترکیه و مصطفی‌کمال (یعنی اقدامی که خواست کومله ترکیه بود) اتخاذ نکرده‌بود و کوملهٔ عراق انتظار داشت که سمکو

---

۱ ـ جنبش ملی کرد ـ صص ۶۷ ـ ۶۶.

۲ ـ یادداشت ره‌فیق حلمی ـج دوم ـ صص ۶۰۵ ـ ۶۰۴.

۳ ـ همان ـ ص ۶۰۴.

شیخ را وادار به اتحاد با بریتانیا کند. سمکو در سال ۱۹۲۲ م / ۱۳۰۱ هش وارد شهر سلیمانیه شد و همچون قهرمانی مورد استقبال قرار گرفت. رفیق‌حلمی دربارهٔ اثر سفر رئیس عشیرهٔ شکاک در ذهن کردهای عراق نوشته‌است:

«نام و آوازهٔ سمکو و داستان دلاوریها و قهرمانیهای آن کرد نامدار مدتی بود که به کردستان عراق رسیده‌بود و از این رو آمدن او به سلیمانیه به معنای حل مسألهٔ کرد بود و امید میهن‌پرستان را از نو زنده می‌کرد. سمکو یا اسماعیل‌آقا رئیس عشیرهٔ شکاک در دل هر فرد کرد جایگاه بلندی داشت و قهرمانی ملی تلقی می‌شد.[۱]»

به مناسبت ورود او چند تیر توپ شلیک شد و وی از نیروهای شیخ محمود سان دید. نزدیک شدن سرایل شکاک به کردهای عراق برخلاف تصور کوچرا برای درخواست کمک نبود زیرا او از همان آغاز نمی‌خواست خود را در امور کردهای عراق و ترکیه درگیر سازد و تقریباً از ابتدای کار هم پیدا بود که او بخاطر حفظ جان پسرش هم که شده قدمی برخلاف مصالح ترکها برنخواهد داشت. کوملهٔ عراق در آن هنگام مخالف رویاروئی کردها با ایران بود و اعتقاد داشت که دشمن اصلی کردها اعراب و ترکها هستند. از این رو می‌خواست با جلب کمک و همراهی انگلستان یک کشور مستقل کرد در نواحی کردنشین ترکیه و عراق ایجاد نماید. رفیق حلمی واکنش اعضای کومله را نسبت به ورود سمکو به سلیمانیه این گونه ترسیم کرده‌است:

«آمدن سمکو به سلیمانیه در چشم ملی‌گرایان کرد به معنای پایان ابهام و گیر و گرفت در مسأله کرد بود و می‌توانست شیخ محمود را از دو راهی‌ای که بر آن قرار داشت نجات دهد. مصطفی پاشا از همه بیشتر شادمان بود ... او گمان می‌گرد که سمکو شیخ محمود را نسبت به اهداف خود متقاعد می‌سازد و سیاست انگلستان پیش می‌رود، آن گاه پیش از هر چیز ترکها از رواندز اخراج می‌شوند و موج مبارزه و شورش به کردستان ترکیه می‌رسد ـ خلاصه، او برای شکستن پشت آتاتورک تلاش می‌کرد.[۲]»

اما همهٔ این آرزوها نقش بر آب شد زیرا اقامت یک ماه و نیمهٔ سمکو او را بیش از پیش به کوملهٔ عراق، شیخ محمود و انگلستان بدبین کرد. یقیناً سمکو نمی‌خواست زیر دست شیخ باشد چون او به عنوان نمایندهٔ نظام عشیره‌ای نمی‌توانست با شیخ که نمایندهٔ طبقهٔ زمیندار شهرنشین بود سازش و توافقی داشته باشد. با این که رفیق حلمی می‌کوشد عدم سازش میان سمکو و شیخ را با یادآوری کمکهای خان شکاک به خانوادهٔ شیخ هنگام دستگیری و تبعید او از سوی انگلیسیها

---

۱ ـ همان ـ ص ۵۵۹.

۲ ـ همان ـ ص ۶۰۰.

به خارج از عراق در سال ۱۹۱۹ م کمرنگ جلوه دهد اما عدم دستیابی به توافقی جدی میان این دو برای قبول اختلاف و تفاوت طرز فکرشان کفایت می‌کند.[۱]
ادموندز این نکته را دریافته بود که متحد ساختن سیدطه و سمکو با شیخ محمود امری «محکوم به شکست» است، کوچرا بعید نمی‌داند که خان شکاک با فکر تشکیل «کردستان بزرگ» مخالف بوده‌باشد، که خود نمی‌توانست رئیس آن باشد.[۲] از این گذشته عبدالله احمد رسول پشدری شرح داده‌است که سمکو پس از جدایی از شیخ محمود به خوانین پشدری گفته‌بود که:«شیخ محمود به کار رهبری کردان نمی‌آید، ثبات رأی ندارد و نمی‌داند چه باید بکند.[۳]»

به این ترتیب سمکو نشان داد که هیچ گونه نقطهٔ مشترکی میان او و کردهای عراق و شیخ محمود وجود ندارد و فاصلهٔ او با آرمانهای آنان بسیار زیاد است. برای همین بود که مصطفی پاشا در نامه‌ای به پسرش دربارهٔ سمکو نوشته بود که:
«سمکو مرد نادانی است، او با ناسیونالیستهای کمالی خوب سر می‌کند، چراکه به او مهمات می‌دهند.[۴]»

این رویدادها نشان داد که سمکو به هیچ وجه آن ملی‌گرای کردی نیست که در پی خودمختاری یا استقلال کردستان باشد. تماسهای مداوم ملی‌گرایان کرد در خارج از ایران با سمکو نتوانست شورش او را از شکل صرفاً عشیره‌ای خارج ساخته و روستائیان و شهرنشینان کرد در استان کردستان و بخش کردنشین آذربایجان را به سوی آن جذب کند و حتی مبلغان احزاب کرد در آن سوی مرز نتوانستند روشنفکران و روحانیان کرد ایران را به همکاری با خان شکاک ترغیب نمایند. همچنین این همکاریها نتوانست شورش شکاکها را به سوی بخشهای جنوبی‌تر کردستان و دست کم به عشایر آن نواحی تسری دهد. نیز به‌رغم کوششهای گستردهٔ فعالان این احزاب، سمکو هرگز علاقه‌ای به فعالیت در کنار آنان و خارج از ایران از خود نشان نداد و همیشه سعی داشت از آنان در داخل ایران استفاده کند. به طور کلی باید گفت که کردهای ترکیه و عراق نتوانستند برای سمکو تشکیلاتی سیاسی بوجود بیاورند و اساساً تلاشهای آنان به پیدایش ناسیونالیسم سیاسی کرد در ایران نیانجامید، آن هم در زمانی که کشورمان فاقد توانایی سیاسی و نظامی لازم برای حفظ تمامیت ارضی خود بود.

---

۱ ـ همان ـ ص ۵۹۸.
۲ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۶۶.
۳ ـ یادداشته کانم ـ عبدالله احمد ره‌سولی پشدری ـ صص ۳۲ و ۳۱.
۴ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۶۶.

بخش چهارم

سمکو و قدرتهای بیگانه

-روابط سمکو با انگلیسیها

ایالت آذربایجان پس از قرارداد ترکمانچای رفته‌رفته به صحنهٔ اصلی نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیهٔ تزاری تبدیل شد و کوتاه زمانی پس از جنگهای داخلی ناشی از انقلاب مشروطیت، حضور نظامی روسها بتدریج در تبریز و دیگر نواحی آذربایجان، ابعاد این نفوذ را افزایش داد. اما انگلستان هم به مقتضای منافع سیاسی و اقتصادی خود کمابیش سعی داشت در امور آذربایجان دخالت کند و پیشتر دیدیم که دیپلماتهای انگلیسی چه نقشی در شورش شیخ عبیدالله ایفاء کردند.

مأموران و دیپلماتهای بریتانیایی، حتی پس از توافق انگلستان و روسیه برای تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ در سال ۱۹۰۷، همچنان به دخل و تصرف، کسب اطلاعات در آذربایجان و رخنه در میان ایلات و عشایر کرد آن ولایت ادامه دادند. لازاریف با تکیه بر اسناد وزارت خارجهٔ روسیهٔ تزاری از تلاش دامنه‌دار کنسولهای انگلیسی در مناطق کردنشین عثمانی و آذربایجان ایران برای جلب‌نظر رؤسای کرد یاد می‌کند و برپایهٔ گزارشهای دیپلماتهای روس نشان می‌دهد که چگونه مأموران انگلیسی، که اکثراً از افسران ارتش انگلیس بودند، همواره مبالغ گزافی پول برای نفوذ در میان رؤسای کرد صرف می‌کردند.

انگلستان گذشته از مأموران سیاسی، همیشه با استفاده از جاسوسان، کشیشان دین‌گستر و بازرگانان انگلیسی و تا اندازه‌ای امریکایی، به شکلی سازمان یافته و هدفمند برای گسترش نفوذ و استیلای سیاسی و اقتصادی خود و آسیب‌زدن به منافع روسیه در آذربایجان تلاش می‌کرد.

پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و غیبت آن دولت از صحنهٔ سیاسی ایران، دولت بریتانیا بیش از هر زمان دیگری دست خود را برای دخالت در مسائل نواحی کردنشین ایران باز دید. امروز همهٔ مورخان و پژوهشگران مسائل خاورمیانه و کردها در این نکته همداستانند که دست کم یکی از دلائل مخالفت مأموران بریتانیا با خودمختاری و استقلال کردستان عراق این بود که نمی‌خواستند تمامیت ارضی کشورهای ایران و ترکیه را از سوی انقلاب بلشویکی و اتحاد شوروی در خطر ببینند، بویژه در دورانی که بریتانیا در این کشورها دارای منافع اقتصادی و سیاسی

چشمگیری بود و بجز آن از سوی غرب نقش بالنسبه مهمی برای هر دو کشور در ایجاد کمربندی بهداشتی به دور اتحاد شوروی پیش‌بینی شده‌بود.

انگلستان در واکنش به درخواست سمکو برای حمایت همه جانبه از او در برابر ایران به سیدطه پاسخ می‌دهد که «هر چند دولت ایران هرگز حکم و اقتدار مؤثری بر کردستان «ایران» اعمال نکرده اما جدایی قطعی این استان از ایران بی‌گمان غوغایی در تهران برخواهد انگیخت و برای «عصر» جدیدی که امید می‌رود با پیمان انگلستان و ایران گشایش یابد آغاز خوبی نخواهد بود.[۱]»

سمکو در سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ یعنی از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ روابط بسیار محکمی با مأموران انگلیسی داشت و رابطین او با آنان معمولاً با بکرآغا از رؤسای بانفوذ عشیرهٔ پشدرو مصطفی پاشا از رؤسای کوملهٔ عراق بودند.

سمکو پیش از تسخیر مهاباد در جستجوی حمایت سیاسی و مالی بریتانیا برآمد. کاپیتان کرت کنسول انگلستان در تبریز نقش مؤثری در رویدادهای سال ۱۲۹۸ و عزل ضیاءالدولهٔ البرزی بر عهده داشت و او بود که به همراه سردار فاتح با ۲۰۰ سرباز هندی وارد ارومیه شد و پیش از ورود به شهر با سمکو به مذاکره پرداخت. همچنین در دوران تسلط سمکو بر ارومیه و نواحی اطراف آن که بعضی از مشروطه‌خواهان قدیمی مانند سلطان اسدآقاخان فشنگچی و کاظم خان با ایجاد استحکاماتی نزدیک به دریاچه برای حفظ بندرهای گلماتخانه و شرفخانه مانع از پیشرفت عشایر کرد به سوی شرق شده‌بودند، دیپلمات انگلیسی در منطقه حضور داشت و مجاهدان را به تسلیم در برابر خان شکاک و ترک سنگر تشویق یا تهدید می‌کرد![۲]

کسروی در شرح رخدادهای مربوط به شورش سمکو مستقیماً از انگلستان نام نمی‌برد ولی تلویحاً به دخالت همسایگان قدرتمند ایران در این مسأله اشاره دارد و طبیعی است که به دلیل غیبت آن روز روسیه در صحنهٔ سیاست ایران در درجهٔ اول انگلستان و بعد عثمانی نقشی مهمی در تحریک سمکو داشتند. اما محمد تمدن که شاهد حوادث ناشی از طغیان عشایر کرد بوده‌است به تناوب از دخالتها و فعالیتهای مأموران انگلیسی در این قضایا یاد می‌کند و معتقد است که با اصرار و فشار همین افراد بود که احمد شاه لقب سردار نصرت و یک قبضه شمشیر مرصع را در سال ۱۲۹۸ به سمکو اعطا کرد.[۳]

---

۱ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۶۶.

۲ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ صص ۳۴۸ ـ ۳۴۶.

۳ ـ همان مأخذ ـ ص ۳۵۶.

بجز کسروی، تیمسار حسن ارفع که از اواخر سال ۱۲۹۹ در جنگ با کردها شرکت نموده‌است، هیچ گونه اشاره‌ای به عملکرد مأموران بریتانیایی ندارد اما سرگرد ملک‌زاده که فرماندهی نیروهای دولتی را در جنگ مهاباد به عهده داشت در خاطرات خود به دستگیری دو تن هندی در درگیریهای مقدماتی با سیدطه اشاره دارد که «... بالاخره درکاوشی که از آنها به عمل آمد، نامه‌ای از لای جلیقهٔ یکی از آنها کشف گردید. این نامه از طرف حاکم نظامی (فرماندار نظامی) انگلیس در موصل، به عنوان سیدطه نوشته شده و در آن ارسال البسهٔ فرم و مهمات و غیره ذکر کرده‌بود. با بدست آمدن این نامه پردهٔ دسیسهٔ استعمار و سیاست انگلیس دریده شد، ... مجبور شدم که دولت علیّهٔ ایران و والی و فرماندهٔ کل‌قوا را از این مهم با خبر نمایم با علم و وقوف به عواقب وخیمه آن، شخصاً مفادنامه را رمز کرده به تهران و تبریز مخابره کردم![۱]»

اظهارات ملک‌زاده مورد تأیید مخبرالسلطنه است و وی در خاطرات و خطرات به رابطهٔ پنهانی سمکو با انگلستان اشاراتی دارد و از جمله می‌نویسد:«(سمکو) با انگلیس هم روابط داشت، سیدطه وزیر و مشاور او برای قنسول انگلیس (در تبریز) گونی گونی توتون می‌فرستاد.[۲]»

پس از اشغال مهاباد در سال ۱۳۰۰ سمکو به اوج قدرت رسید و حوزهٔ مناطق زیر نفوذش یک سوم ولایت کردستان و سراسر نواحی غرب و جنوب دریاچهٔ ارومیه را شامل می‌شد و ترکها بخش عمدهٔ سلاحها و مهمات او را در این زمان تأمین می‌نمودند و انگلیسی‌ها تنها از نظر مالی او را پشتیبانی می‌کردند. پس از سقوط مهاباد سردشت هم به مخاطره افتاد و رئیس گمرک آنجا بنام میرزا خدادخان که شهر را در شرف سقوط می‌دید وسایل و آرشیو ادارهٔ گمرک را به رئیس العشایر منطقهٔ سردشت و رَبَط تحویل داد و خود به سلیمانیه و از آنجا به کنسولگری ایران در بغداد رفت. کنسول ایران در بغداد برپایهٔ اطلاعات میرزا خدادخان و از قول او به وزارت خارجه این چنین اطلاع می‌دهد:

«... نیز می‌گفت یقیناً دولت فخیمه (بریتانیا) با اسمعیل آقا مراوداتی دارد زیرا ما هر روزه می‌دیدیم که قاصد مخصوصی در بین بود. پول می‌دهند و نیز اکبرآقا کرد که در سلیمانیه مأمور سیاسی دولت فخیمه است. او به پشتدریها تعلیمات می‌دهد. او است که با کلیهٔ اکراد مراوده دارد و تعلیمات می‌دهد و درخصوص تجاوزات

---

۱ ـ خاطرات ماژور ملک‌زاده ـ نقل از اوضاع ایران در جنگ اول ـ صص ۳۷۷ ـ ۳۷۶.

۲ ـ خاطرات و خطرات ـ مهدی‌قلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) ـ (تهران، زوار، ۱۳۶۳) چاپ چهارم ـ ص ۳۲۳.

پشدریها ... حقیقت در این بوده که دست حضرات در این کار بوده‌است.[۱]»

کوچرا معتقد است که تلاش سمکو برای نزدیکتر شدن به بریتانیا هراس از روی کار آمدن مرد قدرتمندی مانند رضاخان در صحنهٔ سیاسی ایران و کسب سلاح و مهمات بوده‌است.[۲] ولی حقیقت این است که سمکو مهمات مورد نیازش را از طریق ترکها تأمین می‌نمود و از رضاخان هم باکی نداشت، آنچه او را به بریتانیا نزدیک می‌ساخت نیاز به کسب شناسایی سیاسی قدرتش در چهارچوب ایران بود، چیزی که تحقق آن در توان ترکیه نبود و نباید تصورکرد که او به دنبال ایجادکردستان بزرگ و شناسایی رسمی بریتانیا به این اقدامات دست می‌زد. درضمن دولت بریتانیا هنوز تا به قدرت رسانیدن کامل رضاخان فاصلهٔ زیادی در پیش داشت و با تحریک سمکو می‌خواست از محافل آزادی‌خواه ایران و حتی از خود رضاخان امتیاز بگیرد.

یکی از اقدامات انگلیسها تضعیف نظام اداری ایران در نواحی زیر اشغال سمکو بود و برای نمونه کنسولگری بریتانیا در تبریز از او دعوت کرد که «... سرپرستی اتباع انگلیسی را در خوی و رضائیه و شاهپور عهده‌دار شود...[۳]»

سرانجام پس از این که دولت انگلستان از همکاری رضاخان و باندش با خود مطمئن شد و پس از این که جنبشهای جنگل، خراسان و خیابانی به اشارهٔ مأموران انگلیسی و به وسیلهٔ قزاقهای زیر فرمان رضاخان سرکوب شدند نوبت به سمکو رسید. در حالی که در قیام جنگل سرهنگ اسمایس و دیگر افسران انگلیسی مستقیماً در جنگ برضد میرزا کوچک‌خان شرکت داشتند،[۴] به چه دلیل دیگر مأموران بریتانیا به سمکو یاری می‌رساندند؟ آیا منطقی است اگر بپنداریم که انگلستان در بخشی از ایران برای تقویت و تثبیت قدرت دولت مرکزی تلاش می‌کرد ولی در بخشهای دیگر کشور تمایلات گریز از مرکز را دامن زده و دولت مرکزی را عمداً تضعیف می‌نمود؟

آیا انگلیسیها از این بیم داشتند که جنبشهای آزادی‌خواهانهٔ جنگل و خراسان و خیابانی به اهداف خود برسند و حکومتی ملی را بر سر کار آورند و یا ترس از این که این قیامها زمینهٔ دخالت بلشویکها را فراهم آورد آنان را به واکنش جدی و فوری در برابر آنها برمی‌انگیخت؟

---

۱ ـ سازمان اسناد ملی ایران ـ ۲۰۹۵ ـ ۲۴۰ سند نمره ۱۵۲۵ به مورخه ۱۳۴۰/۱/۴ ق.

۲ ـ جنبش ملی کرد ـ صص ۶۷ ـ ۶۶.

۳ ـ بررسی و تحقیق درباره شاهپور آذربایجان ـ دکتر حبیب زاهدی ـ ص ۲۳.

۴ ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ـ ۲ جلد ـ ملک‌الشعرای بهار ـ چاپ چهارم ـ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱) ج ۱ ـ ص ۱۷۱.

قدر مسلم این است که خاموش ساختن نغمه‌های آزادی‌خواهانهٔ پدیدآورندگان این قیامها اهمیت زیادی برای بریتانیا داشت و انجام آن از نظر مأموران آن کشور در اولویت بود و سمکو می‌توانست در صورت پیشروی بلشویسم دیواری در شرق عراق ایجاد نماید و مانع از به خطر افتادن منابع نفت کرکوک گردد و در غیر این صورت اگر دولتی مستقل و ملی در ایران به روی کار می‌آمد، انگلیسیها به سادگی قادر بودند با افزایش کمکهای خود به سمکو، عشایر لر و بختیاری و شیخ خزعل موانعی جدی بر سر راه پیشرفت آن دولت فرضی ایجاد نمایند و لازم به گفتن نیست که ایجاد ارتباط و اتحاد میان این نیروهای گریز از مرکز بسادگی میسر و مقدور بود.

بتدریج تحکیم قدرت رضاخان شرایطی را پیش آورد که سرکوب سمکو همچون سرکوب شیخ خزعل جنبهٔ یک ضرورت بخود گرفت و براستی تحقق این امر می‌توانست در توجیه سردار سپه و وجیهه‌المله ساختن او در چشم مخالفانش بسیار مؤثر باشد و درواقع چنین هم شد و رضاخان از ختم غائلهٔ شکاکها بهره‌برداری زیادی کرد. البته انگلیسیها مایل بودند که از سمکو پس از شکستش در برابر نیروهای دولت ایران در جای دیگری استفاده کنند: یعنی در حل معضل شیخ محمود برزنجی.

به هر روی اوضاع کردها در عراق و ترکیه طی این سالها شکل تازه‌ای به خود گرفته و پیچیدگی خاصی پیدا کرده‌بود: از یک سو در عراق آنها زیر نظر شیخ محمود سرگرم تلاش برای کسب استقلال بودند و از سوی دیگر کوملهٔ ترکیه هنوز امیدوار بود که مصطفی کمال به وعده‌های خود مبنی بر اعطای نوعی خودگردانی به ملت کرد عمل کند و برای نیل به این هدف انتظار داشت که کردهای عراق به ترکیه بپیوندند و بویژه کمالیها را در بازپس‌گیری موصل از انگلستان یاری دهند. اما ترکها برای جلوگیری از همکاری سمکو با کومله عراق و انگلستان در مرز ایران و ترکیه به او حمله برده زن محبوبش را کشتند، جواهرات و لیره‌هایش را به غارت بردند و پسر شش ساله‌اش خسرو نیز به اسارت درآمد. در این برهه از زمان سیدطه منطقهٔ نهری در خاک ترکیه را ترک کرده و به کوملهٔ عراق پیوسته بود و همچون دیگر اعضای این حزب خواستار همکاری همه جانبهٔ شیخ محمود و دیگر کردها با انگلیسیها و علیه ترکیهٔ کمالی بود، از این رو سمکو را برای همکاری با شیخ محمود و نیز تجدید قوا تشویق به سفر به سلیمانیه کرد.

روایت رشید جودت از فعالان سیاسی کرد عراق که در سالهای پس از جنگ بزرگ به مدت دو سال و نیم مشاور عمدهٔ سیاسی و نظامی سمکو بشمار می‌رفت، با روایت مأمور سیاسی انگلیس در عراق، سسیل جی ادموندز، دربارهٔ انگیزهٔ سفر رئیس شکاکها به کردستان عراق بسیار متفاوت است. ادموندز مدعی است که آمدن

سمکو در آخر اکتبر ۱۹۲۲ به آن سوی مرز ناگهانی و بی‌خبر صورت گرفت و این که او «برای دریافت کمک به عراق آمده بود و از این که ما اجازه ندادیم یک‌راست به اربیل بیاید سخت شگفت‌زده و سرخورده بود.[۱]» پیداست که هم سمکو به دنبال پناهگاهی در آن سوی مرز بود و هم کمالیها، انگلیسیها و کوملهٔ عراق و ترکیه میل داشتند او را به سوی خود بکشانند و در این میان مصطفی پاشایاملکی پیشدستی کرده زودتر از همه خود را به مرز رسانید و سمکو را متقاعد ساخت به سلیمانیه برود و البته این اقدام بدون اطلاع انگلیسیها انجام گرفت. رشید جودت مشاور سیاسی سمکو که از افسران ارتش تازه تأسیس شیخ محمود نیز بود در یادداشتهای خود به این نکته اشاره دارد که در سال ۱۹۲۲ شیخ قادرحفید فرماندهٔ نیروهای زیر فرمان شیخ محمود به او دستور داد که خانهٔ پدری‌اش را برای اقامت سمکو در سلیمانیه آماده سازد و چندی بعد از آماده شدن اقامتگاه، خان شکاک به طور رسمی وارد سلیمانیه شد و در آن خانه اسکان گزید.[۲]

سمکو از همان آغاز مصمم بود که وارد بازی انگلیسیها نشود و هنگامی که در دهکده «دیری» در کردستان عراق توقف کرده بود سیدطه و مأمور سیاسی بریتانیا به دیدار او آمدند و سرایل شکاک پس از انتقاد از سیاست انگلیسیها نسبت به کردها به آن مأمور گفت:«... اگر حسن نیت دارید و با صداقت پیش می‌آیید، با امر استقلال کردستان موافقت کنید، در آن صورت من آماده خواهم بود و به شما قول می‌دهم کردها را با شما همراه کنم و اگر این کار را نمی‌کنید تنها از شما درخواست دارم که یاریم دهید تا به منطقهٔ خودم (در ایران) بازگردم، حال چه با جنگ و چه با صلح و در صورت صلح شما باید آن را تضمین نمایید.[۳]»

از سخنان سمکو پیداست که او امیدی به دریافت سلاح و مهمات یا به رسمیت شناخته شدن استقلال هیچ یک از نواحی کردنشین خاورمیانه از سوی انگلستان نداشته است و پیشنهاد او تنها برای کسب تضمینهای لندن به منظور آشتی دادن او با دولت ایران مطرح شده‌است. ولی انگلیسیها مایل بودند از او در عراق استفاده کنند، به همین دلیل مأمور انگلیسی پیشنهاد کرد مبلغی پول به او بپردازد و برادرش احمدآقا را به حکومت بادینان (عراق) منصوب نماید، اما سمکو که حاضر نبود در

---

۱ ـ کردها، ترکها، عربها ـ سیسیل جی. ادموندز ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، روزبهان، ۱۳۶۷) ـ ص ۲۴۳.

۲ ـ بزووتنه‌وه‌ی سیاسی و روشن بیری‌ی کورد له کۆتایی چه رخی نۆزده هه‌مه‌وه تاناوه راستی چه رخی بیست، نووسینی رمزی قزاز (سلیمانی، چاپخانه‌ی ژین، ۱۹۷۱) صص ۱۹۷ ـ ۱۹۵.

۳ ـ همان مأخذ ـ صص ۱۵۷ ـ ۱۵۶.

خارج از ایران دست به اقدامی بزند و به عبارت دیگر علائقی در آن سوی مرز نداشت و چون نمی‌خواست ترکها را که پسرش را به گروگان گرفته‌بودند از خود برنجاند این پیشنهاد را رد کرد، بویژه این که مأمور انگلیسی به او پاسخ داده‌بود که «خواستهای او از حوزهٔ مسئولیت وی فراتر رفته‌است و قبول آن امری غیرممکن می‌باشد.[۱]»

سمکو که از مذاکرات «دیری» نتیجه‌ای نگرفته بود لزومی نمی‌دید به اربیل برود، به همین دلیل ترجیح داد که به دعوت شیخ محمود به سلیمانیه سفر کند. رمزی قزاز و رفیق حلمی هر دو به درگیری میان سمکو با نمایندهٔ بریتانیا و سیدطه اشاره کرده‌اند که طی آن او با تهدید اسلحه رانندهٔ افسر انگلیسی را وادار به توقف ساخته و پس از ناسزا گفتن به سیدطه به سوی سلیمانیه حرکت کرده‌بود.[۲] همچنین عزت فاتح رابط انگلیسها با سمکو گفته بود که خان شکاک هنگامی که شنید سرمه خواهر مارشیمون در آن هنگام در بغداد بسر می‌برد و از او به انگلیسها شکایت برده و خواهان دستگیری اوست از سفر به اربیل منصرف شد.[۳] در پی این تحولات سیدطه برای همیشه از سمکو جدا شده و نیروهای خود را در اختیار بریتانیا قرار داد و بعداً در عملیات اخراج سپاهیان ترک از رواندزو حریر در سال ۱۳۰۲ شرکت کرد. به این ترتیب سمکو نشان داد که علاقه‌ای نسبت به کردستان بزرگ ندارد و اگر از کردستان مستقل دم می‌زند برای آن است که از کمکهای ملی‌گرایان کرد در آن سوی مرزها بهره‌مند شود و احیاناً از این راه بتواند به سلاح و مهمات ارسالی از سوی کشورهای قدرتمند آن روز مانند فرانسه، انگلستان و روسیه دست یابد و درواقع شعار استقلال کردستان پوششی برای دستیابی به همان خودمختاری سنتی در چهارچوب ایران بود. کوچرا با توجه به اسناد وزارت خارجه فرانسه نشان می‌دهد که سمکو به فرانسویها هم مراجعه کرد ولی آن دولت به بهانهٔ این که خان کرد «از همان آغاز وسایل و پول از انگلیسها می‌گرفته است» از هر گونه کمکی به وی خودداری ورزید.[۴]

ـ روابط سمکو با ترکها در سالهای پس از جنگ بزرگ

هنگام بررسی شیوهٔ رویکرد دولتمردان ترک به شورش سمکو باید دانست که

---

۱ ـ همان ـ ص ۱۵۸.

۲ ـ یادداشت رەفیق حلمی ـ ج ۲ ـ صص ۵۹۸ ـ ۵۹۷ و کورد له کوتایی ... ـ رمزی قزاز ـ صص ۱۶۰ ـ ۱۵۹.

۳ ـ یادداشت رەفیق حلمی ـ ج ۲ ـ صص ۵۹۸ ـ ۵۹۷.

۴ ـ جنبش ملی کرد ـ کریس کوچرا ـ ص ۶۷.

اصولاً ترکها چه در دوران استبداد سلاطین عثمانی، چه در عصر ترکهای جوان و چه در روزگار کمالیها ارتباط محکم و عمیقی با جامعهٔ کرد ایران، حتی در زمینهٔ مذهبی، نداشتند و نفوذ آنها تنها بر عشایر کرد، آن هم در آذربایجان و بیشتر در امتداد مرزها قابل بحث بود ولی همیشه مصداق نداشت. تحریک این عشایر هم تنها به منظور کسب امتیازات ارضی از ایران و احیاناً آسیب زدن به منافع سیاسی ـ اقتصادی روسیه صورت می‌گرفت و نباید این اقدامات را به منزلهٔ تلاشی برای برانگیختن احساسات قومی کردها در ایران تلقی کرد چراکه در آن صورت بیشترین زیان به خود عثمانی وارد می‌شد که سه چهارم نواحی کردنشین خاورمیانه در داخل قلمرو آن قرار داشت. پس آشکار است که پشتیبانی ترکهای جوان و کمالیها از سمکو برپایهٔ این اصل استوار بود که سرایل شکاک نه رهبر قیامی ملی بلکه رئیس عشیره‌ای شورشی، و مزاحم دولت ایران است. نوع رابطه هم همیشه یکنواخت بود، به این معنا که ترکها معمولاً مقادیری سلاح و مهمات به جنگجویان سمکو تحویل می‌دادند و انتظار نداشتند که او با این امکانات نواحی غربی دریاچهٔ ارومیه را تجزیه کند ولی متوقع بودند که خان کرد، دست کم تا زمان امضای عهدنامهٔ تعیین حدود عثمانی با ایران، به تضعیف ایرانیها ادامه دهد.

علاقهٔ عثمانیها به در اختیار گرفتن سمکو در فاصلهٔ سالهای ۱۲۸۷ ـ ۱۲۹۴ هش از آنجا ناشی می‌شد که او منطقهٔ استراتژیک قطور و نواحی اطراف آن را در اختیار داشت، جایی که آنان به دنبال تسلط و کنترل آن بودند. از آن گذشته مساعی روسیه تزاری برای جلب نظر سمکو نیز نوعی حالت رقابت میان ترکها و روسها ایجاد کرده‌بود و همین وضعیت ترکها را برای نزدیک شدن به سمکو بیش از پیش تشویق می‌کرد. لازاریف با دسترسی به اسناد وزارت خارجهٔ روسیهٔ تزاری نشان می‌دهد که حساسیت دیپلماتهای آن کشور نسبت به اهمیت سمکو بیشتر از جانب کارگزاران نظامی و سیاسی روس در تفلیس گوشزد می‌شد و در تهران و پترزبورگ دولتمردان روس کمتر او را جدی می‌گرفتند. سرانجام تفلیس در دسامبر سال ۱۹۱۲ پذیرای رئیس عشیرهٔ شکاک گردید و او در آنجا با حاکم شهر، وارتسوف داشکوف، دیدار کرد و از او مدالی دریافت نمود، سپس واحدهای سوار نیژگورود از مقابل او رژه رفتند.(۱) عثمانی بلافاصله از طریق سفیر خود، ترحان پاشا در روسیه به این اقدامات اعتراض کرد و وزیر خارجهٔ روسیه هم به دیپلمات ترک اطمینان داد که از

۱ ـ کێشه‌ی کورد ـ م.س. لازاریف ـ ج ۲ ـ ص ۵۳۴.

سمکو برضد منافع دولت متبوع وی استفاده نخواهد شد.[۱] بدین سان دولت روسیه نشان داد که آماده است با توجه به ضعف ایران در برابر عثمانی، مانع از پیشروی ترکهای جوان به مناطق جنوبی قفقاز شود. رکن عمدهٔ سیاست روسها در این دوره عبارت بود از تقویت بعضی از رؤسای قدرتمندتر عشایر مرزنشین مانند سمکو و جلوگیری از اتحاد کردها زیر پرچم سلاطین عثمانی. دولت عثمانی در فاصلهٔ انقلاب مشروطیت تا جنگ اول از قبول توافقهای انجام گرفته در معاهدهٔ ارزروم (۱۸۴۷ م/ ۱۲۶۳ هق) و رأی کمیسیون تعیین حدود مرزی (۱۹۱۳ م / ۱۳۳۱ هق) و مواد مربوط به حقوق ایران در عهدنامه‌های سان‌استفانو و برلین طفره رفت و با آغاز جنگ و اشغال خاک ایران از سوی همسایگانش همه چیز بدست فراموشی سپرده شد. پیشتر دیدیم که عثمانیها در طول جنگ بزرگ چگونه کوشیدند رؤسای کرد و از آن جمله سمکو را با شعار اسلام به سوی خود بکشانند و نیز شاهد آن بودیم که سمکو از اواسط جنگ نوعی سیاست بی‌طرفی را در پیش گرفت و از این راه به قدرت و سلطه خود ابعاد تازه‌ای بخشید. انقلاب اکتبر، غیبت روسها از گسترهٔ سیاسی ـ نظامی منطقه، تحرکات مسیحیان و طغیان سمکو در برابر دولت ایران او را به جستجوی حمایت قدرتی خارجی و مشخصاً ترکیه واداشت و ترکها هم بزودی اشتیاق خود را به این همکاری دوجانبه نشان دادند. ترکها ادوات لازم برای تشکیل یک گردان توپخانه در اختیار کردها گذاشتند و مستشاران ترک با حقوق گزاف به استخدام سمکو درآمدند و شماری از آنان بزودی با برخی زنان عشیرهٔ شکاک ازدواج کردند. دامنهٔ حضور نظامیان ترک در دم و دستگاه سمکو آنقدر وسیع و آشکار بود که دولت ایران سرانجام از آن آگاهی یافت. در گزارش مهدی الهامی معاون ایالت آذربایجان به وزارت داخله در تاریخ ۱۶ سنبلهٔ سال ۱۲۹۹، پس از شرح عملیات عشایر زیر فرمان اسماعیل‌آقا در منطقه خسروآباد آمده‌است که «... پانزده نفر عسگر عثمانی را اسماعیل‌آقا به مبلغ پانصد تومان به خدمت خود در آورده‌است ...[۲]» کسروی شمار مزدوران ترک را چندصد تن می‌داند و تمدن آنان را یکصد تن برآورد می‌کند.[۳] بعضی منابع حضور ترکها را یکی از دلایل برتری نیروهای سمکو در برابر قوای دولتی برشمرده‌اند. به نظر می‌رسد که سمکو به خود اجازه داده‌است که به شکل نامحدودی با ترکها همکاری نماید و همین رفتار وان

---

۱ ـ همان مأخذ ـ همان صفحه.

۲ ـ سازمان اسناد ملی ـ سند شماره ۲۹۰۰۰۱۲۶۸/۲۰.

۳ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ ص ۸۳۰ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ ص ۳۳۷.

برویننسن و کسروی را به این نتیجه رساند که تأثیرپذیری او به عنوان یک سرکردهٔ کرد از ترکها به پیش از جنگ بزرگ مربوط شده و مسبوق به سابقه بوده‌است. از آنجا که وان برویننسن سمکو را رهبر جنبشی ملی‌گرا در میان کردهای ایران معرفی می‌کند پس از بررسی شعارهای اتحاد اسلام عثمانیها چنین قضاوت می‌نماید که ناسیونالیسم کرد در اراضی عثمانی و نخست در واکنش به ناسیونالیسم ارمنی بروز کرد و بعدها در مقابله با جنبش ترکهای جوان عمق و معنای بیشتری در میان درس‌خواندگان کرد یافت و پس از جنگ بزرگ به دلیل شکست عثمانی به سرعت در میان کردهای ترکیه و عراق گسترش پیدا کرد، آن چنان که بسیاری از رؤسای عشایر و روحانیان خود را در خدمت این ناسیونالیسم نوبنیاد قرار دادند، که از آن جمله می‌توان به سمکو اشاره کرد.[۱] کسروی نیز شکل‌گیری افکار سیاسی سمکو را به اروپاییان و بویژه دیپلماتها و دین‌گستران گسیل شده از آن قاره به آسیا نسبت می‌دهد، که به قول او «جداسری» یا تجزیه‌طلبی را در میان کردها، ارمنیان و دیگران تبلیغ می‌کردند و «کردان نیز از سالها چنین سخنی را شنیده و هوشمندانی از آنان این آرزوی خام را دنبال کرده و گاهی نیز کتابها و یا گفتارهایی را نوشته بودند. اکنون سمکو آن آرزو را بکار بستن می‌خواست و به پیروی از آزادیخواهان عثمانی که «ژن ترک» پدید آورده و آن کارها را کرده‌بودند به پدید آوردن دسته‌ای به نام «ژن کرد» می‌کوشید.[۲]» برویننسن و کسروی هر دو در این قضاوت خود به خطا رفته‌اند، زیرا آشکار است که سمکو نه تنها نمایندهٔ ناسیونالیسم کرد نبود، بلکه خاستگاه عشیره‌ای‌اش به او این اجازه را نمی‌داد که دارای آن چنان آگاهی سیاسی‌ای باشد که در پرتو آن به تقلید از ترکهای جوان به ایجاد تشکلی سیاسی دست بزند و این واقعیت که سرایل شکاک در سراسر دوران طغیان خود حزبی سیاسی تشکیل نداد و اساساً در رأس هیچ گونه جریان فکری یا سیاسی در میان کردها نبود، مورد تأیید همه منابع است و اثبات آن کار دشواری نیست. بنابراین پذیرش این نکته که در میان تمام رؤسای عشایر کرد ایران، تنها یک تن و آن هم سمکو تحت تأثیر ترکهای جوان قرار گرفته و متولی ناسیونالیسم کرد شده‌باشد، کاری دشوار است و منطقی نمی‌نماید، چرا که در همان زمان رؤسای عشایر کرد در عثمانی به ترکهای جوان بدبین بودند و از عملکرد آنان وحشت داشتند.

سر جرالد لویتر سفیر انگلستان در استانبول دلایل این بدبینی را در سال ۱۹۰۸ چنین ارزیابی می‌کند:

1 - Van Bruienssen, op.cit., pp 378 - 379.

۲ - تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان - ص ۸۳۰.

«جای شگفتی نیست اگر خانها و رؤسای کرد از رژیم جدید (یعنی رژیم ترکهای جوان) ناراضی باشند. چون از آن هراس دارند که این نظام تازه آسایش و قانون ایجاد نماید و مانع از بی‌قانونی و هرج و مرج گردد ...[۱]»

و می‌افزاید جنبش ترکهای جوان اقتدار خانهای کرد را از آنان سلب کرده و آنان را که پیش از این متکی به سلطان بودند از این موهبت بی‌بهره ساخته است. درواقع این طبقه درس‌خواندهٔ کرد (Intelligentsia) بود که بخاطر آشنایی با ایده‌ها و آرای سیاسی غربیان و به دلیل همکاری سیاسی با ترکهای جوان در مبارزه با استبداد سلطان عبدالحمید توانست نخستین احزاب کرد، مانند جمعیت تعالی و ترقی کردستان، حزب مجدد، انجمن دوستداران کرد و هیویای کرد، را بنیانگذاری نماید. کوچرا از سربرآوری طبقهٔ «متوسطی» خبر می‌دهد که بافت آن را بورژواهای بزرگ و اعقاب به فقر گرائیده امرای پیشین کرد تشکیل می‌داده‌اند و کندال نیز پسران امرا یا پسران رؤسای عشایری راکه در مدارس عشایری یا آکادمیهای نظامی امپراتوری عثمانی تحصیل کرده بودند اولین ملی‌گرایان کرد به معنی امروزی آن می‌داند.[۲]

بنابراین تأثیرپذیری سمکو از ترکهای جوان در زمانی که رؤسای عشایر عثمانی از آنان بیزار بودند غیرقابل قبول می‌نماید و غیرممکن است که ترکهای جوان و بعدها کمالیها طوری به این خان کرد کمک کرده‌باشند که در نهایت نتیجهٔ آن کمکها به شکل ناسیونالیسم کرد تجلی کند، از این گذشته دستاوردهای سیاسی و تشکیلاتی ترکهای جوان که نمایندهٔ خرده بورژوازی و طبقهٔ متوسط جامعهٔ عثمانی آن روز بودند چه جاذبه‌ای برای رئیس یک عشیرهٔ کرد ایران داشت که خود مخالف قدرت گرفتن دولت مرکزی و طبقهٔ متوسط شهرنشین بود؟

مسلماً سمکو با انگیزه‌های ابراهیم پاشا رئیس عشیرهٔ میلان برای ضدیت با ترکهای جوان و طغیان علیه آنان آشنا بود، زیرا میلانیهای عثمانی طایفه‌هایی در ایران داشتند که متحدان طبیعی عشیرهٔ شکاک محسوب می‌شدند و طبعاً کشته شدن ابراهیم پاشا در کوههای عبدالعزیز بدست ترکهای جوان خوشایند سمکو و دیگر رؤسای کرد در ایران نبود.[۳] سمکو باید از ملی‌گرایان کرد عثمانی تأثیرپذیری بیشتری می‌داشت که در آن هنگام می‌کوشیدند به یاغی‌گریهای سادهٔ رؤسای عشایر رنگ و لعاب ملی‌گرایی کردی بزنند نه از ترکهای جوان که در امپراتوری تورانی ساختهٔ خیالشان جایی برای کردها نبود.

---

۱ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ ص ۲۲۸.
۲ ـ چنبش ملی کرد ـ ص ۲۷ و کردها ـ صص ۷۳ ـ ۶۹.
۳ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ صص ۲۳۱ ـ ۲۲۹.

مؤلف فرانسوی کوچرا معتقد است که سمکو بخاطر ناکامی در کسب اعتماد انگلیسیها ناچار می‌شود از ترکها کمک بگیرد با وجود این که «... از ناسیونالیستهای ترک متنفر است و آنها را نسبت به کردها دشمن‌تر از ایرانیها می‌داند» اما هرگز روابطش را با آنها قطع نکرد، زیرا اسلحه و مهماتی را که سخت بدان نیاز داشت تدارک می‌کردند.(۱)

مؤلف فرانسوی از اعتراف به این واقعیت طفره می‌رود که ارسال اسلحه از سوی ترکها امری مسبوق به سابقه بوده و سابقهٔ آن به سالهای پیش از مشروطیت و جنگ اول باز می‌گشت، منتها چون ملی‌گرایان کرد عراق با توجه به نقش بریتانیا در اعطای استقلال به اعراب می‌خواستند مشابه این امتیاز را برای کردها از لندن بگیرند سمکو را واداشتند که به انگلستان نزدیک شود. از این گذشته ترکهای جوان و کمالیها برای این به سمکو اسلحه نمی‌دادند که یک کشور مستقل کرد تأسیس کند و تجهیز او از سوی ترکها در دوره‌های مختلف تنها در خدمت یکی از اهداف افزون‌خواهانه و قدیمی آنان یعنی تجزیهٔ بخشهایی از آذربایجان غربی مناطقی مانند ماکو و قطور بود که طاهر پاشا نمایندهٔ ترکهای جوان در سال ۱۹۰۸ طی مذاکراتی در نشست ارومیه باکنسول روس مدعی حاکمیت ترکیه بر آنها شده‌بود و از نظر او اراضی میان خطوط ۳۰ و ۴۰ درجه یعنی بخش اعظم کردستان ایران را دربرمی‌گرفت.(۲)

وقایعی که هنگام تعیین حدود مرزی ایران و ترکیه در زمان شورش آرارات در ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ هش روی داد نشان داد که سمکو تنها برای این هدف مورد توجه ترکیه قرار گرفته‌است، و در همین زمان سعی شد که دوباره از او برای همین منظور استفاده شود.

کاوهٔ بیات نشان می‌دهد که به دلیل تفاهم استراتژیک شورویها و ترکهای کمالی در سالهای پس از سقوط جمهوریهای مساوات و ارمنستان در ۱۹۲۰، ترکها تشویق شده‌بودند که ماکو را اشغال کنند.(۳) همچنین در گزارش سفارت ایران در فرانسه در سال ۱۹۲۲ به این واقعیت اشاره شده که ترکهای کمالی به بهانهٔ حاصلخیز بودن خاک ماکو و اهمیت آن برای ادارهٔ آناتولی سعی داشتند اتحاد شوروی را به قبول حاکمیت ترکیه بر آن ناحیه وادار سازند و از آن کشور در قبال بی‌طرفی‌اش نسبت به

---

۱ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۶۸.

۲ ـ کیشه‌ی کورد ـ ج ۱ ـ ص ۲۱۷.

۳ ـ مجلهٔ نگاه نو ـ ش ۱۰ مهر و آبان ۱۳۷۱ ـ صص ۱۴۹ ـ ۱۳۱ ـ مقالهٔ تبانی شوروی و ترکیه نوشتهٔ کاوه بیات.

این اقدام خود کسب اطمینان نمایند.[۱] بنابراین بعید می‌نماید که دولت ترکیه به خاطر تشکیل دولت مستقل کرد و حفظ منافع کردها درصدد تجزیهٔ آذربایجان و جلب‌نظر موافق اتحاد جماهیر شوروی برآمده و به سمکو اسلحه داده باشد. حداکثر امتیازی که سمکو در صورت تجزیهٔ آذربایجان غربی به وسیلهٔ ترکیه بدست می‌آورد تصاحب بخشهایی از اراضی مرغوب کشاورزی آن منطقه می‌توانست باشد، امتیازی که کمالیها در سال ۱۹۲۳ نیز به او وعده داده بودند ولی پیمان صلح بروکسل مانع از تحقق آن گردید و به نوشتهٔ احمدتقی او از دستیابی به چنین امتیازی سخت خرسند و راضی بود.[۲] کمالیها در سال ۱۹۲۲ عین همین وعده‌ها را به شیخ محمود برزنجی هم پیشنهاد کردند به شرطی که کردستان عراق را جدا ساخته و ضمیمهٔ ترکیه سازد ولی او برخلاف سمکو با آن مخالفت کرد.

کسروی و تمدن مدعی‌اند که سردار انتصار توانست برخی از مستشاران ترک را از همکاری با سمکو منصرف سازد اما حقیقت این است که نظامیان ترک تا پایان جنگ سرنوشت سازشکریازی در سال ۱۳۰۱ همچنان در خدمت خان کرد قرار داشتند و اساساً حضور سمکو در خاک ترکیه به مدت ۹ سال مبین این حقیقت است که ترکیهٔ کمالی قصد نداشت به سادگی از او دست بردارد. وان بروینسن با تکیه بر منابع ارمنی بُعد دیگری از نیات و مقاصد کمالیها در کمک به سمکو را آشکار می‌سازد و در این مورد می‌نویسد:

«برپایهٔ منابع ارمنی سمکو و سیدطه همزمان (درسال ۱۹۱۹ سیدطه در حال برقراری ارتباط با بریتانیا بود) سرگرم ایجاد تماس با ناسیونالیستهای ترک در شهر وان بودند که میل داشتند آنها را برای مقابله با طرح بازگشت ارامنه به آناتولی خاوری اجیر نمایند و برای این منظور به آن دو وعدهٔ کمک دادند و در سال آینده (۱۹۲۰) هر دو رئیس کرد هم با انگلیسیها و هم با ناسیونالیستهای ترک ارتباط داشتند.[۳]»

بدین سان رفتار و رابطهٔ سمکو با ترکهای کمالی هیچ شباهتی به عملکرد رهبر یک جنبش انقلابی کرد نداشت و بیشتر تصویر یک دست‌نشاندهٔ محلی را به ذهن

---

۱ ـ گزارش سفارت فوق‌العاده در پاریس به‌وزارت‌امورخارجه‌در۱۶آوریل۱۹۲۲/۱۳۰۱/۱/۱۷ ـ مؤسسهٔ مطالعات و پژوهشهای فرهنگی ـ سند شمارهٔ ۸ ـ ۱۲۵۲۷، نقل از کتاب شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران ـ ۱۳۱۱ ـ ۱۳۰۷ هـ.ش، کاوهٔ بیات (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴).

۲ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ صص ۴۷ و ۴۶.

3 - Martin Van Bruienssen, op.cit, p 386.

متبادر می‌ساخت و گذشته از آن نشان می‌داد که رئیس شکاکها به هیچ روی دارای بینش سیاسی عمیقی نیست، حال آن که شیخ محمود برزنجی هرگز فریب وعده و وعیدهای مصطفی کمال و انگلیسیها را نخورد و حوادث بعدی نشان داد که حق با او بوده‌است.(۱) پیشتر دیدیم که سمکو بیشتر تحت تأثیر کوملهٔ ترکیه به کمالیها نزدیک شده‌بود و رابطهای او با ستاد نیروهای شرق ترکیه در شهر وان، اعضای آن حزب بودند و در واقع خان شکاک بجز دلایلی که خود برای ایجاد ارتباط با ترکیه داشت از سوی کوملهٔ ترکیه هم به انجام این کار تشویق می‌شد. احمد تقی از قول محمود فاضل وکیل کرد قدری بگ حاکم وان می‌نویسد که در سال ۱۹۲۰ «سمکو در منطقهٔ خود پیوند محکمی با ترکها ایجاد کرده و دوست ژنرال کاظم‌قره پاشا به شمار می‌رود و ترکها با انواع سلاح و مهمات او را یاری می‌دهند.(۲)»

سمکو آن چنان به منافع ترکیه اهمیت می‌داد که در آغاز شورش عشایر رواندز برضد انگلیسیها در تابستان ۱۹۲۰ که هنوز کمالیها واکنشی نسبت به آن نشان نداده بودند، چون فکر نمی‌کرد که شرکتش در این شورش به سود ترکیه باشد در آن شرکت نکرد. احمدتقی که نماینده و فرستادهٔ شورشیان به نزد سمکو بود دربارهٔ حساسیت خان کرد به منافع ترکیه می‌نویسد:

«دلیل عدم همکاری سمکو با شورشیان رواندز آن بود که خود پیوند بسیار محکمی با ترکها داشت و نمی‌خواست آنها را دچار هیچ گونه زیانی بسازد، چون آن گونه که او تشخیص داده بود منافع ترکها تنها از یک طریق حفظ می‌شد و آن عبارت بود از شدت بخشیدن به آشوب در کردستان ایران برای این که ترکها بتوانند وارد آنجا شوند.(۳)»

بعدها ترکیه واحد کوچکی به فرماندهی سرهنگ علی شفیق معروف به اوزدمیر را به رواندز فرستاد و این ناحیه به مرکز تحرکات آن کشور برضد انگلستان تبدیل شد. اهمیت اظهارات احمدتقی دربارهٔ اهداف دور و دراز ترکهای کمالی و چشمداشت آنان به خاک ایران و به خدمت گرفتن سمکو در این راه هنگامی آشکار می‌شود که بدانیم احمدتقی عضو کوملهٔ ترکیه، شخصیت مورد اطمینان کمالیها و مشاور طرف اعتماد سمکو بود و نزدیکترین مبارزکرد به او محسوب می‌شد و تنها اوست که در خاطرات خود از قول سمکو نقل می‌کند که مقصود نهایی ترکها از کمک به او تجزیهٔ بخشی از خاک ایران بوده‌است.(۴)

---

۱ ـ کوردله کوتایی چه رخی نوزده هه مه وه ... ـ رمزی قزاز ـ صص ۲۱۹ ـ ۲۱۱.

۲ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ صص ۴۷ و ۴۶.

۳ ـ همان ـ صص ۴۸ ـ ۴۷.

۴ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ ص ۸۵.

با نگاهی کوتاه به اوضاع سیاسی کشور عراق در سال ۱۹۲۱ صحت و درستی ادعای احمدتقی دربارهٔ آمال توسعه‌طلبانه ترکهای کمالی نسبت به اراضی ایران آشکار می‌شود، درواقع ترکیه این آمادگی را داشت که از ضعف احتمالی انگلستان درنتیجهٔ انقلاب مسلحانهٔ شیعیان عراق به رهبری روحانیان نجف و کربلا در سال ۱۹۲۱ حداکثر بهره‌برداری را بنماید. این امر از دید بریتانیا پنهان نبود و یکی از مطلع‌ترین مأموران آن کشور بنام خانم گرترود مارگارت بل دربارهٔ پیامدهای احتمالی تخلیهٔ عراق به وسیلهٔ انگلیسها در آن زمان اظهار داشته‌بود که:

«اگر بریتانیا تصمیم به کناره‌گیری از عراق می‌گرفت، اکثریت قریب به اتفاق عراقیها دوباره به جانبداری از ترکها متمایل می‌گردیدند...(۱)»

عبدالهادی حائری هم معتقد است که در صورت تسلط مجدد ترکها بر عراق، دولت ترکیه نفوذ فرانسویان در سوریه و نفوذ انگلیسیها در فلسطین، اردن، مصر، سودان، ماوراء اردن و شبه جزیرهٔ عربستان را به مبارزه می‌طلبید و تا حد زیادی هم به موفقیت دست می‌یافت.(۲)

هرچند تصور سربرآوردن امپراتوری عثمانی در آسیای پس از جنگ اول کمی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد اما می‌توان تصور کرد که در صورت انفعال انگلیسیها در عراق، ترکهای کمالی در تصرف شمال آن کشور و تجزیهٔ بخشهایی از شمال‌غرب ایران دست بالا را پیدا می‌کردند و بعید نبود که اتحاد شوروی برای ضربه زدن به منافع انگلیس در ایران و عراق در مقابل این تجاوزات چشمان خود را برهم بگذارد. پس ازکودتای ۱۲۹۹ هش دولت ایران بر تلاشهای خود برای اعمال فشار به ترکیهٔ کمالی به منظور قطع کمک به سمکو، از طریق مجاری دیپلماتیک افزود و به گفتهٔ مهدی اعتماد مقدم از اعضای اولین هیأت اعزامی ایران به ترکیه در سال ۱۳۰۰ هش، به اصرار سردار سپه ایران مصرّاً از مصطفی کمال خواست که ترکیه به تحویل سلاح به کردها و اعزام مستشار برای سمکو خاتمه دهد.(۳)

پس از شکست سال ۱۳۰۱ هش، سمکو بتدریج به ترکها بدبین شد: چون ابتدا گمان می‌کرد که آنها دوباره عشیرهٔ او را با سلاحهای تازه و مؤثر مجهز خواهند ساخت، ولی چون این امر به دلیل درگیر بودن ترکها در جنگ با یونانیان تحقق

۱ ـ مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور ـ دکتر آزرمیدخت مشایخ فریدونی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹).

۲ ـ تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق ـ عبدالهادی حائری (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰) صص ۱۲۰ ـ ۱۷۲ ـ ۱۷۱.

۳ ـ یادی ازگذشته ـ مهدی اعتماد مقدم (تجریش، چاپ ایران، ۱۳۵۲) صص ۹۶ ـ ۹۲.

نیافت، خان کرد به تلقین کوملهٔ عراق کوشید به انگلستان نزدیک شود و به این ترتیب کمالیها را تحت فشار قرار دهد، اما واکنش آنان سریع و مصیبت‌بار بود: به محض این که آشکار شد سمکو با مصطفی پاشا یاملکی و بابکر آغا پشدری رابط انگلیسها در مرز سرگرم مذاکره است، واحدی از ارتش ترکیه از مرز گذشت و به خان کرد حمله برده یکی از همسرانش را کشت و پسرش خسرو را نیز اسیر کرد. رفیق حلمی معتقد است که کمالیها بجز وحشت از همکاری سمکو با انگلیسها در خاک عراق، دلیل دیگری برای نگرانی از مذاکرات او با مصطفی پاشا یاملکی در خود احساس می‌کردند که به امنیت داخلی ترکیه مربوط می‌شد و مصطفی کمال بخوبی می‌دانست که مصطفی پاشا درکار برپایی قیامی وسیع در میان کردهای ترکیه است و سمکو را برای رهبری نظامی آن درنظر گرفته است ـ این حقیقتی است که رشید جودت نیز آن را تأیید کرده‌است و از یادداشتهای او چنین برمی‌آید که اقدامات سمکو کاملاً زیرنظر و نظارت ترکها بوده‌است.[۱]

طبیعی بود که کمالیها مانع از قرارگرفتن سمکو در خط سیاستهای کومله عراق و انگلیسها شوند و به همین منظور پیوسته به رئیس شکاکها یادآوری می‌کردند که اگر بجان پسرش علاقمند است و هنوز لیره‌ها و جواهراتش را می‌خواهد نباید برخلاف مصالح ترکیه گامی بردارد.[۲] بر اثر همین فشارها سمکو در ماه اکتبر ۱۹۲۲ ارتباط خود را با مأموران انگلیسی قطع کرد و به شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه پناه برد، که در این زمان خارج از منطقهٔ نفوذ بریتانیا قرار داشت.

دولت ترکیه در این هنگام با استفاده از دشمنی شیخ محمود و انگلستان شمار اندکی از سربازان ترک را تحت فرماندهی سرهنگ علی شفیق معروف به اوزدمیر که پیشتر در جبهه آدانا با فرانسویان می‌جنگید به رواندز فرستاد و وی بلافاصله به تبلیغات وسیعی در میان علماء، رؤسای عشایر و تجار کرد دست زد و کوشید تا زمینهٔ لازم برای الحاق مناطق موصل، بادینان، رواندز، رانیه و زاخو را به ترکیه فراهم سازد. اوزدمیر برای جلوگیری از تشکیل یک جبههٔ ضدترک مرکب از سمکو، شیخ محمود، کوملهٔ عراق و انگلستان، هیئتی از افسران ترک و کرد هوادار ترکیه را به طور مخفیانه به سلیمانیه فرستاد تا مانع از همکاری رئیس شکاکها با دشمنان ترکیه گردد.

---

۱ ـ یادداشت ـ رەفیق حلمی ـ ج ۲ ـ صص ۶۰۷ ـ ۶۰۴ و کوردله کوتایی چه رخی نۆزده هه وه ... ـ رمزی قزاز، صص ۱۹۷ ـ ۱۹۵.

۲ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ صص ۷۳ ـ ۶۹ و یادداشت رەفیق حلمی ـ ج ۲ ـ صص ۶۰۷ـ۶۰۴.

مأموران اوزدمیر به سمکو پیشنهاد کردند که لیره‌ها و پسرش را به او بازپس داده و افزون بر آن مزارع حاصلخیز و مرغوبی را در نواحی شمدینان و وان به او واگذار کنند به شرطی که او از همکاری با کردهای عراق دست بردارد، همچنین از وی خواسته شد که زمینهٔ مذاکره بین شیخ محمود و اوزدمیر را فراهم نماید و کاری کند که شیخ با ترکیه به همکاری بپردازد.[۱]

به این ترتیب سمکو باز به خدمت سیاست کمالیها درآمد و با شتاب زمینهٔ مذاکره بین شیخ محمود و ترکها را فراهم کرد و شیخ را متقاعد ساخت هیأتی را برای گفتگو با مصطفی کمال به آنکارا بفرستد. احمدتقی که جزء اعضای هیئت اعزامی اوزدمیر به سلیمانیه بود در این باره می‌نویسد:

«دریافتم که سمکو در این امر (برپایی مذاکرات) نقش بزرگی بازی کرده و او بوده که شیخ را وادار ساخته از اوزدمیر بخواهد که هیئتی را برای گفتگوی مقدماتی به سلیمانیه بفرستد.[۲]»

بزودی نتیجهٔ این مذاکرات مقدماتی به توافقی ختم شد که بر پایهٔ آن شیخ محمود هیأتی را برای مذاکره دربارهٔ حدود خودمختاری کردها در جمهوری ترکیه به نزد مصطفی کمال در آنکارا فرستاد، و این چنین بود که سمکو خدمت ارزنده‌ای را به کمالیها ارائه داد و از ضدیّت شیخ محمود با ترکیه جلوگیری کرد.

مورخ کرد رمزی قزاز بر آن است که ترکها گذشته از دلایلی که برشمردیم دلیل دیگری هم برای کشاندن مجدد سمکو در خط سیاستهای خود داشتند، به این صورت که انگلیسیها برای مقابله با اقدامات سرهنگ اوزدمیر به نستوریان مسیحی تحت حمایت خود فرمان دادند به نواحی هوره‌مار، زاخو و چوله میرگ حمله کنند و مصطفی کمال سعی داشت از سمکو در مقابل آنان استفاده کند.[۳]

از سوی دیگر شیخ محمود برزنجی در بهار سال ۱۹۲۳ در آستانهٔ درگیری قطعی با انگلیسیها قرار گرفت و هواپیماهای انگلیسی در روزهای ۱۶ و ۱۹۲۳/۲/۲۳ اعلامیه‌هایی خطاب به ساکنان سلیمانیه فروریختند که در آنها از اهالی شهر، شیخ

---

۱ ـ یادداشت ره‌فیق حلمی ـ ج ۳ ـ ص ۵۴.

۲ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ ص ۶۹.

۳ ـ کوردله کوتایی چه رخی نوزده هه مه ووه ... ـ ص ۱۷۰ و یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ ص ۸۷.

محمود و سمکو خواسته شده‌بود شهر را ترک کنند تا در بمبارانهای احتمالی آسیبی نبینند.[۱]

این تحولات موجب شد که سمکو در ۱۹۲۳/۲/۲۸ سلیمانیه را ترک کند و برای باقیماندهٔ حیات خود به طورکامل به خدمت سیاستهای ترکیه درآید. رئیس شکاکها ناگزیر به ترکیه رفت و در این فاصله بر اثر مساعی کوملهٔ ترکیه و شتابی که سیر رویدادها به خود گرفته‌بود ژنرال ترک کاظم قره‌بکرپاشا، پسرش و هزار لیره از پولهایش را به او بازگردانید.[۲]

در اوایل تابستان ۱۹۲۳، انگلیسیها بسرعت دست به‌کار شده از دو سو به رواندز حمله کردند: ستونی تحت فرماندهی سیدطه و جنگجویان هرکی و ستونی از نیروهای انگلیسی، رواندز را به محاصره درآوردند، درنتیجه سرهنگ اوزدمیر بدون درگیری نیروهای خود را در بیست و دوم آوریل ۱۹۲۳ از منطقه بیرون برد و دولت بریتانیا سیدطه را به حکومت رواندز نصب کرد.

سمکوی شکست خورده آماده بود در این زمان میزان همکاری خود با کمالیها را افزایش دهد زیرا با سرکوب شیخ محمود و اخراج نیروهای ترک از شمال عراق او دیگر پناهگاهی در آن کشور نداشت و انگلیسیها هم حاضر به حمایت از او نبودند و تنها کسی که حاضر به پذیرش او می‌شد مصطفی کمال بود. پس از بمباران سلیمانیه به وسیلهٔ انگلیسیها، کوملهٔ ترکیه ترتیبی داد که افسران ترک پسر سمکو را آزاد کنند و هزار لیره از دارائیش را نیز به او بازگردانند، سپس از وی دعوت شد که به شهر وان برود تا شرایط همکاری‌اش را با دولت ترکیه مورد بررسی قرار دهد. سمکو به همراه رشید جودت و احمدتقی به قرارگاه ژنرال سلیمان صبری بگ فرمانده نیروهای آسیایی ترکیه در وان رفت و افسر ترک با یک تیپ سرباز از او استقبال کرد و در ضمن سران عشایر کرد در دو سوی مرز به دیدن سرایل شکاک آمدند. به نوشتهٔ احمد تقی ژنرال صبری بگ دستور داد مقادیری تفنگ و مهمات به افراد سمکو تحویل دهند و سپس به او گفت:

«حکومت ترکیه قصد دارد که هزار سرباز ترک با لباس غیرنظامی (کردی) و اسلحهٔ کامل در خدمت تو قرار دهد، همچنین به عشایر تابع ترکیه اجازه داده شده‌است که با تو همکاری کنند. حرکت خود را در ایران آغاز کن و منطقهٔ کردنشین آنجا را به تصرف خودت درآور و برادرت احمدآقا را

---

۱ ـ کورد له کوتایی چه رخی نوزده هه مه ووه ـ ص ۱۷.

۲ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ صص ۷۳ ـ ۷۰.

جانشین خودت قرار بده و با همه نیروهایت به سمت جنوب برو.[۱]»

افسر ترک از سمکو خواست که مفاد این مذاکرات را در جایی بازگو نکند و خود سپس به ناحیهٔ باش قلعه رفت تا نیرویی را که برای این طرح درنظر گرفته شده‌بود سازماندهی کند. اما بخت با رئیس شکاکها یار نبود چون همان روزکه ترکها سرگرم توطئه‌ای برای ایجاد آشوب در آذربایجان و کردستان ایران بودند، نمایندگان ترکیه و بریتانیا در لوزان به توافق رسیدند و پیمانی مقدماتی برای تعیین خطوط مرزی ترکیه و عراق به امضای طرفین رسید و قرار شد که مسأله موصل با مراجعه به آرای اهالی آن منطقه و از طریق همه‌پرسی تعیین گردد.[۲] پیمان لوزان در ۲۲ ژوئیهٔ سال ۱۹۲۳ به امضای ترکیه و دولتهای پیروز در جنگ بزرگ رسید و زمینه را برای توافق بروکسل فراهم ساخت که درنتیجهٔ آن شورای جامعهٔ ملل در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵ خط مرزی عراق و ترکیه راکه بعدها به خط بروکسل معروف شد، تائید نمود.[۳]

با این تحولات امکان تشکیل ارمنستان و کردستان مستقل برای همیشه منتفی گردید و کردهای عراق و ترکیه، که پیشتر در پیمان سور (Séver) شایستهٔ داشتن وطنی به نام کردستان مستقل تشخیص داده شده‌بودند، برای همیشه از این حق محروم شدند ولی عواقب پیمان لوزان برای سمکو از همه زیان‌آورتر بود. احمدتقی که همه جا همراه سمکو بود پس از عزیمت ژنرال صبری‌بگ به باش قلعه همراه خان کرد به آن ناحیه رفت تا ناظر سازماندهی سربازان ترکی باشد که قرار بود به خدمت سمکو درآیند، اما در آخرین لحظه تلگرامی از مصطفی کمال به ژنرال صبری‌بگ رسید که در آن نوشته شده‌بود:

«به دلیل اوضاع بین‌المللی ناچار هستیم جنبش اسماعیل‌آغا را عقب بیاندازیم، سربازان را به وان بازگردانید و درودهای مرا به اسماعیل‌آغا برسانید و احترام او را حفظ کنید و همهٔ شرایط آسایش وی را فراهم نمائید. به یاری خدا در فرصتهای آینده به او کمک خواهیم کرد.[۴]»

بدین سان سمکو آخرین و تنها شانس خود را برای تجدید قوای سیاسی و نظامی از دست داد و برای بقیهٔ حیاتش به ارتش ترکیه و عشایر کرد آن کشور متکی

---

۱ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ ص ۸۵.

۲ ـ کردها ـ گروهی از نویسندگان ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، روزبهان، ۱۳۷۲) چاپ دوم ـ صص ۱۸۴ ـ ۱۸۳.

۳ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ صص ۸۶ ـ ۸۵.

۴ ـ همانجا.

ماند و کمالیها حتی از واگذاری مزارع حاصلخیزی در شمدینان و وان به او که قولش را توسط هیئت اعزامی اوزدمیر به سلیمانیه به خان کرد داده‌بودند خودداری کردند. از این پس سمکو نفوذ و اقتدار خود را میان عشایر آذربایجان از دست داد و با توجه به موفقیت و تثبیت سلطهٔ سیاسی بریتانیا در خاورمیانه و بویژه در ایران و عراق، قویتر شدن بنیهٔ سیاسی و نظامی حکومت پهلوی، نظارت مؤثر ارتش تازه بنیاد ایران بر مرزها و آغاز مطالبات و درخواستهای ملی‌گرایان کرد از ترکیه و برپایی شورشهایی در میان کردان آن کشور، کمالیها امکان استفاده از سمکو برضد منافع ایران را دشوارتر از پیش می‌یافتند.

اما نامشخص بودن خطوط مرزی ایران و ترکیه و بروز شورش آرارات در سال ۱۹۲۷ م / ۱۳۰۶ هش فاکتورهایی بودند که از نظر کمالیها لزوم اعزام دوبارهٔ سمکو به مرز را ایجاب می‌کردند و ترکیه که به طور متناوب از عشایر کرد آذربایجان برای آسیب زدن به منافع ایران بهره برده‌بود اکنون برای مهار کردهای ناراضی خود به چنین اقدامی دست می‌زد. کاوهٔ بیات در تحقیق مفصل خود دربارهٔ شورش آرارات و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران طی سالهای ۱۳۰۷ ـ ۱۳۱۰، با تکیه بر اسناد و منابع متنوع و گوناگون نشان می‌دهد که کمالیها تا سرکوب نهایی کردهای شورشی آرارات و دستیابی به توافقی جامع در مورد تحدید حدود مرزی با ایران، از سمکو همچون حربه‌ای بر ضد امنیت و حق حاکمیت ایران استفاده کردند.(۱)

قرارداد تحدید حدود میان ایران و ترکیه که کار نشانه‌گذاری مرزهای تعیین شده در بندهای آن از سال ۱۳۱۱ آغاز شد و در اواسط سال ۱۳۱۳ به پایان رسید، نتیجهٔ توافق دو دولت در مذاکرات فشرده و طولانی سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ بود و از هر نظر به زیان منافع ایران تمام شد. بر اثر این توافق رژیم پهلوی نه تنها قلهٔ استراتژیک آرارات کوچک را از دست داد بلکه با هموار کردن راه سرکوب کردهای آرارات برای کمالیها موجب بیزاری کردها از عملکرد ایران و سیاستهای آن گردید، چه تا آن زمان کردها خود را برادر کوچکتر فارسها می‌دانستند و در مبارزات خود بر ضد نژادهای زرد و سامی توقع یاری از برادر بزرگتر داشتند ولی بدبختانه رژیم پهلوی بدون هیچ دلیل عقل‌پسندانه و بی‌آن که کوچکترین تهدیدی از سوی کردها متوجه امنیت کردستان ایران شده‌باشد به کمالیها میدان داد تا قیام آرارات را خاموش سازند.

اما نقش سمکو نیز در این میان جالب توجه است و همکاری او با کمالیها

---

۱ ـ شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران ۱۳۱۰ ـ ۱۳۰۷ ش ـ نوشته کاوه بیات ـ (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴) صص ۱۴۱ ـ ۱۴۰ و ۱۰۰ و ۷۹ و ۷۱.

درست در زمانی که آنها سرگرم سرکوب و قلع و قمع کردهای تابع ترکیه در آرارات بودند یکبار دیگر نشان داد که او هیچ گونه علاقه‌ای به آرمانهای ملی‌گرایانهٔ کردهای ترکیه و عراق ندارد و مایل است که مثل گذشته با تکیه بر ترکها، اقتدار فئودالی سابق خود را در غرب آذربایجان اعاده نماید. سمکو اگر گاهی از تشکیل کردستان مستقل و حقوق کردها دم می‌زد قصد داشت با این موضع‌گیریها از کمکهای کوملهٔ عراق و ترکیه بهره‌مند شود و این گونه ادعاها تنها پوششی بود برای خواست اصلی وی یعنی حکومت بر آذربایجان.

در ژوئیه سال ۱۹۲۳ هنگامی که تلگراف مصطفی کمال مبنی بر توقف تجهیز سمکو به ژنرال صبری‌بگ مرزدار ترکیه در شرق آناتولی رسید رئیس شکاکها که فرصت گرانبهایی را از دست داده‌بود از نیت اصلی خود در همکاری با ترکها پرده برداشت و نزد احمدتقی اعتراف کرد که علائق او را حکومت بر آذربایجان غربی تشکیل می‌دهد و افزود:

«هرگز موقعیتی این طور مناسب به دست نیاورده بودم، کافی بود فقط به خاک ایران برسم و مناطق مورد نظرم را اشغال کنم، در آن صورت دیگر هرگز به دنبال سیاست نمی‌رفتم.[۱]»

در سال ۱۳۰۹ سمکو که همچنان اصرار داشت نقشی در اداره آذربایجان غربی داشته‌باشد، پس از مذاکراتی با دولت، ظاهراً از سوی شاه به حکومت اشنویه نصب شد ولی افسران ارتش که اطمینانی به او نداشتند با خدعه وی را در اشنویه به قتل رسانیدند. بدین سان سمکو برخلاف شیخ محمود برزنجی، شیخ سعید پیران و رهبران شورش آرارات که نمایندگان راستین و سازش‌ناپذیر ناسیونالیسم کرد بودند، بدون ارائهٔ خواستهای سیاسی مدون، تا آخرین لحظه زندگانی خود جاه‌طلبانه به دنبال کسب قدرت محلی و منطقه‌ای حرکت می‌کرد و دقیقاً بر مبنای همین هدف جاه‌طلبانه بود که ترکها او را برای اجرای طرحهای خود مناسب تشخیص داده‌بودند.

اهداف ترکیهٔ کمالی و رویکرد آن نظام به روابطش با ایران تفاوت ماهوی زیادی با آمال و نیات حکومت عثمانی و ترکهای جوان نداشت و تا حد زیادی وارث آنها نیز بشمار می‌رفت. اهمّ اهداف ترکیه در کمک به سمکو عبارت بودند از:

۱ ـ تلاش برای گرفتن امتیاز ارضی از ایران و تسلط بر نقاط استراتژیکی مانند ماکو، قطور و قله آرارات کوچک که بر پایهٔ تصمیمات کمیسیون تحدید حدود مرزی در سال ۱۹۱۳ به ایران تعلق گرفته‌بودند.

---

۱ ـ یادداشته کانی نه حمه‌دتقی ـ ص ۸۶.

۲ ـ بهره‌برداری از ضعف دولت ایران برای تجزیهٔ مناطق حد فاصل میان مهاباد، لاهیجان، وزنه و سومای و برادوست که البته در شرایط متعارف و عادی امکان تحقق آن غیرممکن می‌نمود ولی با وجود امثال سمکو و به آشوب کشیده شدن این مناطق به دست آنها، شانس دستیابی ترکیه به چنین امتیازی افزایش می‌یافت. ارسال جنگ‌افزار و مهمات و اعزام مستشاران نظامی و سربازان ترک در لباس کردی برای سمکو و دادن دستورالعمل به او برای ایجاد هرج و مرج در آذربایجان غربی در خدمت این هدف صورت می‌گرفت.

۳ ـ در صورت تحقق اهداف نامشروع کمالیها، احتمالاً سمکو حکومت بر نواحی تجزیه شده را تا مدتی حفظ می‌کرد ولی همان طور که احمدتقی نشان داده‌است قرار بود مزارع وسیع و حاصلخیزی در اطراف وان و شمدینان (در داخل ترکیه) نیز به رئیس شکاکها واگذار شود و این نکته به خودی خود مؤید این واقعیت است که حداکثر نقشی که سمکو در این جریان می‌توانست ایفا نماید نقش محلل بود و امکان نداشت که مصطفی کمال و پان‌تورانیستهایی که از بن منکر وجود ملت کرد بودند با تشکیل یک کردستان مستقل در جوار مرزهای ترکیه موافقت کنند.

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که نوع رابطهٔ ترکیه و سمکو با ارتباط شیخ خزعل و انگلستان قابل مقایسه است و از آنجا که سمکو و خزعل هر دو نمایندگان گرایشهای گریز از مرکز در میان کردها و اعراب ساکن ایران بودند، دقیقاً به همین دلیل و بخاطر اهمیت استراتژیک مناطق زیر نفوذشان بود که مورد توجه و حمایت قدرتهای بیگانه قرار گرفتند و هیچ کدام از آنان را نمی‌توان نمایندگان ناسیونالیسم کرد یا عرب در ایران دانست، بنابراین در یک جمع‌بندی کلی باید گفت که سمکو هرگز در رأس یک جریان ملی‌گرایانهٔ کردی قرار نداشته و مانند شیخ خزعل تنها برای تحقق منافع منطقه‌ای و محلی خود در تلاش بوده‌است.

بخش پنجم

سمکو از اوج قدرت تا شکست نهایی

ـ اشغال ساوجبلاغ مکری (مهاباد)

موفقیتهای جنگجویان زیر فرمان سمکو در رویارویی با قوای دولتی و محلی و تسلط او بر شهرهای ارومیه، سلماس، مناطق حاصلخیز میان ماکو و خوی در شمال و سردشت در جنوب توجه عشایر مکری را به سوی او جلب کرد زیرا آنان هم می‌خواستند در غنائم بدست آمده از تاخت و تازهای عشیرهٔ شکاک سهمی داشته باشند. محرک عشایر مکری در اتخاذ چنین موضعگیریهایی معمولاً دستیابی به غنائم و کسب درآمد بیشتر بود وگرنه تا پیش از پیروزیهای عشیرهٔ شکاک به دولت مرکزی وفادار بودند و به قول کسروی «... تاکنون انبوهی از کردان به او (سمکو) نگراییده پاس دولت می‌داشتند، بلکه دسته‌هایی از کردان ساوجبلاغ و دیگر جاها در این لشکرکشی همراه دولتیان می‌بودند...[1]»

وان بروینسن نیز معتقد است که عدم اجرای بندهای قرارداد سمکو با سرهنگ فیلیپوف از سوی سرایل شکاک موقعیت او را در میان کردهای منطقه دوباره تحکیم کرد و او توانست کنترل دشتهای ارومیه، سلماس و بخش جنوبی خوی را بدست گرفته، در ارومیه حاکمانی مانند ارشد الملک و تیمورآقا از رؤسای کرد را به حکومت آنجا منصوب نماید.[2] تیمورآقا یکی از رؤسای بزرگ شکاک بود که از اقوام سمکو بشمار می‌رفت.

با افزایش قدرت سمکو تمایل دو جانبه‌ای برای تشکیل اتحادیهٔ بزرگ عشایر کرد در آذربایجان میان سمکو و دیگر رؤسای عشایر مکری بوجود آمد و شرایط سیاسی و نظامی آن منطقه و خلاء ناشی از حضور دولت مرکزی امکان تحقق چنین امری را بیش از پیش ممکن ساخته بود.

تحرکات سمکو برای بدست گرفتن رهبری عشایر منطقه پیش از حمله او به ساوجبلاغ شدت گرفت که نشان از وسعت و دامنهٔ اهداف او برای تسلط بر آذربایجان غربی داشت.

---

۱ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ ص ۸۵۷.

2 - Martin Van Bruinessen, op.cit., P 387.

روزنامهٔ ستارهٔ ایران در شماره چهارشنبه ۱۶ ذی‌قعده سال ۱۳۴۰ ه.ق خود تمهیدات سمکو برای تشکیل اتحادیه‌ای عشایری به رهبری خود و پیش از حمله به ساوجبلاغ را این گونه تشریح می‌کند:

«از قراری که راپورت می‌دهند اسماعیل‌آقا سمیتقو بعد از تحکیم نقاطی که در تصرف خود دارد اخیراً درصدد جلب عشایر کردستان برآمده و چندی است یک عده نماینده به حدود کردستان بین عشایر و ایلات اعزام نموده و داخل مذاکرات شده‌اند که آنها را به تقویت خود جلب نماید. نظر به این که از طرف دولت پیش‌بینیهایی در این باب به عمل آمده و قوای نظامی و حدود کردستان و صاین‌قلعه و سایر نقاط کردستان تزیید کرده، تصور نمی‌رود که اقدامات نمایندگان اسمعیل‌آقا در بین ایلات و عشایر آن حدود مؤثر واقع گردد.[۱]»

پیداست که تهران شورش سمکو را چندان جدی تلقی نمی‌کرده‌است و همین غفلت و سستی اولیای امور و مطبوعات پایتخت از دلایل رشد قدرت سمکو بشمار می‌رود. سرانجام سمکو در ماه محرم سال ۱۳۴۰ ه.ق آمادهٔ حمله به ساوجبلاغ شد ولی هنوز نتوانسته بود همهٔ عشایر را وارد اتحادیهٔ مورد نظر خود سازد. دکتر آسو معتقد است که تنها «پس از سقوط شهر (مهاباد) بود که عشایر مکری آمادگی خود را برای همکاری با اسماعیل‌آقا اظهار می‌دارند و عده‌ای داوطلبانه آمادهٔ خدمت در نیروی اسماعیل‌آقا می‌شوند.[۲]»

اما نیروی سه تا پنج هزارنفری سمکو که تنها هزار جنگجوی شکاک در آن به چشم می‌خورد به طور قطع از پشتیبانی کامل عشیرهٔ هرکی تحت فرمان سیدطه و قبایل مامش، منگور و پشدری نیز برخوردار بود. ابتدا سیدطه با هرکیهای زیر فرمان خود به ژاندارمهای ماژور ملک‌زاده در ساوجبلاغ حمله کرد اما شکست خورد و عقب رانده شد و روز بعد سمکو در یک حملهٔ غافلگیرانه نیروی هشتصد نفرهٔ ژاندارمها را درهم کوبید و بیش از چهارصد تن از آنان راکه اسیر کرده‌بود در بیرون از شهر تیرباران کرد. افراد رئیس عشیرهٔ شکاک بلافاصله وارد شهر شدند و اموال و دارایی اهالی کرد ساوجبلاغ را به طور کامل به تاراج بردند. غارت مردم کرد به وسیلهٔ سمکو در حکم آزمونی بزرگ و انتخابی سرنوشت‌ساز میان تشکیل کشوری کرد بود، که پایتخت آن می‌توانست مهاباد باشد، و یا باقی ماندن در هیئت رهبری یک طغیان

---

۱ ـ سازمان اسناد ملی ایران ـ ذیل سند شمارهٔ ۲۶۰۰۰۵۹/۷.

۲ ـ خاطرات دکتر آسو یا خاطرات زندگی پرماجرای دکتر آسو «چهرهٔ مهاباد» ـ به قلم محمود قادرزاده (آسو) مقدمه و توضیح از محمود پدرام (زوزان) (تهران: نشر هور، ۱۳۷۳) ص ۲۵.

سادهٔ فئودالی و فاقد اهداف ملی‌گرایانه. کریس کوچرا که سمکو را یکی از پدران ناسیونالیسم کرد ایران می‌داند دلایل اقدامات و اشتباهات او را در مهاباد این چنین توجیه می‌کند:

«نیروهای سمکو پس از تصرف مهاباد شهر را غارت کردند و همین عمل بخش بزرگی از جمعیت را از او دور کرد: در جریان جنگ یکی از بزرگان شهر بنام قاضی لطیف کشته شد و اموال سایر بزرگان به غارت رفت ... چند هفته بعد سمکو در مصاحبه‌ای با مصطفی پاشا فرستادهٔ باشگاههای کرد قسطنطنیه دربارهٔ این وقایع اظهارنظر کرد. آن طور که او می‌گوید وقتی به مهاباد نزدیک شد رؤسا و بزرگان شهر را به نزد خود خواند، اما آنها نرفتند و اهالی ساوجبلاغ هم فرستاده‌ای به نزد او «نفرستادند»! سمکو سپس می‌افزاید که ایرانیها در چهار دیواری شهر قبول جنگ کردند و شهر سرانجام با یورش تصرف شد و مردم شهر قربانی این عمل شدند، وانگهی شکاکها هم خود تلفات دادند و اما غارت شهر سمکو معتقد است که به‌رغم مخالفت او این امر اجتناب‌ناپذیر بوده و ... می‌افزاید «سعی می‌کنم از دل مردم دربیاورم.» ظاهراً کوششهای سمکو در دلجویی از اعیان و بزرگان مهاباد عبث مانده، زیرا تا به امروز هم بزرگان مهاباد، همچنان دربارهٔ او که از جهتی یکی از پدران ناسیونالیسم کرد ایران است، با تلخی و تندی داوری می‌کنند.[۱]»

این مؤلف فرانسوی دلیل شکست ژاندارمها را بی‌انضباطی آنان و برانگیخته شدن کینه و دشمنی مردم مهاباد نسبت به آنها می‌داند.[۲]

اما حقیقت غیر از این است و بر پایهٔ نوشته‌های محمد تمدن و دکتر آسو، مردم مهاباد نه تنها «فرستادگانی» به نزد سمکو فرستادند و از او خواستند که شهر را غارت نکند، بلکه اصرار کردند که اسیران ژاندارم آزاد شده و به قتل نرسند. نویسندگانی مانند کوچرا همیشه سعی دارند با استفاده از روش چسب و قیچی یک جبههٔ کرد در مقابل یک جبههٔ ایرانی بیافزینند و واقعیات را وارونه جلوه دهند. محمد تمدن می‌نویسد که اهالی مهاباد مانع از اعدام نایب هاشم‌خان یکی از افسران ژاندارم بدست شکاکها شدند.[۳] شرح ماجرا از قول یکی از اهالی مهاباد در آن روزگار که شاهد حملهٔ سمکو بوده، است نیز مؤید ادعای تمدن است.

دکتر آسو از قول پدرش که در آن هنگام شاهد واقعه بوده‌است می‌نویسد:

«پس از اشغال مهاباد بدست سمکو عده‌ای از محترمین و معتمدین و روحانیون

---

۱ ـ جنبش ملی کرد ـ صص ۶۲ و ۶۱. ۲ ـ همانجا.

۳ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ ص ۳۷۳.

سادات و تجار و دانشمندان با تحفه و هدایا به حضور اسماعیل‌آقا در کنار شهر و محل قتلگاه (ژاندارمها) می‌روند تا ارادت خود را ابراز کنند و از او تمنای بخشش ژاندارمها و امان دادن شهر از تارج و تعدی نمایند. ولی این دسته از نمایندگان شهر اولین اشخاصی بوده‌اند که به وسیله قوای چریکی و مردان مسلح اسماعیل‌آقا لخت می‌گردند و با زیرشلوار به شهر برگردانده می‌شوند و عمل شنیع قتل عام ژاندارمها به وقوع پیوست. شهر بلافاصله از طرف قوای اسماعیل‌آقا تاراج شد. قاضی لطیف مظلوم که تازه از تبعید روسها با تحمل آن همه مشقت و مرارت به وطن برگشته بود به دست نیروهای شکاک شهید گردید. یگانه مریض‌خانهٔ امریکاییها که در مجاورت مسجد سرخ بود تاراج کردند رئیس بیمارستان را کشتند و زن شوهر کشته به سیدطه پناه برد و او زن را از معرکه بدر برد و به خارج فرستاد ...[۱]»

به این ترتیب می‌بینیم که نه تنها مردم مهاباد با ژاندارمها دشمنی نداشتند بلکه برخلاف گزارش مصطفی پاشا یک هیئت کامل و مرکب از همهٔ اقشار به ملاقات سمکو رفتند تا او را به غارت نکردن شهر متقاعد سازند ولی او نپذیرفت. پیروزی و رفتار پس از آن مؤید این واقعیت است که برای سمکو کرد با آذری و مسیحی هیچ تفاوتی نداشت و تاراج اموال کردها هم از دید او عملی عادی تلقی می‌شد. اگر همان گونه که کریس کوچرا مدعی است سمکو از جهتی یکی از پدران ناسیونالیسم کرد در ایران بود، چرا هیچ گونه رابطهٔ «ویژه‌ای» با مردم کرد نداشت؟ و چرا همان رفتاری را که نسبت به آذریها داشت، در مورد کردها هم همان را اعمال می‌کرد؟ و چرا تمایز و تفاوتی میان کردها و دیگر اقوام ایران قائل نمی‌شد؟ به هر حال قتل عام ژاندارمها جنگ را وارد مرحلهٔ جدیدی کرد و مخبرالسلطنه حاکم تبریز نیرویی مرکب از ۱۵۰۰ ژاندارم زیر فرمان سرهنگ لوند برگ سوئدی و گروهی از قوای محلی به فرماندهی سامخان امیر ارشد قراچه داغی را آماده جنگ با کردها کرد. درگیری در ۲۸ آذر ۱۳۰۰ در دامنهٔ کوه شکریازی میان خوی و سلماس آغاز شد و در آغاز پیروزی با قوای دولتی بود اما ناگهان امیر ارشد هدف گلوله قرار گرفت و به قتل رسید، از سوی دیگر فرماندهٔ سوئدی هم نتوانست کار زیادی انجام دهد چون دچار کمبود مهمات شده‌بود و مهماتی که از پشت جبهه می‌رسید مخصوص تفنگهای روسی و فرانسوی بود در حالی که تفنگهای ژاندارمها انگلیسی بود.[۲]

۱ ـ خاطرات دکتر آسو ـ صص ۲۵ و ۲۴.

۲ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۶۲.

مؤلف تاریخ ارسباران سرهنگ بایبوردی معتقد است که مرگ امیر ارشد در عین پیروزی مشکوک بوده‌است.[۱]

مخبرالسلطنه پس از این شکست از تهران درخواست کمک کرد، اما پیروزی سریع سمکو در جنگ شکریازی موقعیت او را بیش از پیش تحکیم نمود و حتی بعضی از ترکها و آذریها هم به سوی او متمایل شدند و حسن ارفع که در جنگ امیر ارشد با کردها حضور داشته به همکاری شماری از آذریها و جاسوسی آنها برای سمکو اشاره می‌کند.[۲]

پس از پیروزی سمکو شهرهای مراغه، میاندوآب و خوی مورد تهدید مستقیم عشایر کرد قرار گرفتند و کنترل شهرهای ارومیه، سلماس، اشنویه، سقز، ساوجبلاغ، سردشت و بانه بدست رئیس شکاکها افتاد. اقتدار او در این زمان به اوج خود رسیده‌بود آن چنان که رفیق حلمی از او به عنوان حاکم بی‌رقیب آذربایجان نام می‌برد و به دلیل همین موفقیتها بود که کردهای ترکیه و عراق او را قهرمان ملی خود می‌دانستند.[۳]

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که چرا مرتضی قلی‌خان اقبال السلطنه ماکویی معروف به سردار ماکو که قویترین مرزدار ایران و بزرگترین زمیندار آذربایجان در آن عصر بود هیچ اقدامی برضد سمکو انجام نداد و در سراسر دوران سرکشی رئیس عشیره شکاک او را تحمل کرد؟ مخبرالسلطنهٔ هدایت سردار ماکو را به داشتن روابط پنهانی با سمکو متهم نموده و اعتقاد دارد که او دست شکاکها را در قتل و غارت مردم آذربایجان باز گذاشته بود. هدایت مدعی است که سردار ماکو دولت را نسبت به اهداف کردها گمراه می‌ساخت و در این باره می‌نویسد:«اقبال السلطنه حرکت اسماعیل‌آقا (به سوی مهاباد و ارومیه) را تکذیب می‌کند که من اینجا هستم او کجا می‌رود به طوری که امر بر من مشتبه شد ...[۴]»

مخبرالسلطنه در سوءظن خود نسبت به سردار ماکو و مماشات او با سمکو ذیحق بود و رئیس عشیرهٔ شکاک واقعاً از حمایت غیرمستقیم و آرام سردار ماکو برخوردار بود، برای نمونه هرگز درگیری نظامی میان این دو روی نداد و حتی پس از انتصاب شجاع‌الدوله پسر سردار ماکو به حکومت شهر خوی در سال ۱۳۴۰ ه.ق، سمکو که پیش از آن مرتباً این شهر و دهات اطراف آن را هدف

---

۱ ـ تاریخ ارسباران ـ سرهنگ بایبوردی (تهران، انتشارات کتابخانهٔ ابن‌سینا، ۱۳۴۱) ص ۱۴۴.

2 - ARFA, op.cit, p 60.

۳ ـ یادداشت ـ رەفیق حلمی ـ ج ۲ ـ صص ۵۹۸ ـ ۵۹۷.

۴ ـ خاطرات و خطرات ـ مخبرالسلطنه هدایت ـ چاپ چهارم (تهران، زوار، ۱۳۶۳) ص ۳۲۴.

تاخت و تاز قرار می‌داد، این بار از تهدیدات خود دست برداشت و اعلام کرد «مادام که شجاع‌الدوله در خوی حکومت دارد او متعرض این شهر نخواهد شد و نسبت به سردار ماکو نیز اظهار اطاعت و انقیاد نمود...[۱]»

سمکو در طول شورش چهارسالهٔ خود هرگز متعرض ماکو و حوزهٔ نفوذ سردار ماکو نشد و در مقابل، اقبال‌السلطنه هم دست او را در اقداماتش کاملاً بازگذاشت و این امر بدون شک یکی از دلایل عمدهٔ تداوم قدرت سمکو بود. همچنین می‌توان این گونه برداشت کرد که حرکت سمکو حرکتی تجزیه‌طلبانه نبود وگرنه سردار ماکو در مقابل آن واکنش نشان می‌داد، به عبارت دیگر سرکشی یک زمیندار و رئیس عشیرهٔ کرد در برابر دولت مرکزی از نظر زمیندار دیگری همچون اقبال‌السلطنه امری داخلی بشمار می‌رفت و برای او تعهدی ایجاد نمی‌کرد.

- پایان کار سمکو

رئیس عشیرهٔ شکاک پیش از جنگ نهایی و سرنوشت‌ساز خود در تابستان سال ۱۳۰۱ هش / ۱۳۴۱ ه.ق با نیروهای دولتی توانست صاین‌قلعه و سقز را نیز به حوزهٔ قلمرو خود اضافه کند، سپس سیدطه کوشید شهر مراغه را اشغال کند اما اهالی آنجا بدون برخورداری از کمک نیروهای دولتی عشایر کرد را شکست دادند. پس از شکست امیر ارشد، مخبرالسلطنه حاکم تبریز به دستور دولت نیرویی تازه به فرماندهی خالوقربان کُرد از متحدان سابق میرزا کوچک خان که اینک به سردار سپه پیوسته‌بود به جنگ سمکو فرستاد اما او هم مانند امیر ارشد در آغاز نبرد با شلیک یک گلوله به قتل رسید. آخرین جنگ در تابستان سال ۱۳۰۱ هش در دامنهٔ کوه شکریازی در جنوب خوی روی داد و در آن همهٔ عشایر متحد سمکو در قالب سپاهی ده‌هزار نفری شرکت داشتند و فرماندهی نیروهای دولتی با سرتیپ امان‌الله‌خان جهانبانی بود. جنگ شکریازی یک روز بیشتر به طول نیانجامید و در نتیجهٔ آن رئیس عشیره شکاک بسختی شکست خورد و با خانواده‌اش به ترکیه پناهنده شد. از این پس سمکو تا سال ۱۳۰۹ که توسط نظامیان ایرانی مستقر در شهرک مرزی اشنویه در یک کمین به قتل رسید، بجز زمان کوتاهی که در میان عشایر پشدری در کردستان عراق بسر می‌برد، در ترکیه اقامت گزید و در خدمت اهداف کمالیها قرار داشت.

---

۱ ـ تاریخ خوی ـ ص ۴۵۴.

بخش ششم

عملکرد و ماهیت شورش سمکو

همهٔ منابع فارسی بدون کم و کاست از سمکو نه همچون رهبر ملی‌گرایان کرد ایران، بلکه به مثابهٔ رئیس سرکش عشیره‌ای غارتگر و راهزن یاد کرده‌اند و بررسی دقیق اقدامات او و افراد زیر فرمانش نیز مؤید ادعاهایی از این دست است. موقعیت عشیرهٔ شکاک و اوضاع عمومی آذربایجان در سه دههٔ آغازین سدهٔ بیستم شرایطی را ایجاد کرده‌بود که سربرآوردن قدرتی قبیله‌ای در میان کردهای آن ولایت را گریزناپذیر می‌ساخت. خاستگاه جغرافیایی بسیار حساس عشیرهٔ شکاک یعنی منطقهٔ استراتژیک قطور، جاه‌طلبی‌ها و بلندپروازیهای سمکو رئیس آن عشیره برای تسلط بر بخش غربی آذربایجان، تحریکات و کمکهای مالی و تسلیحاتی دولتهای عثمانی، انگلستان و روسیه به سرکردهٔ عشیرهٔ شکاک در دوره‌های مختلف و ضعف و ناتوانی روزافزون دولت ایران، از جمله عواملی بودند که در فاصله سالهای ۱۲۹۷ ـ ۱۳۰۱ هش موجب خلق شورش سمکو شدند. کریس کوچرا و ا.س. ملکیف که سمکو را یکی از پدران ناسیونالیسم کرد در ایران قلمداد می‌کنند به این واقعیت بی‌اعتنا هستند که ملی‌گرایی کرد در میان عوامل پدید آورندهٔ طغیان شکاکها هیچ جایی نداشته‌است و تنها در سالهای پایانی شورش است که توجه ملی‌گرایان کرد ترکیه و عراق به آن جلب می‌شود و می‌دانیم که تلاشهای آنان برای تبدیل این طغیان گریز از مرکز عشیرهٔ شکاک به قیامی با معیارهای ملی کاملاً بی‌نتیجه ماند.

در بخشهای پیشین گفته شد که عشیرهٔ شکاک بخاطر آزار و غارت اموال کشاورزان اسکان یافتهٔ آذری و تحت تأثیر تحریکات و القائات دولت عثمانی در اوائل سدهٔ بیستم با دولت ایران درگیر شد. مینورسکی برپایهٔ مشاهدات خود از نواحی چهریق و قطور در سال ۱۹۱۳ از شهرت افسانه‌ای جعفرآقا به عنوان راهزن و غارتگر اموال و دارایی ساکنان آن مناطق یاد می‌کند و می‌نویسد که دولت ایران به دلیل ضعف و ناتوانی خود در سرکوب رئیس شکاکها او را رسماً به سمت مرزدار ایران در منطقهٔ سکونتش منصوب کرد ولی خان کرد حتی پس از احراز این مقام هم

همچنان به چپاول و تاراج اموال مردم منطقه ادامه می‌داد.[۱]

سفیر وقت ایران در استانبول ارفع‌الدوله در گزارش خود به تاریخ ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ ه.ق به وزارت خارجه دربارهٔ رفتار شکاکها، به گزارشهای کنسولهای ایران در شهر وان و بایزید اشاره کرده و می‌نویسد که اسماعیل‌آقا و جعفرآقا رؤسای قبیلهٔ شکاک به روستاهای اطراف خوی و سلماس تجاوز می‌کنند و از این نظر تحت حمایت کارگزار ترک، جوادبیگ قائم مقام قضاء حمیدیه، قرار دارند و عدم استقرار نیروهای نظامی ایران در آن ناحیه مرزی بر جسارت اسماعیل‌آقا می‌افزاید.[۲]

مهدی آقاسی نیزکه بیش از دیگر محققان دلائل به قدرت رسیدن سمکو را مورد بررسی قرار داده‌است می‌نویسد که پس ازکمک حیاتی رئیس شکاکها به سردار ماکو در جنگ سُکمن‌آباد برضد مشروطه‌خواهان خوی در چهارم شعبان ۱۳۲۵ ه.ق «سردار برای جبران این نیکی که اسماعیل‌آقا به او کرده بود محال قطور را در اختیار او قرار داد، ولی اسماعیل‌آقا پس از اقامت در قطور باز آرام نمی‌نشست و دهات اطراف خوی را غارت می‌کرد. چون دولت نیروی کافی برای دفع شر او نداشت لذا با صلاحدید هیأت شش نفری (که از سوی انجمن ایالتی آذربایجان برای بررسی اختلاف خوی و ماکو به منطقه اعزام شده‌بود) قرار شد از او استمالت کنند و بدین طریق رضایت او را جلب نمایند و بدین منظور حکومت قطور را رسماً به او تفویض کردند به این شرط که دیگر از غارت و تاراج دهات خوی دست بردارد و اموالی که غارت برده‌بود به صاحبانش بازگرداند و اقبال‌السلطنه تعهد او را در این زمینه تضمین نماید و بدین نحو اسماعیل‌آقا در نتیجهٔ شرارت خود حکومت قطور را بدست آورد.[۳]»

پس از این رویداد سمکو فعالانه در جنگهای هواداران استبداد برضد مشروطه‌خواهان آذربایجان شرکت جست و در محاصرهٔ شهرهای خوی و تبریز به سود مستبدان حضور داشت و درضمن سرگرم ایذاء و آزار اهالی و کشاورزان و بازرگانان آذری در شهرهای خوی، سلماس و ارومیه بود. در تمام این دوره یعنی از سال ۱۳۲۵ ه.ق تا زمان بروز جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۳ ه.ق رئیس شکاکها به نحو حساب شده‌ای قدرت خود را افزایش داد و قلعه‌ای مستحکم در چهریق ساخت. طی سالهای جنگ جهانگیر اول، سمکو برخلاف دیگر رؤسای کرد که به فراخوان جهاد عثمانی پاسخ مثبت داده‌بودند با روسها به نوعی توافق دست یافت و

---

۱ ـ کورد ـ مینوّرسکی ـ صص ۱۴۱ ـ ۱۴۰.

۲ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی ـ ج چهارم ـ سند شماره ۷۶۶ ـ صص ۴۲۶ ـ ۴۲۵.

۳ ـ تاریخ خوی ـ ص ۳۱۳.

در پرتو این توافق بر حوزهٔ مناطق تحت نفوذ خود افزود و دوستان روسی‌اش با اعمال فشار بر دولت ضعیف ایران به این امر جنبهٔ قانونی دادند. سمکو در مقابل قتل عام هشت هزار تن از اهالی مهاباد به دست قزاقهای سیبریایی سکوت کرد و بی‌اعتنا به جان و مال و ناموس مردم کرد ترجیح داد که چشمانش را به روی فجایع روسها ببندد و هیچ گونه کمکی به اهالی مهاباد نکند. واکنش شدید رئیس شکاکها به فعالیتهای سیاسی و نظامی مسیحیان تجزیه‌طلب آسوری در سال ۱۹۱۷ م نشان داد که او مخالف تجزیهٔ آذربایجان است و نمی‌خواهد در این راه با مسیحیان همکاری نماید. به طور قطع سمکو می‌دانست که کردهای ایران علاقه‌ای به اتحاد با مسیحیان و جدایی از ایران ندارند و او نمی‌تواند بدون هماهنگی با دیگر رؤسای کرد و بدون توجه به سابقهٔ دشمنی دیرینهٔ میان کردان و مسیحیان تجزیه‌طلب و نیز فقدان احساسات جدایی‌خواهانه کردهای ایران قدمی در این جهت بردارد.

در منابع کردی هیچ گونه اشاره‌ای به رابطهٔ سمکو با سازمانها و شخصیتهای ملی‌گرای کرد عثمانی، از آغاز ورود وی به صحنه سیاست آذربایجان تا پایان جنگ جهانی اول، نشده‌است. تنها عبدالله پشدری نوشته است که در سال ۱۹۱۶ عشیرهٔ قدرتمند پشدری شروع به همکاری با سرکردهٔ شکاکها نموده و با توجه به نقش فعال و گستردهٔ این عشیرهٔ کرد عراقی در جنگ با سپاهیان روس می‌توان توجه کرد که سمکو و عشیرهٔ شکاک از نظر رهبران پشدریها یگانه متحد آنان در میان کردان ایران تلقی می‌شده‌اند و البته این امر ارتباطی با ناسیونالیسم کرد نداشته است و در چهارچوب روابط سنتی عشایر کرد آن زمان قابل توجیه است.(۱)

پس از پایان جنگ جهانی فعالیتهای عشیرهٔ شکاک از عمق و شدت بیشتری برخوردار شد و بزودی شکل غائلهٔ همه‌جانبه‌ای به خود گرفت که عشایر کرد آذربایجان در آن نقش اصلی را ایفاء می‌کردند و دارای دو مشخصه اساسی بود که تا سرکوب کامل سمکو در جنگ شکریازی از ویژگیهای اصلی و تغییرناپذیر آن باقی ماند. این مشخصه‌ها به ترتیب عبارتند از:

۱ ـ مصادره و غارت اموال آذریها، مسیحیان و حتی کردها.

۲ ـ اصرار بر ادارهٔ آذربایجان غربی بدست عناصر بومی.

پیداست که در آغاز کار ویژگی اول بارزتر و پررنگتر از مشخصهٔ دوم بود. کسروی در تاریخ مشروطه و تاریخ هیجده ساله آذربایجان تاراجگریهای سمکو را به طور مبسوط تشریح کرده و نشان می‌دهد که او سعی داشت بر

---

۱ ـ یادداشته کانم ـ ج ۱ ـ صص ۳۲ و ۳۱.

شاهراههای بازرگانی اطراف دریاچهٔ ارومیه و بنادر شرفخانه و گلمانخانه تسلط یابد و در موقعیتهای مختلف کالاهای موجود در انبارهای بندر گلمانخانه را تخلیه و به چهریق انتقال داد.(۱)

محمد تمدن نیز که از نزدیک شاهد و ناظر اعمال سمکو بوده‌است به شیوهٔ سلوک او با مردم ارومیه پس از اشغال شهر در سال ۱۲۹۸ هش و اخراج ضیاءالدولهٔ البرزی اشاره کرده می‌نویسد که خان کرد پس از عزل ارشد الملک و اخراج ضیاءالدوله یکی از محارم خود بنام تیمورآقا مشهور به مکرم السلطان را به حکومت ارومیه منصوب ساخت و کمی بعد به دستور او در شهر جار کشیدند که:«... اهالی محترم ارومیه در عمارت قیصر خانم حاضر شوند و شکایات خود را اظهار دارند ... به این جهت به مردم ابلاغ می‌کردند که اسماعیل‌آقا می‌گوید من از ستم فرماندار (پیشین) بی‌خبر بودم و مردم باید بدانند که من مردم ارومیه را مانند پیراهن خود می‌دانم و بر من واجب است که به درد دل آنها برسم و نگذارم کوچکترین ظلمی به آنها بشود و هر شکایتی از هرکس دارند بدون ترس و وحشت ابراز کنند تا من دقیقاً رسیدگی نمایم.(۲)»

مردم در ساعت مقرر به محل موردنظر رفتند ولی در آنجا عمرخان شکاک عموی سمکو و مسئول امور نظامی شکاکها به آنان اعلام کرد که «شما برحسب دستور اسماعیل‌آقا در اینجا توقیف می‌باشید تا مبلغ ۱۰/۰۰۰ لیره طلا و ۱۰۰/۰۰۰ فشنگ تحویل نمایید و بعد خارج شوید ...(۳)» اما مردم مقاومت کردند به طوری که شکاکها ناچار به شکنجهٔ آنها شدند و با اعمال فشار بسیار بالاخره پول و سلاح موردنظر سمکو از اهالی ارومیه تأدیه شد. بجز ارومیه سمکو از دیگر ساکنان نواحی غربی آذربایجان درخواست پول و درواقع باج می‌کرد.

علی آذری می‌نویسد که سمکو پس از دریافت پنج‌هزار تومان از مردم لکستان و قره قشلاق از آزار آنها دست برداشت ولی پس از مدتی دوباره به اهالی آن نواحی پیغام داد که اگر «فشنگها را با چند نفر سردسته مدافعین نزد من نفرستید و رضایت مرا جلب نکنید کمترین تنبیهی که خواهم کرد قتل زن و بچه‌های شما خواهد بود.(۴)»

چون لکستانیها پایداری کردند رئیس شکاکها با شیخ عبدالله ازکردان عثمانی و

۱ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ صص ۸۴۱ ـ ۸۲۹ ـ ۸۵۸ ـ ۸۵۰.
۲ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ ص ۳۶۰.
۳ ـ همانجا.
۴ ـ شیخ محمد خیابانی ـ علی آذری ص ۲۲۸.

به همراه چهل عسگر عثمانی ساکنان آنجا را بشدت سرکوب کرد. مهدی آقاسی نیز با تشریح شیوهٔ رفتار سمکو با اهالی خوی این واقعیت را تأیید می‌کند که سرایل شکاک همیشه در پی اخاذی و تصاحب اموال ساکنان شهر خوی و نواحی و اطراف آن بود و برای نمونه پس از این که او در سال ۱۳۳۶ ه.ق به همراه سوارانش مسیحیان وان راکه به کمک آسوریهای ارومیه می‌آمدند درهم شکست و با این اقدام کمک ارزنده‌ای به مردم خوی ارائه داد، ارامنهٔ ساکن در خوی به خانهٔ علما و تجار سرشناس شهر پناهنده شدند و سمکو از اهالی شهر خواست که مسیحیان پناهنده را به همراه اموالشان تحویل او دهند تا وی آنها را به انتقام تلفاتی که آسوریها به افرادش در چهریق وارد کرده‌بودند بکشد، اما مردم این تقاضای او را رد کردند و سرانجام:

«... موضوع اختلاف در کمیسیونی مرکب از سران سپاه عثمانی و اسماعیل‌آقا و سرشناسان رجال خوی مطرح شد. اسماعیل‌آقا از فرصت استفاده کرده اهل خوی را طرفدار ارامنه و مسیحیان خواند. حاجی جعفر نامی که از تجار معروف آن زمان بود جواب داد که منظور اسماعیل آقا قتل و غارت است نه طرفداری از اسلام چنان که این عمل را دربارهٔ فراریان مسلمین سلماس و ارومی نیز انجام می‌دهد و در راه خوی و سلماس اموال ایشان را تارج می‌نماید، پس از مشاجرات و گفت و شنود زیاد قرار شد که مردم خوی صد وقر گندم و هفت هزار تومان نقد به او پرداخت کنند و اسماعیل آقا و اکراد تابع با خانواده‌هایشان قراء خوی را تخلیه نمایند و به همراه تفنگداران محلی و عده‌ای از سپاهیان ترک برای مبارزه به مقابل ارامنه و آسوریها بروند و اسماعیل آقا پس از دریافت وجه نقد و گندم با سایر لشکریان از خوی حرکت کرد ...[۱]»

چهره‌ای که از سمکو در اسناد ادارات دولتی ایران ترسیم شده‌است هیچ شباهتی به رهبر قیام ملی کردهای ایران ندارد و بیشتر شخصیت یک خان زورگو و تاراجگر را تداعی می‌کند که پیرو هیچ قانونی نیست. برای نمونه رئیس گمرک کهنه شهر در سال ۱۳۳۹ ه.ق به وزارت مالیه اطلاع داد که تفنگ او را اسماعیل‌آقا به رسم امانت گرفته و دیگر پس نداده‌است.[۲] در اسناد دیگر شاهد تلاش گستردهٔ سمکو برای تحمیل سلطهٔ خود بر ادارات گمرک نواحی غربی و جنوبی آذربایجان هستیم و به دستور او اوراقی گمرکی به زبان کردی چاپ شد که وزارت مالیهٔ ایران آن را فاقد ارزش اعلام

۱ ـ تاریخ خوی ـ صص ۴۰۴ و ۴۰۳.
۲ ـ سازمان اسناد ملی ایران ـ ذیل سند شماره ۲۰ تا ۷۴/۴۵/۱۸ ـ ۲۴۰.

کرد. در تاریخ ۲ سرطان ۱۳۳۹ ﻫ.ق رئیس گمرکات کشور برپایه گزارش ریاست ایالتی گمرکات تبریز به وزارت مالیه اطلاع داد که «... از تاریخ عزیمت اجباری اعضای گمرک دیلمقان اسمعیل‌آقا سیمکو یک نفر از اتباع خود موسوم به مختار پاشا خان را به عنوان تحصیل‌دار در آنجا گماشته و شخص مزبور به اخذ حقوق گمرکی اقدام و قبوض غیررسمی صادر می‌نماید. ضمناً رئیس گمرک خوی به وسیلهٔ اعلان به عامه اخطار نموده‌است که گمرک مزبور به هیچ وجه رسمیت نداشته و ادارهٔ گمرکات به حقوق گمرکی که در آنجا پرداخته شود ترتیب اثری نخواهد داد.[۱]»

رئیس شکاکها در جریان تصرف ساوجبلاغ نیز از رئیس گمرک آن شهر و یک همراه او هزار و دویست و پنجاه تومان به سرقت برده‌بود و همچنین مهمات و سلاحهای موجود در گمرک کهنه شهر را در جوزای قوی‌ئیل ۱۳۳۹ ﻫ‌ق مصادره کرده‌بود.[۲]

این قبیل اقدامات هیچ شباهتی به فعالیتهای سیاسی رهبری انقلابی ندارد که برای احقاق حقوق ملت خود در حال تلاش و مجاهدت است. ممکن است تصور شود که اصرار سمکو برای برای کسب دارایی و پول بیشتر گامی در جهت تهیه سلاح و پیش‌بردن جنبش بوده‌است و کسانی مانند بروینسن نیز که لحن جانبدارانه‌ای نسبت به رهبر شکاکها دارند چنین گمان کرده‌اند، ولی با دلایل کافی می‌توان ثابت کرد که چنین نیست. وان بروینسن علت غارتگریهای سمکو را که از نظر ایرانیان باج‌خواهی و از نظر سرکردهٔ شکاکها گردآوری مالیات تعبیر می‌شد، تأمین هزینه سپاه چهار هزاری نفری و مزدوران عثمانی او و وسیله‌ای برای گسترش مناطق تحت نفوذش می‌داند.[۳]

اگر به پندار بروینسن سمکو واقعاً رهبری قیام ملی کردها را به عهده داشت چرا اموال همه مردم مهاباد را از فقیر گرفته تا غنی به غارت برد؟ همان گونه که عبدالله ناهید نوشته است مأموران انتصابی رئیس شکاکها از نظر فساد و طمع‌ورزی و چپاول اموال اهالی «کرد» بانه و سقز دست کمی از کارگزاران دولت قاجار نداشتند.[۴]

---

۱ ـ همان مأخذ ـ ذیل سند شماره ۷۴/۴۵/۹ ـ ۲۴۰.

۲ ـ همان مأخذ ـ همان سند ـ صفحات ۱۰ و ۱۸.

3 - Martin Van Bruinessen, op.cit, p 385.

۴ ـ خاطرات من ـ عبدالله ناهید (افتخار)، به اهتمام احمد قاضی (تهران، بی‌نا، ۱۳۶۲) ص ۷۲.

اگر سمکو واقعاً یک ملی‌گرای کرد بود بجای نابود کردن اقتصاد نواحی غربی و جنوبی آذربایجان از طریق فلج ساختن روابط تجاری میان شهرها و فراری دادن کشاورزان از مزارعی که نزدیک به ده سال کشت نشده‌بودند می‌بایست فضایی امن برای رشد اقتصاد منطقه و منبعی مشروع و متعارف برای تأمین هزینه‌های خود ایجاد نماید. حسن ارفع اوضاع عمومی آذربایجان غربی پس از شکست رئیس عشیرهٔ شکاک در نبرد شکریازی را این گونه توصیف می‌کند:

«هنگامی که ما در سال ۱۹۲۲ دوباره شهر رضائیه را تصرف کردیم، همهٔ اهالی شهر به استقبال ما آمدند. اما از سکنهٔ بیست و پنج هزار نفری شهر تنها چهار یا پنج هزار تن در آن باقی مانده‌بود. آنان همچون اسکلتهای متحرکی به نظر می‌آمدند که در پارچه‌های کهنه پیچیده شده‌باشند. اهالی شهر به شکلی وحشیانه از سوی آسوریها هدف حمله و تاراج قرار گرفته بودند ... و سپس به وسیلهٔ کردها هدف یورش و تاخت و تاز واقع شده‌بودند و نزدیک به سیصد آبادی منطقه خالی از سکنه و ویران گردیده‌بود. سالها طول کشید تا مردم از نو در این بخشها سکونت کرده و به دامداری و کشاورزی و باغداری پرداختند.(۱)»

رفیق حلمی‌بگ نیز که از جمله ستایشگران سمکو بشمار می‌رود و کوتاه زمانی پس از شکست نهایی او از نیروهای دولتی از سوی شیخ محمود برزنجی در رأس هیأتی برای گفتگو با مصطفی کمال از راه ایران عازم ترکیه شده بود برپایهٔ مشاهدات خود، عملکرد سمکو در آذربایجان غربی را این گونه به تصویر می‌کشد:

«مردم اورمیه به‌کردی، ترکی و کمی هم به فارسی سخن می‌گویند. هنگام اقتدار سمکو این ناحیه به طور کامل زیر فرمان وی قرار داشت اما با تأسف زیاد باید بگویم که مردم از سمکو بسیار شکایت داشتند و در هر فرصتی با آه درون و غم بسیار از دوران حاکمیت او و بی‌رحمی‌هایش یاد می‌کردند. برای من که یک کرد بودم پذیرش این مطلب که قهرمانی کرد در سرزمین خود چنین نام زشتی بجای گذاشته است بسیار دشوار و سنگین بود.(۲)»

اگر سمکو براستی در پی تأسیس یک نظام سیاسی مجزا یا خودمختار در کردستان بود آیا عاقلانه می‌نمود که مخارج و هزینه‌های جنگجویانش را از طریق تاراج دارایی‌ها و اموال ساکنان ترک، کرد و مسیحی قلمرو خود تأمین نماید؟ و به فرض هدفمند بودن حرکت او آیا اعمال این همه خشونت و

---

1 - ARFA, op.cit, p 65.

۲ ـ یادداشت ـ رەفیق حلمی ـ ج ۳ ـ ص ۷۹.

رفتاری از این دست موجب قطع ارتباط مردم با او و اهدافش نمی‌شد؟
پاسخ به این پرسشها چندان دشوار نیست وقتی که بدانیم سمکو هیچ گونه اقدام سیاسی بخصوصی در ارتباط با ناسیونالیسم سیاسی یا فرهنگی کرد انجام نداد و اساساً اقدامات او شرایطی را ایجاد نساخت تا در پرتو آن مسألهٔ حقوق کردهای ایرانی مطرح گردد، و بی‌برنامگی و فقدان طرحی جامع و شفاف برای ادارهٔ قلمرو تحت کنترل وی برای همیشه یکی از نقائص عمدهٔ جنبش سرکردهٔ شکاکها باقی خواهد ماند. حتی کریس کوچرا که لحن جانبدارانه‌ای نسبت به سمکو دارد ناگزیر شده‌است ضمن اشاره به نامه‌ای که گویا سمکو برای ظفرالدولهٔ مقدم (فرمانده لشکر آذربایجان در سال ۱۹۲۲) نوشته بود و در آن از خودمختاری سخن به میان آورده بود به این واقعیت اعتراف کند که خان کرد «... ظاهراً فرصت نیافت نظر خود را دربارهٔ شیوهٔ ادارهٔ این خودمختاری به دقت بیان کند.[۱]»
این نقیصهٔ عمدهٔ سمکو و قیام او حتی اعتراض و انتقاد ملی‌گرایان کرد ترکیه و عراق را برانگیخت به طوری که به نوشتهٔ کریس کوچرا هنگامی که «در پایان سال ۱۹۲۱ رهبران کرد قسطنطنیه که شورشی سرتاسری را تدارک می‌دیدند درصدد برآمدند سمکو را به این جنبش جلب کنند ... سمکو پاسخ داد که نمی‌خواهد ارتباطش را به کلی با ترکها قطع کند که به او اسلحه می‌دهند.[۲]»
همچنین سمکو در دیدار با مصطفی پاشا یاملکی که در همان سال ۱۹۲۱ برای دیدار با او به ایران آمده تا «... در مورد مقاصدش از او جویا شود و می‌پرسد آیا سازمانی دارد و چگونه می‌خواهد سرزمینهای متصرفی را اداره کند، چرا پرچمی ندارد؟» می‌گوید:
«در حال حاضر سازمان خاصی نیست. من تنها یک فرد کردستان هستم، اصل کار نجات دادن کشور است، مهم نیست چه کسی بر آن حکومت کند، من خود در این زمینه هوس و آرزویی ندارم و اما پرچم و این جور چیزها ... من فکر نمی‌کنم نیازی به این چیزها باشد ... و تازه همان طور که می‌بینید شکاکها برای هر واحدی انواع و اقسام پرچم دارند.[۳]»
به این ترتیب سمکو سریعاً اعتراف کرد که نه طرحی برای ادارهٔ منطقهٔ تحت کنترل خود دارد و نه علاقه‌ای به حکومت بر آن. منابع ایرانی نیز آشکارا اثبات می‌کنند که سمکو اصولاً به دنبال کسب حقوق سیاسی برای کردها نبود و تنها به

۱ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۶۵.
۲ ـ همان مأخذ ـ صص ۶۶ ـ ۶۵.
۳ ـ همان ـ ص ۶۵.

تحصیل قدرت شخصی خود و عشیره‌اش اهمیت می‌داد. کسروی در این مورد نوشته‌است:

«اکنون سیمگو آماده گردیده و بیرق افراشته «آزادی کردستان» می‌خواهد. چکار می‌کند؟ ... آیا کنفرانس داده کردان را برای زندگانی آزاد و سررشته‌داری حکومت آماده می‌سازد؟ ... آیا به برداشتن پراکندگیها که در میان کردان است می‌کوشد؟ ... نه! ... «آزادی کردستان» که با اینها نیست. پس چکار می‌کند؟ ... دیه‌ها را تاراج می‌کند، کشتها را لگدمال می‌گرداند، به مردم تاراج دیده و بینوای لکستان پیام فرستاده پول می‌خواهد.[۱]»

حسن ارفع هم که از نزدیک شاهد اقدامات سمکو بوده و بارها با او در میدان نبرد جنگیده است اعتقاد دارد که «عملکرد اسماعیل‌آقا سمکو ممکن است نخستین تلاشهایی ارزیابی شود که کردهای ایران برای دستیابی به استقلال از خودشان نشان داده‌اند، اما رفتار سمکو را نمی‌توان به مثابه عملیاتی واقعی برای دستیابی به استقلال در مفهوم مدرن آن به گونه‌ای که با اوضاع و احوال کنونی جهان تناسب داشته‌باشد، تلقی کرد، بلکه او اصولاً به چپاول و قتل عام مردم علاقه داشت و از آنجا که نمی‌توانست این بلا را به سر خود کردها بیاورد، حملات خود را متوجه نواحی غیرکرد مانند سلماس، رضائیه و خوی نمود و به دنبال این تاخت و تازها، جمعیت این مناطق را به شکل چشمگیری کاهش داد.[۲]»

مؤلفان کتاب تاریخ پنجاه سالهٔ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی نیز درباره اهداف اصلی سمکو به این نکات اشاره می‌کنند:

«ایجاد بی‌نظمی، غارت اموال مردم و قتل آنها و تلاش برای ایجاد حکومت ملوک‌الطوایفی.[۳]»

همهٔ این داوریها ما را به این نتیجه می‌رساند که شورش عشیرهٔ شکاک رویدادی بود که ریشه در ملی‌گرایی کردی نداشت و کاملاً معلول اوضاع و شرایط خاص ایران و آذربایجان در دهه‌های نخستین سدهٔ بیستم بشمار می‌رفت و دقیقاً به همین دلیل نمی‌توان شباهتی میان آن و قیامهای کردان ترکیه و عراق در همان زمان بازجست. دلایل این ناهمسانی و عدم شباهت را در یک جمع‌بندی کلی می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

---

۱ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ ص ۸۳۱.

2 - ARFA, op.cit, p 65.

۳ ـ تاریخ پنجاه سالهٔ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران ـ سپهبد محمد کاظمی، سرهنگ ستاد منوچهر البرز (تهران، انتشارات نیروی زمینی ارتش ایران، ۱۳۵۵) ص ۶۸.

۱ ـ خاستگاه غیرسیاسی شورش و چهارچوب صرفاً عشیره‌ای آن در آغاز کار. عشیرهٔ شکاک با سوءاستفاده از فقدان اقتدار نظامی دولت ایران در مناطق هم‌مرز با عثمانی شروع به سرکشی و تجاوز به زمینداران همسایهٔ خود نموده و در این راه از حمایت مالی، تسلیحاتی و سیاسی عثمانی برخوردار شد.

۲ ـ فقدان ارتباط رهبری این حرکت با روشنفکران سنتی یعنی روحانیان و طبقات شهرنشین مانند تجار از نقائص عمدهٔ آن بشمار می‌رود و تنها عامل مؤثر در گسترش آن، عشایر و رؤسای آنها بودند و حتی نمایندگان ناسیونالیسم قبیله‌ای در میان کردهای فعال عراق و ترکیه بیشترین و ثابت‌قدم‌ترین مشاوران و همکاران خارجی سمکو را تشکیل می‌دادند که نمونهٔ بارز آن سیدطه است. درحقیقت جنبش سمکو از آغاز تا پایان محدود به عشایر باقی ماند و رهبری، پیکره و مخاطبان آن در سراسر موجودیتش، عشایر کرد، آن هم تنها در آذربایجان، بودند.

۳ ـ اصرار سمکو بر پیشروی به سوی شرق آذربایجان و بی‌اعتنایی او به سرنوشت کردستان جنوبی به‌رغم اصرارهای سیدطه یعنی نمایندهٔ ناسیونالیسم قبیله‌ای قیام، بیانگر این حقیقت است که رئیس شکاکها بیش از حدّ تصور شیفتهٔ حکومت ملوک‌الطوایفی و منطقه‌گرایی بوده و احیاناً برای کسب ثروت بیشتر تلاش می‌کرد و حملات مداوم او به شهرهای آذری‌نشین شرق آذربایجان که از نظر اقتصادی غنی‌تر از شهرهای ولایت کردستان بودند ریشه در همین واقعیت داشت.

۴ ـ سمکو هیچ گونه تقاضای رسمی برای کسب خودمختاری یا استقلال کردستان مطرح نساخت و اساساً نشانی از اقدامات او در این راستا چه در میان کردهای ایران و چه در مقابل دولت مرکزی در دست نیست و نباید وابستگی سرکردهٔ شکاکها به انگلستان و ترکیهٔ کمالی به منظور کسب حمایت مالی و تسلیحاتی را به معنای تلاش او برای تحصیل شناسایی رسمی خودمختاری یا استقلال کردستان به وسیلهٔ این کشورها تعبیر کرد زیرا این دو کشور در آن زمان مخالف اعطای هر گونه حقوقی به کردهای خاورمیانه بودند.

۵ ـ رابطهٔ سمکو با کوملهٔ ترکیه و کوملهٔ عراق از تمایلش برای تشکیل کردستان بزرگ سرچشمه نمی‌گرفت و اگر او در ملاقات با نمایندگان این گروهها ظاهراً از استقلال کردستان و آزادی کردها دم می‌زد برای این بود که از طریق آنها از کمکهای مالی و تسلیحاتی انگلستان و ترکیه در مقاطع خاصی برخوردار شود و می‌دانیم که اعضای کوملهٔ ترکیه و کوملهٔ عراق پس از جنگ جهانی اول به ترتیب رابطین میان رئیس شکاکها با ترکیه و بریتانیا بودند. اما سازمانها و احزاب کرد برای نزدیک شدن به سمکو دو هدف مهم و اساسی را دنبال می‌کردند که به ترتیب عبارتند از:

الف) «سیاسی» کردن شورش سمکو و قرار دادن آن در مسیر آرمانهای ناسیونالیسم کرد.
ب) استفاده از قدرت نظامی نیروی ده‌هزار نفری زیر فرمان سمکو برای ایجاد شاخه‌ای نظامی جهت سازمانهای سیاسی کرد در ترکیه یا عراق.
لازم به ذکر است که احزاب کرد همسایه پس از مأیوس شدن از تشکیل نظامی خودمختار به وسیلهٔ سمکو کوشیدند او را به خدمت اهداف خود در خارج از ایران درآورند ولی او از همکاری با آنان خودداری ورزید. احمدتقی در خاطرات خود نشان می‌دهد که چگونه سمکو از مشارکت در قیامهای کردان رواندز و بجیل در سال ۱۹۲۱ برضد انگلستان طفره رفت [۱] و مصطفی پاشا یاملکی نیز که در تحریک رئیس شکاکها برضد ترکهای کمالی و کمک به کردهای ترکیه ناکام مانده بود او را مرد نادانی می‌دانست که با ناسیونالیستهای کمالی رابطهٔ صمیمانه‌ای دارد چرا که آنان به او مهمات می‌دهند ـ کاری که به نظر او نتیجه‌ای دربرنداشت. [۲]
۶ ـ عملکرد سمکو در دوران اقتدار و تسلطش بر نواحی غربی و جنوبی آذربایجان از ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱ هـ.ش هیچ گونه شباهتی به رفتار ملیون کرد همسایه مانند شورشیان آرارات و شیخ محمود برزنجی نداشت. شیخ محمود در دوران موفقیتهای کوتاهش در سال ۱۹۲۲ فوراً کابینه‌ای تشکیل داد، خود را شاه کردستان نامید، ارتش ملی کردان را ایجاد کرد و برنامه‌ای مدون را برای دستیابی به استقلال دنبال نمود. همچنین سازمان «خویبون» و احسان نوری پاشا رهبر نظامی شورش آرارات در سال ۱۹۳۰ تشکیل جمهوری کردستان را اعلام کردند، اما سمکو با این که از فرصت زیادی برخوردار بود گامی در جهت تشکیل دولت، انتخاب پایتخت و تأسیس حزب با ساختاری سیاسی و مبتنی بر ملی‌گرایی کردی برنداشت.
مهمترین اقدام سیاسی که در راستای خدمت به ملی‌گرایی کردی در زمان اقتدار سمکو صورت گرفت انتشار روزنامهٔ «کورد» است که در سال ۱۳۰۰ هـش به دو زبان کردی و فارسی در ارومیه منتشر می‌شد و سردبیری آن با ملامحمد ترجانی‌زاده بود. محمد تمدن مؤلف کتاب اوضاع ایران در جنگ اول شرح مفصلی از مصادرهٔ چاپخانهٔ خود به وسیلهٔ افراد سیدطه به منظور چاپ روزنامهٔ یاد شده بدست می‌دهد و تأکید دارد که اطرافیان سیدطه مسئول انجام این امر بوده‌اند. [۳]
این نکته نشان می‌دهد که بخش سیاسی شورش و نمایندگان ناسیونالیسم

---

۱ ـ یادداشته کانی ئه حمه‌دتقی ـ صص ۴۷ و ۴۶.
۲ ـ جنبش ملی کرد ـ ص ۶۶.
۳ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ صص ۳۷۲ ـ ۳۶۹.

قبیله‌ای عراق و ترکیه در انجام اقدامات ملی‌گرایانه و مدرنی از این دست بیشتر فعال بوده‌اند تا شخص سمکو و کردهای ایرانی زیر فرمان او. مؤلف کتاب «دربارهٔ مبارزات کردستان» نیز انتشار روزنامهٔ «کورد» را به مصطفی پاشا یاملکی نسبت می‌دهد و می‌نویسد چون روزنامه رونقی نیافت مصطفی پاشا به عراق بازگشت.(۱) از این گذشته در دیوان سیف‌القضات مهابادی از قصیده‌ای یاد شده که این شاعر کرد در مدح و ثنای سمکو سروده بود و توسط قاضی محمد جمال‌الدین الحکاری، قاضی مورد اعتماد سمکو از کردهای ترکیه و یکی از گردانندگان روزنامهٔ «کورد» به چاپ رسید.(۲)

همهٔ این اخبار مؤید این واقعیتند که ابتکار انتشار روزنامه و ادارهٔ آن به کردهای عراق و ترکیه تعلق داشته‌است و از آنجاکه در آن دوره سازمان و حزبی ناسیونالیست در میان کردهای ایرانی شکل نگرفته‌بود می‌توان این گونه برداشت کرد که جنبش سمکو یک حرکت صرفاً فئودالی و عاری از هر گونه مقاصد ملی‌گرایانهٔ کردی بوده‌است و تلاشهای فعالان کرد همسایه برای «مترقی» ساختن آن به جایی نرسیده‌است.

---

۱ ـ دربارهٔ مبارزات کردستان ـ حمید مؤمنی ـ ص ۳۳.

۲ ـ دیوانی سیف‌القضاتی مهابادی ـ به اهتمام احمد قاضی (بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۶۱) ص ۸۱.

نتیجه گیری

مورخان اروپایی و ملیّون کرد اصرار دارند که سمکو را یکی از پدران ناسیونالیسم کرد ایران معرفی کنند اما دلایل و شواهد زیادی برای رد این نظر وجود دارد. این خان کرد درواقع وارث جاه‌طلبیهای پدر و برادرش بشمار می‌رود که در آستانه مشروطیت از جمله گردنکشان مشهور آذربایجان بودند و تنها مرگ آنان امکان ایفای نقش مؤثری برای او در امور منطقه فراهم کرد.

سمکو از طریق شرکت در جنگهای طرفداران استبداد بر ضد مشروطه‌خواهان بر قدرت نظامی و سیاسی خود افزود و سلطه‌اش بر منطقهٔ استراتژیک قطور او را مورد توجه روسیه تزاری و عثمانی قرار داده‌بود ولی او با زیرکی تمام تعادل و توازن میان این دو قدرت را در راستای منافع خود حفظ می‌کرد و هیچ گاه تمایلی به پذیرش تابعیت عثمانی از خود نشان نداد. بروز جنگ جهانی اول برای او فرصتی فراهم کرد که ضمن بسط قدرت خود بی‌آنکه بطور جدی در جنگ شرکت نماید با استفاده از فرصت، به گردآوری سلاح و مهمات بپردازد. در پایان جنگ رئیس عشیرهٔ شکاک به یکی از نیروهای مؤثر آذربایجان بدل شد و با بهره گیری از همین امتیاز به مقابله با اقدامات مسیحیان تجزیه‌طلب ساکن در منطقهٔ اورمیه پرداخت. جنگهای دوران مشروطه، رقابت روس و عثمانی، جنگ بزرگ و تجزیه‌طلبی مسیحیان نسطوری مراحلی بودند که او با موفقیت از همه آنها گذر کرد و به گسترش توان سیاسی و نظامی خود پرداخت و به موازات آن دایرهٔ افزون‌خواهیها و بلندپروازیهایش نیز وسعت یافت بطوری که پس از این وقایع مدعی حکومت بر مناطق غربی و جنوبی آذربایجان گردید. تجزیه‌طلبی مسیحیان و مبارزات منطقه‌گرایانهٔ خیابانی، سرکردهٔ کردها را به سوی طرح شعار منطقه‌گرائی سوق داد. از سوی دیگر نیروهای سیاسی کرد همسایه با توجه به قدرت نظامی سمکو او را تشویق به تشکیل کشور کرد نمودند، اما رئیس شکاکها با اقداماتی همچون تلاش برای پیشروی بسوی شرق آذربایجان، غارت مناطق زیر فرمان خود را از جمله شهر کردنشین مهاباد، ابراز بی‌علاقگی به تصرف نواحی کردنشین در جنوب و برقراری روابط گرم با مصطفی کمال، نشان داد که تنها می‌خواهد حاکم بی‌منازع آذربایجان باشد و هیچ علاقه‌ای به شرکت در سرنوشت سیاسی کردهای عراق و ترکیه ندارد.

سمکو در طول حکومتش سازمانی سیاسی، دولت و پایه‌ای حقوقی بر اساس ملی‌گرائی کردی ایجاد نکرد و تنها روزنامهٔ کردی که در دستگاه او چاپ می‌شد در واقع محصول ابتکار و تلاش سیدطه و مصطفی‌پاشا از کردهای ترکیه و عراق بود. جنگجویان زیر فرمان خان شکاک، اهالی ترک و کرد و مسیحی ساکن در قلمرو و نفوذ او را بطور یکسان غارت می‌کردند و در دوران اقتدار و سلطهٔ وی بخش غربی و جنوبی ولایت آذربایجان شمار عمدهٔ سکنه و بیشتر توان تولیدی خود را از دست داد. ارتباط سمکو با انگلستان و ترکیه تنها برای کسب پول و بدست آوردن سلاح و مهمات بود و وی سعی داشت از این راه تسلط خود را بر غرب آذربایجان حفظ کند. در یک جمع‌بندی کلی باید گفت که قیام سمکو طغیان فئودالی ساده‌ای را به نمایش می‌گذاشت که فاقد هرگونه جنبهٔ ملی‌گرایانهٔ کردی بود و یک بار دیگر این واقعیت را نشان داد که عشایر کرد ساکن در مرز همیشه آمادگی و امکانات بیستری نسبت به سایرین برای نافرمانی از دولت مرکزی دارند.

فصل چهارم

کردها در عصر رضاشاه

درآمد

در فصلهای پیشین تلاش شد سه ویژگی اساسی نواحی کردنشین ایران یعنی تمایز میان کردستان شمالی و جنوبی، وفاداری کردها به ناسیونالیسم ایرانی و فقدان وجود ناسیونالیسم کرد تا زمان سلطنت رضاشاه تشریح و توصیف شود. ضعف حکومت قاجار تا دوران پس از مشروطیت، پیدایش گرایشهای گریز از مرکز و حمایت قدرتهای بیگانه از آنها در دوران بحرانی و حد فاصل میان مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹ هش از زمینه‌های طغیان سمکو بود. اما رضاشاه پس از به قدرت رسیدن یک رشته اقدامات و اصلاحات به ظاهر تجددخواهانه مانند تغییر لباس، برقراری نظام وظیفه، کشف حجاب، اسکان اجباری عشایر، ممنوعیت کاربست زبان کردی و نابودی مراکز محلی قدرت را دنبال کرد. همهٔ این اقدامات شرایطی را در دورهٔ پهلوی ایجاد کرد که پیامد آنها به صورت ستم ملی بروز نمود. این اقدامات کردها را نسبت به حفظ فرهنگ و آداب و رسوم و زبان خود به تکاپو واداشت و اعتراضهائی را در میان مردم برانگیخت که نمونهٔ بارز آن قیام ملاخلیل و عشیرهٔ منگور است. در این فصل دلایل بیزاری طبقهٔ متوسط شهرنشین کرد از حکومت رضاشاه، دور شدن کردها از ملی‌گرائی ایرانی برای اولین بار و پدید آمدن زمینه‌ای برای رشد ملی‌گرائی کردی در میان کردهای آذربایجان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بخش یکم

اعادهٔ قدرت دولت مرکزی در نواحی کردنشین

نواحی کردنشین ایران در دوران زمامداری رضاشاه دستخوش تحولات و دگرگونیهای بسیار عمیقی در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی گردید؛ دامنه و وسعت این تحولات بحدی بود که کردهای ایران برای نخستین بار پس از سقوط حکومت رضاشاه بجای نزدیکتر شدن به فرهنگ ایرانی درصدد شناسایی و حفظ هویّت کردی خود برآمدند. تا پیش از روی کار آمدن رژیم پهلوی وسیلهٔ مهم ارتباطی اهالی کردستان با جهان خارج، صرف‌نظر از داخل ایران، بخش کردنشین کشور عثمانی بود و ارتباط کردها در دو سوی مرز از راههای زیر تأمین می‌شد:

۱ ـ سکونت و پراکندگی طایفه‌های عشایر در دو سوی مرز، وجود علائق خونی میان اعضای عشیره‌ها و کوچ فصلی آنان به خاک هر دو کشور ایران و عثمانی.

۲ ـ ارتباط تجاری که به دلیل کوهستانی بودن منطقه، فقدان راههای قابل استفاده و بی‌نظمی و شرارت عشایر معمولاً رونق چندانی نداشت.

۳ ـ پیوندهای فرهنگی که به آمد و شد طلاب علوم دینی و شاعران کرد در دو سوی مرز به منظور استفاده از مدارس دینی و حوزه‌های علمی شهرهای کردنشین مربوط می‌شد.

به دنبال فروپاشی حکومت قاجار و قرار گرفتن نواحی کردنشین زیر نظارت مستقیم دولت مرکزی، از یک سو ارتباط با کردهای آن سوی مرز قطع شد و از سوی دیگر طبقهٔ درس‌خوانده‌ای بوجود آمد که برخلاف روشنفکران سنتی دوران قاجار افقهای فکری تازه‌ای پیش چشم داشت و پیدایش این طبقهٔ تازه در کردستان ایران با رشد ملی‌گرائی کردی در عراق و ترکیه همراه بود ـ پدیده‌ای که سرانجام توجه کردهای ایران را به سوی خود جلب کرد و پس از سقوط رضاشاه در میان جوانان کرد هوادارانی پر شور یافت. از آن پس بخشی از روشنفکران و بخش نه چندان وسیعی از طبقهٔ متوسط کرد، همواره در راه اعتلای ناسیونالیسم کرد تلاش کرده‌اند و این واقعیتی انکارناپذیر است؛ اما باید دانست که در ایران به‌رغم استقبال برخی از کردها از این پدیده، مجاهدت برای تقویت و پیشبرد آن هیچگاه بقوت کوشش کردهای عراق و ترکیه نبوده‌است، زیرا از یک سو ناسیونالیسم کرد در ایران بیش از هر چیز

از تمایل کردها برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی سرچشمه گرفته و از سوی دیگر نزدیکی دو زبان کردی و فارسی به اضافهٔ سهم چشمگیر و غیرقابل انکار فرهنگ ایرانی و زبان و ادبیات فارسی در ساخت و پرورش زبان، فرهنگ و ادبیات کردی همیشه توانسته‌است بخشی از روشنفکران، هنرمندان و اهل علم کرد را به سوی خود جذب کند و همین امر از حدّت رویارویی ناسیونالیسم کردی با ناسیونالیسم ایرانی تا اندازه‌ای کاسته‌است. در این فصل سعی شده‌است عواملی که کردها را از قبول شرایط تازه باز داشته‌اند شناسائی شوند و از این طریق مقایسه‌ای میان شیوهٔ عملکرد حکومتهای قاجار و پهلوی در مورد حفظ وحدت ملی ایران بعمل آید.

سابقهٔ نخستین برخورد رضاشاه با کردها به شورش سمکو بازمی‌گرد، وی در آن زمان سردار سپه و وزیر جنگ بود و از فرونشاندن آتش این غائله بهره‌برداری تبلیغاتی زیادی کرد. سردار سپه با علم به این که سمکو دیر یا زود در برابر قوای او از میان خواهد رفت، حرکت او را بزرگ جلوه می‌داد تا بتواند پس از ختم غائله از آن در جهت نظر موافق مردم و وجیه‌الملّه ساختن خود بهره ببرد.

نخستین گام برای حل این مسأله با برکناری والی قانونی آذربایجان مصدق‌السلطنه در تاریخ ۲۰ سرطان ۱۳۰۱ هش برداشته شد و کفالت این ایالت به یک نظامی بنام سرتیپ امان‌الله‌خان جهانبانی واگذار شد و وی توانست در مدتی کوتاه سمکو را شکست دهد. ملک‌الشعرای بهار دربارهٔ بازتاب این پیروزی در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران چنین نوشته‌است:«...فتح چهریق طوری در کشور سروصدا براه انداخت که مافوقی بر آن متصور نیست. سردار سپه که دقیقه‌ای از دقایق اجتماعی و لمحه‌ای از بهره‌بردنهای سیاسی از نظر او و دوستان عاقلش فوت شدنی نبود از این واقعه بیشینهٔ بهره‌مندی و بیشترین حد فایده را برداشت، از غالب شهرهای ایران تلگراف شادباش به ایشان مخابره شد و جشنها گرفته آمد.[۱]»

سردار سپه در مجلس جشنی که به این مناسبت برگزار کرده‌بود خطابه‌ای خواند که «جز الفاظ مرکبه چیز دیگری نبود... و خلاصه فتح چهریق در مجلس شورای ملی هم انعکاس یافته، از طرف نمایندگان مختلف و حتی رئیس مجلس از وزیر جنگ قدردانیها بعمل آورد.[۲]»

از آنجا که سمکو پس از شکست نهایی در پناه عشایر ترکیه و گاهی عراق بسر

---

۱ ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک‌الشعرای بهار، ۲ جلد، ج ۱ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱) ص ۲۶۶.

۲ ـ همان مأخذ، ص ۲۶۶.

می‌برد و تحرکاتی در مرز داشت، حساسیت دولت به رفتار او و سرکشی عباس‌خان سردار رشید بسیار زیاد بود. علی‌اصغر زرگر سرکوب سمکو را از نظر داخلی و خارجی قابل اهمیت یافته و تأثیر آن در تثبیت موقعیت رضاخان سردار سپه و ارادهٔ معطوف به مرکزیت‌گرایی او را این گونه ارزیابی کرده است: «پس از این موفقیتهای نظامی رضاخان بر ضد شورشیان کرد به پیروزی رسید و تمامی مناطق شمالی و شمال‌غربی ایران تحت سلطهٔ ارتش او درآمد. پیروزی قشون رضاخان بر کردها، چه از نقطه نظر داخلی و چه از نظر بازتاب خارجی، پیروزی قابل توجهی بود. اهمیت آن تنها در این امر نبود که هرگونه شکستی در این زمینه می‌توانست به از دست رفتن آذربایجان و کردستان منجر گردد، بلکه از این لحاظ مهم بود که بیانگر توانایی ارتش نوین در طرح و اجرای چنین عملیاتی بشمار می‌رفت. این ماجرا وجهه و نفوذ رضاخان را تا حد بی‌سابقه‌ای بالا برد، در هم شکستن سمیتقو این نکته را مشخص ساخت که برنامهٔ رضاخان برای بسط تدریجی تسلط مستقیم حکومت تهران بر تمام نقاط کشور امری کاملاً قابل حصول به نظر می‌رسد. در این بین سایر ایلات ناآرام شمال، شاهسونها و دیگر طوایف آذربایجان مرعوب و خلع سلاح شدند.(۱)»

سمکوی شکست خورده در نزدیکی مرز مستقر شده‌بود و این امر بر نگرانی دولت ایران دامن می‌زد. به آشوب کشیده شدن کردستان جنوبی بوسیلهٔ سالارالدوله و عباس‌خان سردار رشید در سال ۱۳۰۲ هش به اضافهٔ معضل حضور سمکو در نزدیکی آذربایجان عواملی بودند که لزوم حضور نظامی مداوم و گسترده دولت مرکزی در همه نواحی کردنشین را ایجاب می‌کرد.

در سال ۱۳۰۲ عشایر گلباغی، مندمی، اورامی، جاف و دیگران به هواداری از شاهزاده سالارالدوله و تحت رهبری سردار رشید و محمودخان دزلی و محمودخان کانی سانانی سر به شورش برداشتند. در فصل پیشین دیدیم که سمکو تنها برای داشتن نفوذ محلی با دولت مرکزی درگیر شده‌بود و آنچه از آن به عنوان جدایی‌طلبی رئیس عشیرهٔ شکاک تعبیر می‌شود بیشتر به تبلیغات ملی‌گرایان عراق و ترکیه و نقش مشکوک انگلستان و ترکیه کمالی مربوط می‌شود. عملکرد عشایر کردستان جنوبی هم در این هنگام از انگیزه‌ای مشابه با انگیزهٔ سمکو سرچشمه می‌گرفت: از یک سو آنان روند تمرکزگرایی رو به رشد دولت را احساس کرده و آن را مخل و مانع خودمختاری سنتی خود می‌دانستند و از سوی دیگر تحریکات بیگانه

---

۱ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه، نوشتهٔ علی‌اصغر زرگر، ترجمهٔ کاوهٔ بیات (تهران، انتشارات پروین و انتشارات معین، ۱۳۷۱) صص ۹۶ و ۹۵.

و مشخصاً انگلستان نیز آنان را رودرروی دولت قرار می‌داد.

مؤلف تاریخ مردوخ معتقد است که رقابت میان سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان سردارسپه موجب شورش سردار رشید شده‌بود. وی در این‌باره می‌نویسد پس از این که سیدضیاء از جانب رضاخان احساس خطر کرد، بلافاصله سردار رشید راکه در آن زمان در تهران زندانی بود آزاد ساخت و به همراه میرزاعلی محمدخان از اعضای وزارت داخله به میان عشایر اورامان فرستاد و پس از بروز شورش کنسول انگلیس در کرمانشاه به نام مستر کاون موقتاً او را آرام کرد تا این که دو سال بعد دوباره سر به شورش برداشت و این‌بار به عراق گریخت.(۱)

این شورش بسرعت سرکوب شد و دولت توانست آرامش را دوباره به منطقه بازگرداند، اما مشخص گردید که عشایر ساکن در نزدیکی مرز با برخورداری از امکان پناه‌جوئی در آن سوی مرز همیشه آماده‌اند منطقه را به آشوب بکشانند و از همکاری با انگلستان هم ابایی ندارند. چند سال بعد یعنی در سال ۱۳۰۵ آتش شورش جدیدی در کردستان شعله‌ور شد و این بار هم انگلستان در برافروختن آن نقش اصلی را ایفا کرد. همهٔ پادگانها، مراکز ژاندارمری و نیروهای نظامی از مرز ترکیه تاکرمانشاه هدف حملهٔ عشایر کرد قرار گرفتند و شهرهای سردشت، مهاباد و مریوان به طور جدی به مخاطره افتادند. به‌جز عشایر ایرانی پشدریهای عراق هم کمکهای ارزنده‌ای به سالارالدوله کردند. اما هدف انگلستان از باز گذاشتن دست سالارالدوله چه بود؟ مؤلف تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس با تکیه بر اسناد وزارت خارجه و وزارت مستعمرات انگلستان نشان می‌دهد که دیپلماتها و مأموران انگلیسی در عراق کاملاً از اقدامات شاهزادهٔ قاجار مطلع بودند ولی خبر مربوط به این واقعه را آنقدر دیر به دولت ایران اعلام کردند که سالارالدوله فرصت کافی برای تشکیل اتحادیهٔ عشایری مورد نظر خود و تجهیز جنگجویان کرد با سلاحهای مدرن انگلیسی به دست آورد.(۲)

حسن ارفع نیز به طور مختصر به همکاری انگلیسیها با سالارالدوله اشاره کرده می‌نویسد هنگامی که شاهزادهٔ قاجار از مرز گذشت و وارد ایران شد یکی از افسران نگهبان انگلیسی او را دید ولی چون دستوری برای دستگیری او نداشت تنها مراتب را به بغداد اطلاع داد و این تأخیر موجب شد که سالارالدوله

---

۱ ـ تاریخ مردوخ یا تاریخ کرد و کردستان، شیخ محمد مردوخ کردستانی، ۲ جلد، چاپ ۲، ج۲ (سنندج، انتشارات کتاب فروشی غریقی، ۱۳۵۱) ص ۳۸۰.

۲ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضا شاه ـ صص ۱۶۸ ـ ۱۶۰.

با رؤسای کرد وارد گفتگو گشته و مقدمات شورش را آماده سازد.(۱)

زرگر معتقد است که طغیان کردها را می‌توان اعمال فشاری از سوی بریتانیا بر دولت ایران تلقی کرد چون در آن هنگام رضاشاه «... درخواستهای متعدد بریتانیا مبنی بر تسویهٔ مسائل معوقه میان دو کشور را مورد توجه قرار نداده‌بود. اهم مسائل فوق به قرار زیر بودند:

۱ ـ بازپرداخت کمکهای مالی که حکومت ایران در فاصله سالهای ۱۹۱۴ تا اکتبر ۱۹۲۰ از سفارت بریتانیا دریافت داشته بود.

۲ ـ امور شیخ محمّره.

۳ ـ شناسائی عراق.

۴ ـ اجازهٔ پرواز خطوط هوائی بریتانیا بر فراز قلمرو ایران.(۲)»

این رویداد یک بار دیگر مشخص ساخت که انگلیس با چه سهولتی می‌تواند از عشایر کرد بر ضد دولت ایران استفاده کند و آنان را در زمان مناسب همچون حربه‌ای برای تأمین منافع نامشروع خود و غارت سرمایه‌ها و منابع ایران و کشورهای منطقه بکارگیرد. زمان آن فرا رسیده‌بود که چاره‌ای برای حل معضل عشایر یافته شود. لزوم انجام این مهم زمانی بیشتر احساس شد که سمکو هم بعد از چند سال سکوت در کردستان شمالی دست به تحرک زد و هم زمان باکردهای جنوبی در اواخر بهار سال ۱۳۰۵ هش کوشید باکمک عشایر بگ‌زاده و هرکی شهر سلماس را اشغال کند ولی بر اثر مقاومت ارتش ناگزیر به عقب‌نشینی شد. هم زمانی طغیان سمکو و سرکشی عشایر کردستان جنوبی به معنای آن نبود که رئیس عشیره شکاک توانسته‌است اتحادیهٔ عشایری جدیدی تشکیل دهد و یا این که رابطه‌ای میان او و کردهای جنوبی بوجود آمده‌است. وان بروینسن در مقالهٔ «قبایل کرد و شورش سمکو» مدعی شده‌است که سمکو در سالهای اوج قیام خود «در مریوان و اورامان نفوذ داشت و حتی قبایل نواحی جنوبی‌تر مانند لرستان برای حمایت از او آماده قیام بودند.(۳)»

هرچند دلیل استواری برای اثبات این مدعا در دست نیست و شواهد آن را تأئید نمی‌کند اما بر فرض صحت آن نمی‌توان گفت که در سال ۱۳۰۵ چنین ارتباطی

---

1 - The Kurds, ARFA,Hassan-a historical and Political study (London, NewYork, Oxford university - 1986) p 64

۲ ـ تاریخ روابط ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه ـ صص ۱۷۱ ـ ۱۷۰.

3 - The conflict of tribes and state in IRAN and AFGHANISTAN, edited by RICHARD.L. Tapper (London, Croom Hlem, 1983) Chapter of Kurdish tribes and the state of IRAN, the case Simko's revolt. Van Bruinessen. Martin, P 388.

وجود داشته‌است، و فراموش نکنیم که رهبری حرکت کردهای جنوبی در این زمان با سالارالدوله بود نه با سمکو. حسن ارفع که در سرکوب کردهای جنوبی شرکت داشته‌است بی‌آن که دقیقاً به نقش انگلستان در این ماجرا اشاره‌ای داشته‌باشد منکر ارتباط سمکو با رؤسای اورامان و مریوان می‌شود و مدعی است که «رویدادهای مهمی که (در سال ۱۳۰۵ش) در کردستان جنوبی حادث شد ارتباطی با اقدامات سمکو در سال ۱۹۲۶م در آذربایجان نداشت چون کسی که در اخبار سالهای پیش بخوبی شناخته شده ولی عدم حضورش در صحنه از آغاز جنگ اول خاطرهٔ او را از یادها برده‌بود دوباره روی صحنه ظاهر شد. این مرد سالارالدولهٔ قاجار بود... متحدین او سران کردی بودند که به وسیله زناشویی‌های متعدد با آنها ارتباط یافته‌بود.[1]»

پیداست که سرکشیهای عشایر کرد کاملاً به اشارهٔ انگلستان و با کمکهای وزارت خارجه و وزارت مستعمرات آن کشور شروع شده‌بود و سرانجام هم به وسیلهٔ عوامل همان کشور پایان یافت. نکتهٔ قابل توجه دربارهٔ نافرمانی سران عشایر کردستان جنوبی این است که آنان هم مانند سمکو برای حفظ خود مختاری سنتی حوزهٔ نفوذ خود تلاش می‌کردند و اساساً انگیرهٔ سیاسی یا اهداف و خواست‌های مشخصی که به ناسیونالیسم کرد مربوط باشد در عملکرد آنان به چشم نمی‌خورد: به طور کلی دولت انگلیس با توجه به این خواست کردها بود که آنان را به دشمنی و ضدیت علیه دولت مرکزی برمی‌انگیخت.

از آنجا که هنوز زمینه‌ای مناسب برای پیدایش ناسیونالیسم کرد در ایران بوجود نیامده‌بود، رویدادهایی از این دست را باید تنها به توطئه‌ها و سیاستهای مرموز انگلستان نسبت داد و بر خلاف نظر مورخ روس ا.س.ملیکف محرک اصلی این‌گونه شورشها را نمی‌توان دفاع از استقلال کردستان و تلاش برای تأسیس دولت مستقل کرد دانست. چون اگر واقعاً چنین محرکی وجود می‌داشت قطعاً بایستی زمینداران بزرگ، روحانیان و طبقه متوسط شهرنشین هم در این اقدامات سهمی گرفته و نقشی ایفا می‌کردند، و می‌دانیم که چنین نشد و شورشهای زودگذر از این گونه برای همیشه جدای از حیات سیاسی جامعهٔ کرد ایران و پدیده‌هایی یکسر عشیره‌ای و محدود به مناطقی خاص باقی ماندند. ا.س.ملیکف کوشیده است نقش بریتانیا در امور سیاسی کردهای جنوبی را جنبی و فرعی جلوه دهد و به همین خاطر مسأله را به این شیوه تشریح و تحلیل کرده‌است:

1 - ARFA, op. cit., P 64.

«مبارزه در بخشهای کوهستانی، و از جمله کردستان، دشوارتر بود. در آنجا بسیاری از عشایر متحد شده‌بودند. مبارزه‌ای که از پایان سال ۱۹۲۱ با اینان آغاز شده‌بود، با کامیابی گاه به گاه طرفین، تا سال ۱۹۲۵ ادامه داشت. سبب دشواری «مطیع ساختن» کردستان این بود که، کردها، هنگام نبرد علیه سپاهیان دولت مرکزی، از استقلال ملی خویش نیز دفاع می‌کردند... در سال ۱۹۲۱، در کردستان دوباره شورش شد ناسیونالیستهایی که از عراق و ترکیه آمده‌بودند و نیز شاهزاده سالارالدوله، مرتجع مشهور، سرکردگان این شورش بودند. امپریالیستهای بریتانیا که تلاش داشتند از رضاشاه امتیازی دیگر بگیرند به این شورش دامن می‌زدند، همین که میان رهبران شورش و دولت سازش شد، انگلیسیها از یاری به کردهایی که به مبارزه برخاسته بودند دست کشیدند.[۱]»

برخلاف ادعای ملیکف شورش کردها تنها با تکیه بر اسلحه و پس از به توافق رسیدن ایران با انگلیس خاتمه پیداکرد و به تدریج مسائل مربوط به بازپرداخت بدهیهای معوقهٔ ایران به انگلستان در طول جنگ اول، شناسایی عراق و مسائل مربوط به امور خرمشهر و شیخ خزعل حل شد و منافع بریتانیا در این موارد کاملاً تأمین گردید.[۲] درسال ۱۳۰۸ محمودخان دزلی از نو به دولت اعلان جنگ داد ولی این بار سرکشی او ربطی به دولتهای خارجی نداشت و تنها مقاومتی درباره برنامهٔ خلع سلاح و استقرار مراکز نظامی و اداری دولت مرکزی در ناحیهٔ اورامان بود. حسن ارفع که در این درگیریها شرکت داشته‌است انگیزه و خواست اصلی خان اورامان را این گونه تشریح می‌کند:

«قوای ۲۵۰۰ نفرهٔ دولتی از نقاط مرتفع کوهستانی دست به پیشروی زده و پس از برخورد با مقاومتهای ناچیز، سرانجام مریوان را تصرف کردند ... به غیر از زد و خورد مختصری که در نزدیکی رزاب روی داد و من نیز در آن شرکت داشتم، پیشروی ماکمابیش بدون درگیری و خونریزی بود. این جنگها با نبردهایی که برضد سمکو و کردهای آذربایجان روی داده‌بود و یا با قیامهای کردان ترکیه در سالهای ۱۹۲۵، ۱۹۳۰ یا ۱۹۳۷ هیچ شباهتی نداشت زیرا در اینجا کردها برای خودمختاری یا استقلال نمی‌جنگیدند، بلکه هدف آنها حفظ سلطه و نفوذ داخلی خود بود.[۳]»

بدین سان حساس بودن موقعیت سیاسی مناطق مرزی کردستان، سهولت

---

۱ ـ استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران ـ نوشته ا.س.ملیکف، ترجمهٔ سیروس ایزدی (تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۸) صص ۹۵ و ۹۴.

۲ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضاشاه ـ صص ۱۷۹ ـ ۱۷۱.

3 - ARFA, op. cit., p66.

بهره‌برداری استعمار انگلیس از رؤسای عشایر کرد همچون ابزاری بر ضد دولت مرکزی ایران، مقاومت عشایر در برابر استقرار ادارت و مراکز نظامی و ضرورت خلع سلاح جنگجویان کرد، حکومت پهلوی را متوجه این واقعیت ساخت که این منطقهٔ بسیار آسیب‌پذیر یک کانون دائمی و بالقوهٔ بحران است که باید هرچه زودتر آنرا از بین برد و عوامل بحران‌ساز را در آن مهار کرد. مسلماً رشد ناسیونالیسم کرد در ترکیه و عراق هم بر این نگرانیها دامن می‌زد و سه شورش بزرگ کردهای ترکیه، پیدایش سازمان خویبون (استقلال) و قیام شیخ محمود برزنجی ممکن بود کردها را تحت تأثیر خود قرار دهد. حکومت رضاشاه برای حل این مسأله تدابیری اندیشید که اهمّ آنها عبارت بودند از:

۱ ـ ممانعت از تردد عشایر کرد ایرانی و غیر ایرانی در دو سوی مرز.

۲ ـ اعزام واحدهای گشتی به مناطق مرزی، ایجاد پادگانهایی برای نیروهای ارتش در شهرهای کردنشین، استقرار پاسگاه‌ها و قرارگاههای ژاندارمری یا قوای امنیه در کنار راههای اصلی.

۳ ـ خلع سلاح جنگجویان عشایر به طور گسترده.

۴ ـ تخته قاپو کردن یا اسکان اجباری عشایر و تبعید طایفه‌هایی که در برابر این گونه برنامه‌ها مقاومت می‌ورزیدند. لزوم عملی شدن این ضرورتها که از نظر تأمین امنیت ملی اهمیت غیرقابل انکاری داشت موجب شد که اولین نشانه‌های حضور حکومت پهلوی در کردستان با ورود نظامیان و حذف کانونهای سنتی قدرت معنا بیابد و مردم کرد از همان آغاز کار با سیاست مشت آهنین رضاشاه روبرو شوند.

پس از عملیات موفقیت‌آمیز ارتش شاهنشاهی، ادارات دولتی به تدریج در کردستان تاسیس گردید و قانون نظام وظیفه به مرحله اجرا گذاشته شد و تماس نزدیک کارگزاران رژیم پهلوی با مردم کرد شروع شد. نکتهٔ مهم در اینجا این است که همهٔ مردم کرد از آغاز مخالف این اصلاحات نبوده‌اند ولی شیوه‌های غلط اجرای آنها، خشونت بیرون از اندازه، و نحوهٔ سلوک و رفتار غیرانسانی مسئولان اجرای این برنامه‌ها بود که در طول حکومت رضاشاه موجی از نفرت و بیزاری نسبت به دولت مرکزی در میان کردها برانگیخت وگرنه نفس این برنامه‌ها مورد اعتراض آنها نبود.

بخش دوم

اقدامات نظام پهلوی در مناطق کردنشین

ـ خلع‌سلاح عشایر

ایران در عصر قاجار فاقد تشکیلات منسجم نظامی بود و ارتشی منظم و کلاسیک با معیارهای آن روز دنیا در اختیار نداشت و معمولاً ایلات مسلح در جنگها این کاستی را جبران می‌کردند. وجود ایلات و عشایر از نظر دولت قاجار اهمیت زیادی داشت و بویژه عشایری که در مناطق مرزی سکونت داشتند، بخاطر نقشی که در پاسداری از حدود کشور ایفاء می‌کردند، بیشتر درخور توجه بودند. نقش ایلات، مخصوصاً در جریان انقلاب مشروطیت، جنگهای داخلی ناشی از آن، جنگ اول جهانی و سالهای بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی پس از آن به مراتب پررنگتر از گذشته شد و دامنهٔ اهمیت سیاسی این بخش از جمعیت ایران به اندازه‌ای رسید که رؤسای عشایر کرد، بختیاری، قشقایی و عرب در نقاط شمال‌غربی، غرب و جنوب کشور در رأس جریانهای گریز از مرکز قرار گرفتند و برخی از آنها مانند سمکو، شیخ خزعل و سران بختیاری روابط گسترده‌ای با قدرتهای بیگانه برقرار کردند به طوری که موقعیت و اقتدار دولت مرکزی تحت تأثیر رشد روزافزون قدرت ایلات بشدت رو به ضعف نهاد.

مؤلف تاریخ روابط ایران و انگلیس در دورهٔ رضا شاه دربارهٔ حیات درون‌گرایانهٔ عشایر و زیانی که این حالت به وحدت ملی ایران وارد می‌ساخت و نیز بهره‌برداری قدرتهای بیگانه از خودمختاری سنتی عشایر می‌نویسد:

«تا سالهای دههٔ ۱۹۳۰ این مناطق (ترکمن‌صحرا، کردستان، لرستان و فارس) بسختی موجودیتی ملی را تشکیل می‌دادند و اصل وحدت ایران نیز تا اندازه‌ای هنوز بیشتر یک تعبیر سیاسی بشمار می‌رفت. ولی به تدریج بر دامنهٔ نفوذ ایلات اضافه گشت و کنترل آنان به نحو روزافزونی مشکل‌تر شد. مهمترین عاملی که در این میان بر روابط خارجی ایران اثر داشت خودمختاری رؤسای ایلی بود که آنها را نسبت به اعمال نفوذ خارجیها مستعد می‌ساخت. برخی از مناطق ایلی چون کردستان و ترکمن صحرا و بلوچستان به مراکز دسیسه‌های سیاسی و

جاسوسی بریتانیا، روسیه و برخی اوقات هم عناصر آلمانی تبدیل شده‌بود.[۱]»

در این میان کردستان و به بیان دقیق‌تر نواحی کردنشین آذربایجان بخاطر شرایط ناشی از انقلاب مشروطه، جنگهای داخلی، ورود سپاهیان روس و سرکشی سمکو دارای موقعیت ویژه‌ای شده‌بود و طبعاً ایجاد امنیت در آنجا یکی از اولویتهای حکومت پهلوی را تشکیل می‌داد.

اولین اقدام رضاشاه برای انهدام قدرتهای محلی بایستی با خلع سلاح عشایر آغاز می‌شد، امری که ضرورت اجرایش بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شد و مراد از آن گذشته از خنثی کردن توان جنگی رؤسای خودمختار و هزاران جنگجوی زیرفرمان آنها، تأمین فضایی امن برای رشد بازرگانی و ایجاد امنیت در راههای تجاری، اجرای برنامه‌ها و اصلاحات موردنظر رژیم جدید و برداشتن موانع موجود از سر راه استقرار نهادهای اداری و نظامی بود. در اینجا باید نکته‌ای را مورد توجه قرار داد که نادیده گرفتن آن به قضاوت درست در مورد برداشت کردهای آن دوره از اقدامات رژیم پهلوی خدشه وارد می‌کند و آن این است که همهٔ کردها بدون استثناء با برنامهٔ خلع سلاح عشایر مخالف نبودند و اتفاقاً دهقانان اسکان‌یافته، شهرنشینان و بویژه بازرگانان و البته اشراف و زمینداران شهرنشین با این امر نظر موافق داشتند. برای نمونه یحیی صادق وزیری در مورد طرز تلقی اهالی سنندج از سیاست خلع سلاح این گونه اظهارنظر می‌کند:«برنامهٔ خلع سلاح با استقبال اهالی سنندج، بویژه بازاریان و تجار روبرو شد چون پیش از آن مردم قربانی تجاوزات و غارتگریهای عشایر مندمی، گلباغی، جاف، لهونی و غیره بودند و اجرای این برنامه رونق اقتصادی و استقرار امنیت در امور اجتماعی و اقتصادی را نوید می‌داد، به همین دلیل اهالی به آن روی خوش نشان دادند.[۲]»

شیخ محمد مردوخ نیز پس از ارائهٔ شرح مفصلی از اوضاع ولایت کردستان در سالهای پس از جنگ جهانی اول، از ناامنی گسترده، راهزنی و فشار فوق‌العاده ایلات و عشایر بر رعایا و شهرنشینان خبر می‌دهد و می‌نویسد پایان این دوره که او آن را «عصر هرج و مرج عشایری» نامیده است با رضایت و موافقت مردم کرد روبرو شده‌است و تنها عشایر از اجرای قانون خلع سلاح نگران و ناراضی بوده‌اند.[۳]

مؤلف کتاب «دربارهٔ مبارزات کردستان» نیز بر آن است که با به قدرت رسیدن رضاخان خانواده‌های ذی‌نفوذ شهرنشین در سنندج و نواحی دیگر فوراً به جانب او

۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه - ص ۱۳۴.

۲ - مصاحبه با یحیی صادق وزیری، دی‌ماه ۱۳۷۴.

۳ - تاریخ مردوخ - ج ۲ - صص ۴۲۷ - ۳۲۰.

روی آورده و متحد دولت شدند، که از آن جمله می‌توان به آصف اعظم و معتمد وزیری و دیگران اشاره کرد و نکتهٔ مهم در اینجا این است که شخصیتهایی مانند آصف اعظم متعهد شده‌بودند که رؤسای عشایر مناطق مریوان و اورامان را به تحویل سلاحهایشان ترغیب و تشویق کنند.[۱] بنابراین می‌بینیم که زمینداران شهرنشین، تجار و بازاریان با قانون خلع سلاح کاملاً موافق بودند و از آن استقبال کردند، اما عشایر و ایلات بسختی در برابر این قانون ایستادند و همین مقاومت موجب دخالت هر چه بیشتر دولت در امور منطقه گردید.

ایلات کرد مانند دیگر ایلات ایران زندگی در محیط عشیره‌ای را بدون سلاح دشوار دانسته و برای برقراری تعادل با همسایگان مسلح خود و بهره‌مندی از امکانات بقا در جامعه‌ای با معیارهای عشیره‌ای به سلاح نیاز داشتند. ابراهیم خواجه نوری واکنش منفی عشایر در برابر قانون خلع سلاح را برخاسته از فقدان قانون و عدم امنیت می‌داند و معتقد است که در آن عصر اسلحه تکیه‌گاهی بود که یک ایل را دربرابر مخاطرات احتمالی حفظ می‌کرد. وی حساسیت ایلات به این مسأله را این گونه توصیف می‌کند:«برای این که به اهمیت این کار متوجه شویم باید درست در خاطر خود مجسم کنیم و بفهمیم که تفنگ در نظر یک سوار ایل یعنی چه تفنگ یعنی قدرت، تفنگ یعنی بدست آوردن غنائم، یعنی دفاع از ناموس و مال، یعنی زیر بار دولت نرفتن، یعنی همه چیز، یعنی خدا ...[۲]»

ایلات هیچ شکلی از زندگی را مناسب‌تر از شیوهٔ زندگی آن روز خود نمی‌دانستند و چون در آن دوران قانون و ارادهٔ دولت برای ادارهٔ جامعه وجود نداشت و روابط انسانها و گروههای اجتماعی براساس عرف و سنتها تنظیم می‌شد برخورداری از سلاح بخودی خود نوعی امتیاز بشمار می‌رفت. گذشته از این انگیزه، عامل دیگری مانع از آن می‌شد که عشایر سلاحهای خود را به ارتش تحویل دهند. این عامل دوم سوءاستفاده‌های نظامیان و افسران فاسد و طمع‌ورزی آنان بود. افسران ارتش مجازاتهای پیش‌بینی شده برای متمردان از تحویل سلاح را بهانه‌ای برای غارت و چپاول سران ثروتمند عشایر قرار داده و بجز گردآوری مال از این راه به دنبال کسب مقام و درجات بالاتر نظامی هم بودند. اعمالی از این دست روند گردآوری سلاح از ایلات را با وقفه و مقاومت روبرو ساخته موجب درگیریهای خونین میان ارتش و کردها می‌گردید. استدلال یکی از خانهای اورامان برای توجیه

---

۱ ـ دربارهٔ مبارزات کردستان ـ حمید مؤمنی (تهران، شباهنگ، ۱۳۵۸) صص ۲۷ و ۲۶.

۲ ـ بازیگران عصر طلایی، ابراهیم خواجه نوری (تهران، جاویدان، ۱۳۵۷) ص ۱۲۵.

خودداری‌اش از تحویل سلاح به دولت مؤید ادعای بالاست. او می‌گوید در حالی که دشمنان و رقبای محلی‌اش خلع‌سلاح نشده‌اند او چگونه می‌تواند سلاحهای عشیره‌اش را تحویل دهد و گذشته از آن افسران و مأموران دولت حتی پس از گردآوری سلاح هم رؤسا را به زندان می‌فرستند تا با اعلام دستگیری آنان به عنوان عناصر متجاوز و سرکش، از دولت درجات و مناصب بالاتری بگیرند، به همین دلیل او از مأموران دولت بی‌اندازه وحشت دارد و حاضر نیست سلاحهای عشیره‌اش را بدون کسب ضمانت فردی ذی‌نفوذ تسلیم ارتش نماید.(۱) حمید مؤمنی نیز از بی‌اعتمادی سران دزلی به قول افسران ارتش و مقامات دولتی مبنی بر محترم شمردن امنیت عشایر اورامان پس از تحویل سلاح اشاره دارد و می‌نویسد که حتی بعضی از رؤسا را پس از خلع سلاح در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ به بند کشیدند.(۲)

یحیی صادق وزیری هم معتقد است که افسران ارتش رضاشاهی پس از خلع سلاح تیره‌های گلباغی، مندمی، لهونی و مریوانی همهٔ اموال آنان را به غارت بردند و اعضای عشیره‌ها را به مناطق اطراف قم و سمنان تبعید کرده و به زور اسکان دادند.(۳) نتیجه و پیامد عمومی این رفتار نسنجیده و غلط جز ایجاد نفرت و انزجار میان همهٔ عشایر ایران نسبت به رژیم رضا شاه چیز دیگری نمی‌توانست باشد.

نعمت‌الله قاضی از زبونی و کینهٔ رؤسای عشایر نسبت به رژیم تازه خبر می‌دهد و می‌نویسد:«پس از خلع سلاح، عشایر زبون و ناتوان و درمانده شدند و چون تمام اتکای آنان به سلاحی بود که در دست داشتند، ناگهان خود را بدون پشتیبانی و یار و یاور حس کردند و خوار و بی‌مقدار و خاکسار شدند و دربرابر قدرت ارتشیان، خواهی‌نخواهی سر به اطاعت فرود آوردند. در چنین حال و هوایی بسیاری از ارتشیان که از حس وظیفه‌شناسی و وجدان کار، چنان که شایسته می‌نمود، برخوردار نبودند و یا به «حکومت وجدان» اعتقاد و ایمانی نداشتند، همین که مردان نیرومند پیشین را در برابر خود فروافتاده یافتند، زورگویی و قلدری را آغاز کردند و به اخاذی پرداختند و به گرفتن اموال و دارایی آنان مشغول شدند ولی به آنچه چپاول کرده‌بودند قناعت نکردند و شیوه‌ای پیش گرفتند که موجب کینه‌توزی عشایر شد و غرور غیرتمندان ایل و خانزادگان را چنان جریحه‌دار کرد که شب و روز در

۱ ـ تاریخ مردوخ ـ ج ۱ ـ صص ۷۸ ـ ۷۴.
۲ ـ دربارهٔ مبارزات کردستان ـ ص ۲۶.
۳ ـ مصاحبه با یحیی صادق وزیری ـ دی‌ماه ۱۳۷۴.

اندیشهٔ انتقام بودند و برای رسیدن زمان مناسب روزشماری می‌کردند.[۱]»

با این که رفتار مسئولان نظامی دولت رضاشاه با ایلات ایران در همه نواحی کشور یکسان بود و مثلاً در مورد کردها شدت عمل بیشتری نسبت به قشقایی‌ها، بختیاریها و یا ترکمنها اعمال نمی‌شد و همه اقوام به طور همسان قربانی بی‌مسئولیتی، آزمندی و خشونت کارگزاران رضاشاهی شده‌بودند اما خواهیم دید که اثرات و واکنشهای این فشارها در میان همهٔ اقوام ایرانی، یکسان از آب درنیامد و دست کم در مورد کردها پیامد بسیار زیانبخشی به دنبال داشت که به طور خلاصه عبارت بود از ایجاد نفرت و کینه در میان کردها نسبت به فارسها و خواسته یا ناخواسته ستم رضاشاهی را در میان کردها به مثابهٔ ستم فارس بر ضدّ کرد جلوه داد. پس از عملی شدن قانون خلع سلاح بر میزان اقتدار و تسلط نظامیان ارتش شاهنشاهی در نواحی کردنشین افزوده شد و ارج و قدر و اعتبار عوامل قدرتمند بومی بشدت کاهش یافت. اعتراض به قانون خلع‌سلاح و شیوهٔ اجرای آن یکی از عوامل مهم نارضایی عشایر از رژیم پهلوی بود و بسیاری از رؤسای عشایر نزدیک به مرز مانند محمدرشیدخان قادر خان‌زاده، جعفر سلطان لهونی، محمودخان دزلی و محمودخان کانی سانانی پس از مقاومت دربرابر این خواستهٔ دولت به عراق پناهنده شدند و گذشته از این که زمینها و اراضی‌شان به خالصه‌جات دولتی تبدیل شد خود آنها نیز به خدمت امپریالیسم انگلیس درآمدند و ماهانه از شرکت نفت انگلیس و عراق یا وزارت خارجهٔ انگلیس حقوق و مواجب دریافت می‌کردند.

معطوف نبودن توجه این دسته از رهبران کرد به ملی‌گرایی کرد موجب شد که بخشی از رؤسای عشایر کرد به خدمت امپریالیسم انگلیس درآیند و جامعهٔ کرد هرچه بیشتر از دولت ایران دور شود.

ـ اسکان اجباری عشایر یا تخته‌قاپو

اصطلاح تخته‌قاپو به معنای کنار گذاشتن سیاه چادر و استفاده از مسکنی است که درِ چوبی داشته باشد و به اسکان دادن عشایر کوچرو در روستاها مربوط می‌شود. به طور قطع انگیزهٔ رژیم پهلوی در اسکان و جابه‌جایی عشایر و ایلات ایران دلایل اقتصادی نداشت و بخشی از یک برنامهٔ جامع و فراگیر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بشمار نمی‌رفت. چون در دوران حاکمیت رضاشاه بیشتر درآمد کشور صرف تجهیز ارتش شاهنشاهی و استقرار ادارات می‌شد و طرح جامعی برای تغییر

---

۱ ـ علل سقوط حکومت رضا شاه ـ نوشتهٔ نعمت‌الله قاضی (شکیب) (تهران، آثار، ۱۳۷۲) ص ۱۷۲.

اوضاع زندگانی سخت و مشقت‌بار دهقانان ایرانی تهیه نشده‌بود، بنابراین هدف نهایی و اساسی رضاشاه از اسکان اجباری عشایر از بین بردن کانونهای محلی و سنتی قدرت بود که طی قرنها نهادینه شده و از نظر رژیم قاجار نوعی مشروعیت یافته‌بود.

حبیب‌الله مختاری دلایل اجرای قانون تخته‌قاپو را کاملاً سیاسی دانسته و آن را چنین تشریح می‌کند:«دیگر از اقدامات دولت آن که برای جلوگیری از هرگونه نفوذ و قدرت رؤسای عشایر در محلهای سکونت خود قانونی از مجلس شورای ملی گذشت و اجازه داده شد که املاک آنها را در محل تقویم و به ملکیت دولت ضبط نمایند و در عوض املاک مشابه آن به همان مبلغ و ارزش از نقاط دیگر به ملکیت آنها واگذار کنند که از این راه نفوذ و قدرت آنها در محل کاسته شود و مثل اشخاص عادی در سایر نقاط کشور به امور کشاورزی بپردازند و نتوانند مبادرت به اغتشاش و انقلاب و خونریزی در محل نمایند و از این راه نفوذ آنها در محل محو و از اثر انداخته شد.[۱]»

در مقابل، امین بنانی مسألهٔ استقرار امنیت را پیش می‌کشد که آن هم به نوبهٔ خود انگیزهٔ سیاسی دارد. وی می‌نویسد:«به دلیل ناتوانی دولت مرکزی در مهار شورشهای قبایلی ثبات داخلی پس از جنگ جهانی اول در ایران وجود نداشت ... رضا شاه بیش از هر چیز وظیفه خود می‌دانست که به هرج و مرج عشایر پایان دهد. راهزنی، دهشت‌افکنی و غارتگری شهرها حکمفرما شده‌بود. او با در هم شکستن مقاومت مسلحانه عشایر با وظیفه دشوارتری روبرو شد که همان آرام‌سازی و اسکان آنان بود.[۲]»

تا اینجا دلایلی که این محققان برای تشریح علتهای اسکان ایلات برشمردند در انهدام کانونهای سنتی قدرت، تلاش برای تمرکز قدرت دولت در نواحی دورافتاده یا همان مرکزگرایی، ایجاد امنیت و ثبات خلاصه می‌شد که جملگی اهدافی داخلی بودند و از مصالح داخلی کشور نشأت می‌گرفتند. اما دربارهٔ کردستان و ایلات ساکن در آن این سیاست به شیوه‌ای دنبال می‌شد که منافع ایران در برابر همسایگانش حفظ شود. اختلافات مرزی با ترکیه و عراق، ظهور ناسیونالیسم کرد در این کشورها و دغدغه و تشویشی که تأثیر احتمالی آن می‌توانست بر ایلات ساکن در امتداد مرزها

---

۱ ـ تاریخ بیداری ایران، حبیب‌الله مختاری (مختارالسلطنه) (تهران، چاپخانه دانشگاه، ۱۳۲۶) ص ۵۵۶.

2 - The Modernization of IRAN 1921 - 1941, AMIN BANANI (Stanford university press, California printed, 1969) p127.

بگذارد، برخورد دولت با کردها را نسبت به عشایر دیگر اقوام ایران از حساسیت و ویژگی خاص و مهمتری برخوردار می‌کرد. گذشته از همسایگان و احزاب کرد، معضل سمکو هم هنوز حل ناشده باقی مانده‌بود و وی هنوز تحت حمایت عشیره‌ای قدرتمند همچون عشیرهٔ پشدری قرار داشت و هر لحظه امکان داشت که گوشه‌ای از منطقه را به آشوب بکشاند، از این رو دولت در نخستین گام از پشدریها خواست که در ازای استفادهٔ احشامشان از چراگاههای داخل خاک ایران مالیات بیشتری بپردازند و بدهی‌های پیشین خود را نیز تصفیه کنند. عشیرهٔ پشدری و شاخهٔ اصلی آن یعنی طایفهٔ نورالدینی مهمترین متحد برون‌مرزی سمکو بشمار می‌رفت و رؤسای عمدهٔ آن در داخل خاک ایران در حوالی سردشت، رَبَط و آلان دارای زمینهای مزروعی و چراگاههای وسیع بودند. این موقعیت در اواخر سده نوزدهم و پس از جنگهای شدید با عشیرهٔ منگور نصیب پشدریها شده‌بود و ریشه در برنامهٔ توسعه‌طلبانهٔ دولت عثمانی برای تسلط بر غرب و جنوب آذربایجان داشت. در سال ۱۳۰۳ ایران مرز را بر روی پشدریها بست و به آنها اعلام کرد که از این پس برای استفاده از چراگاههای منطقه باید شرایط زیر را بپذیرند:

«۱ ـ هر یک از افراد پشدری یک لیرهٔ عثمانی به رسم عوارض به دولت ایران بپردازد.

۲ ـ سلاح خود را به دولت ایران تسلیم کنند.

۳ ـ باج ده سالهٔ گذشته را به دولت بپردازند.

[پشدریها] در مقابل این شرایط جواب دادند که برای هر چادر (نه سرانه) حاضرند یک لیرهٔ عثمانی بپردازند و هرگز با سلاح حرکت نمی‌کنند و بابت گذشته چیزی نخواهند پرداخت. آنگاه جنگ درگرفت.[۱]»

ایلات پشدری پس از درگیریهای شدید با قوای دولتی مرکب از قزاقها و عشایر کرد ایران مانند مامشها، دهبوکریها، منگورها و دیگران که مخالف گسترش اراضی و قلمرو این عشایر ساکن عراق درکردستان ایران بودند به وطن اصلیشان در آن سوی مرز اخراج شدند.

سپس در سال ۱۳۰۵ زمینداران و خوانین پشدری به شهر مرزی سردشت دعوت شدند تا موضوع املاکشان مورد بررسی قرار گیرد، اما افسران ارتش همه را به زندان انداختند و این افراد پس از پرداخت مبالغ گزافی به نظامیان بلندپایه آزاد شدند. در

---

۱ ـ رستاخیز ایران، مدارک، مقالات و نگارشات خارجی ۱۲۹۹ ـ ۱۳۲۳، گردآورنده فتح‌الله نوری اسفندیاری (تهران، بی‌نا، بی‌تا) صص ۱۱۰ ـ ۱۰۹ ـ مقالهٔ میرزا فیروزخان در روزنامهٔ NearEast در هیجدهم دسامبر ۱۹۲۴.

سال ۱۳۰۶ یک واحد نظامی ارتش در نزدیکی سردشت مورد حملهٔ پشدریها قرار گرفت و منهدم شد، در نتیجه شهر به تصرف طایفه‌های پشدری درآمد و پادگان آن به مدت ۴۵ روز به محاصره افتاد. سرانجام آن گونه که عبدالله پشدری نوشته‌است کنسول ایران در سلیمانیه پس از گفتگو با شیخ محمود برزنجی و به وساطت او پشدریها را وادار به ترک شهر و گفتگو با سرتیپ سیف افشار نمود و در پایان دولت ایران اراضی پشدریها را از آنان خریداری کرد.[۱]

میرزا فیروزخان در مقالهٔ ۱۸ دسامبر ۱۹۲۴ خود می‌نویسد که مردم ایران بریتانیا را مسئول سرکشی عشیرهٔ پشدری می‌دانند، ولی انگیزه این رویداد هر چه بود، نتیجهٔ آن برای سمکو به معنای از دست دادن یکی از متحدان عمده‌اش در خاک عراق بشمار می‌رفت و برای او چاره‌ای باقی نگذاشت مگر هر چه بیشتر متکی شدن به ترکیه و عشایر آن کشور. در استان کردستان هم محدودیتهایی برای ورود عشیرهٔ قدرتمند جاف به خاک ایران ایجاد شد و براثر مساعی ارتش، مریوان و اورامان از افراد متمرد پاکسازی گردید. اما اسکان عشایر بر پایهٔ یک برنامهٔ منظم و با حسن نیت انجام نمی‌گرفت و نتایج آن خیلی زود خود را به صورت فاجعه‌ای انسانی و اقتصادی نشان داد. امین بنانی که لحن جانبدرانه‌ای نسبت به عملکرد رضا شاه دارد دربارهٔ نحوهٔ اجرای سیاست او نسبت به ایلات چنین اظهارنظر کرده‌است:

«او (رضاخان) بر آن بود که اجازه هیچ گونه بازگشت به بی‌نظمی قبایلی را ندهد، مانند آنچه که در سالهای نخست دستیابی به قدرت شاهد روی دادن آن بود، باحرارت برنامه‌ای را که برای استقرار قبایل به طور دائمی بر روی زمینهای کشاورزی طراحی شده‌بود دنبال کرد. این برنامه با جلوگیری از کوچهای فصلی با توسل به زور، ساخت کلبه‌های گلی در برخی نواحی به منظور جایگزینی آنها با سیاه‌چادر عشایری و تقسیم زمینهای دولتی و تحویل بذر مجانی به عشایر برای تشویق آنان به کشاورزی و رها ساختن دامداری انجام می‌شد.[۲]»

دولت برای کسب اطلاعات دربارهٔ شمار خانوار، مردان جنگی، میزان سلاح و تعداد احشام ایلات آنان را مجبور به تهیهٔ شناسنامه برای اعضای خود کرد. سپس برای جلوگیری از کوچ فصلی عشایر در نواحی ییلاق و قشلاق آنان حکومت نظامی اعلام شد. دولت ایران سیاست تخته قاپو را در آذربایجان‌غربی با شدتی بیش از استان کردستان به مورد اجرا گذاشت. در جنوب تنها رؤسای عشایر دستگیر و

۱ ـ یادداشته کانم، عبدالله احمدرە سولی پشدری، ج ۱ (به غدا، وه زراتی ڕۆشنبیری وراگه یاندن، ۱۹۹۲) صص ۳۰ ـ ۲۸.

2 - Amin Banani, op.cit., pp 127 - 128.

زندانی شدند اما در شمال کردستان همهٔ عشیره‌ها اسکان یافتند و شماری نیز از زادگاه خود به دیگر نواحی ایران منتقل شدند و سرانشان به عراق و ترکیه گریختند یا به زندان افتادند. تفاوت عملکرد دولت در این دو ناحیه از حساسیت اوضاع عشایر آذربایجان پس از سرکوب سمکو و پشدریها، بیم از تحرکات مجدد سمکو، شورش آرارات که ایل جلالی را درگیر ساخته بود، اختلافات مرزی با ترکیه و مقاومت عشایر این ناحیه دربرابر اسکان اجباری ناشی می‌شد. ایلات بزرگی مانند زیلان با پنج طایفه، جلالی با ده طایفه، میلان با یازده طایفه، شکاک با بیست و نه طایفه، مامش، گورک، منگور، دهبوکری، بگزاده و پیران هر کدام با چندین طایفه به طور کامل اسکان یافتند. برخی از این ایلات از فرمان دولت سرپیچی کردند که بشدت سرکوب و تبعید شدند، از جملهٔ طایفه‌های شورشی می‌توان به قزلباشها، خلکانلوها، ساکانها و قندکانلوها اشاره کرد.(۱)

قزلباشها از ماکو به مناطق خوی، مشکین‌شهر، ورامین و قزوین تبعید شدند و در سال ۱۳۲۱ برخی از آنان به منطقه بازگشتند. همچنین برخی از اعضای طایفهٔ خلکانلو که در جریان شورش آرارات به کردهای ترکیه کمک کرده بودند به اهر تبعید شدند و یا به خاک ترکیه گریختند و اعضای طایفه ساکان و قندکانلو نیز در شهرهای تویسرکان، همدان، قزوین و مشکین‌شهر اسکان یافتند. در جنوب کردستان هم ایلات مریوان و اورامان تا چندی راه مقاومت در برابر دولت در پیش گرفتند، ولی سرانجام آنها هم سرکوب شدند و ناگزیر اسکان یافتند. اما هنوز تا احراز نظارت کامل بر جنگجویان ایلات راه درازی در پیش بود و اقداماتی مانند نظام وظیفه یا خدمت اجباری زیرپرچم، استقرار پایگاههای نظامی در مراکز سکونت قبایل و تغییر لباس هم لازم بود تا علاوه بر شرایط تازهٔ سیاسی فضای فرهنگی و اجتماعی جدیدی را برای امحاء حیات سنتی گذشته ایجاد و فراهم نماید. ایجاد ارتشی یکپارچه و نیرومند که بتواند اقتدار دولت مرکزی را در همه نقاط ایران برقرار سازد یکی از اهداف عمدهٔ مشروطیت بود، ولی به دلیل موانع داخلی و دخالتهای بیگانگان تحقق این امر تا پیش از خروج روسها از ایران به تعویق افتاد. پس از کودتای ۱۲۹۹ و بخاطر شرایط تازه تشکیل ارتش منظم به یکی از اولویتهای رضاخان و جناح هوادارش تبدیل شد. باید دانست که مخالفت با نظام وظیفه تنها به عشایر کرد مربوط نمی‌شد و لرها و

۱ ـ ساختار سازمان ایلات و شیوهٔ معیشت عشایر آذربایجان‌غربی ـ ابراهیم اسکندری‌نیا (ارومیه، انتشارات انزلی، ۱۳۶۶) صص ۲۴۹ ـ ۱۳۳.

قشقائیها و طبقاتی مانند روحانیان هم با آن موافق نبودند.

لایحهٔ نظام وظیفه در تاریخ ۱۶ خرداد ماه ۱۳۰۴ از تصویب مجلس شورای ملی گذشت ولی دو سال بعد در نواحی کردنشین به اجرا گذاشته شد. مقاومت در برابر دستور دولت شدید بود و حس تنفر و بی‌اعتمادی کردها نسبت به شاه و ارتش او، درواقع از مدتها پیش برانگیخته شده‌بود و پایداری و عدم تمکین در برابر این امر بهانه‌ای برای شکوه از گذشته بود. عمق این بیزاری از خلال ترانه‌ها و چامه‌های عشایر کرد که در توصیف ذلت کردها و از بین رفتن آزادی جوانانشان و سوءاستفادهٔ شاه از آنان در جنگهایی که در داخل کشور براه می‌انداخت و آرزوی سرنگونی او سروده شده‌اند بخوبی آشکار است.(۱)

ایلات و عشایر با فرستادن جوانانشان به خدمت، نیروی اصلی کار در اقتصاد شبانی را از دست می‌دادند و این به معنای فلج شدن معیشت آنان بود. بزودی مراکز نظامی در غرب آذربایجان و استان کردستان تأسیس شد و به اهتمام افسرانی مانند عبدالله خان امیر طهماسبی، سرهنگ محمودخان امین و دیگران طی یک دهه همهٔ شهرهای کردنشین و نواحی استراتژیک دارای پادگانهایی شدند و از این پس افسران ارتش و ژاندارمری با مردم کرد مستقیماً تماس یافتند و به علت نبود یک نظام بازرسی دقیق در رژیم رضاخان جان و مال و ناموس مردم بازیچهٔ امیال مأموران فاسد و قدرت‌طلب دولت شاهنشاهی گردید. دخالتهای ناروای کارگزاران دولت شاهنشاهی در شئون زندگی مردم کرد برای اولین بار این اندیشه را در ذهن کردهای تحصیل کرده برانگیخت که این همه تبعیض و فشار به این دلیل بر کردها اعمال می‌شود که از نظر مأموران اعزامی از مرکز مردم کرد قومی بیگانه، غیرقابل اعتماد و رام نشدنی تلقی می‌شوند و فقط زبان زور را خوب می‌فهمند. به گفتهٔ یحیی صادق وزیری «ایجاد تأسیسات نظامی برای استقرار امنیت با استقبال کردها روبرو شد ولی خشونت بیش از حد نظامیان و دست‌درازی آنان به منافع مردم به تدریج نفرت اهالی از ارتش را دامن زد.(۲)»

بنابراین خدمت نظام وظیفه موجبات نارضایی ایلات را ایجاد کرد و تأسیس پایگاههای نظامی دست نظامیان و ژاندارمها را در شئون زندگی مردم بازگذاشت. مسألهٔ تغییر لباس و کلاه پهلوی هم یکی از اقدامات رژیم پهلوی بود که به زور در همه جای کشور عملی شد و در کردستان هم با شدت و جدیت دنبال شد به طوری

---

۱ ـ کاروانێک له شه هیدانی کوردستانی ئیران ـ که ریم حسامی (سنندج، انتشارات روزبه، ۱۹۷۱) صص ۱۰ ـ ۸.

۲ ـ مصاحبه با یحیی صادق وزیری، دی‌ماه ۱۳۷۴.

که منجر به قیام عشیرهٔ منگور به رهبری ملاخلیل گردید. تشکیل ادارات ثبت املاک و اسناد، شهرداریها، مراکز آموزشی، دادگستری و مانند آن به موازات دیگر اقدامات رژیم پهلوی در مناطق کردنشین دنبال می‌شد، اما این اصلاحات به دو دلیل مخالفت کردها را برانگیخت: نخست نادیده گرفتن نقش مردم بومی در ادارهٔ محل و دوم برخوردار بودن نظامیان از قدرتی مافوق تصور در میان کارگزاران دولت. یحیی صادق وزیری اوضاع آن زمان را این گونه تشریح می‌کند:

«با این که استقرار ادارات در نواحی کردنشین از لحاظ ایجاد کار برای جوانان و شکل دادن به طبقهٔ متوسط شهرنشین از نظر اصولی کاری درست بود ولی آشکارا از شمار کارگزاران بومی در ادارهٔ کردستان کاسته شد و خانواده‌های ذی‌نفوذ سابق رفته‌رفته جای خود را به کارمندان اعزامی از مرکز دادند و اگر در دورهٔ قاجار حاکم ولایت عامل ایجاد ارتباط کردها با مرکز بود، اکنون گروهی از فارسها و آذریها با سلیقه‌های گوناگون این مسئولیت را به عهده گرفته بودند و طبعاً توجه زیادی به منافع، ویژگیهای فرهنگی و عواطف و احساسات کردها نداشتند.(۱)»

سرپرسی سایکس نیز دربارهٔ اوضاع ایران در سال ۱۹۳۰ م./ ۱۳۰۹ هش می‌نویسد: «امروزه بجای فرزندان خانواده‌های معروف و مشهور، عمال نظامی از تهران به اطراف فرستاده می‌شوند که اغلب هم به زودی تغییر مأموریت می‌یابند. اینان به مردمی که بر آنها حکومت می‌کنند کمتر علاقه دارند، برعکس با اهالی ولایات به طور حقارت رفتارکرده و پولهایی راکه به چنگ می‌آورند یا در تهران و یا در اروپا خرج می‌کنند، به علاوه میزان مالیاتها بالا رفته تماماً بدون چون و چرا وصول می‌شود در صورتی که در زمان قدیم معمول بود که با مأمور مالیات تبانی کنند.(۲)»

مؤلفان تاریخ کمبریج پیامد سیاست تخته‌قاپو را «از میان رفتن دامها، کاهش مواد غذایی، تنزل سطح زندگی، بیماری و مرگ و میر بیشتر، از دست رفتن آزادی و استثمار به وسیلهٔ مقامات محلی و حکومتی» ذکر می‌کنند.(۳)

ایلات و عشایر در آن زمان بخش زیادی از گوشت کشور را تولید می‌کردند و آن گونه که روزنامهٔ تایمز در ۲۶ ژانویه ۱۹۲۷ خبر داده‌است شمار عشایر در آن دوران

---

۱ ـ همان مأخذ.

۲ ـ تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمهٔ سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی (تهران، انتشارات علمی، بی‌نا) ۲ مجلد، ج ۲، صص ۸۴۹ و ۸۴۸.

۳ ـ سلسلهٔ پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، جلد ۷، ترجمهٔ عباس مخبر، چاپ ۲ (تهران، طرح نو، ۱۳۷۲) ص ۲۷.

به سه میلیون نفر یعنی یک‌سوم نفوس مملکت می‌رسید و پراکندگی و تراکم آنان در نواحی مرزی کشور بیشتر از هر جای دیگر بوده‌است.(۱)

مسلح بودن عشایر و حضورشان در مناطق مرزی این ضرورت را مطرح می‌کرد که یگانه دستگاه مؤثر برای نظارت آنها تنها ارتش می‌توانست باشد، چون از همان آغازِ کار طایفه‌های گوناگون ایلات نشان داده بودند که بسختی در برابر هر گونه تغییری ایستادگی خواهند کرد، رضاشاه اختیارات نامحدودی به افسران مأمور اجرای سیاست تخته‌قاپو اعطا کرد و غالباً هر نظامی مسئولی، بنا به تجارب و روشهای خود آن را اجرا می‌نمود. برای نمونه «برحسب دستور رضاشاه مقرر شد بعضی طوایف لر را به طرف خراسان بسرعت کوچ دهند و رزم‌آرا مأمور این کار شد. او به حساب قدرت بدنی خود منزلهای روزانه را بین ۳۰ تا ۳۵ کیلومتر درنظر گرفت تا جوابگوی قید «سرعت» در امریه باشد و حال آن که کوچ دادن روزانهٔ زن و بچه و گاو و گوسفند به مدت چند هفته و به سلامتی با این سرعت غیرممکن است. نتیجه این شد که همه گاو و گوسفند و چهارپایان طوایف کوچ داده‌شده لر تلف شدند. تعداد زیادی از بچه‌ها و پیرمردها و حتی مادران جوان که در حین کوچ به وضع‌حمل دچار می‌شدند و طبعاً نمی‌توانستند کوچ را دنبال کنند در بین راه مردند!»

رزم‌آرا خود در حین نقل داستان، چون «آتیلا» از مرگ و تلفات انسان و چهارپا، اظهار تأسف می‌کرد. اما در عین حال یادآوری می‌کرد که موضوع «امر نظامی» بود و «اصول انضباط» ارتش ایجاب می‌کرد که کار به این نحو انجام شود. چرا که در امور نظامی رحم موضوع ندارد! او متوجه نبود که در انجام امر بزرگترین اصل را که اصل انسان بودن و ایرانی بودن است فراموش کرده‌بود.(۲)

بر اثر شدت فشارهای مأموران انتظامی و تضییقاتی که ایجاد کرده‌بودند عشایر سر به شورش برداشتند و در سال ۱۳۰۸ یک رشته قیامها در میان قشقائیها، بختیاریها، بویرها و ایلات خمسه و ممسنی در فارس و لرستان و منگورها در آذربایجان غربی بوقوع پیوست. ایوانف معتقد است که عشایر خواستار بازگشت به دورهٔ پیش از سیاست تخته قاپو، لغو حکومت نظامی و فرمانداری نظامی در مناطق خود، توقف خلع‌سلاح اجباری، کاهش مالیاتها و لغو خدمت اجباری بودند و با پوشیدن لباس به طرز اروپایی‌ها و بخصوص کلاه پهلوی

---

۱ ـ رستاخیز ایران، گردآوردهٔ نوری اسفندیاری، مقاله ۲۶ ژانویه ۱۹۲۷ روزنامهٔ تایمز ـ صص ۸ ـ ۳۳۶.

۲ ـ کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی (تهران، رسا، ۱۳۶۶) پانویس صص ۱۳۶ ـ ۱۳۵.

که به وسیلهٔ رضاخان حکم شده‌بود مخالفت می‌کردند.[۱]

از نظر مؤلفان تاریخ کمبریج هم «تقاضای کلیهٔ ایلات کمابیش یکسان بود: پایان دادن به خلع‌سلاح و سربازگیری، کاهش مالیات، اعادهٔ خودمختاری پیشین و برگماری خوانین.[۲]»

بنابراین باید دانست که انگیزه‌های عشیرهٔ منگور در طغیان برضد دولت در سال ۱۳۰۸ از ناسیونالیسم کرد ناشی نمی‌شد و به قیام قشقائیها و بختیاری‌ها شباهت داشت و تنها تفاوت آن نقش پراهمیتی است که روحانیان سنی در اعلام جهاد علیه حکومت پهلوی ایفا کردند. این قیام به قیام ملاخلیل مشهور است و تنها سرکشی عمدهٔ عشایر کرد در برابر دولت رضاشاه بشمار می‌رود، از این رو بررسی اجمالی آن خالی از اهمیت نیست.

۱ ـ تاریخ نوین ایران ـ م. س. ایوانف (بی‌تا، بی‌نا، بی‌جا) ص ۸۵.

۲ ـ تاریخ کمبریج ـ سلسلهٔ پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج ـ ترجمهٔ عباس مخبر ـ ص ۲۹.

بخش سوم

قیام ملاخلیل

حکومت رضاشاه پس از نمایش قدرت در همه جای کشور، استقرار نیروی نظامی در کانونهای بحران و قلع و قمع عشایر سرکش و نابفرمان، بتدریج زمینه‌ای نسبی برای اجرای طرحها و برنامه‌های نوگرایانهٔ خود فراهم کرد و چون همهٔ نیروهای مخالف از سر راه برداشته شده‌بودند، اجرای برنامه‌ها معمولاً بدون برخورد با هیچ مانعی عملی می‌شد. در آذربایجان غربی هم تصور می‌شد که با سرکوب سمکو، کردهای آنجا در برابر دولت سر تسلیم فرود آورده و از نوگرایی و تجددطلبی دولت پهلوی استقبال به عمل خواهند آورد، اما کارگزاران آن نظام در محاسبات خود به خطا رفته بودند و حکومت پهلوی از واکنش نیروهای سیاسی و اجتماعی موجود در میان کردهای آن ناحیه به کلی بی‌اطلاع بود، واکنشی که به صورت قیام رهبر عشیرهٔ منگور به رهبری ملاخلیل گور عمری تجلی کرد.

در سال ۱۳۰۷ کارگزاران حکومت پهلوی قانون لباس متحدالشکل و کلاه‌پهلوی را به اجرا گذاشتند و افسران ارتش و شهربانی مأمور نظارت بر انجام آن شدند. در نواحی کردنشین هم مقدمات تحمیل لباس اروپایی بر شهرنشینان، روستاییان و عشایر فراهم شده‌بود و در اواخر سال ۱۳۰۷ اجرای آن بتدریج آغاز گردید. برنامهٔ تغییر لباس پس از موفقیت نسبی دولت در اسکان‌دهی اجباری ایلات، تأسیس ادارات و پایگاههای نظامی و تا اندازه‌ای خلع‌سلاح دنبال می‌شد. این تحولات از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۷ به طور فشرده و غالباً به وسیله نظامیان انجام شد، برای نمونه پیش از طغیان منگورها سران و رهبران اصلی طایفه‌های این عشیره در زندانهای نظامی تبریز بسر می‌بردند و با آغاز قیام از سوی تیمسار حسن مقدم (ظفرالدوله مقدم) آزاد شدند تا اعضای عشیرهٔ خود را از زد و خورد با دولت منصرف سازند. در این میان استان کردستان یا به عبارت دیگر کردستان جنوبی سیاست تغییر لباس را با آرامش بیشتری پذیرفت و مقاومتی جدی در برابر آن نشان نداد، براستی دلیل این تمکین چه می‌توانست باشد؟ مؤلف کتاب تحفهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان گوشه‌ای از شباهت پوشاک و هیئت ظاهری ساکنان شهر سنندج با دیگر ساکنان ایران، در دوران قاجار را این گونه تشریح کرده‌است:«... وضع لباس اهالی این

شهر اناثاً و ذکوراً برخلاف البسهٔ سایر اکراد بلوکات شهر و با لباس سایر ممالک عجم بی‌تفاوت است، مگر در لباس زنها فقط یک تفاوت است که زنهای عجم کلاغی و مشکی بسر نمی‌پیچند قجری می‌گذارند اینها کلاه و مشکی به وضعهای غریب که منافی طبایع هم نیست به سر می‌گذارند. غالب زنهای غیرمعروف به همان یاسای قدیم کردی رو نمی‌گیرند و بی چخشور و روبنده راه می‌روند و این یکی از عادات ذمیمهٔ اکراد است.[۱]» یحیی صادق وزیری نیز بر آن است که همراهی و همگامی اشرافیت شهرنشین سنندج با سیاست تغییر لباس حکومت پهلوی در پیشبرد آن بسیار مؤثر بود و باعث گردید که دیگر اهالی کردستان بویژه در شهرها، به آنان تأسی بجویند، وانگهی از دید ایشان سابقهٔ استفادهٔ اشراف شهرنشین و بازرگانان ساکن سنندج و سقز از البسهٔ معمول و مورد استفاده دیگر اهالی ایران در زمان قاجار، امکان تغییر لباس در جنوب کردستان را تسهیل می‌کرد.[۲]

به نظر می‌رسد که ادعای صادق وزیری تا اندازهٔ زیادی مقرون به صحت باشد چون درگزارش شمس ملک‌آرا حاکم استان کردستان به تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۹ خطاب به ریاست وزراء وی از همکاری طبقهٔ اول کردستان با دولت اظهار رضایت می‌کند و درواقع همین طبقهٔ اشراف شهرنشین اولین گروهی از کردان بودند که خود و همسرانشان با هیئت اروپایی در ملاء عام حضور یافتند.[۳]

ولی در کردستان شمالی این خواست دولت از همان آغاز با مخالفت مردم روبرو شد و پیشاهنگ این اعتراض و مخالفت روحانیان یعنی درس‌خواندگان سنتی جامعه بودند، کسانی که روی حفظ ویژگیهای قومی و آداب و رسوم قوم خود اصراری متعصبانه داشتند.

مؤلف کتاب «قیام ملاخلیل» که از نزدیک در متن این رویداد بوده‌است، قضیه تغییر لباس را این گونه تشریح می‌کند:

«... در ساوجبلاغ مکری جشن و مجالس تغییر لباس برپا شده‌بود و با اجبار

---

۱ ـ تحفهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، میرزا شکرالله سنندجی (فخرالکتاب)، به تصحیح دکتر حشمت‌الله طبیبی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶) ص ۱۸.

۲ ـ مصاحبه با یحیی صادق وزیری ـ دی ماه ۱۳۷۴.

۳ ـ واقعهٔ کشف حجاب ـ اسناد منتشر نشده از واقعهٔ کشف حجاب در عصر رضا خان ـ به کوشش سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی با مقدمهٔ دکتر رضا شعبانی و دکتر غلامحسین زرگر (تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱) گزارش حاکم کردستان در ۱۳۱۴/۱۱/۹ ـ سند شماره ۶۶ ـ ص ۱۶۶.

لباس محلی را به البسهٔ فرنگی و پوشیدن کت و شلوار و کلاه پهلوی تغییر می‌دادند و این کار را جشن می‌گرفتند ... همه جا چراغانی و شعرخوانی و سخنرانی و شیرینی دادن بود با این حال تغییر لباس محلی و پوشاک مرسوم نژادی چندان مطبوع و دلپسند مردم نبود و کم و بیش نارضایتی و نفرت از این عمل دولت در افواه افتاد و تعبیرات گوناگون از آن می‌شد و گاهی هم از ناحیهٔ عده‌ای از متعصبین نیز نسبت کفر را به لباس پوشندگان جدید می‌داند و برای آنها تنبیه و مجازات درخواست می‌کردند زیرا نه طوعاً و نه طبعاً شهریها راضی و روستائیها مایل بودند و خصوصاً نفرت و انزجار از این اقدام دولتیان در روحیهٔ عشایر مرزی تأثیر بسزایی داشت و عشایر منگور مرزنشین از این عمل به ستوه و هیجان درآمدند و رهبر و پیشوای مذهبی منگور و عالم و مدرس مشهور آن طایفه مرحوم (ملاخلیل گورعمر) که روحانی بانفوذ و مورد احترام آن عشیره بود از این اقدام دولت به مخالفت پرداخت و علم طغیان برافراشت ...[۱]»

در اوایل زمستان سال ۱۳۰۷ گروههای زیادی از نظامیان اعزامی توسط امیرلشکر خزاعی در سراسر مکریان مانند مهاباد، سردشت، نقده و اشنویه پراکنده شده‌بودند تا اقدامات عشایر مکری را تحت کنترل قرار دهند. شماری از نظامیان در روستاهای میان مهاباد و سردشت بعد از درگیری اسیر منگورها شدند و به عنوان مجازات لبهٔ کلاه‌هایشان توسط عشایر بریده شد. در اواسط زمستان فشار منگورها و عشایر متحدشان شدت گرفت و شهر مهاباد به محاصرهٔ آنان درآمد. به نوشتهٔ سرتیپ بیگلری این ملاخلیل بود که آتش غائله را روشن کرد و عشایر تنها به او پیوسته و حمایتش می‌نمودند.[۲] بالاخره در بهمن ماه ۱۳۰۷ نظامیان موفق شدند ارتفاعات مشرف بر شهر مهاباد را تصرف نمایند و در جریان زد و خورد سیدمحمد امین پرچمدار ملاخلیل نیز به هلاکت رسید.

عقب‌نشینی ملاخلیل و منگورها آغاز شد و عملیات نظامی متوقف گردید. میرزاکریم شیشه وانی نویسندهٔ خاطرات مربوط به قیام منگورها دربارهٔ توقف عملیات می‌نویسد هم یاغیان و هم نظامیان به علت سرمای شدید نیاز به تجدید قوا داشتند به همین خاطر ترجیح می‌دادند در بهار سال آینده با هم دست و پنجه نرم

---

۱ ـ قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان ـ برپایهٔ خاطرات میرزا کریم شیشه وانی ـ به کوشش ابراهیم افخمی (سقز، انتشارات محمدی، ۱۳۶۷۸) صص ۹ و ۸.

۲ ـ خاطرات یک سرباز ـ سرتیپ حیدرقلی بیگلری (تهران، ستاد بزرگ ارتشتاران، ادارهٔ روابط عمومی بررسیهای تاریخی، تهران) ص ۶۸.

کنند.[۱] سرتیپ بیگلری هم از نامه‌ای یاد می‌کند که از سوی ملاخلیل خطاب به پسرش نوشته شده‌بود و او آن را در میان کتابها و لوازم شخصی ملاخلیل یافته بود، مضمون نامه به توقف حملات دو طرف به دلیل سرمای زمستان اشاره داشت و ملای کرد از جمله نوشته بود که فعلاً با ارتش صلح کردیم تا در بهار دمار از روزگار عجم‌ها درآوریم.[۲]

سرلشکر خزاعی فرماندهٔ نیروهای آذربایجان از همان آغاز قیام دریافته بود که همهٔ کردهای آن ناحیه و همچنین روحانیان واقعاً و به طور جدی از تغییر لباس اجباری ناراضی هستند و غائله تنها به ملاخلیل و عشیرهٔ منگور محدود نمی‌شود. پس تلاش کرد حقیقت را برای رضا شاه تشریح کند و در گزارش تلگرافی خود نوشت:«راجع‌به تغییر لباس، علمای تسنن حکم جهاد را داده و تغییر لباس را کفر می‌دانند معهذا ایلات مرزی قیام کرده به جنگ و اغتشاش پرداخته‌اند. اگر می‌خواهند واقعاً کشور آرام و ملت مرفه و آسوده باشد از اتحاد شکل و احداث تجدد صرف‌نظر فرمایند. خزاعی[۳]»

رضاشاه پس از مطالعه این گزارش علی‌بیگ حیدری، نماینده مهاباد را مورد مؤاخذه قرار داده از او می‌پرسد:«شما نماینده و وکیل کردها هستید در صورتی که کردها به تغییر لباس تمایل نداشته و علمای آنجا این موضوع راکفر می‌دانند و قبول نمی‌کردند شما چرا این موضوع را به من نگفته‌اید...[۴]» پیداست که این ژست شاه کاملاً نمایشی بوده‌است چون اگر او واقعاً به خواست مردم اهمیت می‌داد می‌بایست اقدامات خود را در همان مقطعِ زمانی متوقف و یا دست کم ملایم‌تر می‌کرد، حال آن‌که چنین نشد و به دستور او علی‌بیگ حیدری روانه مهاباد شد تا مانع ازگسترش شورش به میان دیگر عشایر شود. همچنین ملامحمد مفتی نمایندهٔ سقز در مجلس هم در اوائل اسفند ۱۳۰۷ از طریق جادهٔ کرمانشاه به سنندج وارد سقز گردید تا مانع از شرکت عشایر سقز در قیام منگورها و اعتراض به لباس اروپایی گردد.[۵]

متحد عمدهٔ دولت در این واقعه دهبوکریها بودند که معمولاً در عصر قاجار هم، به دلیل رقابتهای ایلی، بهترین حامی دولت مرکزی و حاکم آذربایجان بشمار

---

۱ ـ قیام ملاخلیل و رد فرمان رضا خان ـ صص ۲۳ ـ ۲۱.

۲ ـ خاطرات یک سرباز ـ ص ۶۹.

۳ ـ قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان ـ ص ۲۲.

۴ ـ همانجا.

۵ ـ تاریخ کرد و کردستان ـ محمد مردوخ (سنندج، انتشارات غریقی، ۱۳۵۱) ۲ جلد ـ ج ۲ ـ ص ۴۱۷.

می‌رفتند اما جدی‌ترین حامی ملاخلیل و منگورها هم عشیرۀ گَوْرک بود که اعضای آن بیشتر در کنارۀ شاخابه‌های سیمینه‌رود و درۀ زاب در نزدیک به پنجاه روستا اقامت داشتند. حبیب‌الله تابانی می‌نویسد که افراد این ایل به دلیل کمبود جا و مراتع همواره با ایلهای دیگر در جنگ بسر برده‌اند و شاید رؤسای این ایل در همکاری با منگورها یک متحد عمدۀ برای خود جستجو می‌کردند.[۱]

دولت ایران برای درگیر شدن در جنگی تمام عیار عجله‌ای نداشت و سعی داشت شورشیان را بدون توسل به جنگ به تسلیم وادار سازد، از این گذشته تهران مایل نبود ارتباطی میان کردهای مکری و شورشیان آرارات بوجود آید یا دولت ترکیه امکان بهره‌برداری از شورش را بیابد و سمکو را به مرزهای آذربایجان گسیل کند. در اواسط بهار ۱۳۰۸ هواپیماهای ارتش مراکز حساس منگورها را بشدت بمباران کردند و پس از آن حمله به استحکامات دشمن در ییلاق «بوگه نیوه» آغاز شد و بعد از نبرد کوتاهی ارتش توانست قیام‌کنندگان را به خاک عراق براند و با استفاده از پل کلاتاسیان از رودخانه زاب عبور کند. ملاخلیل نیز از مرز گذشته به روحانیان کرد عراقی پناه برد و به این ترتیب قیام منگورها به پایان رسید. البته رضاشاه پیش از حملۀ نهایی سرتیپ ظفرالدولۀ مقدم را به دلیل آشنایی او با مسائل آذربایجان، کردهای مکری و سیاست ترکیه بجای سرلشکر خزاعی فرماندۀ نیروهای شمال‌غرب قرار داد.

مؤلف کتاب «قیام ملاخلیل» اذعان می‌کند که سرتیپ مقدم سعی داشت به غیرنظامیان آسیبی نرسد و تا حد امکان شورشیان را تحت فشار شدید قرار ندهد، به همین دلیل جنگ بسیار کوتاه بود و به زودی مسببین قیام بخشیده شدند و حتی از سوی رضاشاه هدایایی شامل پانصد تومان وجه نقد، یک عدد ساعت و چند قبضه تفنگ به ملاخلیل اعطا شد.[۲]

ظفرالدوله می‌دانست که اعدام محرکان قیام، عشایر دیگر را به هیجان درخواهد آورد و منطقه باز به آشوب کشیده خواهدشد. از نظر سیاسی ابعاد قیام ملاخلیل چندان مهم و چشمگیر نبود، اما از لحاظ ورود روحانیت کُرد به صحنۀ مبارزات سیاسی اهمیت زیادی داشت. اینک این سئوال پیش می‌آید که چرا ایلات کرد رهبری روحانیان خود را پذیرفتند و بر اساس فتوای آنان قیام کردند؟ مسلماً عشایر بخاطر نارضایی خود از دولت شکایت داشتند که ربط چندانی به مذهب نداشت،

---

۱ - بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان «نمونۀ کردستان مکری - حبیب‌الله تابانی (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۵) صص ۷۷ - ۷۴.

۲ - قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان - صص ۶۰ - ۳۵.

رؤسا می‌دانستند که اصلاحات دولت مرکزی از خلع‌سلاح و لباس متحدالشکل گرفته تا اسکان اجباری در دراز مدت سازمان نظام ایلی را از بین برده و ایلیاتی را مانند یک شهروند مطیع زیر نظارت ارتش و ژاندارمری قرار خواهدداد.

اما روحانیان اهل سنت که مانند همتایان شیعی‌شان بیش از پیش تحت نظارت دولت درآمده بودند به این حقیقت آگاهی داشتند که رژیم پهلوی با محو قدرت اقتصادی ایلات، ایجاد ادارهٔ ثبت اسناد و املاک، دادگستری، شهربانی و ژاندارمری و قطع رشته‌های ارتباط مادی و معنوی میان عنصر روحانی و مردم، روحانیت را یکسره کنار گذاشته و از واگذاری نقشی ولو کوچک به آن خودداری خواهد ورزید. بعدها در دهۀ دوم حکومت رضاشاه، ممنوعیت ضبط و نشر آثار کردی و گفتگو به آن زبان در مراکز اداری و آموزشی، روحانیت کرد را هر چه بیشتر از دولت دور کرد، زیرا روحانیان از متولیان اصلی فرهنگ و زبان کردی بودند و قطعاً نسبت به آزادی استفاده از این زبان بسیار حساسیت داشتند و سلب اختیارات آنان در این زمینه به معنای تعطیل شدن مدارس و حلقه‌های درسی غیررسمی بود که معمولاً در آنها کودکان کرد درکنار زبانهای فارسی و عربی زبان کردی را هم فرا می‌گرفتند و به این ترتیب یکی دیگر از راههای ارتزاق روحانیان کرد از میان می‌رفت.

گذشته از این موارد، ممنوعیت انجام مناسک و مراسم دینی به وسیلهٔ روحانیان کرد و جلوگیری از تجمعات مذهبی، علما را بشدت به دولت بدبین ساخته بود. کنار گذاشته شدن روحانیت کرد تقریباً در همهٔ زمینه‌ها، موجب پیدایش نارضایی و انزجار شدید این طبقه از نظام پهلوی و بدبینی آن به فارسها و حتی ناسیونالیسم ایرانی گردید و به طور حتم فساد، رشوه‌خواری و زورگویی مأموران لشکری و کشوری به کردها این سوءظن را هر چه بیشتر تقویت کرد.

دور شدن روحانیت کرد از نظام پهلوی، مخصوصاً در آذربایجان، به قدری جدی بود که حاکم ایالت آذربایجان غربی در آن هنگام تمایل یکی از روحانیان معتبر کرد برای همکاری با دولت در زمینهٔ استفاده از لباس اروپایی را حائز اهمیت یافته و این مطلب را به صورت زیر به ریاست وزراء اطلاع می‌دهد:

«احمد ترجانی یکی از علمای مهم ساوجبلاغ که مورد توجه عامه و برطبق قانون حق داشتن عمامه دارد، نظر به تشریفاتی که از طرف ایالت شده داوطلب گشته که ملبس به لباس متحدالشکل بشود و با لباس متحدالشکل به تدریس و امورات روحانی بپردازد. این مسأله تأثیرات فوق‌العاده‌ای در اهل سنت داشته و

فدوی در نظر دارم استفاده‌های دیگری از مشارالیه نماییم. عامری[۱]»

بنابراین باید گفت که ملاخلیل در قیام خود تنها نبود و از حمایت غیرمستقیم و آرام دیگر علماء برخوردار بود و درواقع صدای او صدای اعتراض روحانیت کرد به مجموعهٔ سیاستهای متجددانهٔ رضاشاه بشمار می‌رفت، درباره نتایج و پیامدهای قیام ملاخلیل می‌توان به دو مطلب اشاره کرد:

۱ ـ بازتر شدن دست دولت در نظارت بر عشیره‌های کرد ـ زیرا پس از این واقعه معمول شد که رؤسای طایفه‌ها و رئیس‌العشایر را دولت انتخاب می‌کرد، در حالی که در دوران قاجار، شاه تنها رؤسای برگزیده شده توسط طایفه‌ها را تأیید می‌کرد و مسئولیتهایی به او می‌سپرد. نتیجه این بود که از این پس قشر تازه‌ای از سران محافظه‌کار و وابسته به دولت در میان عشایر ایجاد می‌شد که دولت مرکزی خواستهای خود را با تکیه بر آنان عملی می‌کرد.

۲ ـ به دنبال قیام ملاخلیل، روحانیت کرد درکردستان شمالی به طور بی‌سابقه‌ای رو در روی نظام پهلوی قرار گرفت، امری که تا پیش از این سابقه نداشت و بر اثر سوء سیاست نظام پهلوی بوجود آمد. نارضایی روحانیان کرد در دههٔ دوم حکومت رضاخان آن قدر گسترش پیدا کرد که این افراد بلافاصله پس از سقوط او در تشکیل اولین حزب کردهای ایران بر پایهٔ ملی‌گرایی کردی بنام کوملهٔ ژ ـ ک بسیار مؤثر واقع شدند.

بی‌گمان در دوران پهلوی کردهای ایران وارد مرحلهٔ نوینی شدند که در مقایسه با حیات سنتی دوران قاجار مرحله‌ای کاملاً متفاوت محسوب می‌شد و بزرگترین و مهمترین مشخصهٔ آن، چیزیست که جامعه‌شناسی معاصر امروز از آن به عنوان ستم ملی یاد می‌کند ـ پدیده‌ای که در دوران قاجار وجود نداشت و در اینجا تلاش می‌شود دلائل پیدایش آن مورد بررسی قرار گیرد.

---

۱ ـ واقعهٔ کشف حجاب ـ اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان ـ سند شماره ۴۵ ـ تلگراف رمز ایالات آذربایجان غربی در تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۸ ـ ص ۱۳۲.

بخش چهارم

پیدایش ستم ملی در دوران حکومت رضاشاه

در دوران حکومت خاندان قاجار، نیروهای سیاسی و اجتماعی صاحب نفوذ کردستان مانند حکام، رؤسای ایلات و عشایر، روحانیان، زمینداران بزرگ، بازرگانان و دیوانسالاران بومی از پیوند نسبتاً محکمی با دولت مرکزی برخوردار بودند و جامعهٔ کرد به‌رغم جدایی در مذهب، نه تنها در ایران بلکه در عثمانی نیز به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی علاقه نشان می‌داد و اگر بررسی کوتاهی دربارهٔ شاعران، عارفان و نویسندگان کرد به طور اعم صورت گیرد آشکار می‌شود که بخش مهمی از آثار، تألیفات و سروده‌های این دانشوران به زبان فارسی نوشته شده‌است.

گرایش کردهای همسایه به زبان فارسی، بویژه در عراق ضمن اهتمام آنها به حفظ و پرورش زبان کردی تا دهه‌های آغازین سدهٔ بیستم همچنان زنده بود ولی به دلیل رشد ملی‌گرایی کردی کم‌کم این تمایل کمرنگ شد و سرانجام از بین رفت.

مؤلف کتاب «کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او» که اثری بسیار ارزنده دربارهٔ خاستگاه نژادی کردان بشمار می‌رود و در سالهای میانین حکومت رضاشاه نوشته شده‌است دربارهٔ کارکرد زبان فارسی در میان کردهای عراق می‌نویسد:«تا همین اواخر اکثر نواحی کردستان در مکاتبات و تألیفات خود زبانی جز فارسی بکار نمی‌بردند چنان که تاریخهایی که دانشمندان کرد نوشته‌اند مثل شرفنامه و غیره فارسی است ... برای مثال وضع سلیمانیه عراق را که از مراکز کردانی است که به سهم فعلی عراق افتاده‌اند ذکر می‌نماییم. زبان سلیمانیه مثل زبان کردستان ایران (مریوان، سقز، بانه و مهاباد و سنندج) است مگر مختصر تفاوتی در لهجه. در سلیمانیه تمام معاملات و مقاولات، فرمانها و قباله‌ها به زبان فارسی بود و تا سال ۱۹۲۱ میلادی زبان تحصیلی فارسی بود، حتی کتب فارسی را در دبستانهای دولتی تدریس می‌کردند مثل میزان‌التعلیم شیخ عبدالکریم بوشهری و غیره. از آن سال سعی شد زبان کردی را زبان قلم کنند و جانشین زبان فارسی بسازند. از این جهت در مدارس دولتی و دوایر رسمی زبان کردی نوشته می‌شود اما هنوز در مکتب خانه‌های خصوصی کتب فارسی مثل نصاب‌الصبیان و کلیات سعدی و دیوان حافظ و خمسهٔ نظامی و

کتب جامی و نان و حلوای شیخ بهایی و غیره تدریس می‌شود.[۱]»

مبارز سیاسی کرد، عبدالله احمد رسول پشدری، هم به این واقعیت اشاره دارد که پدر و مادرش بزبان فارسی آشنا بوده‌اند و خود او در کودکی، گذشته از کتب دینی، کتابهای فارسی مانند گلستان و بوستان را به عنوان مواد درسی خوانده است و می‌افزاید:«در آن زمان (در کردستان عراق) تنها زبان فارسی در میان کردان رواج داشت و اگر کسی زبان فارسی را بخوبی می‌دانست از او به عنوان میرزا یعنی دکتر یا استاد (در ادبیات) نام برده می‌شد و در آن زمان این چنین بود.[۲]»

حتی ناسیونالیستهای کرد که تعصب شدید به زبان کردی نشان می‌دادند و آن را یکی از ستونهای مستحکم ملیت کردان و وجه تمایز آنان با فارسها، ترکها و عربها می‌دانستند، تا اندازه‌ای به فارسی توجه نشان داده و هنوز به آن علاقه داشتند. برای نمونه در دوران حکومت شیخ محمود برزنجی در شهر سلیمانیه روزنامه‌ای بنام «بانگی کوردستان»* در سال ۱۹۲۲ میلادی و به سردبیری مصطفی پاشا یاملکی انتشار می‌یافت و با آن که ارگان رسمی حکومت شیخ محمود بود ولی دارای بخشهایی به زبان فارسی هم بود.[۳]

این مطلب نشان می‌دهد که در آن سالها بسیاری از ساکنان شهر سلیمانیه به زبان فارسی آشنایی داشته‌اند و بالاتر از آن علاقه و تمایل به فراگیری و کاربست این زبان وجود داشته‌است. براستی رغبت و اشتیاق کردهای عراق به زبان فارسی، بدون این که حکومت ایران نقشی در ایجاد آن ایفا کرده‌باشد، می‌توانست به افزایش نفوذ ایران در عراق کمک کند و با جلب نظر و تحبیب قلوب کردها، آنان را به متحدان طبیعی ایران تبدیل نماید، ولی حکومت رضاشاه نه تنها تمایلی برای نزدیک شدن به کردهای عراق و ترکیه نشان نداد، بلکه با اتخاذ سیاستهای نادرست و غیرمنطقی کردهای تابع ایران را هم از خود دور کرد. رضاشاه پس از بازگشت از سفر خود به ترکیه در سال ۱۳۱۳ تحت تأثیر مصطفی کمال دستور داد که از این پس همهٔ اقوام ایرانی و از آن جمله کردها از خواندن و نوشتن به زبان مادری خود منع شوند. کریم

---

۱ ـ کرد و پیوستگی نژادی او ـ غلامرضا رشید یاسمی (تهران، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۶۹) ص ۱۳۵.

۲ ـ یادداشته کانم ـ عبدالله احمد رەسولی پشدری ـ دووبەش ـ بەشی یه که م (به غدا، وه زراتی ڕاگه یاندن وڕۆشنبیری، ۱۹۹۲) صص ۷ و ۶.

* ـ صدای کردستان.

۳ ـ یادداشت ـ رەفیق حلمی ـ سی به ش (به غدا، چاپخانەی مه عاریف، ۱۹۵۶) ج ۲ ـ صص ۵۹۸ ـ ۵۹۵.

حسامی دربارهٔ اقدامات دولت در جهت ممنوعیت استفاده از زبان کردی در کردستان می‌نویسد:«... زبان کردی خواندن و نوشتن آن ممنوع اعلام شد و حتی دستور بود که در ادارات به این زبان گفتگو نشود. بر سر در ادارات نوشته شده‌بود: سخن گفتن به زبانی غیر از فارسی قدغن است.[۱]»

سیاست حکومت پهلوی نسبت به مردم کرد دارای دو مرحله بود و در هر کدام از این مراحل اهداف خاصی دنبال می‌شد که اهمّ آنها به ترتیب عبارتند از:

مرحلهٔ اول که شامل امحاء قبیله‌گرایی، انهدام دسته‌جات مسلح عشایری، بسط نفوذ دولت مرکزی تا مرزها، تأسیس ادارات ثبت اسناد و املاک، دارایی، دادگستری و مراکز آموزشی و نظامی می‌شد و همان هدفی را در نواحی کردنشین دنبال می‌کرد که برای دیگر نقاط ایران پیش‌بینی شده‌بود.

اما مرحلهٔ دوم به ممنوعیت استفاده از زبان کردی و عدم استخدام کارمندان بومی در کردستان مربوط می‌شد.

انگیزهٔ اقدامات انجام گرفته در مرحلهٔ اول که به هیچ وجه خاص کردستان نبود و در سراسر کشور عملی شد از مصالح عمومی کشور، تحقق بعضی از شعارهای مشروطیت مانند مرکزیت‌گرایی و تجدد و لزوم مقابله با تبلیغات اتحاد شوروی و بلشویسم سرچشمه می‌گرفت، ولی اقدامات مرحلهٔ دوم کاملاً برای مقابله با نفوذ ناسیونالیسم سیاسی کردهای آن سوی مرز صورت گرفت و بیشتر حالت پیشگیری داشت. دکتر عباس ولی معتقد است که مقصود رضاشاه از ممنوعیت بکارگیری زبانهای محلی تشکیل یک هویت یکپارچه برای مردم ایران بود که می‌بایست ظاهر اروپایی و غربی داشته باشد و به این ترتیب تنوع فرهنگی و تفاوتهای قومی نادیده گرفته می‌شد.[۲]

قانون اساسی مشروطیت خیلی پیش از حاکمیت رضاخان زبان رسمی کشور را فارسی اعلام کرده‌بود ولی موجب نارضایی کردها و اقوام دیگر در آن دوران نگردیده بود. در آن زمان مسألهٔ ممنوعیت زبانهای اقوام غیرفارس مطرح نشد و این به معنای آن بود که مشروطه‌خواهان و قانون‌گذاران مشروطیت مایل نبودند که رسمی شدن زبان فارسی را با محو زبانهای محلی و تجدد را با نابودی فرهنگهای اقوام غیرفارس همراه کنند و درواقع این اقدام رضاخان نقض ضمنی و تلویحی قانون اساسی مشروطیت هم بشمار می‌رفت و آشکارا زمینه را برای پیدایش ناسیونالیسم کرد در

---

۱ ـ کاروانێک له شه هیدانی کوردستان ـ که‌ریم حسامی ـ ص ۹.

2 - La revue du peuple Méditerranéens, N° 68 - 69, 1994, Le Dr Abbas Vali, Jenése et structure du nationalisme Kurde en IRAN, PP 158-159.

ایران فراهم می‌ساخت و تسامح ایجاد شده توسط مشروطیت را از بین می‌برد. کردهای ایران در مجموع از تحولات نواحی کردنشین ترکیه و عراق به دور ماندند ولی حساسیتهایی در این سوی مرز نسبت به سرنوشت به کردهای دیگر وجود داشت. یحیی صادق وزیری می‌گوید که در اوج شورش شیخ محمود در سال ۱۳۰۱ کردهای سنندج نماینده‌ای را به نزد او در عراق فرستادند تا موقعیت او را بررسی کند ولی او شیخ را از نظر پختگی سیاسی و قدرت سازماندهی چندان جدی و مؤثر نیافت. همچنین در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۶ گروه کوچکی از روحانیون کرد در مکریان فعال بودند که «با شورش آرارات و سازمان خویبون ارتباط داشت و با کردستان عراق هم گاه‌گاه پیوند برقرار می‌کرد.[۱]»

اعضای عمدهٔ این گروه کوچک عبارت بودند از قاضی محمد، شیخ احمد سریلاوا، قاضی کاک محمد بوکانی (ملامحمد صادق قزلجی) و ملااحمد فوزی. بعید نیست کمکهای معدودی که عشایر جلالی و خلیکانلو به شورشیان آرارات کردند نتیجهٔ تحرکات اعضای این گروه بوده‌باشد ولی هیچ گونه سند و مدرکی برای اثبات این ادعا در دست نیست. رژیم پهلوی از قیام شیخ محمود برزنجی در عراق، شورش آرارات در ترکیه و شکل‌گیری سازمانهای خویبون و هیوا در این کشور دچار نگرانی شده‌بود و از آن بیم داشت که آراء و اندیشه‌های کردهای آن سوی مرز موجب تحریک هم‌زبانان آنان در داخل ایران شود و تمامیت ارضی کشور به خطر بیافتد، در حالی که این نگرانی بی‌مورد بود زیرا در صورت تشکیل یک کشور کوچک کرد در شرق ترکیه، به طور قطع این دولت فرضی همیشه آماج تهدیدات ترکیه قرار می‌گرفت و امکان نزدیکی و حتی وابستگی آن به ایران بسیار محتمل بود و به همان نسبت امکان تجزیهٔ کردستان ایران نیز ضعیف‌تر می‌شد.

در صورت کمک ایران به کردهای آن سوی مرز حتی حس همدردی و وفاداری کردهای داخل کشور نسبت به دولت ایران برانگیخته می‌شد و شرایطی پیش می‌آمد که نظیر تاریخی آن هنگام حمایت شاه از ملامصطفی بارزانی در برابر ارتش بعث عراق روی داد. کریس کوچرا واکنش کردهای ایران نسبت به کمکهای شاه به بارزانی را این گونه تشریح می‌کند:« در ایران سیاست شاه بازتابی گسترده یافته‌است روستائیان کرد نخستین کسانی بودند که از رفتار شاه نسبت به کردهای عراق زبان به ستایش گشودند. یکی از روستاییان یکی از روستاهای مرزی ایران در فوریه ۱۹۷۵ گفت:«پیشتر، ما و بخصوص مردم مهاباد در ایجاد مشکلات برای حکومت شاه از

۱ ـ کاروانێک له شه هیدانی کوردستان ـ ص ۱۱.

هیچ عملی دریغ نمی‌کردیم. اما از وقتی که به بارزانی کمک می‌کند قضیه فرق کرده!» و افزود:«حتی خانوادهٔ قاضی محمد گفته: با دیدن این کارهایی که در حق پناهندگان کرد می‌کند، ما آنچه را که در حق خانوادهٔ ما کرده بر او می‌بخشیم» پیدا بود که زیر پای رهبران کرد ایران کم‌کم خالی می‌شد.[۱]»

حتی در آغاز حکومت رضاشاه کسانی بودند که درک درستی از مسألهٔ کرد داشتند و از نقش مناسبی که ایران باید بازی کند آگاه بودند یکی از این افراد دکتر محمود افشار یزدی بود. وی در یکی از مقالات خود به این واقعیت اشاره می‌کند که استقلال کردستان عثمانی نه تنها برای ایران مضر نیست بلکه حتی تأسیس یک دولت کوچک ایرانی‌نژاد حائل میان ایران و ترکیه می‌تواند مانع از گسترش خطر زرد یا تورانیگری ترکان به سوی شرق گردد.[۲]

حتی کردهای خارج از ایران نیز همیشه به یاری ایران برای حمایت از آنان در برابر عناصر سامی و ترک چشم امید داشته‌اند. سرهنگ مصور رحمانی وابستهٔ نظامی ایران در بغداد در سال ۱۳۳۱ که در دوران حکومت دکتر مصدق برای خنثی ساختن توطئه‌های انگلیسیها برضد نهضت ملی شدن نفت از طریق مرزهای ایران تلاش می‌کرد و سعی داشت مانع از تحرکات حمه رشید مزدور انگلیسیها برضد ایران شود از دیدارهای خود با شیخ محمود برزنجی یاد می‌کند که طی آن شیخ سیاست ایران را بدین صورت به باد انتقاد می‌گیرد:

«ایرانیها به اصطلاح سرنخ را گم کرده‌اند و از راه غلط به مسأله نگاه می‌کنند، چرا که کردها اصولاً با ایرانیها هم نژادند و تمایل جبلّی به همکاری با ایران دارند. بنابراین دولت ایران امکانات زیادتری در جلب همکاری کردها برای پیشرفت سیاست ملی خود در قبال دشمنان دارد تا دول دیگر. حال اگر دولت ایران با مردمی که اصولاً با آن تمایل به همکاری دارد دچار آسیب شود آن را جز به ضعف سیاسی یا بی‌اطلاعی نمی‌توان نسبت داد. سئوالی که همیشه باید در ایران مطرح شود این است که چرا باید دولت ایران از امکان تحریک عوامل کرد به وسیلهٔ خارجیها علیه خود نگران باشد و حال آن که اگر دولت ایرن پیشدستی کند و مثلاً عوامل ناراضی کرد عراق را بر ضد عراق تقویت کند، دولت عراق را با نگرانیهایی به مراتب سخت‌تر از آنچه خود با آن روبرو است مواجه خواهدکرد، آن وقت این عراقیها خواهند بود که برای خاموش

---

۱ ـ جنبش ملی کرد کریس کوچرا ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۳) ص ۴۳۲.

۲ ـ مجلهٔ آینده (دوره اول) تیرماه ۱۳۰۴ ـ شمارهٔ اول ـ ص ۶۲.

کردن غائله از ایران تقاضای ابراز حسن‌نیت خواهند داشت و نه بالعکس.[۱]»

اما رژیم رضاخان بدون توجه به منافع فرامرزی ایران نه تنها به کردها هیچگونه مساعدتی نکرد و به قول دکتر افشار اصل ایره‌دانتیسم (Irredentism) یا الحاق‌گرایی را که در مورد شرق ترکیه و عراق کاربرد داشت (این مناطق پیش از مهاجرت عناصر عرب و ترک و حتی پس از آن در دوره‌های مختلف بخشی از امپراتوری ایران بزرگ بوده‌اند) مطرح ننمود[۲]، بلکه با باز گذاشتن دست ترکها در سرکوب شورشیان آرارات و کمک به مصطفی کمال قصاب کردها، درواقع مرتکب اشتباه تاریخی بزرگی شد که بعدها محمدرضا پسرش هم در مورد کردهای عراق یعنی ساکنان سرزمینی که تمدنش رنگ وبوی ایرانی دارد، آن را تکرار کرد. اولین پیامد اشتباهات رضا شاه و به قول شیخ محمود ضعف سیاسی او نسبت به کردها رنجش شدید کردهای داخل ایران بود که بعدها با فشارها و ممنوعیت زبان و فرهنگ کردی بیش از پیش تشدید شد و به شکل جمهوری مهاباد طغیان کرد، طغیانی که رجل سیاسی دوران پهلوی و کسی که با مسائل کردستان از نزدیک آشنایی داشت، یعنی اعتلاء الملک خلعتبری، امکان وقوع آن را در صورت عدم اجرای اصلاحات و فراهم آوردن اسباب رفاه و آسایش کردها بعید ندانسته و می‌افزاید اگر کردها دچار ناامیدی و یأس شوند جذب تبلیغات سازمانهای سیاسی کردی در آن سوی مرز خواهندشد، ولی اگر اصلاحات تحقق یابد، آنگاه تبلیغات کردهای آن سوی مرز بی نتیجه خواهد شد و حتی توجه کردهای بین‌النهرین نیز به ایران معطوف می‌شود.[۳]

بنابراین نمی‌توان گفت که سیاست رژیم پهلوی نسبت به کردها هیچ گونه مخالفی در میان ایرانیان نداشته است و بودند کسانی مانند دکتر افشار و اعتلاء الملک خلعتبری که راه حل مسألهٔ کرد ایران را در انجام اصلاحات واقعی و بهبود سطح زندگی کردها و نیز درکمک به کردهای ترکیه و عراق می‌دانستند و سیر حوادث نشان داد که حق با آنان بوده‌است. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که ممنوع اعلام شدن زبان کردی، تحمیل لباس اروپایی به کردها، تبعید و حبس بزرگان و رؤسای عشایر کرد، انتصاب کارمندان غیرکرد و فشار نظامیان و ژاندارمهای

---

۱ ـ کهنه سرباز ـ خاطرات سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی ـ صص ۲۵۴ و ۲۵۳.

۲ ـ گنجینهٔ مقالات سیاسی یا سیاستنامهٔ جدید دکتر محمود افشار یزدی ـ ۲ مجلد (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۶۸) ج ۱، صص ۴۹۸ ـ ۴۹۴.

۳ ـ مؤسسهٔ مطالعات فرهنگی ـ اسناد نصرالله خان اعتلاء الملک خلعتبری ـ سند شماره ۳۸ و ۵۸۰۳۵، نقل ازکتاب شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران ۱۳۱۰ ـ ۱۳۰۷ هـش ـ کاوهٔ بیات ـ (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴).

رضاخان بر اهالی کردستان همه و همه به معنای آن بود که رژیم پهلوی آزادی عمل، زبان، رسوم و سنتهای کردها را به مبارزه طلبیده است. این مبارزطلبی بی‌دلیل و بی‌اعتنایی و تحقیر بی‌دلیل و مورد به زبان و فرهنگ یکی از اقوام ایرانی مردم کرد را به کلی از حکومت پهلوی دور ساخت. حکومت رضاخان حتی ابزار کافی برای آموزش زبان فارسی به کودکان کرد را هم فراهم نکرده‌بود و در حالی که شمار دبیرستانهای کردستان تا پیش از شهریور بیست از پنج یا شش باب تجاوز نمی‌کرد، اصرار داشت که کسی از زبان کردی استفاده نکند![۱]

راست است که رضا شاه مانند آتاتورک صدها هزار کرد را با بمب و گاز شیمیایی و سلاح میکروبی قتل عام نکرد و مثل او که می‌کوشید کردها را به «ترکهای کوهی» تبدیل کند سعی نکرد از مردم مهاباد و اورامان فارسهای کوهی بسازد، ولی نتیجهٔ عملکرد او با پیامد اقدامات آتاتورک و ناسیونالیستهای ترک یکی بود و آن ایجاد ستم ملی است. هدف از چنین فشاری از بین بردن هویت ملی و قومی گروهی از مردم است که در چهارچوب یک کشور از نظر نژادی، زبانی و مذهبی و فرهنگی اقلیتی جداگانه تلقی می‌شوند. رژیم پهلوی با سیاستهای غلط خود این احساس را در میان بعضی از کردها، بویژه روحانیان شمال کردستان، بوجود آورد که قوم کرد دچار ستمی شده که از سوی فارس‌زبانان اعمال شده‌است و مطمئناً این احساس از چشمان تیزبین همسایگان قدرتمندی مانند اتحاد شوروی و سازمانهای سیاسی کرد در عراق و ترکیه به دور نماند. این نیروها کوشیدند بحران بوجود آمده در میان کردهای ساکن در شمال کردستان را به سوی منافع خود سوق دهند. بدون این که خواسته باشیم از عملکرد رضاخان دفاع کنیم و او را از سوءسیاست در مورد کردها مبرّی بدانیم باید تحریکات اتحاد شوروی را پس از خیانتهای رژیم پهلوی عامل کلیدی دیگری در بیداری و تحریک کردهای ایران دانست. جاسوس بلندپایه و مهم روس ژرژ آقابکف که در دههٔ سی میلادی به غرب گریخت و اسرار سازمان گ. پ. ئو یا (کا.گ.ب بعدی) را افشا نمود درباره رویکرد شورویها به مسألهٔ کرد در فاصلهٔ دو جنگ جهانی می‌نویسد:

«... دولت شوروی در اوائل سال ۱۹۲۷ به فکر افتاد که در ناحیهٔ کوچک کردنشین داخل خاک خود یک «جمهوری مستقل کرد» ایجاد نماید تا بدین وسیله با جلب کردهای داخل کشورهای همسایه به سوی خود و تحریک احساسات آنهایی

---

۱ ـ مصاحبه با یحیی صادق وزیری و تاریخچهٔ مهاباد ـ سید محمد صمدی (مهاباد، مؤلف، ۱۳۶۴) صص ۳۰ ـ ۲۶.

که سالها در طلب «کردستان مستقل» بودند بتواند تمام مناطق کردنشین واقع در سراسر کشورهای ایران و عراق و ترکیه را به خاک خود اضافه نماید.[۱]»

آقابکف سپس با اشاره به این واقعیت که وزارت خارجهٔ روسیه از واکنش منفی دولتهای ترکیه و ایران در صورت تحقق این امر نگران بود، می‌افزاید که سازمان گ.پ.ئو تصمیم گرفت به‌کمک شبکه‌ای از جاسوسان خود دست به تبلیغات در بین کردها بزند و با رؤسای عشایر پیمانی سری منعقد نماید. آقابکف می‌نویسد که «برای اجرای مفاد فوق، من به میناسیان (یکی از جاسوسان شوروی ایران) دستور دادم که اولین قدم را برای تشکیل شبکهٔ جاسوسی در بین کردها بردارد و شهر ساوجبلاغ [مهاباد کنونی] را نیز به عنوان اولین مرکز این عملیات انتخاب نمودم.[۲]»

در سالهای اشغال آذربایجان این گونه فعالیتها با شدت بیشتری از سوی سرویس جاسوسی شوروی دنبال شد و نتایج آن در قالب کمک به کوملهٔ ژ.ک منعکس گردید، به هر حال رژیم رضا شاه در جلب آراء و عواطف مردم کرد ناموفق بود و تخم نارضایی از دولت مرکزی را در ذهن آنان پاشید، این نارضایی خیلی زود جای خود را به نفرت و انزجار از دولت داد. عمق این انزجار اشعار میرزا حسن مکری معروف به سیف‌القضات قاضی مهاباد و عموی قاضی محمد بازتاب یافته است که در زیر ترجمهٔ فارسی آن را از کردی ذکر می‌کنیم:

«چرا زبان مادری برای ما منع شد
این همه ستم و فراق و جدایی و جفا برای چیست؟
اسیر و بنده می‌شوند در میان عجمها (شیعیان)
اورامیها و مهابادیها و ایل جلالی
برخی از آنان را به اراک و سمنان و دامغان می‌فرستند
و دسته‌ای را برای آنجا که مسکن شیخ سعدی است
هر کردی که عاقل و نامدار و مرد حساب است
یا آواره گشته از وطن یا زندانی و بی‌گناه
به خانهٔ هر کردی که بروی صدای شیون می‌آید
در این روزگار که در هر دهکده‌ای شادی و خوشی است»

---

۱ ـ خاطرات ژرژ آقابکف ـ ترجمهٔ دکتر حسین ابوترابیان (تهران، انتشارات پیام، ۱۳۷۵) صص ۱۳۰ و ۱۳۱.
۲ ـ همان مأخذ ـ همان صفحات.

نتیجه گیری

نظام پهلوی، با تکیه بر قدرتی بیگانه و در پاسخ به دو معضل اساسی در صحنهٔ سیاسی ظهور کرد که به ترتیب عبارت بود از:

۱ ـ جلوگیری از گسترش بلشویسم روسی.

۲ ـ حل همه‌جانبهٔ بحران در داخل کشور.

شعارهای نوکنندهٔ تئوریسینهای نظام پهلوی همان شعارهای تحقق نیافتهٔ انقلاب مشروطه بود که کم‌کم شکلی افراطی به خود گرفت و شیوهٔ اجرای آنها هم با چنان ناپختگی، تندروی و فسادی همراه بود که برای نخستین بار جامعهٔ ایران را با خطر تضعیف وحدت ملی روبرو کرد.

حکومت قاجار با آن که مخالف تحولات و تطورات عمیق در ایران بود اما توانست وحدت ملی کشور را با توسل به روشهای سنتی حفظ کند، اما حکومت پهلوی با وجود برخورداری از نیروهای متخصص بیشتر و امکانات مالی زیادتر نه تنها ناسیونالیسم اصیل ایرانی را که نتیجه انقلاب مشروطه بود و همهٔ اقوام ایرانی و از جمله کردها وفاداری خود را به آن نشان داده بودند کاملاً تضعیف کرد بلکه برای ایجاد یک فرهنگ نوین ایرانی که دو عنصر باستان‌گرایی و غربگرایی در آن بارز بود، کمر به نابودی فرهنگ اسلامی و فرهنگ اقوام غیرفارس بست.

رضا شاه بخصوص در برخورد با کردها از ترکیهٔ کمالی پیروی می‌کرد و ظاهراً در این راه گوشهٔ چشمی هم به موقعیت ایران و خطری که کردهای بین‌النهرین و ترکیه می‌توانستندبرای امنیت آن ایجاد کنند، داشت، اما به این واقعیت توجه نکرد که نوع پیوند و رابطهٔ کردها با دولت و جامعه ایران بر پایه‌هایی به مراتب محکمتر از اساس روابط کردها با ترکها و عربها استوار است.

تحمیل برنامه‌ها و اهدافی مانند اسکان عشایر، سربازگیری اجباری، ممنوعیت استفاده از لباس غیراروپایی، کشف حجاب زنان، خلع‌سلاح، ممنوعیت استفاده از زبانهای غیرفارسی اقداماتی بود که رژیم رضاشاه با انجام آنها ناسیونالیسم حقیقی ایرانی را تضعیف کرد و ناسیونالیسم ویژهٔ پهلویها را تقویت نمود که خبری از مشارکت عمومی در آن نبود.

درنتیجهٔ اعمال حکومت پهلوی، حساسترین بخش کردستان یعنی کردستان

شمالی، به صورت بستری مناسب برای رشد ناسیونالیسم درآمد و ستم ملّی که در زمان قاجارها در ایران وجود نداشت، در این زمان شکل گرفت و خودآگاهی کرد بودن را در میان کردهای ایران تقویت کرد. هر چند ستم ملّی اعمال شده از سوی رضا شاه نسبت به کردهای ایران با نمونهٔ مشابه آن در ترکیه کمالی از نظر شدت و عمق قابل مقایسه نبود، اما نتیجهٔ آن، هنگام بروز بحران آذربایجان، به صورت تمایل بسیار جدی بخشی از روشنفکران کرد برای تشکیل کشوری کرد تجلّی کرد و به عامل اساسی پیدایش ناسیونالیسم کرد در ایران مبدل شد.

فصل پنجم

جمهوری مهاباد و پیدایش ناسیونالیسم سیاسی کرد در ایران

درآمد

پس از رضاشاه کردها در شمال و جنوب کردستان سر بشورش داشتند و عمق نارضایتی خود را از تحولات دوران پهلوی به نمایش گذاشتند. در کردستان شمالی به دلیل حضور سیاسی شوروی، ارادهٔ معطوف به تجزیهٔ آذربایجان و وجود زمینه‌های مناسب سیاسی و اجتماعی برای پیدایش ناسیونالیسم کرد فرصت استثنائی و بی‌مانندی برای کردها فراهم شد که در پرتو آن نخستین حزب سیاسی کرد در ایران و اولین حکومت خودمختار کُرد را در خاورمیانه بوجود آوردند. آشنایی با جهت‌گیریها، برنامه‌ها و اهداف این حکومت، خودمختاری مورد نظر آن و چگونگی پیدایش شعار دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان از جمله مسائل مورد بررسی در این فصل خواهد بود. همچنین در این قسمت تلاش خواهد شد به نقش قاضی محمد در پیدایش و تکوین ناسیونالیسم سیاسی کرد، علل داخلی سقوط جمهوری مهاباد و کارنامهٔ حرب دموکرات طی یازده ماه حکومتش به طور مفصل پرداخته شود. در این فصل تا حد امکان از اسناد چاپ نشده استفاده شده است.

بخش یکم

پیامدهای سقوط رضاشاه در نواحی کردنشین

اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و تعیین مناطق نفوذ شوروی و بریتانیا، شرایط تازه‌ای را در مناطق کردنشین آذربایجان و استان کردستان ایجاد کرد. ابتدا آن دسته از رؤسای عشایر که در زندانهای رضاشاه بسر می‌بردند آزاد شدند و برخی از آنان به مناطق خود بازگشتند، سپس گروهی از رؤسای عشایر که در دوران سلطهٔ رضاشاه به تبعید خودخواسته دست زده و عمدتاً به عراق گریخته بودند به کردستان بازگشتند. از جمله رؤسای این گروه می‌توان به محمد رشیدخان قادرخان‌زادهٔ معروف به حمه رشید، محمودخان دزلی، محمودخان کانی سانانی و ... اشاره کرد که در دوران تبعید خود تحت حمایت مالی و سیاسی دولت انگلیس قرارداشتند.

از هم پاشیدگی سریع ارتش شاهنشاهی در برابر حملات ارتش سرخ و نیروهای انگلیسی، فرار افسران و سربازان از پادگانها و آشفتگی و سردرگمی در میان فرماندهان ردهٔ بالا، شرایط مناسبی را برای مسلح شدن دوبارهٔ عشایر و ایلات ایران، از جمله کردها فراهم ساخت. در کردستان هم مانند خراسان، لرستان و استانهای دیگر، مردم یا نظامیان را خلع سلاح می‌کردند و یا سلاحهایشان را به قیمت بسیار ارزان می‌خریدند. کریم حسامی شرایط مسلح شدن کردها در آذربایجان غربی را چنین تشریح کرده‌است:

«از همان آغاز شهریور ماه ۱۳۲۰ ... مردم کرد متوجه نظامیان و ژاندارمهای حکومت ایران شدند و هر کسی در هر جاکه دستش به ژاندارمها و افسران حکومت رضاشاه می‌رسید آنان را خلع سلاح می‌کرد. افسران و ژاندارمهای رضاشاهی ... لباسهای نظامی راکنار گذاشته و لباس غیر نظامی پوشیده بسوی تهران می‌شتافتند. در پی فرار نظامیان ... تفنگ برنو در کردستان با یک شلوار یا یک جفت کفش کهنه معاوضه می‌شد و اکثر کردهایی که به سربازی گرفته شده بودند، بجز تفنگ خود سلاحهای دیگری هم بهمراه آوردند. چند تیپ ارتش شاهنشاهی که از مراغه عازم شارویران در مکریان بودند، در منطقهٔ شاهزاده هدف حملهٔ یک بمب افکن روسی قرار گرفتند و در نتیجه نظامیان بدون درگیری سلاحهای خود را رهاکرده هر کدام به گوشه‌ای گریختند و اهالی آنجا تفنگهای برنو را با گاری جمع آوری می‌کردند. به این

ترتیب درکردستان سلاحهای ژاندارمها و نظامیان ارتش رضاشاه بدست مردم افتاد و بدین‌سان کردها مسلح شدند.[۱]»

حضور نظامی شورویها در نواحی کردنشین آذربایجان غربی چندان به درازا نکشید و به زودی واحدهای ارتش سرخ بسوی شهرهای آذری نشین عقب نشستند ولی در عین حال به واحدهای از هم پاشیدهٔ ارتش ایران نیز اجازهٔتجدید سازمان ندادند و کردها که نزدیک به بیست سال تحت فشار و حکم افسران خشن ارتش شاهنشاهی قرار گرفته بودند ناگهان خود راکاملاً آزاد احساس کردند و متوجه شدند که ارتش سرخ آرام آرام برای حذف کامل سیادت و حاکمیت سیاسی و نظامی دولت مرکزی در سرتاسر آذربایجان تلاش می‌کند.

اما در استان کردستان اوضاع شکل دیگری داشت، در آنجا پس از بازگشت رؤسای تبعیدی از عراق، بلافاصله اتحادیهٔ عشایر ناراضی شکل گرفت و ایلات بانه، مریوان و اورامان پس از مسلح شدن، در نزدیکی مرز گرد آمدند. حمه رشید با همهٔ طایفه‌های عشیرهٔبیگ‌زاده، شهر بانه و روستاهای اطراف آنرا مورد حمله قرار داد و پس از غارت پادگان بانه به سقز حمله کرد. همچنین عشایر مریوان و اورامان تحت فرمان محمدرضاخان‌مریوانی، محمودخان کانی سانانی و محمودخان‌دزلی از مرز گذشته آمادهٔ حمله به شهر سنندج شدند. به نوشتهٔ ارفع هم حمه‌رشید و هم خانهای مریوان و اورامان در این زمان خواستار شناسائی استقلال کردستان از سوی بریتانیا شدند و مذاکرات میان آنان با افسران انگلیسی در سنندج ده روز به طول انجامید و سرانجام مسئولان انگلیسی به کردها پاسخ دادند که این مسأله باید در سر فرماندهی عالی ارتش انگلیس در بغداد مورد مذاکره قرار بگیرد.[۲]

استوارت نیز از شورش مسلحانهٔ «کردهای استقلال طلب» در استان کردستان یاد می‌کند و می‌افزاید که ژنرال انگلیسی «اسلیم» تنها با یک واحد سواره نظام و بی‌آنکه با قبایل جنگجو، که نیرویی عظیم را آمادهٔ جنگ کرده بودند، نبرد کند توانست شورش را تحت کنترل خود در آورد.[۳]

بدین سان طرح استقلال کردستان برای نخستین بار در هفتهٔ اول ورود متفقین به خاک ایران، در محدودهٔ نفوذ انگلیسها، و توسط آن دسته از رؤسای عشایر مطرح شد

---

۱ ـ کاروانیکٚ له شه هیدانی کوردستانی ئیران ـ که‌ریم حسامی (سنندج، روزبه، ۱۹۷۱)صص ۱۲ ـ ۱۱.

2 - The Kurds - ARFA, HASSAN (London, oxford university Press, 1968) PP68- 69.

۳ – در آخرین روزهای رضاشاه ـ ریچارد.ا.استوارت ـ ترجمهٔ کاوه بیات و عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم (تهران، معین، ۱۳۷۰) ص ۳۲۲.

که در عراق بحال تبعید بسر برده و روابط مشکوکی با انگلیسها داشتند. شک نیست که طرح این مسأله و حمله به مراکز نظامی از سوی کردها، به اشارهٔ انگلستان انجام گرفت.

اینک باید دید که چرا بریتانیا چنین شرایطی را پیش آورد و مقصودش از این اقدامات چه بود؟ با بررسی سیاست بریتانیای اشغالگر در فاصلهٔ سوم تا بیست و ششم شهریور، که محمدرضا در مجلس شورای ملی سوگند یاد کرد، در می‌یابیم که آن کشور در طی زمانی کوتاه دست‌اندرکار ایجاد تحولاتی عمده و سرنوشت‌ساز در امور سیاسی ایران شده و مصمم بود به جانشین رضاشاه و دولتمردان آنروز کشور نشان‌دهد که تجزیهٔ ایران و یا حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور بستگی به میزان همکاری آنان با متفقین و بویژه با انگلستان دارد، بنابراین اعلام شعار استقلال کردستان از سوی یک اتحادیهٔ عشایری خلق‌الساعه که سران اصلی تشکیل دهندهٔ آن بدون استثناء از عشایری بودند که در مدت تبعید در عراق تحت حمایت استعمار انگلیس قرارداشتند، در شرایطی که هیچ نیروی ایرانی در منطقه حضور نداشت چیزی بجز توطئه انگلیسها نمی‌توانست باشد و منظور از آن ایجاد وحشت در تهران بود. به محض اینکه دولت ایران تضمینهای لازم را برای همکاری به متفقین داد، نظامیان انگلیسی شرایط مناسبی برای مقابله ارتش ایران با کردها و سرکوب حمه‌رشید و خانهای مریوان فراهم نمودند. پس از مدتی کردها سرکوب شدند و بقول ارفع نه تنها دیگر از استقلال کردستان سخنی به میان نیامد، بلکه با وساطت افسر سیاسی نیروی انگلیس در کرمانشاه به نام کلنل «رجی فلیچر» که به منظور نظارت بر مذاکرات کردها با دولت به سقز آمده بود، قرارشد که حمه‌رشید از سوی دولت ایران به سمت فرماندار بانه منصوب شود و نیروهای خود را همچنان مسلح نگهدارد، همچنین خانهای مریوان و اورامان متعهد شدند که با مرکز همکاری کنند و درضمن انگلیسیها از دولت خواستند نیروی پلیس و ارتش را از شهر بانه خارج سازد.(۱)

حمه‌رشید یکی از رؤسای معروف عشیرهٔ بگ‌زاده در بانه بود عشیره‌ای که طوایف مختلف آن سالها پیش از به قدرت رسیدن رضاخان، شهر بانه را کنترل می‌کردند و مرزدار ایران بشمار می‌رفتند. در زمان رضاشاه املاک حمه‌رشید به خالصهٔ دولت تبدیل شد و بقولی خود او نیز پس از گذراندن

---

1 - ARFA, op.cit., pp 69 - 70.

چند سال در زندانهای رژیم پهلوی به عراق پناهنده شد.[۱]

حمه‌رشید تا زمان تشکیل جمهوری مهاباد همچنان در منطقه حضورداشت و سرگرم سرکوبی مخالفان خود بود. او در سال ۱۳۲۳ بازار شهر بانه را به آتش کشید و به همکاری خود با دولت ایران پایان داد و در روزهای تشکیل جمهوری مهاباد به درجهٔ ژنرالی رسید ولی پس از مدتی به قاضی محمد خیانت کرده با سلاحهایی که از حزب دمکرات دریافت کرده بود به عراق گریخت. چند سال بعد حمه رشید در توطئه‌ای برای ناامن کردن نواحی غرب کشور، که از سوی انگلستان و برای تضعیف دولت دکترمصدق طراحی شده بود، شرکت کرد ولی با هوشیاری هوادارن مصدق موفق به اجرای اهداف خود نشد. آنچه در سالهای بعد در استان کردستان روی می‌داد، چیزی جز تسویه حسابهای قبیله‌ای و غارتگریهای معمولی رؤسای عشایر نبود که انگیزه‌های سیاسی نداشت و تجلی راه و رسم دیرینهٔ قبایل در سراسر ایران بود. به تدریج حمه‌رشید رقبای تیله‌کوهی و گلباغی خود را حذف کرده و به تنها قدرت عشیره‌ای در جنوب و غرب ناحیه مکریان مبدل گردید. او برای کسب رهبری عشایر به مناطق زیر نظر شوروی هم سفر می‌کرد و آشنایی او با قاضی محمد و همکاری سیاسی آن دو تقریباً در همین دوره آغاز می‌شود. وزارت کشور در گزارش روز ۱۲ / ۷ / ۱۳۲۱ خود به نهاد نخست وزیری دربارهٔ اقدامات حمه‌رشید در میان عشایر اطلاع می‌دهد که:

«محمدرشید بانه با سیصد نفر سوار روز ۲۲ شهریور (۱۳۲۱) در منزل امیراسعد و برادرانش مهمان بوده پس از دو روز توقف به مهاباد عزیمت و ظاهراً در صدد آشتی دادن اکراد با یکدیگر است.[۲]»

حمه‌رشید آشکارا در تلاشهای خود برای ایجاد یک اتحادیهٔ عشایری جدید شکست خورد. در سراسر سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ به دلیل اقدامات دولت ایران که در تقویت واحدهای ارتش و کسب رضایت رؤسای عشایر و زمینداران بزرگ خلاصه می‌شد، امکان شکل‌گیری حرکتی صرفاً عشایری تحت رهبری حمه رشید در استان کردستان منتفی گردید، بویژه این که انگلیسها موقتاً نفع خود را در پشتیبانی از دولت ایران می‌دیدند. اما در بخش کردنشین آذربایجان غربی شرایط در آغاز تفاوتی با استان کردستان نداشت، به این معنا که در آنجا هم با بازگشت خانهای فراری از عراق مانند زروبگ هرکی که از همدستان پیشین سمکو بود و یا آزادی

---

۱ ـ روزنامهٔ رهبر ـ سال چهارم ـ ش ۷۶۵ ـ جمعه ۲۱ تیرماه ۱۳۲۵ ـ صص ۱ و ۲.

۲ ـ سازمان اسناد ملی ایران ـ سند شمارهٔ ۴۸ ـ ۱۱۲۰۰۱.

رؤسای قبایل شکاک، جلالی، مامش و منگور از زندان، جان و مال روستاییان شهرنشینان کرد و آذری به خطر افتاد. مهمترین شخصیت آزاد شده در این زمان عمرخان‌شریفی عموی سمکو بود. آزادی عمل عشایر در کردستان شمالی بیشتر از کردستان جنوبی بود چون نه روسها و نه ایرانیها هیچکدام در این ناحیه حضور نظامی نداشتند، بنابراین زمینه برای تصفیه حسابهای قبیله‌ای و غارت روستاها و شهرها فراهم شده‌بود.

دکتر قادر محمودزاده معروف به آسو، از دانش آموزان اعزامی قاضی محمد به شوروی، اوضاع آن زمان را اینگونه تشریح می‌کند:

«عشایر سالها در آرزوی به دست آوردن اسلحهٔ گرم بودند و در پی فرصتی می‌گشتند، حالا شرایط خود به خود برای رسیدن آنها به آمال دیرینه‌شان فراهم شده ... و در فکر بودند که ...... هر یک به شکلی حکومت ملوک‌الطوایفی خود را توسعه دهند. مطمح نظر آنها در مرحله اول شهر مهاباد بود که به تصور توخالی آنها انباری از ثروت و زر و جواهرات و اشیاء نفیسه در آن انباشته شده، مردم شهر هم به اصطلاح آنها دست و پاچلفتی هستند و قادر بدفاع از خود نیستند [۱].»

بیشتر ثروتمندان از شهر مهاباد گریخته و مردم عادی در آن باقی مانده بودند و از بیم حمله شورویها و عشایر زندگی آنان دچار عسرت و سختی شده‌بود. ارفع و جلالی‌پور با توصیفاتی که از موقعیت و شرایط منطقه به دست می‌دهند، ادعاهای دکتر آسو را تأیید می‌کنند.[۲]

در اینجا زمینه برای مطرح شدن قاضی محمد و دخالت او در تأمین امنیت و آرامش در شهر فراهم شد و او بقدری خوب از عهدهٔ این مهم بر آمد که توجه روسها و مردم محل را تا اندازهٔ زیادی به خود جلب کرد. قاضی از روحانیان محترم مهاباد، زمانی رئیس اوقاف آن شهر، گاهی رئیس فرهنگ و در دوران جنگ قاضی و سر دفتر مهاباد بود. سیدمهدی فرخ که در سال ۱۳۱۶ استاندار آذربایجان غربی بود در خاطرات خود به این نکته اشاره کرده است که قاضی محمد «دربین کسان و آشنایان نفوذ و اعتبار داشت و حرفش را

---

۱ ـ خاطرات زندگی پر ماجرای دکتر آسو «چهره‌مهاباد» ـ به قلم دکتر آسو (قادر محمودزاده) ـ مقدمه و توضیح از پدرام (زوزان) ـ (تهران،هور، ۱۳۷۳) صص ۱۲۳ ـ ۱۲۱.

۲ ـ قاضی محمد، حمیدرضا جلالی‌پور (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹) صص ۲۴ ـ ۲۲ و ARFA, op. cit., p72

می‌شنیدند. آن روزها ما او را فقط به عنوان یکی از متفذین محلی می‌شناختیم.»[۱]

قاضی مردم مهاباد را برای مقابله با عشایر مسلح ساخت و با قدرت سازماندهی و درایتی که داشت مانع از بروز جنگ میان شهرنشینان و قبایل شد[۲]. سکوت شورویها در قبال قتل و غارتهای عشایر تا مدتی ادامه داشت و شاید به دلیل این سکوت است که ارفع اعتقاد دارد «سیاست شوروی دربارهٔ کردها در آن روزها شکل معینی نداشت...[۳]»

اما حقیقت این است که سکوت روسها نسبت به عملکرد مخرب و ویرانگرایانهٔ عشایر در غرب آذربایجان موقتی و مصلحتی بود، چون در آن زمان بین ده تا دوازده هزارتن از عشایر مسلح بودند و به صلاح ارتش سرخ نبود که از هیچ کدام از دسته بندیهای عشیره‌ای جانبداری کند و دیگر اینکه بزودی روسها مقدمات سفر گروهی متشکل از بیست نفر از بزرگان کرد را به شوروی فراهم ساختند و نشان دادند که از این پس به مسائل کردها بیشتر علاقه نشان خواهند داد. اکثریت اعضای این هیأت را رؤسای بزرگ عشایر مانند امیر اسعد دهبوکری رئیس‌العشایر، عمرخان شریفی، حاجی باباشیخ، عبدالله ایلخانی‌زاده و... تشکیل می‌دادند و البته قاضی محمد و پسر عمویش محمدحسین‌خان سیف‌قاضی هم در این سفر شرکت داشتند. از آنجا که اکثریت اعضای هیأت خاستگاه عشیره‌ای داشتند، می‌توان دریافت که در آن زمان اتحاد شوروی هنوز نقش درس خواندگان و نمایندگان فعال طبقه متوسط شهرنشین در جامعه کرد را دارای اهمیت نمی‌دانست، چرا که هنوز حزبی مانند کومله ژ ـ ک، یعنی مرجعی که این نیروها را در خود متشکل سازد، بوجود نیامده‌بود، اما نفس دعوت این افراد و سخنرانی میرجعفر باقراف رئیس جمهور آذربایجان شوروی برای آنان و اعلام آمادگی برای برآوردن خواسته‌هایشان به خودی خود نشان دهندهٔ تمایل مسکو برای دخالت در دورنمای سیاسی آذربایجان بود و خبر از آینده‌ای پر آشوب می‌داد. هیأت کرد چند روزی را در باکو به تماشای کارخانه‌ها، مزارع اشتراکی و مدارس و دانشگاهها گذراند و در همان دیدار نخست با باقراف میان اعضای آن شکاف افتاد.

به نوشتهٔ ایگلتن در حالی که قاضی محمد از اهمیت و احترام بیشتری نسبت به بقیه برخوردار بود، دیگران بر سرحفظ سلاحهای عشایر زیر فرمان خود با شورویها

---

۱ ـ خاطرات سیاسی فرخ، سیدمهدی فرخ یا معتصم‌السلطنه، به اهتمام و تحریر پرویز لوشانی ـ ۲ جلد ـ (تهران، انتشارات سپهر، ۱۳۴۷) ج ۲ ـ ص ۹۷۹.

۲ ـ قاضی محمد ـ جلالی، صص ۲۵ ـ ۲۳ / خاطرات دکتر آسو، صص ۱۲۴ ـ ۱۲۱.

3 - ARFA, op. cit., p 71

چانه می‌زدند و در پی‌عدم توافق بر سر طرح اهداف و آمال ناسیونالیسم کرد مشاجراتی میان اعضای هیأت درگرفت.[۱]

جلالی‌پور نیز می‌نویسد که قاضی محمد صریحاً از باقراف خواستار استقلال شد و افزود که دولت شوروی باید به وسیلهٔ ارتش سرخ و توزیع اسلحه میان کردها از آنان در برابر ایران دفاع کند.[۲]

شورویها تلویحاً با مسلح باقی ماندن عشایر مهاباد، سلماس و اشنویه موافقت کردند ولی از عشایر کرد رضائیه خواستند که سلاحهایشان را کنار بگذارند. به این ترتیب شورویها که به نوعی نظرسنجی در میان کردها دست زده‌بودند و مسلماً رؤسای عشایر را مخالف برنامه‌های خود یافتند و در مقابل بیش از پیش به قاضی محمد نزدیک شدند. وی پس از بازگشت از اتحاد شوروی با شور و شوق بیشتری به ادارهٔ امور مردم مهاباد پرداخت و اولین اقدام او در ایفای نقش میانجی برای برطرف کردن اختلاف تیره‌های گوناگون عشایر و حل معضل ارزاق و قند و چای مردم که در آن زمان بسیار مشکل‌آفرین شده‌بود، خلاصه می‌شد. یک نمونه از اقدامات او حل اختلاف میان طایفه‌های هرکی و شکاک با قبایل مامش، منگور و گَوْرک است که با همکاری عمرخان شریفی صورت گرفت. در گزارش شهربانی کل کشور به وزارت جنگ در این باره می‌خوانیم:

«شهربانی کل. طبق گزارش شهربانی مهاباد ساعت ۱۹ روز ۱۳۲۱/۷/۱۰ عمرخان رئیس طایفه اکراد شکاک زروبیک رئیس طایفه اکراد هرکی و رشیدبیک به اتفاق یکصد تن عشایر مسلح وسیله سه اتومبیل باری از راه رضائیه به مهاباد وارد، مقصد ملاقات رؤسای طوایف مامش و منگور و گَوْرک و قاضی محمد می‌باشد ...[۳]»

در این زمان قاضی محمد با بیشتر رؤسای عشایر آشنا شده بود و تلاش می‌کرد با استفاده از نفوذ خود بر آنان، مهاباد را از طوایف منگور، مامش، گورک و دهبوکری تخلیه کرده و به حریمی غیرنظامی تبدیل نماید. وزارت کشور هدف اصلی قاضی از این اقدامات را این گونه برای نهاد نخست‌وزیری تشریح می‌کند:

«... طبق گزارشات شهربانی مهاباد عمرخان کلیهٔ رؤسای طوایف اکراد عشایر هرکی ایران و عراق و زرزا و منگور و مامش و گورک و پیران و ده مکری و اکراد

---

1 - The Kurdish Republic of 1946 - William Eagleton. JR (London, oxford university perss, 1963) pp 23 - 24.

۲ ـ قاضی محمد ـ حمیدرضا جلالی‌پور ـ صص ۳۴ ـ ۳۳.

۳ ـ سازمان اسناد ملی ایران ـ سند شماره ۵۴ ـ ۱۱۲۰۰۱.

سلدوز را در حدود ۱۴۶ تن مسلح [به] مهاباد احضار سه جلسه در منزل خود و قاضی محمد تشکیل، اول در مورد اصلاح قتل ابراهیم شیخ آقایی و فتاح میر مکری و قادر پیروتی ورفع اختلاف بین سه طایفهٔ بالا، دوم تخلیهٔ مهاباد از وجود عشایر منگور و مامش و گورک که متمرکز بوده‌اند و برچیده شدن مالیات عشایری که از اهالی می‌گیرند، سوم اتفاق و اتحاد کلیهٔ اکراد با همدیگر با صمیم قلب مذاکره گردید ...[۱]» به این ترتیب قاضی محمد می‌کوشید عشایر را با هم برضد دولت ایران متحد سازد.

موضوع دیگری که موجب دخالت هر چه بیشتر این روحانی مهابادی در امور سیاسی می‌شد جلوگیری از دخالتهای دولت در اوضاع آذربایجان و بویژه اوضاع کردها بود. برای نمونه هنگامی که دولت ایران در سال ۱۳۲۲ امیراسعد دهبوکری را به فرمانداری مهاباد منصوب کرد، قاضی بشدت به این انتصاب اعتراض کرد و بلافاصله به تهران رفت و پس از ملاقات با شاه امیر اسعد برکنار و عموزادهٔ قاضی به فرمانداری شهر منصوب شد. همچنین در مسألهٔ تعیین ریاست چهار طایفه از عشیرهٔ منگور از سوی دولت وقت شاهد دخالت قاضی هستیم، چون او مخالف انتصاب دولت بود و مخالفان این امر را برضد دولت تحریک می‌کرد. استاندار آذربایجان غربی در گزارش خود به وزارت کشور اطلاع می‌دهد که «... قاضی محمد که منبع تمام اغتشاش و بی‌نظمی در مهاباد است شاکیان را وادار و ترغیب کرده‌است که ... از استانداری مرکزی اظهار نارضایتی نمایند.»[۲]

از دیگر اقدامات قاضی می‌توان به تلاشهای او برای جلب مساعدت انگلستان به منظور کسب استقلال کردستان در این دوره اشاره کرد.

وی در عین حال به روابط گرمش با روسها ادامه می‌داد و برخلاف نظر کوچرا رفتار او در قبال این دو دولت به هیچ روی مبهم نبود زیرا می‌دانست که انگلستان دست کم در ظاهر و برای حفظ منافع خود در ایران به حفظ تمامیت ارضی آن علاقه دارد و جنبش کردها را به سبب بافت قبایلی جامعهٔ کرد، جنبشی ارتجاعی می‌داند و به خاطر حفظ تمامیت ارضی عراق هم که شده، برای خواست‌های او شنوندهٔ صبوری نخواهد بود، از این گذشته بریتانیا در همان زمان سرگرم سرکوب کردهای عراق بود.[۳] اما با همهٔ این اوصاف قاضی ترجیح می‌داد که از طریق یک کشور

---

۱ ـ همان مأخذ ـ سند شماره ۲۶ ـ ۱۱۲۰۰۱.

۲ ـ همان مأخذ ـ سند شماره ۹۸ ـ ۱۱۲۰۰۱.

۳ ـ جنبش ملی کرد ـ کریس کوچرا ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۱) صص ۲۰۵ ـ ۱۹۶.

قدرتمند جهان آزاد یعنی بریتانیا به اهداف خود دست یابد و به‌رغم سفر به شوروی هنوز امید داشت که بر خونسردی انگلیسیها فائق آید، به همین دلیل مقارن با تشکیل کوملهٔ ژ ـ ک در تبریز با اورکهارت (Urquhart) کنسول انگلیس و دوکر سپینی یی ایروا یس (de crispigny Irwisse) مارشال بریتانیا در عراق وارد مذاکره شد و ضمن ستایش آزادیهای اعطایی بریتانیا به کردهای عراق، به طور تلویحی خواستار برخورداری جامعهٔ کرد ایران از این گونه آزادیها با وساطت انگلستان گردید، ولی به نوشتهٔ کوچرا «مأموران بریتانیایی از هر گونه اظهار نظر در این باره خودداری کردند.[۱]»

دکتر رحیم قاضی بسیار کوشیده است که قاضی را ضدامپریالیست و دشمن امریکا و انگلستان جلوه دهد و او را شیفتهٔ اتحاد شوروی و سوسیالیسم معرفی نماید، ولی حقیقت این است که او در سفر خود به تهران برای مذاکره با قوام و در فرصتهای دیگر کوشید تا از حمایت ایالات متحده برای شناسایی خودمختاری مورد نظر خود اطمینان یابد، امری که در تحقق آن توفیق نیافت. بنابراین باید دانست که افتادن قاضی محمد به آغوش اتحاد شوروی نه تصادفی بود نه ناگهانی، بلکه این رویداد نتیجهٔ شرایط مناطق اشغالی، سیاست انگلستان و شوروی و بیش از هر چیز پیامد تندروی شخص قاضی بود و به جرأت می‌توان گفت که حتی او از اعضای کوملهٔ ژ ـ ک هم تندروتر بود و هر چند آنان استقلال کردستان را به عنوان آخرین مرحلهٔ دستیابی به حقوقشان در صورت فراهم آمدن همهٔ شرایط نفی نمی‌کردند، اما تنها کسی که می‌خواست با سرعت و با تکیه بر یک قدرت خارجی، خواه انگلیس و خواه شوروی یا ایالات متحده امریکا کردستان را به خودمختاری مطلق برساند شخص قاضی محمد بود، وی در این راه حتی از کردهای عراق هم که خواستار نوعی خودمختاری معتدل و ملایم بودند خط‌مشی تندروانه‌تری داشت. قاضی پس از عضویت درکوملهٔ ژ ـ ک توانست این دید افراطی خود را به اعضای حزب مذکور (که پیشتر مخالف مبارزه مسلحانه و خواستار خودمختاری معتدلی در چهارچوب ایران بودند) بقبولاند. درواقع قاضی پیرو اصل استفاده از «فرصت تاریخی» بدون توجه به اوضاع منطقه و دنیای آن روز بود و سیر حوادث نشان داد که او و حتی شرایط کردستان را هم نادیده گرفته و به دلیل آرمانگرایی شدیدش در تکیه بر اتحاد شوروی نیز دچار اشتباهی بزرگ شده‌است. خشم و انزجار او نسبت به ستم ملی ایجاد شده در زمان رضاشاه و عملکرد مخرب و غیرانسانی کارگزاران حکومت پهلوی، نه تنها

---

۱ ـ همان ـ صص ۲۰۵ ـ ۲۰۳.

مانع از پیدایش هرگونه سازشی میان او و دولت مرکزی می‌شد، بلکه حتی وی را از نزدیک شدن به نیروهای مترقی ایران آن روز که در اطراف دکتر محمد مصدق و در چهارچوب حزب ایران گرد آمده‌بودند باز می‌داشت.

رحیم زهتاب فرد از مبارزان آذربایجانی که مخالف حضور روسها و پیشه‌وری در آن استان بوده‌است، در خاطرات خود از دیداری میان سید ضیاءالدین طباطبایی و قاضی محمد در مهرماه ۱۳۲۴ یاد می‌کند و می‌نویسد که سیدضیاء پس از ملاقات در مورد انگیزه‌های قاضی محمد در ضدیتش با دولت مرکزی چنین گفت:

«قاضی مرد دانشمند و ایران‌شناس، فاضل و اهل هنر می‌باشد، درگیر ایل و تبار و محظورات سیاسی شده و آلوده‌اش کرده‌اند، راه برگشت برای خود نمی‌بیند و یا لااقل شجاعت برگشت ندارد ... باید ریشهٔ این کینه‌توزی را در سیاست غلط مسئولین مملکتی نسبت به اکراد و طمع و ظلم و فشار و پرونده‌سازی مأمورین محلی و اعزامی از مرکز اعم از لشکری و کشوری، بخصوص فرمانداران و استانداران و فرماندهان لشکر و ژاندارمری دانست، خدا می‌داند چه‌ها که نکردند.(۱)»

برخلاف نظر معمول بیشتر مورخان و محققان تاریخ کردستان، سهم قاضی محمد در ایجاد تحولاتی که به پیدایش ناسیونالیسم سیاسی کرد انجامید بسیار بیشتر از فعالیت کوملهٔ ژ ـ ک است. اقدامات قاضی محمد از زمان سقوط رضاشاه تا هنگام عضویتش در حزب کوملهٔ ژ ـ ک یعنی از شهریور ماه ۱۳۲۰ تا تابستان ۱۳۲۴ عبارت هستند از:

۱ ـ تلاش برای کسب حمایت یکی از دو قدرت اتحاد شوروی و انگلستان برای تجزیهٔ کردستان و ایجاد کشور مستقل کرد.

۲ ـ تلاش برای مهار قدرت عشایر و رفع اختلافات میان طوایف گوناگون کرد و دادن نوعی جهت سیاسی به اعتراضات و نارضایی‌های عشایر و هدایت آن برضد دولت مرکزی.

۳ ـ تلاش برای ایجاد مانع بر سر راه ترمیم و اعادهٔ نفوذ اداری و نظامی دولت مرکزی در غرب و جنوب آذربایجان.

۴ ـ قاضی محمد از همان سفر اول به اتحاد شوروی دریافت که روسها طرحهایی برای آیندهٔ منطقه در دست اجرا دارند، بنابراین کوشید رهبری جناح

---

۱ ـ خاطرات در خاطرات، رحیم زهتاب‌فرد (تهران، وستیار، ۱۳۷۳) صص ۱۴۱ ـ ۱۳۷.

هوادار شوروی را در دست بگیرد و به این منظور نقش رابط میان مردم خود و شوریها را به عهده گرفت.

در مجموع باید گفت او توانست موقتاً عشایر را از دولت مرکزی دور کند. ولی با تشکیل جمهوری مهاباد و پررنگتر شدن نفوذ شورویها در رویداهای منطقه جریان عشایری سرانجام جانب دولت ایران را گرفت و یکی از دلایل سقوط نخستین جمهوری کرد را باید در این چرخش سیاسی بازجست.

بخش دوم

کوملهٔ ژ ـ ک

- زمینهٔ پیدایش کوملهٔ ژ ـ ک

جمعیت کومله که آن را کوملهٔ ژ ـ ک* هم می‌نامند نخستین حزب سیاسی به معنای کامل کلمه در نواحی کردنشین ایران است که بر پایه ملی‌گرائی کردی شکل گرفت و بعدها بنا به ضروریات زمان با ایجاد تغییراتی در برنامه‌ها و خط مشی خود به حزب دمکرات مبدل شد.

امروزه کردهای ایران و عراق بر سر تعیین میزان نقش کردهای عراق در تشکیل و تکوین کومله با هم اختلاف نظر دارند، اما شواهد و نشانه‌های زیادی در دست است که حزبی به نام کوملهٔ ژ-ک نخستین بار به وسیلهٔ کردهای عراق در شهر سلیمانیه تشکیل شد و محمود جودت از فعالان کرد عراق مؤسس اصلی آن بود.

کوملهٔ ژ ـ ک سلیمانیه که همزمان با جنگ دوم جهانی ایجاد شده بود به زودی منحل شد و بنیانگزاران آن با اتخاذ سیاستهای نو و سازماندهی تازه تشکیل حزبی به نام «هیوا» یا امید را اعلام کردند. در آستانهٔ جنگ دوم جهانی احزاب و ملی‌گرایان کرد عراق برای اهمیت بخشیدن به مسئلهٔ کرد (که تا آن زمان به جوامع کرد عراق و ترکیه محدود می‌شد) و گسترش ابعاد آن و بهره‌برداری از تحولات عمیق سیاسی آن زمان در سطح جهان سعی داشتند ناسیونالیسم کردی را به نواحی کردنشین ایران تعمیم و تسری دهند.(۱)

کمی پس از اعلام موجودیت کوملهٔ سلیمانیه در سال ۱۳۱۹ هـ.ش یک روحانی عالیقدر کرد به نام ملااحمد فوزی از سلیمانیه وارد مهاباد شد و مجلس درسی در آنجا تشکیل داد. پژوهشگر کرد محمد صمدی که با برخی از اعضای بنیانگذار کومله مصاحبه کرده است برپایهٔ گفته‌های آنان می‌نویسد که ملااحمد فوزی گذشته از آموزشهای مذهبی در حلقهٔ درس خود به شاگردانش درس «ملی‌گرائی کردی» هم می‌داده‌است.(۲)

---

* -کوته نوشت اصطلاح کردی ژیانی کوردستان یا ژیاننه وه‌ی کوردستان به معنای حیات یا تجدید حیات کردستان.

۱- جنبش ملی کرد- ص ۲۰۶

۲- قاضی محمد، محمدرضا جلالی‌پور ص ۲۷

کریم حسامی نیز ضمن اشاره به تشکیل گروه سیاسی کوچکی مرکب از روحانیان ناحیهٔ مکریان در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۷ ـ ۱۳۱۰ که با شورش آرارات و گروه خویبون ارتباط داشت، ملا احمد فوزی را مسئول اصلی این گروه معرفی می‌کند و دربارهٔ نقش او در فعالیتهای سیاسی کردها در سالهای میانین حکومت رضا شاه می‌نویسد: «باید دانست که نقش ملا احمد فوزی از روشنفکران کرد در آستانهٔ جنگ جهانی دوم بسیار مهم است. او از سلیمانیه به منطقهٔ مکریان آمده بود و در بیداری احساسات ملی‌گرائی و تأسیس آن گروه کوچک سیاسی نقش اساسی داشت.»(۱)

از مقایسهٔ نوشته‌های حسامی و صمدی چنین برمی‌آید که ملااحمد فوزی دست کم در دو دورهٔ حساس به مهاباد آمده و هر بار کوشیده است تحولاتی ایجاد کند و احساسات ملی‌گرائی را در میان کردهای منطقهٔ مکریان بوجود آورد: یکبار در بحبوحهٔ شورش آرارات و بار دیگر در آغاز جنگ دوم جهانی.

ایگلتون و کوچرا دربارهٔ فعالیتهای این ملای کرد چیزی نگفته‌اند، اما مسلم است که او را باید یک مبلغ پر توان ناسیونالیسم کردی دانست که به طور حتم از سوی گروههای سیاسی کرد در عراق و ترکیه به ایران فرستاده شده بود و اقدامات او حکم مقدمهٔ تبلیغات و اقدامات کوملهٔ سلیمانیه و بعدها حزب هیوا در میان کردهای ایران را داشت.

انتخاب غرب آذربایجان به طور اعم و منطقهٔ مکریان به طور اخص از سوی کردهای عراق به عنوان نقطهٔ آغاز تبلیغات سیاسی نشان می‌داد که استان کردستان یا کردستان جنوبی آمادهٔ پذیرش ناسیونالیسم کرد و کنار گذاشتن ناسیونالیسم ایرانی نیست و اصولاً تفاوتی میان این دو نمی‌بیند. این واقعیت را باید پذیرفت که جامعهٔ کرد پس از تجربهٔ ستم ملی حکومت رضا شاه تا اندازهٔ زیادی از ناسیونالیسم ایرانی دور شده بود و در بخش شمالی آن این حالت بسیار محسوس بود و اکنون روحانیان و درس خواندگان ساکن در آنجا حساسیتی توأم با علاقه نسبت به شعارها و فعالیتهای سیاسی کردها در آن سوی مرز نشان دادند. برای نمونه کسی مانند رحمان ذبیحی که چندی بعد به سمت دبیر کلی کمیتهٔ مرکزی کومله برگزیده شد و پیشتر معلم کودکان خانهای ثروتمند بود پیدایش نسلی تازه در میان کردها را به نمایش می‌گذاشت که آماده بود هویت ایرانی خود را انکار کند و هویت کردی را به جای آن قرار دهد. وی «... یکی از نخستین ناسیونالیستهای

---

۱ ـ کاروانێک له شه هیدانی کوردستان، کریم حسامی ص ۱۱ و ۱۰.

مهاباد بود که روابطی با جنبشهای کردی سلیمانیه برقرار کرد».[۱]

اما بلافاصله باید افزود که شمار این دگراندیشان نسل تازه بسیار اندک بود ولی از نظر کیفی اهمیتش چنان بود که توجه احزاب آن سوی مرز را به خود جلب کند. محمد صمدی دربارهٔ اقدامات ملااحمد فوزی می‌نویسد که حلقهٔ درس او به هیچ‌وجه یک تشکل سیاسی نبود و اساسنامه و چهارچوبی نداشت و البته منظور او این نیست که در آن حلقهٔ درس موضوعات سیاسی تجزیه و تحلیل نمی‌شد.[۲]

این امر گویای این واقعیت است که کردستان ایران در آن زمان برخلاف نواحی کردنشین عراق و ترکیه آمادهٔ جذب و هضم ناسیونالیسم کردی نبود و چنین پدیده‌ای در برابر ناسیونالیسم ایرانی ما به‌ازاء عینی نداشت و درست به همین دلیل کردهای عراق می‌کوشیدند که ساکنان ناحیهٔ مکریان را با ملیت کردی و احساسات ملی‌گرائی کردی آشنا سازند. اشارهٔ کریم حسامی به فقدان احساسات ملی‌گرایانهٔ کردی در میان کردها در دورهٔ رضا شاه نیز گواه این مدعاست. هم او می‌افزاید که در آن هنگام تنها شماری اندک از روحانیان کرد چنین افکاری داشتند و پنهانی از عراق کتابهای کردی دریافت می‌کردند.[۳]

درک کینان نیز که از نزدیک با کردهای عراق ارتباط داشته است می‌نویسد که آموزگاران و معلمان کوملهٔ ژ ـ ک مهاباد عده‌ای از کردهای عراق بودند و هم آنان حزب مزبور را در حوزه‌های سرّی سازماندهی کردند.[۴] شباهت خاستگاه طبقاتی بنیانگذاران اولیهٔ کوملهٔ ژ ـ ک سلیمانیه با کوملهٔ ژ ـ ک مهاباد نیز مؤید این حقیقت است که کوملهٔ مهاباد نسخهٔ بدل حزب کوملهٔ سلیمانیه بود به طوری که کوملهٔ سلیمانیه از درس خواندگان شهری متعلق به طبقهٔ متوسط تشکیل شده بود و در مهاباد نیز همین عناصر تشکل ژ ـ ک را ایجاد کردند.

ـ چگونگی تشکیل کوملهٔ ژ ـ ک:

در ۲۵ شهریور سال ۱۳۲۱ شانزده تن از اهالی مهاباد در باغی پیرامون شهر گرد آمدند و با حضور دو فرستادهٔ حزب هیوا، که یکی از آنها کاپیتان ارتش عراق میرحاج احمد بود، کومله را تشکیل دادند. از جملهٔ اعضای مهم و اولیهٔ کومله می‌توان به رحمان ذبیحی و شاعران مشهور کرد هژار و هیمن اشاره کرد. این مراسم در باغ یکی از مقاطعه‌کاران توتون به نام حاج مصطفی داودی که خود عضو کومله بود برپا شد و

۱ـ جنبش ملی کرد، کریس کوچرا، ص ۲۰۶ و ۲۰۵

۲ـ قاضی محمد، محمدرضا جلالی‌پور، ص ۲۷

۳ـ کاروانیک له شه هیدانی...، ص ۱۰.

۴ـ کردها و کردستان، درک‌کینان، ص ۱۱۹.

به نوشتهٔ ایگلتون کاپیتان میرحاج ضمن ابلاغ تبریکات حزب هیوا به مناسبت تشکیل کومله، پیشنهادها و دستورالعملهائی از سوی حزب خود برای تنظیم وظایف اعضای حزب تازه و تشکیل حوزه‌های سری و مستقل از یکدیگر ارائه داد.(۱)

وی پیشنهاد کرد که اعضای تازهٔ کومله هنگام پیوستن به آن سوگند یاد کنند، نفس حضور اعضای هیوا در این مراسم و ارائهٔ توصیه‌ها و راهنمائی برای سازماندهی آن نشان می‌دهد که انکار نقش کردهای عراق در تشکیل کوملهٔ ژ ـ ک غیرممکن است. در سالهای بعد پیوند میان کومله و حزب هیوا بیش از پیش استحکام یافت و دامنهٔ آن چنان گسترده شد که همین افسر کرد عراقی و دیگر نظامیان هم مسلکش عملاً ارتش جمهوری مهاباد را ایجاد کردند. حضور وسیع کردهای عراق در این رویداد باعث شده است که به گفتهٔ کوچرا کردهای عراقی به این نتیجه برسند که کوملهٔ ژ ـ ک مهاباد در آن هنگام شاخه‌ای از هیوا بوده است.(۲) همچنین ابوالقاسم قاضی (صدر قاضی) برادر قاضی محمد که در دورهٔ چهاردهم نمایندهٔ مردم مهاباد در مجلس شورای ملی بود در یکی از سخنرانیهای خود در مجلس دربارهٔ اوضاع کردستان به تاریخ ۲۹ آبان ماه ۱۳۲۴ به این واقعیت اشاره کرد و گفت:

«... شایعهٔ تجزیهٔ کردستان ایران دروغ است... و حزب کومله هم در خاک عراق تشکیل شده است نه در کردستان ایران.(۳)»

به هر روی آنچه در بررسی تاریخ شکل‌گیری کوملهٔ ژ ـ ک اهمیت دارد همان دخالت کردهای عراق و تلاش آنان برای تقویت و پر رنگ ساختن هویت کردی کردهای ایران و نفی و اضمحلال ناسیونالیسم ایرانی در اندیشهٔ آنان است. این تلاش هنگامی آغاز شد که جامعهٔ ایران پس از کنار گذاشتن ساختارهای سیاسی و اقتصادی دوران قاجار و به دنبال یک دورهٔ بیست سالهٔ خفقان هنوز نتوانسته بود تعریف تازه‌ای از وحدت ملی حول محور ناسیونالیسم ایرانی بدست دهد، در حالی که ناسیونالیسم کرد در آن سوی مرزها در حال رشد و گسترش بود و حقوقی که برای کردها ترسیم می‌کرد به مراتب شفاف‌تر و پرمعناتر از آنچه بود که ناسیونالیسم ایرانی برای آنان در نظر گرفته بود. کشور ما، حتی پس از سقوط دیکتاتوری رضا شاه، همچنان صحنهٔ حضور استعمار بود و متولیان ناسیونالیسم ایرانی برای تجدید

---

1 - Eagleton, op.cit., P 34.

۲- جنبش ملی کرد ص ۲۰۶

۳- روزنامهٔ باختر (سه‌شنبه ۲۹ آبان ماه ۱۳۲۴) ص ۲

حیات و بازسازی آن یک دهه پس از برکناری رضاشاه دست به تلاش زدند و جبههٔ ملی ایران به رهبری دکتر مصدق در رویداد ملی شدن صنعت نفت شکل تازه‌ای از این ناسیونالیسم را ارائه کرد که هر چند توجه بسیاری از کردها، بویژه در کردستان جنوبی را به سوی خود جلب نمود، ولی هفت سال پیش از آن ملی‌گرائی کردی در ایران شکل گرفته بود.

ـ شیوهٔ عضوگیری و اهداف کوملهٔ ژ ـ ک

فعالیت کومله در آغاز شکل مخفی داشت و تا زمانی که رهبران آن از پشتیبانی همه جانبهٔ اتحاد شوروی مطمئن نشدند صورت علنی و آشکار به خود نگرفت. مخالفت اعیان و رؤسای محلی با فعالیتهای کومله به اندازهٔ کافی مؤثر بود، آن چنان که به رغم عدم حضور مؤثر دولت ایران در آذربایجان باز هم این حزب ناگزیر از پنهان کاری بود و این وضعیت سرانجام آن را به سوی کسب پشتیبانی تنها قدرت سیاسی و نظامی منطقه، یعنی اتحاد شوروی، سوق داد و به قول روزولت ناچار به حیطهٔ نفوذ شوروی میل کرد.[۱] در واقع اگر حمایت روسها نبود پیشرفت کومله همچنان کند باقی می‌ماند. ایگلتون دربارهٔ شیوهٔ عضوگیری کومله و انتظارات حزب از هوادارانش می‌گوید که هر عضو تازه وارد به کومله می‌بایست شرایط زیر را بپذیرد:

«۱) به ملت کرد خیانت نکند.

۲) برای خود مختاری کردها فعالیت کند.

۳) اسرار حزب را با نوشته و گفتهٔ خود فاش نسازد.

۴) در تمام مدت زندگانی خود عضو حزب باشد.

۵) همهٔ مردان و زنان کرد را برادر و خواهر خود بداند.

۶) بدون اجازهٔ کومله به هیچ حزب یا گروه دیگری نپیوندد[۲]»

ایگلتون می‌افزاید که بنیانگذاران حزب این شروط را با همکاری میرحاج وضع کرده بودند[۳] و پیداست که هیوا همه تجربیات و توان تشکیلاتی خود را در اختیار کومله گذاشته بود. امّا در مورد هدفها و خواستهای کومله باید گفت که خود مختاری برای کردها در چهارچوب ایران و متناسب با تقاضاهای حزب هیوا از دولت عراق هستهٔ اساسی این هدفها را تشکیل می‌داد و مؤثرترین گام در این راه از نظر رهبران کومله ارتقاء فرهنگ مردم کرد بود. رهبران کومله تا پیش از شروع نفوذ روسها در آن

---

۱ ـ مقالهٔ روزولت ذیل کردها و کردستان، درک کینان ص ۱۸۰.

2- Eagleton, op. cit., P34.

3- IBID.

حزب و تا زمانی که تبلیغات، و وعده‌های اتحاد شوروی آنان را برای تشکیل کردستان بزرگ وسوسه نساخته بود، درک نسبتاً درست و معقولی از جایگاه کردهای ایران داشتند و منافع صنفی و فرهنگی قوم کرد در ایران و آنچه در این رابطه می‌شد بدست آورد، از نظر آنان بیشتر از آرمان دست نیافتنی «کردستان بزرگ» دارای اهمیت بود.

مؤلف کتاب «جنبشهای کرد از دیرباز تاکنون» دربارهٔ این رویکرد رهبران کومله و چگونگی اتخاذ تصمیم دربارهٔ آن می‌نویسد:

«... در پایان سال ۱۹۴۲، بنا به ابتکار یکی از پیشه‌وران شهر مهاباد، به نام ذبیحی، جلسهٔ نوبتی حزب جدیدالتأسیس «ژیناکردستان» (کوملهٔ ژ ـ ک) برگزار شد. در آن جلسه برنامهٔ حزب تدوین و تصویب شد که طبق آن مبارزهٔ مردم کرد به خاطر حقوق ملی خویش تنها به خودمختاری در چهارچوب دولت ایران محدود می‌شد. بدین ترتیب، موضوع «کردستان بزرگ مستقل» از دستور روز خارج و جزو وظایف بعدی یا درجهٔ دوم حزب شد.»(۱)

در تأیید ادعای مؤلف اثر «جنبشهای کرد از دیرباز تاکنون» دایر بر ملایمت سیاستهای کومله، یکی از اعضای سابق این حزب دربارهٔ شیوهٔ عملکرد و انتظارات آن اینگونه اظهارنظر می‌کند:

«حزب کومله جمعیتی بود ملی مذهبی که به جنگ مسلحانه اعتقاد نداشت و بر آن بود که مردم کرد را باید از راه رشد فرهنگ نجات داد.»(۲)

سیاست کومله در مقایسه با سیاستهای احزاب کرد همسایه بسیار ملایم و مسالمت‌آمیز بود و این ملایمت به طور قطع از تفاوت شرایط جامعهٔ کرد ایران و شرایط عمومی خود ایران با موقعیت جوامع کرد کشورهای همسایهٔ ایران ناشی می‌شد: در اینجا کرد بودن به معنای ایرانی نبودن تلقی نمی‌شد و کومله برخلاف احزاب کرد ترکیه و عراق خیلی نمی‌توانست روی تفاوتها و تمایزات نژادی و قومی کردها با دیگر اقوام ایرانی و بویژه قوم فارس تکیه کند و به همین دلیل ترجیح می‌داد برای تغییر شرایط زندگانی دهقانان، یعنی اکثریت جمعیت کردستان و کسب امتیازاتی در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی برای کردها تلاش کند.

دکتر عباس ولی هنگام بررسی ملی‌گرائی کردی در ایران و بحث دربارهٔ اهداف کومله تا پیش از همکاری آن با اتحاد شوروی به این نکته اشاره می‌کند که:

۱- جنبشهای کرد از دیرباز تاکنون، نگارش و اقتباس م-کاردوخ ۲ جلد (سوئد،Colmex اسکاندیناوی، ۱۹۹۳) ج ۲- ص ۳۰۹.

۲- قاضی محمد، حمیدرضا جلالی‌پور ـ ص ۲۶.

«غنای ایدئولوژیک کوملهٔ تجدید حیات کردستان غالباً مسائل اجتماعی و اقتصادی مطرح در بافت طبقاتی جامعهٔ کرد را یادآوری می‌کرد. نیشتمان ارگان کومله مرتباً به نابرابری میان داراوندار در جامعهٔ کرد اشاره داشت.»[۱]

بدین سان کومله هم می‌توانست توده‌های فقیر کرد را مورد خطاب قرار دهد و هم دولت ایران را برای اعطای حقوق کردها و اجرای عدالت اجتماعی زیر فشار بگذارد. گرایش به کسب حمایت یک نیروی خارجی از آنجا ناشی می‌شد که عشایر منطقه روی خوش به فعالیتهای آن نشان نمی‌دادند و آن دسته از خانها که عضو حزب بودند «بسیار محافظه کار بودند و سمت فکری خاصی نداشتند.»[۲]

دقیقاً به همین دلیل بود که رهبران کومله ضمن آشنائی با میزان آگاهیهای سیاسی و گرایش‌های آن طبقه به کانون قدرت، با محافظه‌کاری و رعایت احتیاط کامل، فعالیتهای خود را از آنان پنهان نگه می‌داشتند و با توجه به عدم حضور مؤثر دولت ایران در منطقه این همه پنهانکاری اعضای حزب تنها از هراس آنان از سران عشایر ناشی می‌شد و هر چند بعضی از عشایر هم به عضویت کومله در آمده بودند، اما رؤسای عمده مانند عمرخان، حمه رشید و رئیس‌العشایر دهبوکری به آن نپیوسته بودند و این چنین بود که به نوشتهٔ روزولت «کومله در مجموع از خانها و رؤسای عشایر وحشت داشت.[۳]»

شاید بتوان گفت که یکی از دلایل اینکه کوملهٔ ژ ـ ک منش ملی‌گرایانهٔ سیاسی غیر نظامی در پیش گرفته بود. توجه به این واقعیت بود که در صورت اتخاذ راه حل مسلحانه برای کسب خودمختاری، عشایر ابتکار عمل را، نخست در زمینهٔ نظامی، و بعد در زمینهٔ سیاسی به دست گرفته و سپس روشنفکران شهری و بنیانگذاران حزب را به حاشیه رانده سرنوشت مردم کرد را یکسره در انحصار خود قرار می‌دادند.

نکته‌ای که می‌توان به مطالب بالا افزود این است که جمعیتهای شهرنشین نیز کاملاً باکومله موافق نبودند و به فرض تحقق این امر، شهرنشینان درصد کمتری از جمعیت کردستان را نسبت به دهقانان یکجانشین و عشایر تشکیل می‌دادند. حوزهٔ نفوذ کومله به نواحی مهاباد، شمال سقز و اشنویه و سلدوز و بوکان محدود می‌شد و به دلیل مخالفتهای خوانین محلی با آن در خارج از منطقهٔ اشغالی شوروی و حتی در بانه و سردشت که زیر نفوذ حمه رشید و نه ارتش ایران قرار داشت رشد چشمگیری نکرد.

1- VALI, op.cit., P 161.

۲- جنبش ملی کرد-ص ۲۰۷

۳- مقالهٔ روزولت ذیل تاریخ کرد و کردستان-ص ۱۸۰

ـ تشکیل کمیتهٔ مرکزی کومله

از شهریور ۱۳۲۱ تا تیر ماه ۱۳۲۴ که قاضی محمد کومله را منحل و حزب دموکرات را به جای آن ایجاد کرد، تحولات عمده‌ای هم در کومله و هم در آذربایجان رخ داد که بخش اعظم آن از اتحاد شوروی در زمینه‌های گوناگون و بخشهائی از آن از اوضاع کردستان عراق سرچشمه می‌گرفت. نخستین رویداد از این دست پیدایش رابطه میان کومله و یکی از افسران ارتش سرخ به نام عبدالله‌اف در مهاباد بود که به تشکیل انجمن دوستی کردستان و شوروی در آن شهر انجامید و ساختمان این انجمن به دلیل برخورداری از امنیت کافی جایی امن برای تشکیل جلسات مخفی اعضای حزب به شمار می‌رفت. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۳ اعضای کوملهٔ ژ-ک که شمارشان اکنون به حدود یکصد تن می‌رسید کمیته‌ای مرکزی برای حزب انتخاب کردند که از جملهٔ انتخاب شدگان می‌توان به محمد یاهو، رحمان ذبیحی، هیمن و هژار اشاره کرد که به نوشتهٔ ایگلتون به عنوان مؤثرترین اعضای حزب به رسمیت شناخته شده بودند.[۱] در این زمان در درون کومله دموکراسی درون حزبی وجود داشت و برگزاری انتخابات برای گزینش اعضای حزب گویای این حقیقت است، اما پس از پیوستن قاضی محمد به کومله این وضع تغییر کرد.

ـ رویاروئی کومله با اعضای حزب مرکزی

در بهار سال ۱۳۲۲ ساکنان مهاباد در اعتراض به شیوهٔ غلط توزیع سهمیهٔ قند و شکر و سوء استفادهٔ مأموران دولتی از این کالا، شهربانی شهر را مورد حمله قرار دادند و پرسنل آن را به قتل رسانیدند. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد کوملهٔ ژ-ک این شورش را به راه انداخت تا با بهره‌گیری از نارضایی مردم نسبت به شیوهٔ توزیع قند و شکر آخرین نماد حضور اداری دولت ایران در منطقهٔ کردنشین آذربایجان را از میان بردارد.

اشغال شهربانی مهاباد به اشارهٔ کومله و در پی اقدامات یکی از بنیانگذاران اولیهٔ آن به نام حسین فروهر (معروف به حسین زیْر یا زرگری) که خود کارمند شهربانی هم بود صورت گرفت. دکتر آسو که از نزدیک با چگونگی ماجرا آشناست در این باره نوشته است:

«روزی در آن سالهای پر آشوب و ناامن با مرحوم عزیز فرهادی در خیابان قدم می‌زدیم که گفتند عزیز کرمانج در جلو شهرداری نطق می‌کند. از قرار گفتهٔ مردم و

1- Eagleton, op. cit., P 35.

واقعیتهای موجود آقای عزیز کرمانج تحت تأثیر حسین فروهر می‌خواهد انقلاب کند و کشور را سوسیالیست نماید و مأمورین شهربانی را که یگانه نمایندهٔ بی‌مسمای دولت بودند از شهر خارج کنند...»[۱]

ایگلتون نیز می‌نویسد که لحظاتی پیش از حملهٔ مردم به ساختمان شهربانی مردی به نام عزیزخان (عزیز کرمانج) در میدان چهارچراغ مهاباد سرگرم سخنرانی دربارهٔ فرهنگ و هویت ملی کردها بود و او بود که مردم را تشویق کرد به ساختمان شهربانی حمله کنند.[۲] در پی این حملات هفت تن از مأموران پلیس به قتل رسیدند و مرکز پلیس ویران گردید. اهالی شهر در آن روزها از شیوهٔ توزیع قند و شکر ناراضی بودند، چون همیشه بعضی از کارکنان دولت و رؤسای عشایر در سهمیهٔ قند و شکر مردم مهاباد که ماهانه توزیع می‌شد دخل و تصرف و سوء استفاده می‌کردند و بر پایهٔ اسناد وزارت کشور یکی از موضوعات مورد اختلاف کردها با دولت مرکزی اعتراض آنان به شیوهٔ تقسیم قند و شکر بود که حتی در زمان استقرار جمهوری مهاباد هم لاینحل باقی ماند. یکی از گزارش‌های وزارت دربار شاهنشاهی به نخست‌وزیری دربارهٔ اوضاع آذربایجان غربی به تاریخ ۱۳۲۳/۹/۱۶ به پیشنهاد استاندار آن استان برای حل مسئلهٔ قند و شکر مهاباد اشاره دارد و در آن تصریح شده است که انجام این امر از خواست‌های رؤسا، خوانین کرد و نمایندهٔ مهاباد در مجلس شورای ملی است.[۳]

همچنین در گزارش فرماندار مهاباد به وزارت کشور در تاریخ ۱۳۲۴/۴/۱۶ آمده است که اهالی شهر از نحوهٔ توزیع سهمیهٔ چای، قند و شکر و قماش دولتی و اهمال و سوء استفاده‌هائی که در آن صورت می‌گیرد به شدت ناراضی هستند و بوسیلهٔ قاضی محمد که نقش سخنگوی آنان را به عهده دارد ضمن اعتراض به بوروکراسی حاکم بر سیستم اداری دولت به فرماندار پیغام می‌دهند که:

«... یک نفر فرماندار مأمور رسمی دولت و کارمند عالیرتبهٔ وزارت کشور در این موقع پریشانی اهالی اگر نتوانند اجازهٔ تحویل سهمیهٔ اهالی را بدهند برای چه در مهاباد مانده‌اند...»[۴]

پیداست که زمینهٔ نارضایی از دولت در میان اهالی مهاباد وجود داشت و کومله

۱- خاطرات دکتر آسو، دکتر قادر محمودزاده (آسو)-ص ۱۳۳

2- Eagleton, op. cit., P26.

۳- سازمان اسناد ملی ایران-سند شماره ۱۱۲۰۰۱/۱۳۰ به تاریخ ۱۳۲۳/۹/۱۶.

۴- همان مأخذ، سند شماره ۱۵/۱۵۱۰-۱۱۶۰۰۷، گزارش فرماندار مهاباد به وزارت کشور در تاریخ ۱۳۲۴/۴/۱۶.

تنها آن را جهت‌دهی کرد. در اینجا باید توجه داشت که قاضی محمد از این اقدام کومله اطلاع نداشت و چون با خشونت موافق نبود رئیس شهربانی را در خانهٔ خود پناه داد و اجساد مأموران مقتول را به خاک سپرد.[۱]

اما هدف کومله از نابودی مرکز پلیس مهاباد چه بود؟ مسلماً حزب می‌خواست با این اقدام تنها نهاد نظامی و اطلاعاتی دولت مرکزی در منطقهٔ کردنشین آذربایجان را از میان بردارد و به حضور آن در آنجا پایان دهد. در واقع این حرکت شرایطی را فراهم می‌کرد که در پرتو آن شهروندان کرد رتق و فتق امور را به دست می‌گرفتند و از این رهگذر فضای بازتری برای تحرکات سیاسی هواداران و اعضاء کومله پدید می‌آمد و به طور خلاصه پیامدهای این رویداد تنها به سود کوملهٔ ژ ـ ک تمام شد. دکتر آسو نشان می‌دهد که پس از نابودی ادارهٔ شهربانی اهالی مهاباد به فکر تشکیل یک انجمن اصناف افتادند که قاضی محمد نقش رهبر و هماهنگ کنندهٔ آن را داشت.[۲]

بنابراین می‌بینیم که قاضی محمد به عنوان مدافع حقوق مردم در برابر عشایر و دولت مرکزی و نیز به مثابه کسی که مایل بود نیروهای سیاسی کرد را برای اهداف ملی‌گرایانهٔ کردی متحد سازد، در این واقعه هم نفوذ و قدرت خود را نشان داده و یکبار دیگر توجه مأموران شوروی را به خود جلب نمود. و روسها با توجه به نفوذ کلام او در میان مردم و اهمیت کوملهٔ ژ ـ ک برای اهداف آینده‌شان تصمیم گرفتند این دو را به همکاری با هم ترغیب کنند.

ـ عضویت قاضی محمد در کومله

پس از این که اعضای کومله با مأموران و افسران ارتش سرخ ارتباط برقرار کردند لزوم وجود رهبری مقتدر برای ادارهٔ حزب بیش از پیش احساس شد. ویلیام داگلاس دربارهٔ شرایطی که منجر به عضویت قاضی محمد در کومله گردید چنین نوشته است:

«پس از تشکیل انجمن دوستی کردستان و شوروی و اجرای نمایشنامه‌ای دربارهٔ کردستان، شورویها نقش جدیدتری در مسائل به عهده گرفتند. آنان به چند تن از کردهای بلندپایه نزدیک شدند و از ایشان خواستند مسئولیت جنبش کومله را به عهده بگیرند و یکی از این افراد دوست من عمرخان شریفی بود. همهٔ این افراد از انجام این کار خودداری کردند، آنگاه

۱- خاطرات دکتر آسو-ص ۱۳۴-۱۳۳ ۲- همان ص ۱۳۵-۱۳۴

شورویها قاضی محمد، کردی از طبقهٔ متوسط را یافتند.»[۱]

روسها در جریان سفر اولین هیئت کرد به اتحاد شوروی در سال ۱۳۲۰ باافکار و آراء قاضی محمد آشنا شده بودند و از مذاکرات او با اورکرت (Urquert) کنسول بریتانیا در تبریز و دوکرسپینی ایروایس مارشال آن کشور در عراق در اواسط سال ۱۹۴۲ که حول استقلال کردستان صورت گرفته بود اطلاع داشتند.

قاضی مورد اعتماد مردم به شمار می‌رفت و در مسائل سیاسی بسیار ثابت قدم و خستگی‌ناپذیر بود و از این گذشته مردی اهل علم و دانشمند بود و نمایشنامه هم می‌نوشت. هنگامی که نمایشنامهٔ دایک نیشتمان (مام وطن) او در سالن ساختمان انجمن دوستی کردستان و شوروی بر صحنه رفت احساسات ملی کردها بشدت تحریک شد. نویسندهٔ مقالهٔ «مهاباد و مرگ قاضی‌ها» می‌نویسد که در جریان محاکمهٔ قاضی محمد در دادگاه نظامی به تأثر و نمایشنامه‌هائی استناد شده بود که او بر ضد شاه به روی اکران آورده بود.[۲]

قاضی محمد به شدت مخالف رژیم پهلوی بود و بارها برای دفاع از مردم کرد به دیدن مقامات مسئول و از جمله شاه در تهران رفته بود و از نظر گرایش به سازمانهای ملی‌گرای کرد حتی از رهبران کومله هم تندروتر به شمار می‌رفت. همهٔ این شرایط موجب شد که سرانجام مأموران مخفی سرویس جاسوسی روسیه (چکا) و افسران ارتش سرخ قاضی محمد را برای رهبری کومله مناسب تشخیص دهند. به جز داگلاس که به دخالت روسها در قبولاندن عضویت قاضی محمد به کومله اشاره دارد، روزولت نیز تأیید می‌کند که:«... کومله به اصرار شورویها وی را به عضویت خود پذیرفت...»[۳]

ایگلتون بدون اشاره به این مطلب می‌نویسد که کومله پس از دو سال تردید و تأمل دربارهٔ جذب قاضی محمد که شهروند رهبری‌کنندهٔ مهاباد به شمار می‌رفت، سرانجام او را به همکاری با خود فراخواند و او در پذیرش این فراخوان درنگ نکرد.[۴]

1- Strange lands and Friendly people, William Orville Douglas(Newyork, Haper, 1951) P58.

۲- مجلهٔ اطلاعات ماهانه، ش (۲) ۵۰ اردیبهشت ۱۳۳۱، سال پنجم، مقالهٔ مهاباد و مرگ قاضیها نوشتهٔ سلیمان-ح، ص ۶

۳- مقالهٔ جمهوری مهاباد ذیل کردها و کردستان نوشتهٔ درک‌کینان، آرچی بالد روزولت، ص ۱۸۲.

4- Eagleton, op. cit., P39

به نظر می‌رسد که عضویت قاضی در کومله جنبهٔ تحمیلی داشته است و اگر رهبران حزب تمایلی به این کار داشتند منتظر توصیه‌های روسها نشده و در همان آغاز کار از او برای همکاری دعوت می‌کردند و دلیلی نداشت که دو سال تمام دربارهٔ جذب او صبر کنند. بنابراین سئوالی که پیش می‌آید این است که چرا کومله از عضویت قاضی هراس داشت؟ درک کینان این پرسش را چنین پاسخ می‌دهد:

«عضویت وی از آن رو به تعویق افتاده بود که هر چند مورد احترام قاطبهٔ مردم بود اعضای حزب بیم داشتند از این که با این وجهه و احترامی که دارد بزودی قدرت را قبضه کند. این نگرانی بی‌پایه نبود: چندی نگذشته قاضی سیمای مقتدر کومله بود.»(۱)

روزولت نیز در این باره نوشته است: «رهبران کومله بر آن بودند که قاضی را در حزب نپذیرند، زیرا بیم داشتند از این که با آن شخصیت نیرومند و انحصار طلبی که دارد و آن احترامی که از آن بهره‌مند است... ممکن است به زودی بر حزب چیره شود و خصلت دموکراتیک آن را از بین ببرد. وقتی کومله به اصرار شورویها وی را به عضویت خود پذیرفت دقیقاً همان چیزی پیش آمد که از آن بیم داشتند: قاضی محمد حکومت فردی را در حزب برقرار کرد.»(۲)

کریس کوچرا نیز برآنست که:

«ترس بنیانگذاران کومله به حقیقت پیوست و قاضی محمد بزودی بر سازمان (کومله) چیره گشت و آن را طوری اداره می‌کرد که گوئی رئیس آن است.(۳)»

قاضی محمد به دلیل نفوذ اجتماعی، شخصیت قوی و روحیهٔ ریاست‌طلبانه‌ای که داشت هیچگاه به عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب انتخاب نشد و پس از ورود به حزب نام مستعار «بینائی» را برای او انتخاب کردند.(۴) پیوستن قاضی به کومله در شهریور سال ۱۳۲۳ موقعیت او را بیش از پیش در میان کردهای منطقهٔ اشغالی و بویژه مهاباد تحکیم کرد و چون او از آغاز ورود روسها و انگلیسیها به خاک ایران مرتباً در حال ارزیابی سیاست آنان دربارهٔ کردها بود، رفته رفته به این نتیجه می‌رسید که باید با اتحاد شوروی همکاری کرد، نفوذ اتحاد شوروی در کومله که قبلاً از طریق همکاری با آن تأمین شده بود اینک از طریق قاضی محمد تقویت می‌شد.

۱- کردها و کردستان، درک کینان، ص ۱۲۰.

۲- مقالهٔ جمهوری مهاباد، آرچی بالدروزولت، ص ۱۸۲

۳- جنبش ملی کرد/ص ۲۰۷

۴- مجلهٔ تهران مصور- جمعه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ ش ۱۴- سال ۳۷ مقالهٔ نگاهی به گذشتهٔ حزب دمکرات ص ۴۵.

ـ تأثیر قاضی محمد بر سیاستها و اهداف کوملهٔ ژ ـ ک

پس از عضویت قاضی محمد در کومله فصل نوینی در روند سیاستهای حزب و در نهایت در تاریخ ناسیونالیسم کرد آغاز شد که اثرات آن امروزه نیز محسوس است. البته باید دانست که همهٔ این تحولات نه از آراء و اندیشه‌های قاضی محمد بلکه از موقعیت ایران در پایان جنگ دوم جهانی، موضع‌گیری و اهداف اتحاد شوروی و اوضاع آذربایجان و پیدایش فرقهٔ دموکرات نشأت می‌گرفت. دربارهٔ آراء و درک و دریافت شخص قاضی محمد از ناسیونالیسم کرد و حقوق کردها باید گفت که او معتقد به تشکیل کردستان بزرگ بود و کسانی که او را در دفتر کارش در مهاباد دیده‌اند از یک نقشهٔ چاپ لندن سخن می‌گویند که در پشت سرش به دیوار آویخته‌بود و در آن حدود کردستان بزرگ شامل نواحی کردنشین ترکیه، ایران، عراق، سوریه و بخشی از ارمنستان شوروی بود و از یک سو در بندر اسکندرون به دریای مدیترانه و از سوی دیگر از طریق لرستان و خوزستان و دشتستان در حد فاصل بوشهر و هندیجان به خلیج فارس منتهی می‌شد. ارفع می‌گوید که در این نقشه همهٔ شهرهای غیر کردنشین مانند ارزروم، ارزنجان، قارص، ماکو، سلماس، موصل و رضائیه بخشی از کردستان بودند و به این ترتیب قاضی محمد می‌خواست رهبر تمام کردهای خاورمیانه گردد.[۱]

ایگلتون دربارهٔ پیدایش این نقشه که به گفتهٔ او بعضی از حدود نواحی کردنشین را به شکل اغراق‌آمیزی غیر واقعی و غلط نشان می‌داد نوشته است:

«شایعاتی وجود داشت که این نقشه از طرف یک منبع انگلیسی تهیه شده است، اما در حقیقت آن را «جمعیت کرد» در بیروت تهیه کرده بود که خاندان بدرخان در ادارهٔ آن فعال بودند.»[۲]

در واقع گروههایی تندرو و ایده‌آلیست در میان احزاب کرد آن دوره وجود داشتند که به دنبال ایجاد کردستان بزرگ بودند و برخلاف احزابی مانند هیوا و کوملهٔ ژ ـ ک که خواستار خود مختاری در چهارچوب کشورهای خود بودند، اینان بدون توجه به شرایط خاورمیانه و موقعیت جوامع کرد آرمانهائی دور از واقعیت را تعقیب می‌کردند و کاملاً آشکار است که قاضی محمد نیز با آنان هم‌رأی و همدل بود و برای تحقق الحاق گرائی (Irredantism) مورد نظر آنان تلاش می‌کرد. به زودی تلقی قاضی از ملی‌گرائی کرد جای درک جمعی اعضای کومله از این مسأله را گرفت و این حزب به جای تلاش غیر مسلحانه و صرفاً سیاسی برای ایجاد اصلاحات و تحولات در

1- ARFA,op. cit., P86. 2- Eagleton, op, cit, PP36-38

کردستان از طریق افزایش و ارتقاء آگاهیهای فرهنگی کردان آنهم در چهارچوب ایران، به سوی مبارزهٔ مسلحانه و جدائی از ایران سوق داده شد. شواهد نشان می‌دهد که مسلح شدن اعضای کومله و تشکیل شبه‌نظامیان مسلح برای آن ابتکار قاضی بوده است و نباید فراموش کرد که او پیشتر برای رویاروئی با عشایر تا اندازه‌ای اهالی مهاباد را مسلح ساخته بود. لوئیس فاوست مؤلف کتاب «ایران و جنگ سرد» با تکیه بر اسناد وزارت خارجهٔ انگلستان می‌نویسد:

«در بخشهای غربی آذربایجان قاضی محمد رهبری کومله یک گروه محلی از ناسیونالیستهای کرد را بر عهده گرفت و گزارش گردید که در مهاباد به تشکیل یک قوای نظامی مشغول است.»(۱)

قاضی پیش از سفر دوم خود به اتحاد شوروی در راه هدایت کومله به سوی جنگ مسلحانه گام برداشته بود و سند وزارت خارجهٔ انگلیس که فاوست به آن استناد کرده است به شمارهٔ F037/45458 در تاریخ ۶ مه ۱۹۴۵ برابر با ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۴ تحریر شده است(۲)، در حالی که ایگلتون مدعی است که قاضی پس از بازگشت از سفر دوم خود به اتحاد شوروی، که در واقع در تاریخ خرداد ماه ۱۳۲۴ صورت گرفته بود، ترتیبی داد که وابستهٔ بازرگانی شوروی در مهاباد به نام بابایف برای مسلح ساختن اعضای حزب دموکرات کردستان اقدام کند.(۳) پس می‌بینیم که قاضی محمد پیش از توصیهٔ باقراف و شورویها خط مشی مسلحانه در کومله را معمول کرد.

قاضی که می‌دید روسها با نزدیک شدن پایان جنگ جهانی سیاست توسعه‌طلبانه‌ای نسبت به ایران اتخاذ می‌کنند، بیش از پیش کومله را در خط سیاست شوروی قرار می‌داد و به همان نسبت از جامعهٔ ایران و دولت مرکزی فاصله می‌گرفت. اطمینان خاطری که شورویها در جریان سفر هیئت دوم کرد به قاضی داده بودند او را به تندروی بیشتر تشویق می‌کرد. در جریان این سفر باقراف به رهبر کومله وعده می‌دهد که اسلحه و مهمات و دستگاه چاپ به کردها تحویل دهد و خودمختاری و آزادی مردم کرد در سایهٔ حمایتهای جمهوری سوسیالیستی شوروی تأمین گردد.(۴) تعریفات کنایه‌آمیزی که روسها از حقوق کردهای ایرانی بدست

۱- ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان، لوئیس فاوست، ترجمهٔ کاوه بیات (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳) ص ۵۳.

۲- همان مأخذ، همان صفحه

3- Eagleton, op.cit., P55

۴- قاضی محمد، ص ۳۵

می‌دادند، آنان را به صورت «ملتی» تصویر می‌کرد که گوئی خودشان تا آن زمان از ملت بودنشان غافل بوده‌اند و به موازات این تعریفات از «فرصت» استثنائی و بی‌همتائی سخن به میان می‌آمد که حضور نظامی شوروی در ایران نصیب کردها کرده بود و وعدهٔ تجزیهٔ کردستان با سلاحهای ارسالی مسکو با بهره‌مندی از حمایت سیاسی دولت قدرتمند اتحاد شوروی، که در آن روزها به عنوان یکی از دو قدرت عمدهٔ جهان مطرح بود، قاضی محمد و ناراضیان دیگر را به شدت وسوسه ساخته بود بطوری که کوملهٔ ژ ـ ک در اوائل سال ۱۳۲۴ به اندازهٔ کافی از اهداف اولیهٔ خود که با واقع‌بینی تنظیم شده بود فاصله گرفت و قدم در مسیری گذاشت که طراح آن شورویها و قاضی محمد بودند، مسیری که هیچگونه تناسبی با شرایط اجتماعی و سیاسی کردستان و ایران آن روز نداشت. اما رویدادهای آذربایجان و عملکرد پیشه‌وری و فرقهٔ دموکرات وجوه تمایز سنتی کرد و آذری یا کرد و عجم را، که در دوران حکومت بیست سالهٔ رضاخان مجال کمتری برای نمود و بروز یافته‌بود، از نو مطرح کرد. کردها می‌دیدند که آذریهای رقیب با کمک یک دولت خارجی به سرعت به سوی کسب استقلال پیش می‌روند و اگر آنان از خود سستی نشان دهند باید بزودی در برابر سیادت آذریها سر خم کنند و همین حس رقابت آنها را وادار می‌کرد تا هر چه فرقهٔ دموکرات از دولت مرکزی طلب می‌کند، آنان نیز مشابه آن را تقاضا نمایند و به نظر می‌رسد که دراین‌باره اعضای کومله با قاضی همداستان بوده‌اند.

دربارهٔ موقعیت کشور نیز باید گفت که ضعف نسبی ایران بر اثر نابسامانی اقتصادی ناشی از اشغال آن بوسیلهٔ متفقین، ناتوانی سیاسی و بی‌ثباتی کابینه‌ها از سال ۱۳۲۰ به بعد که عمر هر یک از آنها هیچگاه به یکسال نمی‌رسید، فلج شدن اقتدار اداری و نظامی کشور بویژه در ناحیهٔ تحت اشغال شوروی و ضعف و انفعال کامل نیروهای ملی شرایط مناسبی را برای رشد احساسات جدائی‌طلبانه در میان اقلیتهای قومی فراهم ساخته بود و تنها عاملی که وابستگی این اقوام به ایران را همچنان نگاه داشته بود بازماندهٔ علقه‌ها و پیوندهای فرهنگی و مذهبی آنان با بقیهٔ اقوام ایرانی بود. اما آخرین عامل در تغییر سیاستهای کومله و حادتر شدن آنها از احساس تعهد اخلاقی اعضای حزب و شخص قاضی محمد نسبت به آرمان کردهای همسایه سرچشمه می‌گرفت، به این صورت که پس از قیامهای شیخ سعید پیران، شورش سیدرضا در درسیم، و قیام آرارات در ترکیه و خیزشهای شیخ محمود و ملامصطفی در عراق و شکست و ناکامی مبارزان کرد در همهٔ این تحرکات، نادیده گرفتن «فرصتی» که اکنون اتحاد شوروی در اختیار کومله گذاشته بود و به گفتهٔ خود شورویها پیش‌درآمد آزادی کردهای عراق و ترکیه به شمار می‌رفت، مسلماً از نظر

کردهای همسایه خیانتی نابخشودنی تلقی می‌شد و نباید انتظارات و توقعات احزاب همسایه و فشاری را که بر کومله وارد می‌کردند ناچیز تصور کرد. مهاباد در آن هنگام پذیرای ملی‌گرایان نامدار کرد مانند قدری بگ، پیرمرد، قانع، ملامصطفی بارزانی و کسان دیگر بود که بی‌توجهی به آرزوهای آنان در توان قاضی و اعضای بلندپایهٔ کومله نبود، و مطمئناً این احساس تعهد کومله در برابر حزب هیوا از شدت بیشتری برخوردار بود. به همین دلیل کومله کوشید سیاستی منسجم و همسو با احزاب کرد همسایه اتخاذ کند.

ـ پیمان سه سنور و اتحاد کومله با کردهای ترکیه و عراق و سوریه

پس از عضویت قاضی محمد در کوملهٔ ژ ـ ک و تبدیل شدن او به چهرهٔ تعیین کننده و بی‌رقیب حزب، برای اولین بار کم کم شعارهای تحول فرهنگی و اجتماعی از طریق مسالمت‌آمیز و در چهارچوب ایران کنار گذاشته شد و ناسیونالیسم فرهنگی کومله جای خود را به ناسیونالیسم سیاسی‌ای داد که هدف آن از این پس تشکیل یک نظام مستقل و فراگیر کُرد و تلاش برای ایجاد کردستان بزرگ بود. در راستای تحقق همین شعار بود که کومله در ماه مارس ۱۹۴۴ یکی از اعضای خود به نام محمد امین شریفی را به کرکوک فرستاد تا به نوشتهٔ ایگلتون «... با نمایندگان حزب هیوا دربارهٔ طرحهای آینده و کمکهای متقابل مذاکره و گفتگو کند».[۱]

اعضای حزب هیوا در این مذاکرات عبارت بودند از: عزت عبدالعزیز، مصطفی خوشناو، شیخ قادر برادر شیخ محمود برزنجی، سید عبدالعزیز گیلانی پسر سید عبدالله گیلانی و رفیق حلمی. بعضی از این افراد نظامیان بلندپایه‌ای بودند که بعدها در تشکیل و ادارهٔ ارتش جمهوری مهاباد نقشی کلیدی ایفاء کردند. روشن است که کومله برای انعقاد پیمانی میان احزاب کرد تلاش می‌کرد و در ضمن می‌خواست بطور گسترده‌تری از تجربه‌های تشکیلاتی اعضای هیوا استفاده کند، زیرا بلافاصله پس از این دیدار شاخهٔ سلیمانیهٔ حزب هیوا که از کرکوک به ایران نزدیکتر بود نمایندگانی را به مهاباد فرستاد. سرانجام در ماه اوت ۱۹۴۴ در منطقهٔ مرزی دالان‌پر که مرز مشترک ترکیه، عراق و ایران است پیمان نمادین موسوم به سه‌سنور (سه‌مرز) بوسیلهٔ قاسم قادری نمایندهٔ کومله ژ ـ ک، شیخ عبیدالله زینوئی نمایندهٔ هیوا و قاضی ملاوهاب نمایندهٔ کردهای ترکیه به امضاء رسید. ایگلتون می‌نویسد که این پیمان «تمهیداتی را برای همکاری متقابل، تقسیم امکانات و منابع انسانی میان این احزاب برای تشکیل کردستان بزرگ پیش‌بینی می‌کرد».[۲]

از آنجا که کردهای ترکیه و عراق در شرایطی نبودند که بتوانند قدمی در راه این

1- Eagleton, op. cit., P36

2- Ibid. P36

آرمان بردارند به نظر می‌رسد که ابتکار این اقدام تنها به کومله تعلق داشت و نشان می‌داد که قرار است بزودی تحولات عمیقی در آذربایجان روی دهد و رهبران حزب تصمیم داشتند در شرایط تازه حمایت احزاب کرد همسایه از خود را تأمین نموده بوسیلهٔ آنها مانع از تحرک احتمالی عشایر آنسوی مرز بر ضد کومله شوند و پیداست که رهبری کومله امیدی به کسب حمایت اهالی استان کردستان نداشته است. بوا با بررسی تحرکات برون مرزی نشان می‌دهد که امضای این پیمان و مذاکرات و اقداماتی که در جریان آن صورت گرفت نشان از قریب‌الوقوع بودن تشکیل دولت کردهای ایران و گذاشتن سنگ بنای کردستان بزرگ داشته است. وی در این مورد می‌نویسد:

«در ماههای مارس و آوریل (۱۹۴۴) کردهای ایران با هیوا و حزب کمونیست عراق (در واقع شاخهٔ کردی آن حزب) به منظور تشکیل جبههٔ رزگاری کرد یا حزب رهائی‌بخش کردها تماس گرفتند. در ماه مه همان سال کردهای ایران با توافق کردهای عراق پرچم ملی کردها را انتخاب کردند. این پرچم از سه نوار افقی سرخ و سفید و سبز با خورشیدی در وسط تشکیل می‌شد».[۱]

با اطمینان خاطری که شورویها به اعضای کومله داده بودند از نظر رهبران حزب دورنمای شرایط آینده و فرصتهای محتوم برای تشکیل اولین حکومت مستقل کرد تا اندازهٔ زیادی روشن و مناسب می‌نمود. حسن ارفع نیز هدف مذاکرات کومله با احزاب کرد همسایه و انعقاد پیمان سه‌سنور را مقدمهٔ تشکیل کردستان بزرگ می‌داند و اتحاد شوروی را مسئول فراهم ساختن زمینهٔ این امر معرفی می‌کند.[۲]

از این پس تمام تلاش کومله صرف تشکیل دولت مستقل کرد گردید و درکنار آن تلاش سازمانهای کرد و شخصیتهای فعال آنها برای طرح مسئلهٔ کرد در سطح بین‌الملل شدت گرفت. در سی‌ام مارس ۱۹۴۵ احسان نوری رهبر قیام آرارات از تهران به اروپا رفت و از آنجا از سوی «لیگ کرد» پیامی برای کنفرانس سان فرانسیسکو فرستاد و خواستار به رسمیت شناخته شدن حقوق کردها و تشکیل کمیسیونی بین‌المللی برای بررسی اوضاع نواحی کردنشین خاورمیانه گردید.[۳] لیگ کرد در آن زمان در بیروت مستقر بود و در طول سال ۱۳۲۴/۱۹۴۵ همزمان با تحرکات کوملهٔ ژ ـ ک در ایران و جنگ مسلحانهٔ ملامصطفی بارزانی بر ضد سپاهیان عراقی و انگلیسی در عراق، فعالیت شدیدی را آغاز کرد و ضمن تشریح اوضاع

1- Mahabad Une Éphémère republique Kurde independante-Bois, Thomas-La revue de L'orient, n° 29 (1964)-PP190-191. 2- ARFA, op. cit., PP 78-79

3- Les Kurdes et Le droit, rambout, lucien (Paris, Le Cerf, 1947) PP 138-140.

کردهای خاورمیانه، پیامهایی برای سازمان ملل متحد، کنفرانس وزیران خارجهٔ سه دولت پیروز در مسکو و کنفرانس سان فرانسیسکو فرستاد. همچنین حزب هیوا در اواسط سال ۱۳۲۳ طی نامه‌ای برای لوئی هندرسن وزیر مختار آمریکا در عراق از ایالات متحده تقاضا کرد نفوذ خود را برای استقلال کردها بکار بیاندازد و کمی پس از آن جبههٔ رزگاری کُرد (جبههٔ آزادی) و سازمان جوانان کرد عراق نامه‌های مشابهی برای وزیر مختار آمریکا فرستادند.[۱]

هدف اساسی این احزاب ایجاد زمینه‌ای بین‌المللی برای قابل تحمل‌تر ساختن رویدادهای کردستان ایران در چشم دولتهای غربی و اعلام پشتیبانی کردهای عراق و ترکیه و سوریه از اقدامات قاضی محمد و کومله بود. بطور قطع سازمانهای کرد از آنچه بنا بود در مهاباد روی دهد کمابیش آگاهی داشتند و فعالیتهای تبلیغاتی آنان این فکر را در سطح بین‌المللی القاء می‌کرد که مسئلهٔ کرد در ایران نه به ابتکار اتحاد شوروی بلکه به خواست خود کردها وارد این مرحله شده است بنابراین یکی از اهداف اینگونه اقدامات رفع اتهام از وابستگی کردهای ایران به کمونیسم و کاهش حساسیت جهان آزاد نسبت به نقش اتحاد شوروی در وقایع کردستان بود. بدینسان قاضی محمد و کوملهٔ ژ ـ ک تحت رهبری او این واقعیت را نادیده گرفتند که اتحاد و همکاری آنان با نیروهای ملی‌گرای ایران خیلی بیشتر از همکاری‌شان با کردهای ترکیه و عراق برای رشد فرهنگ و کسب آزادیهای مدنی جامعهٔ کرد بازده خواهد داشت، زیرا عملاً امکان همکاری میان کردهای خاور میانه در بُعد سیاسی وجود نداشت و تسلط و چیرگی امپریالیسم انگلیس بر عراق و دیکتاتوری وحشتناک کمالیها در ترکیهٔ آن زمان مؤید این ادعاست. بنابراین به سود کومله بود که توان سیاسی خود را برای تأمین آزادی ایران بکار اندازد و در عین حال در چهارچوب ناسیونالیسم فرهنگی ارتباط خود را با کردهای همسایه تقویت کند. متأسفانه کومله جهان را دو قطبی می‌دید و بجای رویاروئی با امپریالیسم انگلیس، اتحاد شوروی توسعه طلب، و رژیم پهلوی، و بجای همراهی با ملی‌گرایان ایرانی به اتحاد شوروی تکیه کرد و با این اقدام خود نشان داد که علاقه‌ای به آزادی دیگر اقوام ایرانی ندارد. نقص عمدهٔ کومله در آستانهٔ تبدیل شدنش به حزب دموکرات در پذیرش بی‌چون و چرای آراء قاضی محمد، تکیهٔ بیش از حد به اتحاد شوروی و بی‌اعتنائی به نیروهای ملی ایران خلاصه می‌شود.

۱- اطلاعات ماهانه - ش ۵۸ دیماه ۱۳۳۱ - مقالهٔ هیوا یا امید - تاریخچهٔ بارزان از روز قیام اکراد بارزانی - نوشتهٔ مدحت شافع - صص ۲۵-۱۹

بخش سوم

حزب دموکرات کردستان ایران

تشکیل حزب دموکرات کردستان نه نتیجهٔ تجدید نظر و بازبینی اعضای کوملهٔ ژ ـک در سیاستهای حزب و نه برخاسته از ضرورتهای سیاسی جامعهٔ کرد بود بلکه از تحولات آذربایجان و خواست مستقیم اتحاد شوروی سرچشمه می‌گرفت و زمینهٔ پیدایش آن طی مذاکرات هیئت دوم کرد، که در مهر ماه ۱۳۲۴ به دعوت مقامات شوروی به باکو دعوت شده بود با باقراف رئیس جمهور آذربایجان شوروی فراهم شده‌بود.

در آن زمان دولت شوروی به عنوان یکی از دو قدرت پیروز در جنگ جهانی دوم شرایط و اوضاع بین‌المللی را بیش از هر زمان دیگر برای عملی ساختن اهداف پیچیدهٔ خود مساعد می‌دید و از نظر اولیای آن دولت هنگام آن فرا رسیده بود که تشکلهایی سیاسی و نظامی در میان کردها و آذریها بوجود آید که به یاری آنها برنامه‌های مورد نظر مقامات روس جامهٔ عمل بپوشد. به دلیل خاتمهٔ جنگ جهانی دوم و بخاطر تعهدات اتحاد شوروی به دولتهای هم‌پیمان در مورد تخلیهٔ ایران پس از جنگ، عقب‌نشینی ارتش سرخ از اراضی شمالی کشورمان رسماً امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود و مسکو خواه‌ناخواه ناگزیر از انجام آن بود، از این‌رو لازم بود نیروهای سیاسی و نظامی متشکلی بجای واحدهای شوروی در آذربایجان ایجاد شوندکه در غیاب آنها مجری سیاست مسکو باشند و برای آشنایی باکیفیت پیدایش حزب دموکرات باید سفر هیئت دوم کرد به باکو را مورد توجه قرار داد.

ـ سفر دوم هیئت کرد به اتحاد شوروی

در خرداد ماه ۱۳۲۴ ژنرال سلیم آتاکشیف نمایندهٔ سیاسی ارتش سرخ در آذربایجان، قاضی محمد و اعضای بلندپایهٔ کمیتهٔ مرکزی کومله را به باکو برد، این سفر از هر نظر با سفر سال ۱۳۲۰ تفاوت داشت، زیرا اکنون هم اهداف روسها کاملاً شفاف و مشخص بود و هم هیأت کرد که جای عناصر محافظه‌کاری مانند امیراسعد دهبوکری در آن خالی بود، می‌دانست چه می‌خواهد؛ شوروی در پی ایجاد انقلابی مصنوعی در آذربایجان بود تا این بخش از خاک ایران را به قلمرو خود ضمیمه کند و اعضای کومله هم می‌خواستند کشور مستقل کرد را تشکیل دهند. در سفر اول هیأت

کرد هیچ یک از اعضای آیندهٔ ژ ـ ک شرکت نداشت و آن هیئت در واقع مادهٔ سیاسی خامی بود که بیشتر حالت یک شنوندهٔ ساکت را داشت و شورویها هم در آن زمان بطور مبهمی از آینده سخن می‌گفتند، اما اکنون جای هیچگونه تردیدی برای دو طرف باقی نمانده بود. عبدالله پشدری به این نکته اشاره دارد که اعضای کومله در این سفر خواستهای خود را به صورت مکتوب به مقامات روس تسلیم کردند و در آن از سرنوشت کردستان و مردم کرد سخن به میان آوردند.(۱)

پس از انجام مذاکرات مفصل میان کردها و مقامات شوروی، رئیس جمهور آذربایجان شوروی میرجعفر باقراف اعلام کرد که در ایران چهار ملت وجود دارد: ترکها، فارسها، گیلکها و کردها، که هر کدام حق تشکیل کشور جداگانهٔ خود را دارند، وی تأکید کرد که کردها باید بخشی از آذربایجان دموکرات (مقدمات تشکیل دولت خودمختار آن کم‌کم فراهم می‌شد) باقی بمانند، زیرا استان کردستان هنوز بخشی از ایران است، اما این پیشنهاد با مخالفت قاضی محمد روبرو شد.(۲)

باقراف سپس قول داد که دولت شوروی تجهیزات نظامی شامل تانک، توپ، مسلسل و تفنگ به مهاباد فرستاده و علاوه بر پذیرش دانش‌آموزان کرد در مراکز نظامی باکو از پیشه‌وری بخواهد که هشتاد دانشجوی کرد را در دانشگاهی که بزودی در تبریز ایجاد خواهد شد بپذیرد و نیز دستگاه چاپ در اختیار کردها قرار داده خواهد شد. باقراف سپس لزوم استحالهٔ کومله را گوشزد کرده و دلایل خود را برای چنین تحولی این گونه تشریح کرد:

«کومله در شکل کنونی خود قادر به انجام هیچ کاری نیست و با توجه به موفقیتهای دمکراسی در سطح جهان، بویژه در ایالات متحدهٔ آمریکا، بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی، جنبش کردها تحت لوای «حزب دموکرات کردستان» پیش خواهد رفت.(۳)»

عبدالله پشدری هم تأیید می‌کند که باقراف از قاضی محمد و اعضای کمیتهٔ مرکزی کومله خواسته بود که حزب دموکرات کردستان را به جای کوملهٔ ژ ـ ک تشکیل دهند.(۴)

بدین سان زمان مناسب برای انحلال کومله و تشکیل حزبی مدرن‌تر و مناسب با اوضاع روز، که با احزاب مترقی آن روز دنیا و بویژه فرقهٔ دمکرات آذربایجان همکاری داشته باشد فرا رسید و کوتاه زمانی پس از بازگشت هیأت دوم کردها از

۱- یادداشته کانم، عبدالله ئه‌حمه‌درۆسولی پشده‌ری، ج ۱، ص ۴۶.

2- Eagleton, op. cit., PP44-45

3- Ibid

۴- یادداشته کانم، ج ۱، ص ۴۷

باکو به مهاباد این خواست شورویها جامهٔ عمل به خود پوشید.

ـ چگونگی تشکیل حزب دمکرات کردستان

بیست روز پس اِز بازگشت قاضی محمد و کمیتهٔ مرکزی کومله از باکو به مهاباد، یعنی در تیرماه ۱۳۲۴، تصمیم قطعی در مورد تشکیل حزب تازه اتخاذ شد و قاضی در این مورد نکاتی را متذکر گردید و «... در جلسهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب ضمن اشاره به سفر دوم هیأت کرد به باکو از توصیهٔ باقراف به کومله برای تغییر نام حزب، اعلام موجودیت علنی و فعالیت تحت لوای دمکراسی را به یاد حاضران آورد و افزود برادران روس ما از حزب تازه پشتیبانی خواهند کرد.(۱)»

عبدالله پشدری هم ضمن تشریح سخنرانی قاضی و اشارهٔ او به توصیهٔ باقراف دربارهٔ استحالهٔ کومله می‌نویسد:

«اعضای کومله عموماً دربارهٔ تغییر نام آن حزب به حزب دمکرات توافق نظر داشتند و در این مورد تصمیم گرفته شد و شعار حزب دمکرات مطرح گردید.(۲)»

استحالهٔ کومله به حزب دموکرات کردستان کمی پس از انشعاب شاخهٔ آذربایجان حزب توده و تبدیل شدن آن به فرقهٔ دموکرات آذربایجان صورت می‌گرفت. شاخهٔ آذربایجان حزب توده و «گروه کاوه» که جمعیتی کمونیست بود با هم ائتلاف کرده و فرقهٔ دموکرات آذربایجان را بوجود آوردند. رهبری فرقه با جعفر پیشه‌وری از کمونیستهای باسابقهٔ ایران و اداره کنندهٔ گروه کاوه و شاخهٔ آذربایجان حزب توده بود. علی شبستری از اعضای برجستهٔ فرقهٔ دمکرات آذربایجان در مصاحبهٔ با مؤلفان کتاب «همسایگان جنوبی روسیه» پیدایش فرقه و میزان دخالت شورویها در این رویداد را چنین شرح داده است: «روزی در پاییز سال ۱۹۴۵ م. / ۱۳۲۴ ش روسها به پیشه‌وری توصیه کردند حزب تودهٔ آذربایجان را منحل سازد و فرقهٔ دموکرات را به جای آن تشکیل دهد.(۳)»

یکی دیگر از اعضای فرقه برای مؤلفان کتاب مزبور توضیح می‌دهد که تشکیلات حزب توده در آذربایجان دربارهٔ دستور شوروی مبنی بر انحلال خود هیچگونه توضیحی به کمیته ندادند.(۴)

همزمانی و شباهت شرایطی که موجب دگرگونی نیروهای سیاسی آذربایجانی و

1- Eagleton, op. cit., PP56-58

۲- یادداشته کانم، ج ۱، ص ۴۷

3- Russia's south flank, Sovite Operations in IRAN, Turky and Afghanistan, Fredrich.A. Progger,Publisher, 1963 - Gunther Nollau and Hansjurgenwieh - Translated by Victor Anderson - P 29.

4- Ibid

کرد و تبدیل آنها به دو نیرو و تشکل همسان و همنام گردید و نقشی که شوروی در این تحولات ایفا نمود این سؤال را پیش می‌آورد که چرا روسها سعی نکردند از حزب توده ایران به عنوان تنها سازمان کمونیست هوادار سیاستهای خود برای پیشبرد نقشه‌هایشان استفاده کنند؟ براستی چه دلیلی داشت که دولت شوروی هیچ تلاشی برای گسترش نفوذ حزب توده در آذربایجان و نواحی کردنشین از خود نشان نمی‌داد ولی در خراسان، گیلان، جنوب، مرکز و دیگر بخشهای ایران شدیداً از آن حزب حمایت می‌کرد؟ روسها بخوبی می‌دانستند که بر پایهٔ تعهدات خود به متفقین، بزودی ناچار خواهند شد نیروهای خود را از ایران خارج سازند، بنابراین لازم بود که اهرمهای قدرتی در میان اقوام آذری و کرد خلق کنند که در غیاب ارتش سرخ بتوانند اهداف شوروی را عملی سازند. این اهرمها همان احزاب ملی‌گرای کرد و ترک بودند که به قول الول ساتن می‌بایست جنبشهای تجزیه‌طلبانه در استان آذربایجان را دامن زده و به سوی جدایی از ایران پیش ببرند.(۱)

شورویها از این واقعیت آگاهی داشتند که حزب توده قادر نخواهد بود کارکرد و وجهه‌ای ملی‌گرایانه برای آذریها، کردها و فارسها بطور همزمان داشته باشد و گذشته از آن مشخص نبود که همهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب و حتی بدنهٔ آن بطور یکپارچه با برنامه‌های شوروی برای آذربایجان موافق باشند و دیدیم که چنین هم شد و افرادی مانند خلیل ملکی، جلال آل احمد و انور خامه‌ای شدیداً به سیاستهای شوروی در آذربایجان اعتراض کردند و حتی این امر بعدها انگیزه‌ای برای انشعاب آنان از حزب توده گردید، هرچند نورالدین کیانوری کوشیده است که هرگونه ارتباطی میان انشعاب ناراضیان و مسائل آذربایجان را نفی نماید ولی بهرحال ناچار شده است مخالفت ملکی در این مورد را تأیید کند.(۲)

اینک می‌توان حدس زد که چرا حزب توده در مناطق نفوذ انگلیسیها مانند خوزستان و فارس تا آن درجه فعال بود که توانست بزرگترین اعتصاب کارگران شرکت نفت را در دوران اشغال ایران به تاریخ ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ سازمان دهد ولی در سراسر چهار سال حضور شورویها در کشور و در عین بهره‌مندی از حمایتهای آنان نخواست یا نتوانست در آذربایجان و بخصوص در کردستان به تأسیس حوزه‌های حزبی و جذب هوادارانی برای خود بپردازد. ظاهر هماهنگ فرقهٔ دمکرات با حزب

۱- احزاب سیاسی ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ ذیل کتاب مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶-گردآورنده دکتر حسن ابوترابیان (انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۶) ص ۱۸۶

۲- خاطرات نورالدین کیانوری (مؤسسهٔ تحقیقاتی و انتشاراتی اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲) صص ۱۲۸-۱۲۷ و ۱۶۹-۱۶۸.

دمکرات کردستان نشانگر آن بود که این دو حزب قرار است هدفهای واحدی را دنبال نمایند. روزولت معتقد است که بسیاری از شرکت‌کنندگان در جلسهٔ انحلال کومله «... با توجه به نام حزب و اینکه هدفش تأمین دموکراسی به سبک دموکراسی آمریکاست با شوق و ذوق واکنش نشان دادند.[۱]»

شاید تصور شود که روزولت به دلیل آمریکائی بودن در مورد شدت علاقهٔ رؤسا و روشنفکران نسبت به دموکراسی به سبک آمریکائی مبالغه کرده است ولی حقیقت امر این است که همین ظاهر دموکراتیک در اوائل کار طرفدارانی را پیرامون حزب گرد آورد و حتی نظیر همین اتفاق هم برای فرقهٔ دموکرات روی داد. مؤلفان «همسایگان جنوبی روسیه» دربارهٔ علت انتخاب نام دمکرات برای فرقه می‌نویسند:

«برپایهٔ نوشته‌های شخصی پیشه‌وری، کمونیستها حزب تازه را «دمکراتیک» نامیدند و برای جذب اعضاء در میان همهٔ بخشهای جامعه تلاش می‌کردند و امید داشتند اعضائی را جذب کنند که هرگز به جنبشهای موسوم به کمونیست نپیوسته بودند.[۲]»

این ترفند پیشه‌وری در دو سه ماه نخست مؤثر بود اما «... بگفتهٔ آقازادهٔ شاهین یکی از اعضای فرقه، پس از چند ماه بسیاری از اعضاء و از جمله خود او پس از درک اهداف جدائی‌طلبانهٔ حزب از آن جدا شدند.[۳]»

اما حزب دمکرات کردستان بخاطر آشنائی با روحیهٔ مردم کرد برای افزایش نفوذ و شمار هواداران خود به روشهای دیگری متوسل شد که فرقهٔ دمکرات آذربایجان قادر به انجام آن نبود. برای نمونه پس از اعلام تشکیل جمهوری مهاباد و امضای قرارداد دوستی میان مهاباد و تبریز روسها مقادیری سلاح به رهبران حزب تحویل دادند که بر پایهٔ نوشته‌های عبدالله پشدری، حزب دمکرات آنها را در میان مردم تقسیم کرد و «... مردم مهاباد جشنی بر پا کرده مرتباً اسلحه تحویل می‌گرفتند و آمادگی خود را برای فداکاری در راه کردستان اعلام می‌کردند حتی افرادی از عراق به مهاباد می‌آمدند و اگر یکی از ساکنین آن شهر ضمانت می‌کرد به آنان نیز اسلحه داده می‌شد و نامشان در لیست لشکر کردستان ثبت می‌شد، خلاصه اهمیت و اعتبار حزب دموکرات در میان مردم گسترش یافت.[۴]»

کردها مردمی علاقمند به سلاح بودند و وقتی قاضی سلاحهای ارسالی از شوروی را بین مردم و بویژه عشایر تقسیم کرد شمار هواداران حزب دموکرات بسیار

۱- مقالهٔ روزولت ذیل کردها و کردستان، ص ۱۸۴.

2- Russia's South Flank, op. cit., P30

3- Ibid. P30

۴- یادداشته کانم، ج ۱، ص ص ۵۰ و ۴۹

زیاد شد چراکه همه و حتی کردهای عراق می‌خواستند که تفنگی داشته باشند به همین دلیل بر شمار هواداران حزب افزوده شد. اعضای حزب تازه تأسیس دمکرات نیازی به انتخاب مجدد رهبر و کمیتهٔ مرکزی ندیدند، به عبارت دیگر عناصر اداره کنندهٔ کوملهٔ سابق در پستهای خود باقی ماندند و رهبر اصلی آن یعنی شخص قاضی همچنان موقعیت خود را حفظ نمود. البته آشکار است که دخالت و اصرار روسها در ابقای او کاملاً مؤثر بود، زیرا حزب دموکرات هم مانند کومله هیچ اشتیاقی برای پذیرش قاضی در کمیتهٔ مرکزی از خود نشان نداد و مانند گذشته قبول رهبری او بهایی بود که حزب برای برخورداری از کمکهای مادی و معنوی اتحاد شوروی می‌پرداخت. بیگمان حزب دموکرات بسیار بیشتر از کوملهٔ ژ ـ ک به اتحاد شوروی نزدیک شده بود و این نزدیکی نه تنها از نظر سیاسی و امنیتی مصداق داشت، بلکه چگونگی تنظیم برنامه‌ها، ایجاد سازمانها و تشکیلات تابعهٔ حزبی آن نیز به حزب کمونیست شوروی می‌مانست. توماس بوا الگوبرداری حزب دموکرات از حزب کمونیست را این گونه شرح می‌دهد:

«حزب دموکرات با سازمانهای زنان و جوانان و شورای عالی و کمیتهٔ مرکزی‌اش به شیوهٔ حزب کمونیست تشکیل شده‌بود.»(۱)

ادارهٔ سازمان زنان حزب با همسر قاضی محمد بود و سازمان جوانان حزب را فردی بنام علی خسروی اداره می‌کرد. ایگلتون فعالیتهای سازمان جوانان حزب را اینگونه ارزیابی می‌کند:

«کمیتهٔ مرکزی حزب برای سازمان جوانان بالاترین سطح انضباط را در نظر گرفته بود ولی آن سازمان هویت جداگانهٔ خود راکاملاً حفظ نمود و بزودی بخاطر افزایش روحیهٔ جنگ‌طلبانه‌اش نسبت به حزب مادر مشهور شد.»(۲)

کومله ژ ـ ک فاقد این نهادها بود و بیشتر به حزب هیوا که به سبک احزاب غربی و دموکراتیک ساخته و پرداخته شده بود، شباهت داشت. ارفع معتقد است که هاشم‌اف کنسول شوروی در رضائیه در تنظیم برنامه‌های حزب دموکرات کردستان نقش داشته‌است.(۳)

نزدیکی بیش از حد حزب دموکرات به شورویها تأثیر غریبی بر رشد ملی‌گرائی و تحریک احساسات جدائی‌طلبانهٔ اعضای آن داشت. عبدالله پشدری تصویر جالبی از این حالت بدست می‌دهد:

1- Mahabad, une République..., Thomas Bois, op.cit., P191

2- Eagleton, op. cit., P102

3- ARFA, op.cit., P74

«اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات (پس از دریافت اسلحه از اتحاد شوروی) بسیار مغرور شدند و خواستار اعلام استقلال کردستان گردیدند، اما قاضی محمد این خواست را نپسندید زیرا خود طی سفرهایش به شوروی دریافته بود که آن کشور از استقلال کردستان پشتیبانی نخواهد کرد.»(۱)

پیداست که تحریکات روسها کاملاً مؤثر واقع شده بود و در این مرحله شعار معروف حزب دموکرات یعنی دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان مطرح نبود و در دوران پس از خروج نیروهای ارتش سرخ از ایران عنوان شد. افزایش نفوذ اتحاد شوروی در حزب دموکرات موجب فاصله گرفتن رؤسای عشایر از آن گردید، در حالی که ژ ـ ک توانسته بود شماری از عشایر را بخود جذب نماید حزب دموکرات نه تنها در جذب دیگر رؤسا ناکام ماند، بلکه اعضای سابق خود را هم تا حدی از دست داد. بنوشتهٔ ایگلتون قاسم آقا ایلخانی‌زاده و کاک حمزهٔ نالوس رئیس عشیرهٔ مامش که هر دو در سفر دوم هیئت کرد شرکت جسته بودند پس از بازگشت از باکو از همکاری با دموکراتهای مهاباد خودداری کردند و حتی قاسم‌آقا با سرلشکر همایونی تماس گرفت و جانب دولت مرکزی را گرفت.(۲)

اما آن دسته از عشایر و سران ایلات که به همکاری خود با حزب ادامه دادند تنها برای حفظ امتیازات اقتصادی و کسب قدرت سیاسی دست به این اقدام زده بودند، و منابع کردی صریحاً به این واقعیت اشاره کرده‌اند: برای نمونه کریم حسامی که لحن جانبدارانه‌ای نسبت به حزب دموکرات دارد می‌نویسد بعضی از رؤسای عشایر و زمینداران کردستان تنها در شعار حکومت ملی را همراهی می‌کردند و بنا حق پستها و مقامهای حساس در ارتش دفاعی و وزارتخانه‌ها و مسئولیتهای حزبی و دولتی را اشغال کرده‌بودند(۳) و عبدالله پشدری هم ضمن نقد و بررسی نکات مثبت و منفی عملکرد قاضی محمد و حزب دموکرات چنین قضاوت می‌نماید:

«بسیاری از خانها و رؤسای مسلح که رو به حزب می‌آوردند بطور افتخاری به آنان رتبه و نشان و درجهٔ نظامی اعطا می‌شد و به هر کدام درجات پالکوونیک (سرهنگ) یا پود پالکوونیک (سرهنگ دوم) داده می شد که رتبه‌های روسی بودند. بسیاری از رؤسا لباس افسری می‌خریدند و درجات خود را روی شانه‌هایشان می‌دوختند و همهٔ این اقدامات برای جلب نظر مردم بود.»(۴) وی در جای دیگر می‌نویسد: «... بسیاری از مردم بنام فلان رئیس عشیره یا خان [از حزب] سلاح

۱- یادداشته کانم، ج ۱، ص ۵۰

2- Eagleton, op. cit., P58

۳- کاروانێک له شه هیدانی...، ص ۱۸

۴- یادداشته کانم، ج ۱، ص ۱۱۲

دریافت می‌کردند ... ولی در پایان سلاحها را برده به فروش می‌رساندند و دیگر باز نمی‌گشتند.»[۱]

- برنامهٔ حزب دمکرات

پس از انحلال کوملهٔ ژ ـ ک و تشکیل حزب دموکرات بیانیه‌ای به امضاء قاضی محمد و ۱۰۵ تن از بزرگان و شخصیتهای کرد منتشر گردید که در ضمن اشاره به اشتیاق ملت کرد برای بهره‌مندی از اثرات آزادی جهان از یوغ فاشیسم و وعده‌های منشور آتلانتیک، برنامه‌ها و اهداف حزب تازه بطور مفصل تشریح شده‌بود.[۲] در برنامهٔ کوملهٔ ژ ـ ک خودمختاری بر دو پایهٔ رسمی شدن زبان کردی و ادارهٔ امور محل بدست خود کردها مطرح می‌شد که بگفتهٔ یحیی صادق وزیری درخواست ادارهٔ محل بوسیلهٔ عناصر بومی کاملاً با اصل انجمنهای ایالتی و ولایتی در قانون اساسی مشروطه انطباق داشت و تنها رسمی شدن زبان کردی به معنای تجاوز از محدودهٔ آن قانون بشمار می‌رفت، ولی برنامهٔ حزب دموکرات بطور کلی از قانون اساسی ایران فاصله داشت و آن را نادیده می‌گرفت.[۳]

ایگلتون و حسن ارفع بندهای برنامهٔ حزب دموکرات کردستان را اینگونه ذکر می‌کنند:

«۱ ـ مردم کرد ایران در ادارهٔ امور محلی خود دارای خودمختاری اداری خواهند شد.

۲ ـ زبان کردی زبان رسمی ادارات و مدارس خواهد بود.

۳ ـ یک مجلس ایالتی بر پایهٔ قانون اساسی ایران بزودی در کردستان انتخاب خواهد شد و حق نظارت و کنترل بر همهٔ امور عمومی را خواهد داشت.

۴ ـ همهٔ کارکنان دولتی کرد خواهند بود.

۵ ـ درآمد کردستان در همان جا صرف خواهند شد.

۶ ـ حزب دموکرات کردستان همهٔ تلاش خود را برای ایجاد روابط برادرانه با مردم آذربایجان و اقلیتهای ساکن در آنجا بکار خواهد بست.

۷ ـ حزب همهٔ کوشش خود را صرف توسعهٔ اقتصادی، ارتقاء سطح اخلاق و آموزش و پرورش، ترقی کشاورزی، بازرگانی و وضعیت بهداشتی مردم کرد خواهد نمود.»[۴]

۱- همان

۲- مقالهٔ روزولت، ذیل کرد و کردستان، ص ۱۸۴

۳- مصاحبه با یحیی صادق وزیری، دی ماه ۱۳۷۴

4- ARFA, op.cit., pp79-80/Eagleton, op.cit., P57

اما آرچی بالد روزولت در مقالهٔ خود از بند هشتمی در برنامهٔ حزب دموکرات یاد می‌کند که در آن گفته شده است: «ما آرزومندیم مللی که در ایران زندگی می‌کنند بتوانند آزادانه در راه تأمین سعادت و پیشرفت کشور خویش بکوشند.»[۱]

ایگلتون، ارفع و عبدالله پشدری هیچ یک اشاره‌ای به این مادهٔ هشتم ندارند و دانسته نیست که منبع روزولت در ذکر این ماده چه کسی بوده است. با نگاهی کوتاه به برنامهٔ حزب می‌توان سه جنبهٔ مهم و بارز آنرا تشخیص داد که ما را در شناخت روند تحول اندیشهٔ ملی‌گرایی کردهای ایرانی پس از ورود اتحاد شوروی به عرصهٔ سیاسی ایران یاری می‌دهند. این ویژگیها که امروزه دیگر در برنامهٔ حزب دموکرات فعلی به چشم نمی‌خورند یا کمرنگ‌تر شده‌اند به ترتیب عبارتند از:

۱ ـ برنامهٔ حزب دموکرات بیشتر به مقدمهٔ قانون اساسی کشوری مستقل شباهت داشت تا قانون اساسی استانی خودمختار در چهارچوب کشور مادر، چرا که جز بند سوم که اشاره به تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی داشت، مواد دیگر برنامه قانون اساسی ایران را نقض می‌کرد و از این گذشته موقعیت و جایگاه زبان فارسی در جامعه خودمختار کرد به هیچ وجه مشخص نبود و اساساً هیچ توجهی به این مطلب نشده بود که زمینه حضور دولت ایران و میزان دخالت آن در کردستان خودمختار تا چه حد خواهد بود و چه بُردی خواهد داشت.

۲ ـ کاملاً آشکار بود که این برنامه و دست کم بخشهایی از آن منطبق با شرایط آذربایجان آن روز و بخواست روسها تنظیم شده است، زیرا در آن تنها به بسط عملی روابط دوستانهٔ کردها با مردم آذربایجان (و در واقع دولت پیشه‌وری) اشاره شده‌بود و نشانی از ابراز آمادگی برای تلاش در راه استقرار دمکراسی در میان دیگر اقوام ایرانی در آن به چشم نمی‌خورد.

۳ ـ برنامه حزب در کلیّت خود برنامه‌ای انقلابی نبود و با توجه به نیاز شدید جامعهٔ کرد برای اصلاحات همه‌جانبه اجتماعی و اقتصادی، حزب دموکرات هیچ گونه راه حل فوری و مؤثری را برای استقرار عدالت اجتماعی پیش‌بینی نکرده بود و برنامه از این لحاظ به شکلی محافظه‌کارانه تنظیم شده و بسیار بی‌مایه بود، و تنها بند مبین سیاست اصلاح‌طلبانه حزب دموکرات همان بند پنجم است که به گردآوری عایدات کردستان و استفاده از آن در خود محل اشاره دارد و شگفت اینکه منابع مختلف هر یک با عبارتهای گوناگونی از آن یادکرده‌اند. روزولت آن را به این صورت نوشته‌است:

۱- مقاله روزولت، ص ۱۸۵

«قانونی واحد برای کشاورزان و مالکان وضع گردد و آیندهٔ این دو طبقه تأمین شود.»[۱] کریس کوچرا از «وضع قانونی واحد برای ملاکین و کشاورزان»[۲] سخن می‌گوید، اما قاسملو این بند را چنین نوشته است: «لازم است که توافقی میان مالکان و دهقانان ایجاد شود تا به این ترتیب از تقاضاهای هر دو طرف حمایت صورت گیرد.»[۳] و سرانجام پی‌یر روندو به خواست بنیانگذاران حزب دموکرات برای اصلاح مناسبات زمینداران و رعایا اشاره می‌نماید.[۴]

شکل صحیح این بند هر چه بوده‌باشد، حزب دموکرات و قاضی محمد نتوانستند بجز مرحله کوچکی از آن را به مرحله اجرا درآورند، زیرا شرایط اجتماعی و اقتصادی اجازهٔ عملی شدن آن را غیرممکن ساخته بود. بافت عشایری جامعهٔ کرد، شکل روابط اجتماعی که بر پایه علقه‌های خونی و خویشاوندی سامان یافته بود، نبود شهرهای پرجمعیت و در نتیجه فقدان طبقهٔ کارگر به شکلی که در آذربایجان وجود داشت خواه‌ناخواه حزب دموکرات را از اجرای طرحهای مترقی‌ای که می‌توانست موجبات پیشرفت مردم کرد را فراهم آورد بازمی‌داشت. بنابراین همه نیرو و توان حزب صرف تبلیغ ناسیونالیسم کرد، فرهنگ و زبان کردی، اعلام جمهوری و تقویت سیاسی و نظامی آن از طریق تکیه بر اتحاد شوروی، حکومت پیشه‌وری و احزاب کرد عراق و ترکیه گردید. تحت تأثیر همین برنامهٔ ملی‌گرایانهٔ تند و افراطی بود که در طول حکومت یازده ماههٔ جمهوری مهاباد هیچگونه تحول و دگرگونی زیربنایی در ساختار اقتصادی مناطق تحت کنترل دموکرات‌ها صورت نگرفت و جنبش کردهای تشکیل دهندهٔ کوملهٔ ژ ـ ک که انگیزهٔ اصلی آن اعتراض به ستم ملی دوران رضاشاه بود بجای تلاش در جهت بهبود اوضاع اقتصادی، آموزشی و بهداشتی دهقانان کرد و همکاری با نیروهای ملی ایران در مرکز برای مبارزه با استعمارگران غربی به تأسیس ارتش حزبی، نفی پیوندهای چندین هزار ساله میان قوم کرد و دیگر اقوام ایرانی و همکاری بسیار نزدیک با اتحاد شوروی پرداخت که سیاستش در آن دوران تفاوتی با توسعه‌طلبی روسیهٔ دوران تزاری نداشت.

۱- همانجا

۲- جنبش ملی کرد، ص ۲۰۹

۳- همان مآخذ

4- LA Revue De LA Terre d'Islam, Rondo, PIERRE, (No) 34, 1964, PP114-120

بخش چهارم

نقش اتحاد شوروی در رویدادهای کردستان از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵

آشنائی با اهداف اتحاد شوروی در ایران، طی سالهای جنگ جهانی دوم، تنها از راه بررسی سیاستها و عملکرد آن کشور در آذربایجان و نواحی کردنشین آنجا امکان‌پذیر است. اتحاد شوروی تا پیش از آنکه آلمان نازی قرارداد همکاری و دوستی منعقده به سال ۱۹۳۸ میان دو کشور را نقض کند، برای جلب نظر موافق آلمان به منظور پیشروی به سوی آبهای گرم و رسیدن به خلیج فارس تلاش می‌کرد. مؤلفان کتاب «همسایگان جنوبی روسیه» دربارهٔ این آرزوی روسها نوشته‌اند:

«در آغاز ماه نوامبر سال ۱۹۴۰ مولوتوف ... از سفیر آلمان در مسکو خواستار شناسایی رسمی سلطهٔ شوروی بر نواحی جنوبی باتوم و باکو بسوی خلیج فارس به مثابه «منطقه اصلی مورد نظر آن کشور» از سوی آلمان شد...»(۱)

شوروی به جز خلیج فارس به کنترل تنگه‌های بسفر و داردانل نیز اهمیت می‌داد و از سال ۱۹۳۹ پس از حمله به فنلاند و اشغال بخشهائی از خاک آن کشور حملهٔ گسترده‌ای را به خاک ترکیه تدارک می‌دید، اما ترکها با بسیج یک میلیون سرباز به استالین نشان دادند که بسختی از منافع خود دفاع خواهند کرد. ریچارد استوارت از تلاشهای اتحاد شوروی در این زمان برای افزایش نقش خود در فلات قارهٔ ایران خبر می‌دهد و می‌نویسد که پیش از تجاوز آلمان نازی به خاک شوروی، مقامات روس در تاریخ ۱۶ تیر ماه ۱۳۱۹ یادداشتی به دولت ایران تسلیم کردند که در آن درخواست شده‌بود:

«کنترل آذربایجان و سواحل دریای خزر و صدور اجازهٔ استفاده از فرودگاههای گوناگون کشور و واگذاری راه‌آهن ایران به دولت شوروی داده شود.»(۲)

به دلیل تحرکات اتحاد شوروی برای تسلط بر تنگه‌های بسفر و داردانل در دریای سیاه و خلیج فارس، متفقین و بویژه انگلستان و فرانسه طرح حمله به آن کشور و بمباران چاههای نفت باکو و گروزنی را تهیه کردند، چون تصور می‌شد که ممکن

1- Russia's south flank, op.cit., P30

۲- در آخرین روزهای رضا شاه، ریچارد.ا.استوارت، ترجمه کاوهٔ بیات و عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم(تهران، معین، ۱۳۷۰)ص ۳۹

است اتحاد شوروی با استفاده از درگیری آلمان با کشورهای غربی بخواهد حوزه‌های نفتی خاورمیانه را به اشغال خود در آورد، اما حملهٔ نامنتظر آلمان به غرب روسیه، استالین را جبراً به متحد متفقین مبدل کرد و شرایط جدیدی برای دخالت شورویها در سرنوشت سیاسی ایران ایجاد نمود.

ـ اشغال نواحی شمالی ایران بوسیلهٔ ارتش سرخ:

هنگامی که اشغال ایران برای متفقین شکل یک ضرورت عاجل بخود گرفت، نیروهای انگلیسی و روسی در سوم شهریور ۱۳۲۰ وارد خاک کشورمان شدند و بهانه‌ای که برای تجاوز خود عنوان کردند، در ظاهر حضور مستشاران آلمانی در ایران بود ولی از همان آغاز روشن بود که شوروی و انگلستان با توسل به اشغال این کشور، گذشته از موقعیت استراتژیک آن، در پی تحکیم منافع نامشروع خود در ایران هستند.

نویسندگان کتاب «همسایگان جنوبی روسیه» با اشاره به اشتیاق شدید اتحاد شوروی برای دخالت نظامی در ایران می‌نویسند که این کشور نشان داد که: «... حتی پس از اتحاد با بریتانیا در جنگ دوم جهانی از تلاشهای خود برای پیشروی به سوی خلیج فارس و اقیانوس هند نیز دست برنداشته‌است.»[۱]

نیروهای شوروی بلافاصله از محدودهٔ توافق شده با انگلیسیها فراتر رفته و سراسر کردستان را که قاعدتاً می‌بایست در بخش تحت نفوذ انگلیسیها قرار می‌گرفت به اشغال خود در آوردند. پس از اشغال سنندج بوسیلهٔ ارتش سرخ، سربازان انگلیسی هم وارد آن شهر شدند و در پی اعتراضات گستردهٔ مقامات بریتانیائی، نظامیان روس استان کردستان را تخلیه نموده و «... پذیرفتند که از محدوده‌ای که برایشان تعیین شده بود فراتر نروند و تقصیر زیاده‌روی خود را به گردن نقشه‌های بد و ناخوانا گذاشتند.»[۲]

در نتیجه ارتش سرخ ۲۰۰ کیلومتر به سوی شمال، یعنی شهر میاندوآب، عقب نشست. شورویها در همان آغاز کار در راستای تضعیف دولت مرکزی، تلاش برای مخدوش ساختن وحدت ملی ایران و بیدار ساختن احساسات قومی کردها و آذریها گام برداشتند. به نوشتهٔ کریم حسامی بمب افکنهای روس هنگام حمله به مراکز نظامی در شهرهای کردنشین اعلامیه‌هائی به زبان کردی فرو می‌ریختند.[۳] عملکرد سیاسی مأموران شوروی در همان روزهای نخست اشغال آذربایجان نشان می‌دهد

1- Russia's south flank, op. cit., P30

۲- آخرین روزهای رضا شاه، ریچارد.ا.استوارت، ص ۳۰۳

۳- کاروانیک له شه هیدانی...، که ریم حسامی، ص ۱۱

که اتحاد شوروی برای تحقق تحولات هدایت شده‌ای تلاش می‌کرد که از پیش طراحی شده‌بودند. برای نمونه، سربازان ارتش سرخ به محض ورود به تبریز زندانیان عادی و سیاسی را آزاد و به بهانهٔ تأمین امنیت شهر، ارامنهٔ بومی را مسلح نمودند. در گزارش کنسول بریتانیا در تبریز به تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ آمده‌است که:

«شورویها تمایلات تجزیه‌طلبانه را در آذربایجان تشویق می‌کنند... آنان قبل از ماه سپتامبر خواستار انتخابات محلی در منطقهٔ اشغالی خود شدند و در تبریز دست به انتشار یک روزنامهٔ تبلیغاتی به زبان فارسی زدند که از حکومت مرکزی انتقاد و مردم را تشویق به قیام علیه «زندگی فقیرانه‌شان» می‌کرد.»(۱)

رفتار شورویها در نواحی اشغالی بیانگر اهدافی مرموز و از پیش تعیین شده بود و از شکل‌گیری رویکردی تازه به سرنوشت اهالی این مناطق حکایت داشت. دکتر ایرج ذوقی نشان می‌دهد که چگونه شورویها زمینهٔ مساعد برای تضعیف دستگاههای اداری و نظامی ایران در مناطق اشغالی ایجاد کردند و به موازات آن احساسات جدائی خواهانهٔ آذریها، آسوریها و کردها را دامن زدند. وی در این باره می‌نویسد:

«نیروهای شوروی در بدو هجوم خود به ایران پادگانهای نظامی ارتش، ژاندارمری و نیروهای پلیس را در مراکز استانها و شهرستانها خلع سلاح کرده و بعد هم از تعداد نفرات آنها کاستند و زمانی هم که دولت ایران اقدام به فرستادن نیروی انتظامی به آن مناطق می‌نمود از آن جلوگیری به عمل می‌آوردند. و در مواقعی که با مسائل امنیتی روبرو می‌شدند نیروهای اندک و خلع سلاح شدهٔ ایران را مسئول حفظ نظم و امنیت می‌دانستند(۲)».

دکتر ذوقی می‌افزاید که ایجاد محدودیت برای مسئولان ایرانی زمینهٔ قویتر شدن کنسولها و دیپلماتهای روس را فراهم آورده بود، و به موازات آن شمار کنسولگریهای شوروی در سراسر ایران افزایش یافت و به این ترتیب این افراد که از حمایت ارتش سرخ برخوردار بودند اهداف سیاسی دولت متبوع خود را با حربهٔ تهدید و فشار به نحو احسن متحقق می‌کردند.(۳)

در راستای همین سیاست بود که مأموران نظامی و کارکنان سازمان جاسوسی روسیه (چکا) دائماً در شهرهای کردنشین مرزی حضور داشتند و تقریباً همهٔ این مأموران از میان اهالی آذربایجان شوروی انتخاب شده بودند تا به دلیل آشنائی

۱- آخرین روزهای رضا شاه، ریچارد.ا.استوارت، ص ۳۵۵

۲- ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم-دکتر ایرج ذوقی (تهران، انتشارات پاژنگ، ۱۳۶۸) چاپ دوم، ص،۱۳۲

۳- همان مأخذ، ص ۱۳۳

نسبی کردهای آذربایجان با زبان ترکی ارتباط دولت شوروی با آنها به آسانی و بی‌میانجی میسر گردد.

ارتش سرخ در تمام مدت ۵ سال حضور خود در ایران هیچگاه واحدهایش را به نواحی کردنشین آذربایجان اعزام نکرد، زیرا در آن ناحیه بیش از ده تا پانزده هزار تن از مردان جنگی عشایری به سر می‌بردند که چندان هم به سیاستهای اتحاد شوروی خوش‌بین نبودند و شاید دست زدن به چنین اقدامی می‌توانست حس همدردی کردها نسبت به دولت مرکزی را برانگیزد. عدم حضور چشمگیر شورویها در مناطق کردنشین به اضافهٔ ایجاد مانع بر سر راه اعادهٔ حضور سیاسی، نظامی و اداری دولت ایران در آذربایجان به معنای آزاد گذاشتن کردها در همهٔ امور و به عبارت دیگر رها ساختن مهار احساسات جدائی خواهانهٔ آنان بود و با توجه به خاطراتی که مردم از فساد مأموران رضاشاه داشتند، این حالت آنان را به عدم بازگشت اقتدار دولت مرکزی به منطقه هر چه بیشتر ترغیب می‌کرد. شورویها برای تضعیف موقعیت دولت مرکزی ترجیح می‌دادند مستقیماً در ادارهٔ امور دخالت نمایند، برای نمونه در یکی ازگزارشات ادارهٔ شهربانی رضائیه به وزارت کشور در تاریخ ۱۳۲۲/۷/۱۵ آمده است:

«... با استناد به گزارش شهربانی مهاباد آقای ماکسیماوف کنسول شوروی مقیم رضائیه، به مهاباد در منزل قاضی محمد رفته و رؤسای عشایر را احضار و به آنها ابلاغ نموده دو سال است به دولت غله نداده‌اید کلیهٔ مازاد غلهٔ خودتان را به دولت تحویل و در مقابل قند و پارچه بگیرید. کریم آقا مالک (قمقلعه) از رؤسای اکراد مکری اظهار نموده شما هر چه گندم لازم دارید می‌دهیم ولی به دولت نخواهیم داد بالاخره بعضی از آنها قبول و کنسول مراجعت می‌نماید. کفیل شهربانی کل کشور پاسیار ۱سیف.»(۱)

از مفاد این سند می‌توان دریافت که کردهای آذربایجان با استفاده از ناتوانی دولت مرکزی و با برخورداری از حمایت تلویحی اتحاد شوروی از پرداخت مالیات و انجام وظایف و مسئولیتهای خود نسبت به دولت خودداری ورزیده و به همان اندازه به آزاد ماندن و نزدیک‌تر شدن به شوروی و کردهای همسایه علاقه نشان می‌دادند و اتحاد شوروی هم به موازات این شرایط کردهای روشنفکر را برای دستیابی به استقلال تحریک می‌کرد.

۱- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰۰۰۱۶۱۲، ص ۳۲، تلگراف رمز شماره ۶۴۸ به تاریخ ۱۳۲۲/۷/۱۵

ـ تشدید احساسات جدائی طلبانهٔ کردها به وسیلهٔ اتحاد شوروی:

نباید تصور کرد که اتحاد شوروی تنها برای تحریک کردها تلاش می‌کرد، حقیقت این است که آن کشور طرح منظمی برای خلق تمایلات جدائی طلبانه در میان اقوام کرد و آذری و هماهنگ ساختن آنان در این راستا تهیه نموده بود و می‌خواست نیرو و توان بالقوهٔ سیاسی و اجتماعی این اقوام را به شیوه‌ای آزاد کند که مهارش در دست عوامل و مأموران شوروی باشد تا ضمن تخریب وحدت ملی ایران منافع نامشروع آن کشور نیز تأمین گردد، از این رو تا حد امکان سعی شد که دیدگاههای سران ناراضی این اقوام به هم نزدیک‌تر شود و دشمنی سنتی میان آنان برطرف گردد. پیشتر گفته شد که مقامات شوروی در همان سال ۱۳۲۰ هیأتی مرکب از رؤسای کرد را به باکو فرستادند و مذاکراتی میان آنان و میرجعفر باقراف رئیس جمهوری آذربایجان شوروی صورت گرفت که به قول کوچرا و ایگلتون موضوعات مورد گفتگو در آن بسیار کلی و مبهم بود ولی در ضمن روی «برادری و اخوت اقوام کرد و آذری»، تمایل اتحاد شوروی به حمایت از استقلال ملتهای کوچک، و این که کردها بایستی تا زمان مناسب برای اعلام استقلال صبر کنند تأکید بسیار شد.[1] دکتر ذوقی معتقد است که روسها در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ کردهای آذربایجان را بر ضد وحدت ملی ترکیه و ایران تحریک می‌کردند اما به زودی از دامنهٔ این تحریکات کاستند زیرا متوجه شدند:

«که شقاوت و بی‌رحمی کردها در رضائیه در بهار سال ۱۹۴۲م/۱۳۲۱ش مستقیماً بر علیه ترکهای شیعه مذهب صورت گرفته، یعنی همان کسانی که باید هستهٔ اصلی مقاومت و هر جنبشی را بر علیه حکومت مرکزی تهران تشکیل دهند. پس از این نتیجه‌گیری بود که دولت شوروی سعی کرد تا در سیاست تحریک کردها تعدیلی به عمل آورد و سعی نماید تا کردهای شورشی خودمختاری طلب را به همکاری با شورشیان آذربایجان وادار نماید.»[2]

نویسندهٔ فرانسوی کریس کوچرا کوشیده‌است که دعوت روسها از هیأت کرد را به عنوان واکنش آنان در برابر مذاکرات قاضی محمد با دو افسر انگلیسی و آمریکائی که یک ماه پس از ورود متفقین به ایران در بوکان انجام شده بود ارزیابی کند و به این ترتیب این حقیقت را نادیده می‌گیرد که سفر کردها بخشی از یک رشته برنامه‌های دور و دراز اتحاد شوروی را تشکیل می‌داد که لازم بود در پرتو همکاری آذریها و

۱- جنبش ملی کرد- صص ۱۹۹ و ۱۹۸ و Eagleton, op. cit., PP23-24

۲- ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم- صص ۱۴۱ ـ ۱۴۰

کردها جنبهٔ عملی به خود بگیرد. برای نمونه دو هفته پیش از سفر هیأت کرد به اتحاد شوروی هیأتی مرکب از هشت تن از بزرگان و تجار تبریز به سفری مشابه دست زده بودند و باقراف به آنان گوشزد کرده بود که از نظر روانی دیگر مرزی بین دو آذربایجان وجود ندارد و آن روز خواهد آمد که جز یک آذربایجان نباشد.(۱)

این اقدامات دولت شوروی با اعتراض انگلستان روبرو شد و سفیر آن کشور در مسکو در دیدار با مولوتف وزیر خارجهٔ شوروی از دلایل این سفر و تحریک کردها انتقاد کرد و در مقابل مولوتف این اقدام را صرفاً دعوتی فرهنگی توصیف کرد ولی هر دو می‌دانستند که این کار توطئه‌ای است که به موقعیت کردستان ربط دارد.(۲) ایگلتون می‌گوید که سفر اول هیأت کرد به رشد اعتماد به نفس کردها و افزایش دشمنی آنان با دولت ایران کمک کرد و شورویها استثنائاً به عشایر اجازه دادند که سلاحهای خود را حفظ کنند و فقط از عشایر ساکن در ارومیه و اطراف آن خواستند که سلاحهای خود را تحویل دهند.(۳) پیداست که شورویها مایل نبوده‌اند که کردها و آذریها با هم درگیری داشته باشند.

ـ کوملهٔ ژ-ک و اتحاد شوروی:

گام بعدی روسها ایجاد ارتباط با کوملهٔ ژ-ک بود، هر چند نشانه‌ای از دخالت مأموران شوروی در تشکیل این حزب در دست نیست، اما نباید فراموش کرد که زمینهٔ مساعد برای پیدایش این نیروی سیاسی، دست کم از نظر امنیتی، به وسیلهٔ ارتش سرخ فراهم شده بود و حتی توماس بوا احتمال می‌دهد که افسر شوروی عبداللهاف از تشکیل کوملهٔ ژ ـ ک اطلاع داشته است،(۴) اما مسلّم است که حزب توده، که بعدها در بازسازی حزب دموکرات نقش کلیدی ایفاء کرد، در این واقعه نقشی نداشته است. روزولت می‌نویسد که ارتباط کومله با شورویها ظاهراً نتیجهٔ آشنائی تصادفی عبداللهاف سروان ارتش سرخ و مأمور خرید اسب برای آن ارتش در یکی از میخانه‌های مهاباد با یکی از اعضای کومله در سال ۱۳۲۳ بود. پیداست که تمایلی دو جانبه برای این همکاری وجود داشته است و حتی اشتیاق مقامات شوروی برای به بازی گرفتن کومله بسیار زیاد بوده است و گرنه یک نظامی شوروی به تنهائی و بدون اجازهٔ کشور متبوع خود نمی‌توانست در مواردی این چنین حساس تصمیم بگیرد یا ابتکاری از خود نشان دهد. یک نکتهٔ مهم در شیوهٔ سلوک و برخورد اتحاد شوروی با کومله این است که آن کشور نمی‌توانست ماهیت مستقل و قائم

۱- جنبش ملی کرد-ص ۱۹۹

۲- ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم-ص ۷۷

3- Eagleton, op. cit., PP23-24

4- Bois, op.cit., P190

بالذات آن حزب و هدف معتدلش یعنی خودمختاری در چهارچوب ایران را تحمل کند، و می‌خواست تحولاتی متناسب با اهداف خود در آن ایجاد کند. نویسندگان کتاب «همسایگان جنوبی روسیه» در این‌باره نوشته‌اند:

«روسها باکمک قاضی محمد در پی ایجاد سازمانی بودند که همان نقش فرقهٔ دموکرات آذربایجان را در میان کردها بازی کند... روسها احساس می‌کردند ویژگی ملی‌گرایانهٔ کومله با اهداف آنان تناسبی ندارد.»(۱)

کومله با پذیرش رهبری قاضی محمد خود را به طور کامل در خط سیاستهای شوروی قرار داد و واقع‌بینی سیاسی‌اش را فدای وعده‌های شورویها نمود. اما این کار به آسانی صورت نگرفت، زیرا هم بر شدت مخالفت کردهای محافظه کار و سران عشایر با کومله افزود و هم جناح کردهای عراقی عضو آن حزب مانند سید عبدالله آل گیلانی، پسرش کاپیتان عبدالعزیز و محمد صدیق پسر سید طه به مخالفت با این استحاله و نزدیکی به اتحاد شوروی برخاستند و بعدها آشکار شد که حق با آنان بوده‌است.(۲)

پیش از سفر دوم کردها به شوروی، به خاطر تسهیلاتی که ارتش سرخ در رفت و آمد کردهای همسایهٔ ایران ایجاد کرده بود، امکان انعقاد پیمان معروف «سه سنور» (سه مرز) میان احزاب سیاسی کرد همسایه و کوملهٔ ژ-ک فراهم آمد. در این دوران دولت شوروی از گسترش مناسبات کردهای ساکن ایران با کردهای عراق و ترکیه جانبداری می‌کرد و درواقع با این اقدام می‌خواست مانع از همکاری کومله با نیروهای ملی و مترقی ایران مانند حزب ایران گردد، چراکه نمی‌خواست شاهد پیدایش شکل تازه‌ای از وحدت ملی اقوام ایرانی باشد. در پایان سال ۱۹۴۴م./۱۳۲۳هش تبلیغات اتحاد شوروی و بزرگنمائی اشتباهات و ندانم کاریهای نظامیان و مأموران دوران رضاشاه، فعالان کرد را به شدت به ایران بدبین ساخته بود، روسها توانسته بودند نفرت از رژیم پهلوی را به نفرت از حق حاکمیت ایران مبدل ساخته و ستم ملی راکه پدیده‌ای تازه و مربوط به دوران رضا شاه بود همچون مشخصهٔ دیرپا و متداوم حکومتهای ایران معرفی نمایند و حتی یکی از افسران روس در ماه ژوئیهٔ ۱۹۴۵ در اشنویه اعلام کرد که:

«برای پیشبرد سیاست شوروی باید ایرانیها را مانند نازیها به جامعهٔ کرد معرفی کرد و روسها را مانند آزاد کنندهٔ آنها دانست.»(۳)

1- Russia's South Flank, op.cit., P53

۲- جنبش ملی کرد، ص ۲۰۸

3- Bois, op. cit., P191

پس از پیروزی شوروی در جنگ دوم جهانی مقدمه برای سناریوی تجزیهٔ آذربایجان فراهم شده بود و لازم بود که مذاکراتی با اعضای بلند پایهٔ کومله صورت گیرد و موافقت آنان برای همکاری با فرقهٔ دموکرات و بازی در بخشی از این سناریو به دست آید، به همین دلیل مقدمات سفر دوم کردها به آذربایجان شوروی آماده گردید. اعضای هیأت دوم کرد بلااستثناء از فعالان کومله بودند و برخلاف هیأت اول خواست‌هایی مشخص داشتند که در کسب حمایت شوروی از تشکیل کشور مستقل کرد و تقاضای تحویل سلاح برای حفظ آن خلاصه می‌شد امری که صریحاً از سوی باقراف مورد قبول قرار گرفت، اما رئیس جمهوری آذربایجان شوروی بر این نکته تأکید داشت که کردها باید عجالتاً به زندگی در چهارچوب آذربایجان خود مختار رضایت دهند تا همهٔ ملت کرد به اتحاد دست یابد. ولی قاضی محمد بیشتر بر سرنوشت جداگانهٔ کردها و عدم مشارکت آنان در آذربایجان خود مختار تأکید داشت.[1] اتحاد شوروی به همهٔ وعده‌هایی که به قاضی محمد داده بود عمل نکرد و با این که در ظاهر با تشکیل کردستان مستقل موافقت کرده بود اما در عمل آن را همچنان در خط سیاستهای خود و دنباله‌روی جمهوری آذربایجان نگاه می‌داشت. هیچ شکی نیست که تأسیس حزب دموکرات و حتی نامگذاری آن به اشارهٔ مقامات شوروی انجام گرفت و همهٔ منابع به این نکته اذعان دارند.

ـ رابطهٔ اتحاد شوروی با جمهوری مهاباد:

پس از پایگیری جمهوری مهاباد رویکرد اتحاد شوروی به آن نظام بر دو پایه استوار بود که به ترتیب عبارتند از:

۱) تشویق رهبران جمهوری برای حرکت به سوی استقلال کامل.

۲) تلاش برای حفظ و تحکیم اتحاد میان آذربایجان و کردستان.

انعقاد قرارداد دوستی میان دو دولت خود مختار تبریز و مهاباد به ابتکار شورویها و واگذاری پول، سلاح، چاپخانه، فرستندهٔ رادیوئی و خدمات دیگر به کردها تجلی ابعاد گوناگون این رویکرد دولت شوروی به شمار می‌آمد.

مسکو تا پیش از ورود به مرحلهٔ علنی ساختن توقعات خود از ایران و طرح مسألهٔ امتیاز نفت شمال عملاً در راستای تجزیهٔ آذربایجان و کردستان حرکت می‌کرد و به خوبی از این واقعیت آگاه بود که دولت انگلستان به شرط حفظ منافعش در حوزه‌های نفتی جنوب، در قبال واگذاری امتیاز نفت شمال به شورویها و یا تجزیهٔ آذربایجان و کردستان، اقدامی نخواهد کرد یا اساساً توانائی هیچ اقدامی را نخواهد

1- Eagleton, op. cit., PP43-46

داشت و دربارهٔ واکنش ایالات متحدهٔ آمریکا هم تصور می‌شد که چون آن کشور در آن زمان منافعی در ایران ندارد هرگز مانع عمده‌ای در سر راه تحقق خواست‌های مسکو قرار نخواهد داد. اما پس از مخالفت شدید ایالات متحده با تجزیهٔ آذربایجان و ایجاد فضای سیاسی مساعدی از سوی قوام‌السلطنه برای واگذاری امتیاز نفت شمال، شورویها بلافاصله به دولتهای دست نشاندهٔ خود در تبریز و مهاباد توصیه کردند که فکر استقلال و جدائی کامل را فراموش کنند و به قبول نوعی خودمختاری معتدل اداری در چهارچوب ایران رضایت دهند. با این که قاضی و حزب دموکرات از این وضع کاملاً ناراضی بودند ولی دولت شوروی هنوز اهرمهای لازم برای فشار بر کردها را در اختیار داشت و دست کم در دو مورد مانع از استقلال عمل مقامات مهاباد گردید: بار نخست به زمان پس از خروج ارتش سرخ در ۶ مه ۱۳۲۵/۱۹۴۶ از ایران باز می‌گردد که در پی آن پیشه‌وری با تهران وارد مذاکره شد و به اشارهٔ روسها به اندازهٔ کافی نرمش و انعطاف‌پذیری از خود نشان داد تا جائی که توانست شکل رسمی و قانونی به خود مختاری آذربایجان بدهد و کردها هم هر چند دیرتر ولی سرانجام با این واقعیت کنار آمدند، به زودی قاضی هم به تهران رفت و پیشنهاد قوام مبنی بر انحلال جمهوری و تبدیل آن به یک دستگاه اداری با اختیارات گسترده در ازای تبدیل همهٔ نواحی کردنشین به استانی یکپارچه را پذیرفت اما آن گونه که همهٔ منابع می‌گویند سفارت روسیه به شدت با این پیشنهاد مخالفت ورزید و قاضی را از پذیرش آن بر حذر داشت. درک کینان بر آن است که شوروی نمی‌خواست با این کار کردستان را همتراز آذربایجان ببیند.[۱]

این پاسخ توجیهی درست برای رفتار نامنتظر روسهاست، ولی مگر باقراف به قاضی محمد نگفته بود که دولت شوروی با استقلال کردها و بهره‌مندی آنان از حقوقشان نظر مساعد دارد، پس چه دلیلی وجود داشت که اکنون همان دولت مانع از دستیابی کردها به توافقی میان آنان و دولت مرکزی می‌شد؟ حقیقت این است که اتحاد شوروی نمی‌خواست تا پیش از کسب اطمینان از پیشبرد سیاست خود در مورد امتیاز نفت شمال، توافقی میان دو جمهوری مهاباد و آذربایجان با دولت ایران به دست آید، از این گذشته دلیل مهمتری برای مخالفت روسها با توافقنامهٔ قوام-قاضی وجود داشت و آن ترس از پیدایش توافقی عقلانی و راه حلی بومی میان کردها و دولت مرکزی بود، آنان نمی‌خواستند که مسئلهٔ کرد به سادگی و بدون نیاز به حضور ایشان میان تهران و مهاباد حل شود و دولت شوروی دیگر نتواند

۱- کردها و کردستان، ص ۱۲۸

نقش قیم و برادر بزرگ کردها را بازی کند. مورد دوم دخالت روسها در امور جمهوری مهاباد به واکنش آنان نسبت به تصمیم قاضی محمد برای حمله به سنندج و کرمانشاه مربوط می‌شود و طی آن هاشم‌اف کنسول شوروی مخالفت خود را با ورود کردها به حوزهٔ منافع انگلستان اعلام کرد و صریحاً تهدید نمود که در صورت سرپیچی حزب دموکرات از این اخطار حمایت مسکو از جمهوری مهاباد قطع خواهد شد. ایگلتون تأیید می‌کند که مقامات شوروی از تهیّات حمله به استان کردستان آگاهی داشتند و اسداف وابستهٔ بازرگانی شوروی در مهاباد در جریان رویدادها بود ولی در آخرین لحظه و هنگامی که مناف کریمی وزیر آموزش جمهوری مهاباد با همکارانش برای آخرین بررسیها به سردشت رفته بودند رأی شورویها برگشت و هاشم‌اف با شتاب خود را به دهکدهٔ «سرا» در نزدیکی سقز رسانید و با جملات تیز و تند و مؤثر خود قاضی محمد، ملامصطفی بارزانی، عمرخان شکاک، میرحاج احمد و مصطفی خوشناو را از ورود به منطقهٔ نفوذ انگلیسیها برحذر داشت و مانع از تحقق حملهٔ کردها گردید.(۱)

دلیل چرخش سیاست روسها به امضای موافقتنامهٔ پیشه‌وری با مظفر فیروز معاون قوام در تبریز به تاریخ ۲۸ اردیبهشت مربوط می‌شد و شاید هم مقامات شوروی با توجه به نارضایی عشایر، که بخش عمدهٔ نیروهای مهاجم را تشکیل می‌دادند، حمله را موفقیت‌آمیز تشخیص ندادند و از انجام آن جلوگیری نمودند. دلایل شورویها برای این اقدام هر چه بود نشان داد که از دید آنان کردها چندان هم «آزادی عمل» ندارند و تنها مجازند که در خط سیاستهای آنان حرکت کنند و آنچه اهمیت اساسی دارد منافع اتحاد شوروی است نه آرمانهای قاضی و حزب دموکرات. قبول پیشنهاد قوام مبنی بر انحلال جمهوری و تشکیل استانی یکپارچه در نواحی کردنشین که استاندار آن خود قاضی محمد باشد نشان داد که درنهایت رهبر کردها نیاز واقعی جامعهٔ کرد را در اجرای اصلاحات سیاسی و اقتصادی می‌داند نه تشکیل نظام جمهوری یا جدائی از پیکر ایران ولی این امر که در صورت تحقق می‌توانست مقدمه‌ای بر یک تعریف تازه از وحدت ملی ایران باشد با مخالفت روسها روبرو شد و طبعاً این چیزی نبود که خوشایند آنان باشد.

دولت شوروی یک بار دیگر بی‌علاقگی خود را به اصلاحات پیشنهادی از سوی کمیسیون مشترک متفقین در دوران نخست‌وزیری حکیمی که اشاره به حقوق اقوام ایرانی و از جمله کردها را داشت نشان داده بود. در مادهٔ هفتم این اصلاحات کاربست

1- Eagleton, op.cit., PP97-99

زبانهای عربی، کردی و ترکی و تشکیل مجالس ایالتی و ولایتی پیش‌بینی شده بود، اما از آنجاکه این پیشنهاد منافع شوروی را تأمین نمی‌کرد و جائی برای دخالتهای آن کشور در سرنوشت سیاسی و اقتصادی ایران باقی نمی‌گذاشت با مخالفت رهبران آن کشور روبرو شد. این اصلاحات که ابراهیم صفائی آن را زیان‌آورتر از قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس می‌داند و با پافشاری گروه اقلیت مجلس چهاردهم به ریاست دکتر مصدق عقیم ماند به دولتهای انگلیس و آمریکا اجازهٔ دخالت و نظارت بر حیات سیاسی و اجتماعی اقوام ایرانی می‌داد و چون دولت شوروی مایل نبود دست‌کم در آذربایجان با کشورهای غربی در این نظارت سهیم باشد آن را نپذیرفت.[۱]

از مجموعهٔ رفتارهای اتحاد شوروی در قبال کردها نتیجه می‌گیریم که آن کشور برخلاف شعارهای عدالت اجتماعی و احترام به حقوق خلقها و تظاهر به ایفای نقش برادر بزرگ ملتهای ضعیفتر از همان آغاز کار و نه آنگونه که ایگلتون استنباط کرده است،[۲] پس از امتیازنامهٔ نفت شمال هیچگونه علاقه‌ای به سرنوشت کردها نداشت و از آنان همچون مهره‌ای در بازیهای سیاسی استفاده می‌کرد. اکنون می‌توان گفت که اتحاد شوروی تقریباً به طور کامل بر مقدرات جمهوری مهاباد تسلط داشت و آزادی عمل آن را در عرصه‌های سیاسی و نظامی کنترل می‌کرد و ظاهراً این دولت در زمینه‌های فرهنگی دارای آزادی و اختیار بود. ولی با همهٔ این خصوصیات وعده‌های مقامات روس چنان بر رهبران کرد تأثیر گذاشته بود که آنان تا آخرین لحظه به سیاست شوروی اعتماد کامل داشتند تا جائی که به قول لنزوفسکی روسها در جلب اعتماد کردهای ساکن در منطقهٔ اشغالی خود کاملاً موفق بودند.[۳]

رحیم قاضی در مصاحبهٔ خود با کریس کوچرا گفته است که قاضی محمد تا آخرین لحظهٔ حیات خود اعتمادی ژرف به اتحاد شوروی داشته است[۴] و این واقعیتی است انکارناپذیر، چرا که قاضی گذشته از وفاداری به سیاست شوروی از نظر عملی هم در پی تأسیس نظامی بود که از روی جمهوریهای شوروی الگوبرداری شده بود و اگر شرایط اجازه می‌داد به طور کامل چنین الگوئی را مورد استفاده قرار می‌داد. قاضی در دیدار خود با کنسول آمریکا در تبریز به نام لیسترستون در سال ۱۳۲۵ پرده از این نیت خود برداشت و گفت:

۱- نخست‌وزیران ایران، ابراهیم صفایی، ج ۱، صص ۱۰۹-۱۰۵

2- Eagleton, op.cit., P97

۳- رقابت روسیه و غرب در ایران، جورج لنزوفسکی، ترجمهٔ اسماعیل رائین (انتشارات جاویدان، تهران، ۲۵۳۶) چاپ ۲- صص ۲۷۷ و ۲۷۶

۴- جنبش ملی کرد، ص ۲۲۰

«... دهها قوم و ملت ساکن در کشور بزرگ روسیه که در نتیجهٔ سیاست ستمگرانه در گذشته میانهٔ خوبی با هم نداشتند در سایهٔ انقلاب کبیر روسیه و کمکهای دولت شوروی اکنون به آزادی و استقلال دست یافته‌اند و در همهٔ زمینه‌ها با گامهای بلند به سوی استقلال پیش می‌روند و فرهنگ و تمدن و اقتصادشان به آن چنان مرحله‌ای رسیده است که در هیچ دوره و عصری پیشرفت اجتماعی به این سرعت دیده نشده است...»(۱)

حتی به قول رحیم قاضی: «دیدگاههای قاضی محمد روز به روز به دیدگاههای مارکسیستی نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد...»(۲)

و پیداست که عدالت اجتماعی وعده داده شده در مارکسیسم برای انقلابیون جامعه‌ای که فقر، بیکاری، بیسوادی و محرومیت از مواهب و ثروتهای طبیعی کشور تا به مغز استخوان آن نفوذ کرده‌بود، دیر یا زود جاذبهٔ زیادی می‌یافت. اما برخورد عشایر با عملکرد اتحاد شوروی نسبت به جمهوری مهاباد کاملاً منفی بود و هراس از کمونیسم نه تنها در میان عشایر ایران بلکه در میان عشایر کرد عراق هم وجود داشت. عبدالله پشدری دربارهٔ رویکرد رؤسای عشایر نسبت به اهداف شورویها می‌نویسد:

«به راستی مردم کرد از گفتگوی پنهانی روسیه با قوام‌السلطنه چیزی نمی‌دانستند، زیرا روسها در این باره بسیار پنهانکاری می‌کردند. اما نمایندگان کرد در همان سال ۱۳۲۴ که به ریاست قاضی محمد به باکو رفتند به این واقعیت پی بردند که روسیه سرگرم اتخاذ سیاست ویژهٔ خود در آذربایجان است... قرنی آغای مامش که یکی از اعضای بلندپایهٔ هیئت کردها و مردی کارآزموده و دنیا دیده بود در همان لحظهٔ بازگشت از شوروی گفته بود که من هیچگونه اعتمادی به حکومت روسیه ندارم و می‌ترسم که روزی ما (کردها) را به بازار خرید و فروش بیاندازد. و قاسم حاجی با یزید آقای دهبوکری هم پس از سفر دوم کردها به روسیه همان سخنان قرنی آغای مامش را تکرار کرده بود.»(۳)

اکنون می‌توان فهمید که چرا افسران سیاسی ارتش سرخ همزمان با تشکیل حزب دموکرات و انحلال کومله برای مهار نارضایی رؤسای عشایر از قاضی و حزبش، آنان را مجبور به امضای «تعهدنامه‌ای» دال بر همکاری با جمهوری مهاباد

۱- قازی محه‌ممه‌د و مه سه‌له‌ی خود مختاری کوردستانی ئیران، دوکتورره حیمی قازی، (مه‌هاباد، تیشک، ۱۳۵۹) ص ۴۲

۲- جنبش ملی کرد، ص ۲۲۰

۳- یادداشته کانم، عبدالله ئه‌حمه‌د ره سولی پشدری، ج ۱، صص ۵۰ و ۵۱

می‌ساختند.[۱] نزدیکی بیش از حد حزب دموکرات به اتحاد شوروی به اعتباری مانع از پیدایش یک جنبش کردی فراگیر در همهٔ نواحی کردنشین ایران گردید و آن حزب و نتیجهٔ مساعی آن یعنی جمهوری مهاباد را همچنان از نظر امنیتی متکی به دولت شوروی و محدود به منطقهٔ نفوذ آن نگاه داشت.

۱- مقالهٔ روزولت ذیل کرد و کردستان، ص ۱۸۶

بخش پنجم

تأسیس دولت ملی کرد در ایران

ـ اوضاع نواحی کردنشین آذربایجان پیش از تشکیل جمهوری مهاباد

شهر تبریز در نوزدهم آبان ۱۳۲۴ شاهد تشکیل جمهوری آذربایجان خودمختار به وسیلهٔ پیشه‌وری رهبر فرقهٔ دموکرات بود و در بیست و یک آذرماه همان سال مجلس ملی آذربایجان با شرکت پنج نمایندهٔ کرد از مجموع یکصد و یک نماینده در تبریز آغاز به کار کرد. به دنبال مذاکرات و گفتگوهائی که در این مجلس انجام گرفت بر اعضای کرد آن که در واقع اعضای حزب دموکرات و فرستادگان قاضی محمد بودند آشکار شد که: «... رژیم آذربایجان در نظر دارد هر گونه قدرت و اختیاری را از کردان سلب کند، و کردها چون چنین دیدند به مهاباد بازگشتند.»[1]

در فاصلهٔ تشکیل دولت پیشه‌وری تا تأسیس جمهوری مهاباد، اختلافات میان کردها و آذریها اوج گرفت: قاضی محمد در دی ماه ۱۳۲۴ همهٔ کارمندان آذری را از ادارات مهاباد و نواحی اطراف آن اخراج کرد و هنگامی که پیشه‌وری عوامل خود را به نواحی کردنشین فرستاد تا موجودی توتون منطقه را به شیوهٔ سابق تحویل بگیرند، با مخالفت و عدم همکاری کردها روبرو شد و حتی به دستور قاضی هیئت آذری که ریاست آن با پورعجم معاون ادارهٔ دخانیات تبریز بود بدون نتیجه و با دست خالی به تبریز باز گشت، و همچنین کارگران کرد کارخانهٔ قند میاندوآب در اواسط دی ماه مانع از ارسال قند و شکر به تبریز شدند.[2]

بدینسان کردها آشکارا عدم موافقت خود را با سلطهٔ آذریها بر نواحی کردنشین آذربایجان نشان دادند و همزمان روسها برای به جنبش در آوردن کردها در راستای اهداف خود دست به کار شدند. روزولت دربارهٔ تلاش مأموران شوروی در این مرحله می‌نویسد:

«در ماه نوامبر و اوایل دسامبر مأموران شوروی در میان قبایل به سیاحت پرداختند و به آنها گفتند برای مبارزه به خاطر استقلال آماده شوند و به رؤسای

۱- کردها و کردستان، درک کینان، ص ۱۲۳

۲- روزنامهٔ باختر، پنجشنبه ۲۷ دی ماه ۱۳۲۴، ص ۲

عشایر دستور دادند در مهاباد گرد آیند. همه به جز مامش‌ها، منگورها و دهبوکریها در این زمینه همکاری کردند.»[۱]

اعضای حزب دموکرات در ۲۶ آذر ماه پرچم ایران را از ساختمان دادگستری مهاباد فروکشیده و به جای آن پرچم کردستان را برافراشتند. در این فاصله قاضی محمد سرگرم مذاکره با مقامات شوروی بود تا موافقت آنان را با تشکیل حکومتی کرد که مستقل از آذربایجان باشد فراهم سازد. ایگلتون با اشاره به این مذاکرات نشان می‌دهد که شورویها پیش از تشکیل جمهوری مهاباد در دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ به طور تلویحی موافقت خود را با اقدامات قاضی محمد و حزب دموکرات مبنی بر جدائی و استقلال عمل‌کردها از فرقهٔ دموکرات آذربایجان اعلام کرده بودند. وی در این باره نوشته است:

«در هفدهم ژانویه (پنج روز پیش از اعلام جمهوری) چنین شایع شده بود که یک گردهمائی مهم در بیست و دوم ژانویه در میدان چهارچراغ مهاباد برگزار خواهد شد... شخص قاضی در تبریز با پیشه‌وری و مقامات شوروی دربارهٔ خواستها و اهداف کردها مذاکره می‌کرد.»[۲]

قاضی پس از بازگشت به مهاباد روز دوم بهمن را برای اعلام جمهوری در نظر گرفت و به نوشتهٔ ایگلتون:

«نقشه‌های خود را با ستوان نماز علی‌اف، که بعدها افسر سیاسی ارتش سرخ در میاندوآب شد، و سرگرد یرماکوف... در میان گذاشت و هیچ کدام با او مخالفت نکردند.»[۳]

با توجه به مقاومت قاضی محمد در برابر پیشنهادات باقراف مبنی بر تبعیت او و حزبش از فرقهٔ دموکرات پیشه‌وری، همهٔ شرایط برای فعالیت مستقل حزب دموکرات آماده شده بود و مذاکراتی که انجام می‌شد تنها به این منظور بود که امکانات همکاری میان دو نظام جدائی طلب مورد بررسی قرار گیرد زیرا کردها می‌دانستند که بی‌همکاری با پیشه‌وری از حمایت روسها برخوردار نخواهند شد.

قاضی پیش از گفتگو با روسها عبدالرحمن ذبیحی و علی ریحانی را برای قبولاندن شرایط خود به انگلستان به کنسولگری آن کشور در تبریز فرستاد ولی پاسخ کنسول منفی بود و شاید این اقدام برای فشار بر شورویها انجام گرفت. اقدام قاضی و حزب دموکرات برای جلب نظر موافق دیپلماتهای انگلیسی به خاطر قبول

۱- مقالهٔ روزولت، ص ۱۸۷

2- The kurdish Republic, Eagleton, op. cit., PP60-61

3- Ibid.P62

خودمختاری یا استقلال کردستان که بیشتر به اتمام حجت کردها با جهان آزاد و نمایندهٔ ذی نفوذ آن در صحنهٔ سیاست ایران یعنی بریتانیا شباهت داشت، از نظر سیاسی یک اشتباه محسوب می‌شد چراکه دولت انگلستان در آن برهه از زمان تنها به حفظ منافع نفتی خود در جنوب ایران و حفظ یکپارچگی عراق اهمیت می‌داد و از هر اقدامی که می‌توانست موجب تحریک کردهای عراق شود خودداری می‌کرد و با وجود اینکه در صورت تجزیهٔ آذربایجان از سوی اتحاد شوروی با پیامدهای احتمالی آن کنار می‌آمد و چنانکه خواهیم دید اصل تجزیهٔ ایران از نظر رهبران لندن بسیار محتمل و محتوم می‌نمود و آنان آمادهٔ پذیرش آن شده بودند اما باز هم حاضر نبودند به طور رسمی آن را بپذیرند.

ـ اعلام تشکیل جمهوری مهاباد

سرانجام در دوم بهمن ماه سال ۱۳۲۴ قاضی محمد در حالی که لباس افسران روسی را پوشیده و عمامه به سر داشت در برابر مردم مهاباد و رؤسای عشایر اطراف، تشکیل جمهوری مهاباد را اعلام کرد.

چکیدهٔ سخنان او این بود «کردها ملتی جداگانه‌اند که سرزمین خاص خود را دارند و مثل ملتهای دیگر دارای حق تعیین سرنوشت خویش می‌باشند، آنان دیگر بیدار شده‌اند و دوستان نیرومندی دارند.»(۱)

وی سپس از کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات به خاطر انتخاب او به عنوان رئیس جمهوری حزب مستقل کرد سپاسگزاری کرد. در این مراسم شیخ عبدالله افندی گیلانی رقیب بالقوهٔ قاضی برای نامزدی پست ریاست جمهوری از سوی اعضای حزب دموکرات مانند زروبگ هرکی مورد حمله قرار گرفت و به همکاری با انگلستان متهم شد. ایگلتون معتقد است که سروان نماز علی‌اف افرادی را بر ضد شیخ گیلانی تحریک کرده بود تا وجههٔ او را در میان مردم از بین ببرد.(۲) عبدالله پشدری هم تأیید می‌کند که شیخ گیلانی در آن زمان دارای نفوذ زیادی در میان مردم بود و رقیب قاضی به شمار می‌رفت. وی سپس شیوهٔ انتخاب قاضی محمد به ریاست جمهوری را این گونه تشریح می‌کند:

«ریاست جمهوری قاضی محمد در پی انتخابات انجام نگرفت و دلیل آن به اهمیت سیاسی، دینی و اجتماعی شخصیت او در میان مردم کرد مربوط می‌شد و تنها کسی که می‌توانست در برابر او بایستد و در میان مردم هم محترم و صاحب وجهه باشد سید عبدالله افندی بود و اگر انتخاب رئیس جمهوری از طریق انتخابات

1- Ibid, P63 2- Ibid.PP63-64

انجام می‌گرفت بعید نبود که سید عبدالله افندی بیشتر از قاضی رأی بیاورد. اما در آن موقع می‌شنیدیم که مردم روسها را مخالف سید عبدالله گیلانی می‌دانستند.»[۱]

این رویداد گویای دو واقعیت عمده است:

نخست آنکه قاضی توانسته‌بود فضای دموکراتیک کومله راکاملاً از میان بردارد و ارادهٔ خود را بر آن تحمیل نماید و دوم اینکه روسها نه تنها از قاضی و حزب دموکرات در برابر دولت ایران دفاع می‌کردند، بلکه حتی در نواحی کردنشین نیز شخصیتهای قدرتمند کردی راکه دارای نفوذ یا قدرتی بودند تضعیف نموده و از سر راه رهبر این حزب برمی‌داشتند.

مخالفان قاضی به وسیلهٔ مأموران شوروی سرکوب یا مهار می‌شدند که از آن جمله می‌توان به قتل محمودیان بازرگان مهابادی و مهار بعضی از رؤسای عشایر مخالف با سیاستهای قاضی اشاره کرد. در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت که تشکیل جمهوری مهاباد و انتخاب قاضی محمد به سمت رئیس جمهوری دو رویداد مهمی بودند که هیچ یک از طریق انتخابات صورت نگرفت و در هر دو مورد شورویها دخالت مستقیم و مؤثر داشتند. پس از اعلام جمهوری، قاضی محمد نمایندگانی به مناطق زیر نفوذ انگلیسیها و حمه رشید در بانه و سردشت فرستاد تا سران کرد را به همکاری با دولت مستقل کُرد جلب کند ولی آشکارا در تلاش خود شکست خورد.

-ترکیب کابینهٔ قاضی محمد

بیست روز پس از تشکیل نظام جمهوری مهاباد، اسامی وزیران آن حکومت در روزنامهٔ کردستان ارگان حزب دموکرات به شرح زیر منتشر گردید:

نخست‌وزیر	حاجی باباشیخ
وزیر جنگ	محمدحسین خان سیف قاضی
وزیر آموزش و پرورش و معاون رئیس جمهور	مناف کریمی
وزیر کشور	محمدامین معینی
وزیر بهداری	محمد ایوبیان
وزیر امور خارجه و معاون رئیس جمهور	عبدالرحمن ایلخانی‌زاده
وزیر راه و ترابری	اسماعیل ایلخانی‌زاده
وزیر اقتصاد	احمد الهی
وزیر پست و تلگراف و تلفن	کریم احمدین
وزیر دادگستری	ملاحسین مجدی

۱- یادداشته کانم، ئه‌حمه دره سولی پشده‌ری، ج ۱، صص ۵۵-۵۴

وزیر بازرگانی مصطفی داوودی
وزیر کشاورزی محمود والی‌زاده

در نوشته‌های عبدالله پشدری و ایگلتون به نام خلیل خسروی به عنوان وزیر کار برمی‌خوریم اما کریس کوچرا از او نامی نمی‌برد و در عوض از صدیق حیدری به عنوان وزیر تبلیغات یاد می‌کند.(۱)

همچنین پنج تن از رؤسای کرد از سوی قاضی محمد دارای رتبهٔ ژنرالی شدند که عبارت بودند از:

محمدحسین خان سیف قاضی، عمرخان شریفی، ملامصطفی بارزانی، زرروبگ هرکی و محمدرشیدخان قادرخان‌زاده (حمه رشید). افسران ستاد ارتش جمهوری نیز به شرح زیر تعیین شدند:

۱ ـ جعفر کریمی دهبوکری (خان قم‌قلعه)
۲ ـ مصطفی خوشناو از افسران کرد عراق و عضو حزب هیوا
۳ ـ محمد قدسی از افسران کرد عراق و عضو حزب هیوا

به این ترتیب جمهوری مهاباد تشکیل شد و از زمان آغاز فعالیت خود ظاهراً حکومتی جدا و مستقل از دولت و جامعهٔ ایران را به نمایش گذاشت. بررسی ساختار و ترکیب حکومت و کابینهٔ قاضی محمد نکات جالبی را دربارهٔ اوضاع آن روز کردستان و نحوهٔ تکوین ناسیونالیسم کرد روشن می‌کند. دو ویژگی مهم نظام قاضی محمد در یکدست بودن خاستگاه طبقاتی و جغرافیائی عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن و نیز در حزبی بودن همهٔ نهادهای آن حکومت خلاصه می‌شود. همهٔ وزیران کابینه بدون استثناء مهابادی، عضو حزب دموکرات و متعلق به طبقهٔ متوسط شهرنشین بودند. به عبارت دیگر طبقهٔ متوسط شهر مهاباد به‌گرانیگاه و محور اصلی ناسیونالیسم تازه تولد یافتهٔ کرد در ایران تبدیل شده بود و پیکرهٔ جمهوری تازه بنیاد را تشکیل می‌داد. نخست‌وزیری حاج باباشیخ که اهل بوکان بود چندان اهمیتی نداشت زیرا امور اجرائی در دست رئیس‌جمهور متمرکز بود و پست نخست‌وزیری بیشتر حالت صوری و تشریفاتی داشت. به جرأت می‌توان ادعا کرد که تشکیل کوملهٔ ژ ـ ک، حزب دموکرات و جمهوری مهاباد و نهادهای آن به طور کامل با تکیه بر عناصر مهابادی عملی شد و همهٔ مسئولان پستهای کلیدی در واقع بیشتر مهابادی بودند تا کردستانی، و البته این امر به خودی خود نشان‌دهندهٔ توان سیاسی بالای اهالی این شهر می‌باشد و در عین حال گویای این واقعیت است که ناسیونالیسم کرد

۱- جنبش ملی کرد، ص ۲۱۲ و یادداشته کانم، صص ۵۶ و Eagleton,op. cit., P134/۵۵

در دیگر نواحی کردنشین ایران به جای هوادارانی پرشور، مخاطبانی داشت که جلب توجه آنان به فعالیت سیاسی و گذر زمان نیازمند بود. اکنون باید دید که چرا مهاباد و اهالی آن این همه در پیدایش تحولات آن دوران مؤثر بودند؟

شهر مهاباد مرکز فرهنگی کردهای آذربایجان به شمار می‌رفت و از نظر حیات فرهنگی بیشتر با کردستان عراق ارتباط داشت تا با تبریز یا تهران و یا حتی سنندج. به همین دلیل نگرش سیاسی روشنفکران آن شهر تا اندازهٔ زیادی متأثر از متفکران سلیمانیه یا اربیل بود. تأسیس کومله با دخالت مستقیم کردهای عراق صورت گرفت و موجب شد که درس خواندگان مهاباد هر چه بیشتر درگیر امور سیاسی شوند، این امر به اضافهٔ سرمایه‌گذاری شورویها در میان رؤسای عشایر و بزرگان ساکن این شهر موجب فاصله گرفتن مهابادیها از دیگر ساکنان کرد آذربایجان و استان کردستان گردید و این فاصله آنقدر زیاد بود که سرانجام به پیدایش نوعی عدم تعادل میان رفتار سیاسی مهابادیها با دیگر ساکنان کرد آذربایجان و استان کردستان انجامید. به جز عوامل بیرونی انگیزه‌های دیگری مردم مهاباد را به سوی اتخاذ تصمیماتی این چنین مهم سوق می‌داد که عمده‌ترین آنها به رقابت با آذریها یعنی همان مشخصهٔ قدیمی و دیرپای دوران قاجار و واکنش به عملکرد ناصحیح مأموران اداری و نظامی رژیم رضاخان یا همان پدیدهٔ ستم ملی مربوط می‌شد. به طور قطع اعتراض و نارضائی کردها به سیاست حکومت رضاخان در مهاباد و ناحیهٔ مکریان عمق و طنین بیشتری نسبت به دیگر نواحی کردنشین داشت و به همین جهت بود که استانهای کردستان و کرمانشاه و ایلام در دوران پس از سقوط رضاشاه به کلی از این حوادث به دور ماندند و نقش ولو کوچکی هم در روند سیاسی منطقه بازی نکردند.

بخش ششم

روند اصلاحات در جمهوری مهاباد

پس از اعلام تشکیل جمهوری مهاباد در دوم بهمن سال ۱۳۲۴ و تأسیس وزارتخانه‌هائی برای ادارهٔ امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی مناطق تحت نفوذ نظام تازه، مشخص شد که دو وزارتخانهٔ جنگ و تبلیغات بیشترین اهمیت را در آینده دارا خواهند بود.

به دلیل نبودِ یک پایگاه نیرومند مردمی برای حزب دموکرات، وزارت جنگ در طول یازده ماه حکومت دموکراتها، تکیه‌گاه اصلی آنها به شمار می‌رفت و به جز آن هیچ عامل دیگری نمی‌توانست بقای نظام مهاباد را در برابر ارتش شاه تضمین نماید. وزارت تبلیغات هم به همین دلیل بسیار فعّال بود و می‌کوشید اهداف ناسیونالیسم جدائی خواهانهٔ کرد و لزوم همکاری با جمهوری مهاباد را برای مردم تشریح و توجیه کند.

بررسی عملکرد دولت دموکراتها نشان می‌دهد که آن رژیم برنامه‌ای مدون را برای ادارهٔ جامعهٔ کرد دنبال نمی‌کرد و دارای قانون اساسی مدون و جامعی نبود تا در پرتو آن طرحهائی متناسب با شرایط سیاسی-اجتماعی کردستان به مرحلهٔ اجرا در آورد. وزارتخانه‌های دولت مهاباد بیشتر از روی نهادهای سیاسی رژیم پیشه‌وری الگوبرداری شده بود و میان بخشهای مختلف آن هماهنگی کامل وجود نداشت. عبدالله پشدری که از نزدیک شاهد پایگیری و عملکرد نظام مهاباد بوده است، یکی از دلایل شکست و ناکامی آن را ناهماهنگی میان نهادهای دولتی می‌داند و می‌نویسد:

«قاضی محمد در مورد تنظیم و بهبود امور جمهوری بسیار دلسرد بود و برای نمونه در طول یازده ماه حکومت او قانون اساسی تهیه نشد تا نهادهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و آموزشی به طور کامل از آن پیروی کنند.»(۱)

هر چند انتقاد پشدری از حکومت قاضی کاملاً بجاست، اما باید دانست که این نظام در مجموع از بعضی لحاظ موفق‌تر از حکومت رضاشاه عمل می‌کرد و توانست

۱- یادداشته کانم، ج ۱، ص ۱۱۲

مردم را تا حدّ زیادی از خود راضی سازد. در این قسمت عملکرد جمهوری مهاباد و اصلاحات انجام شده توسط آن را در زمینه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ـ تأسیس شرکت ترقی

شرکت ترقی روابط اقتصادی دولت کردها با ایران، آذربایجان و اتحاد شوروی را تنظیم می‌کرد. تا پیش از انعقاد قرارداد دوستی میان کردستان و آذربایجان پیوندهای بازرگانی نواحی کردنشین به شکل عادی ادامه داشت اما پس از دوری کردها از دولت مرکزی اولیاء امور در تهران نوعی تحریم رسمی را بر ضد جمهوری اعلام کردند و به دنبال آن ارتباط این شرکت با اتحاد شوروی گسترش یافت، به این ترتیب که کالاهای اساسی مورد نیاز کردها از شوروی وارد می‌شد و در ازاء آن توتون محصول عمدهٔ نواحی کردنشین به آن کشور صادر می‌گردید. ایگلتون دربارهٔ فروش ۱/۸۷۵/۰۰۰ کیلوگرم توتون در انبارهای مهاباد به اتحاد شوروی می‌نویسد که دولت ایران پیش از اعلام جمهوری بهای ده درصد از این محصول را پرداخته بود اما پس از این رویداد دیگر حاضر به ادامهٔ معامله نبود، از این رو شرکت ترقی توتونهای موجود را به مبلغ هشتصد هزار دلار در برابر پول رایج ایران و مقداری کالای روسی مثل شکر، لباس و پوشاک پشمی، لوازم شیشه‌ای و چینی به روسها فروخت و به گفتهٔ ایگلتون روسها قیمت کمتری نسبت به دولت ایران برای محصول توتون کردستان می‌پرداختند.(۱)

تعیین بهای توتون کردستان که به صورت اعلاء، وسط و پست تولید و ارائه می‌شد همیشه موجب اختلاف میان وزارت دارائی و کشتکاران توتون بود که اکثراً برای زمینداران و رؤسای عشایر کار می‌کردند می‌شد. قاضی محمد و صدر قاضی نمایندهٔ مهاباد در مجلس شورای ملی همیشه برای افزایش قیمت توتون تلاش می‌کردند و به دلیل اصرار آنان در این مورد و درخواست نخست‌وزیر از وزیر دارایی، وزارت دارایی چنین پاسخ داد:

«جناب آقای نخست‌وزیر بازگشت به نامهٔ شمارهٔ ۱۴۷۹۹ مورخ ۱۳۲۳/۸/۱۵ موضوع نرخ خرید توتون محصول سال جاری مهاباد اشعار می‌دارد. مؤسسهٔ انحصار دخانیات ایران با بررسی دقیق و رعایت تمام جهات نرخ خرید محصول دخانیه در تمام کشور با در نظر گرفتن سود کشتکاران تهیه و پس از تصویب این وزارت برای اجرا به شهرستانهای محل محصول ارائه نموده‌اند و به موجب گزارشی که از مأموران اعزامی جهت نظارت بر خرید محصول رسیده نرخ معینه از هر جهت متناسب و با تنزل روزافزون قیمت اجناس، افزایش دیگری به

1- Eagleton, op. cit., PP87-100

نرخ خرید محصول سال جاری مهاباد مورد نخواهد داشت...»[۱]

با این همه همیشه در برابر افزایش قیمت مقاومت نمی‌شد، برای نمونه پس از دیدار صدر قاضی و شماری از خوانین و بزرگان مهاباد با شاه در آذر ماه ۱۳۲۳، وزارت دربار شاهنشاهی در تاریخ ۱۳۲۳/۹/۱۶ ضمن تشریح خواستهای سران کرد برای نهاد نخست‌وزیری از نخست‌وزیرِ وقت تلویحاً درخواست کرد که بهای خرید توتون را افزایش دهد و اینکه «برای تعیین قیمت قطعی توتونهای اشنویه و جاهای دیگر با حفظ تعادل از طرف وزارت دارایی اقدام جدی به عمل آید.»[۲] به همین دلیل بهای پیشنهادی دولت ایران از بهای پیشنهادی روسها بیشتر بود. شرکت ترقی تحت ریاست وزیر کشور محمدامین معینی قرار داشت و دو تن از معاون‌های او به نامهای قاسم اتمیشی‌زاده و رحمان ولی‌زاده آن را اداره می‌کردند. از آنجا که قاضی محمد همهٔ کارمندان غیرکرد اعم از فارس و آذری را از ادارات ناحیهٔ خودمختار اخراج کرده و به جای آنها مأموران کرد گماشته بود، دولت ایران پرداخت حقوق کارمندان این ناحیه را منوط به تغییر این وضع ساخته بود و هر چند پس از مذاکرات قوام ـ قاضی توافق در این مورد و دربارهٔ خرید توتونهای کشاورزان به دست آمد ولی به طور کامل به مرحله اجرا در نیامد. دولت مهاباد از طریق گردآوری مالیات از شهرها و روستاها، وصول حق عضویت اعضاء و هواداران حزب دموکرات، فروش توتون و دیگر محصولات کشاورزی به آذربایجان و اتحاد شوروی و دریافت عوارض از کالاهایی که از عراق و آذربایجان وارد محدوده جمهوری می‌شد خزانهٔ خود را پر می‌کرد. اما پیداست که منابع بدست آمده از این طریق برای ادارهٔ جمهوری کافی نبود، به همین دلیل در ماه جولای ۱۹۴۶ مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ تومان از دولت پیشه‌وری وام گرفته شد و در ازای آن مقادیری قند و شکر تولید شده در کارخانه قند میاندوآب به فرقه دموکرات تحویل گردید.[۳] روی هم رفته اوضاع مالی جمهوری به هیچ‌وجه رضایتبخش نبود به طوری که قاضی محمد از عهده سیر کردن شکم بارزانی‌ها و خانواده‌هایشان هم بر نمی‌آمد. به گفته یحیی صادق وزیری دموکراتهای مسلح در جنوب قلمرو جمهوری با ارائه رسید و بدون پرداخت پول از زمینداران ناحیهٔ سقز غله و مواد غذایی دریافت می‌کردند ولی کسی را مجبور به انجام این کار نمی‌کردند.[۴] این امر با اظهارات روزولت راست می‌آید که نوشته‌است:

۱- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۱۸۵-۱۱۲۰۰۱

۲- همان مآخذ، سند شماره ۱۳۰-۱۱۲۰۰۱

3- Eagleton, op. cit., P100

۴- مصاحبه با یحیی صادق وزیری، دی ماه ۱۳۷۴

«افزون بر علل و موجبات تاریخی و اجتماعی و مذهبی که عشایر را به مخالفت با حکومت مورد حمایت شوروی برمی‌انگیخت علل و جهات اقتصادی نیرومندی هم موجود بود. مایهٔ معاش بخشی از مردم و قبایل کرد توتون بود، و این مردم اکنون با جدا ماندن از بقیهٔ بازار ایران سخت در مضیقه بودند. در برخی نواحی مواد خوراکی، که در اصل به زحمت تکافوی ساکنان را می‌کرد، با بارزانی‌های بینوایی که اکنون مقدمشان در مقام میهمان دیگر گرامی نبود تقسیم می‌شد.»[۱] به این ترتیب سقوط جمهوری مهاباد در آذر ماه ۱۳۲۵ به اوضاع نابسامان اقتصادی کردها و به قول حاج باباشیخ به فقر ناشی از حکومت قاضی محمد پایان داد.[۲]

ـ اصلاحات آموزشی و فرهنگی

قاضی محمد علاقه زیادی به گسترش سوادآموزی در میان جوانان کرد داشت و با امکانات اندکی که در اختیار داشت در این راه کوشش فراوان کرد و بر اثر مساعی او در مهاباد دبیرستان پسرانه و در شهرهای نقده، اشنویه و بوکان مدارس تازه‌ای افتتاح شد که دروس در آنها به زبان کردی تدریس می‌شد. آموزگاران ابتدا کتابهای درسی فارسی را شفاهاً به کردی ترجمه می‌کردند و در ماههای آخر عمر جمهوری کتابهائی که سفارش چاپ آنها به کردستان عراق داده شده بود رسید اما به گفتهٔ ایگلتون «تفاوت جزئی در لهجه‌ها مانع از مؤثر بودن این منابع آموزشی می‌گردید.»[۳]

لوسین‌رامبو می‌نویسد که قاضی محمد در همان روز اعلام استقلال کردستان طی اقدامی نمادین و توجه برانگیز یک مدرسه عالی دختران را همزمان با آغاز کار روزنامه کردستان ارگان رسمی حزب دمکرات افتتاح نمود.[۴] همچنین حمید مؤمنی از تأسیس مدرسه‌ای برای کودکان یهودی در مهاباد خبر می‌دهد که مواد درسی آن به زبان عبری تدریس می‌شد.[۵] از آنجا که در قلمرو حکومت قاضی مؤسسات دانشگاهی وجود نداشت، با پیشنهاد اتحاد شوروی و موافقت دولت ایران رهبر کردها تصمیم گرفت نزدیک به شصت تن از جوانان کرد را برای ادامهٔ تحصیل به اتحاد شوروی بفرستد و پیش از اعزام این گروه هفت جوان کرد به منظور ادامه تحصیل به شوروی روانه شده بودند. عبدالله پشدری می‌نویسد که قاضی

۱- مقاله روزولت ذیل کرد و کردستان، ص ۲۰۰

۲- روزنامهٔ اطلاعات، شنبه ۲۸ دی ماه سال ۱۳۲۵، اظهارات حاج باباشیخ به خبرنگاران داخلی.

3- Eagleton, op. cit., P101

4- Rambo, op. cit., P103

۵- دربارهٔ مبارزات کردستان، حمید مؤمنی (م بیدسرخی) - (تهران، شباهنگ، ۱۳۵۸)، ص ۸۰

بیشتر دانش‌آموزان را از میان پسران رؤسای عشایر انتخاب کرده بود و مقصود او این بود که «... بدون شک عشایرزادگان با دیدن کشورهای خارجی و فراگرفتن آداب و رسوم ملتهای دیگر خواهند توانست شیوه خان خانی و ظلم و ستم بر مردم بینوای کرد را از میان بردارند و آن را تغییر دهند.»[۱]

عبدالله پشدری و روزنامه باختر از مخالفت رؤسای عشایر با اعزام فرزندانشان به اتحاد شوروی خبر می‌دهند که خود نشان‌دهندهٔ بیزاری عشایر از سیاستهای اصلاح‌طلبانهٔ قاضی و حزب دموکرات است.[۲] پس از سقوط جمهوری مهاباد همه دانشجویان اعزامی کرد به استثنای معدودی از آنان به ایران بازگشتند. دکتر قادر محمودزاده معروف به آسو که خود یکی از همین دانشجویان بوده است می‌نویسد که در باکو:

«... در کلاسهای درس ارتش سرخ مردان جنگ دیده و سیاستمدارانی با تجربه و متبحر در فلسفه مارکسیسم ـ لنینیسم و به اصطلاح چکیست و یوریستهای (کارآگاه) مجرب به ما درس می‌دادند: از قبیل سرهنگ حق ویردیف، سرهنگ اصلانوف و...»[۳]

وی می‌افزاید اثر روانی شکست جمهوریهای مهاباد و آذربایجان در میان دانشجویان اعزامی کرد و آذری یکسان نبود و «دانشجویان کرد به گول خوردن خودشان اذعان کردند ولی آذریها که چندان تمایلی به بازگشتن نداشتند ماندگار شدند و به تحصیل ادامه دادند.»[۴]

سرانجام پس از درگیری کردها با نظامیان شوروی و اعتصابی سه ماهه دولت شوروی از طریق کنسولگری ایران در باکو آنان را به ایران بازگرداند. در مجموع باید گفت که دولت قاضی در طول حکومت کوتاه خود نشان داد که قادر است به صورتی مؤثرتر از دولت شاهنشاهی ایران جوانان کرد را از نعمت آموزش و سواد بهره‌مند سازد و در این راه از جدیت و ارادهٔ کافی برخوردار است.

ـ رشد مطبوعات و روزنامه‌های کردی

در طول حکومت جمهوری مهاباد مجموعه‌های متنوعی از روزنامه‌ها و مجلات منتشر می‌شد که وجود جوّ نسبتاً آزاد و دستگاه چاپی که روسها به حزب دموکرات اهداء کرده‌بودند امکان انتشار و چاپ آنها را در مقیاسی وسیع فراهم می‌ساخت. همهٔ این مطبوعات به زبان کردی منتشر می‌شدند و نسبت به جرائد و

۱- یادداشته کانم، ص ص ۷۳ و ۷۲

۲- روزنامهٔ باختر، شماره یکشنبه ۹ مهر ۱۳۲۴، ص ۲ ـ یادداشته کانم، ج ۱، ص ۷۳

۳- خاطرات دکتر آسو، ص ۱۴۹

۴- همان مآخذ، ص ۱۵۱

روزنامه‌های فرقهٔ دموکرات آذربایجان از جذابیت و درونمایهٔ عمیق‌تری برخوردار بودند، هر چند روزولت به این واقعیت اشاره می‌کند که مطالب روزنامه‌ها و مجلات کردی هم «حاوی مقادیر زیادی از مطالب شوروی بود که لفظ به لفظ به کردی ترجمه می‌شد و شاعرانش (هیمن و هژار) در مدح استالین و ستایش از ارتش سرخ شعر می‌سرودند.»(۱)

این سنتی بود که مطبوعات حزب توده و فرقهٔ دموکرات آذربایجان هم به شکل شدیدتری به آن عمل می‌کردند و طبعاً در دورانی که اتحاد شوروی از جنگ بزرگ پیروز بیرون آمده‌بود و در نقش حامی ملتهای ستمدیده ظاهر شده بود، آنقدر جاذبه داشت که به گروهها و جریانهای سیاسی هوادار خود امکان تبلیغات گسترده‌ای را بدهد و در این میان جمهوری مهاباد یک استثناء به شمار نمی‌رفت، ولی باید دانست که مطبوعات کردی هرگز اشاره‌ای به مفاهیم و موضوعات مربوط به کمونیسم و مارکسیسم نداشتند و همیشه در صفحات اول آنها جملهٔ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم و گاهی اوقات آیات قرآن به چشم می‌خورد. از آنجا که دولت مهاباد بسط و گسترش فرهنگ، زبان و ناسیونالیسم کردی را وجههٔ نظر خود ساخته بود و مطبوعات می‌توانستند در این زمینه ابزاری کارآمد و مؤثر باشند، به رشد آنها کمک زیادی می‌شد و شکوفایی آنها بسیار چشمگیر بود. می‌دانیم که اکثر روزنامه‌ها و مجلات کردی مهاباد به حزب دموکرات تعلق داشتند ولی این امر مانع از آن نمی‌شد که ادیبان و شاعران کرد نتوانند از آنها برای چاپ آثار خود استفاده کنند و بخش مهمی از سروده‌های شاعران بزرگی مانند قانع، پیرمرد (از کردهای عراق) و هژار و هیمن از کردهای ایران در این دوره منتشر شد. اما روزنامه‌ها و مجلات کردی که در آن هنگام منتشر می‌شدند عبارت بودند از:

۱ ـ روزنامهٔ کردستان که اولین شمارهٔ آن در آذر ماه ۱۳۲۴ منتشر شد و در آذر ماه ۱۳۲۵ از انتشار باز ماند. این روزنامه که به صورت دو هفتگی منتشر می‌شد، ارگان حزب دموکرات به شمار می‌رفت و سردبیری آن به عهدهٔ سیدمحمد حمیدی بود. روزولت می‌نویسد که ماهنامه‌ای سیاسی به نام «کردستان» نیز چاپ می‌شد ولی منابع دیگر اشاره‌ای به آن ندارند.(۲)

۲ ـ مجلهٔ هفتگی هلاله (لاله) که ویژهٔ زنان بود و جنبهٔ ادبی هم داشت.

۳ ـ مجلهٔ ماهانهٔ هاوار (فریاد) که مطالب ادبی در آن منتشر می‌شد و به‌رغم کمبود کاغذ و بودجهٔ ناچیز دولت مهاباد اشعار هیمن و هژار در

۱- مقالهٔ روزولت، ص ۱۹۹

۲- همان مأخذ، ص ۱۹۶

آن انتشار می‌یافت که خود نشانهٔ علاقهٔ عمیق قاضی به زبان کردی بود.

۴ ـ مجلهٔ ماهانه آژیر که از محتوای مطالب آن اطلاعی در دست نیست.

۵ ـ مجلهٔ گلاویژ.

۶ ـ مجلهٔ خاص کودکان به نام «گروگالی مندالان» یا صدای کودکان.

۷ ـ مجلهٔ ماهانهٔ «نیشتمان» یا وطن که مستقل از حزب دموکرات بود و آن گونه که توماس بوا می‌نویسد در چهل صفحه منتشر می‌شد و به شیخ عبدالطیف برادر شیخ محمود برزنجی تعلق داشت و در لاهیجان از توابع سردشت چاپ می‌شد.[1] مجلهٔ نیشتمان با تصویر صلاح‌الدین ایوبی بر پشت جلد انتشار می‌یافت و مخفیانه به عراق هم فرستاده می‌شد. به جز این مطبوعات یک ایستگاه رادیوئی در اختیار قاضی محمد بود که صدای آن در داخل محدودهٔ جمهوری شنیده می‌شد و همهٔ برنامه‌های آن به کردی بود. هم مطبوعات و هم ادارهٔ رادیو توسط وزارت تبلیغات رژیم مهاباد اداره می‌شدند.

ـ اصلاحات اجتماعی

محور اساسی برنامه‌های قاضی دو چیز بود: گسترش و تقویت ناسیونالیسم کرد و انجام اصلاحات همه جانبهٔ اقتصادی و اجتماعی. قاضی محمد می‌خواست هر دو بخش این هدف را با هم پیش ببرد و هر کدام از آنها مکمل دیگری باشد، ولی شرایط برای عملی شدن این دو مهم به طور همزمان فراهم نبود و این بار مانع نه دولت ایران که شرایط داخلی کردستان بود. بخش کردنشین آذربایجان مرکز اصلی عشایر و زمینداران بزرگ کرد بود و هر گونه اقدامی برای اصلاحات ارضی در آنجا واکنشهای خشونت‌آمیز جنگجویان مسلحی را می‌توانست در پی داشته باشد که چندان دلِ خوشی از اتحاد شوروی نداشتند، بخصوص که این اقشار تازه از محدودیتهای نظام رضاخانی رها شده بودند و در حال بازسازی شرایط زندگی پیشین خود بودند. به جز مخالفت سران و رؤسای زمیندار با اصلاحات، عامهٔ مردم هم علاقه‌ای به آن نداشتند. بیژن جزنی از این واقعیت یاد می‌کند که «در آن دوره دهقانان کرد که اساساً دهقان و نیمه ایلاتی بودند و با پیوندهای قومی و خونی مربوط می‌شدند، اعتراضی به نظام استثماری نیمه فئودالی و نیمه شبانی نداشتند...»[2]

از سوی دیگر کردستان مانند آذربایجان فاقد مراکز صنعتی بود و یک طبقهٔ کارگر

1- Bois, op.cit., P170

۲- تاریخ سی ساله ایران، نوشتهٔ بیژن جزنی، ۲ جلد (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا) ج ۱، صص ۳۱ و ۳۲

منسجم در آن وجود نداشت. بنابراین مخاطبان قاضی در چهارچوب طبقهٔ متوسط شهرنشین خلاصه می‌شدند و از آنجا که اکثریت جمعیت کردها در روستاها پراکنده بودند میدان لازم برای انجام تحولات تنگ و محدود بود. ویلیام داگلاس موقعیت باریک قاضی و روش او را برای حل این معضل چنین توصیف کرده‌است:

«قاضی محمد به برنامه‌ای برای اصلاحات نیاز داشت تا حمایت توده‌های مردم را به دست آورد ... اکثریت کردها رعایای خانها یا زمینداران بودند و همیشه به آنان مقروض. قاضی محمد قدرت زمینداران را درک می‌کرد و اگر قرار بود تدابیری رفورمیستی اتخاذ کند می‌باید هوشمندی سیاسی مراعات شود، از این گذشته اگر بنا بود که برنامهٔ اصلاحات او مورد توجه قرار گیرد وی می‌بایست این سوء ظن را برطرف سازد که برنامهٔ مورد نظرش محصول رژیم ملحد شوروی نیست. به طور کلی کردها مسلمانانی باورمند و به شدت مذهبی هستند ... و این چنین بود که قاضی محمد همفکرانش را وامی‌داشت تا در قرآن و سیرهٔ پیامبر(ص) اصولی بیابند که برای اصلاحات او ضروری بود.»(۱) اولین اقدام قاضی در زمینهٔ قانون‌گذاری چاپ فرمانهایی در روزنامهٔ کردستان دربارهٔ امور مالی، ادارات غیرنظامی، شهرداریها، قضاء و قوانین نیروهای مسلح بود.

به نوشتهٔ توماس بوا در کنار این امور در زمینهٔ کشاورزی و موقعیت رعایا و مالکان، دفترهای ثبت اراضی یا شناسنامهٔ ارضی تهیه و چاپ شد که وضع و نوع رابطهٔ مالک و زارع را مشخص می‌کرد ولی هنوز سخنی از اصلاحات ارضی در میان نبود.(۲)

داگلاس که پنج سال پس از سقوط دولت کردها به ایران سفر کرده است می‌گوید که نرخ بهرهٔ مالکانه ۱۲٪ است ولی گاهی اوقات خانها تا ۴۰٪ از رعایای خود بهره می‌گیرند.(۳)

به این ترتیب می‌توان حدس زد که قاضی میزان بهرهٔ مالکانهٔ مورد نظر خود را کمتر از دوازده درصد قرار داده که در نوع خود اقدام مثبتی بوده است.

قاضی محمد در مصاحبه‌اش با خبرنگار تهران مصور هنگام اقامت در تابستان ۱۳۲۵ در تهران، اظهار نظر کرده است که تعدیل بهرهٔ مالکانه برای تخفیف خصومت میان دهقان و مالک انجام گرفته است.(۴)

1- Douglas, op.cit., P61, 62

2- Bois, op. cit., P179

3- Douglos, op. cit., P62

۴- مجلهٔ تهران مصور، جمعه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۷، ش ۹، سال سی و شش، مقالهٔ نصیحت قاضی‌محمد به شاه

با این همه پیداست که مالکان کرد این قانون را به طور مداوم نقض می‌کردند و دولت نوپای قاضی محمد از توان کافی برای اجباری ساختن این قانون و اجرای آن برخوردار نبوده است. خوانین قدرتمند کرد حتی دستگاه دادگستری جمهوری مهاباد را به رسمیت نمی‌شناختند و امور محلی در میان عشایر و رعایا به وسیلهٔ سران و رؤسای بزرگ حل و فصل می‌شد و وزارت دادگستری مهاباد هنوز آنقدر قوی نبود که بتواند قوانین خود را جایگزین سنتها و قواعد جامعهٔ عشایری کردستان نماید.

قاسملو دربارهٔ توجه قاضی محمد به کشاورزان بی‌زمین نوشته است که «هر جا زمینداران بزرگ و ثروتمندان، خاک کردستان را به منظور همکاری با حکومت ایران ترک کرده بودند، زمینهای آنان میان دهقانان کرد و خانوارهای بارزانی تقسیم شد...»[۱] حتی در ماههای پایانی حکومت قاضی محمد نیز چنین اقدامات و مصادره‌هایی صورت می‌گرفت مثلاً در اواسط مهر ماه ۱۳۲۵ دموکراتها وارد ده داش کسشان شده و همهٔ محصول غله، هزار و صد لیرهٔ عثمانی، جواهرات، ملبوسات و هزاران تومان وجه نقد متعلق به زمینداری مخالف قاضی به نام حسام لشکر را مصادره نموده و به مهاباد انتقال دادند.[۲]

ولی حتی این سیاست هم کارآمد نبود چرا که در صورت اصرار بر ادامه و گسترش آن، بقیهٔ عشایر و زمینداران بزرگ به حکومت مهاباد بدبین شده به دشمنی با آن برمی‌خاستند و این به سود حکومت کردها نبود. در زمینهٔ حقوق زنان، آزادیهای محدودی که در مورد اعطای حق رأی و فراهم نمودن محیطهای آموزشی برای دختران و زنان در نظر گرفته شده بود به زودی خشم سران محافظه کارکرد را برانگیخت. رؤسای مقیم کرد در تهران در واکنش به افزایش حقوق زنان طی مصاحبه‌ای با روزنامهٔ باختر اعلام کردند:

«... که حزب کومله یک حزب کمونیستی است... و از نظر رهبران آن زن در جمهوری کردستان بزرگ با مرد در همهٔ شئونات برابر خواهد بود.»[۳]

از نظر این سران که نمایندهٔ جامعهٔ پدرسالاری و عشایر کردستان بودند آزادی زنان و ورود آنان به صحنه‌های سیاسی، علمی و فرهنگی، تنها به معنای نفوذ کمونیسم روسی درکردستان بود و طبیعی بود که در زمان حضور خود روسها، این گونه اقدامات چیزی به جز توطئه‌های آنان تلقی نمی‌شد که به وسیلهٔ حزب

1- Les Kurdes et Le Kurdistan, La Question National Kurde au Proche Orient, Ecrit par Quelques Ecrivains (Paris, Maspero, 1978) P 179

۲- روزنامهٔ اطلاعات، دوشنبه ۱۶ دی ماه ۱۳۲۵

۳- روزنامهٔ باختر، سه‌شنبه اول آبان ۱۳۲۴، ش ۶۶۶، ص ۲

دموکرات و قاضی محمد، یعنی دوستان مورد اعتماد اتحاد شوروی، به مرحلهٔ اجرا درمی‌آمد. در هر صورت پیدا بود که جامعهٔ کرد به سادگی تسلیم اصلاحات نخواهد شد و شک نیست که به جز در شهر مهاباد گوش شنوائی برای اقدامات اصلاح طلبانهٔ قاضی وجود نداشت.

تحت حکومت دموکراتها دیگر خبری از بوروکراسی معمول در دستگاههای اداری ایران نبود، نظامیان و افسران متفرعن و رشوه‌ستان ارتش شاهنشاهی در منطقه حضور نداشتند، در گردآوری مالیات حق‌کشی صورت نمی‌گرفت، کادرهای اداری همگی بومی بودند و مردم کرد در عمل به اصول فرهنگی خود و انجام رسومشان کاملاً آزاد بودند. قاسملو از تأسیس تأتری در مهاباد خبر می‌دهد و شاید مقصود او همان سالن انجمن دوستی کردستان و شوروی است،[۱] همهٔ این اقدامات مردم کرد و به ویژه مهابادیها را به دولت جمهوری بسیار نزدیک کرده بود و به قول روزولت مهاباد در سایهٔ نظام جمهوری «... از شهرکی ولایتی، که مانند همهٔ شهرکهای ولایتی ایران افسرده و بی‌رنگ و رو بود به شهری جذاب و با آب و رنگ بدل شده بود، خیابانهایش مملو از مردمی بود که لباس ملی خود را به تن داشتند و دست به نقد آزاد از مزاحمت سربازان و ژاندارمهای نفرت‌انگیز دولت مرکزی بودند.»[۲]

همهٔ شاهدان و منابع به این واقعیت اشاره کرده‌اند که نظام قاضی محمد در مقایسه با حکومت پیشه‌وری کاملاً از حمایت مردم برخوردار بود و محبوبیت مردمی داشت و دشمن عمده‌ای در قلمرو خود نداشت و مسلماً این حالت نتیجهٔ ملایمت شخص قاضی و فقدان روشهای شدید و تند در کار حکومت او بر ضد مردم و مخالفان آن بود. اما با همهٔ محبوبیت قاضی محمد باید گفت که دولت او دولتی انقلابی نبود و نه می‌خواست و نه می‌توانست به طور عمیق معادلات و قواعد اقتصادی و اجتماعی کردستان را دگرگون سازد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که چون این نظام قادر به ایجاد تحوّل در هیچ زمینه‌ای نبود به شکلی افراطی برای تقویت ملی‌گرایی کردی تلاش می‌کرد و تنها دستاورد آن تقویت و تکوین ناسیونالیسمی بود که کومله آن را ایجاد کرده‌بود.

ـ تأمین امنیت منطقه از طریق تأسیس ارتش و شهربانی

شکل‌گیری یک نیروی نظامی رسمی پس از اعلام جمهوری مهاباد به هیچ وجه دور از ذهن و غیرمنتظره نبود، زیرا در واقع این نیرو پس از عضویت قاضی در کوملهٔ

1- Les Kurdes et Le Kurdistan, Op. Cit., P179

۲- مقالهٔ روزولت، ص ۱۹۵

ژ ـ ک شکل گرفته‌بود و پیشتر دیدیم که قاضی از همان سال ۱۳۲۰ و در جریان نخستین دیدارش با باقراف رئیس جمهور آذربایجان شوروی نشان داد که درصدد مسلح ساختن کردهاست و عاقبت هم نظر خود را مبني بر رجحان مبارزهٔ مسلحانه نسبت به مبارزهٔ فرهنگی بر کومله تحمیل کرد، که اساساً هوادار مبارزهٔ مسالمت‌آمیز و فرهنگی بود. اما قاضی برای تأسیس ارتش مهاباد دلایل و انگیزه‌های دیگری هم داشت که او را به انجام این کار تشویق می‌کرد. او پیش از هر چیز می‌دانست که دولت و ارتش شاهنشاهی نظام خودمختار کرد را که فاقد پایه‌ای حقوقی و قانونی بود به رسمیت نمی‌شناسند و کردها باید برای مقابله با تهدیدات احتمالی ارتش ایران تشکیلاتی نظامی تهیه ببینند. دلیل دوم به تهدید تلویحی و بالقوهٔ آذریها مربوط می‌شد که درنتیجهٔ آن قاضی و حزب دموکرات نمی‌خواستند بدون برخورداری از یک پشتوانهٔ نظامی با آذربایجان و اتحاد شوروی همکاری نمایند. قاضی در دادگاه نظامی دلیل اصلی تشکیل ارتش مهاباد را این امر ذکر می‌کند و هستند کسانی که امروزه انگیزهٔ اصلی اقدام او را همین مطلب می‌دانند و برای نمونه یحیی صادق وزیری که از نزدیک با رویدادهای کردستان آشناست این استدلال را درست می‌داند.(۱)

دلیل سوم به هراس دولت نوپای کرد از عشایر مسلح و گرایش آنان به دولت ایران باز می‌گشت. قاضی از آن می‌ترسید که رؤسای کرد با نزدیک به سیزده هزار جنگجوی زیر فرمان خود به اشارهٔ دولت ایران نظام جمهوری را از میان بردارند و خواهیم دید که همین گونه هم شد و پس از خروج نیروهای شوروی و تضعیف دولت مهاباد عشایر مامش و منگور در آستانهٔ درگیری نظامی با قاضی قرار گرفتند و اگر یک نیروی مسلح در مهاباد وجود نمی‌داشت سقوط آن حکومت بسیار زودتر روی می‌داد.(۲)

همچنین نمی‌توان تأثیر و اصرار کردهای عراق و ترکیه را برای تشکیل این ارتش نادیده گرفت و نفس اعزام افسران بلندپایهٔ کرد عضو حزب هیوا (که تربیت شدهٔ انگلیسیها بودند و در جنگهای آلمان و انگلیس شرکت جسته بودند) برای سازماندهی قوای مهاباد خود نشانهٔ موافقت کردهای همسایه با این اقدام است. از میزان اندک و نوع سلاحهائی که شورویها در اختیار ارتش مهاباد گذاشتند پیداست که دولت شوروی نمی‌خواست جمهوری مهاباد را از جمهوری آذربایجان قوی‌تر

۱- مصاحبه با یحیی صادق وزیری دی ماه ۱۳۷۴

۲- یادداشته کانم، ص ص ۷۷-۷۵

ببیند و مایل بود که اصل اتکای کرد بر آذری همچنان حفظ شود. یکی از نقاط شباهت جمهوری آذربایجان و دولت کردها وجود عناصر مهاجر و غیربومی در بدنهٔ نظامی حکومتهایشان بود که رهبری ستاد هر دو ارتش را در اختیار داشتند. مهاجران قفقازی موجود در دستگاه نظامی و اداری پیشه‌وری از سال ۱۳۱۵ و طی طرح مرموزی آرام آرام از سوی اتحاد شوروی به ایران اعزام شدند و به قول آقازاده شاهین و علی شبستری بعضی دیگر از آنان همزمان با تهاجم ارتش سرخ و به همراه آن در سال ۱۳۲۰ وارد کشور شدند. «این مهاجران و قفقازیها پستهای بالائی در حزب توده اشغال کردند و شورویها آنان را به طور انبوه در ادارات دولتی، ارتش خلق و امور بازرگانی وارد کردند و بدینسان طبقه‌ای حامی برای رژیم اشغالگر شوروی آفریدند.»(۱)

اما در کردستان همزمان با اعلام جمهوری شاهد پیوستن فعالان سیاسی کرد و عشایر عراقی به حکومت قاضی محمد هستیم. گاه می‌شد که طایفه‌هائی از یک عشیره به طور گروهی وارد ایران می‌شدند و گاهی داوطلبان منفرد و ناوابسته به احزاب سیاسی از مرز می‌گذشتند. در بخشهای پیشین دیدیم که حزب دموکرات با ضمانت اهالی مهاباد به کردهای عراقی هم اسلحه تحویل می‌داد و همین امر آنان را تشویق می‌کرد به ارتش جمهوری بپیوندند. کنسول ایران در سلیمانیه در تاریخ ۱۳۲۵/۸/۲۰ طی گزارشی به سفارتخانهٔ ایران در بغداد احتمال می‌دهد که «طوائف احمد آقائی، علی آقائی، با پیر آقای نورالدینی و قرنی آقای حاجی رسول در این موقع که در سردشت بین کومله و قوای دولتی زد و خورد است با تفنگچیان خود زد و خوردی بکنند.»(۲)

عبدالله پشدری هم ضمن اشاره به این نکته که حزب هیوا داوطلبان غیر عضو خود را به ایران روانه می‌کرد می‌نویسد که بابکر آغای پشدری از ترس رواج کمونیسم و به اشارهٔ انگلیسیها می‌کوشید که مانع از پیوستن کردهای عراق به جمهوری مهاباد شود و کنسول ایران نیز با اشاره به تلاشهای دولت عراق و مساعی بابکرآغا برای منصرف ساختن طوایف پشدری از حمله به ارتش ایران در سردشت، نشان می‌دهد که چگونه او رؤسای پشدری را از این خیال منصرف کرده است.(۳)

اما دلیل این که کردهای ترکیه نتوانستند کمکی به جمهوری مهاباد ارائه کنند این

1- Russia's South Flank, op.cit., P29

۲- سازمان اسناد ملی ایران، ذیل سند شماره ۱۵۲۱-۱۱۶۰۰۷ گزارش کنسولگری ایران در سلیمانیه وزرات خارجه

۳- همان مآخذ، همان سند و یادداشته کانم، صص ۴۰ و ۴۱

بود که ارتش ترکیه از همان ابتدای کار واحدهای نظامی در طول مرز خود با ایران متمرکز کرد و با شدت گرفتن درگیریهای کردها و ارتش ایران ساکنان کرد روستاهای مرزی را به نواحی داخلی‌تر ترکیه انتقال داد و حریم امنی بوجود آورد که امکان تماس بین کردهای آن کشور و ایران را غیرممکن ساخته‌بود.(۱) مهمترین عشیرهٔ کرد عراقی که به یاری جمهوری مهاباد شتافت عشیرهٔ بارزانی است. همهٔ منابع اذعان دارند که بدنهٔ اصلی ارتش مهاباد را جنگجویان عشیرهٔ بارزانی تشکیل می‌داد که بین هزار تا هزار و پانصد جنگنجوی آماده به جنگ داشت. ارزش جنگی بارزانیها بسیار بیشتر از عشایر کرد ایران و عراق بود زیرا سابقهٔ تجارب نظامی آنان به دوران حاکمیت عثمانی بازمی‌گشت و بارها اعراب، ترکها و انگلیسیها را در میدان نبرد شکست داده بودند. بارزانیها در جبهه‌های سردشت، بانه و سقز فعالانه علیه ارتش ایران جنگیدند و در سقز چندین واحد ارتش را در هم شکستند و به دلیل وفاداریشان به دولت مهاباد و نظم و تجربهٔ نظامی زیادی که داشتند مسئول حفظ امنیت مرزهای جمهوری در محور سقز، بوکان، بانه و سردشت بودند. به نظر می‌رسد که قاضی محمد از تبانی و سازش احتمالی عشایر کرد ایران با ارتش هراس داشت و ترجیح می‌داد که سرلشکرهای ارتش شاهنشاهی با عشیره‌ای عراقی روبرو باشند که خانوارها و اعضای غیرنظامی آن در نزدیکی مهاباد مستقر بودند. اما افسران کرد عراقی که پیکرهٔ ارتش کردستان را تشکیل می‌دادند همان اعضای فراری حزب هیوا بودند که پس از شکست بارزانیها از نیروی هوائی انگلیس در سال ۱۳۲۴ به مهاباد پناهنده شدند. این افراد به ترتیب عبارتند از: سرهنگ عزت عبدالعزیز، سرهنگ مصطفی خوشناو، سرگرد خیرالله عبدالکریم، کاپیتان محمود محمد القدسی، کاپیتان میرحاج احمد و دیگران. از این میان مصطفی خوشناو و محمد القدسی به عضویت ستاد ارتش مهاباد رسیدند و دیگران هم در بخشهای دیگر سرگرم خدمت شدند. این افسران غیاباً در دادگاههای نظامی بغداد محکوم به مرگ شده بودند و اکثر آنها پس از سقوط مهاباد به عراق بازگشتند و در سال ۱۹۴۸ توسط رژیم نوری سعید به دار آویخته شدند. با مقایسهٔ تشکیلات نظامی پیشه‌وری و ارتش کردها می‌بینیم که افسران کرد ارتش شاهنشاهی برخلاف افسران آذری هیچ علاقه‌ای برای پیوستن به جمهوری مهاباد از خود نشان ندادند و تنها بعضی از درجه‌داران کرد و عمدتاً مهابادی مانند گروهبان نانوازاده که سابقهٔ عضویت در کومله

۱- سازمان اسناد ملی ایران، ذیل سند شماره ۱۴۰-۱۱۲۰۰۱ گزارش سفیر ایران در بغداد به وزارت خارجه در تاریخ ۱۳۲۵/۱/۱۲ و ارسال مندرجات روزنامهٔ الاخبار چاپ بغداد دربارهٔ شورش کردها.

داشت ارتش شاه را رها کرده وارد صفوف ارتش مهاباد شدند. نانوازاده بعداً درجهٔ سرهنگی گرفت و در ستاد ارتش مهاباد مشغول کار شد ولی در حادثهٔ سقوط هواپیما جان خود را از دست داد. مهمترین دستاورد حضور افسران عراقی در مهاباد ایجاد یک نیروی شبه‌نظامی مسلح از جوانان مهابادی بود که به بهترین سلاحهای روسی مجهز بودند. ارتش مهاباد دارای ۱۲۰۰ سرباز، ۴۰۰ درجه‌دار و ۷۰ افسر بود که به نوشتهٔ کوچرا سربازان آن از مهاباد و نواحی اطراف آن شهر به خدمت گرفته شده‌بودند.[۱] شورویها برای نظارت بر فعالیتهای این نیرو افسری به نام صلاح‌الدین کاظم‌اف را به عنوان مستشار در مهاباد داشتند که به دستور قاضی به او درجهٔ سرهنگی داده شده بود و به کاک‌آغا معروف بود، ولی پسیان معتقد است که کاک‌آغا در اصل برای سازماندهی ارتش کردها مأموریت داشت.[۲]

البته عشایر کرد هم بخشی از ارتش مهاباد محسوب می‌شدند و هر چند در بعضی درگیریها فعالانه شرکت جستند اما پیدا بود که در نهایت علاقه‌ای به رویارویی با دولت ایران ندارند، به همین دلیل قاضی محمد اطمینان زیادی به آنان نداشت و مسئولیتهای مهم را به نیروی شبه‌نظامی مهابادی و بارزانی واگذار کرده بود. عبدالله پشدری نشان می‌دهد که چگونه رؤسای عشایر قاضی محمد را، پس از خروج ارتش سرخ از ایران، ناچار کردند به مذاکره با دولت مرکزی بپردازد و به این ترتیب بی‌میلی خود را به ادامهٔ درگیریها نشان دادند.[۳]

ویلیام ایگلتون شمار نیروهای عشایر هنگام آماده باش برای حمله به کردستان جنوبی را با احتساب بارزانیها ۱۲۷۵۰ تن ذکر می‌کند و ارفع نیز از رقم ۱۲۰۰۰ تن نام می‌برد.[۴]

ارتش کردها فاقد سلاحهای سنگین و تانک و هواپیما بود و شورویها هیچگاه به وعده‌های خود مبنی بر ارسال این گونه سلاحها به کردستان عمل نکردند. به جز این نیروی کلاسیک حکومت قاضی محمد دارای یک ادارهٔ شهربانی بود که پرسنل آن لباس کردی در برداشتند و شعبه‌هائی در شهرهای مهاباد، نقده، اشنویه و بوکان دایر کرده بود.

نظامیان کرد برخلاف افسران ارتش شاهنشاهی به جان و مال و ناموس مردم دست‌درازی نکردند و برخلاف شرایط امنیتی موجود در قلمرو فرقهٔ دموکرات

۱- جنبش ملی کرد، ص ۲۱۳

۲- مرگ بود بازگشت هم بود، نجفقلی پسیان (تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۷) ص ۱۶۰

۳- یادداشته کانم، ص ۶۴

4- Eagleton, op.cit., P92/ARFA, op.cit., P98

آذربایجان در کردستان آرامش و آسایش وجود داشت و به جز یک مورد کسی در آنجا به قتل نرسید و در زندانهای دولت قاضی زندانی سیاسی به چشم نمی‌خورد. قاضی هنگام سفر به تهران مصاحبه‌ای با خبرنگار روزنامهٔ رهبر انجام داد و در پاسخ به این پرسش که تاکنون چه اقداماتی برای مردم کرد انجام داده‌است اظهار داشت:

«بزرگترین عملی که نهضت ما در قلمرو خود انجام داد ایجاد یک روح صمیمیت و وحدت بین صدها هزار نفر از برادران ایرانی شما بود ... و با وجود وقت کم و وسائل بسیار ناچیز، اصلاح طرق، تأسیس مدارس، انتشار روزنامه‌ها و مجلات و تربیت سیاسی و نظامی عدهٔ کثیری از هموطنان کرد شما رو به توسعه رفته است.»[۱]

وی همچنین ایجاد امنیت را یکی از دستاوردهای نهضت خود ذکر می‌کند که در این مورد باید حق را به او داد. عملکرد جمهوری مهاباد در همهٔ زمینه‌ها نشان داد که اگر از عناصر بومی برای گرداندن چرخ کارها و ادارهٔ امور استفاده شود تا چه اندازه اعتماد مردم به نظام حاکم افزایش می‌یابد.

۱- نامهٔ رهبر ارگان مرکزی حزب توده ایران، سال چهارم، ش ۶۷۲، سه‌شنبه ۱۸ تیر ماه ۱۳۲۵، ص ۶

بخش هفتم

جمهوری مهاباد و سیاست دوری از دولت مرکزی

ـ خودمختاری مطلق کردها پیش از خروج ارتش سرخ

پس از این که کابینهٔ قاضی محمد معرفی گردید و وزیران کار خود را آغاز کردند، شعار پان‌کردیسم و حرکت به سوی تشکیل کردستان بزرگ به هدف نهائی شخص قاضی و حزب دموکرات مبدل شد و همهٔ توان و انرژی دولت مهاباد در خدمت تحقق این آرمان قرار گرفت، به زودی مهاباد پذیرای ملی‌گرایان کرد ترکیه، عراق و سوریه گردید و شاعران، ادیبان و بزرگان کرد در سراسر خاورمیانه رو به سوی این شهر نهادند و از سوی دیگر شورویها کمکهای اقتصادی و نظامی خود را به کردها آغاز کردند. خلاصه، مهاباد به آرامی شکل مرکز کردهای انقلابی خاورمیانه را به خود گرفت و به کعبهٔ آمال ملی گرایان کرد تبدیل شد.

در این دوره حکومت مهاباد به پشتوانهٔ حضور ارتش سرخ در خاک ایران و قدرت گرفتن دولت پیشه‌وری و با توجه به ضعف همه جانبهٔ حکومت ایران و کابینه‌هایی که به سرعت عوض می‌شدند، نه تنها تلاشی برای یافتن پایه‌ای حقوقی برای خود با تصویب دولت مرکزی نمی‌کرد بلکه بیشتر به اقداماتی دست می‌زد که برای تشکیل کردستان بزرگ و تجزیهٔ نواحی کردنشین ایران ضرورت داشت. در همین راستا قاضی محمد دستور داد که به میزان تبلیغات در مورد تشریح موقعیت جمهوری مهاباد و لزوم استقلال کردستان در میان عشایر کردستان جنوبی و استان کرمانشاهان افزوده شود و برای همین منظور پرچم کردستان برای سران عشایر جنوبی فرستاده شد و شخص قاضی از طریق ارسال نامه و تلگراف از رؤسا خواست که پرچمها را به اهتزاز در آورند، اما تنها محمودخان دزلی در اورامان پرچم را برافراشت و دیگران در انتظار سیر رویدادها از هر گونه اقدامی خودداری ورزیدند.

قاضی محمد مدت کوتاهی منتظر ماند و چون دید که جنوب کردستان در پاسخ به فراخوانش مردد است کوشید شخصیتهای مؤثر ساکن در آنجا را فقط به پیوستن به کوملهٔ ژ ـ ک ترغیب نماید و از اینکه جنوبی‌ها بسرعت به کمک جمهوری مهاباد بشتابند چشم پوشید.

در گزارش فرماندهٔ ژاندارمری کرمانشاهان به استاندار آن استان به تاریخ

۱۳۲۴/۱۲/۲۸ دربارهٔ این اقدامات آمده است:

«طبق اطلاع واصله عشایر کردستان به عشایر حوزهٔ کرمانشاهان اعلامیه صادر کرده که به دستور قاضی محمد حزب کومله را قبول کرده‌ایم و چنانچه شما هم مرام حزب مزبور را قبول ننماید دشمن شناخته خواهید شد و البته بنا به اطلاع مکتسبه اورامی‌ها و جوانرودیها و ولدبیگی‌ها و باباجانی‌ها و قبادی‌ها تقاضای آنان را قبول [کرده‌اند] ولی فعلاً عشایر قلخانی و گوران با سید شمس‌الدین (پیر دلیل خود) مشورت که مسئول آنان را اجابت کند یا خیر در صورت موافقت نامبرده قبولی آنها هم حتمی است ... چنانچه در واقع عشایر کرمانشاه این حزب را قبول کنند قطعی است انتظامات منطقهٔ غرب دچار اختلال و بی‌نظمی و بیم هر گونه پیش‌آمد غیر منتظره خواهد رفت...»(۱)

امکان رخنه‌یابی حزب دموکرات به استان کردستان و کرمانشاهان دولت را نگران کرد اما ارتش با تلاش بسیار توانست از پیوستن عشایر جنوبی به حزب دموکرات جلوگیری کند و در گزارش فرماندهٔ ژاندارمری استان کرمانشاهان می‌خوانیم که تا تاریخ ۱۳۲۵/۲/۵ «... دسته‌بندی عشایر را هنگ تا حدی که مقدور بود برهم زده و البته با ملاقاتهایی که از عباس قبادیان بعمل آورده‌اند قطعاً نظر آنان تغییر و نقطهٔ دیگری را سیر می‌نماید و فعلاً از حزب کومله صحبتی در میان نیست و دسته‌بندی که شده بنام وطن‌خواهی و برخلاف تجزیه‌طلبی است.»(۲)

قاضی محمد و کومله حتی پیش از اعلام جمهوری سعی داشتند که ادارات منطقه را به کنترل خود در آورند. برای نمونه قاضی در آبان ماه ۱۳۲۴ عبدالله نهری از اعضای حزب دموکرات را که نام حزبی‌اش «مادر وطن» بود به سِمت امین دارایی سردشت تعیین کرد و وزارت جنگ ایران که از اقدامات او دچار هراس شده بود از نخست‌وزیری خواست که سردشت را بخشی از استان کردستان قرار دهد و ارتباط ادارات آن شهرستان را با مهاباد قطع نماید.(۳) در اوائل خرداد ۱۳۲۵ قاضی طی مصاحبه‌ای با خبرنگار خبرگزاری فرانسه اعلام کرد که:

«اگر فرمان دهم ۳ تا ۴ روز کافیست تا ۴۰۰۰ جنگجویی که در اختیار دارم ـ البته منهای افراد ذخیره ـ وارد کرمانشاه، یعنی مهمترین شهر کردنشین و مرکز تأسیسات نفتی شوند. اما من برای جلوگیری از خونریزی بین برادران از هیچ

۱- سازمان اسناد ملی ایران، ذیل سند شمارهٔ ۹۳۲ و ۲۹۰۰۰

۲- همان مآخذ، همان سند

۳- سازمان اسناد ملی ایران، ذیل سند شمارهٔ ۲۹۰۰۰۲۳۹۶

کوششی فروگذار نمی‌کنم. کردها هرگز در این عمل پیش قدم نخواهند شد.»[۱]

اما رهبر کردها ظرف چند روز فرمان حمله به استان کردستان را صادر کرد و فرمان داد تا عشایر با سواران خود آماده جنگ شوند. به نوشتهٔ پسیان در خرداد ماه ۱۳۲۵ بر شدت حملات نظامی کردها برای پیشروی بسوی جنوب افزوده شد و همزمان دامنه تبلیغات آنان تا اورامانات و حوالی سنندج بویژه در میان عشایر وسعت یافت.[۲]

در حقیقت فشار و تهدید مستقیم دولت شوروی بود که کردها را از حمله به جنوب منصرف ساخت. کردها قبلاً در هفتم اردیبهشت ۱۳۲۵ یک هنگ ارتش ایران را در قهرآباد نزدیک سقز متلاشی ساخته بودند و دولت برای مهار آنان رزم‌آرا را به فرماندهی نیروهای جبهه سقز منصوب نموده بود. در ۵ خرداد مذاکراتی میان رزم‌آرا و کردها صورت گرفت که منجر به امضاء قراردادی پنج ماده‌ای گردید و بر پایه آن بنا شد کردها به ستونهای اعزامی ارتش حمله نکنند و از جاده سقز ـ سردشت سه کیلومتر بطرف شمال و از شهر سقز ۴ کیلومتر بطرف شمال عقب‌نشینی کنند، پستهای خود را تقویت ننمایند و هواپیماهای نظامی تنها از روی جاده سقز ـ سردشت حرکت کنند و به سمت شمال نروند. در این مذاکرات نمایندگان آذربایجان بنامهای ابراهیم علی‌زاده، خلیل آذرآبادگان و حسن جودت نیز شرکت داشتند و ریاست هیئت کرد با نایب سرهنگ عزت عبدالعزیز، یاور ابراهیم و یاور جعفر کریمی بود.[۳] امضای این موافقتنامه تحت فشار روسها انجام گرفت و به دنبال آن برخی از اسیران ارتش به دستور قاضی آزاد شدند و آن گونه که عبدالله پشدری می‌نویسد کسانی که «... کمی آگاهی سیاسی داشتند می‌دانستند که مسئله (آزادی اسیران) تماماً ناشی از سیاست روسهاست و این شل و سفت کردنها تنها برای آنها معنی دارد و این که ... این سیاست شیرینی و چماق را برای دستیابی به نفت شمال بکار می‌بردند.»[۴]

این اقدامات شورویها پس از توافقنامه قوام - سادچیکف و دستیابی آنان به امتیازنامهٔ نفت شمال صورت می‌گرفت و پشدری تأئید می‌کند که امضای موافقتنامه‌ای که از آن سخن رفت نیز به دستور روسها عملی شد وگرنه دموکراتها علاقه‌ای به صلح نداشتند.[۵] ارتش سرخ در اردیبهشت سال ۱۳۲۵ از ایران خارج

۱- جنبش ملی کرد، ص ۲۱۹

۲- مرگ بود، بازگشت هم بود، صص ۱۹۲ و ۱۹۱

۳- همان مآخذ، صص ۱۹۰ و ۱۸۹

۴- یادداشته کانم، ج ۱، صص ۶۱ و ۶۰

۵- همان مآخذ، ص ۶۴

شد و برای اولین بار کردها احساس کردند که بازی جدیدی میان مسکو و تهران آغاز شده است که در آن جایی برای آنان در نظر گرفته نشده‌است. سوءظن آنان هنگامی تقویت شد که در هشتم اردیبهشت پیشه‌وری به توصیه روسها رهسپار تهران گردید تا با قوام‌السلطنه وارد مذاکره شود. بدینسان آشکار شد که دیر یا زود قاضی محمد ناچار خواهد شد به تهران برود تا به جای یک نظام «خودمختار مطلق» که فاصلهٔ زیادی با استقلال کامل نداشت به نظامی خودمختار با اختیارات بسیار محدود تن دردهد، به همین دلیل برای نخستین بار در عمر جمهوری مهاباد شعارهای پان‌کردی و حرکت بسوی کردستان بزرگ کنار گذاشته شد و شعار خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران مطرح گردید.

ـ رابطهٔ آذربایجان خودمختار و جمهوری مهاباد

برای آشنایی با دلایل همکاری میان حکومت پیشه‌وری و جمهوری مهاباد باید به زمینهٔ مشترکی توجه کرد که پیش از اعلام موجودیت رسمی این دو حکومت بوجود آمده‌بود. هر دو طرف کرد و آذری از قبل می‌دانستند که قرار است مبارزهٔ آنان با دولت مرکزی ایران به صورت هماهنگ انجام گیرد برای نمونه در جریان سفر دوم هیأت کرد به باکو، باقراف پس از تشریح دورنمای آینده صریحاً از لزوم همکاری کردها با پیشه‌وری سخن گفت. در راستای همین خواست شورویها و پس از تشکیل دولت خودمختار آذربایجان هیئتی از سوی قاضی محمد به ریاست سیف قاضی و چند تن از اعضای کومله برای تبریک به نزد پیشه‌وری در تبریز اعزام گردید. نجفقلی پسیان برآنست که «... از همین تاریخ حزب کوملهٔ کردستان با حزب دمکرات آذربایجان ائتلاف کردند و متحد شدند.»[۱]

به نظر می‌رسد که اقدام شتابزده قاضی در اعزام یک هیئت به تبریز در همان روز تشکیل حکومت خودمختار پیشه‌وری بیشتر تلاشی برای ارزیابی مواضع آذریها و آشنایی با رویکرد فرقهٔ دموکرات نسبت به منافع و سرنوشت مردم کرد در آن حکومت بوده است. قاضی محمد در قدم بعدی، پنج تن را به مجلس محلی آذربایجان فرستاد که در نقش نمایندگان اقلیت کرد آذربایجان عمل می‌کردند. درک کینان می‌نویسد که «بزودی بر اعضای کرد مجلس روشن شد که رژیم آذربایجان در نظر دارد هر گونه قدرت و اختیاری را از کردان سلب کند، و کردها چون چنین دیدند به مهاباد بازگشتند.»[۲]

۱- مرگ بود، بازگشت هم بود، ص ۱۵۷

۲- کردها و کردستان ص، ۱۲۳

مخالفت نمایندگان کرد با رویکرد دولت پیشه‌وری به مسئله کرد، که در نتیجهٔ آن کردها اقلیتی ملی در چهارچوب جمهوری آذربایجان می‌شدند بحرانی میان تبریز و مهاباد ایجاد کرد که در پی آن کردها حکومت جداگانهٔ خود را تشکیل دادند. نخستین تحرک سیاسی دولت مهاباد امضای قراردادی با رژیم پیشه‌وری بود که بطور حتم به اصرار و با مدیریت شورویها انجام گرفت. اشتیاق کردها برای دستیابی به توافقی با پیشه‌وری بیشتر به این دلیل بود که با این اقدام می‌خواستند موجودیت مستقل خود را بطور عملی به آذریها و روسها بقبولانند. از این گذشته لزوم اتحاد دو رژیم تبریز و مهاباد و اتخاذ موضعی مشترک در برابر دولت مرکزی امری نبود که بر سران آن حکومتها و همچنین بر مقامات شوروی پوشیده باشد، بویژه اینکه خروج ارتش سرخ هم فوریت اجرای آن را ایجاب می‌کرد. اما انگیزهٔ دیگری برای اتحاد تبریز و مهاباد وجود داشت که به دست‌اندازیهای عشایر کرد به روستاها و جاده‌های مناطق آذری‌نشین سلماس، خوی، ارومیه، و ماکو مربوط میشد. در واقع بروز اختلاف میان دو رژیم پیشه‌وری و قاضی محمد به نامشخص بودن خطوط مرزی قلمرو آنان بازمی‌گشت. فرقهٔ دموکرات مدعی بود که اکثریت جمعیت شهرهای خوی، سلماس، ارومیه و میاندوآب را آذریها تشکیل می‌دهند و کردها شمارشان از یهودیان و مسیحیان ساکن در این شهرها هم کمتر است، به همین دلیل ادارهٔ این نواحی می‌باید در دست تبریز باشد. اما کردها نیز مدعی بودند که همهٔ سرزمینهای واقع در غرب دریاچهٔ ارومیه جزیی از کردستان است و در اینجا بود که اتفاق جالبی روی داد، اتفاقی که نشان میداد مردم آذربایجان اساساً احساسات پان‌ترکیستی ندارند و بخاطر فرار از فشار رژیم کمونیست پیشه‌وری، برغم آذری بودن حاضرند در محدودهٔ جمهوری مهاباد زندگی کنند که در آن هنگام چهره‌ای معتدل‌تر از رژیم دموکراتهای تبریز به نمایش گذاشته بود. درواقع مردم ارومیه رژیم مهاباد را تشویق کردند سرنوشت شهر و نواحی اطراف آنرا در دست بگیرد، همچنین افزایش دست درازی عشایر شکاک، هرکی و مامش به دهات آذری‌نشین نیز بر پایهٔ همین انگیزه استوار بود. کوچرا مطلب را این گونه توضیح داده‌است: «برخلاف انتظار، اعیان و بزرگان آذری تمایلی به پیوستن به «جمهوری» آذربایجان نداشتند: این اشخاص که از اقدامات باصطلاح «ترقی‌خواهانهٔ» رهبران تبریز به وحشت افتاده‌بودند برعکس ترجیح می‌دادند به مهاباد وابسته باشند، که محافظه‌کاری رهبرانش اطمینان خاصی به آنها می‌داد، و این تقاضا را در دیداری با قاضی محمد که به ملاقات پیشه‌وری می‌رفت عنوان کردند.»(۱)

۱- جنبش ملی کرد، ص ۲۱۵

دکتر اقبال وزیر بهداری کابینهٔ قوام در مصاحبهٔ ۲۸ دی ماه خود با خبرنگاران در سال ۱۳۲۵ این مطالب را تأیید می‌کند و می‌گوید: «دموکراتها (فرقهٔ دموکرات) در رضائیه نتوانستند نفوذ زیادی بدست آورند زیرا اهالی به استظهار کردهای ساکن در شهر و اطراف آن زیر بار تبلیغات دموکراتها نمی‌رفتند و دموکراتها هم از ترس کردهای ساکن در شهر و اطراف آن جرأت زیاد فشار وارد آوردن را نداشتند ولی از مصادره و چپاول اموال مردم فروگذار نکردند.»(۱)

سرانجام کنسول شوروی در رضائیه به نام هاشم‌اف به عنوان حَکَم کوشید که مواضع دو طرف آذری و کرد را به هم نزدیک کند و حاصل این تلاش در پایان به صورت پیمانی میان دو حکومت مهاباد و تبریز درآمد که به امضای رهبران هر دو رژیم رسید. ایگلتون مواد اصلی این پیمان‌نامه را چنین ذکر می‌کند:

«۱ ـ مبادله نمایندگان دیپلماتیک میان دو کشور در صورت لزوم.

۲ ـ مأمورین دولتی در هر منطقه متعلق به ملیتی است که سکنهٔ آن اکثریت را تشکیل می‌دهند.

۳ ـ تشکیل یک کمیته اقتصادی مشترک تحت نظارت سران هر دو حکومت.

۴ ـ اتحاد نظامی و کمک متقابل دو طرف به یکدیگر در صورت لزوم.

۵ ـ هر گونه گفتگو با دولت مرکزی با اطلاع و موافقت هر دو دولت باشد.

۶ ـ هر دو دولت برای پیشبرد زبان و فرهنگ طرف مقابل خود تلاش خواهند کرد.

۷ ـ با هر کس که بر ضد اتحاد و دوستی دو ملت آذری و کرد تلاش کند به سختی مبارزه خواهد شد.»(۲)

انعقاد این پیمان مرکزنشینان را دچار شگفتی و هراس نمود زیرا پیشه‌وری و قاضی محمد بی‌اعتنا به تهران و مانند رهبران دو کشور مستقل تصمیم گرفته بودند و چون نیروهای شوروی همچنان در منطقه حضور داشتند امکان به رسمیت شناخته شدن این حکومتهای تازه بنیاد بسیار زیاد بود و از نظر مقامات ایران اقدام به انعقاد پیمان همکاری دو جانبه آذربایجان را کاملاً به سوی تجزیه سوق داده بود.

اما نقش شورویها در حل درگیری ترک و کرد، گذشته از انگیزه‌هائی که پیشتر گفته شد دلیل دیگری هم داشت: شورویها به تشکیل جبهه مشترکی از ساکنان آذربایجان در غیاب خود می‌اندیشیدند و به این نکته وقوف داشتند که کردها به جای همکاری با آذربایجان ممکن است به تحریک کردهای عراق و ترکیه دست بزنند و از بازی در

۱- روزنامهٔ اطلاعات، شنبه ۲۸ دی ماه ۱۳۲۵، مصاحبهٔ دکتر اقبال در رضائیه

2- Eagleton, op.cit., P82

سناریویی که دولت شوروی تهیه کرده‌بود خودداری ورزند، پس لازم بود که قاضی محمد و حکومتش با مرجعی که نمایندهٔ سیاست اتحاد شوروی در ایران محسوب می‌شد رابطهٔ تنگاتنگی داشته باشند. هدف نهایی دولت شوروی این بود که جمهوری کردستان همچنان متکی به سیاست آن کشور باقی بماند و انعقاد چنین پیمانی به معنای تعهد مهاباد به اجرای این خواست بود.

اما بازتاب انعقاد این قرارداد در تهران چه بود؟ تنظیم و امضای چنین پیمان نامه‌ای از نظر دولت ایران تلاش آشکار شورویها برای تجزیهٔ آذربایجان بود و به تلقی روزولت «مواد این پیمان‌نامه و در حقیقت صرف وجود آن نشاندهنده این واقعیت بود که دو رژیم دموکرات خود را کشورهای مستقلی می‌دانند که حق دارند پیمان ببندند و نماینده مبادله کنند.»[۱] دربارهٔ خود قرارداد باید گفت که آشکارا به سود آذریها تنظیم شده بود چون مالکیت اراضی همچنان در دست دولت پیشه‌وری باقی ماند در نتیجه بعدها آذریها نشان دادند که به مفاد پیمان‌نامه وفادار نیستند و دست کم در دو مورد آن را نقض کردند: ابتدا در درگیریهای نظامی کردها با دولت ایران هیچ کمک مؤثری به آنها ارائه ندادند و دوم در مذاکرات آتی خود با ایران بدون اطلاع کردها اقدام کردند. این در حالی بود که ارتش کردها و به ویژه بارزانیها و بیگ‌زادگان فیض‌الله بیگی در محاصرهٔ پادگان میاندوآب به وسیلهٔ فرقهٔ دموکرات شرکت فعال داشتند و کمکهای مؤثری به فدائیان دموکرات نمودند. نجفقلی پسیان می‌نویسد که همکاری و کمک کردها به فدائیان دموکرات موجب شد که نیروهای پادگان میاندوآب نتوانند به سمت شاهیندژ عقب بنشینند به طوری که ناچار شدند در ساعت ۱۰ صبح ۲۵ آذر ۱۳۲۴ سلاحهای خود را تسلیم دموکراتها نمایند، وی می‌افزاید در جریان این محاصره که از روز ۱۲ آذر ۱۳۲۴ آغاز شده و تا ۲۵ همان ماه به طول انجامیده بود، حفاظت از پل رودخانهٔ جغتو به عهدهٔ اعضای مسلح کومله بود.[۲]

کمکهای ارزندهٔ فیض‌الله بگیهای متحد کومله به فدائیان دموکرات نیز موجب به خطر افتادن پادگانهای تکاب و مائین بلاغ در ناحیهٔ افشار گردید و نشان داد که کردها چه پیش و چه پس از امضای قرارداد با تبریز در چهارچوب تعیین شده توسط اتحاد شوروی با پیشه‌وری همکاری صادقانه داشتند. ایگلتون از نارضایی و رنجش کردها از اتحاد شوروی و نقشی که به سود آذریها در جریان انعقاد پیمان‌نامهٔ کرد و آذری

۱- مقالهٔ روزولت، صص ۱۹۰ و ۱۸۹

۲- مرگ بود، بازگشت هم بود، صص ۱۰۳ و ۱۰۶

بازی کرد خبر می‌دهد و می‌نویسد که قاضی در آرام ساختن ناراضیان تلاش می‌کرد.[۱]

پس از خروج شورویها از اراضی ایران جمهوری مهاباد بیش از پیش به رژیم پیشه‌وری متکی شد و به رغم امضای قرارداد دوستی میان تهران و تبریز کردها همچنان به فرقهٔ دموکرات آذربایجان متکی بودند. پس از مذاکرات قاضی محمد با دولت مرکزی و نقشی که توده‌ایها در انجام آن ایفا کردند، رابطهٔ حزب توده با حزب دموکرات کردستان گرم شد و این ارتباط با پیوستن کردها به احزاب جناح چپ در ائتلاف جبههٔ مترقی ایران مستحکم‌تر شد. نتیجهٔ این ائتلاف این شد که کردها، فرقهٔ دموکرات و حزب توده مواضع خود را به هم نزدیکتر کردند و حتی بعد از به هم خوردن ائتلاف مذکور به همکاری خود ادامه دادند. حسین مکی در گزارش ۱۳۲۵/۹/۵ به قوام‌السلطنه می‌نویسد که اعضای شاخهٔ لرستان حزب توده در ملایر ضمن هماهنگی با کنسولگری شوروی در کرمانشاه، برادرزادهٔ قاضی محمد و غلام یحیی از فرقهٔ دموکرات طرح مشترکی را برای گسترش جنبش آذربایجان به میان قبایل لرستان و ترک زبانهای استان همدان دنبال می‌کردند و بنا بود که هزاران قبضهٔ سلاح، مهمات، مقادیری لباس و نیروی کافی از قزلباشهای آذری به همراه افسران قفقازی و عوامل حزب دموکرات در شهر سنندج برای اجرای این طرح به کار گرفته شوند.[۲] به هر حال همکاری میان کردها و آذریها تا پایان کار ادامه یافت و پس از خروج شورویها حزب توده نقش رابط میان این دو حزب را به عهده گرفت.

1- Eagleton.op.cit., P82

۲- سازمان اسناد ملی ایران، ذیل سند شماره ۲۹۳/۳۲/۱۳۷

بخش هشتم

خروج شورویها از ایران و تجدیدنظر کردها در سیاستهایشان

- قوام‌السلطنه و حل اختلافات ایران و شوروی

قطع ارتباط و حمایت شوروی از دو رژیم خودمختار تبریز و مهاباد و انعقاد پیمان دوستی با دولت قوام‌السلطنه برپایهٔ دریافت امتیاز نفت شمال موجب شده است که نظریات گوناگونی دربارهٔ انگیزهٔ واقعی اقدام شورویها مطرح گردد.

برخی از پژوهشگران گفته‌اند که روسیهٔ شوروی می‌خواست مانع از پیدایش جای پائی برای آمریکا در شمال ایران شود و ورود هیئت روس به ریاست سرگئی کافتارادزه در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ به ایران به منظور تحصیل امتیاز نفت شمال در واقع واکنشی به ابراز تمایل آمریکائیها برای کسب امتیازی مشابه در اوائل تابستان همان سال بود. برخی دیگر گفته‌اند که شوروی پس از جنگ به انرژی سوختی بیشتری برای بازسازی صنایع خود نیاز داشت و از دید گروهی دیگر شوروی مصمم بود با استفاده از منابع نفت ایران و باکو در بازار جهانی نفت به رقابت با انگلستان و آمریکا برخیزد.

جورج‌کنان Georg.F.Kenan* کاردار سفارت آمریکا در مسکو طی گزارش به وزارت خارجهٔ کشور متبوع خود در تاریخ هفتم نوامبر ۱۹۴۴ انگیزهٔ اصلی شوروی از درخواست امتیاز نفت شمال را منافع اقتصادی نمی‌داند و آن را اقدامی برای کسب اطمینان از امنیت نواحی اطراف خود تلقی می‌کند و می‌افزاید:

«کرملین برای حفظ امنیت شوروی، این مسأله را که هیچ قدرت بزرگ خارجی نباید حتی شانس به دست آوردن جای پائی را در شمال ایران داشته باشد، بسیار اساسی تلقی می‌کند. احتمالاً چنین به نظر می‌رسد که راه دیگری برای اطمینان از این مسئله غیر از کنترل بیشتر امور سیاسی و اقتصادی ایران توسط خود شوروی وجود ندارد.»[۱]

نورالدین کیانوری هم دربارهٔ انگیزهٔ شورویها در طرح درخواست امتیاز نفت

#- Georg.F.Kenam.

۱- ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، ص ۲۲۴ برپایهٔ گزارش جرج‌کنان. F.R.U.S.1944.VOL.V,P470

شمال، مسأله را چنین تشریح می‌کند:

«ساعد قرارداد نفت شمال را که، قبلاً قوام‌السلطنه با کمپانیهای آمریکائی بسته بود ولی لغو شده بود، عیناً تمدید کرد ولی علنی نشد، یعنی ساعد امتیاز تمامی مناطق شمالی کشور را به کمپانیهای آمریکایی داد. وقتی شورویها از این قرارداد مطلع شدند کافتارادزه را در رأس هیأتی به ایران فرستادند و تقاضای امتیاز نفت شمال را کردند. بعدها شورویها به ما گفتند که ما انتظار نداشتیم نفت شمال را به ما بدهند و به فکر بستن قرارداد هم نبودیم، ولی در جریان جنگ احساس کردیم که در آینده دشمن اصلی ما آمریکا خواهد بود و مستقر شدن آمریکائیها در سر حدات شمالی ایران و حتی دریای خزر خطر فوق‌العاده بزرگی برای ماست، و برای این که جلوی این خطر را بگیریم این پیشنهاد را دادیم.»[۱]

شاید اگر اولین اقدام شورویها برای کسب امتیاز جنجالی مذبور تحت همین انگیزه و واقعاً در «اواسط» جنگ صورت گرفته بود، آنگاه قبول ادعای کیانوری به آسانی ممکن بود، اما حقیقت این است که شوروی در همان روزهای ورودش به خاک ایران و مشخصاً در هشتم شهریور ۱۳۲۰ یعنی در اوائل جنگ، طی یادداشتی به دولت ایران خواستار همکاری آن دولت برای توسعهٔ کار نفت در کویر خوریان برپایهٔ قرارداد ایران و شوروی شد و به متفقین خود نشان داد که نه تنها اهداف اقتصادی و سیاسی دور و درازی را در ایران دنبال می‌کند بلکه قصد دارد بیشترین بهره را از اشغال بخشهای شمالی این کشور ببرد.[۲]

اما دولت ایران خود را ناچار دید که «... این نکته را متذکر گردد که در عهدنامهٔ ایران و شوروی از امتیاز نفت کویر خوریان ذکری نشده است و اگر منظور قرارهای دیگری است که بین دو دولت ایران و شوروی منعقد گردیده و با کویر خوریان مناسبت دارد چنانکه شفاهاً مذاکره شد هر قراری از این باب داده شده باشد چون چندین سال متروک مانده و عملی نشده و ممکن است با مقتضیات حقیقی وفق ندهد بنابراین اولیاء دولت ایران حاضرند که با اولیاء دولت شوروی برای عقد قراردادی راجع به نفت کویر خوریان داخل مذاکره شده استفادهٔ هر دو طرف را از هر حیث تأمین نماید.»[۳]

اقدام روسها برای تسلط بر منابع ایران از همان آغاز کار نشان می‌دهد که آنها پیش از بروز جنگ برای تأمین منافع اقتصادی و سیاسی خود طرحهائی را آماده کرده

۱- خاطرات نورالدین کیانوری، ص ۱۰۰

۲- در آخرین روزهای رضا شاه... صص ۳۰۱ و ۳۰۰

۳- روزنامهٔ اطلاعات، شماره ۱۸ شهریور ۱۳۲۰

بودند، حال اگر این اقدام آنها را با پیش اندیشیده‌ها و تحریک احساسات قومی کردها و آذریها در اوائل جنگ و پس از آن مقایسه کنیم درمی‌یابیم که طرح تجزیهٔ آذربایجان و کردستان و تلاش برای کسب امتیاز منابع شمال ایران اهدافی بودند که اتحاد شوروی برای تحقق آنها سخت سرگرم تلاش بود و آنچه در فروردین ۱۳۲۵ ضمن قرارداد قوام ـ ساد چیکف روی داد در حقیقت کنار گذاشتن یکی از این اهداف به سود دیگری بود. درست است که دولت آمریکا از نفوذ خود بر دولت ایران برای عقد یک قرارداد نفتی میان شرکت استاندارد واکیوم (Standard Vacuum)[۱] و کابینهٔ ساعد استفاده کرده و تقریباً آن را به مرحلهٔ قطعی رسانیده بود، ولی هنوز برای اجرای آن راه درازی می‌بایست پیموده شود و علاوه بر آن کسب موافقت مجلس هم لازم بود. شاید مقامات ایرانی گمان می‌کردند که با تحکیم موقعیت و منافع ایالات متحدهٔ آمریکا توسعه‌طلبی اتحاد شوروی دیگر مجال بروز و ظهور نخواهد یافت. شورویها بلافاصله واکنش نشان دادند و یکی از نمایندگان توده‌ای اعلام کرد که در شرایط کنونی جهان دادن امتیازات به دولتهای خارجی به صلاح نیست و باید صبر کرد تا بحران جهانی پایان یابد.[۲]

حزب توده که در مرداد ماه با اعطای امتیاز نفت به شرکتهای آمریکائی و انگلیسی مخالفت کرده بود، پس از ورود هیأت روس به ریاست کافتارادزه در شهریور ماه ۱۳۲۳، صریحاً خواستار اعطای امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی گردید. طرح مسألهٔ نفت شمال و ورود هیأتهای آمریکائی و انگلیسی در اوائل تابستان و ورود هیأت روس در اواخر آن فصل، جنجال عجیبی در میان مردم، روشنفکران و به ویژه نمایندگان مجلس برپا کرد. پیامد و نتیجهٔ این جنجال به صورت طرح دکتر مصدق به مجلس بروز کرد که برپایهٔ آن، طرح معروف ممنوعیت اعطای امتیاز نفت به یک دولت خارجی در زمان جنگ و هنگام حضور نیروهای خارجی در اراضی کشور به تصویب مجلس رسید. هیأت روس در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ وارد تهران شد و پس از انجام مذاکراتی با ساعد در ۲۵ شهریور به مدت دو هفته به مناطق شمالی کشور سفر کرد و در این فاصله نخست‌وزیر ایران پیشنهاد شوروی را رد کرد. ساعد خطاب به نمایندگان مجلس در ۲۷ مهر ماه اعلام کرد که «در جریان مذاکره با کمپانی انگلیسی ـ امریکایی به لحاظ منافع عالیهٔ کشور در حال و آتیه در جلسهٔ ۱۱ شهریور هیئت وزیران تصمیم گرفته شد که قبل از روشن شدن

1- Standard Vacuum.

۲- مجله مذاکرات مجلس شورای ملی، ش ۱۳۰۸، ۱۹ مرداد ماه ۱۳۲۳، ص ۸۰۹

اوضاع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی مطالعهٔ اعطای هیچگونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نمی‌باشد. دو هفته پس از اتخاذ این تصمیم جناب آقای کافتارادزه جانشین کمیسر خارجی دولت شوروی به ایران آمده و در باب تقاضای امتیاز نفت در برخی از قطعات ایران با این جانب مذاکره نمودند و در موضوع مذاکرات فیمابین با توضیحات کافیه در جلسات متعدده هیئت وزرا مطرح و نظریهٔ اولیه در یازده شهریور در هر بار تائید گردید.»(۱)

پاسخ رد به شورویها موجب بروز تظاهرات توده‌ایها در پنجم آبان ۱۳۲۳ و درخواست آنان برای قبول پیشنهاد روسیهٔ شوروی گردید و احسان طبری مقالهٔ معروف موازنهٔ مثبت خود را نوشت که در روزنامهٔ مردم انتشار یافت.(۲) بر اثر فشار شورویها ساعد در ۱۸ آبان استعفا داد و سهام‌السلطان بیات در ۴ آذر کابینه‌اش را تشکیل داد. در این هنگام دکتر مصدق رهبر فراکسیون اقلیت مجلس چهاردهم پس از تشریح ضرورت اتخاذ سیاست موازنهٔ منفی در برابر موازنهٔ مثبت طرح معروف عدم اعطای امتیاز نفت به بیگانگان در زمان اشغال را مطرح کرد که مواد آن به ترتیب عبارتند از:

«ماده اول ـ هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معونت می‌کنند نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دولتهای مجاور و هر کس غیر از آنها مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکنند و یا این که قراردادی امضاء نماید.

مادهٔ دوم ـ نخست‌وزیر و وزیران می‌توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و یا اداره می‌کند مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند.

مادهٔ سوم ـ متخلفین از موارد فوق به حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصای دائمی از خدمات دولتی محکوم خواهند شد...»(۳)

این طرح در یازده آذر ماه با وجود مخالفت شدید نمایندگان توده‌ای با اکثریت آراء تصویب شد و کافتارادزه که دیگر کاری در ایران نداشت در ۱۸ آذر ماه ۱۳۲۳ ایران را بدون حصول نتیجه ترک کرد. در پانزدهم بهمن ۱۳۲۴ قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید و برخلاف همتایان سابق خود دست به تحرکاتی زد تا روابط تیرهٔ ایران و شوروی را ترمیم نماید و هر دو مسألهٔ نفت و امتیازنامهٔ آن و نیز مسألهٔ

۱- همان مآخذ، ش ۱۳۳۰، تاریخ ۲۷ مهر ماه ۱۳۲۳، ص ۱۲۹۱

۲- مردم برای روشنفکران، شمارهٔ ۱۹ آبان ۱۳۲۳، مقالهٔ طبری

۳- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، ش ۱۳۳۶، ۱۱ آذر ۱۳۲۳، صص ۱۴۵۶-۱۴۳۲

خروج ارتش سرخ و مشکل آذربایجان را حل کند. بنابراین پس از تصدی پست نخست‌وزیری پیامی برای استالین فرستاد و کلوپ توده‌ایها راکه از ۲۰ شهریور ۱۳۲۴ توسط پلیس اشغال شده بود آزاد کرد و پس از آن در ۲۹ بهمن به اتحاد شوروی سفر نمود و هر چند در آنجا با استالین به توافقی نرسید اما زمینهٔ چنین توافقی را فراهم کرد، بطوری که پس از بازگشت به تهران در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ با سادچیکف که به سمت نمایندهٔ تام‌الاختیار شوروی در ایران منصوب شده بود موافقتنامهٔ معروف قوام ـ سادچیکف را به امضاء رسانید. قوام‌السلطنه پیش از رسیدن به توافق با اتحاد شوروی دست به یک رشته اقدامات زده بود تا آن کشور را به حل مسئلهٔ آذربایجان متقاعد سازد. مشروح عملکرد قوام در این راستا عبارت است از:

۱) به نمایش گذاشتن ارادهٔ قوی دولت ایران به منظور حل معضل آذربایجان. پیش از قوام دولت ایران سیاست اعتراض و دوری از شوروی را در پیش گرفته و تنها به سوی غرب چشم دوخته بود.

۲) کنار گذاشتن همهٔ مخالفان جدی و مشهور شوروی و بازداشت مهره‌های انگلیسی مانند سیدضیاءالدین طباطبائی، تیمسار حسن ارفع، علی دشتی، سالار سعید سنندجی، جمال امامی و دیگران.

۳) ایجاد جوّ آرامش و امنیت برای حزب توده و گروههای متمایل به سیاست شوروی. در همین راستا بود که سه وزارتخانه به توده‌ایها واگذار شد و مظفر فیروز از چهره‌های کمونیست به معاونت نخست‌وزیر منصوب شد.

۴) نزدیکی به اتحاد شوروی، بدون توجه به منافع انگلستان و نشان دادن استقلال عمل در انجام این امر.

۵) بدون شک قوام توانست به روسها تفهیم کند که آمادهٔ پذیرش یک آذربایجان خودمختار با اختیارات محدود است به شرطی که ارتش سرخ خاک ایران را ترک نماید.

۶) قوام نهاد نخست‌وزیری را به کانون اصلی قدرت سیاسی ایران تبدیل کرد و ضمن کنار گذاشتن شاه و ارتش که خواستار شدت عمل بودند به منازعهٔ میان نخست‌وزیر با دربار و ارتش پایان داد.

تقویت حزب توده این حسن را داشت که شریک شدن نیروی عمدهٔ چپ ایران در قدرت، دموکراتهای تبریز و مهاباد را از شدت عمل در مقابل دولت مرکزی بازمی‌داشت و مسئلهٔ طرح خواستهای اقتصادی و اجتماعی یا همان اصلاحات را اهمیت می‌بخشید و از این رهگذر شعارهای قوم‌گرایانه کمرنگ‌تر می‌شد. گاوین

همبلی و دکتر باقر عاقلی نشان می‌دهند که قوام در متقاعد کردن روسها به اینکه آذربایجان و قضیهٔ آن را در ازاء نفت شمال مسئلهٔ داخلی ایران تلقی نمایند کاملاً موفق بوده‌است.(۱)

ایران یک هفته پیش از نخست‌وزیری قوام‌السلطنه از اتحاد شوروی به شورای امنیت شکایت کرده بود و در این راه از حمایت ایالات متحده برخوردار شده‌بود و ولی باید دانست، که اولتیماتوم محرمانهٔ ترومن به استالین و تهدید به استفاده از بمب اتمی به تنهایی موجب خروج ارتش سرخ از ایران نگردید. حتی فردوست می‌گوید که آمریکائیها به شاه پیشنهاد کردند که:

«... ایران نماینده‌ای به سازمان ملل بفرستد و مسئلهٔ عدم التزام روسها به اجرای تعهداتشان مبنی بر خروج ارتش سرخ از ایران را مطرح کند. محمدرضا شاه از این پیشنهاد استقبال کرد و حسین علاء را... به سازمان ملل اعزام نمود. آنطور که روزنامه‌ها نشان می‌داد، صحبتهای علاء با موفقیت همراه بود ولی در واقع نقش اصلی را آمریکا داشت که در خفا به سازمانها و عوامل خود می‌گفت که با مواضع ایران موافقت کنند.»(۲)

اما کتمان نمی‌توان کرد که اقدامات قوام هم از چند نظر بسیار مؤثر بود. مثلاً او به جای اعطای امتیاز نفت شمال به همکاری ایران و شوروی در چهارچوب یک شرکت مختلط با سهام ۵۱٪ شوروی و ۴۹٪ ایران رضایت داد و از سوی دیگر روسها را متقاعد نمود که کمکهای خود را به فرقهٔ دموکرات قطع کنند و اگر شورویها تنها از ترس بمب اتمی آمریکا صحنه را ترک می‌کردند دست کم می‌توانستند کردها و آذریها را با سلاح مجهز سازند. آنچه اهمیت کار قوام را بیشتر می‌کند اینست که او با تأکید بر مصوبهٔ پیشنهادی دکتر مصدق در سال ۱۳۲۳ عملی شدن توافق نفتی با شوروی را به خروج ارتش سرخ و مجلس پانزدهم موکول کرد ـ امری که پس از خروج ارتش شوروی از ایران چندان تعهدآور و الزامی نبود. اما نقش انگلستان در این میان بسیار مخرب بود و از آنجا که این کشور دیگر توان سابق را نداشت تنها به حفظ منابع نفتی خود در جنوب ایران اهمیت می‌داد و چون قادر به حفظ تمامیت ارضی ایران نبود خود را برای تجزیهٔ احتمالی خوزستان آماده کرده‌بود. به نوشتهٔ استوارت، کاردل هال وزیر خارجهٔ آمریکا در ماه ژانویهٔ ۱۹۴۳ به

۱- سلسلهٔ پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، صص ۷۱-۶۹ و نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار ۱۲۸۵-۱۳۵۷ دکتر باقر عاقلی (تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰) ص ۶۱۴

۲- خاطرات ارتشبد حسین فردوست، ۲ جلد (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱) ج ۱، ص ۱۴۸

پرزیدنت روزولت که خود را آمادهٔ شرکت در کنفرانس تهران می‌کرد گفت:

«اگر اجازه داده شود که رویدادها بدون برخورد با هیچ مانعی جریان خود را طی کنند، محتمل به نظر می‌رسد که شوروی یا انگلستان یا هر دوی آنان دست به اقداماتی بزنند که استقلال ایران را جداً در معرض خطر قرار دهد یا اصولاً از بین ببرد... منافع ما ایجاب می‌کند که هیچ قدرت بزرگی در خلیج فارس در برابر تأسیسات عظیم نفت آمریکا در عربستان مستقر نشود.»[۱]

عملکرد انگلستان در تابستان ۱۳۲۵ و آشوبهائی که هنگام قوت گرفتن توافق میان دولت مرکزی و آذربایجان و کردستان در جنوب ایران روی داد نشان داد که انگلیسیها برخلاف ایالات متحده تنها به منافع نفتی خود می‌اندیشند و علاقه‌ای به مقابله با اتحاد شوروی ندارند. در این آشوبها که در تابستان سال ۱۳۲۵ روی داد عشایر قشقائی، بویر احمدی و ممسنی خواستار استقلال داخلی استان فارس شدند و اعراب خوزستان نیز به رهبری پسر شیخ خزعل به نام شیخ مهدی اتحاد صغیر خوزستان را پیش کشیدند که خواهان نوعی خودمختاری بود. با اینکه عشایر عرب به وسیلهٔ لشکر ۱۱۰ اهواز سرکوب شدند ولی آشکار بود که رویدادهای خوزستان و فارس به تحریک انگلیسیها صورت می‌گیرد. به هر حال قوام‌السلطنه آمادهٔ مذاکره با پیشه‌وری شد و پیدا بود که حقوق آذریها در چهارچوب مادهٔ سوم از قرارداد هفت ماده‌ای قوام سادچیکف تضمین خواهد گردید. در مادهٔ سوم این قرارداد آمده بود:

«راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اصلاحات بر طبق قوانین موجوده با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و آذربایجان داده خواهد شد.»[۲]

مذاکرات هیأت آذری با قوام از ۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ در تهران آغاز شد و به نتیجه نرسید اما قطع نشد و با سفر مظفر فیروز به آذربایجان در ۲۸ اردیبهشت ادامه یافت و منجر به اعطای یک خودمختاری معتدل به آذربایجان گردید. دکتر عاقلی معتقد است که قوام برای وفادار ماندن به روّیهٔ مسالمت‌آمیز حل مسئلهٔ آذربایجان شدت عمل به خرج نداد اما در ضمن به خواست‌های پیشه‌وری که بر مبنای استقلال داخلی و خودمختاری مطلق استوار بود مهر تائید نگذاشت.[۳] دولت قوام انجمن ایالتی و ولایتی را در آذربایجان به رسمیت شناخت و دکتر سلام‌الله جاوید را به عنوان استاندار آن استان انتخاب کرد و نهادها و وزارتخانه‌های فرقهٔ دموکرات با کمی

۱- در آخرین روزهای رضا شاه، ص ۳۶۲ به نقل از FRUS.1943, vd.4,PP.321 and 331-35

۲- نخست‌وزیران ایران، ص ۶۱۴

۳- همان مآخذ، ص ۶۱۵

تغییر به نهادهای دولت مرکزی تبدیل شدند اما مسئلهٔ نیروی نظامی دموکراتها همچنان حل ناشده باقی ماند. به این ترتیب فرقهٔ دموکرات موقتاً از تجزیه طلبی دست برداشت و پایه‌ای قانونی و حقوقی برای خودمختاری خود دست و پا کرد، اکنون کردها احساس می‌کردند که اگر به اقدام مشابهی دست نزنند از کمکهای اتحاد شوروی محروم خواهند ماند.

ـ مذاکرات قاضی محمد و قوام‌السلطنه

خروج ارتش سرخ در اوائل بهار سال ۱۳۲۵ و پیدایش جوّ تفاهم میان فرقهٔ دموکرات آذربایجان و دولت ایران قاضی محمد و حزب دموکرات را در نگرانی فرو برد. گشایش باب مذاکره و گفتگو میان پیشه‌وری و تهران که با تشویق و تائید روسها صورت می‌گرفت به هیچ وجه خوشایند کردها نبود و آنها آن را مقدمهٔ اعادهٔ وضعیت سابق می‌دانستند و این همان چیزی بود که همیشه از آن هراس داشتند. عملکرد کردها از هشتم اردیبهشت یعنی از روز آغاز مذاکرات پیشه‌وری با تهران تا ششم تیر ماه که قاضی به منظوری مشابه وارد پایتخت شد نشان می‌داد که آنان علاقه‌ای به کسب توافق با دولت مرکزی ندارند و حاضر نیستند به یک خودمختاری معتدل و محدود در چهارچوب ایران تن در دهند، به همین دلیل در این فاصله دست به یک رشته اقدامات تند روانه زدند که تناسبی با شرایط تازه نداشت و از شانس آنها برای کسب امتیاز و جلب اعتماد دولت مرکزی می‌کاست. انعقاد پیمان دوستی با آذربایجان و تلاش برای اشغال استان کردستان نمونهٔ بارز این اقدامات افراطی و تند روانه بود و دیدیم که دولت شوروی مانع از تحقق اشغال آن ناحیه شد. شاید بتوان گفت که قاضی با اشغال کردستان جنوبی می‌خواست با دست پُر در مذاکرات شرکت نماید بخصوص که بعد از گفتگوهای اولیه با قوام مسئلهٔ تبدیل همهٔ نواحی کردنشین به یک استان با استانداری قاضی محمد مطرح گردید که به دلیل مخالفت روسها عملی نشد و مسکوت ماند.

سرانجام دو عامل عمده قاضی را ناچار کرد تا به تهران برود: نخست اینکه او می‌دید آذریها بدون مشورت با کردها در طی مذاکرات خود با دولت در تهران و تبریز دربارهٔ آنان تصمیماتی گرفته‌اند و این امر به معنای آن بود که کردها دوباره به اقلیتی در چهارچوب آذربایجان خودمختار تبدیل شده‌اند و دیگر اینکه شورویها مرتباً به مهاباد فشار می‌آوردند که با دولت مرکزی وارد گفتگو شود و اینکه از این پس باید به کسب حقوقی در چهارچوب ایران بیاندیشد. اما امتیازاتی که دکتر سلام‌الله جاوید از دولت مرکزی برای کردها گرفت به ترتیب عبارتند از:

۱) مجاز بودن تدریس زبان کردی تا سال پنجم ابتدائی از نظر دولت ایران.

۲) انتصاب محمدحسین خان سیف قاضی به سمت فرماندار مهاباد و تائید آن از سوی قوام.

۳) هر نوع موافقت احتمالی دولت دربارهٔ نظام دفاعی آذربایجان شامل ارتش کردها هم خواهد شد.

بنابراین از نظر پیشه‌وری و دولت مرکزی جمهوری مهاباد دوباره به بخشی از آذربایجان تبدیل شده بود، هر چند به نوشتهٔ کوچرا «کردها طوری رفتار می‌کردند که گوئی هیچ اتفاقی نیافتاده‌است.»[۱]

سیاست قوام هم کردها را بیشتر در حالت انزوا قرار می‌داد و ناچارشان می‌ساخت از تندروی دست بردارند. رحیم قاضی دربارهٔ رویکرد کردها به دولت قوام می‌نویسد:

«دولت ایران همچنین مایل نبود خواستهای کردها را جدای از آذربایجان بررسی نماید و استدلال می‌کرد که محدودهٔ جغرافیائی جمهوری خودمختار مهاباد بخشی از استان آذربایجان است... در مذاکرات تهران نیز دولت قوام‌السلطنه حاضر نبود هیئت کرد را به طور مستقل بپذیرد و کردها نیز ناچار شدند شمار افراد خود راکاهش دهند و در چهارچوب هیئت آذربایجان به تهران بروند. پس از اینکه مظفر فیروز در رأس هیأت نمایندگان دولت برای تداوم گفتگوها وارد تبریز شد، باز هم با مذاکرهٔ جداگانه با کردها مخالفت گردید.»[۲]

لازم به ذکر است که در دور دوم گفتگوهای هیئت آذری در تهران چند نمایندهٔ قاضی و نه یک هیئت کرد نیز با آذریها به پایتخت سفر کرده بودند. عبدالله پشدری نشان می‌دهد که چگونه قاضی محمد در پی این رویدادها و تحت فشار شوروی و پیشه‌وری ناگزیر از پذیرش مذاکره با دولت مرکزی و چرخش از مواضع استقلال طلبانهٔ سابق خود گردید. او در این مورد نوشته است:

«در پایان ماه حزیران (ژوئن) ۱۹۴۶/خرداد ۱۳۲۵ پس از فروکش کردن آتش جنگ به همراه دیگر سربازان جمهوری از جبههٔ سردشت به مهاباد آمدیم و بعد به دهی متعلق به زروبگ هرکی در اطراف رضائیه رفتیم. پس از دو روز قاضی محمد از تبریز به رضائیه آمد و ما با او دیدار کردیم. او در این دیدار به موضوع گفتگو با رژیم تهران اشاره کرد و گفت ما از دست یافتن به راه حلی مسالمت‌آمیز بدون توسل به جنگ برای مسألهٔ کردها استقبال می‌کنیم، به همین دلیل به تهران سفر می‌کنیم تا

۱- جنبش ملی کرد، ص ۲۱۷

۲- قازی محه ممه دومه سه له‌ی خودمختاری کوردستانی ئیران، صص ۱۲ و ۱۱

برای هر دو ملت کرد و ترک درخواست خودمختاری نمائیم. وی سپس افزود اگر دولت مرکزی این خواست ما را بپذیرد، با اینکه خواستی اندک است (یعنی خواست اصلی ما استقلال کامل است) اما چون وضعیت سیاسی ما در این موقعیت ایجاب می‌کند باید آن را بپذیریم، چراکه ترکهای تبریز که شمارشان از ما بیشتر و نیروهایشان زیادتر است آن را قبول کرده‌اند، شرایط سیاسی ما را وادار به انتخاب این راه یعنی مذاکره با دولت تهران و اکتفا به خودمختاری کرده است و اگر چنین نکنیم و روی ادامهٔ جنگ پافشاری نمائیم هیچکس از ما حمایت نخواهد کرد و حتی امکان دارد دوستانمان به دشمنانمان تبدیل شوند. از سخنان قاضی آشکار بود که این مذاکرات تحمیلی و تحت فشار دولت روسیه انجام می‌گیرد...»[۱]

واقعیاتی که عبدالله پشدری از آنها سخن گفته است ادعاهای رحیم قاضی را مبنی بر اینکه، درگیریهای پیشمرگان کرد در قهرآباد و صالح‌آباد و متلاشی شدن چندین واحد از ارتش ایران موجب شد که قوام از قاضی برای سفر به تهران دعوت به عمل آورد، رد می‌کند و کاملاً روشن است که شرایط تازه و توصیه‌های اتحاد شوروی بود که کردها را به قبول مذاکره وادار ساخت.[۲]

حتی لوئیس فاوست معتقد است که عدم تمایل کردها به گفتگو با دولت مرکزی موجب تأخیر مذاکرات میان دولت مرکزی و تبریز نیز شده بود.[۳]

سرانجام قاضی که پیش از ورود به رضائیه، در اواخر خرداد در تبریز به تبادل اطلاعات با پیشه‌وری و شورویها پرداخته بود، تصمیم گرفت که با قوام‌السلطنه وارد گفتگو شود اما چون در طول پنج ماه حکومت خود پیوسته و به طور همه جانبه مردم کرد را به سوی رویاروئی با دولت ایران و قوم فارس سوق داده بود، و شور و شوق استقلال طلبی و آرزوی تأسیس کردستان بزرگ را در ضمیر آنان برانگیخته بود، اینک می‌بایست به آنها تفهیم کند که باقی ماندن در چهارچوب ایران را موقتاً بپذیرند و به انتظار آینده بنشینند، و درست به همین دلیل بود که طی گردهمائی هزاران تن از اهالی مهاباد، عشایر و هواداران حزب دموکرات، به توجیه سیاست تازهٔ خود و لزوم کاربست آن در شرایط نوین پرداخت و از جمله گفت:

«ما که امروز خودمختاری مورد نظر خود را به دست آورده‌ایم، برای اینکه به دولت مرکزی و سراسر جهان نشان دهیم که دارای حسن نیت هستیم اعلام می‌کنیم که آنچه کرده‌ایم در جهت آن نبوده که از برادری خود با ملت فارس دست برداریم و

۱- یادداشته کانم، ج ۱، صص ۶۹-۶۶

۲- قازی محه ممه دو مه سه له ی خودمختاری...، صص ۱۷-۱۴

۳- ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان، ص ۱۱۱

ایرانی بودن خودمان را انکار نمائیم. اقداماتی که کرده و می‌کنیم تنها بر ضد نظام دیکتاتوری و ستم و زورگوئی دولت تهران صورت گرفته است... اما اگر در سراسر ایران آزادی و دموکراسی تأمین شود، در آن صورت هیچ مانعی وجود نخواهد داشت که اقوام جداگانهٔ ایرانی دست اتحاد، برادری و دوستی به سوی هم درازکنند و به شکلی دلسوزانه و با محبت و شاد با هم زندگانی را به سر برند.»(۱)

از سخنان قاضی برمی‌آمد که ناسیونالیسم جدایی خواهانهٔ کرد دیگر محلی از اعراب ندارد و از این پس کردها بایستی روی تحصیل حقوق صنفی، اقتصادی و اجتماعی خود بیشتر تأکید کنند و از طرح حقوق سیاسی و ملی تا زمان مناسب دست بردارند. هر چند این چرخش تازه به مذاق اعضای حزب دموکرات خوش نیامد، اما عشایر و مردم عادی از آن به گرمی استقبال کردند و گمان می‌کردند که به این ترتیب دوران فشار اقتصادی و نفوذ شورویها پایان خواهد گرفت.

قاضی محمد در ششم تیر ماه سال ۱۳۲۵ به همراه حاج باباشیخ، هژار و برخی از اعضای حزب دموکرات روانهٔ تهران گردید و در فرودگاه مهرآباد مورد استقبال هواداران حزب توده و شماری از دانشجویان کرد ساکن تهران قرار گرفت و در ویلای دربند اقامت کرد. رهبر کردها طی چند جلسه گفتگو با قوام‌السلطنه پیشنهاد وی مبنی بر تبدیل همهٔ نواحی کردنشین به یک استان واحد و انتخاب او به عنوان استاندار وسیع‌الاختیار آن استان را پذیرفت.

پیدا بود که قوام ابتکار عمل را در مذاکرات به دست گرفته است و سعی دارد میان کردها با پیشه‌وری و اتحاد شوروی شکاف ایجاد کرده و آنها را به جان هم بیاندازد. اما قاضی محمد با قبول پیشنهاد قوام و پذیرش این امر که وزارتخانه‌های خود را منحل ساخته و آنها را به ادارات مورد تائید دولت تبدیل نماید، نشان داد که در شرایطی که تحقق شعارهای ملی‌گرایی جدائی خواهانه غیرممکن است، او به کسب امتیازات و اجتماعی لازم برای انجام اصلاحات در جامعهٔ کرد توجه دارد.

هر چند پیشنهاد قوام با استقبال قاضی روبرو شد ولی هرگز به مرحلهٔ اجرا در نیامد چون دولت شوروی با آن به شدت مخالفت کرد و از طریق سفیر خود در تهران به هیأت کرد اطلاع داد که پذیرش این پیشنهاد مساوی با قطع کمکهای سیاسی - نظامی اتحاد شوروی به کردها خواهدبود.

قاضی محمد پیش از سفر به تهران، شعار معروف دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان را مطرح کرده بود و در مصاحبهٔ خود با خبرنگاران، طی اقامتش در تهران، از دو هدف عمدهٔ خود و حزب دموکرات سخن به میان آورد که به

۱- قازی محه ممه دومه سه لەی خودمختاری...، صص ۲۱-۱۶

ترتیب عبارت بودند از: هدف عمومی و هدف خصوصی، هدف عمومی از نظر او آزادی، تأمین دموکراسی و استقلال ایران و هدف خصوصی کسب اختیاراتی شبیه به اختیارات انجمن ایالتی آذربایجان برای کردها بود.(۱)

با اطمینان کامل می‌توان گفت که کردها به توافق جامعی، مانند توافق دولت و آذریها دست نیافتند و تقریباً با دست خالی به مهاباد بازگشتند. قوام در این گفتگوها به هیئت کرد اعلام کرد که اعطای خودمختاری به اقوام ترک و کرد در حدود اختیار او نیست و به رغم موافقت شاه، وزیران و اولیاء امور با این امر، باز لازم است که طرح آن از پارلمان بگذرد و به شکل قانون در آید. اشارهٔ قوام به اصرار محافل ملی‌گرائی بود که از مدتها قبل بر این مسأله تأکید داشتند. برای نمونه دکتر مصدق به عنوان رهبر اقلیت مجلس در نطق خود به تاریخ ۲۸ آذر ماه ۱۳۲۴ اعلام کرد که اقدامات فرقهٔ دموکرات آذربایجان و تشکیل نظامی خودمختار در آن استان به طور یک طرفه، حرکاتی خلاف قانون اساسی است، زیرا اعمالی از این دست تنها باید به شکل قانونی آن و با رجوع به آراء ملت از طریق همه پرسی صورت گیرد. دکتر مصدق سپس اعلام کرد که:

«... هیچ نمی‌توان گفت که یک مملکت یک قسمتی فدرال باشد و یک قسمتی حکومت مرکزی، و هر قسم تغییری که بنا شد در قانون اساسی داده‌شود باید به آراء عمومی مراجعه شود.»(۲)

به این ترتیب اقلیت مجلس نشان داده بود که تا اعطای خودمختاری به کردها و ترکها شکل قانونی به خود نگیرد با آن موافقت نخواهدکرد. سخنان مصدق مورد تائید اردلان و دیگر نمایندگان کرد کرمانشاه و کردستان در مجلس قرار گرفت. عبدالله پشدری هم ضمن تائید این واقعیت که مذاکرات تهران دستاورد چشمگیری نداشته است می‌نویسد که توافق نیم‌بندی به صورت زیر به دست آمد:

«۱ ـ قوام به هیئت نمایندگی کردها قول داد که مسئلهٔ اعطای خودمختاری را به تصویب پارلمان برساند تا این مسئله شکل قانونی به خود بگیرد.

۲ ـ قرار شد که پیوند و ارتباط بین دو طرف در سطح بالا حفظ شود تا اصول و جنبه‌های خودمختاری مورد نظر با توافق هر دو جانب تهیه و تنظیم گردد و نیز برای تعیین حدود جغرافیائی کردستان و آذربایجان اقدام شود.

۳ ـ تصمیم گرفته شد که مخارج و هزینه‌های جمهوری مهاباد و حکومت آذربایجان از بودجهٔ دولت پرداخت شود ... همچنین به قاضی محمد و حاج باباشیخ

۱- نامهٔ رهبر ارگان مرکزی حزب توده ایران، سال ۴، سه‌شنبه ۱۸ تیر ماه ۱۳۲۵، صص ۱ و ۶

۲- روزنامهٔ باختر، ۲۸ آذر ماه ۱۳۲۴، چهارشنبه، ص ۲

دو دستگاه اتومبیل به رسم هدیه داده شد.»(۱)

قوام توانست قاضی را به همکاری با دولت مرکزی ترغیب نماید و در او نسبت به خود احساس اطمینان ایجاد نماید. به همین دلیل قاضی قبول کرد که حزب دموکرات را وارد جبههٔ احزاب مترقی ایران نماید. این جبهه از ائتلاف احزابی مانند حزب دموکرات قوام (که در نهم تیر ماه ۱۳۲۵ یعنی سه روز پس از ورود قاضی به تهران تأسیس شده بود)، حزب تودهٔ ایران، حزب ایران، فرقهٔ دموکرات آذربایجان و حزب سوسیالیست جنگل ترکیب یافته بود. رحیم قاضی می‌نویسد که الهیار صالح دبیرکل حزب ایران به دعوت قاضی محمد برای شرکت در ائتلاف احزاب مترقی ایران پاسخ مثبت داد.(۲)

به طور کلی اختلاف نظر میان کردها و دولت به قوت خود باقی ماند: مواد مورد اختلاف به اصرار کردها برای حفظ ارتش محلی و اعطای خودمختاری مربوط می‌شد. ولی به هر حال سفر قاضی به تهران به رشد واقع‌بینی او کمک زیادی کرد و باعث شد تا اندازهٔ زیادی شعارهای پان‌کردی را کنار بگذارد. رهبر کردها در تهران با بزرگان کرد مانند آصف کردستانی، امان‌الله خان اردلان، خلیل فهیمی و دکتر زنگنه دیدار و گفتگو کرد و آنگونه که رحیم قاضی می‌نویسد آنان او را از همکاری با کمونیستهای شوروی برحذر داشتند و گفتند که:

«مصلحت ایجاب می‌کند که با دولت مرکزی همکاری کنید، به دیدن شاه بروید و همهٔ مشکلات و نیازهای کردستان را به او اعلام نمائید.»(۳)

همچنین در تهران میان او با شاه و مقامات آمریکائی مانند ژنرال شوارتسکف و جرج آلن سفیر آن کشور دیدار و گفتگو صورت گرفت و آمریکائی‌ها به او پیشنهاد کردند که به ایالات متحده سفر نماید اما او در موقعیتی نبود که این پیشنهاد را بپذیرد. بعدها قاضی محمد به آمریکائیها نزدیکتر شد و میان او با لیسترستون کنسول آمریکا در تبریز ملاقاتهائی صورت گرفت، داگلاس نیز از تمایل قاضی به جهان آزاد پس از سفر او به تهران خبر می‌دهد و می‌نویسد:

«... او در آخرین ماههای حکومت خود پیوسته با سرویس وزارت خارجهٔ آمریکا در منطقه تماس داشت و در جستجوی جلب کمک آمریکا برآمده بود و می‌کوشید که از شر وابستگی به قیمهای روس خود خلاص شود...»(۴)

صحت اظهارات داگلاس دانسته نیست اما انکار نمی‌توان کرد که آمریکائیها

۱- یادداشته کانم، صص ۶۹ و ۶۸

۲- قازی محه ممه دومه سه له‌ی خودمختاری...، ص ۳۸

۳- همان مآخذ، ص ۲۹

4- Doglas, op. cit., PP63-64

همچنان سعی داشتند مانند دوران جنگ در چهارچوب طرحی شبیه به طرح کمیسیون سه‌گانهٔ اقلیتهای ترک، عرب و کرد ایران را بر پایهٔ انجمنهایی شبیه انجمنهای ایالتی و ولایتی صاحب نوعی خودمختاری نمایند و به این ترتیب در امور داخلی ایران دخالت کنند. اهداف کمیسیون سه‌گانه در زمان نخست‌وزیری حکیمی در سال ۱۳۲۴ بر اثر مساعی و کوششهای فراکسیون اقلیت مجلس به رهبری دکتر مصدق عقیم مانده بود. دولت آمریکا چند سال بعد در زمان نخست‌وزیری رزم آرا تلاش کرد تا این طرح را به شکل دیگری از تصویب مجلس بگذراند اما این بار هم مصدق مانع از تصویب آن شد. اهمیت این طرح که لایحهٔ سازمان انجمنهای ایالتی و ولایتی نام داشت و همین قاضی آمریکائی یعنی داگلاس آن را به رزم‌آرا پیشنهاد کرده‌بود به قدری زیاد بود که به عنوان اولین لایحهٔ کابینهٔ رزم‌آرا تسلیم مجلس شد. دکتر مصدق در اعتراض به این لایحه ضمن رد آن تشکیل دولتهای خودمختار را موجب تجزیهٔ ایران به دولتهای کوچک دانست و نقش یک دولت خارجی سرمایه‌داری در تدوین و پیشنهاد آن به شاه را افشاء نمود.[۱]

آنچه مسلم است مذاکرهٔ قاضی با آمریکائیها نتوانست او را از شورویها دور کند و ارتباط جمهوری مهاباد با مقامات شوروی همچنان مستحکم باقی ماند. رهبر کردها در پاسخ به بزرگان کرد که او را از همکاری با کمونیستهای شوروی برحذر داشته بودند اعلام کرد:

«بدانید که من کمونیست نیستم و هیچکس نمی‌تواند مرا به این گناه متهم سازد، اما دلیل اینکه ما به اتحاد شوروی متکی هستیم از نیازها و خیر و مصلحت مردم نیرنگ دیدهٔ کرد سرچشمه می‌گیرد. شوروی همچون دوستی نزدیک و یاور خلقهای زحمتکش و محروم وارد میدان شده است و پشتیبان نیرومند ماست، هدف ما از استقرار جمهوری خودمختار کردستان آن نیست که از ایران جدا شویم و ایران را وطن خود می‌دانیم، ما می‌خواهیم با این کار به گسترش دموکراسی و آزادی در سرتاسر ایران یاری برسانیم، ما از کاری که آغاز کرده‌ایم چشم نخواهیم پوشید، آن را ناتمام نخواهیم گذاشت و پرچم آزادی را در سرتاسر ایران برخواهیم افراشت.»[۲]

رهبر کردها با این اظهارات و با تسلیم شدنش در برابر توصیه‌های سفارت شوروی مبنی بر رها ساختن طرح استان کردنشین و استانداری او که از سوی قوام پیشنهاد شده بود نشان داد که جدا شدن جمهوری مهاباد از دولت شوروی به سادگی ممکن نیست و میزان وابستگی آن به مسکو هنوز بسیار قوی است.

۱- زندگی سیاسی رزم‌آرا، نوشته جعفر مهدی‌نیا، (تهران، گیتی، ۱۳۶۳) ص ۴۹

۲- قازی محه ممه دومه سه له‌ی خودمختاری...، ص ۳۰

بخش نهم

آغاز دوران ضعف حکومت مهاباد و دلایل سقوط آن

پس از ختم مذاکرات تهران و علی‌رغم تلاشهای پیگیر وزیران توده‌ای کابینه برای کسب توافقی میان دولت و کردها، قاضی محمد به مهاباد بازگشت در حالی که متوجه شده بود که تهران بعد از کنار آمدن با پیشه‌وری بحران آذربایجان را تمام شده می‌داند و مسئلهٔ کرد از نظر اولیای امور دیگر از اهمیت چندانی برخوردار نیست و در حقیقت هم از این هنگام تا سقوط نظام مهاباد در آذر ماه ۱۳۲۵ کردها تا حدی به حال خود رها شدند.

قاضی پس از بازگشت به مهاباد در یک سخنرانی خطاب به هواداران حزب دموکرات لزوم بازنگری در آراء و عقاید حزب نسبت به چگونگی تحصیل حقوق مردم کرد و اتخاذ سیاستهای تازه برای باقی ماندن در صحنهٔ سیاست ایران و به بازی گرفته شدن کردها در شرایط تازه را گوشزد کرد. دورنمایی که او برای کردها و اعضاء و هواداران حزب دموکرات ترسیم نمود از بسیاری لحاظ هنوز هم در خط مشی سیاسی کردهای ایران به چشم می‌خورد، آنچه قاضی به آن رسید نتیجهٔ گذار از یک مرحلهٔ غیر متعارف با شرایط غیرطبیعی به مرحله‌ای بود که می‌توان آن را مرحلهٔ تصمیم‌گیری مردم کرد در شرایطی طبیعی نامید ـ شرایطی که در آن تأثیر سیاست‌گذاریهای قدرتهای بیگانه کاهش یافته بود و به اتخاذ تصمیماتی از سوی کردها انجامید که در پرتو واقع‌بینی سیاسی بیشتری به دست آمد. کردهای ایران در اولین تحرک سیاسی جدی خود، به امید اعتلای ناسیونالیسم جدایی خواهانهٔ کرد، به همکاری همه جانبه و بی‌قید و شرط با یک قدرت خارجی پرداخته بودند، غافل از اینکه قدرتهای بیگانه تنها به دنبال منافع نامشروع خود هستند و هرگز خدمتی به مردم کرد نخواهند کرد و این کردها هستند که در ایران یا هر جای دیگر خاورمیانه، تنها از طریق همکاری با مردمی که با آنها زندگی می‌کنند خواهند توانست به حقوق خود برسند.

قاضی محمد طی سخنرانی خود خطاب به مردم مهاباد در اواخر تیر ماه ۱۳۲۵ چنین گفت:

«بدانید که همیشه با جنگ و خونریزی به نتیجه نمی‌رسیم و باید امورات خود را

با توسل به راه‌حلهای سیاسی تمشیت دهیم. بسیاری از اوقات می‌توان با صلح و مذاکره هدف و خواست خود را پیش برد... مرحلهٔ جنگ رو به پایان است، اکنون هنگام کاردانی و دانش و هنر است و بایستی با این سلاحها به جنگ دشمن شتافت... ما کردها در جنبش خود هرگز در پی جدا شدن از ایران نبوده‌ایم و تنها هدفمان حفظ آزادیمان و پاسداری از دموکراسی در سراسر ایران بوده‌است.»[۱]

روزولت که در این مرحله با قاضی دیدار کرده است دربارهٔ چرخش او می‌نویسد:

«دست کم در این مرحله که از آن سخن می‌داریم خواستهایش معتدل‌اند: خودمختاری در چهارچوب کشور ایران. آشکارا می‌گفت که وی نیز در این نظرکردان سهیم است که معتقدند از آنجا که از لحاظ نژادی عضو همان شاخهٔ ایرانی‌ای هستند که فارس‌ها نیز عضو آنند لذا وی دلیل و موجبی نمی‌بیند که نتوانند همان اتحادی را که با هم داشته باشند که مادها و پارسهای باستان داشته‌بودند.»[۲]

از این پس شاهد ضعف تدریجی دولت مهاباد و افزایش تحرکات سیاسی و نظامی دولت و ارتش شاهنشاهی در کردستان هستیم، کاهش کمکهای اتحاد شوروی، علنی شدن مخالفتهای داخلی به ویژه عشایر و سرانجام اوج‌گیری تدریجی شدت عمل دولت ایران، زنجیرهٔ آسیب‌پذیری حکومت مهاباد را تکمیل کرده‌بود. دولت ایران که در تیر ماه ۱۳۲۵ تا اندازه‌ای چهرهٔ یک طرف آمادهٔ گفتگو را به نمایش گذاشته بود، اینک از مهاباد می‌خواست فقط گوش کند و به همین دلیل در مرداد ماه هیأتی نظامی به ریاست سرهنگ فیوضی از مرکز و احتمالاً از راه سقز وارد مهاباد شد و به اطلاع قاضی رسانید که اگر خواستار خودمختاری است باید اصل خلع سلاح را بپذیرد و قاضی پاسخ داد که قادر نیست مردم را به تحویل سلاحهایشان مجبور نماید.

عبدالله پشدری دربارهٔ روحیهٔ مردم و افکار قاضی و امیدهای واپسین او به شورویها می‌نویسد:

«آنچه که تا اندازه‌ای مردم را امیدوار ساخته بود وعده‌های قاضی بود که همیشه می‌گفت خودمختاری را به دست آورده‌ایم و حکومت تهران وعدهٔ کامل به ما داده و تازه اگر خود ما هم نخواهیم آنها پشیمان نمی‌شوند و وعدهٔ خود را زیر پا نمی‌گذارند و اگر احیاناً پشیمان هم شدند، دوست بزرگمان دولت روسیه از ما پشتیبانی نموده و به آسانی کردها را رها نخواهدکرد.»[۳]

۱- قازی محه ممه دومه سه له‌ی خودمختاری...، صص ۳۳-۳۰

۲- مقالهٔ روزولت، ص ۱۹۶

۳- یادداشته کانم، ج ۱، صص ۷۲-۷۰

پیدا بود که شورویها همچنان با وعد و وعید کردها را در اردوگاه خود نگاه داشته بودند و این اعتماد بیش از حد قاضی به آنها را به هیچ چیز جز ضعف سیاسی او نمی‌توان نسبت داد. ارتش شاهنشاهی هم به موازات موضع‌گیریهای دولت، به طور روزافزونی مواد موافقتنامهٔ قاضی ـ رزم‌آرا در روستای «سرا» را نقض می‌کرد و مرتباً برای پادگان‌های سردشت و بانه سلاح و مهمات می‌فرستاد. ادامهٔ این وضع سرانجام به بروز تشنج میان بارزانیهای محافظ بخش شمالی جادهٔ سقز و سربازان ارتش انجامید و امکان آغاز درگیریهای تازه‌ای را قوت بخشید. در اینجا باید به مطلبی اشاره کرد که هیچ یک از منابع و مورخان تاریخ جمهوری مهاباد توجه زیادی به آن نکرده‌اند، و آن وجود جناحی تندرو و جنگ طلب در دستگاه قاضی است که به رغم طرفداران اندکش می‌توانست آتش جنگ را برافروزد. از چهره‌های این جناح می‌توان به زروبگ هرکی و ملامصطفی بارزانی اشاره کرد که حتی پس از سقوط مهاباد و تسلیم قاضی، برخلاف نظر او با ارتش شاه جنگیدند. بیم از واکنشهای تند و پیش‌بینی نشدهٔ این جناح تندرو قاضی محمد و صدر قاضی را به این فکر انداخت که مذاکرات جدیدی با دولت و افسران ارتش صورت گیرد تا سوء تفاهمات برطرف شود. یحیی صادق وزیری که در سمت نمایندهٔ قوام و نهاد نخست‌وزیری در این مذاکرات شرکت داشته‌است می‌گوید: «اواخر تابستان ۱۳۲۵ قوام‌السلطنه مرا به نخست‌وزیری احضار کرد و به من مأموریت داد که پس از مذاکره و تبادل‌نظر با سرلشکر رزم‌آرا به کردستان بروم. رزم‌آرا در دیداری که با هم داشتیم موضوع ارسال سلاح و مهمات را پیش کشید و گفت ارتش در این مورد مقصر است و شما به دلیل کرد بودن باید از وخیم شدن اوضاع جلوگیری نمایید. محل مذاکرات سقز تعیین شده بود و به جز نمایندگان جمهوری مهاباد، صدر قاضی و دو نمایندهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان نیز به همراه هیئت کرد حضور داشتند. ابتدا دموکرات‌ها مدارکی دال بر نقض توافقنامه از سوی افسران ارتش ارائه دادند. گفتگوها در جوّی متشنج صورت می‌گرفت. چون اعضای نظامی هیئت کرد شدیداً از رفتار افسران ارتش انتقاد می‌کردند بیم آن می‌رفت که گفتگوها به شکست بیانجامد اما صدر قاضی آنها را آرام نمود و پیدا بود که هم او و هم نمایندگان پیشه‌وری خواهان صلح هستند. در واقع می‌توان گفت که توافق بدست آمده در پی این دیدار بیشتر ناشی از تلاشهای صدر قاضی بود.»(۱)

عبدالله پشدری هم تأیید می‌کند که قاضی در این مرحله خواهان جنگ نبود و از

۱- مصاحبه با یحیی صادق وزیری، دی ماه ۱۳۷۴

آن می‌ترسید که جنگ یا آشوبی کوچک بهانهٔ لازم را برای اضمحلال خودمختاری کردها به دست دولت مرکزی دهد و نیز صدر قاضی سعی داشت که مسائل از راه آشتی و آرامش حل شوند.(۱) در این زمان قوام‌السلطنه صدر قاضی را به عنوان فرماندار مهاباد تعیین کرده بود.

در اوائل پاییز سال ۱۳۲۵ احتمال بازگشت ارتش سرخ، تحقق کمکهای مؤثر نظامی شوروی و قانونی شناخته شدن خودمختاری کردستان منتفی شده بود و با اینکه به قول روزولت رژیم قاضی پایه و اساس حقوقی نداشت اما چون گذشته سرپا بود و وزیران کابینه اکنون به رئیس ادارات زیر فرمان خود و قاضی از ریاست جمهوری به رهبر حزب دموکرات تبدیل شده‌بودند.(۲) اکنون شرایط از همه نظر برای سقوط جمهوری مهاباد فراهم شده‌بود. برای آشنایی با علل سقوط و فروپاشی سریع حکومت مهاباد محتاج آشنایی با رفتار و شیوهٔ برخورد نیروهای مؤثر سیاسی و اجتماعی جامعهٔ کرد با حکومت قاضی هستیم و نمی‌توان مانند پژوهشگران اروپایی تنها به گفتن این جمله اکتفا کرد که قطع کمکهای اتحاد شوروی به عمر دولت کردها پایان داده است. قبول چنین قضاوتی از دو جهت گمراه‌کننده است که به ترتیب عبارتند از:

۱ ـ آسیب‌پذیری جمهوری مهاباد در داخل جامعهٔ کرد و مخالفتهای درونی رو به رشد نسبت به آن را نادیده می‌گیرد.

۲ ـ عدم موفقیت حزب دموکرات در برانگیختن و ایجاد احساسات ملی‌گرایانهٔ کردی در میان کردها و بسیج جامعهٔ کرد در این راستا را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

بی‌آنکه بخواهیم اهمیت نقش اتحاد شوروی در پشتیبانی از حکومت مهاباد را ناچیز جلوه دهیم و این حقیقت را نادیده بگیریم که محقق نشدن کمکهای آن کشور به این نظام یکی از دلایل اساسی شکست کردها بوده است، هنگام آن فرا رسیده که توجه بیشتری به دلایل درونی شکست جنبش کردها مبذول شود.

در اینجا به دلایل و علل داخلی مؤثر در ناکامی حزب دموکرات می‌پردازیم.

ـ عدم حمایت عشایر کردستان از جمهوری مهاباد

موقعیت جامعهٔ عشایری کرد در آن روزها به شکلی نبود که قاضی محمد به آسانی بتواند حاکمیت نظام دلخواه خود را بر آن تثبیت نماید. عشایر همواره با سوء ظن به سیاستهای قاضی و روابطش با شورویها می‌نگریستند و او هیچگاه نتوانست در فضایی آکنده از تفاهم و صمیمیت با آنان ارتباط و پیوند ایجاد کند و رابطهٔ

۱- یادداشته کانم، ص ۷۲

۲- مقالهٔ روزولت، ص ۱۹۴

حکومت مهاباد با عشایر همیشه شکننده و لرزان بود. دلیل این حالت چه می‌توانست باشد؟ چرا عشایر دولت مرکزی یا به زعم قاضی دولت فارسها را بر یک دولت کرد ترجیح می‌دادند؟

پاسخ به این سئوالات چندان دشوار نیست: عشایر کرد مانند دیگر عشایر ایران به پیروی از سنت سیاسی کهن خود مخالف یک نظام سیاسی تمرکزگرا بودند و آن را تهدیدی برای آزادی عمل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود می‌دانستند، حال چه تفاوت داشت که این نظام کرد باشد یا فارس، چون به هر حال عشایر کرد می‌بایست از شیوهٔ معیشت سنتی خود دست بردارند و طبق برنامه‌های مدون اقتصادی چنین حکومتی رفتار کنند، شاهد انتقال قدرت سیاسی و اجتماعی از دست رؤسا و ریش سفیدان عشیره به جوانان درس خوانده‌باشند. در یک چنین نظامی زنان با مردان برابر خواهند بود، و مانند دوران رضا شاه باید جوانان عشایر به سربازی بروند و این به معنای به مخاطره افتادن نیروهای اصلی تولید در اقتصاد عشیره‌ای بود. بنابراین سرنوشتی که عشایر در جمهوری مهاباد می‌یافتند با آنچه در حکومت رضا شاه تجربه کرده بودند تفاوت زیادی نداشت. این سوء ظن عشایر زمانی بیشتر تقویت شد که قاضی محمد با تعدیل بهرهٔ مالکانه، اعزام پسران رؤسا به اتحاد شوروی برای تحصیل، تشکیل ارتش کلاسیک، ارادهٔ قوی، صداقت و پشتکار لازم برای اصلاحات واقعی را از خود نشان داد.

عشایر کرد مانند بقیهٔ عشایر ایران، پس از سقوط رضاخان و بازگشت از تبعیدگاهایشان دوباره به زندگانی عشیره‌ای سابق خود باز گشته و از نو مسلح شده بودند، بنابراین با دورنمایی که رهبر کردها از آینده ترسیم می‌کرد، آنان می‌بایست دوباره سلاحهای خود را به ارتش دولت تازه تأسیس کرد تحویل دهند، دولتی که کمونیسم روسی هم پشتیبان آن بود و دست کم حکومت پهلوی چنین ویژگی منفی‌ای نداشت.

گذشته از این دلایل، عشایر به دلیل ضعیف‌تر شدن اقتصاد در این دوران و بی‌بهرگی رؤسای عمده از موهبت قدرت به جمهوری مهاباد بی‌اعتماد بودند. به راستی در جامعه‌ای که رقابت میان تیره‌ها و طوایف و شخصیتهای آن یکی از مشخصه‌های کهن و همیشگی‌اش بود سپردن همهٔ مناصب و امتیازات به اهالی مهاباد درکابینه چه بازتابی در ذهن دیگر سران کرد برجای می‌گذاشت.

عبدالله پشدری دربارهٔ این سیاست قاضی محمد نوشته است که از نقائص عمدهٔ قاضی محمد و کارگزارانش تکیهٔ بیش از اندازهٔ آنان به مردم مهاباد و اینکه «قاضی روش همشهری دوستی در پیش گرفته بود و مردم مهاباد را بر دیگران ترجیح می‌داد

در حالی که این رفتار برای رهبر ملتی ستمدیده مانند ملت کرد سودی ندارد و بسیار نابجاست.»(۱)

پشدری توجه ندارد که این اقدام قاضی از روی ضرورت و اجبار بوده‌است. زیرا حکومت مهاباد تکیه‌گاه جدی و مردمی قابل اطمینانی به جز اهالی مهاباد نداشت و نمی‌توانست به کسان دیگری تکیه کند. قضاوت پشدری که خود از شاهدان و ناظران اوضاع جمهوری بوده است نشان می‌دهد که این سیاست قاضی محمد مورد انتقاد مردم بوده، ولی او تا پایان هیچ گونه تغییری در آن نداده‌است.

زمینهٔ دیگر نارضایی مردم از تشکیلات دموکرات‌ها به نقش اتحاد شوروی در مسائل کردستان بازمی‌گردد. پیشتر دیدیم که سران بزرگی مانند علی‌آقا امیر اسعد دهبوکری، قرنی آقای مامش و قاسم حاجی بایزید آغا پس از بازگشت از سفر هیئت اول کُرد در سال ۱۳۲۰ از شوروی نسبت به نقش شورویها در این امور و صداقت آنها در عمل به وعده‌هایشان اظهار شک و تردید کرده بودند و غیبت آنان و کسانی مانند آنان در سفر دوم هیئت کرد به باکو نشانهٔ اعتراض و بی‌میلی خاموش جریان عشایری به قاضی محمد و حزب دموکرات است. به همین دلیل هنگامی که قاضی در آبان ماه ۱۳۲۴ مقدمات نشست سران کرد را برای بررسی اوضاع آذربایجان و اتخاذ تصمیم دربارهٔ آیندهٔ کردستان فراهم می‌کرد، بعضی از سران در آن نشست شرکت نکردند. روزنامهٔ باختر در این مورد چنین می‌نویسد:

«ملا خلیل، شیخ قبیلهٔ منگور، و قرنی آغا مامش در کمیسیون متشکله از سران کردها در مهاباد شرکت نکردند و قرنی آغا علناً اعلام کرد که علاقه‌ای به استقلال کردستان ندارد و به وطن خود ایران علاقمند است و افزوده بود من کرد نیستم.»(۲)

حتی رؤسای نزدیکتر به قاضی هم مانند عمرخان شریفی علاقه‌ای به همکاری با حزب دموکرات نداشتند و هنگامی که قاضی فرمان حمله به استان کردستان را صادر کرد، عمرخان به بهانهٔ اینکه اسبهای سوارانش در ایلخی رها شده‌اند از همکاری با مهاباد سرباز زد و در ضمن به طور مخفیانه با ارتش تماس گرفت. داگلاس در خاطراتش این موضوع را چنین به تصویر کشیده‌است:

«در طول سال ۱۹۴۶ زد و خوردهایی میان کردها و ارتش ایران روی داد که بعضی از آنها در دیواندره واقع شد. در آن موقع ملامصطفی بارزانی بخش عمدهٔ ارتش قاضی محمد را تأمین می‌کرد. عمرخان شریفی نیروهای اندکی را سامان داد،

۱- یادداشته کانم، ج ۱، ص ۱۱۱

۲- روزنامهٔ باختر، شماره دوشنبه ۱۷ آبان ۱۳۲۴، شماره ۶۷۱

اما هنگامی که ارتش با همه نیرو در دسامبر ۱۹۴۶ از راه رسید با مخالفت اندکی روبرو شد. نیروهای عمرخان هیچگونه مقاومتی از خود نشان ندادند و در واقع او متعهد شده بود به دولت ایران وفادار بماند. گرایشات ضد شوروی در میان اکثر کردها قوی بود.»[۱]

خروج ارتش سرخ موجب شد که بیشتر رؤسای عشایر در خفا با دولت مرکزی و ارتش شاه ارتباط ایجاد کنند و خودداری قوام‌السلطنه از اعطای خودمختاری به حزب دموکرات، آن حزب و قاضی را بیش از پیش در نظر عشایر ناتوان جلوه داد.

عبدالله پشدری سیاست شوروی را عامل پراکنده شدن رؤسای هوادار قاضی می‌داند و معتقد است که:

«آن دسته از رؤسای عشایر کردستان ایران که از همان آغاز به صف حزب دموکرات پیوسته بودند و با جمهوری مهاباد همکاری می‌کردند، هنگامی که دیدند حکومت روسیه به مسأله کرد بی‌اعتنا شده و سرگرم برآوردن خواستهای تهران است تا حدی دچار ناامیدی شدند و اعتمادشان به حکومت مهاباد بسیار کاهش یافت تا آنجا که اکثرشان در نهان با حکومت [ایران] ارتباط برقرار کردند.»[۲]

برای نخستین بار کسانی مثل عبدالله بایزید آغا رئیس عشیره منگور و عزیز پسر قرنی آغا رئیس مامش و عمرخان شکاک به انتقاد از جمهوری مهاباد پرداخته و در آستانه درگیری با آن قرار گرفتند و چون قاضی محمد به تدارک سرکوب این دو عشیره سرگرم شد، آنان به پشدریهای عراق پناه بردند.[۳] عبدالله ایلخانی‌زاده از رؤسای عشیره دهبوکری و مخالف سرسخت قاضی در نامه خود به قوام‌السلطنه در تاریخ ۱۳۲۵/۸/۱۱ شرح مفصلی از اوضاع قلمرو جمهوری و روحیه عشایر بدست می‌دهد و می‌نویسد:

«وضعیت منطقه مهاباد به قراری است که در زیر بعرض می‌رسد. مردم و قاطبهٔ اهالی با اوضاع فعلی مخالف بطوری که حس می‌شود از صد و نود و نه نفر ناراضی و از حیث کسب و کار فوق‌العاده در مضیقه، داد و ستد به کلی راکد مانده عشایر بلااستثناء مخالف. بعضی که در نقاط مرزی واقع شده‌اند مخالفت را علنی نموده‌اند پارهٔ ... بدفع الوقت و ظاهرسازی می‌گذرانند، فوق‌العاده اوضاع مهاباد در حال پریشانی و در هم و برهم می‌باشد ... هرگاه سیاست اجازه بدهد و دولت مقتضی بداند اوضاع برای یکسره نمودن کار مهاباد با کمک عشایر فداکار خیلی مناسب

1- Douglas, op. cit., P59

۲- یادداشته کانم - ج ۱ - صص ۷۷-۷۵

۳- همانجا

می‌باشد که به وجه احسن و نفع دولت خاتمه پیدا می‌کند، با ملاحظه به روحیه اهالی وضعیت برای قیام عمومی بر علیه وضع مختل مهاباد خیلی به موقع و بجاست غیر از بارزانیها کس دیگری در بساط نیست ...»[۱] هر چند ایلخانی‌زاده به دلیل همکاری بسیار نزدیکش با دولت درباره شدت نارضایی مردم کمی اغراق کرده است ولی این نارضایی واقعاً وجود داشت. اما ضربهٔ اصلی را حمه رشید به جمهوری زد، وی که هنگام اعلام جمهوری کردستان از سوی قاضی محمد به فرماندهی سپاه بوکان منصوب شده و به درجهٔ ژنرالی رسیده بود، ناگهان بدون مقدمه به قاضی پشت کرد و به عراق رفت. حمید مؤمنی می‌نویسد که حمه رشید از همان آغاز کار به صورت عامل نفوذی انگلستان و به قصد ضربه زدن به جمهوری مهاباد وارد آن شده‌بود.[۲]

پسیان نیز از مدارکی سخن می‌گوید که در جنگهای سال ۱۳۲۳ از اردوگاه حمه رشید بدست آمده بود و مؤید ارتباط او با انگلستان و شوروی بود و ستاد ارتش از این اسناد برای خنثی ساختن وجههٔ خان کرد در میان افرادش استفاده زیادی کرد.[۳]

سرانجام حکومت مهاباد به روابط مشکوک او با انگلستان پی برد و او را به مهاباد دعوت کرد اما خان کرد که می‌دانست در آنجا نقشه قتل او را ریخته‌اند از این فرمان سرپیچی نموده پس از غارت دهکده‌های مرزی ایران به املاک خود در منطقهٔ پنجوین عراق رفت و آن گونه که پشدری نوشته‌است «مقادیر بسیار زیادی سلاح و مهمات و اموال متعلق به جمهوری مهاباد را با خود به عراق برد.»[۴]

پشدری علت چرخش حمه رشید را انگلستان می‌داند و می‌نویسد:

«انگلیسها به خاطر منافع خود بطور جداگانه به او نزدیک شده فریبش دادند و از جمهوری مهاباد دور کردند.»[۵] حمه رشید که شیخ محمود از او بعنوان راهزن یاد کرده است در سالهای ملی شدن نفت، توسط شرکت نفت ایران و انگلیس در مقابل مبلغی پول حاضر شد کردستان ایران را در دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق به آشوب بکشاند ولی با هشیاری وابسته نظامی ایران در بغداد که از افسران ملی بود و با همکاری و راهنمایی کردهای عراق که به مصدق علاقه داشتند این توطئه خنثی

۱- سازمان اسناد ملی ایران - سند شماره ۹-۲۰۸-۱۱۲۰۰۱

۲- درباره مبارزات کردستان - ص ۳۷

۳- روزنامهٔ اطلاعات - شمارهٔ پنج‌شنبه اول اسفند ۱۳۲۵ - مقالهٔ نجفقلی پسیان بنام یکسال بی‌سروصدا در کردستان جنگ بود.

۴- یادداشته کانم - ج ۱ - ص ۷۷

۵- همان

شد و حمه رشید نتوانست به مقصود خود دست یابد.[۱] به هر حال ادعای مصور رحمانی درست باشد یا نادرست، نقش حمه‌رشید در روزهای پایانی حکومت قاضی محمد، نقش درست و قابل قبولی به نظر نمی‌رسد.

به این ترتیب جریان عشایری در ماههای آخر حکومت قاضی در مهاباد کاملاً به دولت مرکزی متمایل شد و قدرت نظامی آن رژیم به شکل چشمگیری کاهش یافت بطوری که تنها حامیان آن در پاییز سال ۱۳۲۵ عبارت بودند از بارزانیها که بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ جنگجو در اختیار داشتند، نیروهای شبه‌نظامی مهابادی و عشیره گَوْرک که مسلماً دیگر تهدید نظامی عمده‌ای برای ارتش شاه بشمار نمی‌رفتند و بیگمان یکی از دلایل انصراف قاضی محمد از جنگ با ارتش توجه به همین واقعیت بود.

ـ موضعگیری منفی اهالی استان کردستان به رویدادهای مهاباد

عامل دیگری که به سقوط جمهوری مهاباد کمک کرد موضعگیری منفی کردهای استان کردستان نسبت به رویدادهای شمال بود. زمینداران و بزرگان این ناحیه به خاطر دخالتهای اتحاد شوروی و ترس از کمونیسم از آنچه در شمال می‌گذشت خشنود نبودند و کسی در جنوب نمی‌خواست سرنوشت خود را به شمال گره بزند. این نخستین بار بود که تفاوتهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی میان کردها و آذریها و تأثیر ملی‌گرایی کردهای همسایه به شکل فرآیندی سیاسی در کردستان شمالی مجال ظهور می‌یافت و کردهای جنوبی را که پیش از رضاشاه برسرنوشت خود حاکم بودند به انتخابی تاریخی میان ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیسم ایرانی فرا می‌خواند و طبیعی است که کردستان جنوبی به دلایلی نمی‌خواست و نمی‌توانست به این انتخاب دست بزند.

اولاً ارتش ایران و دیپلماتهای انگلیسی در اینجا مانع از پیدایش فضایی آزاد برای تصمیم‌گیری اهالی جنوب درباره این انتخاب می‌شدند و گذشته از آن با اینکه کردهای جنوبی به زبان و فرهنگ کردی به شدت علاقه داشتند امّا به ایران هم متمایل بودند و قطع یکبارهٔ رشته‌های سرنوشت و پیوند مشترک چندین هزار ساله با دیگر اقوام ایرانی از نظر آنها کاری دشواری می‌نمود. همچنین رقابت میان بزرگان و سران جنوب با شخصیتهای شمالی که سابقاً اقتدار کمتری داشتند مانع از آن می‌شد که جنوبیها در برابر سیادت شمالیهایی که اینک ابتکار عمل را بدست گرفته بودند سرخم کنند و مثلاً کسی مانند سردار معظم آصف کردستانی هرگز رضایت

۱- کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی (تهران، مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۶) چاپ اول - صص ۲۵۱ و ۲۷۷ و ۱۰۰

نمی‌داد که زیر دست قاضی محمد، سیف قاضی و زروبگ هرکی باشد و تازه پس از همکاری با آنان مطمئن نباشد که شورویها با او به مثابه بزرگترین زمیندار کردستان چگونه رفتار خواهندکرد.

یحیی صادق وزیری درباره طرز تلقی و دیدگاه سردار معظم نسبت به عملکرد قاضی محمد و رویدادهای شمال می‌گوید:

«در سال ۱۳۲۵ هنگام بحث درباره جمهوری مهاباد سردار معظم به من گفت که در این قضیه روسها نقش اصلی را ایفا می‌کنند و قاضی نه تنها دچار اشتباه شده است، بلکه به آلت دست آنها هم تبدیل گشته و عواقب آن بزودی آشکار خواهد شد. روی همین اصل ما کردهای جنوبی نباید خود را در این قضیه دخالت دهیم.»(۱)

اهرمهای قدرت در کردستان جنوبی با جدّیت تمام مانع از گسترش تحولات شمال بسوی جنوب می‌شدند. روزنامهٔ رهبر ارگان حزب توده فئودالهای استان کردستان و در رأس آنها فرج‌الله خان آصف سردار معظم و روحانیون را مانع از رسیدن پیام جنبش کردهای شمال به جنوب کردستان معرفی می‌کند و می‌نویسد: «قدرتمندان محلی در استان کردستان هر مخالفی را وابسته به نهضت شمال می‌دانند و در سنندج مردم را بجرم افکار آزادیخواهانه و بنام اینکه متمایل به نهضت شمال هستند دسته دسته ... به زندان می‌افکنند ...»(۲) روزنامه رهبر در جای دیگر آصف را دیکتاتوری معرفی می‌کند که در سنندج خودمختاری برپا کرده است و با توسعه فرهنگ و بهداشت کردستان مخالفت می‌ورزد.(۳)

حتی عشایر جنوبی هم بطور جدی علاقه‌ای به پیوستن به جمهوری مهاباد نداشتند و با اینکه حزب دموکرات تلاش داشت با ارسال نامه و کارت عضویت و تبلیغات رؤسای جنوبی را به سوی خود بکشاند اما توفیق چندانی در این راه بدست نیاورد. حمید مؤمنی می‌نویسد پس از برافراشته شدن پرچم جمهوری مهاباد بوسیله محمودخان دزلی در اورامان عشایر اورامان تخت و لهون و جوانرودیها به حزب دموکرات پیوستند ولی در ضمن از محمودخان خواستند که صبر کند تا اوضاع برای فعالیت مساعد شود.(۴)

بدین گونه کردستان جنوبی نشان داد که هنوز آماده پذیرش ملی‌گرایی کردی نیست و حتی وجود حکومتی کرد در کردستان شمالی موجب تهییج و تحرک آن نخواهد شد.

۱- مصاحبه با یحیی صادق وزیری - دی ماه ۱۳۷۴
۲- روزنامهٔ رهبر - چهارشنبه ۴ تیرماه ۱۳۲۵
۳- همان
۴- دربارهٔ مبارزات کردستان - ص ۳۸

ـ مخالفت روحانیون و رهبران مذهبی با جمهوری مهاباد

روحانیون به مثابه درس‌خواندگان سنتی جامعه کرد طی سالهای دههٔ دهم و بیستم خورشیدی در موقعیتی متفاوت از دوران مشروطیت قرار گرفتند، آنان در دوره مشروطه زمام فکری جامعه کرد را در دست داشتند و آن بخش کوچک از بازرگانان کرد که اوضاع روسیه و عثمانی را دیده بود و با افکار نو آشنایی داشت رقیبی عمده برای روحانیت کرد بشمار نمی‌رفت. پیش از آمدن رضاشاه روحانیت کرد بخاطر فقدان روشنفکران لائیک موقعیت بی‌منازعی داشت اما پس از حرکت جامعه ایران به سوی سکولاریسم و پیدایش دانشجویان و دانش‌آموزان یعنی تولد قشر روشنفکران مدرن، تا اندازه‌ای از اهمیت نهاد روحانیت کاسته شد. درست است که روحانیون کرد به عنوان متولیان زبان و فرهنگ کردی بیشترین ضدیت را با ستم ملی ناشی از حاکمیت رضاخان داشتند، اما تأسیس نظامی کُرد توسط قاضی محمد با دخالت آشکار شورویهای کمونیست شور و شوقی در آنان برنیانگیخت و لذا شاهد استقبال گسترده و چشمگیر روحانیت کرد از اولین نظام کرد نیستیم و این نهاد همه نیرو و توان خود را برای یاری و اعتلای آن بکار نگرفت. در هیچ یک از منابع از روحانیون جنوبی که با مهاباد همکاری کرده باشند نامی برده نمی‌شود.

در روزنامهٔ رهبر، روحانیون جنوبی به ضدیت و دشمنی با قاضی و همکاری با فئودالها و دولت مرکزی متهم می‌شوند و «آخوندهای ریاکار و جیره‌خوار فئودالها» لقب می‌گیرند.[1] همچنین از رابطهٔ خوب روحانیون این منطقه با شاه می‌توان حدس زد که گرایشی به همکاری با اولین حکومت کرد خودمختار در خاورمیانه نداشته‌اند. در فراخوانی از سوی محمدامین الخوئی روحانی شیعه به علمای کردستانی که در بهمن ماه ۱۳۲۵ در تهران بسر می‌بردند برای حضور در مسجد سلطانی از مخالفت روحانیان کرد با فرقهٔ دموکرات آذربایجان و قاضی محمد ستایش و قدردانی شده‌است.[2]

مهمترین چهرهٔ مخالف و یا دست‌کم بی‌تفاوت نسبت به حکومت قاضی محمد در میان روحانیان جنوبی آیت‌الله مردوخ (شیخ محمد) از اهالی سنندج است که در دوران مشروطیت و شورش سالارالدوله بسیار فعال بود. وی در مصاحبه‌ای با خبرنگار روزنامهٔ اطلاعات در تاریخ ۱۶ دی ماه ۱۳۲۵ شرکت جست و در پاسخ به این سئوال که مردم کردستان دربارهٔ وقایع گذشته چه نظری داشتند گفت:

۱- روزنامهٔ رهبر ارگان حزب تودهٔ ایران - شماره ۷۳۵ - سه شنبه ۱۴ خرداد ۱۳۲۵ نویسندهٔ مقاله با امضاء ع.ح از سنندج

۲- روزنامهٔ اطلاعات - سه شنبه ۱۵ بهمن ۱۳۲۵

«حرکت قاضی تنها در مهاباد انعکاس داشت و در بقیهٔ کردستان کسی به ندای آنها جواب مثبت نداد. وی علت این امر را پایبند بودن مردم کرد به آیهٔ اطیعوالله و اطیعواالرسول و اولی‌الامر منکم ذکر کرد و گفت هر چند اوضاع اقتصادی و فرهنگی کردستان رضایت‌بخش نیست ولی ما به دولت ایران وفا داریم...»[۱]

اشارهٔ مردوخ به احساسات مذهبی مردم کرد و توضیح داگلاس مبنی بر اینکه قاضی برای اقدامات خود سعی می‌کرد که آنها را بر آیات قرآن و احادیث مذهبی منطبق سازد حاکی از این واقعیت است که اصلاح‌طلبی رهبر کردها بخاطر تکیه‌اش بر روسهای کمونیست خوشایند روحانیان و عامهٔ مذهبی نبوده‌است. اما در شمال بودند ملاهائی که با جمهوری مهاباد همکاری کردند. توماس بوادر بررسی موضعگیری و نقش روحانیت شمال کردستان به وقایع مهاباد نشان می‌دهد که شماری از روحانیون آن منطقه با خودمختاری‌طلبان همداستان بودند که از آن جمله می‌توان به حاج باباشیخ (البته او یک سید بود نه یک روحانی تمام عیار) و شیخ حسن برهان، شیخ عبدالله افندی گیلانی، پشو، جتو و سیداحمد بارزانی اشاره کرد.[۲]

حاج بابا شیخ و شیخ محمد برهان هر دو از خانوادهٔ سیدهای زنبیل بودند که در بوکان صاحب نفوذ بودند و اولی به نخست وزیری کابینهٔ قاضی و دومی به عضویت کمیته مرکزی حزب دموکرات رسید. شیخ عبدالله افندی نیز به خاندان سادات شمدینان تعلق داشت و از پیشوایان طریقت نقشبندیه بود که هر چند خیلی هم با قاضی همراه نبود اما مخالفتی هم با او نداشت. آن چند شیخ دیگر در واقع از روحانیان کرد عراق بودند بجز آنها که بوا اشاره کرده‌است باید از ملاحسین مجدی یاد کرد که در دستگاه قاضی به سمت وزیر دادگستری منصوب شد. او مدرس مدرسه‌های مساجد بازار و سرخ مهاباد بود و در میان مردم محبوبیت بسیار داشت.[۳] از جمله آثار او می‌توان به ترجمهٔ کتابهای منطق و فلسفهٔ سبزواری به فارسی اشاره کرد که گویا هنوز به چاپ نرسیده‌اند. شک نیست که تنها آن دسته از روحانیون کرد به قاضی محمد پیوستند که سابقه‌ای در مبارزات ملی‌گرایانه داشتند و اهداف و پیامهای جنبش شمال برای آنان از مفهوم و ارزش بیشتری برخوردار بود. همچنین باید دانست که این افراد مانند خود قاضی محمد از جمله با نفوذترین،

۱- همان مآخذ - شماره دوشنبه دی ماه ۱۳۲۵

2- Bois, op. cit., PP182-183

۳- دانشمندان کرد در خدمت علم و دین - عبدالکریم مدرس - ترجمهٔ احمد حواری نسب (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹)، صص ۵۰۳ و ۵۰۴

خوشنامترین و محبوبترین رهبران مذهبی کرد بودند و شاید یکی از دلایل علاقهٔ مردم مهاباد به حکومت قاضی جدای از احساسات ناسیونالیستی تبلیغات و فعالیتهای آنان بوده‌است. اما حتی در شمال و در کانون پایگیری کومله ژ ـ ک بودند کسانی از روحانیون که تمایلی به همراهی با جریان ملی‌گرائی کردی از خود نشان ندادند و حتی بطور غیرمستقیم در مرگ قاضی محمد سهیم شدند. رژیم شاه هنگام محاکمه قاضی نامه‌ای از سوی مردم کرد جعل کرده بود که در آن از دولت درخواست میشد رهبر کردها و اطرافیانش را بخاطر تجزیه‌طلبی و بدنام ساختن ملت کرد اعدام کند و بسیاری از روحانیون کردستان شمالی این نامه را امضاء کردند و بدین ترتیب بر مرگ قاضی مهر تأئید نهادند. چهره‌های مذهبی مهمی که نامه یاد شده را امضاء کردند عبارتند از: ملاخلیل رهبر سابق منگورها، ملاصدیق پیش نماز مسجد عباس‌آقا در مهاباد، ملامحمد دربکی، شیخ عبدالرحیم باجه‌وند و گروهی دیگر.(۱)

مسلماً روحانیون کرد نه بخاطر وفاداری به دولت مرکزی ایران و بی‌علاقگی به ناسیونالیسم کرد بلکه به دلیل سوء ظن به نقش روسها و وجههٔ اصلاح‌طلبانهٔ قاضی محمد حاضر به همکاری با او نشدند و در مجموع می‌توان گفت که همهٔ رهبران مذهبی کردستان جنوبی و بخش چشمگیری از همتایان شمالی آنها در حوادث کردستان جانب دولت مرکزی را گرفتند و اگر کشش و حس مسئولیتی در نهاد روحانیت کرد نسبت به جمهوری مهاباد وجود می‌داشت مسلماً قدرت فراوان آن در بسیج مردم مذهبی کردستان می‌توانست مؤثر باشد. رویکرد روحانیت آن روز کرد نشان داد که کوملهٔ ژ ـ ک و بعد حزب دموکرات نتوانسته‌اند شبکهٔ منسجمی از رهبران مذهبی را در راستای اهداف ملی‌گرایی سیاسی کرد سازماندهی کنند. واکنش روحانیت به مسئلهٔ کرد نشان داد که روحانیان ضمن حفظ علائق خود به زبان و فرهنگ کردی یعنی همان ناسیونالیسم فرهنگی کرد، تندرویهای متولیان ناسیونالیسم سیاسی کرد را نمی‌پسندند و در نتیجهٔ همین واکنش و عدم همکاری آنان بطور جدی با مهاباد بود که دیدیم مردم کرد به استثنای مردم مهاباد به جنبش درنیامدند و مطمئناً روحانیان در ایجاد این حالت مؤثر بودند.

ـ اشتباهات و نقاط ضعف حزب دموکرات کردستان

برای آشنایی با یکی از مهمترین و اساسی‌ترین علل داخلی سقوط سریع و ناگهانی جمهوری مهاباد نیازمند بررسی عملکرد و موضعگیریهای حزب دموکرات

۱- باسیک له‌مه‌رمه حاکمه‌ی پیشه‌وا قازی محه‌ممه‌د - دوکتورره حیمی قازی (مه‌هاباد، تیشک، به‌هاری ۱۳۵۹) برای آشنایی با مفاد این نامه به سند شماره ۱۵۰۹-۱۵-۰۷-۱۱۶۰۰ متعلق به سازمان اسناد ملی ایران توجه شود.

کردستان هستیم تا دریابیم که چرا حزب دموکرات تا این اندازه به اتحاد شوروی نزدیک شد و روی سیاستها و وعده‌های آن سرمایه‌گذاری کرد؟ چرا حزب نتوانست مقاومت همه‌گیری را در میان توده‌های مردم سازماندهی کند، با اینکه در ماههای آخر حکومت خود پی برده بود که وعد و وعیدهای روسها تحقق نخواهد یافت؟ چرا اعضاء و رهبران این حزب پس از اعادهٔ قدرت دولت مرکزی در کردستان شمالی تنها به‌کمک حزب توده و سه سال بعد از فروپاشی حکومت قاضی محمد توانستند به آرامی حزب خود را بازسازی کنند؟

تکیهٔ بیش از حد حزب دموکرات به اتحاد شوروی و گره زدن سرنوشت ایران به فرقهٔ دموکرات و پیشه‌وری از اشتباهات عمدهٔ این حزب بود زیراکه مسئله کرد را با سیاستهای پیچیده و مرموز یک قدرت جهانی درمی‌آمیخت. حزب دموکرات به جای نزدیک شدن به ملت ایران و نیروهای ملّی که نمایندگان آن بودند در شرایطی از اتحاد شوروی درخواست کمک کرد که امپریالیسم انگلستان در عرصه‌های سیاست و اقتصاد ایران حضوری نامشروع داشت و اجازه دادن به شورویها برای دخالت در مسائل ایران به معنی دعوت از آنان برای برخورداری سهمی از اقتدار و نفوذ سیاسی درکشورمان بود و بجای کوتاه کردن دست انگلیسیهای غارتگر، روسهای بظاهر حامی زحمتکشان جهان را هم کاسه آنان می‌کرد. این همان سیاستی است که حزب توده و فرقه دموکرات هم در آن زمان برای تحقق آن در تلاش بودند و به سیاست «موازنهٔ مثبت» معروف است. کیانوری اذعان دارد که این سیاست برای این اتخاذ شده‌بود که منافع اتحاد شوروی در شمال ایران در مقابل غرب و مشخصاً انگلستان حفظ شود. وی در این مورد این گونه استدلال کرده‌است:

«... تظاهرات و میتینگ ما علیه دولت ساعد با ورود هیئت کافتارادزه تطبیق پیدا کرد ... این تطابق نتیجه بدی داد. نتیجه این بود که حزب توده برای دادن نفت به شورویها تظاهرات می‌کند. البته در روزنامه‌های حزبی هم چیزهائی در این زمینه نوشته میشد. بعضی از مقالات حاکی از این بود که برای توازن سیاسی نفت جنوب، باید امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی داده شود. رهبری حزب ما در آن زمان تصور آن را نمی‌کرد که امتیاز نفت جنوب را از انگلیسیها با آن همه قدرت، و با حمایت آمریکا که پشت سر انگلیسیها بود بتوان گرفت. لذا می‌گفتیم که باید «توازن مثبت» را ایجاد کرد.»(۱)

با آنکه حزب دموکرات کردستان حزبی لیبرال بود اما رویکردش به مسأله کرد و

۱- خاطرات نورالدین کیانوری - ص ۱۰۰

مسائل ایران آن را به همکاری بی‌چون و چرا با اتحاد شوروی و تأئید سیاستهای آن کشور کشانده بود و البته محور این ارتباطات بدبختانه همان سیاست توازن مثبت بود. امّا حتی این همکاری هم بر پایهٔ واقع‌بینی سیاسی تنظیم نشده بود و بیشتر به دنباله‌روی و پیروی محض از مسکو شباهت داشت، برای نمونه رهبری حزب دموکرات بدون توجه به زیانهای قرارداد نفت ایران و شوروی یا همان قرارداد معروف قوام ـ سادچیکف آن را تأئید کرده و به روسها قول داده بود از اجرای آن پشتیبانی نماید. نویسندهٔ مقالهٔ مهاباد و قاضیها از اسنادی یاد می‌کند که افسران ارتش شاه از قاضیها بدست آورده بودند و بر پایهٔ آنها دولت جمهوری کردستان اعطای امتیاز منابع نفت ایران به اتحاد شوروی را به نسبت ۵۱ و ۴۹٪ تعهد کرده بود.(۱)

امروزه کیانوری به عنوان بلند پایه‌ترین مسئول حزب توده در گذشته می‌گوید که اتخاذ سیاست توازن مثبت و اصرار بر دادن امتیاز نفت به شوروی از اشتباهات بزرگ آن حزب بوده و به حیثیت آن آسیب وارد آورده است.(۲)

بنابراین باید پرسید که این همه اعتماد حزب دموکرات به روسیه از چه چیز ناشی می‌شد؟

پاسخ این است که حزب دموکرات به جای جستجوی راه کارهائی برای سازماندهی و بسیج مردم و جهت‌دهی نیروی آنان به منظور دستیابی به حقوقشان در شرایطی مسالمت‌آمیز، می‌خواست با تکیه بر اسلحه و حمایت خارجی یک نهاد سیاسی کردی ایجاد کند ولی این تندروی حزب که رهبری آرمانگرا و بسیار تندرو مثل قاضی محمد به روند آن شدت می‌بخشید در پایان کار فرجام دردناکی یافت و امروزه پس ازگذشت سالها بیشتر به یک ماجراجوئی سیاسی شباهت دارد. تأسیس ارتش حزبی، نفی هرگونه رابطهٔ مردم کرد با دیگر اقوام ایران و نادیده گرفتن سرنوشت مشترک تاریخی آنها در طول چند هزار سال، بدست ندادن تعریفی حقوقی از خواستهای کردها متناسب با شرایط کردستان و قانون اساسیِ ایران آن روز و اصرار داشتن بر کسب نوعی خودمختاری مطلق که هیچ فرقی با استقلال نداشت همگی از آراء و عملکردهای حزب دموکرات تا پیش از خروج ارتش سرخ بود اما پس از رفتن روسها رهبران حزب آرام آرام ناچار به پذیرش واقعیتها شدند و شعار معروف خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران را برای نخستین بار

۱- اطلاعات ماهانه - ش ۲ (۵۰) اردیبهشت - ۱۳۳۱ - مقالهٔ مهاباد و قاضیها - نوشته سلیمان - ح.

۲- خاطرات کیانوری - ص ۱۰۱

مطرح ساختند. دخالت شورویها در امور کردستان باعث شد که طرح مسئله کرد همیشه با یادآوری خطر کمونیسم و تجزیه ایران تلقی شود، به این معنا که کردهای ایران از این پس نمی‌توانستند بدون متهم شدن به همکاری با شوروی و تجزیه‌طلبی سخنی از حقوق خود به میان آورند و پیداست که رژیم شاه هم به این فکر دامن می‌زد. نویسندگان کتاب «همسایگان جنوبی روسیه» به این نکته اشاره می‌کنند که کم شدن تحرکات سیاسی کردها و آرامش نسبی کردستان پس از شکست حزب دموکرات ناشی از کاهش نفوذ و تحرک دیپلماتها و کنسولهای روس در آذربایجان و کردستان بویژه در دوره پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و روی کار آمدن دولت زاهدی بوده‌است و نشان می‌دهند که دولت ایران کنسولگری شوروی در ارومیه را بست و سفر نمایندگان تجاری روس به این ناحیه را منوط به کسب اجازه‌نامه مخصوص نمود.(۱)

حزب دموکرات نه تنها با کمک روسها و تکیه بر دولتی کمونیستی مسئله کرد را با بخطر انداختن وحدت ملی ایران مطرح کرد و باعث شد جهان خارج در آینده هر حرکت کردهای ایرانی برای کسب حقوقشان را ناشی از تحریکات اتحاد شوروی بداند، بلکه اشتباه دیگری هم مرتکب شد که کمتر از اشتباه نخست نبود به این صورت که پس از شکست و انهدام جمهوری مهاباد چون این حزب تا سه سال قادر به فعالیت نبود ناچار دوباره دست به دامن سیاست شوروی شد و با کمک حزب توده توانست خود را بازسازی کند. کریم حسامی می‌نویسد:

«باید توجه داشت که حزب توده ایران به تجدید حیات حزب دموکرات کمک کرد.»(۲) بیژن جزنی نیز به نقش حزب توده در این رویداد اشاره کرده می‌نویسد:

«... مجدداً در سال ۱۳۲۶ هسته‌های حزب دموکرات ایجاد شد و بعدها نیز حزب توده (برخلاف آذربایجان) در کردستان بنام حزب دموکرات عمل می‌کرد.»(۳)

به این ترتیب حزب دموکرات بدون درس گرفتن از خیانت شورویها به مردم کرد باز هم به حزب توده ایران و جریان چپ روی آورد و با این اقدام برای دومین بار شانس خود را برای همکاری با جریان ملی‌گرائی ایرانی از دست داد ـ جریانی که اینک تحت رهبری نیرومند دکتر مصدق و در پرتو سیاست موازنهٔ منفی او سرگرم ملی ساختن نفت و بیرون راندن امپریالیسم انگلیس از ایران بود. به همین دلیل است که حزب دموکرات در دوران مبارزات ملی شدن نفت تقریباً سکوت کرده بود و

1- Russia's, South Flank, op. cit., P59

۲- کاروانێک لەشە هیدانی کوردستان ئیران - ص ۳۶

۳- تاریخ سی ساله ایران - ج ۱ - ص ص ۳۲-۳۱

کوششی برای همکاری با ملی‌گرایان و کمک به ملت ایران از خود نشان نمی‌داد، چون گمان می‌کرد که ملی‌گرایان در صورت تثبیت قدرت خود تنها حاضر خواهند شد که اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خاصی را در کردستان انجام دهند ـ امری که چندان تناسبی با اهداف ناسیونالیستی و آرمانگرایانهٔ آن حزب نداشت. اکنون دیگر پاسخ به این پرسش دشوار نیست که چرا حزب دموکرات بجای برقراری ارتباط نزدیکتری با مردم در جستجوی متحدان خارج از جامعه کرد بود. مطمئناً این حزب نتوانست با شعارهای ناسیونالیستی و آتشین روستائیان و دهقانان کرد را که نیازمند بهبود شرایط زندگی خود بودند به خدمت سیاستهای خود درآورد. از آنجا که حزب دموکرات محصول تفکر ملی‌گرایان متعلق به طبقهٔ شهرنشین مهاباد و کردستان عراق بود، برقراری رابطه با شهرنشینان برای آن آسانتر بود و روستائیان و عشایر کمتر مورد خطاب حزب قرار می‌گرفتند و چون این دو گروه اکثریت جمعیت کردستان را تشکیل می‌دادند حزب دموکرات در واقع در رسانیدن پیام خود به مردم کرد دچار اشکال شده‌بود. عبدالله پشدری نقص عمدهٔ حزب دموکرات را این گونه ارزیابی می‌کند:

«حزب دموکرات کردستان ایران به اندازهٔ کافی میان طبقات کشاورز و کارگر فعالیت نداشت و برای سازماندهی آنان و کشاندنشان به میدان مبارزهٔ انقلابی اقدامی انجام نداده‌بود، چون هر حزب سیاسی اگر از پایه و اساس محکمی در میان توده‌ها برخوردار نباشد هرگز نخواهد توانست قوام و دوام لازم در برابر تهدیدات نظامی و سیاسی بیابد.»(۱)

از سخنان عبدالله پشدری پیداست که حزب دموکرات مواد و مصالح لازم برای انسجام مردم را که اجباراً می‌بایست در چهارچوب برنامه‌ای دقیق برای تحقق عدالت اجتماعی تهیه شوند در دست نداشته است. بیژن جزنی نیز این نکته را تأئید می‌کند که اکثریت مردم در رویدادهای مهاباد دخالت و شرکت گسترده‌ای نداشتند و تنها «توده‌های خرده بورژوازی شهری نیروی عمده جنبش دموکرات بودند و عشایر و دهقانان نقش عمده‌ای در این جنبش ایفاء نکردند.»(۲)

اینک می‌توان پی برد که چرا حزب دموکرات پس از ضربه‌ای که در سال ۱۳۲۵ از رژیم شاه خورد نتوانست به سرعت خود را بازسازی نماید و در این راه نیازمند کمک و یاری حزب توده بود. کریم حسامی با اشاره به سیاست تازهٔ حزب برای برقراری ارتباط با کشاورزان و رفع این نقیصه پس از بازسازی مجددش، در واقع

۱- یادداشته کانم - ج ۱ - ص ۱۱۳

۲- تاریخ سی ساله ایران - ج ۱ - ص ۳۱

بطور غیرمستقیم اظهارات پشدری و جزنی را تأئید می‌کند. او این چنین به موضوع پرداخته است:

«این بار حزب دموکرات مبارزهٔ خود را تنها در چهارچوب مسئلهٔ ملی محدود نکرد بلکه مبارزهٔ ملی را با پیکار بر ضد نظام خان‌خانی و محو پدیدهٔ ارباب و رعیتی و آزادی رعایا از چنگ ظلم و زور مالکان بزرگ (که اکثرشان مزدور حکومت مرتجع شاه بودند) همگام و همراه کرد و به فعالیت سیاسی و آگاه ساختن روستائیان پرداخت و روشهایی از سلطهٔ حکومت دیکتاتوری سلطنتی و استثمار مالکان خائن و مزدور آن حکومت را به آنان می‌آموخت.»(۱)

حزب دموکرات گمان می‌کرد که مردم کرد تنها از راه ناسیونالیسم کرد و تحقق اهداف آن خواهند توانست به عدالت اجتماعی دست یابند ولی اگر این رأی و اندیشه درست بود چرا حکومت مهاباد نتوانست بجز مردم مهاباد حس اطمینان و همکاری بقیه کردها را بسوی خود جلب کند؟ اگر حس خودآگاهی کردی در میان کردهای ایران آنقدر قوی بود که رهبران حزب مدعی بودند بخاطر آن اسلحه بدست گرفته‌اند چرا کشش و گرایش خودجوش نسبت به شعارها و فراخوانهای آن بوجود نیامد؟ فقدان یک چنین حالتی در میان کردها نشان داد که کردستان ایران در مرحلهٔ نخست دستیابی به حقوق و منافع حقه‌اش تنها به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نیاز دارد و اقدامات رضاخان برای امحاء فرهنگ و زبان کردی از سوی عامهٔ مردم کرد به معنای به مخاطره افتادن این فرهنگ از سوی جامعهٔ ایران نبوده‌است و کردها برخلاف قاضی و اعضای حزب دموکرات خطای رضاشاه و ستم ملی او را به حساب جامعه ایران نگذاشته‌اند. رفتار و واکنش مردم کرد نسبت به پان‌کردیسم حزب دموکرات مؤید ادعای داریوش فروهر است که اعتقاد دارد:

«در ایران برخلاف عراق، ترکیه و سوریه ناسیونالیسم کرد از همان آغاز شکل‌گیری خود نه از تفاوت ماهیت قومی و جدائی ملی کردها از دیگر اقوام ایرانی بلکه از محرومیت شدید اقتصادی، عطش شدید به اصلاحات اقتصادی و کسب حقوق مساوی با دیگر شهروندان ایرانی سرچشمه گرفته است و تظاهر به کسب حقوق ملی بیشتر بهانه و محملی برای دستیابی به حقوق اقتصادی و اجتماعی بیشتر بوده‌است، چراکه صرفنظر از عملکرد غلط رژیم رضاشاه در دورانی کوتاه، کردهای ایران برای نوشتن و ضبط آثار کردی کاملاً آزاد بوده‌اند.»(۲)

۱- کاروانێک لەشە هیدانی کوردستان ئیران - ص ۳۶

۲- مصاحبه با داریوش فروهر - ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۵

و این قضاوت درست و معتدل تأئیدی است بر اظهارات قاضی محمد که در جریان سفر خود به تهران در تیرماه ۱۳۲۵ و در پاسخ به سوالات خبرنگار روزنامه رهبر گفته بود:

«حزب دموکرات کردستان ریشه خود را از عدم رضایت و مظلومیت قدیمی مردم کرد گرفته و گرچه سوابق زیادی دارد ولی در حقیقت از ۹ سال پیش به این طرف تجدید فعالیت عملی نمود (کمیتهٔ مرکزی حزب در مهاباد است) تجدید فعالیت حزب ما عکس‌العمل فشار دولتهای مرتجع قبل از دولت فعلی بود که می‌خواستند با هر گونه نهضتهای طرفدار آزادی و استقلال ایران مبارزه کنند.»[۱]

درواقع پافشاری احتمالی قاضی محمد و حزب دموکرات بر انجام اصلاحات اقتصادی و فرهنگی می‌توانست پایه‌ای حقوقی برای مطالبات سیاسی کردها در آینده ایجاد کند. به بیان دیگر حرکت به سوی اصلاحات اقتصادی بیشتر از تبلیغات ملی‌گرایانه جامعهٔ کرد را متحول می‌ساخت و این حسن را داشت که در زمان تسلط دولتهای وابسته به استعمار بریتانیا جبههٔ واحدی مرکب از همهٔ اقوام ایرانی در برابر استعمار شکل می‌گرفت و شکل تازه‌ای از وحدت ملّی ایران ارائه می‌شد.

۱- نامهٔ رهبر ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران - سال چهارم ش ۷۶۲ - سه شنبه ۱۸ تیرماه ۱۳۲۵ - صص ۱ و ۶

نتیجه گیری

پیامد عمدهٔ رویدادهای کردستان شمالی در فاصلهٔ سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۵ ش پیدایش ناسیونالیسم سیاسی کرد در ایران است. تا پیش از تشکیل حزب کوملهٔ ژ-ک و درگیر شدنش در حوادث سال ۱۳۲۵.ش پدیده‌ای بنام ناسیونالیسم کرد در ایران وجود نداشت و قیامهای شیخ عبیدالله و سمکو با آنکه به نوعی اهدافی سیاسی را دنبال می‌کردند اما نه در پیدایش و نه در تکوین خود از چنین پدیده‌ای تأثیر نپذیرفته بودند. بستر و زادگاه ناسیونالیسم کرد در ایران کردستان شمالی بود و تمایزات و ویژگیهائی که آن را از کردستان جنوبی جدا ساخته بود سرانجام زمینهٔ لازم برای تولید و پرورش چنین پدیده‌ای را فراهم نمود. اما پیدایش ملی‌گرائی کردی بنوبهٔ خود وامدار چند پدیدهٔ دیگر است که در نتیجهٔ ضعف و ناتوانی کشور در سالهای پایانی حکومت قاجارها، شکست مشروطیت و در واقع عقب‌نشینی و انزوای ناسیونالیسم ایرانی در دوران رضاشاه ایجاد شده بودند. مهمترین این پدیده‌ها به ترتیب اهمیت عبارتند از:

۱ - پیدایش واقعیتی بنام ستم ملّی که نتیجهٔ حکومت رضاشاه بر ایران بود و در کردستان شمالی شدت آن بیشتر از دیگر نواحی کردنشین احساس میشد. ستم ملی ناشی از این خواست رضاشاه بود که می‌خواست فرهنگ اقلیتها را از بین برده و ملتی واحد با فرهنگ و زبانی واحد ایجاد کند که ظاهر و هیئتی اروپائی داشته باشد.

۲ - دیکتاتوری رضاخان موجب قطع ارتباط کردهای ایران با ناسیونالیسم ایرانی گردید و اگر مشروطیت ایران در دوران پهلوی مجال رشد می‌یافت امکان داشت که کردهای ایران همچنان به اهداف آن وفادار باقی بمانند. در واقع با قطع ارتباط کردها و ناسیونالیسم ایرانی ملی‌گرائی کردی مجال ظهور یافت.

۳ - فعالیت شدید ملی‌گرایان کرد در عراق و ترکیه برای دمیدن روح کردی در وجود کردهای شمالی به منظور ایجاد ملی‌گرائی کردی در ایران واقعیتی غیرقابل انکار است. انتخاب کردستان شمالی و دورهٔ پس از سقوط رضاشاه از سوی کردهای همسایهٔ ایران برای صدور ملی‌گرائی کردی نشاندهندهٔ حساس بودن موقعیت کردهای شمالی و پیدایش ستم ملی توسط رژیم رضاشاه است وگرنه همین ملی‌گرایان پیش از دورهٔ پهلوی هم فعال بودند ولی هرگز دیده نشد که

این چنین آشکار و گسترده روی کردهای شمالی سرمایه‌گذاری کنند.

۴ ـ حضور اتحاد شوروی در کردستان شمالی و طرحهائی که برای تجزیهٔ آذربایجان از پیش آماده کرده‌بود فرصت تاریخی بیمانندی برای کوملهٔ ژ ـ ک یا سازمان متولی ملی‌گرائی کردی فراهم آورد تا نظامی سیاسی برپایهٔ باورهای سیاسی خود تشکیل دهد. کردها و مشخصاً حزب دموکرات امروزه به این واقعیت توجه ندارند که کمک شوروی به خلق این رویداد امری تصادفی و مقطعی بوده است و سرمایه‌گذاری روی این خاطره و پافشاری برای بازیافت و تحقق اهداف آن رویداد یا قسمتی از آن تنها موجب ایجاد مانع بر سر راه مشارکت هر چه بیشتر کردها در امور ایران خواهد شد.

۵ ـ تحمیل قاضی محمد روحانی با نفوذ مهابادی از سوی اتحاد شوروی بر کوملهٔ ژ ـ ک به دلیل تندروی و آرمانگرائی او آن حزب را از آغاز بسوی نبرد مسلحانه و تکیهٔ همه جانبه بر اتحاد شوروی و طرح نوعی خودمختاری مطلق که فرق چندانی با استقلال کامل نداشت سوق داد.

جمهوری مهاباد تا پیش از خروج ارتش سرخ بسوی تجزیهٔ کردستان پیش می‌رفت ولی پس از خروج روسها مسئلهٔ دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان را پیش کشید. این شعار همچنان از سوی حزب دموکرات مطرح می‌شود. دولت خودمختار کرد بدلیل بافت عشایری جامعهٔ کرد نتوانست وجههٔ دولتی انقلابی را به نمایش بگذارد ولی نشان داد که برای عملی ساختن اصلاحات مورد نظر خود، در صورت وجود شرایط مناسب، از دولتهای فاسد عصر پهلوی توانائی بیشتری دارد. اما دلیل سقوط نظام مهاباد را باید در سه چیز دانست که عبارتند از:

۱ ـ عدم تحقق کمک شورویها و قطع پشتیبانی آنان از کردها.

۲ ـ مخالفت عشایر و شخصیتها و زمینداران بزرگ کرد در کردستان جنوبی.

۳ ـ ضعف حزب دموکرات در ایجاد ارتباط با توده‌های مردم کرد و محدود ماندن جنبش به کردستان شمالی موجب شد که اصلاحات چشمگیری صورت نگیرد، لذا همهٔ توان و انرژی حزب صرف تبلیغ ملی‌گرائی کردی می‌شد که تنها در مهاباد خریدار جدی داشت.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که ظهور و سربرآوردن جمهوری مهاباد بدلیل نقش منفی یک قدرت خارجی در آن، آرمانگرائی بیش از حد رهبر آن و عدم استقبال گرم و چشمگیر اهرمهای سنتی قدرت در جامعهٔ کرد نسبت به ملی‌گرائی کردی شکست خورد و پا نگرفت اما در مقابل حس خودآگاهی «کرد» بودن را در میان کردها بویژه دانشجویان و درس خواندگان کرد بیدار کرد و از این لحاظ نواحی

کردنشین ایران موقعیتی همانند سرزمینهای کردنشین ترکیه و عراق یافت. جوهره و چکیدهٔ خواستهای جمهوری مهاباد پس از خروج روسها و طرح شعار خودمختاری برای کردستان و دموکراسی برای ایران در دستیابی به دریافت سهمی از قدرت و کسب یک خودمختاری معتدل خلاصه می‌شود. بنظر می‌رسد که دولت و جامعهٔ ایران می‌بایست گامهائی در راه جذب مجدد کردها بسوی ملی‌گرائی ایرانی که الزاماً ضدیتی با ملی‌گرائی کردی ندارد بردارند و این مهم با ایجاد تحولات اقتصادی و اجتماعی زیربنائی در نواحی کردنشین ممکن و میسر خواهدشد.

منابع و مآخذ

منابع چاپی فارسی

۱ ـ حدیقهٔ ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان ـ علی‌اکبر وقایع نگارکردستانی ـ به تصحیح محمد رئوف توکلی (تهران، ناشر مصحح، ۱۳۶۴).
۲ ـ تذکرهٔ حدیقهٔ امان‌الهی ـ میرزا عبدالله سنندجی متخلص به رونق ـ به تصحیح دکترع. خیامپور (تبریز، انتشارات دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳۴۴).
۳ ـ سیرالاکراد ـ عبدالقادر بن رستم بابایی ـ به تصحیح محمد رئوف توکلی (تهران، ناشر مصحح، ۱۳۶۶).
۴ ـ تذکرةالملوک ـ به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸).
۵ ـ تاریخ محمدی «احسن‌التواریخ» ـ محمد فتح‌الله بن محمد تقی ساروی ـ به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱).
۶ ـ تاریخ عضدی ـ احمد میرزا عضدالدوله (گوهردشت کرج، انتشارات سرو، ۱۳۶۲).
۷ ـ تحفهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان ـ میرزا شکرالله سنندجی (فخرالکتاب) به تصحیح دکتر حشمت‌الله طبیبی (تهران، امیرکبیر).
۸ ـ تاریخ افشار ـ میرزا رشید ادیب الشعراء ـ به تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار و محمود رامیان (تبریز، انتشارات شورای مرکزی جشن ملی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران در آذربایجان غربی، ۱۳۴۶).
۹ ـ رسالهٔ شورش شیخ عبیدالله نوشتهٔ علی‌خان افشار ذیل تاریخ افشار.
۱۰ ـ تاریخ و جغرافی دارالسلطنهٔ تبریز ـ نادر میرزا ـ به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد (تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۷۳).
۱۱ ـ تاریخچهٔ مهاباد ـ سیدمحمد صمدی (مهاباد، ناشر مؤلف، ۱۳۴۶).
۱۲ ـ شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری قمری در ۴ مجلد ـ مهدی بامداد (تهران، چاپخانهٔ بانک بازرگانی، ۱۳۴۷).
۱۳ ـ ایران و قضیهٔ ایران ـ لرد جورج ناتانیل کرزن ـ ترجمهٔ غ.و.مازندرانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹) ۲ جلد.
۱۴ ـ تاریخ مشروطهٔ ایران ـ سیداحمد کسروی (تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶) چاپ سیزدهم.

۱۵ ـ کرد و کردستان، بررسی از نظر جامعه‌شناسی و تاریخی ـ واسیلی نیکیتین ـ ترجمهٔ محمد قاضی (تهران، نیلوفر، ۱۳۶۶) چاپ دوم.
۱۶ ـ جنبش ملی کرد ـ کریس کوچرا ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، نگاه، ۱۳۷۳).
۱۷ ـ قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عهد ناصرالدین شاه قاجار ـ اسکندر غوریانس به کوشش عبدالله مردوخ (تهران، دنیای دانش، ۱۳۵۶).
۱۸ ـ پنجاه سال (۲۴۳۶ ـ ۲۳۸۵) ـ ابراهیم صفایی (تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶).
۱۹ ـ گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی (تهران، وزارت خارجه ۱۳۷۰ ـ ۱۳۶۹) جلد ۳ و ۴.
۲۰ ـ گزارشها و نامه‌های دیوانی و نظامی امیرنظام گروسی دربارهٔ وقایع کردستان در سال ۱۲۹۷ هـ.ق ـ به کوشش ایرج افشار (تهران، مجموعهٔ انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳).
۲۱ ـ اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه ـ محمد تمدن (تهران، چاپخانهٔ اسلامیه، ۱۳۵۰).
۲۲ ـ کردها ـ کندال و گروهی از نویسندگان ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، روزبهان، ۱۳۷۲) چاپ دوم.
۲۳ ـ مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور ـ دکتر آذرمیدخت مشایخ فریدنی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹).
۲۴ ـ رسالهٔ تحقیقات سرحدیه ـ میرزا سید جعفرخان مهندس باشی (مشیرالدوله) ـ به اهتمام محمد مشیری (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ).
۲۵ ـ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه (سالهای ۱۳۱۳ ـ ۱۲۹۲ هـ.ق) (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵).
۲۶ ـ اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه) به اهتمام دکتر محمدرضا نصیری ـ ۴ جلد (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶ و ۱۳۷۲).
۲۷ ـ کرد در دائرةالمعارف اسلام ـ ترجمهٔ اسماعیل فتاح قاضی (ارومیه، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ۱۳۶۷).
۲۸ ـ تاریخ کرد و کردستان و توابع یا تاریخ مردوخ ـ شیخ محمد مردوخ کردستانی ـ ۲ جلد (سنندج، انتشارات غریقی، ۱۳۵۱).
۲۹ ـ بیست سال در ایران ـ دکتر جان ویشارد ـ ترجمهٔ علی پیرنیا (تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳).

۳۰ ـ ناسیونالیسم در ایران ـ ریچارد کاتم ـ ترجمهٔ فرشتهٔ سرلک ـ چاپ دوم (تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۱).
۳۱ ـ نظری بکردستان و دیدار با شعرای کرد ـ خالد خاکی (تهران، انتشارات شرق، ۲۵۳۶).
۳۲ ـ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ـ دکتر مهدی ملک‌زاده ـ چاپ چهارم ـ ۷ مجلد ـ ج ۷ و ۶ (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳).
۳۳ ـ کرد و کردستان، مختصر تاریخ کرد ـ درک کینان ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۲).
۳۴ ـ ایرانی که من شناخته‌ام یا خاطرات ب. نیکیتین کنسول سابق روسیه در ایران ـ بازیل نیکیتین ـ ترجمهٔ علی‌محمد فروه‌وشی(تهران، انتشارات معرفت، ۱۳۲۹).
۳۵ ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان ـ سیداحمد کسروی ـ چاپ دهم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱).
۳۶ ـ اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین‌الملل اول یا خاطره‌های آقای حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه) و آقای امان‌الله اردلان (حاج عزالممالک) ـ چاپ اول (تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۳۲).
۳۷ ـ خاطرات من ـ عبدالله ناهید (افتخار) ـ به اهتمام احمد قاضی (تهران، چاپخانهٔ شبنم، ۱۳۶۲).
۳۸ ـ شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا ـ با مقدمهٔ عباس اقبال آشتیانی ـ به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی (تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۱).
۳۹ ـ حرکت تاریخی کرد به خراسان ـ کلیم‌الله توحدی (مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹) ج ۱.
۴۰ ـ بررسی و تحقیق درباره شاهپور آذربایجان ـ دکتر حبیب زاهدی (تبریز، چاپخانهٔ علمیه، ۱۳۵۰).
۴۱ ـ ایران دیروز یا خاطرات پرنس ارفع‌الدوله ـ رضا ارفع (ارفع‌الدوله) (تهران، چاپخانهٔ وزارت فرهنگ، ۱۳۴۵).
۴۲ ـ تاریخ خوی ـ مهدی آقاسی (تبریز، انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۰).
۴۳ ـ رستاخیز ایران (مدارک، مقالات و نگارشات خارجی، ۱۳۳۳ ـ ۱۲۹۹ ش)، فتح‌الله نوری اسفندیاری (تهران، چاپ سازمان برنامه، ۱۳۳۶).

۴۴ ـ خاطرات لیتن کنسول آلمان در تبریز در اثنای جنگ جهانی اول ـ ویلهلم لیتن ـ ترجمهٔ دکتر پرویز صدری (تهران، نشر ایرانشهر، ۱۳۶۸).
۴۵ ـ کردها، ترکها، عربها ـ سیسیل. جی. ادموندز ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، روز جهان، ۱۳۶۷).
۴۶ ـ تاریخ میسیون امریکایی در ایران ـ جان الدر ـ ترجمهٔ سهیل آذری (بی‌جا، انتشارات نورجهان، ۱۳۳۳).
۴۷ ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ـ ملک‌الشعرای بهار ـ ۲ جلد ـ ج ۱ ـ چاپ چهارم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱).
۴۸ ـ بر من چه گذشت ـ مهدی‌قلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) (تهران، چاپخانهٔ تابان، ۱۳۲۳).
۴۹ ـ خاطرات و خطرات ـ مهدی‌قلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) (تهران، چاپخانهٔ تابان، ۱۳۲۳).
۵۰ ـ تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق ـ عبدالهادی حائری (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰).
۵۱ ـ یادی از گذشته ـ مهدی اعتماد مقدم (تجریش، چاپ ایران، ۱۳۵۲).
۵۲ ـ خاطرات دکتر آسو یا خاطرات زندگی پرماجرای دکتر آسو «چهرهٔ مهاباد» ـ به قلم محمود قادرزاده (دکتر آسو) ـ مقدمه و توضیح از محمود پدرام (زوزان) (تهران ـ نشر هور ـ ۱۳۷۳).
۵۳ ـ تاریخ ارسباران ـ سرهنگ بایبوردی (تهران، انتشارات کتابخانهٔ ابن‌سینا، ۱۳۴۱).
۵۴ ـ استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران ـ ا.س.ملیکف ـ ترجمهٔ سیروس ایزدی (تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۸).
۵۵ ـ بازیگران عصر طلایی ـ ابراهیم خواجه نوری (تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷).
۵۶ ـ تاریخ بیداری ایران ـ حبیب‌الله مختاری (مختارالسلطنه) ـ تهران، چاپخانهٔ دانشگاه، ۱۳۲۶).
۵۷ ـ ساختار سازمان ایلات و شیوهٔ معیشت عشایر آذربایجان غربی ـ ابراهیم اسکندری‌نیا (ارومیه، انتشارات انزلی، ۱۳۶۶).
۵۸ ـ تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس ـ ترجمهٔ سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی (تهران، انتشارات علمی، بی‌نا) ۲ جلد ـ جلد دوم.

۵۹ ـ کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی (تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶).
۶۰ ـ سلسلهٔ پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج ـ جلد هفتم ـ ترجمهٔ عباس مخبر ـ چاپ دوم (تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۲).
۶۱ ـ تاریخ نوین ایران ـ م.س.ایوانف (بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا).
۶۲ ـ قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان ـ ابراهیم افخمی بر پایهٔ خاطرات و یادداشتهای میرزا کریم شیشه وانی (سقز، انتشارات محمدی، ۱۳۶۸).
۶۳ ـ خاطرات یک سرباز ـ سرتیپ حیدرقلی بیگلری (تهران، ستاد بزرگ ارتشتاران، ادارهٔ روابط عمومی بررسیهای تاریخی، تهران)، ص ۶۸.
۶۴ ـ بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان «نمونهٔ کردستان مکری» ـ حبیب‌الله تابانی (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۵).
۶۵ ـ کرد و پیوستگی نژادی او ـ غلامرضا رشید یاسمی، چاپ چهارم (تهران، انتشارات موقوفات، دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۶۹).
۶۶ ـ گنجینهٔ مقالات، مقالات سیاسی یا سیاستنامهٔ جدید ـ دکتر محمود افشار یزدی ـ ۲ جلد (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۶۸).
۶۷ ـ خاطرات آقابکف ـ ژرژ آقابکف ـ ترجمه دکتر حسین ابوترابیان (تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷).
۶۸ ـ قاضی محمد ـ حمیدرضا جلالی‌پور (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹).
۶۹ ـ خاطرات سیاسی فرخ ـ سیدمهدی فرخ یا معتصم السلطنه ـ به اهتمام و تحریر پرویز لوشانی، ۲ مجلد (تهران، انتشارات سپهر، ۱۳۴۷) ج ۲.
۷۰ ـ خاطرات در خاطرات ـ رحیم زهتاب فرد ـ به کوشش کاوهٔ بیات (تهران، انتشارات وستیار، ۱۳۷۳).
۷۱ ـ مقالهٔ جمهوری مهاباد ـ نوشتهٔ آرچی بالد روزولت ـ ذیل کردها و کردستان نوشتهٔ درک کینان ـ ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران، نگاه، ۱۳۷۲).
۷۲ ـ ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان ـ لوئیس فاوست ـ ترجمهٔ کاوهٔ بیات (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳).
۷۳ ـ احزاب سیاسی ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ ـ نوشتهٔ الول ساتن ـ ذیل کتاب مطبوعات ایراز از شهریور ۱۳۶۲ تا ۱۳۲۰ ـ گردآورنده دکتر حسن ابوترابیان (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶).

۷۴ ـ خاطرات نورالدین کیانوری ـ مؤسسهٔ تحقیقاتی و انتشارات دیدگاه (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲).
۷۵ ـ در آخرین روزهای رضاشاه ـ ریچارد .ا.استوارت ـ ترجمهٔ کاوهٔ بیات و عبدالرضا هوشنگ مهدوی (تهران، معین، ۱۳۷۰) چاپ دوم.
۷۶ ـ نخست وزیران ایران، ابراهیم صفایی (تهران).
۷۷ ـ رقابت روسیه و غرب در ایران ـ جورج لنزوفسکی ـ ترجمهٔ اسماعیل رائین (تهران، انتشارات شباهنگ، ۱۳۵۸).
۷۸ ـ دربارهٔ مبارزات کردستان ـ حمید مؤمنی (م. بیدسرخی) ـ (تهران، انتشارات شباهنگ، ۱۳۵۸).
۷۹ ـ تاریخ سی سالهٔ ایران، بیژن جزنی ـ ۲ جلد ـ ج ۱ ـ(بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا).
۸۰ ـ مرگ بود، بازگشت هم بود، تاریخچهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان و کوملهٔ کردستان از سقوط پادگانهای آذربایجان تا استقرار نیرو ـ نجفقلی پسیان (تهران، شرکت سهامی چاپ ـ آذر ۱۳۲۷).
۸۱ ـ نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار ۱۲۸۵ ـ ۱۳۵۷ ـ دکتر باقر عاقلی (تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰).
۸۲ ـ زندگی سیاسی رزم‌آرا ـ نوشتهٔ جعفر مهدی‌نیا (تهران، گیتی، ۱۳۶۳).
۸۳ ـ دانشمندان کرد در خدمت علم و دین ـ عبدالکریم مدرس ـ ترجمهٔ احمد حواری‌نسب (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹).
۸۴ ـ شیخ محمد خیابانی، علی آذری (تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۵۴) چاپ چهارم.
۸۵ ـ جنبشهای کرد از دیرباز تاکنون، نگارش و اقتباس م ـ کاردوخ (سوئد ـ Colmex اسکاندیناوی، ۱۹۹۳) ۲ جلد ـ ج دوم.
۸۶ ـ شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران ۱۳۱۱ ـ ۱۳۰۷ هـ.ش، کاوهٔ بیات (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴).
۸۷ ـ تاریخ پنجاه سالهٔ نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران، سپهبد محمد کاظمی، سرهنگ ستاد منوچهر البرز (تهران، انتشارات نیروی زمینی ارتش ایران، ۱۳۵۵).
۸۸ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوران رضاشاه، علی‌اصغر زرگر، ترجمهٔ کاوهٔ بیات (تهران، انتشارات پروین و انتشارات معین، ۱۳۷۱).
۸۹ ـ علل سقوط حکومت رضاشاه، نعمت‌الله قاضی (شکیب) (تهران، آثار، ۱۳۷۲).
۹۰ ـ واقعهٔ کشف حجاب ـ اسناد منتشر نشده از واقعهٔ کشف حجاب در عصر

رضاخان، به کوشش سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی با مقدمهٔ دکتر رضا شعبانی و دکتر غلامحسین زرگر (تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱).
۹۱ ـ ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، دکتر ایرج ذوقی (تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸) چاپ دوم.
۹۲ ـ خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱) ۲ جلد.

روزنامه‌ها، مجلات، مصاحبه‌ها و اسناد

۱ ـ مجلهٔ نگاه نو ـ ش ۱۰، مهر و آبان ۱۳۷۱، مقالهٔ تبانی شوروی و ترکیه ـ کاوهٔ بیات ـ صص ۱۴۹ ـ ۱۳۱.
۲ ـ مجلهٔ آیندهٔ (دورهٔ اول) تیر ماه ۱۳۰۴ ـ شماره اول ـ ص ۶۲ ـ مقالهٔ دکتر محمود افشار یزدی.
۳ ـ مجلهٔ اطلاعات ماهانه ش (۲) ۵۰ ـ اردیبهشت ۱۳۳۱ ـ سال پنجم ـ مقالهٔ مهاباد و مرگ قاضیها ـ نوشتهٔ سلیمان ح ـ ص ۶.
۴ ـ مجلهٔ تهران مصور ـ جمعه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ ـ شماره ۱۴ ـ سال ۳۷ ـ مقالهٔ نگاهی به گذشته حزب دموکرات ـ ص ۴۵.
۵ ـ مجلهٔ تهران مصور ـ جمعهٔ ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۷ ـ ش ۹ ـ سال ۳۶ ـ مقالهٔ نصیحت قاضی محمد به شاه سابق ـ ص ۴۲.
۶ ـ مجلهٔ اطلاعات ماهانه ـ ۵۸ ـ دی ماه ۱۳۳۱ ـ مقالهٔ هیوا یا امید، تاریخچهٔ بارزان از روز قیام اکراد بارزانی ... نوشتهٔ مدحت شافع ـ صص ۲۵ ـ ۱۹.
۷ ـ روزنامهٔ باختر.
۸ ـ روزنامهٔ رهبر.
۹ ـ روزنامهٔ اطلاعات.
۱۰ ـ روزنامهٔ مردم برای روشنفکران.
۱۱ ـ صورت مذاکرات مجلس شورای ملی ـ ش ۱۳۰۸ ـ ۱۹ مرداد ۱۳۲۳ ـ ص ۸۰۹.
۱۲ ـ صورت مذاکرات مجلس شورای ملی ـ ش ۱۳۳۶ ـ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ ـ صص ۱۴۵۶ ـ ۱۴۳۲.
۱۳ ـ مصاحبه با آقای یحیی صادق وزیری.
۱۴ ـ مصاحبه با زنده‌یاد داریوش فروهر.
۱۵ ـ سازمان اسناد ملی ایران.

منابع چاپی کوردی

۱ ـ خەباتلەرێ کوردستاندا ـ ن. ا. خالفین ـ جه لال تەقی کردوویه تی به کوردی (سلیمانی، چاپخانەی قیام، ۱۹۷۱).
۲ ـ رآپه ڕیننی کورده کان سالّی ۱۸۸۰ ـ دوکتور جه لیلی جه لیل ـ وه رگیرله رووسی یه وه دوکتور کاووس قه فتان (به غدا، چاپخانۀ الزمان، ۱۹۸۷).
۳ ـ کورد ـ مینۆرسکی ـ حمد سعید حمه کریم کردوویەتی به کرودی (سه لاحه دین، زانکوی سه لاحه دین، ۱۹۸۴).
۴ ـ کێشەی کورد ـ دوکتور به له چ شیرگو ـ حمه حمه باقی له عەرەبییەوه کردوویەتی به کوردی (تبریز، چاپخانەی رضایی، ۱۹۹۰).
۵ ـ کیشەی کورد (۱۸۹۰ ـ ۱۹۱۷) ـ م.س.لازاریف ـ وه رگیرله رووسییەوه به کوردی دوکتور کاووس قه فتان (به غدا، مطبعة الجاحظ، ۱۹۸۹) ۲ جلد.
۶ ـ کوردستان له سالّه کانی شەری یەکەمی جیهاندا ـ دوکتور کەمال مەزهەر ئەحمەد (به غدا، کوڕی زایناری کورد، ۱۹۷۵).
۷ ـ یادداشته کانم ـ عبدالله احمد ڕەسولی پشدری ـ ۲ به ش ـ به شی یەکەم (به غدا، وەزارتی روشنبیری وراگەیاندن، ۱۹۲۲).
۸ ـ بزوونته وەی سیاسی و روشن بیری ی کوردله کوتایی چه رخی نوزدهه مه ووه تاناوه راستی چه رخی بیست رمزی قزاز (سلیمانی، چاپخانەی ژین، ۱۹۷۱).
۹ ـ خه باتی گه لی کورد له یادداشته کانی ئەحمەدتقی دا (به غدا، چاپخانەی سلمان الاعظمی، ۱۹۷۰).
۱۰ ـ یادداشت ـ ڕەفیق حلمی ـ سێ به ش (به غدا، مطبعەی مەعاریف، ۱۹۵۶م) به شی ۲ و ۱ وه به شی سیهه م (به غدا).
۱۱ ـ کاروانێک له شه هیدانی کوردستانی ئیران ـ که ریم حسامی (سنندج، انتشارات روزبه، ۱۹۷۱).
۱۲ ـ قازی محەممەدو مەسەلەی خودمختاری کوردستانی ئیران ـ دوکتور ڕەحیمی قاضی (مەهاباد، تیشک، ۱۳۵۹).
۱۳ ـ باسیک له مەر مەحاکمەی پیشەوا قازی محەممەد ـ دوکتور ڕەحیمی قازی (مەهاباد، تیشک، ۱۳۵۹).
۱۴ ـ دیوانی سیفـالقضاتی مەهابادی، بەاهتمام احمدقاضی (بی جا،بی نا، ۱۳۶۱).

منابع فرانسه

1 - La revue du monde musulman. Les Kurdes Persans et L'invasion Ottomane-2em année, n°10, october, 1908-A.L.M.Nicolas (sous le pseudonyme de Ghilan). PP 193-210.

2 - La revue du monde musulman. Les Kurdes Persans et L'invasion Ottomane-2em année, n°5, mai, 1908-A.L.M.Nicolas (sous le pseudonyme de Ghilan). PP 1-22.

3 - La revue du peuple Méditerranéens. n°68-69-1994-le Dr. Abbas vali-genèse et structure du nationalisme kurde en IRAN.pp143-164.

4 - MAHABAD une éphèmere république Kurde indépendante. Bois, Thomes - La revue de L' orient - N°29(1964).

5 - Les Kurde et le droit. Rambout, Lucien. Paris, le cerf, 1947.

6 - La revue de la terre d'islam - N°34 (1964) - Pierre Rondo. PP 111-120.

7 - Les kurde et le kurdistan, La question national kurde du proche orient. G, chaliand, A,R,Ghassemlou, Kendal, M.Nazdar, I.C.Vanly - Paris, librairie Français Maspero, 1978.

منابع انگلیسی

1 - AGHA, SHAIKH and STATE, Social and political structures of kurdistan. Van Bruinessen martin. London, zed Books Ltd, 1992.
2 - The kurdish republic of 1946. William eagleton. London, oxford university Press, 1963.
3 - The conflict of tribes and state in IRAN and AFGHANISTAN. edited by Richard. L. Tapper. London, croom Helm, 1983 - chapter of Kurdish tribes and the state of IRAN, the cas of simko's revolt. van Bruinessen, martin - pp 364-400.
4 - The Kurde, a historical and political study, ARFA, HASSAN. London, oxford university, 1968.
5 - The modernization of IRAN 1921-1941.
AMIN, BANANi, california, stanford university, Reprinted, 1967.
6 - Russia's south flank. Gunther Nollau and Hans Jurgen wieh. translated in english by victor Anderson. fredrich, A.Proeger, Puplisher, 1963.
7 - strange lands and friendly people. William orville Douglas. newyork Haper, 1951.

فهرست نام‌کسان

آ

ا

ب

پ

ت

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

گ

ل

م

ن

و

هـ

ی

فهرست بخشی از کتابهای منتشر شده

مؤسسه انتشارات فکرنو

ردیف	عنوان	موضوع	مؤلف/مترجم	نوبت چاپ	قیمت.(ریال)
۱	مکتوب	اجتماعی، عرفانی	پائولوکوئیلو/ کامبیز شمس	سوم، زمستان ۷۷	۵۵۰۰
۲	برنامه‌ریزی درسی (راهبردهای نوین)	علوم تربیتی	علی ابراهیمی	اول، پاییز ۷۷	۸۵۰۰
۳	کلاردشت	تاریخ، فرهنگ	علی ملکپور	اول، پاییز ۷۷	۱۵۰۰۰
۴	فرهنگ اقتصاد و بازرگانی (تجاری، حسابداری، بانکداری)	واردات، صادرات، بانکداری	حمیدشکری خانقاه	اول، زمستان ۷۷	۳۲۰۰
۵	مجنونی دیگر (مجموعه داستان)	ادبیات	ناهید شمس	اول، زمستان ۷۷	۳۲۰۰
۶	باز برف بی‌ترانه (مجموعه شعر)	ادبیات	عسکر رشیدی	اول، بهار ۷۸	۳۵۰۰
۷	نگاهی به فرهنگ مردم کرمانشان	تاریخ، فرهنگ	صادق شمس	اول، بهار ۷۸	۴۰۰۰
۸	نگرش انتقادی به روابط عمومی	علوم اجتماعی	ژاکی لتانگ / ماگداپیشکا هوشمند سفیدی/ نوروز محمدخانی	اول، بهار ۷۸	۹۷۰۰
۹	اوضاع سیاسی کردستان	تاریخ، سیاست	مجتبی برزویی	اول، زمستان ۷۸	۲۰۰۰۰
۱۰	سرمدرمانی و مراقبتهای پرستاری	پزشکی	فروزان آتش‌زاده شوریده	اول، زمستان ۷۸	۲۰۰۰
۱۱	بهبود بهره‌وری و نقش سرپرست ۱	مدیریت	تان کوانگهو	دوم، تابستان ۷۸	۵۵۰۰
۱۲	بهبود بهره‌وری و نقش سرپرست ۲	مدیریت	تان کوانگهو	دوم، تابستان ۷۸	۵۵۰۰